Memoirs & Travels of Mme, i, p. 305.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة علی رسوله وآله فبعد چون مجلد اول کتاب
مرات الاحوال جهان نما از قلم وقایع نگار این بنده دل افکار سمت
ظهور رسید ودران بنوعیکه عادت مولفین است در ابتدای
هر فصلی عنوانی [illegible] کلام را بیکدیگر متصل کرده
در هر موضعی که مطلب [illegible] لفظ فصل نوشته بود
لهذا اینچند کلمه عنوان فهرست بجهت سهولت اطلاع بر مطالب
مندرجه دران نگارش میشود ومن الله التوفیق بدانکه این
مجلد مشتمل است بر پنج مطلب وخاتمه مطلب اول در ذکر مجملی از
احوال وعدد اولاد واحفاد امجاد عالم فاضل مقدس متقی مرحوم
مولانا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه است ودران پنج فصل است فصل اول
ذکر احوال وتصانیف وعدد اولاد وتاریخ وفات ومدفن آن مرحوم است
فصل دویم در ذکر فاضل مقدس عالم ملا عزیز الله فرزند اکبر مرحوم
وعدد اولاد واحفاد او است مثل میرزا کاظم ومیرزا محمد تقی الکنی

و میرزا حیدر علی وغیرهم و اولاد ایشان و ذکر الماس است
که در موضع دو انگشت حضرت امیر المومنین ع در نجف اشرف
منصوب است [illegible] و ذکر زبدة المحققین مولانا عبد الله فرزند
اوسط آن مرحوم و عدد اولاد و احفاد او است مثل ملا محمد نصیر و
ملا زین العابدین و ملا محمد تقی و اولاد ایشان [illegible]
ذکر اولاد و احفاد علامه وحید ملا محمد علی استرابادی از بطن
صبیه مرضیه آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه است مثل ملا محمد شفیع
و ملا کمال الدین حسین و اولاد ایشان [illegible] ذکر فاضل
ربانی ملا میرزای شیروانی و اولاد و احفاد او است مثل ملا
حیدر علی نجفی وغیره و احوال حاجی ابو القاسم جمله دار و ذکر
حاجی جعفر عموی میرزا غلام حسین خان و زوجه آقا میرزای
کفش نویس و میرزا صالح ساکن بندر هوگلی در بنگاله و امثال
آنها و نسبت داشتن شیخ محمد علی حزین بسلسله آخوند مرحوم
[illegible] در ذکر احوال اولاد و احفاد امجاد غواص بحار الانوار
آخوند ملا محمد باقر مجلسی فرزند کوچک مرحوم ملا محمد تقی سابق
الالقاب است در آن چهار فصل است [illegible] مجملی از احوال
آن جناب و عدد تصانیف و مقدار ابیات آنها و عدد اولاد
و احفاد امجاد او است بر سبیل اجمال و اشاره بکشته شدن
معصوم علی شاه سر حلقه اهل ضلال صوفیه در عصر پادشاه
جمجاه فتحعلی شاه قاجار نصر الله الملک المختار بحکم والد ماجد
این فقیر [illegible] عدد اولاد آن مرحوم است از بطن [illegible]

فاضل سید مقدس میرزا علاء الدین محمد گلستانه شارح
نهج البلاغه و بیان احوال فاضل بی نظیر جناب میر محمد حسین
امام جمعه اصفهان دام فضله و والد غفران مآب ایجناب
و باقی این سلسله علیه فصل سیم ذکر اولاد آن مرحوم از بطن
همشیره ابوتراب خان نهاوندی است فصل چهارم ذکر اولاد
آن مرحوم از بطن جاریه است خاتمه بیان مجملی از احوال
فاضل کامل و عالم عامل مولانا محمد صالح مازندرانی شارح
اصول کافی و ذکر اولاد و احفاد امجاد اوست از بطن صبیه
مرضیه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی سابق الذکر در آن هشت فصل است
فصل اول ذکر احوال ایجناب و کیفیه مواصلت ایشان با بنت
آخوند مرحوم و اشاره باحوال مقدسه فاضله آمنه بیگم و تعدد
اولاد امجاد وی فصل دویم ذکر فاضل متبحر آقا هادی مترجم قرآن
شریف خلف آن مرحوم و اولاد او فصل سیم ذکر فاضل
کامل آقا نور الدین محمد خلف دیگر آن مرحوم و بیان نسبت
جد امجد فقیر عمدة المجتهدین آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی
قدس سره و فاضل عامل میرزا عبد الرزاق قاضی شرعیات
نجف آباد اصفهان بمرحوم آقا نور الدین محمد نور علیه الرحمه
و ذکر اولاد فاضل کامل آخوند ملا اکمل علیه الرحمه بسبیل
اجمال فصل چهارم ذکر عالم ادیب ملا محمد سعید متخلص به اشرف
خلف دیگر آن مرحوم و رفتن او به هندوستان و تعلیم دادن
زیب النسا بیگم صبیه عالمگیر را و اولاد او فصل پنجم ذکر

احوال عمدة المحققین مولانا [illegible] شارح اصول کافی [illegible] و اولاد و احفاد [illegible]

[illegible] مولانا محمد صالح مازندرانی [illegible]

فاضل مقدس آقا حسن علی خلف دیگر آن مرحوم و اولاد او فصل
ششم ذکر آقا عبد الباقی خلف دیگر آن مرحوم و اولاد او و ذکر
احوال مرحومان حاجی محمد علی و حاجی اسماعیل فوصلت الشان
بطایفه مهابت جنگ صوبه دار بنگاله و اولاد ایشان ذات شان
با والد نواب مظفر جنگ و والد ... جنگ و ذکر حاجی محمد جعفر
و احوال میرزا غلام حسین خان و برادر و همشیره ای وی با اولاد
ایشان است فصل هفتم ذکر اولاد سید فاضل کامل میر ابو المعالی
از بطن صبیه مرضیه آن مرحوم و احوال سادات کازرون و بیان
نسبت عمدة المجتهدین میر سید علی طباطبائی دام ظله و سید عبد الصمد
کازرونی با جنتین مرحومین فصل هشتم ذکر فاضلین کاملین
آخوند ملا محمد رفیع جیلانی و برادرش ملا محمد شفیع خلف
آن دو مرحوم از بطن دو صبیه مرحوم میر ابو المعالی بزرگ
اعنی مرحوم مغفور نواب میرزا محمد علی و سلسله جلیله او و اولاد
و احفاد و امجاد ایشان چون جناب مستطاب نواب میرزا
محمد جعفر یزدی و ذکر میرزا محمد داود و شیخ الاسلام آن بلده
و سلسله ایشان است مطلب چهارم ذکر مجملی از احوال و اولاد
استاد المتاخرین جد امجد این حقیر آقا محمد باقر اصفهانی مشهور
بهبهانی سابق الذکر قدس سره و اولاد آقا محمد علی و آقا
محمد حسین و آقا حسن رضا اخوه این جناب و اختین مکرمتین
ایشان و دران چهارده فصل است فصل اول ذکر مجملی از
احوال و بیان تصانیف و عدد اولاد و تاریخ فوت جناب

بیان نسبت عمدة المجتهدین میر سید علی
طباطبائی دام ظله العالی با مرحومان

احوال والد و برادر امجد جد امجد الاستاد
این حقیر و اخوه و اختین ایشان

جماعتی در ملک هند فصل هفتم ذکر احوال عالیجناب مجتهد الزمانی
جناب میر سید علی طباطبایی و اولاد او از بطن عمه این فقیر و
دیگران و تصانیف و شرح احوال با غایت و خولنه‌هائی که
آنجناب حسب الوصیت بعضی از اهالی هند در عتبات خریده
وقف نموده است فصل هشتم ذکر سلالة المجتهدین آقا سید
محمد بن آقا سید علی سابق الذکر و اولاد و تصانیف او
فصل نهم ذکر عالیجناب آقا سید مهدی خلف کوچک جناب
سید سابق الذکر و احوال صبیه آنجناب که از بطن عمه مکرمه است
فصل دهم ذکر اولاد همشیره معظمه سید سابق الالقاب
از نسل مرحوم آقا سید عبد الله عطار فصل یازدهم ذکر اولاد مرحوم
آقا محمد علی عم والد این فقیر است مثل حاجی رضا کفن پوش
وغیره و ذکر آخوند ملا محمد که در این اوقات در بهبهان است
فصل دوازدهم ذکر احوال عالیجناب عمدة المحققین حاجی محمد حسین
کازرونی عم مکرم والد این فقیر و اولاد او اعنی عالیجناب
میرزا هادی و همشیره‌های او فصل سیزدهم احوال مرحوم آقا محمد رضا
عم دیگر والد این فقیر و ذکر مرحوم آقا محمد ابراهیم و ملا محمد که در
بهبهان است و اشاره به اولاد بعضی دیگر از برادران جد امجد
این فقیر است مثل حاجی شفیع صرافی و آقا حسن صراف و غیرهما
فصل چهاردهم ذکر دو همشیره معظمتین جد مرحوم اعنی والده
جناب میر سید علی سابق الالقاب و مرحوم میر سید علی مشهور به میر بزرگ
و اولاد او مطلب پنجم ذکر احوال کربلا با اختلال مسوّد این اوراق

احوال مرا با اختلال ... و این اوراق
و احوال اهالی و ممالک هند و ...

دوم در احوال اهالی ممالک هندوستان و شرح احوال ممالک فرنگستان
و در آن سه مقصد است مقصد اول در ذکر شمه از احوال حقیر از بدو
ولادت تا ورود بجزیره بمبئی از جزایر هندوستان مشتمل است
بر نوزده فصل است فصل اول ذکر مجملی از احوال از بدو ولادت
تا سنه یکهزار و دوصد و ده هجری و احوال بلده کرمانشاهان
فصل دویم ذکر بعضی از علماء و امراء و اعیان آن بلده فصل سیم
ذکر مهاجرت از آن بلده بسمت عتبات عالیات باتفاق
بندگان اخوی والا تبار با جمعی از اخیار و ذکر چشمه آب گرم
در شهر ذهاب فصل چهارم ذکر شهر بغداد و قبر قنبر غلام حضرت
امیر علیه السلام و شیخ کلینی و شیخ عبدالقادر و ابو حنیفه و معروف کرخی
و جنید بغدادی و امثال آنها و مسجد براثا فصل پنجم ذکر بلده
طیبه کاظمین و ذکر مجتهد العصر جناب سید محسن بغدادی و سید
عبدالله بن شبر و قبر شیخ مفید و ابن قولویه و دو امام زاده و ابو یوسف
شاگرد ابو حنیفه و محل قبر سید مرتضی و سید رضی و تذهیب قبه
مبارکه امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام و تعمیر صحن مقدس
آن دو بزرگوار فصل ششم ذکر قصبه حله و قبر محقق صاحب شرایع
و جمعی دیگر از علماء و مدفن علامه و ملا احمد اردبیلی و فخر المحققین
و مسجد شمس و احوال قبر ذی الکفل که میان نجف اشرف و حله است
فصل هفتم ورود نجف اشرف و تاریخ تذهیب قبه مبارکه و
ساخته شدن ضریح نقره و تاریخ نکاح صبیه خاله محترمه و رفتن
بندگان اخوی بمکه معظمه با میرزا احمد شیخ الاسلام و جمعی دیگر از

مجملی از احوال حقیر از بدو ولادت تا ورود جزیره بمبئی

دار السلام بغداد

مشهد کاظمین

قصبه حله

نجف اشرف

اعلام و ذکر تحصیل علوم در خدمت جناب ملا اسمعیل یزدی
و جناب سید المجتهدین جناب سید محمد مهدی طباطبائی
و ذکر مساجدی که در کوفه است و قبر یونس و هود و صالح علیهم السلام
و تاریخ وفات جناب سید سامی الالقاب و تصانیف
و اولاد او و محل دفن پادشاه غفران پناه آقا محمد خان قاجار
و تاریخ کشته شدن او و معاودت فقیر بکرمانشاهان و
مراجعت از آن و تحصیل افادات جناب شیخ المجتهدین و
شیخ محمد جعفر نجفی و ذکر اسامی بعضی از همسبقان و ذکر
بعضی از فضلاء آن بلده طیبه و ملا محمد و کلید دار و مشرف
شدن اخوی دام اقباله با عیال بعتبات و فوت جلیله
اش والده نورچشمی آقا محمد صادق و فوت مرحوم مغفور فاضل
ربانی میرزا مهدی شهرستانی و معاودت فقیر بکرمانشاهان
دفعه ثالثه و فوت مرحوم والد ماجد و ذکر قتل و غارتی که در
کربلای معلی از ستم طایفه وهابی شد و شرح مذهب ایشان
و نقل رساله که در کفر اهل اسلام نوشته اند بعینها و جواب
از آن بر وجه اجمال و حرکت دادن عیال از نجف بسمت
کرمانشاهان و اجازه دادن جناب شیخ و جمعی دیگر از مجتهدین
باین فقیر و بعضی از احوال و وقایع جزویه که در ضمن وقوع این
وقایع بوقوع رسیده تا ایام مسافرت بسمت دار المؤمنین قم
و فصل هشتم ذکر دار المؤمنین قم مدفن معصومه خواهر حضرت
امام رضا علیه السلام و علی بن جعفر و رسیدن بخدمت عالم ربانی

دار المؤمنین قم

جناب میرزا ابو القاسم جابلقی در آن بلده و اجازه دادن

آنجناب باین فقیر و وقایع عرض راه و دیگر فصل نهم ذکر ورود

بروجرد و سایر احوال در آن بلده و فصل دهم ذکر ورود نهاوند

و معاودت از سفر قم ببلده کرمان شاهان و رفتن بعتبات

عالیات باتفاق نور چشمی آقا محمود و جمعی از دوستان

و ابتدای عزیمت بسفر هندوستان و مانع شدن بعضی

از اعیان کرمان شاهان در بلده طیبه کاظمین و رفتن بکرمان

شاهان و تاریخ مهاجرت از آن بقصد زیارت مشهد

مقدس رضوی فصل یازدهم ذکر ورود بلده همدان و ملاقات

با شاهزاده والا تبار حیدران و یاد و ذکر گوشمالی بعلی پاشاه

حاکم بغداد و ذکر عالیجاه خان جان خان تکریکاو ذکر عالیجناب

میرزا ابو طالب قاضی و جمعی دیگر از علمای آن بلده و عالیجاه

محمد حسین خان قراگزلو و فصل دوازدهم ذکر ورود کاشان

فصل سیزدهم ذکر ورود قصبه نائین فصل چهاردهم ذکر ورود

دار العباد یزد و احوال اولاد عالیجاه محمد تقی خان حاکم آنجا

و جمعی دیگر از اعیان و علمای عالیشان بلده و مسافرت

بسمت مشهد مقدس باتفاق عالیجاه حاجی محمد مهدی خان

خلف خان معظم الیه و اوصاف او و فصل پانزدهم

ذکر ورود قصبه طبس و ذکر میر حسن خان حاکم آنجا و جمله حمیره

فصل شانزدهم ذکر ورود قصبه تون و تربت حیدریه فصل هفدهم

ذکر ورود مشهد مقدس و احوال آن بلده طیبه و قلعه آن و احوال

قصبه بروجرد و نهاوند

بلده همدان

بلده کاشان و نائین

دار العباد یزد

قصبه طبس و تون و تربت

مشهد مقدس

نمبر ۲ ب

جزیره مسقط

حرم محترم و قبه مبارکه و ضریح مقدس و جنابت املاک شاه و فتح
و بنا یافتن آن سرکار بفیض مدار و محل تبویه معصوم و نزول میرزا مهدی شهید
که بستم املاعین شهید شد و احوالی جد امجد مرحوم و ذکر جمعی از علماء
نامدار و شاهزاده محمد علی خان آقا جلد و قبر شیخ بهائی و ربیع
بن خثیم و معاودت از آن تلمذ بطبیب و ملاقات با جناب اعلم
میر محمد حسین امام جمعه اصفهانی و از طلبیدن و عزیمت سفر هندوستان
در یزد و سایر احوال جزویه که در این هنگام روی داده است
تا اوان ورود ببندر ابوشهر و اتصال بحیدر بیگ ... و ورود ببندر
و ابتلای بدست سید رضا بمندی و احوال از جزیره قشم تا ایام
ورود ببندر مسکت که بمسقط مشهور است و دخول بعد و بهیم
احوال مسقط و سوار شدن بر جهاز بعزم جزیره ممبئی تا اوان
ورود بآن جزیره در بیست هلال محرم الحرام سنه هزار و دو صد
و بیست و دو ... [illegible] ... شعبان همدانی ...
رفاقت آقا محمد حسن خراسانی و تعلق یافتن امور نظامت بمن
باو و بعضی از سوانح جزویه که در دنیا روی داده و بعضی از عجایب
که در آن دیدیم ° مقصد دوم ° در ذکر احوال از بدو ورود بجزیره
ممبئی تا زمان تالیف این رساله است و ذکر احوال و عادات
در رسوم کشور هند و ذکر بلاد و جاهائی است که در آن ملک دیده‌ام
و آن مشتمل بر هشت فصل است فصل اول بیان صفحه جات
هند و دکهن و بنگاله فصل دوم ذکر اعیاد و عبادات اغلب اهالی
هند مثل رقص برهمن بکان و عید جاتره و دیوالی و هولی

و بسنت و هولی و عیدی که شیخ بهائی در کشکول بهندیان نسبت
داده است و جرخ پوجه و معارکه رام و راونه است که در صوبه
اوده میشود و درستی شدن و سوختن زنان هنود با شوهران
و احوال هنود در وقت احتضار در کنار رود گنگه و احوال
مرده کام و روزه مشکل کشا و نذرات حلیه بجهت سلامتی
غدا و نیاز حضرت فاطمه و نیاز حضرت عباس علیهم السلام
فصل سیم در ذکر اغلبی از رسوم و عادات مملکت هندوستان
مثل هندویی و برات کردن زر از ملکی بملک دیگر و گهریال که
بجهت تشخیص ساعات لیل و نهار مقرر کرده اند و نذر دادن
کوچکان ببزرگان از قسم روپیه و اشرفی و علیه و مبدا آن
و طریقه سلام کردن کوچکان ببزرگان و ڈاک که بجهت
فرستادن مکاتیب باکمنه بعیده مقرر کرده اند و کیفیت
رفتن باکمنه بعیده در مسافت قلیله و وضع نعمت خانه
و بهرکاره که بجهت اطلاع بر احوال مردم معین کرده اند و
اقسام سواری و کیفیت تبلیغ پیغام و خطاب کوچکان
ببزرگان و احوال شب هلال هر ماه و رسوم و عادات الشان
در هنگام عروسی و احوال زنان بعد از فوت شوهران و خطاب
دادن سلاطین بامراء و حکام و کیفیت حکم دادن سلاطین
در نواختن نوبتخانه و کیفیت رفتن بحضور حکام و ادادت آن
و کاذران که بهندی دهوبی گویند و کناسان که بهندی
حلال خور گویند و کثرت زنان و لواطه و شرب خمر در این

توسط این فقیر و تاریخ فوت میر عالم مذکور و ذکر فی الجمله از
احوال آن بلده و احوال نواب نظام علیخان بهادر و تاریخ
فوت او و کیفیت رفتن پامش انگریزان در آن ممالک و ذکر
مشیر الملک ارسطو جاه و کشته شدن تیپو سلطان و
ذکر مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشتری و تاریخ فوت او
و ذکر واقعه میر محمد علیخان شوشتری و بیماری من و وصیت
کردن بمیر موصوف و اشاره بمیر محمد علی شوشتری و ذکر
شمس الدوله و منیر الملک و نظام یار جنگ و معین الملک
و علی بیک خان کرمانی و اختصاص الدوله و خدابخش بیک تبریزی
و آقا حسن خراسانی و اشاره باحوال عبد الحکیم تاری و تنبیه
که از درخت خرما و تلد حاصل میشود و احوال محمد علیخان و عبد الله خان
پسران علیمراد خان زند و فوت برادر ملا میرزای استرآبادی
در حیدرآباد و ذکر اولاد سید احمد علیخان نازفرلانی و فضایل علیخان
و ذکر مغل یاره که در حیدرآباد است و ذکر آنها و مبارک و فقرم تشریف
در تعمیر شبیه ضرایح مقدسه و دفن بانها و کیفیت تعزیه داری
در محلی سند و ذکر مقبره مسجد جامع المشهور که مکی مسجد بوده است
و ممالک غلبه اهل هند در احکام کلیه و وقت ایشان در
جزئیات مفصل معتبر تاریخ ورود سفیر روشن ضمیر عالیجاه
محمد نبی خان بجزیره مهکی باتفاق جناب میرزا محمد حسین شهرستانی
و آقا حسین عطار مقتله راه و رسم سفارت جهان انگریزان
و باز دفتر حضرت معظم شاه فتحعلی شاه قاجار نصره الله الملک الغفار

رفتن مهدیعلیخان خراسانی سابق الذکر بسفارت از کلکته
بایران قبل از مستر مالکم و رفقای او و کیفیت صحبت حضرت
ظل الله با مستر مالکم و ملاقات مستر مالکم در کرمانشاهان با میر
جعفران پناه والد ماجد اینفقیر و تالیف فرمودن الخطاب
رساله نبویه را حسب الخواهش او و تاریخ ورود مرحوم حاجی خلیل خان
بجزیره بمبئی بعنوان سفارت از جانب پادشاه گیتی پناه و کشته
شدن او و رفتن مستر منستین بدربار عظمت مدار بجهت
اعتذار و معین شدن عالیجاه محمد نبی خان بخدمت سفارت
و ملاقات من با او در ایران و ورود او بجزیره مذکوره
باتفاق رفقای سابق الذکر و ورود رفقای ایشان بحیدراباد
و رفتن آقا سید حسین شوشتری بمچهلی بندر با حاجی محمد علی زینلی
و تاریخ فوت ملا اسمعیل رشتی و مجملی از احوال او فصل هشتم
ذکر خروج حقیر از حیدراباد بسمت مچهلی بندر و ورود بان
بندر و احوال اعزه انجا مثل آقا محمد جعفر خلف حاجی نصر الله
اصفهانی و دیگران و ذکر قلعه انجا و ذکر رویت هلال ماه محرم
الحرام سنه ۱۲۰۱ یکهزار دو صد و [illegible] و یک در آن بندر فصل
نهم تاریخ خروج از مچهلی بندر بعزم کلکته و ذکر بعضی از سوانح
عرض راه و احوال چگنات فصل دهم تاریخ ورود بکلکته و ذکر
جمعی از تجار آن بندر و کیفیت شهر و قلعه انجا فصل یازدهم
تاریخ خروج از کلکته بسمت مرشداباد و ذکر قصبه سیرام پور
که بسیرام پور مشهور است و ذکر چچره و سعیداباد فصل دوازدهم

تاریخ ورود مرشدآباد و ملاقات با منی بیگم صاحبه و [illegible]
حج و زیارات بجهت او از میرزا اسماعیل لکهنوی و اراده
توقف چند ماه حسب الخواهش بیگم موصوفه و تاریخ نکاح والده
نور چشمان محمد و علی و قطعه که سفیر سابق الالقاب دران
باب فرموده و ذکر انقلاب احوال آن بلده و بیان اطوار اغلب
اهالی آن و احوال منی بیگم و ممنی بیگم و ملاقات با دلیر جنگ
مسمی بنظم و تاریخ شروع در تالیف رساله قوت لایموت
و ذکر نواب امیر منگلی و میرزا ابوالحسن خان داود نامی و میرزا
احمد داروغه حسینیه آن بلده و اشاره ببعضی از جهال
که در لباس علما رفته اند در این کشور و سبب عداوت ایشان
با من و احوال جماعتی که فقیر با ایشان تعرض کرده است
و ذکر دیدفرو و بیان مذهب خفشانی که در اواخر عهد عالمگیر
بادشاه حادث شده است و انقراض آن بر وجه تفصیل
و احوال مهتاب رای جگت سیته و ذکر مهاجنان و بیمه کردن
ایشان اموال التجاره تجار را و ذکر ورود جناب میرزا محمد حسین
شهرستانی دران بلده و مسلمان شدن عبدالله از قوم فارسی
آتش پرست نزد من فصل سیزدهم ذکر خروج از مرشدآباد
بسمت عظیم آباد و ذکر بعضی از قرای واقعه در اثنای راه
مثل قصبه راج محل و قصبه بهاگل پور و قصبه منگیر و ذکر چشمه
آب گرم که سیتا کند مشهور است فصل چهاردهم ذکر ورود
عظیم آباد و وجه تسمیه آن و احوال مسجد و مدرسه نواب سیف خان

تشریف مرشد آباد

به عظیم آباد

[illegible] آن با توابع و ملحقات موقوفات آن [illegible] بستم
[illegible] از کمرالی و ذکر نواب عباس قلیخان بهادر و سید
[illegible] علیخان بهادر و میر محمد مومن بهبهانی و خروج از ان و
دزدلی که در منزل دلنابور شد و معاودت بانشهر فصل
پانزدهم خروج از عظیم آباد دفعه ثانیه برفاقت منشی عزیز الله
و ذکر قصبه شهسرای که بسهسرام مشهورست و مقبره شیر شاه
و خروج او و وضع سرا و بهشاره و رفتن همایون شاه بایران
پیش شاه طهماسب بن شاه اسمعیل ابو البقا و استمداد
و اعانت او بوی فصل شانزدهم ذکر ورود بنارس و از احوال
آن بلده و ذکر احوال شیخ محمد علی حزین و قبر او و جمعی از علماء
معاصرین و استادان وی و رد سخن بعضی از جهال که در شان
وی گفته اند و ذکر مسجد آن بلده و خط نوشتن بوالده ماجده مکرمه
آصف الدوله بصحابت علی اصغر بیگ سمنانی فصل هفدهم
خروج از بنارس بعظیم فیض آباد و ذکر قصبه جونپور و فاضلی جونپوری
و مسجد ان و روغنی که بعمل می آورند و زنان بر سر میمالند
و ذکر کال کهوره و ذکر پل الی بولنداان و سید امجد علیخان و ذکر
درخت بیر و رسیدن هرکاره با مراسله نواب ناظر محمد دارا
علیخان از فیض آباد بسلطان پور و ذکر بهدرسه و میر سجاد علی
رئیس ان قریه فصل هجدهم ذکر ورود فیض آباد و استقبال
آمدن بزرگان و امراء و اعیان و ملاقات با جناب عالیه سابق
الذکر و رویت هلال محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و بیست و دو هجری

نسخه بنارس

قصبه جونپور

[illegible] فیض آباد

در آن شهر و ذکر احوال آن بلده از بدو آبادی تا اوان خرابی
و ذکر نواب برهان الملک و صفدر جنگ و تاریخ وفات
ایشان و وجه تسمیه این بلده بفیض آباد و بنگله و سبب محاربه
شجاع الدوله با جماعه انگریزیه و شکست او و راه یافتن
این قوم در ملک وی و اعانت کردن جناب عالیه بنواب وزیر
در ادای مال المصالحه و فوت نواب شجاع الدوله و انتقال
ریاست بنواب آصف الدوله و سکونت او در بلده
لکهنو بمشورت مختار الدوله و ذکر حسب و نسب و اوصاف
جناب عالیه سابقه الذکر و ذکر نواب ناظر محمد دراب علیخان
معتمد السرکار و میرزا حسنعلی مستاجر راث حویلی و ذکر جمعی
از امراء و بزرگ زادگان این بلده چون نواب میرزا غیاث
الدین محمد خان بهادر و میرزا محمد تقی خان بهادر و خلف ارجمند
او میرزا حیدر صاحب و تاریخ عروس وی و همشیره مکرمه ایشان
و غیاث و دوزمین امام جمعه این بلده با ما و ذکر میرزا حسن صاحب
و میرزا سید و صاحب با اولاد امجاد ایشان و ذکر میرزا
محمد علیخان و میرزا نصیر خان و نواب ظفر الدوله و ظریف علیخان
و ذکر اخوند ملا جواد کشمیری و میر کلو فاضل و میر نجف علی
فاضل و احوال میر عبد العلی امام جمعه و ذکر بعضی از طلبه علوم
که نزد من بتحصیل مشغول بودند و رخصت شدن جناب
میرزا محمد حسین بسمت عتبات عالیات و خروج من از آن
بلده بعزم لکهنو و ذکر خوبی که بر بار زنی مسافری میدهند بنذر

امام ضامن علیه السلام و فصل نهم در ورود بلکهنو و ذکر میرزا ابوطالب خان
لکهنوی و انعقاد نواب وزیر الممالک سعادت علیخان و علت بیکاره
معین کردن نواب وزیر بردر خانهٔ فقیر و کیفیت سلوک
آقا سید حسن عطار در ان بلده و ذکر نواب تفضل حسین علیخان خلف
نواب سالار جنگ و جواب سوالی که فیما بین من و نواب وزیر شد
و علت عدم موافقت میان من و ایشان و اتمام رسیدن
جزو اول فوت اللموت در ان بلده و مقدمه نماز عید
رمضان المبارک و علت تصنیف کردن من رساله
تنبیه الغافلین را و طلبیدن جناب عالیه مرا بفیض آباد
و بیان عدم قصور سید موی الیه در اتمام شرایط دوستی
با من و ذکر بعضی از اعزه بلده لکهنو چون اخوند ملا معین کشمیری
و حکیم ظفر علی و میرزا علی شریف و آقا باقر خلف معالج کرمانی
و میرزا اصفی قمی و خلف او و میر جعفر شوشتری و میرزا باقر
اصفهانی و ملا محمد شوشتری متخلص بخطا و ذکر احوال شهر لکهنو
و خس خانه و وضع شهر و پل آصفیه و احوال نواب آصف الدوله
مرحوم و معامله کردن آن نهر آصفیه در نجف اشرف و تعزیه خانه
آصفیه در لکهنو و ذکر همنا گنج که تتاج گنج در اکبرآباد شبیه است
و ذکر احسان آصف الدوله در ایام قحط و غلا و نتیجه احوال
آن غفران مآب و سجع مهر کلان او و ذکر مجملی از وقایع ایام
حکومت آن مرحوم و انتقال بدارالبقا و برنشستن مختار الدوله
و کشته شدن او و ذکر حسن رضا خان و نیابت او و حیدر بیگ خان

و ذکر گورنر هستینگ و راجه چیت سنگ و احوال بکمت رای
هند و سبب عزل حسن رضاخان و انتقال نیابت تفضل حسین خان
کشمیری و احوال راجه جهاولعل و اخراج شدن مستر جیری
از لکهنو و آمدن گورنر هستینگز بهادر از کلکته بلکهنو باعانت
حسن رضاخان و بردن گورنر راجه جهاولعل را همراه خود از لکهنو
و سکونت او در عظیم آباد و تاریخ فوت نواب وزیر معظم الیه
و ذکر احوال نواب وزیر علیخان و جلوس او بعد از آصف الدوله
در لکهنو بر مسند وزارت و آمدن گورنر شور بهادر مذکور
برداک از کلکته بتدبیر امور در لکهنو و ذکر وقایع بی بی پور و قید
شدن وزیر علیخان و مکالمه او با گورنر و انتقال مسند نواب
سعادت علیخان بهادر و بیان مراتب اخلاق گورنر و احوال
لد نور وزیر علیخان و حسن تدبیرات او در مقید ساختن وزیر
مذکور و بیان سوء تدبیر ارکان دولت آصفیه در قید و عزل
او و احوال وزیر مذکور در بنارس و احوال ملا محمد خلف ملا اعلم قلی
و کشته شدن مستر جیری و رفتن وزیر علیخان پیش راجه جی نگر
و گرفتاری او و مقید شدنش در کلکته و فرار نمودن [illegible]
مهماتی از قلعه کلکته و کیفیت سلوک انگریزان با وزیر علیخان
در مجلس کلکته و تاریخ جلوس نواب سعادت علیخان و مجملی از ایام
و وقایع ایام وزارت او مثل اخراج شدن تفضل حسین خان کشمیری
و تقسیم شدن ملک شجاع الدوله بمعرفت گورنر لارد مهرانگتن
و انتقال صفدران بجماعت انگریزیه و بیان صفات حسنه مرحوم

حسن رضا خان و مبدا نماز جمعه در لکهنو و احوال محمد رضا خان خلف او
و میرزا اصغر خویش او و فصل بیستم علت راه یافتن جماعت انگریزیه
بشاه جهان آباد و مصدر وبال و منازعه ایشان با دولت رام سندهیا
و صورت رای بلکب و جانت و ذکر منازعه ایشان با هلکر و سندهیا
و بیان احوال جماعت سکهه و مبدا دولت و مذهب ایشان
و فصل بیست و یکم در ورود بلده فیض آباد دفعه ثانیه و رویت
هلال ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ در آن بلده و مقدمه میر علی و اصغر علیخان
و تالیف شرح نوبت لا یموت و اتمام مجلد اول آن و تاریخ
ولادت نور چشمان میرزا محمد حسن ملقب بنواب میرزا و حضرت
بیگم صبیه میرزا حیدر صاحب و بیان مقدمه سم دادن مفسدین
و محفوظ ماندن من باعانت رب العالمین و مقدمه مفسدین
قزلباشیه و قید شدن ایشان و تاریخ ولادت فرزندی نور چشمی حسن
آقا محمد در مرشد آباد و صورت عنایت نامه که بابا لی لکهنو در بلده
آقا سید حسین عطار نوشته شد و تاریخ خروج از فیض آباد بعزم عظیم آباد
و مقدمه بهنت یعنی مرشد جماعت هنود و فصل بیست و دویم در ورود
عظیم آباد بعد از مراجعت از فیض آباد و احوال عالیجناب آقا سید
حسین شهرستانی و رسیدن مراسله نویسم صاحب از مرشد آباد
و اشاره بمتغیر شدن احوال و اطوار اصحاب خیران بلده و ذکر
مستر دکلس صاحب و مستر هکنس صاحب و ذکر کریم قلیخان و علی خلف
او و محمد صادق خان و میر یوسف علیخان و میر بهادر ستم علی کلب علی
بمخاطب ... و ذکر قاضی القضات صدر

ورود فیض آباد دفعه ثانیه

ورود عظیم آباد بعد از فیض آباد

بکلکته یعنی محمد نجم الدین خان و تاریخ خروج از آن بلده بعزم
مرشداباد فصل بیست و سیم ورود مرشداباد دفعهٔ ثانیه و ذکر
احوال آن بلده و اشاره باحوال ضعیفه مبتلی شد که بدانای
مرشداباد [illegible] کورنر [illegible] منتو
بهادر [illegible] آقا محمد حسن ناظر [illegible] بلاد
بروجردی بکلکته بعزم ولایت بجهت تمشیت دادن
امورات انجا فصل بیست و چهارم تاریخ روانه شدن من بسمت
جهانگیرنگر و ذکر احوال نواب نصرت جنگ و نواب شمس الدوله
و اشاره باحوال ناظم مرشداباد و رویت هلال ماه محرم الحرام سنه
دو صد و بیست و چهار در آن بلده و کیفیت عزاداری بزرگان
انجا و بلده مرشداباد و تاریخ پالکی سوار شدن نواب نصرت جنگ
و بیان نسب نوابان مومی الیها بروجه تفصیل و ذکر وضع و کیفیت
واقعه مخصوصه آن بلده و ذکر میر اشرف علی صاحب و میر محمد علی
فاضل و کثرت رعد و صاعقه در انجا فصل بیست و پنجم خروج از جهانگیرنگر
و ذکر شاه مبتلا حسین و شدت طوفان در دریا فصل بیست و ششم
ورود عظیم آباد بعد از عود از مرشداباد و دهاکه و ذکر میر جعفر
و بلاسنده فقیر چون نواب عباسقلیخان بهادر و حسن قلیخان
بهادر و میرزا رستم علی و میر اشرف حسین و مولوی ابوالقاسم
و نواب خان و ذکر میرزا مهدی و اسد الله خان و تاریخ
ابتدای نماز جمعه در عظیم اباد و حدود بنگاله و تواریخ و قطعاتی
که دران باب گفتند و ذکر کیفیت عزاداری بعضی از

ورود مرشداباد دفعهٔ ثانیه

[illegible] جهانگیرنگر

ورود عظیم آباد دفعهٔ [illegible]

چهارم مقدمه در بیان توافق در وقت سینه زدن و منع
این فقیر در ذکر بعضی از فتاوی علماء اخدود و تاریخ تولد
نور چشمی آقا علی در این بلده خاتمه این مقصد در ذکر عدد
تصانیف این فقیر و صورت اجازات علما و اخیار بانی در
[illegible] مقصد سیم در احوال ممالک انگریز و عادات
و صناعات القوم است و در آن مقدمه و سه مقام است
و خاتمه مقدمه در تقسیم عالم و احوال کواکب و احوال چین و
میثاق سلاطین فرنگ با هم [illegible] از رسوم ایشان و در آن
دو فصل است فصل اول در ذکر اقوال حکیمی که باحوال کواکب مطلع شده
و احوال کواکب بر مذهب حکیم کوپرنیکس و تحقیق کوس هند
و تقسیم کره ارض و اقالیم بر مذهب حکیم مذکور و تقسیم غرایب
و علت وجود موالید ثلاثه و مجملی از احوال چین فصل دوم
ذکر اوضاع و عهود سلاطین فرنگ و بعضی از احوال و اطوار
ایشان مقام اول در بعضی ممالک سلاطین فرنگ [illegible] نهاده و
در آن دوازده فصل است فصل اول ذکر پادشاهی ایتالیا و
[illegible] فصل دوم ذکر پادشاهی اسپین و کیفیت [illegible] مخصوص
ایشان است فصل سیم ذکر پادشاه هلند و [illegible] احوال آن
[illegible] انگریز [illegible] سفرای ایشان
با ایران [illegible] بطریقه [illegible] فصل چهارم
ذکر [illegible] فصل پنجم ذکر پادشاه [illegible] فصل
ششم ذکر پادشاه [illegible] فصل هفتم ذکر پادشاه [illegible]

خاتمه المقصد فی التصانیف والاجازات

احوال سلاطین فرنگ در رسوم عادات ایشان

وفصل هشتم ذکر پادشاه روس واحوال ایشان ومنازعه ایشان
باروم ومجادله ایشان باایران ومنهزم شدن ایشان ازجرم
سردار ایران محمد صادق خان شقاقی ومنازعه ایشان باعزه
باهره سلطنت عباس میرزا قاجار نصره الله المختار ومنهزم
شدن ایشان واحوال منازعه اینها باسردار عظیم الوقار محمد
حسین خان قجر قزوینی وافسوس ازعدم شجاعت سلطنت
ایران فصل نهم ذکر پادشاه ولندیز وذکر بندری که درملک
ایشان است فصل دهم ذکر پادشاه سویسرلاند ومقدمه
ویلم تل فصل یازدهم ذکر پاپا وطریقه ریاست او ومنازعه
پادشاه انگریز باوی وذکر دوازده مکالمه برسبیل اجمال
وذکر باقی سلاطین طایفه نصاری وجزایری که در تصرف
ایشان است فصل دوازدهم ذکر افریقه که بخش سیم است وبلاد
وجزایر آن چون زنگبار وحبش وغیرآنها مقاله سیم ذکر ممالک
امریقه که بارض جدید مشهور است وکیفیت پیدا کردن
آن وذکر حکیم کلمبس مستخرج قطب نما وحرکت حکیم مذکور
درجستجو وذکر شهر مکسکو وکیفیت تسخیر آن وذکر بلاد امریقه
جنوبی وذکر جزایر ملک مکسکو وذکر ممالک سایر فرنگان
درامریقه جنوبی وذکر امریقه شمالی وبلاد آن وجزایر آن
که در تصرف انگریزان است وبعد ازامریقه برصفحه اجمال
وحالات تدریجیه اهالی امریقه وموسیلی الاقدم واحوال عاد
جهودان که جدها در نواحی مصر است ومسجدالاقصی [illegible] وقبله مقام [illegible]

ذکر احوال جماعت انگریز ذکر احوال کمپنی و عادات و رسوم ایشان
و در آن سه فصل است فصل اول مبدأ سلطنت این قوم
و ذکر اسامی سلاطین ایشان و مدت سلطنت و سوانح
مجمله ایام هر یک الی یومنا هذا و پادشاهی نمودن دختر در
انگلاند و حکومت انگریز بر تمام ملک فرانکیس و سر[illegible]
ایشان از سلطنت پادشاه استدعا نمودن جامس پادشاه انگریز
مقامی بجهت تجارت انگریزان در بندر سورت از جهانگیر
پادشاه و مبدأ استقرار این قوم در حدود هندوستان فصل دویم
بیان احوال مملکت جماعت انگریز و ذکر انگلند و ایرلند و تدبیر
حکما در پیدا کردن میوه گرمسیری در سردسیرات و ذکر امتعه فرنگ
و احوال دار الخلافه القوم یعنی شهر لندن فصل سیم قوانین سلطنت
انگریزان مثل تشخیص پادشاه و امورات متعلقه بآن و منازعه
شخصی با پادشاه و کشته شدن پادشاه و ذکر ولیعهد پادشاه و
احوال شاهزادگان و اکابر وزراء بر وجه تفصیل و پرلمنت یعنی محل
شور و مشورت و اصحاب حل و عقد و آنها را عمده الرعایا گویند
و طریقه اخذ خراج از مملکت از هنگام رفاهیت و خوف یکسان
بودن اعاظم و اراذل در نظر اصحاب عدالت و امثال آن از
قواعد و ضوابط جزئیه و شدت اتفاق سرداران این قوم با هم
در امور مملکت در حفظ آبروی یکدیگر و عقیده فرقه انگریز در
امورات دینیه فصل چهارم ذکر احوال کمپنی انگریز و معنی کمپنی و تجارت
کردن ایشان در حدود ایران و هند و قرار دادی که با پادشاه خود

کرده اند و کیفیت رفتار سران ایران با ایشان و اخراج
نمودن شان از بندر عباسی و آمدن انگریزیه بنگاله بعلت الفت
ایشان با مردم آن ملک و عدم تجاوز از طریقه تجار زمان فوت
نواب غفران مآب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله تاریخ فوت
المرحوم و مبدا طغیان القوم و منازعه نواب سراج الدوله
با ایشان و غارت شدن کلکته و فرار نمودن مستر دریک
و معاودت آن و اعتذار از نواب مذکور و نفاق سرداران
عسکر و بزرگان شهر با نواب و آمدن کرنیل کلف با
مستر دریک به بنگاله و محاربه با نواب و انجام کار بمصالحه
بسبب نفاق جمعی از نمک حرامان و مجدد انتزاع واقع شدن
میان نواب و قوم انگریز و شکست خوردن نواب بسبب
نمک حرامی میر محمد جعفر خان مذکور و سازش او با قوم انگریز
فرار کردن نواب و آمدن او بمرشدآباد و رفتن بسمت عظیم آباد
و ملوث شدن مسند نظامت مرشدآباد بوجود میر حلال
زاده مزبور و اشاره مجمله باحوال سلسله او و اسیر شدن
سراج الدوله بدست ادنی نوکران خود در قرب راج محل
و شهادت او و برادرش و مادر و خاله او بحکم میرن پسر
بزرگ میر مذکور و هلاک شدن میرن به برق غضب الهی
و احوال حسین قلیخان مختار امور نواب شهامت جنگ
و سوانح عجیبه که در این بین واقع شد و گرفتاری میر مذکور
بقید انگریزان و نظامت میر محمد قاسم خان و منازعه او

با انگریز

با انگریز و فرار کردن او بقصد توسل بنواب شجاع الدوله
فوت میر مذکور بمرض جذام و احوال مظفر جنگ و قید شدن
جهان شاه در اله اباد فصل نهم کیفیت حکومت کمپنی در
ملک هند و عدد کارداران ایشان فصل دهم کیفیت عدالت
و دادخواهی ایشان درباب دیوانی یعنی مطالبات دیون
و کیفیت عدالت ایشان درباب فوجداری یعنی جنایات
و امثالها و ذکر قیدخانه و کیفیت قید کردن و ذکر عقوبات
درباب دزدی و قتل و نحوه و ذکر عدالت دایر و سایر و طریقه
رفتار اصحاب عدالت با مردم و ذکر بعضی دیگر از مراتب متعلقه
باین مراحل و دو ایراد عظیم بر طریقه عدالت فوجداری
فصل ... طریقه سپاه داری و عدم انهدام امور بموت سرداران و اسامی
و مراتب لشکریان و طریقه توپ اندازی و طریقه قواعد و تربیت
دادن سپاهیان و مواجب ایشان و طریقه ایشان در لشکرکشی
بعنوان تفصیل و رفتار ایشان با خصم بعد از غالب شدن
بر او فصل ... مجملی از رسومات دیگر این قوم در کیفیت
حکومت و سلوک با رعیت فصل ... طریقه معیشت و صحبت
و آمد و رفت نمودن با یکدیگر و طریقه کتخدائی و نفی بکارت
زنان و تسلط زنان بر مردان و بی پردگی ایشان و خاک
سفیدی که بر موی می پاشند و احوال اطبا و قابله شدن ایشان
در هنگام وضع حمل فصل ... در صنایع و افکار بدیعه اینقوم
چون آلة تشخیص مقدار حرارت و برودت و وضع رباد سود

و کاغذ نوت و کاغذ منکل کوت و بیمه مال التجارت و وضع قمار بازی
و کیفیت فروش اموال گران بها و مال کسادشده و طریقه اخذ
محصول و گمرک و نوشتن کتب بقالب و کاغذ اشتهار و رسم
سرکار کمپنی و طریقه ایشان در ثبت عجایبات و اخبار
هر ملک و مدرسه کلکته و کیفیت تعلیم تتمة الکتب فی الفصاحة
و در آن دو فصل است و قبل از شروع در مقصد بیان میشود
و معنی عدالت و فایده آن از روی آیات و اخبار و طریقه
عقل و عادت فصل اول در بیان آنچه بر سلاطین جم تمکین مراعات
آن لازم است و آن دوازده خیر است ذکر توسل داشتن
هندیان من قدیم العصر بسلاطین ایران زمین و حقوق
صفویه بر بابریه و آمدن سفیران شاه طهماسب و نادرشاه
نزد محمدشاه بابری بدفعات و توجه نادرشاه بسمت قندهار
و تسخیر آن و فتح کابل و لاهور و آمدن او بسمت هندوستان
و شکست خوردن محمدشاه و مسخر شدن دهلی و سبب قتل عام
شاه جهان آباد و تاج بخشی نادرشاه بمحمدشاه و عود او بایران
و کشته شدن شاه طهماسب صفوی و اولاد او در ایران
مقارن تاج بخشی نمودن نادرشاه در هند و انقراض نسل بیشتر
صفویه و مدت سلطنت صفویه و جلوس نادرشاه بر سریر
سلطنت و تعمیر قبه امام ثامن علیه السلام و ذکر مقبره نادرشاه
و خراب شدن او و مقدمه آمدن افغان بایران و شهادت
سلطان حسین صفوی و ذکر علما و بزرگانی که در هنگام محاصره

[اصـ]ـفهان وقدری قبل از آن بجوار رحمت یزدان رفته اند
[...]ن روم با ایران بعنوان اجمال فصل دویم در نصایح
متعلقه بارکان دولت از رعایا و وزراء و حکام بلاد و
قضات موعظه بلیغه در حسن سلوک با فقرا و انعام
و احسان با ایشان و سعی در خیرات جاریه و قصیده در
مدح حضرت شاه زاده بلند اراده
ادام الله اجلاله مشتمل بر تاریخ
اختتام مجلد اول این نسخه
منیفه و اسال الله تعالی
حسن الخاتمة ولله الحمد
فی الدنیا
والآخرة
[...]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل العلماء ورثة الانبیاء وفضل مدادهم علی دماء الشهداء
والصلوة علی سید المرسلین محمد وآله سادات الاولیاء رب هب لی علما
والحقنی بالصالحین رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین وبعد چنین گوید
بنده جانی احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی غفر الله
ذنوبهم بمحمد وعلی که بر خواطر خورشید مظاهر اصحاب عقل وبینش وارباب
معرفت ودانش پوشیده ومحتجب نخواهد بود که بنی نوع انسان را بهترین ثمره
وگزین سرمایه در کارخانه آفرینش تحصیل عبرت وپند است وازاین است
که گروهی از دانشمندان وطایفه از خردمندان وجمعی از قدردانان سلف
بتدوین کتب تواریخ وسیر وتحریر احوال هر اقلیم وکشور پرداخته برخی از رزم وکارزار
دران باب بپایان رسانیده اند لهذا این سرگشته ممتحن ومبتلای بانواع
غموم ومحن چون از حوادث روزگار وکج نهادی فلک کجمدار از اوطان وصحبت
اخوان وخلان دور افتاد واز فیض زیارات عتبات عالیات عرش درجات
محروم ماند وبمسافرت بلدان چون کشور هندوستان وگشت وسیاحت آن
سامان وجولان مبتلا گردید ومدت مدیده صحرانوردی را گزید
بخاطر حزین رسید که در عین ایجاز واختصار معری از آرایش عبارات و
تزئین مقالات مجملی از مفصل ومختصری از مطول احوال آن :

بلاد دارالملک آنرا انکار کرد که بجهت دوستان تحفه و از برای منعطفان منفعه

باشد و در آوان شروع چنین خیال نمود که قبل از بیان مقصود چند

ورقی را مزین نماید بذکر سلسله علیه عالیه عالمین عاملین کاملین

فاضلین تقیین نقیین صالحین زاهدین ورعین المجتهدین علی

الاطلاق والمشهورین فی جمیع الافاق الذین لم ینکر فضلهما عالم

ولا جاهل ولم یغمض فیهما دنی ولا فاضل واذعن بجلالة شانهما الا

واخر والاوایل اعنی ذالفخر الجلی الملا محمد تقی المجلسی وذالمقام البهی

الملا محمد صالح المازندرانی حشرهم الله مع السادات الاطهار محمد واله

الابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار و درین باب اگرچه جناب

فاضل مقدس کامل میرزا حیدرعلی بن الفاضل العالم میرزا عزیزالله صفهانی

قدس سرهما که از خویشان و بنی اخوال این فقیر اند کوشیده بودند ولکن

چون در نهایت اجمال و خالی از بیان احوال بود و علاوه بران اسامی

شریفه جمعی که بعد از تالیف ان رساله بوجود آمده بودند و جمعی که بسبب بعد

مسافت بر احوال ایشان مفصل مطلع نشده بود دران رساله شریفه مندرج

نبود لهذا این احقر العباد شفیع للمرام فی الجمله از احوال اغلب را با اسامی

شریفه انانی که دران رساله نبودند و این فقیر بر احوال ایشان مطلع بود

دراین رساله اضافه کردم بمرات الاحوال جهان نما و چون در

عنفوان این سفر تنبیه اثر در دار الایمان ایران در بلده همدان در

اشرف ساعات و ازمان بشرف ملاقات کثیر البرکات سراسر سعادات

عز ماصره فخر سلاطین جهان شوا اشرف خواقین دوران بچشم و چراغ شهنشاه

سر دماغ حضرت ظل اللهی حامی ملت خیر البشر ماحی بدعت اهل شرع مبین شرف

و آن مختصر در بلده [illegible] شد [illegible]

[illegible]

احفاد پادشاهان جم تمکین. نور حدیقه عدل و احسان. و نور حدقه بنی

نوع انسان. یکه تاز میدان شجاعت و جهانبانی. ابلق سوار وادی کشور

ستانی. معدن لطف و احسان یزدانی. و مظهر جلال سبحانی. فرمان فرمای

بی نظیر و مدبر عادل روشن ضمیر المولی خلف الصدق پادشاه جهان

افتخار تتاج اباء بخت شاه کشور داناش به نسب شاهزاده اعلا پرتو

دودمان قاجاریه. منبع حشمت و محیط سخا. اعنی نجل السلطان بن السلطان

والخاقان بن الخاقان. ابا النصر المؤید بتوفیقات اللطیف القهار شاه

زاده بلند اراده عظیم الوقار محمد علی میرزا قاجار نصره الله الملک

الجبار واعاذه من کید [illegible] الاشرار مشرف گردید و آن مفخر زمان از اطالب

سیر کتب سیر و راغب در یافت احوال هر اقلیم و کشور دید این اوراق را

تحفه حضور پر نور معدلت دستور آن زبده آفاق گردانید امید که مقبول

طبع اشرف گردد و آن حاوی بر چند مجلد است و مجلد اول آن مشتمل

بر پنج مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان احوال جناب مستغنی

عن الالقاب قدوة المجتهدین و زبدة المحققین الزاهد الورع العابد التقی

الجد الامجد المولی محمد تقی المجلسی قدس سره الشریف و عدد اولاد و احفاد

امجاد آن جناب است مطلب دوم در بیان احوال خال مفضال غواص بحار

الانوار ناشر احکام الائمه الابرار الذی بلغ فی الاشتهار اشتهار

الشمس فی رابعة النهار ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه و اولاد ایشان است

مطلب سیم در بیان احوال زبدة العارفین و نخبة المجتهدین التقی النقی

الجد الامجد مولانا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی و زبدة الاکمل

شیخ بهائی و غیر آن از کتب و رسایل و اولاد ایشان است مطلب چهارم

در بیان احوال فاضل نحریر و مجتهد بی‌عدیل و نظیر استاد المتاخرین ذی الفخر
الظاهر و العلم الباهر الآقا محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی علیه الرحمه
است که جد بلاواسطه این فقیر است و در بیان عدد اولاد آن بزرگوار
و اولاد اخوه مکرمین و اختین معظمتین ایشان است مطلب پنجم
در بیان احوال این احقر العباد است و در آن سه مقصد است مقصد اول
ذکر مجملی از احوال است از بدو ولادت تا ورود جزیره ممبی مقصد دوم
ذکر [illegible] از احوال است از بدو ورود جزیره ممبی تا اوان ختم این رساله
و در آن ضمن بیان میشود آنچه مقصود است از شرح احوال هندوستان
و اطوار مردمان آن حدود و سامان و در خاتمه آن اشاره میشود بعدد
تصانیفی که از قلم این فقیر تا اوان ختم این رساله بدرجه ظهور رسیده اند
و صورت اجازاتی که علمای اعلام این فقیر را بآنها سرافراز فرموده اند
مقصد سیم در بیان احوال سلاطین فرنگ و مملکت ایشان و احوال
پادشاه انگریز و ملک او و احوال کمپنی یعنی جمعی از تجار آن قوم که مملکت
وسیع البنیان هندوستان را مسخر نموده اند و شرح کیفیت حکومت
و ریاست و عادات و صناعات ایشان است مطلب اول در ذکر احوال شریفه
بندگان خلد آشیان عامل فاضل کامل متقی مرحوم مغفور ملا محمد تقی است
فصل بدانکه اجداد مرحوم ابا عن جد مروج دین و مشید شریعت
سید المرسلین بوده اند و الی الآن بحمد الله الملک المنان این
نعمت عظمی در این خاندان باقی است و در اطراف و اکناف بلاد
از اولاد و احفاد آن مرحوم مروجین شریعت و مویدین طریقت
ملته و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

و هذا انما [illegible] فریده المجتهدین [illegible]
ملا محمد تقی مجلسی علیه [illegible]
[illegible]

[illegible]

اللهم اجعل هذه البركة فيهم الى يوم القيمة بمحمد وآله عليهم السلام

و از اجازات شریفه آن مرحوم معلوم میشود که جد امّی ایشان جنت آرامگاه
زاهد زمانی ملا درویش محمد اصفهانی فاضل عامل و مقدس کامل و از
تلامذه افضل المتاخرین و ترجمان المتقدمین عالم صمدانی مرحوم شیخ زین الدین
عاملی مخاطب بشهید ثانی بوده است و والد ماجد جد مذبور مجتهد کامل
اوحدی شیخ حسن عاملی فاضل و عارف و مروج مذهب اثنا عشریه بوده و
والد مرحوم آخوند مرحوم ملا مقصود علی عارف صاحب کمال و مقدس نیکو خصال است
و اشعار بسیار رنگین از کلک بدایع افکارش بظهور رسیده و در علم مجلس آرائی
ثانی خود نداشته و تخلص مجلسی منظور میفرموده است و لهذا این سلسله بمجلسی مشهور شده اند
و خال آن مرحوم ملا محمد قاسم از جمله فضلاء عرفاست بلکه والده آنجناب
نیز مقدسه عارفه صالحه بوده و میرزا حیدر علی مرحوم سابق الذکر از عالیجناب
معلی القاب علامی امیر عبد الباقی رحمة الله علیه امام جمعه اصفهان نقل فرموده است
که والد آخوند مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری شد و دو فرزند ارجمند
خود آخوند ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را در خدمت علامه مقدس آخوند ملا عبد الله
شوشتری بجهة تحصیل علوم دینیه گذارده سفارش ایشان با آخوند مرحوم کرده
بسفر رفتند در آن اوان موسم عیدی رسید آخوند ملا عبد الله مبلغ
سه تومان نقد با آخوند ملا محمد تقی داده فرمودند که بمصرف ضروریات خود
برسانید آخوند عرض نمودند که بدون اذن و اجازت والده نمیتوانم
گرفت چون از خدمت والده استجازه نمود فرمودند که والد شما دکانی
دارد که کرایه او چهارده غاز بیکی است و این را بر اخراجات خود تقسیم
کرده ایم مدتیست که باین عادت شده است و حال که این وجه را بگیریم توسعه

بهم خواهد رسید و یقین است که تمام خواهد شد و عادت اولی فراموش خواهد
کردید پس لابد باید اغلب اوقات اظهار احوال خود بخدمت اخوند یا دیگری
نمائیم و این صلاح ما نیست چون این معذرت بسماع اخوند رسید ایشانرا
دعا فرمود مجملا اخوند مرحوم تحصیل علوم را بخدمت افضل المتقدمین و المتاخرین
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس سره و بخدمت
علامه زاهد مقدس ورع اخوند ملا عبد الله شوشتری و غیرهما فرموده است و
سکونت ان مرحوم در دار السلطنت اصفهان بوده است و پایه فضل و مرتبه
کمال ان بزرگوار ازان برتر است که زبان کلیل قلم از علو ان حکایت
تواند نمود و قاصد سریع السیر اندیشه ازان وامانده تر است که دران وادی
مرحله تواند پیمود و هرچه در فضایل آن علامه دوران مبالغه رود نا گفته باشد
بعد از اوان تحصیل مدتی در نجف اشرف در مقام مهدی ع بریاضت مشغول شد
و در کسب اخلاق و تهذیب باطن بجدی کوشید که بتصوف متهم گردید تعالی
شانه عن ذلک علوا کبیرا و این فسوه در اغلب بلاد هندوستان خاصه
بلده لکهنو بسیار شایع است بجدی که اگر کسی اندکی در تهذیب اخلاق کوشید
وارمخرمین شریعت سید المرسلین ص یعنی ازاین کرکانی که در لباس میش اند
غرابت کرند او را متهم بتصوف کرده در نظر عوام کالانعام مطعون
و بدنام میسازند سبحان الله کار ما ایشان و نام بادیگران است اللهم
اهدنی و ایاهم بمحمد و اله و از شرح جامعه کبیره ان بزرگوار مستفاد
میشود که سعادت ملازمت حضرت صاحب الامر بحیثان مرجع ایام در
تیقظ و منام حاصل شده است و مصنفات بسیار از او در صفحه روزگار
بیادگار است و الی الان تالیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم

از هر دیار و فتاوی او معمول به فضلای فضایل شعار است و غایت
احتیاط را در هر باب مرعی فرموده است والحق کلام وحی نظامش
در اعلی درجه متانت است و از مآثر اقلام شریفه اوست کتاب حدیقة
المتقین و کتاب روضة المتقین و کتاب لوامع و رساله مناسک حج و رساله
اربعین حدیث و غیر آنها از کتب و رسایل و حواشی و احصای آنها
باعث اطناب است و در دار السلطنت اصفهان از این سرای عاریت
بریاض جنت شتافت و بعضی از ادبا در تاریخ وفاتش گفتند قدس الله
روحه الشریف و اخیار آن بلده بارگاه عالی بر مرقد مقدس او ساخته اند
و الی الآن مطاف اهالی و اعالی شیعیان است و از آن مرحوم سه پسر بحد
کمال رسیدند اکبر ایشان آخوند ملا عزیز الله و اوسط ملا عبد الله و
اصغر آخوند ملا محمد باقر مصنف کتاب بحار الانوار و غیره است
و چهار دختر یکی فاضله مقدسه صالحه آمنه بیگم زوجه علامه فهامه ملا محمد
صالح مازندرانی شارح اصول کافی است دوم زوجه فاضل علامه ملا محمد علی
استرابادی است سیم زوجه علامه وحید میرزا محمد بن الحسن الشیروانی
مشهور بملا میرزا است که مؤلفاتش و از آنجمله است حاشیه معالم
الاصول محک افهام علمای کرام است چهارم زوجه فاضل متبحر میرزا
کمال الدین محمد فسوی شارح شافیه است تفصیل فاضل لبیب و
عارف ادیب جامع الفضایل مولانا عزیز الله فرزند اکبر آخوند
علیهما الرحمه حاوی کمالات بسیار و در تهذیب اخلاق یگانه
روزگار است و در خدمت والد علامه خود و دیگر علمای عظام استفاده
علوم دینیه نموده است و حواشی چند بر مدارک و تهذیب دارند

در انشا قلیل النظیر بوده اند، و قایع روم آن بزرگوار مشهور است قلم را
طاقت بیان حسن خلق و تقدس و زهد و صلاح و فضایل ایشان نیست
و مع ذلک مستجاب الدعوات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
بوده اند و در تمول دنیوی تالی میرزا محمد تقی تاجر عباس آبادی مشهور
بوده است و زمان وفات ایشان در نظر فقیر نیست و از آن
یک پسر و دو دختر مخلف شده بود دختران بلا ولد از دنیا ارتحال
نمودند و پسر عالیجناب مقدس القاب فاضل نحریر میرزا محمد کاظم
علیه الرحمه است که در جمیع مراتب تالی والد خود بوده و از آن مرحوم در
هنگام رحلت بسرای جاودانی دو پسر و دو دختر بود از پسران یکی عالی جناب
حضرت فردوس منزلت علامه فهامه میرزا محمد تقی است و آن مرحوم قبضه
الماسی که والد ایشان در ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین ع در جای دو
انگشت مبارک نصب نمود و هفت هزار تومان در آن زمان ارزش
داشت و حال نیز در آن مکان شریف موجود است مشهور بالماسی شده است
و در کمالات علمی و عملی سرآمد اکثر اهل زمان خود بوده اند و در اواخر
سلطنت نادرشاه مشغول نماز جمعه و جماعت در اصفهان بودند
و رسایل چند از ایشان هست ولکن بنظر کاتب الحروف نرسیده است
و در ماه شعبان سنه هزار و یکصد و پنجاه و نه از دار فانی بسرای باقی رحلت
فرمود و از آن مرحوم سه پسر باقیماند اکبر ایشان جناب غفران مآب میرزا
عزیز الله والد میرزا حیدر علی سابق الذکر است و اخلاق حسنه ایشان زیاده
از آن است که تحریر توان نمود و از او رساله در اصول دین باقی است
و تسلط او در کشف تاریخ ببر حد کمال بوده است در سنه یکهزار و یکصد

میرزا محمد تقی الماسی

و شصت و سه برحمت ایزدی پیوستند و اوسط ایشان جناب
میرزا ابو القاسم و اصغر میرزا ابو طالب است و پسر دوم میرزا محمد کاظم
بن ملا عبد الله میرزا محمد علی است او بفضایل صوری و معنوی موصوف و بزهد
و تقوی معروف است از او پسری و دختری بود اما پسر جناب میرزا محمد رضا
مشهور بآقا محمد است و او پسری و چند دختر دارد یکی از دختران جلیله
عالیحضرت میرزا محمد باقر خلف ارجمند مرحوم میر محمد صالح مشهور بآقا
تکمه دوز برادرزاده مرحوم میر محمد حسین بن العلامه میر محمد صالح خاتون
آبادی است که ان شاء الله ذکر ایشان خواهد آمد و از دختران مرحوم
فرزندی متخلف نشد اما اولاد صبیه مرحوم میرزا محمد کاظم بن عبد الله
میرزا عبد الله مرحوم آقا محمد رضی دو پسر و دو دختر است پسر بزرگ میرزا
محمد شفیع بود و او دختر فاضل مقدس ملا محمد قاسم هزارجریبی را
تزویج نموده از او ملا محمد نصیر مشهور بآقا میرزا مانده که در هزاره
قندهار میبود و اولاد چند در آنجا دارد و پسر کوچک میرزا محمد یحیی است
و فرزند او منحصر در میرزا محمد صالح مشهور بمیرزا کوچک است و همشیره کوچک
میرزا حیدر علی در حباله او بود و اولاد چند دارد که ذکر میشوند اما دو دختر
آقا رضی یکی جلیله مرحوم فاضل مقدس آقا محمد مهدی منجم باشی بود که
در لاهیجان میبودند و لاولدی از او نشد و دختر دیگر زوجه مرحوم
میرزا محمد مهدی تاجر عباس آبادی بوده در اول امر و از او آقا کوچک
مسمی بنام ابیه متولد و از آقا کوچک میرزا محمد باقر متولد شد و بعد از
میرزا مهدی زوجه سید فاضل مرحوم میر حبیب احمد آبادی شد و از
او دو صبیه متولد شد یکی والده میرزا محمد علی تاجر خلف مرحوم میرزا فتح الله

بود و دیگری زوجه جناب میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی الماسی
بود و از او پسری متولد شد و او میرزا حسنعلی مشهور باقا میرزا است
و یک صبیه که در حباله مرحوم میرزا حیدر علی بوده است و او دختر مرحوم
میرزا عزیز الله بن میرزا محمد تقی الماسی یک پسر است و دو دختر
پسر عالیجناب فضایل مآب علامه فهامه میرزا حیدر علی سابق
الذکر است که قلم از اوصاف کمالش بعجز و انکسار معترف است
حاوی انواع فضایل و نقاوه اتقیا و کامل است در علوم عقلی و نقلی
امام همام و از افاضل علمای اعلام بوده است و در دار السلطنه
اصفهان مدتی مرجع خاص و عام و ملجأ کافه انام بود و در حفظ
انساب این سلسله علیه مهارت تامه داشتند و در اغلب این احوال
اعتماد این فقیر بر قول ایشانست و درین اوقات بسرای جاودانی
ارتحال فرمود و پنج پسر و دو دختر از ایشان مخلف شده است اما پسرها
یکی عالیجناب میرزا محمد علی که از صبیه جناب میرزا ابوطالب عم المرحوم است
و چهار دیگر میرزا محمد کاظم و میرزا محمد تقی و میرزا عزیز الله و میرزا محمد صالح
ملقب باقا بزرگ است و دو صبیه از حلیله دیگر که دختر عالیجناب عمران
مآب آقا محمد هادی بن آقا محمد علی بن آقا محمد هادی بن الفاضل العلامه
المولی محمد صالح مازندرانی متولد شده اند و دو همشیره جناب میرزا حیدر علی
مرحوم یکی زوجه آقا عبد الغنی حکاک بود و از آن صبیه بود که زوجه میرزا کلباسی
عمزاده آقا عبد الغنی مزبور بود که در قصبه قمشه میبود از ایشان یک دختر است
که زوجه قهرمان نامی است و دو پسر که مجموع در طهران میبودند و همشیره
دیگر ایشان زوجه میرزا کوچک بن میرزا یحیی سابق الذکر بوده است

میرزا سعید زوجه حسین علی

وازو چهار پسر باعلم رسیده است میرزا یحیی مشهور بمیرزا بابا و میرزا کاظم مشهور
بمیرزا بزرگ و میرزا محمد تقی مشهور بآقاجان و میرزا محمد رحیم مشهور بآقا
واز دو فرزند اول ایشان چند اولاد مسموع شده نام ایشان در نظر نیست
و اولاد عالیجناب میرزا ابوالقاسم بن میرزا محمد تقی اما سه پسر و یک صبیه مسموع
شده است پسران میرزا احمد و میرزا محمد محسن و میرزا محمد تقی و صبیه زوجه
ابن عم خود میرزا محمد حسین خلف میرزا ابوطالب است و از میرزا احمد و
همشیره اش اولاد چند بهم رسیده است و اسامی ایشان در نظر نیست و اولاد
عالیجناب میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی مذکور دو پسر و دو صبیه است از
پسران یکی عالیحضرت نیکوخصلت میرزا حسنعلی مشهور بآقا میرزا است
که بحمد الله چند اولاد دارد و دو همشیره بزرگش که والده میرزا محمد علی
بن میرزا حیدر علی است از صبیه مرحوم میر حسیب است که سابق مذکور شد و یکی
میرزا محمد حسین است او و همشیره کوچکش که لله الحمد اولاد چند دارند
از نواده دختری مرحوم میرزا محمد جعفر خلف غواص بحار الانوار ملا محمد باقر
مجلسی متولد شده اند حفظهم الله من الآفات ورزقهم اسباب السعادات
فصل ۳ فاضل مقدس صالح جناب فضایل مآب نقاوة الفضلاء
المجتهدین مولانا عبدالله علیه الرحمه که فرزند اوسط آخوند ملا محمد تقی
مرحوم است شمه از فضایل و مناقب آن دریای بیکران فضیلت را در
این مختصرات محصور داشتن از مقوله آب بحر در کوزه کردن است
در تقدس ذات یگانه آفاق بوده است از آثار ایشان تعلیقات شریفه
بر کتاب صحیفة المتقین والد مرحوم الجناب بنظر رسیده است که از آن
شرذمه از مراتب فضل و تبحر او معلوم میشود و هنگام وفات آن سرور را معلوم

[illegible]

این فقیر نیست اولاد امجادش سه پسر بوده اند یکی فاضل علامه آقا
ملا محمد نصیر دوم مقدس عالم صالح ملا زین العابدین سیم عالم زاهد
متقی ملا محمد تقی و ملا محمد نصیر فاضل قلیل النظیر بوده و مجلد
فتن بحار را ترجمه فرموده و حواشی چند بر شرح لمعه دارد لکن بنظر
فقیر نرسیده است و پسر ایشان مرحوم آقا رضی مرحوم است که صبیه میرزا محمد کاظم بن
ملا عزیز الله در حباله او بوده و اولادش تماما سابقا مذکور شده اند
و همشیره یا صبیه ملا محمد نصیر زوجه مرحوم میر ابو طالب خلف سید فاضل
امیر ابو المعالی طباطبائی بوده است آخوند ملا زین العابدین
مرحوم مقدسی زاهد است و فی الجمله در مرحله علوم ریاضت کشیده ا
و اولاد او یکی مرحوم ملا محمد مومن بوده است و خلف او مرحوم آقا
حسین مشهور بنجفی است که مجاور نجف اشرف بوده است و دو دختر
که یکی زوجه آقا امین رحمه الله گذشت و از دو میرزا جعفر کلاهدوز و اولاد چند
بوجود آمده است که در اصفهان میباشند و خلف دیگر ملا زین
العابدین آقا عبد الله است و او را پسری بود آقا محسن نام که با والد خود در
راه مشهد مقدس رضوی وفات یافت و از آقا محسن دو دختر بود و دو پسر
موسوم بحاجی محمد علی که در کربلا معلی مشغول بصحافی بود و الحال حیات و فوتش
او بر فقیر معلوم نیست و از او چند اولاد هست و از دختران یکی زوجه
آقا حسین جنی سابق الذکر بود و دیگری حالش معلوم نیست و همشیره آقا
عبد الله مرحوم زوجه سید حسن نامی بود در اصفهان و از او ولدی هست
و اولاد ملا محمد تقی بن ملا عبد الله مذکور یک پسر است میرزا محمد علی خالوی عالیجناب
مرحوم میرزا حیدر علی و از او یک صبیه است زوجه آقا هادی صباغ در اصفهان

و سه دختر است یکی والده مغفور مرحوم میرزا عزیز الله والده میرزا حیدر علی و
یکی زوجه آقا عبدالله مجلسی مذکور و دیگری زوجه فاضل علامه ملا محمد
طاهر جد نوسفادرانی و از اولاد ایشان معلوم فقیر نیست و احوال
مرحوم مغفور آخوند ملا محمد باقر مجلسی و اولاد ایشان در مطلب دوم
خواهد آمد و الحال شروع میشود بذکر اولاد دختران مرحوم جنت مکان
آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه غیر آمنه بیگم زوجه مرحوم مغفور آخوند ملا
محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه و ذکر آنها در مطلب سیوم خواهد آمد
فضلا الاولاد علامه وحید آخوند ملا محمد علی استرابادی علیه الرحمه
از صبیه آخوند مجلسی مرحوم دو پسر بود یکی فاضل مقدس علامه ملا محمد شفیع
و دیگری علامه مقدس ملا کمال الدین حسین از مرحوم ملا محمد شفیع
دو پسر بود یکی ملا محمد قاسم یکی ملا محمد طاهر و دختری که جده مرحوم آقا هادی
بن آقا محمد علی بن آقا هادی مشهور است و اولاد ملا محمد قاسم یکی مرحوم
آقا محمد تقی بود و دیگری آقا عبدالله که سالها در نجف اشرف مجنون
بود و دیگری والده مرحوم حاجی محمد عطار که در اولاد میر ابو المعالی مذکور
خواهد شد و آقا محمد تقی مرحوم را از صبیه مرحوم آقا محمد مهدی بن آقا هادی
بن ملا محمد صالح دو پسر بود یکی حاجی مهدی کفن نویس و دیگری حاجی
محمد علی مهر دوز و اولاد میباشد و از نواده ملا میرزای شیروانی
پسری داشت آقا ابو الحسن که اولاد او بطاعون طی شدند و آقا
محمد تقی را دختری است در نجف اشرف و از آقا عبدالله مجنون
دو دختر بود یکی زوجه حاجی مهدی کفن نویس و دیگری احوالش
معلوم نیست و از حاجی محمد عطار مذکور حاجی میرزا انخلف شده

و در مشهد کاظمین بوده و از ملا محمد طاهر بن ملا محمد شفیع پسری مخلف شد
ملقب باقائی و او را پسری بود ملا حسین ملقب بمیرزا کوچک اصم و از
میرزا کوچک دختری بود در یزد بوده است و از اولاد مرحوم ملا کمال الدین
حسین آقا محمد باقر است که در عتبات میبوده و میرزا احمد که در اصفهان
وفات یافت و والد میرزا کمال الدین حسین ثانی که او نیز در عتبات
وفات یافت و صبیه نیز داشت که دختر و باکره بود تا بیرون شد فصل
یکی دیگر از دختران اخوند مرحوم در حباله جناب مستطاب عمدة المدققین
و زبدة المحققین مرحوم مغفور اخوند ملا میرزا محمد بن الحسن الشیروانی
مشهور بملا میرزا علیه الرحمه است و آن عالیجناب از افاضل روزگار
و از علمای عالیمقدار است حواشی مختصر الاصول و معالم الاصول و غیرهما
از رسایل و تعلیقات آن جناب محک افهام اعلام است و از اولاد امجاد آن مرحوم
از صبیه مرحوم اخوند یکی فاضل مقدس و عالم متبحر ملا حیدر علی مجاور نجف اشرف
و تصلبش در مذهب حق بدرجه کمال بود و در مسایل اصولیه طریقه سید مرتضی
علیه الرحمه را داشت و دیگری صبیه بود و اولاد ملا حیدر علی مرحوم سه پسر بوده
آقا علی بزرگ و آقا علی ثانی و آقا علی ثالث و دختری که از صبیه اخوند ملا محمد باقر
علیه الرحمه متولد شده بود و او زوجه فاضل مقدس آقا میرزا ابن ملا محمد تقی
کیلانی بوده و از او دو دختر بهم رسیده یکی زوجه آقا محمد تقی ولد ملا محمد قاسم
بن ملا محمد شفیع استرابادی سابق الذکر بود و از او دختری در نجف اشرف
بود که مذکور شد و دیگری زوجه حاجی مرتضی علی کلاه دوز و از ایشان پسری
موسوم باقا محمد و دختری که زوجه حاجی زین العابدین قناد بود بهم رسیده و
هر دو فوت شده‌اند و اولاد ایشان در اصفهان موجودند و صبیه مرحوم ملا

اولاد ملا میرزای شیروانی علیه الرحمه

اولاد دختری ملا میرزای مرحوم

میرزا شیروانی زوجه فاضل متقدمین ملا محمد تقی گیلانی بود و از ایشان اولاد بسیار بهم رسیده است اول آقا میرزا مذکور دوم آقا علی سیم آقا محمد کاظم چهارم آقا محمد صادق و دو صبیه اولاد آقا میرزا ذکر شد و اولاد آقا علی منحصر در صبیه بود که زوجه حاجی رجب علی ریخته گر بود و از او دو دختر مخلف شد یکی زوجه مرحوم حاجی رمضان علی ریخته گر بود که در عتبات بود و اولاد او آقا محمد علی و آقا عبد الرزاق است و دیگری زوجه مرحوم مغفور آقا محمد رضا مشهور بآقا میرزا کفن نویس خلف مرحوم آقا محمد صادق مذکور است که والده مرحوم آقا محمد کاظم و آقا حسین است و آقا میرزا ... محمد کاظم با پسر آقا محمد کاظم در کربلای معلی بدست سپاه شقاوت دستگاه وهابی با جمع کثیری از مجاورین و زوار معصومین شهید شدند در روز عید غدیر سنه ۱۲۱۶ یکهزار و دویست و شانزده و تفصیل این مقدمه در مطلب پنجم مذکور خواهد شد و آقا حسین در مرشد آباد بنگاله در شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دویست و بیست و سه برحمت ایزدی پیوست و در آن ملده مدفون شد و اولاد مرحوم آقا محمد کاظم بن ملا محمد تقی دو پسر بود که بلا عقب برحمت ایزدی پیوستند و سه دختر یکی حلیله مرحوم ملا عزیز الله خوانساری بود و از او مرحوم حاجی ابو القاسم مشهور بمحله چاره و حاجی محمد علی و یک صبیه متولد شدند حاجی ابو القاسم در کربلای معلی در این اوقات برحمت ایزدی پیوست و از او دو پسر مخلف شد یکی آقا سیمی که اکبر اولاد اوست و یکی دیگر و دو دختر و پسری از او در مقدمه وهابی شهید شدند و اولاد حاجی محمد علی در هند معلوم فقیر نیست و از صبیه ملا عزیز الله یک صبیه باقیست و دختر دیگر آقا کاظم زوجه مرحوم حاجی ابو الحسن بن آقا علی نقی همشیره زاده آقا میرزا که مرحوم و دختر زاده آقا عبد الحسین کفن نویس است که حال در کربلای معلی میباشد و عدد اولاد

او معلوم فقیر نیست واز صبیه ثالثه صبیه بود وحال معلوم نیست که در
کی است وولد مرحوم آقا محمد صادق ابن ملا محمد تقی آقا میرزا کفن نویس سابق
الذکر است ودو صبیه مرحوم ملا محمد نقی یکی زوجه مرحوم میرزا محمد جعفر
خلف علامه مغفور مبرور ملا محمد باقر مجلسی بوده است واز او صبیه بود
متوفیه شد ودختری از او هست که زوجه میرزا ابوطالب عموی مرحوم
میرزا حیدر علی بوده است واز او میرزا حسین وزوجه میرزا احمد بن
میرزا ابو القاسم عموی دیگر میرزا حیدر علی مخلف شده است ودیگری
زوجه مرحوم آقا علاء الدین محمد ووالده مرحوم حاجی محمد جعفر است و
من بعد در اولاد آخوند ملا محمد صالح احوال حاجی محمد جعفر بیان خواهد شد
واولاد مرحوم مغفور علامه نحریر میرزا کمال الدین محمد فسائی درین اوقات
معلوم نیستند وجمعی دیگر انتساب بسلسله علیه آخوند مجلسی علیه الرحمه
دارند ولکن طریق نسب اینها معلوم فقیر نیست یکی میرزا صالح ساکن
بندر هوگلی قریب بکلکته است وعالیجناب میرزا حیدر علی قدس سره
در رساله نسب نامه که تالیف فرموده است جناب فضیلت مآب جامع
المعقول والمنقول شیخ محمد علی متخلص بحزین را که از سوء رفتار نادر
شاه افشار بسمت هندوستان رفته در بنارس ساکن شد
ودر آنجا برحمت ایزدی پیوست از منتسبان باین سلسله نوشته اند
وراه نسبت او را بیان نکرده اند واحوال بنارس وشیخ مرحوم در
مطلب پنجم خواهد آمد ودیگر آقا ملا نامی است که در نجف اشرف
بوده است واز این قبیل بسیارند چون مفصل معلوم نبود نگارش نشد

حشرهم الله مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

مطلب دوم در ذکر فی الجمله از احوال و اولاد عالیجناب مقدس القاب افضل
المتقدمین والمتأخرین ناشر احکام سید المرسلین آخوند ملا محمد باقر
مجلسی علیه الرحمه است که فرزند کوچک آخوند مرحوم است فضایل
اگر خواهم که ذره از آفتاب مکرمت و فضیلت و جامعیت و حالات و کرامات
و مجاهدات و ضبط اوقات و طور معاش و مکارم اخلاق آن زبده
آفاق را شرح دهم کتابی شود بغایت مبسوط و لیکن بسیار از مطولات باید
که بر مختصری از احوالاتش اشاره رود افاضل و مستعدان از ذکر
محامد اوصاف او معترف بقصور و در رسیدن باولین پایه از
مدارج معارج مناقبش نارساتر از دماغ مخمور اند منبع انوار و مورد
تائیدات کردگار و از نوادر روزگار بود سماء عالم فضیلتش بر اصحاب
معرفت ظاهر و هر یک از مصنفاتش جلاء عیون ارباب بصایر است
و افادات آن بزرگوار حیات بخش قلوب مومنان و معین حیات دلهای
متعطشان است ولادت با سعادتش در دار السلطنت اصفهان در [illegible]
سنه یکهزار و [illegible] هجری اتفاق افتاد و در آن بلده از این
دار فانی بسرای جاودانی ارتحال فرمود و در بارگاه والد ماجد خود مدفون است
و تاریخ وفاتش قدس الله روحه الشریف [illegible] مراتب علوم را در خدمت
والد ماجد خود استفاده نمود و در اندک زمانی جامع علوم دینیه و معارف
یقینیه و حاوی کمالات صوریه و معنویه گردید و صیت فضایلش با وجود
پدر بزرگوار باطراف و اکناف عالم و باعالی و ادانی هر دیار رسید و از بعض
از ثقات شنیده ام که از مرحوم آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه نقل کرده اند
که در شبی از شبها بعد از نماز تهجد و گریه و زاری بدرگاه قادر علی الاطلاق

مولانا ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه

ولادت آخوند مرحوم و فوت او

خود را بحالتی دیدم که هرچه از درگاه احدیت مسئلت کنم البته باجابت
مقرون شده عنایت خواهد شد و در دل خود متفکر بودم که کدام
چیز از امور اخرویه یا دنیویه را بخواهم که ناگاه آواز گریه محمد باقر را
که در گهواره بود شنیدم بلا تامل عرض کردم که خداوندا بحق محمد و آل محمد
این طفل را مروج دین و ناشر احکام سید المرسلین (ص) گردان و او را
موفق بتوفیقات بی پایان خود بدار و یقین حاصلست که این
خوارق عادات که از آن بزرگوار بظهور رسیده است نیست مگر از
دعای چنین بزرگواری زیرا که المرحوم از جانب سلاطین صفویه رضوان الله
علیهم بمنصب جلیل شیخ الاسلامی مثل اصفهانی منصوب بودند و جمیع مرافعات
وطی دعاوی مسلمین را بوضع شایسته متوجه میشدند و در عقود و نکاحات
و نماز اموات و ضیافات و جماعات و عیادات مومنین تشریف فرما
میشدند بلکه کثرت ضیافات بحدی بوده است که شخصی متوجه بود اسامی
اشخاصی را که وعده ضیافت از آنجناب میگرفتند در طوماری مینوشت
و چون مرحوم آخوند از نماز مغرب و عشا فارغ میشدند بعرض میرسانید که:
امشب در خانه فلان شخص موعود میباشید آخوند تشریف میبردند
و در تدریس نهایت شوق را داشته اند و شاگردان و تلامذه:
نامدار از او در صفحه روزگار بیادگار میباشند و از آنجمله است فاضل
مقدس ربانی سید نعمت الله جزایری و فاضل نحریر ملا ابوالحسن
نجفی عاملی و فاضل قلیل النظیر میرزا علاء الدین محمد گلستانه شارح
نهج البلاغه و غیر ایشان از فضلای بسیار که اگر بذکر اسامی شریفه
ایشان بپردازد هر آئینه محتاج بنوشتن رساله علیحده خواهد شد و شرافت

طواف حرمین شریفین را دریافته و بزیارت ائمه عراق علیهم السلام
مکرر مشرف شده اند و امور معاش و حوائج دنیویه خود را نیز بخوبی و انضباط
تمام متوجه بوده اند و مع ذلک کلیه القدر تالیف و تصنیف از ایشان بدرجه
ظهور رسیده است که از حوصله تحریر و تقریر افزون است چنانکه معلوم خواهد شد
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و مع ذلک
در فصاحت تعبیر و شیرینی گفتار بدرجه علیا و درجه قصوی رسیده است
و در ترجمه کلام عربی در جمله فضلا و علما کسی ثانی آن بزرگوار نشده است
نکات و دقایق لفظیه را که در الفاظ عربیه بوده است همه را در ترجمه
آن الفاظ ملاحظه فرموده است و در ترویج دین الی القدر کوشیده است
که عبد العزیز دهلوی که از علمای معاصرین و از اهل سنت و جماعت است
در تحفه اثنا عشریه که در این اوقات در ابطال مذهب شیعه و احقاق مذهب
خود تالیف کرده است نوشته است که اگر دین شیعه را دین آخوند باقر
مجلسی بگویند رواست زیرا که این مذهب را اوی رونق داده است و سابق
بر این القدر علمی نداشته است و حق آنست که ترویج دین مبین در آن جزو
و زمان بقوت قلم آن جناب و زور شمشیر پادشاهان صفویه قدس الله ارواحهم
بوده است و در جمیع ازمنه و اوقات علماء دین مبین با اعانت سلاطین
عظام واجب الاحترام تایید شریعت و توضیح طریقت و ملت فرموده اند
و احقاق حق بعد از افضال حضرت باری جل شانه بدون همت ایشان
صورت نگرفته است چنانکه در این اعصار مذهب باطل صوفیه ضلالت شعار
در دار الایمان ایران بنهایت اشتهار رسیده بود جناب مستطاب غفران
مآب زبدة المجتهدین والد ماجد فقیر قدس الله سره الشریف بلمعات

قلع مذهب صوفیه از ایران

و تأیید پادشاه جمجاه عالم پناه خدیو زمان مؤید بتوفیقات ملک
سبحان آنکه از نهیب سطوتش حواس سلاطین اسلام و کفر پریشان
تر از اوراق خزانی و دماغ نخوت شان پراکنده تر از گلهای
زمستانی است و مریخ خونی آشام از هیبتش در زیر بال نسر طایر
پنهان گردیده و سپهر برین از دهشتش شکم بر خویشتن دزدیده عتبه
بارگاه حشمتش قبله نزدیک و دور و اندک نوازش و الطافش شفاده هر علیل
و رنجور است اعنی السلطان ابن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو النصر
المؤید بلطف الله الملک القهار السلطان فتحعلی شاه قاجار
نصره الله لرفع اعداء الدین و تشیید شریعة سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله اجمعین قلع و قمع شد و در اطراف و اکناف این مملکت
اشخاصی را که اختیار این مذهب کرده بودند توبه داده داخل زمره
مسلمین کردند و این آتش و فتنه را خاموش نمودند و باعث نجات
چندین هزار کس از مسلمین شدند و در بطلان این مذهب کتابی
بنام نامی و اسم گرامی آن پادشاه عالم پناه موسوم بخیرابیه از قلم معجز شیم
آن بزرگوار بدرجه ظهور رسید و آن قریب به پانزده هزار بیت است
و چون سایر مولفاتش در صفحه روزگار بیادگار است مجملا آخوند مرحوم
در خدمت سلاطین صفویه عزت تمام داشت و اغلب تصانیف
خود را بنام نامی ایشان مزین فرموده است و بعضی از ثقات علمای
اعلام از تلامذه آن مرحوم اسامی و عدد ابیات تصانیف آنجناب را
ضبط کرده است و چون در آن فواید بسیار بود در این اوراق نگارش
میشود بدانکه تصانیف المرحوم قدس الله سره و روحه بر دو نوع است اول

عدد تصانیف آخوند مرحوم [illegible]
و عدد ابیات آنها

در بیان تالیفات عربی و انها ده عدد است اول کتاب بحار الانوار است
و سبب تالیف این کتاب آنست که بعد از واقعه کربلا چون خلفای
بنی امیه علیهم اللعنه بسیار قوی بودند و تقیه بسیار شدید بود و اکثر
شیعیان باین جهت کمتر بخدمت ائمه میرسیدند و احادیث فرا میگرفتند
تا زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیهما السلام که ملاعین بنی امیه
منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباسی استقلال تمام بهم نرسانیده
بودند و تقیه بسیار کم بود و شیعیان و موالیان بسیار بخدمت آن
دو بزرگوار میرسیدند و احادیث فرا میگرفتند و چهار صد کتاب
حدیث نوشته شد که مشهور بچهار صد اصل است و در اعصار بعد بسبب
عدم اعتناء مردم بضبط احادیث و رغبت ایشان بعلوم حکمی و اقوال
فلاسفه بسیاری از چهار صد اصل نابود تا آنکه در دولت دیگری از الجمله را
بهم رسانیدند و از راه اینکه مبادا از بطریق سابق تلف شود مجموع را
در این کتاب جمع نمودند و مشکلات احادیث را همگی بیان و توضیح
فرمودند و این کتاب مشتمل است بر بیست و پنج مجلد و از الجمله شانزده
مجلد آن کتاب با تمام رسید است اول جلد عقل و علم و آن دوازده هزار
بیت است دوم جلد توحید و آن شانزده هزار بیت است سیوم جلد عدل
و معاد و آن سی هزار بیت است چهارم جلد احتجاجات و آن شانزده
هزار بیت است پنجم احوال پیغمبران از آدم تا ختم المرسلین و آن چهل
هزار بیت است ششم تاریخ احوال پیغمبر ما و آن شصت و پنج هزار
بیت است هفتم جلد امامت و آن سی و یک هزار بیت است
هشتم جلد فتن و محن یعنی فتنها و محنتها که بعد از رحلت رسول خدا ص

بر حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین و شیعیان ایشان واقع شد
و آن شصت و یکهزار بیت است نهم احوال حضرت امیر المؤمنین و آن
پنجاه هزار بیت است دهم احوال حضرت فاطمه و حسنین و آن بیست و سه
هزار بیت است یازدهم احوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم صلوات الله علیهم و آن
هجده هزار بیت است دوازدهم احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی
و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام و آن دوازده هزار بیت است
سیزدهم احوال حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آن بیست و
یک هزار بیت است چهاردهم جلد سماء و عالم و آن هشتاد هزار بیت است
پانزدهم جلد طهارت و صلوات و این موافق ترتیب کتاب
جلد هجدهم است و دو جلد در میان نوشته نشده است و آن یکصد
و یکهزار و پانصد بیت است شانزدهم جلد زیارات ائمه علیهم السلام و آن
جلد بیست و دویم کتاب است و چند جلد در میان نوشته نشده است
و آن سی هزار بیت است و یک جلد نیز ناتمام است که آن جلد کفر و ایمان است
و آن ده هزار بیت است دویم کتاب مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول
و آن کتاب شرح کافیست و قدری از آن ناتمام است زیرا که از اصول
نصف کتاب و تمام کتاب عشره مانده است و از فروع نصف کتاب صلوات
و تمام کتاب زکوة و خمس مانده است و این کتاب تخمیناً صد هزار بیت است
سیم کتاب ملاذ الاخیار و آن نیز ناتمام است زیرا که تا کتاب صوم نوشته
شده است و آن تخمیناً پنجاه هزار بیت است چهارم کتاب شرح اربعین است
و آن شرح چهل حدیث متفرق است و دوازده هزار و پانصد بیت است پنجم

فوايد الطريفه في شرح الصحيفة الشريفه است وآن نيز ناتمام است زيرا كه
تا دعاى چهارم نوشته شده است واين فقير بنا بر وصيت آن مرحوم
شروع در اتمام آن نموده ام وبحمد الله تعالى الحال شرح يك دعا نوشته
شده است اميد چنانست كه بزودى حق تعالى توفيق اتمام دهد وآن
پنجهزار بيت است ششم رساله رجال است وآن هزار بيت است هفتم
رساله اعتقادات است وآن را در يك شب تاليف نموده است وآن
هفتصد و پنجاه بيت است هشتم رساله اوزان است وآن اول
كتابيست كه تاليف نموده است و دويست و بيست است نهم
رساله شكيات نماز است وآن هفتصد و پنجاه بيت است دهم
جواب مسائل متفرقه كه مسمى بمسائل هنديه است وآن مسئله چند است
كه مرحوم مغفور مولانا عبد الله برادر او از هند فرستاده و از او سوال
نموده است وآن يكصد و پنجاه بيت است حواشى متفرقه بر چهار كتاب
حديث وغير آنها كه از كتب حديث و كتب فقه نوشته است آنها تخمينا
صد هزار بيت ميشود نوع دوم در بيان كتابهاى فارسى وآن چهل و نه عدد است
اول عين الحيوة كه مشتمل است بر مواعظ وقصص ونصايحى كه رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم بابى ذر رضى الله عنه فرموده وتقريبا صد
مواعظ وقصص مشتمله بر ترك دنيا مثل قصه بلوهر و يوذاسف وغير آن
در آن كتاب مذكور شده است وآن يكهزار بيت است دوم مشكوة
الانوار واين مختصريست از كتاب عين الحيوة و سه هزار بيت است
سيم حلية المتقين وآن مشتمل است بر اعمال وافعال چند كه اكثر اوقات
ضرور ميشود مثل ناخن گرفتن و شارب گرفتن و حمام رفتن و سر تراشيدن

وسفر رفتن و آداب عروسی و زفاف و عقیقه و غیر آن و آن
دوازده هزار بیت است چهارم حیات القلوب و آنچه نوشته شده است
سه مجلد است اول تاریخ احوال حضرت آدم تا حضرت رسول و احوال
بعضی از پادشاهان سلف که معاصر انبیاء سلف علیهم السلام بوده اند
و آن بیست و شش هزار بیت است دوم احوال پیغمبر ما و آن سی و شش هزار
بیت است سیم جلد نبوت و امامت که مشتمل است بر ادله عقلیه
در اثبات نبوت و امامت و فواید فرستادن پیغمبر و امام و این
جلد ناتمام است و قدر قلیلی از آن نوشته شده است و آن سه
هزار بیت است پنجم تحفة الزائر و آن مشتمل است بر زیارات
ائمه علیهم السلام و آن سیزده هزار بیت است ششم جلاء العیون
و آن مشتمل است بر تاریخ ولادت و کیفیت شهادت رسول خدا
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و معجزات ایشان
و قدری احوال ایشان و آن بیست و دو هزار بیت است هفتم
مقباس المصابیح و آن مشتمل است بر تعقیبات نمازهای شبانه روزی
و آن پنج هزار بیت است هشتم ربیع الاسابیع که مشتمل است بر اعمال
هفته و آن سه هزار بیت است نهم زاد المعاد و آن مشتمل است
بر اعمال دوازده ماه سال و آن پانزده هزار بیت است دهم
رساله دیات و آن مشتمل است بر آنکه هر زخمی که کسی به دیگری
زند یا او را به قتل رساند چه قدر باید دیه بدهد و آن سه هزار
بیت است یازدهم رساله شکیات نماز و آن هفتصد و پنجاه بیت است
دوازدهم رساله اوقات نوافل شبانه روزی و آن صد و پنجاه بیت است

سیزدهم رساله رجعت و آن مشتمل است بر ذکر کیفیت برگردیدن
ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان و آن دو هزار بیت است
چهاردهم از جمله رساله مالک اشتر که مشتمل است بر ذکر نامه که حضرت
امیر المومنین علیه السلام بمالک اشتر نوشته است و در آنجا مذکور است
که حاکم چگونه باید با رعیت سلوک کند و آن هزار بیت است پانزدهم
رساله اختیارات و آن مشتمل است بر آنکه هر کاری را آدمی در چه
روز از روزها و ماه اختیار کند خوبست و آن پانصد بیت است
شانزدهم رساله بهشت و دوزخ و آن هفتصد بیت است هفدهم
رساله جنایز که مشتمل است بر تکفین اموات و کیفیت نماز و دفن
ایشان و آن هفتصد بیت است هجدهم رساله کبیره اعمال حج و عمره
و آن هزار بیت است نوزدهم رساله صغیره حج است و آن مختصر است
از رساله سابق و هفتصد بیت است بیستم رساله مفاتیح الغیب
مشتمل است بر ذکر اقسام استخاره و آن هزار و پانصد بیت است
بیست و یکم رساله مال ناصب که چه نحو باید نمود و آن پنجاه بیت است بیست و دوم
رساله زکوة که از چه چیز زکوة واجب است و در چه چیز سنت است و آن
پنجاه بیت است بیست و سیم رساله کفارات که در کجا کفاره باید داد
و آن یکصد بیت است بیست و چهارم رساله آداب تیراندازی و آن
پنجاه بیت است بیست و پنجم رساله نکاح بیست و ششم رساله نماز است
و آن نیز پنجاه بیت است بیست و هفتم رساله آداب نماز و آن یکهزار
بیت است بیست و هشتم رساله تحقیق آیه کریمه السابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم بیست و نهم رساله فرق

میان صفات ذاتی و صفات فعلی حق سبحانه تعالی و آن دویست بیت
سی ام رساله تعقیب مختصر نمازهای شبانه و آن صد بیت است سی و یکم
رساله تحقیق بدا و آن نیز صد بیت است سی و دوم رساله جبر و تفویض
که مشتمل است بر آنکه حق تعالی را در افعال بندگان دخلی هست
یا نه و آن نیز صد بیت است سی و سوم ترجمه رساله فرحة الغری
که مشتمل است بر معجزات و امور غریبه که نزد مرقد مطهر حضرت
امیر المؤمنین ع بظهور رسیده و آن چهار صد بیت است سی و چهارم
ترجمه توحید مفضل و مشتمل است بر حدیث طولانی که مفضل از
حضرت صادق علیه السلام در باب یکتایی حق تعالی و علم و حکمت
او روایت کرده است و آن دو هزار و هشتصد بیت است سی و پنجم
ترجمه توحید حضرت امام رضا و آن مانند توحید مفضل و هفتصد بیت است
سی و ششم ترجمه زیارت جامعه و آن دویست بیت است سی و هفتم
ترجمه دعای کمیل و آن نیز دویست بیت است سی و هشتم ترجمه دعای
مباهله و آن یکصد و پنجاه بیت است سی و نهم ترجمه دعای سمات
و آن دویست بیت است چهلم ترجمه جوشن صغیر و آن یکصد بیت است
چهل و یکم ترجمه حدیث عبد الله بن جندب و آن دویست بیت است
چهل و دوم ترجمه حدیث رجاء بن ضحاک و آن در اعمال و آداب است
که از حضرت امام رضا ع منقول است و آن سیصد بیت است
چهل و سوم ترجمه حدیث قصیده دعبل خزاعی است که در مدح حضرت
امام رضا گفته است و آن پانصد بیت است چهل و چهارم ترجمه حدیث
ستة اشیاء و آن مشتمل است بر ذکر شش چیز که بنده در آنها دخلی

ندارد و آن صد بیت است چهل و پنجم [illegible] که در وقت
مراجعت از کربلای معلی و نجف اشرف در باب اشتیاق آن
مکان شریف نموده است و آن سیصد بیت است چهل و ششم
مناجات و آن صد بیت است چهل و هفتم صواعق الیهود که مشتمل است
بر چگونگی جزیه یهود و آن صد و پنجاه بیت است چهل و هشتم جواب
سوالهای متفرقه و آن مشتمل است بر جواب از سوالهای که
مردم از او نموده اند و جواب مسئله چند که بسیار ضرور میشود
در اینجا مذکور است و آن پنجهزار بیت است چهل و نهم حق الیقین
و آن مشتمل است بر اصول دین و آن سی و یکهزار بیت است و آخر
تصنیفات المرحوم مغفور است اسکنه الله بحبوح الجنان
و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی چهارده لک
و دو هزار و هفتصد بیت میشود و هر لک عبارت از صد هزار بیت است
و هرگاه بر سن المرحوم که هفتاد و سه سال بی زیاد و کم است قسمت شود
سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف میشود
و ماهی یکهزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهار دانگ
حرف میشود و روزی پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف
میشود و اگر بر سن تکلیف که پنجاه و هشت سال است قسمت میشود سالی
بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و ربعی حرف
میشود و ماهی دو هزار و چهارده بیت و چهل حرف میشود و روزی
شصت و هفت بیت و هشت حرف میشود تمام شد کلام
[illegible] در شرح احوال و تصانیف آنجناب مجملا بطریق خصوص

نیت و صفای باطنی که داشت علاوه بر تکثر تحقیقات و تدقیقات
در افادات مصنفات آن عالی درجات که بسی مقبول طباع
شده بدرجه اشتهار رسیده است که از بلاد کفر و اسلام جای
نخواهد بود که از آنها خالی باشد و از جمعی از ثقات شنیده ام
که در ازمنه سابقه کشتی طوفانی شد و مردمان آن کشتی بعد از
رنج و محنت بسیار در جزیره از جزایر افتادند که اصلا از اسلام
در آن اثری نبود چون بکناره آمدند در خانه شخصی مهمان شدند
در هنگام صحبت معلوم کردند که آن مرد مسلمان است باو گفتند که با
وجود آنکه این قریه دار الکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست
و تو نیز بشهر مسلمانان نرفته باعث بر اسلام تو چیست آن شخص بخانه
رفته کتاب حق الیقین مرحوم آخوند را آورد و گفت که من و قبیله من
بشرافت ارشاد این کتاب بدرجه اسلام رسیدیم و اگر بذکر
اوصاف و تعداد فضایلی که حضرت کریم وهاب بآن مرحوم لطف
و مرحمت فرموده است بپردازم هر آینه بطول خواهد انجامید
و سلاسل متعالی از هم گسسته خواهد شد و اولاد آن مرحوم که بدرجه
کمال رسیده اند چهار ذکور و پنج اناث است که از بطن دو حلیله
و یک ام ولد بوجود آمده اند حلیله اولی همشیره فاضل عالیشان
و عالم بانام و نشان سید رفیع مکان میرزا علاء الدین محمد
گلستانه شارح کتاب نهج البلاغه است دیگری همشیره خانی
جلیل الشان ابوطالب خان نهاوندی است فصل از همشیره
سید جلیل الشان یک پسر و دو دختر بوده است پسر بزرگ فاضل

[illegible]

ندارد و آن صد بیت است چهل و پنجم انیس الشیعه که در وقت
مراجعت از کربلا معلی و نجف اشرف در باب اشتیاق آن
مکان شریف نموده است و آن سیصد بیت است چهل و ششم
مناجات و آن صد بیت است چهل و هفتم صواعق الیهود که مشتمل است
بر چگونگی جزیه یهود و آن صد و پنجاه بیت است چهل و هشتم جواب
سوالهای متفرقه و آن مشتمل است بر جواب از سوالهای که
مردم از او نموده اند و جواب مسئله چند که بسیار ضرور میشود
در اینجا مذکور است و آن پنجهزار بیت است چهل و نهم حق الیقین
و آن مشتمل است بر اصول دین و آن سی و یکهزار بیت است و آخر
تصنیفات المرحوم مغفور است اسکنه الله بحبوح الجنان
و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی چهار ده لک
و دو هزار و هفتصد بیت میشود و هر لک عبارت از صد هزار بیت
و هرگاه بر سن المرحوم که هفتاد و سه سال یا زیاده و کم است قسمت شود
سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف میشود
و ماهی یکهزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهار دانگ
حرف میشود و در روزی پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف
میشود و اگر بر سن تکلیف که پنجاه و هشت سال است قسمت میشود سالی
بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و سی حرف
میشود و ماهی [illegible] ده بیت و چهل حرف میشود و در روزی
شصت و هفت بیت و هشت حرف میشود تمام شد کلام
[illegible] مذکور در شرح احوال تصنیفات آنجناب مجلا دهلی خلوص

بیت عمل [illegible]

بنیت وصفای باطنی که داشت علاوه بر تکثر تحقیقات وتدقیقات
در افادات مصنفات آن عالی درجات گردیده مقبول طباع
شده بدرجه اشتهار رسیده است که از بلاد کفر واسلام جای
نخواهد بود که از آنها خالی باشد واز جمعی از ثقات شنیده ام
که در ازمنه سابقه کشتی طوفانی شد ومردمان آن کشتی بعد از
رنج ومحنت بسیار در جزیره از جزایر افتادند که اصلا از اسلام
در آن اثری نبود چون بکناره آمدند در خانه شخصی مهمان شدند
در هنگام صحبت معلوم کردند که آن مرد مسلمان است باو گفتند که با
وجود آنکه این قریه دار الکفر است واز اسلام در آن نشانی نیست
وتو نیز بشهر مسلمانان نرفته باعث بر اسلام تو چیست آن شخص بخانه
رفته کتاب حق الیقین مرحوم آخوند را آورد وگفت که من وقبیله من
بشرافت ارشاد این کتاب بدرجه اسلام رسیدیم واگر بذکر
اوصاف وتعداد فضایلی که حضرت کریم وهاب بآن مرحوم لطف
ومرحمت فرموده است بپردازم هر آینه بطول خواهد انجامید
وسلاسل مدعا از هم گسسته خواهد شد اولاد آن مرحوم که بدرجه
کمال رسیده اند چهار ذکور وپنج اناث است که از بطن دو حلیله
ویک ام ولد بوجود آمده اند حلیله اولی همشیره فاضل عالیشان
وعالم با نام ونشان سید رفیع مکان میرزا علاء الدین محمد
گلستانه شارح کتاب نهج البلاغه است ودیگری همشیره خان
جلیل الشان ابوطالب خان نهاوندی است وحاصل از همشیره
سید جلیل الشان یک پسر ودو دختر بوده است پسر [illegible] فاضل

مقدس مغفور میرزا محمد صادق که در حیات اخوند وفات یافته است
و اخوند مرحوم شرحین کافی و تهذیب را حسب الخواهش او تالیف
فرموده است و زوجه میرزا محمد صادق مذکور از سادات اردستان
بوده از او یک پسر میرزا محمد علی نام و سه صبیه بهم رسیده پسر بلا خلف
ارتحال نمود و از صبایا یکی جلیله جلیله عالیجناب سلالة الاطیاب
فاضل مقدس نحریر مرحوم میر محمد حسین بوده که والده عالیجنابان
مرحمت و غفران پناهان جنت و رضوان ارامگاهان میر محمد مهدی
و میر عبد الباقی و همشیره ایشان باشد و دوم آنها در حباله مرحوم
مغفور اقا محمد علی بن العلامه اقا محمد هادی مازندرانی است که
والده مرحوم اقا هادی ثانی باشد و سیوم زوجه مرحوم میرزا
محمد علی عم والد مرحوم میرزا حیدر علی سابق الالقاب بوده که
که والده اقا محمد بوده است و دو صبیه اخوند مرحوم از جلیله
مذکوره یکی در حباله سید علام فهام امیر محمد صالح خاتون ابادی
بوده و دیگری جلیله مرحوم میرزا محمد کاظم بن الملا عزیز الله بوده
و اولاد مرحوم میرزا کاظم بتفصیل ذکر شدند و اولاد اقا محمد علی
در اولاد ملا محمد صالح مازندرانی ذکر خواهد شد و اولاد مرحوم
میر محمد صالح مزبور از جلیله مذکوره یکی فاضل علامه وحید مرحوم
میر محمد حسین سابق الذکر طاب ثراه است و آن عالیجناب
در علوم معقول و منقول فضایل ماب و در اکثر فنون علمیه
خاصه در فقه و حدیث مرجع اولو الالباب بود و در تحریر خواهش
عباد و انجام مطالب کافه مومنین دمی تغافل نمیفرمود و در

دار السلطنت اصفهان برحمت ایزدی پیوست و دیگری
همشیره مکرمه آنجنابست و از مرحوم میر محمد حسین دو دختر
و دو پسر مخلف شدند یکی سید فاضل مدرس صالح مرحوم میر
محمد مهدی و دیگری سید جلیل القدر عظیم الشان میر عبد الباقی
علیهما الرحمه است و آن عالیجناب از اعاظم فضلای این
خاندان و در تقوی و ورع از اولیای زمان متخلق باخلاق
حمیده مصطفویه و متادب بآداب مرضیه مرتضوی بوده
و در دار السلطنت اصفهان بتدریس علوم معقول و منقول
و نماز جمعه و جماعت مشغول و بغایت عالی فطرت و صافی
طویت و خجسته اخلاق بود و دختران المرحوم یکی حلیله سید
فاضل میر ابوطالب است که والده میر عبد الواسع و دو همشیره است
که یکی حلیله مرحوم میر محمد صالح مشهور بآقای تکمه دوز است و اولاد
چند میدارد همه نیکان و اصحاب کمال و دیگری زوجه میر محمد علی
بن میر علی نقی برادر میر ابوطالب مرحوم است و صبیه دیگر المرحوم
زوجه میر علی نقی برادر میر ابوطالب مزبور بود و از مرحوم مغفور
میر محمد مهدی دو پسر مخلف شده است یکی عالیجناب مقدس
القاب میر محمد باقر و دیگری عالیجناب سلاله الاطیاب میر سید مرتضی
و دو دختر یکی زوجه مرحوم میر عبد الواسع بن مرحوم میر ابوطالب
مزبور و والده عالیحضرت میر محمد رضا مشهور بآقاسی و دیگری زوجه
عالیحضرت میر محمد صالح مشهور بآقای ابن میر زین العابدین
بن میر محمد صالح سابق الالقاب و از همه اینها بغیر عالیجناب مقدس

میر محمد باقر اولاد متعدد مخلف است ولکن بسبب بعد مسافت
بر اسامی ایشان مطلع نیستم و از اولاد مرحوم میر عبد الباقی
طاب ثراه یکی بندگان عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب
سلالة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المدققین مجتهد
الزمان و فقیه الدوران نقاوه دودمان جناب میر محمد حسین
دام فضله العالی است آن عالیجناب گرامی اختر برج سروری و فضیلت
و یکتا گوهر درج برتری و مکرمت و مصطبه آرای بزم افادت
و مشعله افروز انجمن افاضت است و بحکم وراثت و قابلیت مرجع
خاص و عام و ملجاء و ملاذ فضلای کرام و در دار السلطنت
اصفهان بتدریس و ترویج دین و انجاح مطالب مسلمین و نماز جمعه
و جماعت مشغول و تصنیفات و تالیفات بسیار از کلک بدایع
انگارش در صفحه روزگار یادگار است در سفر مشهد مقدس
رضوی در بلده طبس سعادت ملاقاتش فیض یاب و بهره
از رشحات علومش کامیاب گردیدم و اولاد امجاد دارند
و با بعضی از ایشان نیز در آن سفر ملاقات اتفاق افتاد
بحمد الله المتعال حاوی مراتب فضیلت و کمال و نهایت مقدس
و صاحب حال و نیکو احوال میباشند و در این وقت اسامی کرام
ایشان در صفحه خاطر حاضر نیست و دیگر از اولاد امجاد میر
عبد الباقی مرحوم عالیجناب فضایل مآب علامی آقا سید
مخدومی میر علی نقی است و این دو بزرگوار نیز محلی بحلی تقوی
و صلاح و مزین بزینت فضل و علم و کمال میباشند و اخوات محترمات

میر محمد حسین بن امیر محمد صالح

نیز دارند و بحمدالله همه اصحاب اولاد امجادند و اولاد همشیره
مرحوم میر محمد حسین بن میر محمد صالح سابق الالقاب که حلیله جلیله
مرحوم مغفور جنت آرامگاه میر عبدالکریم بود میر ابوطالب
و میرزا محمد علی مشهور بکتاب فروش و میرزا احمد بوده اند
و از مجموع ایشان اولاد هست اینست عدد اولاد آخوند
مجلسی علیه الرحمه که از همشیره مرحوم میرزا علاء الدین محمد گلستانه
بوده اند فصل و خلف آخوند مرحوم از همشیره ابوطالب
خان نهاوندی مرحوم مغفور جنت آرامگاه میر محمد رضای
مشهور بآقاسی و یک صبیه است از میر محمد رضا اولادی
معلوم فقیر نیست و صبیه مذکوره حلیله فاضل علامه ملا حیدر علی
بن الفاضل ملا میرزا شروانی مشهور بوده است و از او دختری
داشته که زوجه فاضل مقدس آقا میرزای خلف ملا محمد تقی است
که در اولاد ملا میرزا مفصلاً مذکور شد فصل و آخوند مرحوم را
از ام ولد دو پسر و دو دختر هم رسید پسر بزرگی عالیجناب میرزا
محمد جعفر است و از او نواده هست که در حباله جناب میرزا
ابوطالب علوی مرحوم عالیجناب میرزا حیدر علی بود که
والده جناب میرزا محمد حسین است و دیگری میرزا عبدالله
و از و صبیه بود زوجه مرحوم میر محمد هادی بن میر زین العابدین
بن میر محمد صالح خاتون آبادی مذکور است و از ایشان پسری
هست که داماد جناب مستطاب میر محمد حسین بن میر عبدالباقی
طاب ثراه است و از یکی از دو صبیه مذکورتین میر سید رضا

ومیر محمد محسن ومیر محمد صالح مشهور بافانی ومیر محمد هادی بن میر
زین العابدین مزبور متولد شده اند واز مجموع اولاد متعدده
واز دیگری بنات چند بودند در حباله عالیجنابان معلی
القابان میر محمد مهدی ومیر عبد الباقی مشار الیهما والدین
اولاد ایشان و دختران دیگر نیز منسوبند که بدیگران مزوجه
شده اند واولاد ایشان بحمد الله همگی در اصفهان ؛
موجود اند واسامی کرام ایشان در نظر قاصر حاضر نیست
مطلب سیم در ذکر شرذمه از احوال بندگان عالیجناب معلی القاب
فضایل مآب اسوة المحققین وقدوة المدققین وعمدة ؛
المجتهدین جامع فضایل صوری ومعنوی اخوند ملا محمد صالح
مازندرانی علیه الرحمه واولاد ایشان است فصل تبجرآن
جناب عالیشان کالنور فی الظلم بر عالم وعالمیان مسلم وبی نیاز
از توصیف وبیان است بزیور علم وفضل اراسته وبحلیه
زهد وتقوی پیراسته ودر مرحله احتیاط بحدی کوشیده بود
که باآن اطلاع واستعدادی که حضرت وهاب باو عنایت
کرده بود کاهی فتوی نداد واز شاگردان ان بزرگوار
دراطراف مفتیان عالیشان بودند ودر مدت العمر بجمع
زخارف دنیویه همت را مصروف نداشت بعزلت
وگوشه گیری خو کرده بود واز معاشرت اهل دول بسیار اجتناب
میداشت واز جمعی از ثقات شنیده ام که مرحوم اخوند
در مکان استجابت دعوات همیشه از درگاه قاضی الحاجات

احوال ملا محمد صالح مازندرانی [illegible]

و فقر و عزت اولاد و سلسله خود را مسئلت میفرموده است
بجهت آنکه شخصی از متمولین در آنزمان فوت شده بود
و اولاد او در هنگام منازعه بر تقسیم ترکه اش او را بانواع
سخنهای ناملایق یاد میکردند و اینمعنی بر دل اخوند گران
آمده بود و ظاهر احوال آنست که تیر دعاء اخوند بهدف اجابت
رسیده است که همیشه اولادش با عزت و شان اند و
کسی از آنها مالدار نشده است بحدی که قابل نزاع باشد و
اصل آن بزرگوار از مازندران و اسم والدش ملا احمد است
و فقر و پریشانی احوال او بدرجه کمال رسیده بود و لهذا از
نهایت اضطرار روزی باخوند مرحوم فرمود که بجهة تحصیل
معاش بمضمون ان ارض الله واسعه باید تلاش نمود و از من
تحمل اخراجات شما میسر نیست از جانب من معذورید بهر وجه که
خواهید تنقیح امور خود بنمائید اخوند مرحوم از مازندران بدار السلطنت
اصفهان تشریف آوردند در آن اوان کما هو الان از جانب
سلاطین و اعیان بجهت طلاب علوم دینیه مدارس و وظایف
معین بود و بقدر رتبه بهرکس چیزی میدادند اخوند چون اول
تحصیلش بود در مدرسه مکان گرفت که روزی دو غازبکی
که دو فلوس هند تقریبا میباشد بهر شخص میدادند و آن کفاف
اکل را بخوبی نمیکرد تا بدیگر ضروریات چه رسد و تا مدتی میسر
نبودش که روشنی بجهت خود مهیا کند هنگام مطالعه را در
پای روشنیهای که بجهت مترددین بر در بیت الخلا میگذاشتند

ایستاده تا صبح مطالعه میکرد تا آنکه از افضال قادر متعال با اندک
زمانی قابلیت مجلس شریف آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه بهم رسانید
و در مجلس آن بزرگوار با علمای نامدار هم سبق شد و در اندک
زمانی بر اغلب ایشان فایق گردید و آخوند را شفقتی تمام نسبت
بآن عالم همام بهم رسید و بر جرح و تعدیلش در مسایل اعتماد
میفرمود در این اثنا ایشان را میلی بتمتع نساء حاصل شد
آخوند مرحوم از وجنات احوال دریافت نمودند روزی
بعد از فراغ از تدریس با ایشان فرمودند که اگر اجازت دهی
زنی را بجهت تو نکاح کنم و در حباله تو در آورم ایشان بعد از
حیا و تامل بسیار اجازت دادند آخوند بحرم رفته آمنه فاضله
مقدسه را که در علوم تمام بسر حد کمال بود طلبیدند و فرمودند که
بجهت تو شوهری معین کرده ام که در نهایت فقر و منتهای
فضل و صلاح و کمال است و این امر موقوف بر رضا و اجازت
توست آن مقدسه صالحه فرمودند که فقر عیب مردان نیست
پس آخوند مرحوم مجلسی که رشک بهشت برین بود آراسته در ساعت
سعد نکاح را جاری فرمودند و در هنگامیکه مشتری با زهره
دست و بغل بود قران بین السعدین اتفاق افتاد در آن
آخوند داماد مسعود حجره عروس را گشوده بعد از ملاحظه
جمال و حمد قادر متعال بگوشه رفته تا بصبح مشغول عبادت
ذو الجلال شد و مقدمه زفاف تا سه روز بطول انجامید
آخوند مرحوم چون مطلع شدند فرمودند که اگر این زوجه مرضی

طبع تو نیست دیگری را بکار تو در آورم عرض کردند که این
مقدمه نه باین علت است بلکه ادای شکر جناب باری تعالی
منظور است هر قدر که در عبادت میکوشم ادای شکر ذره
از عنایت و مرحمت او نمیشود و اخوند مرحوم فرمودند که اقرار
بر عدم قدرت بر ادای شکر نهایت شکر گذاری است و از
جمعی از ثقات شنیده ام که اخوند ملا محمد صالح مرحوم مکرر میفرموده
اند که من از جانب جناب اقدس الهی محتم بر طالب
علوم دینیه زیرا که در فقر از من افقری نبود که مدتی بچراغها
بیت الخلا در هنگام مطالعه گذرانیدم و در عدم حافظه و ذهن
از من بدتری نیست که خانه خود را گم میکنم و اسامی اولاد خود را
فراموش مینمایم و مع ذلک بنهایت جد و جهد خود را مصروف داشتم
و رسیدم بانچه از دریای رحمت بی پایان احدیت مقسوم من
بود لیس للانسان الا ما سعی و تالیفات بسیار از آن عالی
جناب در صفحه روزگار بیادگار است و از انجمله است شرح اصول
کافی در چند مجلد و حاشیه معالم الاصول و شرح زبدة الاصول
و غیر انها از کتب و رسایل و در دار السلطنت اصفهان
برحمت ایزدی پیوست و در جوار اخوندان مجلسیان مدفون
گردید و تاریخ وفاتش در نظر قاصر نیست و نسل او از صبیه
مرضیه اخوند علیهم الرحمه از چند ذکور و اناث باقی است
اولاد ذکور اول فاضل مقدس علامه آقا محمد هادی مترجم قران مجید
و شارح کافی حدیث و کافیه نحو و غیر انها از کتب و رسایل است

و با اینهمه احوال سی سال از عمر من گذشته بود که ابتدا به درس نمودم و از الف و با شروع کردم

دوم جناب فاضل مقدس نحریر آقا نور الدین محمد است سیم
عارف کامل شاعر ادیب آقا محمد سعید متخلص باشرف است
چهارم فاضل عارف آقا حسن علی است پنجم فاضل مقدس صالح
آقا عبد الباقی است ششم عالم مقدس آقا محمد حسین است رحمة الله
علیهم اجمعین احوال اولاد آقا محمد حسین معلوم نیست و احوال
دیگران نگارش میشود فصل فاضل نحریر و مقدس بی عدیل
و نظیر جناب مستطاب مستغنی الالقاب فقیه الزمان آقا محمد
را تصانیف بسیار و فضایل بیشمار است و علاوه بسیار
خوش مزاج و لطیفه گو و ظریف بوده اند و چهار پسر داشته اند
یکی آقا محمد علی دوم آقا محمد مهدی سیم آقا علی اصغر چهارم آقا
محمد تقی و از آقا محمد علی یک پسر و یک دختر باقی بود پسر مذکور
عالیجناب غفران مآب آقا محمد هادی طاب ثراه بود و حال
دختر معلوم نیست و از آقا محمد هادی مذکور دو پسر و چند
دختر مخلف شد پسرها یکی جناب میرزا محمد علی مشهور به آقا میرزا و
دیگری میرزا حسن علی و از هر یک بحمد الله اولاد چند میباشند
و از صبایا یکی جلیله و جلیله جناب غفران مآب میرزا حیدر علی
طاب ثراه والده اولاد ایشان غیر میرزا محمد علی که او از صبیه
این بنت و سایر ایشان زوجات سادات زواره و اردستان
و غیر سادات میباشند و همه اولاد دارند اردستانی در اردستان
و تتمه در اصفهان‌اند و از آقا محمد مهدی و آقا محمد تقی مذکورین
خلف باقی نمانده و از آقا علی اصغر دو نواده هست در اصفهان

یکی زوجه اقا حسین نساج و دیگری زوجه اقا محمد تقی نامی است
و از مرحوم اقا محمد هادی سابق الالقاب دو صبیه بود یکی جلیله
فاضل علامه اقا محمد تقی بن ملا محمد قاسم نواده مرحوم فاضل نحریر
ملا محمد علی استرابادی بود که والده حاجی مهدی که فعلا نفس حاجی
محمد علی باشد و دیگری زوجه حاجی محمد برادرزاده اقا محمد سمیع
مزبور بود که والده حاجی میرزا و همشیره او است و ذکر ایشان
در اولاد ملا محمد علی مرحوم گذشت نصـــل جناب فضایل
ماب زبدة الاطیاب عالم ربانی و فاضل صمدانی فقیه
بی عدیل و نظیر اقا نورالدین محمد طاب ثراه را یک پسر و دو
دختر بود پسر اقا رحیم و از او صبیه بهم رسید که زوجه مرحوم
اقا مهدی بن اقا محمد هادی سابق الالقاب بود و حال
اثری از اولاد اقا رحیم و اقا مهدی نیست و از صبایا یکی
جلیله جلیله عالیجناب مقدس القاب جامع الفضایل
و حاوی الفواضل الفاضل الاجل اقا محمد اکمل قدس سره بود
که والده ماجده مرحوم اقا محمد علی جد امجد این فقیر بندگان
عالیجناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمان المروج للدین
فی راس المائة الثانیة عشر استاد المتاخرین اقا محمد باقر اصفهانی
مشهور به بهبهانی قدس سره و اخوین ایشان مرحومان مغفوران
اقا حسن رضا و اقا محمد حسین و دو همشیره ایشان است و احوال
و عدد اولاد هر یک از ایشان در مطلب چهارم خواهد آمد
و اقا محمد اکمل را اولاد دیگر از بطن زوجات دیگر نیز هست

اقا نورالدین محمد

و اولاد آنها در اصفهان و طهران اغلب ایشان بشغل صرافی و بعضی
در شیراز بشغل تجارتی مشغولند و بنا و اخر مطلب ما حال ایشان
اینست و همه شد و صبیه دیگر جناب آقا نور الدین محمد مرحوم زوجه
مرحوم مغفور میرزا محمد تقی نجف آبادی بود و از او مرحوم مغفور
آقا علی نقی مخلف شد و الد جناب فضایل مآب مستغنی الالقاب میرزا
عبد الرزاق که شرعیات نجف آباد اصفهان را متوجه بودند و
دو صبیه یکی از آنها وصلت با سلسله حاجی میرزا [illegible] جواهری نموده
و اولاد بسیار از میرزای معظم الیه و همشیره ایشان هست و
حال همشیره دیگر معلوم نیست و فصل [illegible] عالم ادیب و فاضل
لبیب مرحوم آقا سعید متخلص باشرف اشعار عربیه اش فصیح عهد
بغایت نیکو و سنجیده و سواد مداد فارسیه اش نیل انفعال بر چهره
بلغای عجم کشیده زیبائی خطش دست خوشنویسان عالم را بتخته
بسته و رعنائی شکسته اش صفای بنفشه بناگوش دلبران را
درهم شکسته علو فطرت و سخاوت را از اجداد کرام میراث
داشت و در عهد عالمگیر شاه بجهان آباد هند تشریف برده
بود آن پادشاه انجم سپاه مقدمش را سعادت خود دانست
و در نوازش و احترامش کوشید زیب النساء بیگم صبیه مکرمه
معظمه آن پادشاه درخواست نمود که در روزی چند بلدوست
رونق افزای دولتخانه او شوند آن مرحوم قبول فرمود و
آن مکرمه تحصیل کمالات شعریه و غیرها در پس پرده حجاب
از آن عالیجناب میفرمود تا اندک زمانی از برکت انفاس نفیسه

آنمرحمت پناه سرآمد زنان بلکه اغلب مردان آنزمان شد
واسعاد رنگین ازان مخدره بیادگار است وزمان ومکان
وفات آن جناب عالیشان معلوم نقیر نیست واز
اولادش یکی فاضل علامه ملا محمد امین بود که شرح مبسوطی
بر قسم کلام تهذیب ملا سعد الدین نوشته است واولاد او
در زمان سلطنت ابراهیم شاه برادرزاده درشاه منقرض شدند
ودیگری میرزا محمد علی متخلص بدآنا که در هند آمده بود و
مدتی را در مرشد آباد بنگاله بعزت گذرانید واولاد او در آن
بلده میباشند وبا بعضی از ایشان ملاقات شد از وضع این
سلسله بیرون رفته اند اسامی ایشان قابل نوشتن در
سلک این بزرگواران نیست ودیگری زینب بیگم زوجه
مرحوم ملا محمد تقی خلف ملا عبد الله بن ملا محمد تقی مجلسی علیهم الرحمه
بود وصبیه او مریم بیگم حلیله جد میرزا محمد تقی الماسی ووالده و
والد مرحوم میرزا حیدر علی المشار الیها بوده است فضل الله
مرحمت وغفران مآب آقا حسنعلی فاضل لبیب وعالم ادیب
بوده است ودر عنفوان شباب بهندوستان تشریف
برده امراء وحکام در اعزاز واحترامش باقصی الغایت
کوشیدند ودر آن ملک مشهور بحسنعلی خان شد واولاد
او یکی میرزا علی اشرف بود واز اولاد او جمعی در خانهای
اجدادی خود در اصفهان میباشند ودختری از آنها در
حباله عالیجناب آقا حسنعلی بن آقا محمد هادی ثانی است

آقا حسنعلی

وسایر اولاد آن مرحوم در هند میباشند و این عاصی را با ایشان
ملاقات نشد مسموع شد که از ایشان یکی را نام میرزا ابو البقا
بوده و او صاحب فضیلت و کمالات شده است تفصیل
مرحوم مبرور جنت آرامگاه آقا عبد الباقی جامع فضایل و حاوی
فواضل و عالم عامل و فقیه کامل بوده است از ایشان یک پسر
و چند دختر مخلف شدند پسر مذبور فاضل عالم کامل مرجع
اکابر و افاضل ملا محمد صالح مشهور بآقا بزرگ بوده است
و در اوایل شباب بهند تشریف برده بودند اکابر و اعیان
مقدم شریفش را غنیمت دانسته در خدمت گذاری و احترام
نهایت طاقت خود را مصروف داشتند ذات شریف خلقی بود
صاحب کمالات مرضیه بزیور زهد و تقوی و فضیلت آراسته
مرحوم آقا علاء الدین محمد قدس سره دو صبیه که یکی زوجه میرزا
امین تاجر بود و سه ذکور از او مخلف شدند آقائی و آقا
علی نقی و آقا عبد الکریم را اولاد نبود و اولاد آقائی فوت
شدند و از آقا علی نقی دو پسر بود یکی حاجی عبد الباقی مرحوم
و حاجی ابو الحسن و از حاجی ابو الحسن ولدی هست موسوم بآقا
عبد الحسین و او را چند اولاد هست و دیگری زوجه حاجی محسن
نامی بود از اهل مارجی که از قرای مابین اصفهان است و
اولاد بسیار بواسطه و بیواسطه داشت و مجموع تلف شدند
و از ایشان محمد علی نامی باقیست که در جهرم فارس میباشند
و آقا علاء الدین محمد مغفور را سه پسر بود عالیجنابان غفران مآبان

صاحب ریاض

و آقا عبد الکریم

خیر الحاج والمعتمرین مرحوم حاجی محمد علی و حاجی محمد اسماعیل و حاجی
محمد جعفر جناب حاجی محمد علی و حاجی محمد اسماعیل در خانه مرحوم
مغفور مهابت جنگ صوبه دار بنگاله تحنذای(؟) کرده بودند بیان
آن بر سبیل اجمال آنست که الله وردی خان مخاطب بمهابت جنگ
و برادر بزرگ او حاجی احمد ساکن شاه جهان اباد بودند و
حاجی احمد موصوف بجهت حج بیت الله الحرام و زیارت
ائمه انام علیهم السلام رفته در اثنای سیاحت در دار السلطنت
اصفهان و کربلای معلی با مرحوم مغفور فاضل نحریر ملا محمد صالح
مشهور ما قاین بزرگ منزلت نهایت اخلاص و دوستی حاصل کرد بعد از
چند مدت خبر باو رسید که الله وردی خان حاکم راج محل و بخطاب
مهابت جنگی سرافراز شده حاجی احمد نزد برادر خود آمده خطوط
و عرایض بخدمت ملا صالح مرحوم فرستاده و درخواست نمود
که متعلقان او را با شخص امینی روانه هند کند ملا صالح مرحوم
ایشانرا بسند رسورت بنزد میر ابو طالب طالقانی و چلبی
فرستاده و سفارش نامه نوشت که ایشانرا با امینی روانه
بنگاله نمایند از اتفاقات حسنه دران اوقات شخص عزیزی
از بزرگان بجهت امور دنیویه خود بمرشد آباد میرفت چون
نهایت مقدس بودند و صاحب غیرت و حمیت و محب
علمای کبار بود سفارش ایشانرا با آن شخص نمودند که در عرض
راه متوجه احوال ایشان باشند چون بمرشداباد رسیدند
نواب مهابت جنگ آن شخص را نهایت اعزاز و احترام نموده و بانواع

کیفیت سکنی [illegible] حاجی اسمعیل حاجی [illegible] در مرشداباد بنگاله سنه [illegible] ه

نوازشات سرفراز فرمودند و حاجی احمد مرحوم در مقابل این
احسان تحف و تکلف بسیار بجهت ملا صالح مغفور فرستادند
بعد از چند مدت آقا علاء الدین محمد مرحوم با فرزند اوسط
خود حاجی محمد اسماعیل مغفور بمرشدآباد تشریف آوردند
نواب مهابت جنگ نهایت اعزاز و احترام بایشان فرمود
و صبیه مرضیه مرحوم نواب عطاء الله خان ثابت جنگ
خویش قریب نواب سرفراز خان حاکم قدیم بنگاله را که از
بطن مخدره مکرمه رابعه بیگم صبیه حاجی احمد مرحوم بود با حاجی
محمد اسماعیل نکاح کردند و در نهایت خوبی امور او را سرانجام
نمودند و صبیه دیگر رابعه بیگم در حباله نواب مظفر جنگ بود که
والده نواب بهرام جنگ و نواب دلاور جنگ و همشیره ... این
مجملا بعد از چندی وقت آقا علاء الدین محمد مرحوم بعتبات
رفتند و در بصره فوت شد و در مقام علی مدفون گردید و حاجی
محمد اسماعیل در مرشدآباد توقف نمود بعد از چند مدت خلف
اکبر ام مرحوم عالیجناب حاجی محمد علی وارد حیدرآباد دکهن شد
چون این خبر بمرشدآباد رسید خطوط فرستاده ایشان را
طلبیدند چون بمرشدآباد رسیدند صبیه میرزا کاظم خان
اکرام الدوله برادر سراج الدوله شهید را با حاجی محمد علی مرحوم
نکاح نمودند بنهایت عزت و احترام آن دو بزرگوار در
دولت آن سرداران نامدار بسر و الاتعاب میگذرانیدند حاجی
محمد علی مرحوم در مرشدآباد در محله جعفرآگنج سکونت داشت

[illegible]

و در انجا برحمت ایزدی پیوست و حاجی محمد اسمعیل مرحوم
بعتبات عالیات معاودت نمود و در انجا شادی و نکاح
دیگر کردند و از ستم سپاه نامرسیاه وهابی با چند هزار کس از
صلحا و مقدسین و مجاورین شهید شدند و مرحوم مغفور
حاجی محمد جعفر که از بطن صبیه ملا محمد تقی گیلانی داماد مرحوم
ملا میرزای شیروانی سابق الذکر بود صبیه مرحمت و غفران
پناه آقا محمد حسین عم والد این فقیر را نکاح کرده بود و زوجه
دیگر نیز داشت و از انمرحوم صبیه باقی است که حلیله جلیله
جناب مستغنی الالقاب فقیه الزمان و مجتهد الدوران
آقا عبد الحسین دام ظله عم این فقیر و والده اولاد ایشانست
و ذکر ایشان در مطلب چهارم خواهد آمد و مرحوم مغفور حاجی
محمد علی را سه صبیه از سه بطن مختلف باقیست یکی زوجه
عالیشان معلی مکان آقا غلام علی قزوینی است و از او
یک پسر و یکدختر موجود است و دیگری زوجه خلف مراد
الدوله پسر زاده نواب اکرام الدوله سابق الذکر است
و از او یک پسر و یکدختر موجود است و یک صبیه صغیره
الی الان در خانه است و با کسی نکاح نشده است و مرحوم مقدس
بعدیل حبر الحاج حاجی محمد اسمعیل قدس سره را از صبیه رابعه حکیم
دو پسر و چهار دختر مخلف شد از پسرها یکی عالیجناب مستغنی
الالقاب فضایل مآب حبر الحاج مخدومی میرزا غلام حسین خان
دام عزه است و یکی عالیشان معلی مکان میرزا محمد تقی خان است

جناب میرزا اعلام حسین خان دام عزه مدتی در حدود هندوستان
بعزت و کامرانی گذرانیده و از بادشاه وقت مخاطب بخطاب
ثابت جنگی شد فضایل ان جامع الفواضل مشهور و کمالات صوریه
و معنویه و خصایل ستوده مرضیه اش گوش زد هر نزدیک و دور
در عنفوان شباب با ان جمعیتی که حضرت وهاب باو عنایت
کرده بود دست از همه برداشت و با همشیره کبری و همشیره دیگر
که زوجه عین الدین علیخان بود و بعضی از اولاد انها بعتبات
عالیات عرش درجات مشرف شد و از انجا سعادت زیارت
بیت الله الحرام و حرم حضرت رسول و ایمه بقیع علیهم السلام را
دریافتند همشیره تان مکرمتان مع اولاد بمرشد اباد مراجعت
نمودند و ایشان مجاورت عتبه خامس ال عبا را اختیار کردند
و مدتی از بلبلان خوش الحان انجمن بود و در مجلس شریف
عالیجناب مستغنی الالقاب وحید الزمان مرجع الانام مرحوم
مغفور جنت آرامگاه میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره
و جناب مجتهد العصر و الزمانی میر سید علی طباطبای دام ظله
العالی باستفاده علوم شرعیه مشغول بود و بفیض زیارت
عتبه علیه عالیه امام ثامن ضامن علیه السلام نیز رسید در قضیه
وهابی که همه مقدسین بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن
المرسلین باطراف عالم فرار کردند بسمت ایران رفتند و
از انحدود بسمت هندوستان تشریف بردند و درین اوقات
در مرشداباد بنگاله میباشند و با ایشان دران بلده ملاقات

بتنسیق افتاد بنهایت مهربانی والفت ووداد وطایه دوستی
واتحاد درا با اینفقیر مرعی میفرمود وازایشان چار ذکور موجود اند
عالیحضرت رفیع منزلت میرزا محمد که جوانیست ارسیده ومحلی بکمالات
وحالات پسندیده ومیرزا علی ومیرزا اسمعیل ومیرزا حسن و دو
صبیه وعالیشان عمدة الاعیان میرزا محمد تقی خان بهادر از اول عمر
تا بحال در بلاد هندوستان میباشند واینفقیر را با ایشان در
عظیم اباد ملاقات شد وبسیار موءدب وظریف وحلیم یافتم
تصویر را چون برادر والا گهر خود بنهایت خوب میکشند ودر
شبیه گری اشتهار تمام دارند وعلاوه مسموع شد که خط نسخ را
خوب مینویسند ودر علم طب سررشته کامل دارد ودر این اوقات
دو دختر دارند وصبیه کبری مرحمت پناه حاجی محمد اسمعیل زوجه
مرحوم میر محمد حسین خان رضوی ساکن مرس از حدود شاه
جهان اباد معروف بمیر بچو خلف مرحمت پناه میر عبد الله
بن میر سید احمد بود وازاو پنج ذکور ویک اناث تخلف شد ذکور
یکی عالیشان سعادت نشان مقدس روشنضمیر وصالح بی نظیر
میر علی اکبر معروف بمیر نواب است بنهایت ارسیده ودر ورزش
مسالک وبمقدمات نحویه مضبوط وقدری از متون فقهیه مثل
شرایع ونحو آن را دیده وخط نسخ را بنهایت خوش مینویسد و
سعادت حج بیت الله وزیارت قبور شریفه بیسلادات
ائمه طاهرا با برادر کوچک خود میر زین العابدین دریافته است
ودر این اوقات خلف او منحصر دریک پسر است سید محمد که از بطن

عالیشان گرامی خصلت میر زین العابدین است و از بطن متعه است
خجسته اطوار و نیکو کردار است و در محاوره و صحبت با امرا سلیقه
تامه دارد و خط نسخ را نهایت خوب می‌نویسد صبیه عالیشان میر کمال
الدین حسین خان که از منسوبان سید المجتهدین استادی سید محمد مهدی
طباطبائی قدس سره است با او منسوب است و یک پسر دارد میر جعفر که از
بطن متعه است سیم عالیشان معلی مکان میر نصیر الدین حیدر معروف
به میر سید دوست است بسیار عالی همت و نیکو خصلت است و به گفتن اشعار
هندیه و فهمیدن اشعار فارسیه رغبت بسیار دارد صبیه خاله او در نکاح
او است و از او اولاد ندارد و از زنان دیگر دو پسر و دختری از بطن
مختلف البطن پسر سید مهدی است و دختر در حباله فقیر است و نور چشمان
محمد و علی از بطن او بیند چهارم سعادت نشان زبدة الانجاب
امیر علی خان است وی نهایت مقدس و صالح با وقار است به کشیدن
تصویر نهایت رغبت دارد صبیه دولت و اقبال همراه مهاراجه جهاو لعل که
از کوه غلامان خدمت خاص نواب آصف الدوله بهادر طاب ثراه بود در نکاح
او است و با ایشان در عظیم آباد می‌باشد و از بطن او درین اوقات
اولادی نیست و از بطن متعه سه اولاد اناث دارد پنجم عالی قدر
رفیع مقدار نیکو اطوار خجسته کردار مقدس صالح سید علی خان است اگرچه در سن
از همه اصغر است ولکن در انضباط امور دنیویه از همه اکبر است و در تنقیح
امور و کیفیه معاش و سلوک با دوست و دشمن نهایت سلیقه دارد دختر
میر غلام علی مرحوم از بطن دختر میر کمال الدین حسین خان سابق الذکر در
نکاح او است و از او یک پسر دارد سید محمد حسین نام :

جمیع همه را با این فقیر دوستی بسیار است و اغلب اوقات در
پیش من حاضر میشدند رزقهم الله سعادت دارین بمحمد و آله
و صبیه میر محمد حسین خان مذکور زوجه عالیشان معلی مکان زبدة
الاعیان میر علی رضا خان بود و آن عالیشان خلف مرحمت
و غفران پناه نواب میر زین العابدین خان است از بطن صبیه
نواب قاسم علیخان که حاکم رنگپور از ملوک بنگاله بود بسیار
مقدس صالح و در حسن اخلاق و آداب قلیل النظیر است و اولاد دو تن
و بعضی از بطن المرحومه سه پسر است میر حسن رضا و میر محمد رضا
و میر احمد رضا و صبیه دیگر مرحمت پناه حاجی محمد اسماعیل زوجه
مکرمه نواب دلاور جنگ خلف نواب مظفر جنگ سابق الذکر
که چندی وقتی نایب صوبه بنگاله نواب مبارک الدوله بود
و از بطن المرحومه دو پسر مخلف است یکی نواب صولت جنگ و
یکی شمشیر جنگ و هر دو را اولاد هست و صبیه دیگرش زوجه
عین الدین علیخان بوده است و از او چند دختر مخلف شد
یکی در حباله میر سید و سابق الذکر است و صبیه دیگرش زوجه
نواب بهرام جنگ خلف دیگر نواب مظفر جنگ سابق الذکر بوده است
و ازین صبیه اولادی نشده است و در امورات دنیویه بهمت
برفاهیت و در مرشد آباد با صبیه کبری در حیات است و دو
از آنها برحمت ایزدی واصل است و حاجی محمد اسماعیل مرحوم را
از بطن زوجه که در کربلا نکاح کرده بود دو پسر است میرزا زین
العابدین و میرزا محمد صادق بعد از مقدمه وبائی بسمت هندوستان

رفتند در بلده فیض آباد و با ایشان ملاقات شده و در این اوقات
احوال ایشان معلوم نیست فعلا و یک صبیه مرضیه
بندگان فردوس مکان فاضل بی‌بدیل آخوند ملا محمد صالح مازندرانی
شارح اصول کافی المشار الیه ببعض القابه و احواله فی صدر المطلب
قدس سره حلیله جلیله سید بزرگوار فاضل عالیمقدار علامه نحریر
مرحوم میر ابو المعالی بزرگ قدس سره بوده است و از ایشان
چهار پسر و دو دختر مخلف شده اولاد ذکور یکی فاضل مقدس
علامه میر ابو طالب است و دیگری مقدس صالح میر سید علی است
و سیم میر سید محمد و چهارم غفران مآب امیر ابو المعالی کوچک است
فرزند ارجمند میر ابو طالب مرحوم سید علامه وحید میر سید حسن
بود و خلف آن مرحوم جناب فضایل مآب فقیه الزمان جناب
حاجی سید محمد است و میر سید علی که بلا خلف فوت شد و اولاد
مرحوم حاجی سید محمد که بعد از آن مرحوم باقی ماندند عالیجناب
معلی القاب فضایل مآب آقا سید عبد الله و عالیحضرت رفیع
منزلت آقا سید تقی و سامی مرتبت آقا سید علی و سلالة
السادات آقا سید حسین و اخوات ایشانند و در این اوقات
در بلده کازرون شیراز میباشند و حکام و امراء اعزاز
و احترام ایشان را بغایت منظور میدارند و امورات شرعیه
آن بلده در عهده عالیجناب فضایل مآب علامی آقا سید عبد الله
دام عزه است و اولاد امجاد ایشان عالیحضرات سید مهدی و سید
حسن و سید محمود و یک صبیه است و خلف آقا سید تقی سید

ذکر اولاد دختری مرحوم ملا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه

احوال سادات کازرونی

ابوطالب و دو بنات است که از آنها یکی در حباله سید مهدی سابق الذکر است
و صبیه مرحوم میر سید علی بزرگ در حباله عالیجناب آقا سید حسین بود
و اولاد امجادش از بطن آن مرحومه سید حسن و سید محمد علی ملقب
به میرزا کوچک است و از بطن جاریه یک صبیه است و خلف آقا سید عابد
و یک صبیه است و میر ابوطالب مرحوم را وصلتی با فاضل مرحوم ملا محمد ظهیر
بن ملا عبدالله بن ملا محمد تقی مجلسی بوده است و کیفیت آن
مفصل معلوم نیست و بنات مرحوم حاجی سید محمد چهار بودند یکی از آنها
در حباله مرحوم مغفور میرزا عبدالمجید خلف میرزا سید رضی شیخ الاسلام
کازرونی بود و از آن دو پسر مخلف شد یکی عالیحضرت سلالة السادات
آقا سید حسن که در مرشدآباد با او ملاقات شد و آقا سید یحیی و
یک دختر که در حباله پسر عم خود میرزا اسماعیل مشهور به میرزا بابا خلف
میرزا زکی خلف میرزا سید رضی مذکور است و صبیه دیگر حاجی سید محمد
در حباله عالیجناب معلی القاب جامع الفضایل میرزا محمد هادی
پسر عم والد این فقیر است و از او پسری است میرزا محمد رضا و دیگر
و در حباله عالیجناب میرزا محسن خلف مرحوم مغفور میرزا سید
جعفر قاضی کازرونی است و اولاد او سید جعفر و سید معصوم
و سید عبدالرسول و سید غلام علی و دو صبیه صغیره اند و دیگری
در حباله عالیجناب میرزا ابوالحسن خلف دیگر میرزا سید جعفر
قاضی مذکور است و از او دو پسر مخلف است میرزا غلام حسین
و میرزا ابوالقاسم و میر سید علی بن میر ابوالمعالی را صبیه بوده
مرحوم حاجی محمد عطار نواده مرحوم ملا محمد علی استرابادی و ولد

حاجی محمد حسین میرزا است که در کاظمین بودند ذکر ایشان گذشت
و میر سید محمد بن میر ابوالمعالی را یک پسر بود مرحوم میر سید احمد و از او
مخلف شد سید عبدالحسین و از وی مخلف شد سید باقر و دو
دختر که بلا خلف در طاعون در کربلا فوت شده اند و از
سید باقر مخلف شد سید حسن و سید احمد مشهور بمیرزا بابا و سید
حسین و سید علی و دو صبیه که یکی از آنها در حباله عالیجناب آقا
سید علی بن حاجی سید محمد مذکور است و دیگری در حباله عالیشان
میرزا ابراهیم طبیب خلف مرحوم میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی است
و از او پسری مخلف است مشهور بمیرزا مسیح در رحمت و غفران مآب
میر ابوالمعالی کوچک قدس سره والد رحمت و غفران پناه
آقا سید محمد علی مشهور بآقا سید است و آقا سید مرحوم والد ماجد
بندگان جلیل الشان رفیع مکان علامی فهامی زبدة المجتهدین
امیر سید علی طباطبائی دام ظله العالی و همشیره مکرمه ایشان است
و جلیله جلیله آقا سید [illegible] مقدسه مکرمه والده ماجده این فقیر است
لهذا اولاد ایشان در مطلب چهارم مذکور خواهند شد فصل
ششم دو صبیه مرحوم میر ابوالمعالی بزرگ قدس سره از صبیه مرحوم
آخوند یکی جلیله جلیله فاضل عظیم المنزلت وحید العصر فرید الدهر
قدوة المحققین جنت آرامگاه مرحوم ملا محمد رفیع جیلانی مجاور
مشهد مقدس رضوی بود و دیگری در حباله عالیجناب غفران مآب
ملا محمد شفیع برادر اعز مرحوم بوده است عالم ربانی فاضل صمدانی
آخوند محمد رفیع جیلانی قدس سره را دو صبیه بود یکی جلیله جلیله

احوال حضرات نیریزی

نواب مستطاب معلی القاب غفران مآب فاضل نحریر میرزا محمد علی صدر
جلیل القدر والد ماجد نواب مرحمت مآب عالم فاضل اوحد میرزا
احمد و نواب کامیاب جلیل الشان میرزا محمد رضا غفرهم الله جمیعا
وحشرهم مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
فضایل و کمالات این بزرگواران زیاده از آنست که در امثال
این مختصرات بیان توان کرد سلاطین زمان و حکام عظیم
الشان در تعظیم و توقیر ایشان حسب المقدور میکوشیده اند
مرجع علما و ملاذ فضلا و کهف فقرا و ضعفا بوده اند و
اغلب اوقات را در دار العبادت یزد میگذرانیدند و اولاد
واحفاد امجاد ایشان در آن بلده میباشند و صبیه دیگر
در حباله عالیجناب مقدس القاب غفران مآب میرزا
عبد اللطیف بود که والده ماجده عالیجناب معلی القاب
مرحمت مآب میرزا محمد محسن مرحوم میرزا محمد تقی که بلا خلف فوت شده
و عالیحضرات اخوات ایشان است و سلف فاضل مقدس
ربانی ملا محمد شفیع جیلانی مغفور مذکور نواب معلی القاب
میرزا محمد علی صدر المشار الیه بعض الالقابه بود و خلف ارجمند
فاضل اوحد میرزا احمد المشار الیه فی الصدر یکی بندگان
جلیل مکان میرزا ابو الحسن قدس سره بود و دیگری عالیجاه
معلی جایگاه اجلال دستگاه وحید الدهر فرید العصر نواب
مستطاب مقدس القاب عالم مؤید و فاضل مظفر نواب
میرزا محمد جعفر دام فضله العالی است این حقیر را در دار العبادت

یزد با ایشان ملاقات روی داد و مدت توقف در آن
بلده را در دولتخوانه ایشان بودم نهایت مهربانی و محبت
و وداد و غایت الفت و اتحاد را معمول فرمود در مراتب
اداب و جامعیت بی عدیل و در فضل و کمال و جودت فهم
بی نظیر است مرجع فقرا و ضعفاء و مربی علما و فضلاء و منبع
جود و معدن کرم است حکام را بخدمتش نهایت اخلاص است
ادام الله ظله و احسن فی الدارین احواله و ایشان را چند اولاد
از ذکور و اناث میباشد از صبیه مرضیه مرحمت مآب نواب
میرزا محمد رضا عم الجناب عالیجناب فضایل مآب میرزا محمد
و میرزا حسین و یکی دیگر است و دو صبیه از بطن جاریه یک
پسرست عالیشان میرزا علی اکبر و همچنین عم مرحوم الجناب را
سوای آن صبیه اولاد دیگر نیز هست از ذکور و اناث
یکی از ایشان عالیجاه میرزا محمد علی است که حال بصدارت
یزد منصوب است و دو پسر و یک دختر نیز هست و اسم انها
در خاطر حاضر نیست و در آن اوان فیما بین المرحوم
عالیجاه شوکت دستگاه رحمت پناه علی نقی خان خلف
بیگلربیگی (؟) خلد آشیان محمد تقی خان حاکم یزد نقار خاطری
اتفاق افتاده بود و بان تقریب بدار السلطنه طهران
تشریف برده بودند و در همان سفر برحمت ایزدی
پیوستند و با ایشان ملاقات اتفاق نشد و صبایای مرحوم
میرزا احمد صدر پنج‌اند یکی زوجه مرحوم میرزا علی نقی بود و دیگری

در حباله مرحوم میرزا داود شیخ الاسلام یزد بود و از و مخلف شد
سه پسر میرزا محمد و میرزا ابراهیم و میرزا محمد تقی و سه دختر
یکی در حباله مرحوم محمد صادق خان خلف مرحوم محمد تقی خان
یزدی بود و دیگری در حباله عالیجاه میرزا محمد علی خلف
مرحوم نواب میرزا رضای سابق الذکر است و دیگری
الی الان غیر مزوجه است و صبیه دیگر میرزا احمد در حباله
عالیجاه علی عسکر خان خلف مرحوم محمد تقی خان مذکور بود
از او صبیه مخلف است و صبیه دیگرش در حباله میرزا محمد علی
شیخ الاسلام بالفعل یزد است و صبیه دیگر زوجه آقا
محمد تقی تفتی بود و عالیجناب معلی القاب علامه فهامه
میرزا محمد داود شیخ الاسلام مذکور و برادران عالیشان
ایشان عالم و زاهد میرزا محمد حسین میرزا محمد حسین و مرحمت
مآب جنت مکان میرزا لقمان را با نواب غفران مآب بزرگ
رشته و نسبت قریبه هست و لکن مفصل بخاطر فقیر نیست
و میرزا محمد حسین را اولادی نیست و دیگران بحمدالله
صاحب اولاد با عزت و احترامند و از مرحوم میرزا
محسن بن میر عبداللطیف دو پسر مخلف است از بطن دختر
مرحوم میرزا محمد علی صدر مذکور یکی عالیجاه میرزا عبدالعلی
که بمنصب نوابی رکاب سلطانی منصوب است و دیگری
عالیجاه میرزا محمد علی شیخ الاسلام بالفعل یزد و دو صبیه
یکی در حباله عالیجناب معلی القاب میرزا محمد علی رضوی است

و مکثی در خانه عالیجناب میرزا محمد حسین سابق الذکرات
و احوال دختران دیگر مرحوم مغفور فاضل علامه ملا محمد
صالح قدس سره معلوم نیست مطلب چهارم در ذکر مجملی
از احوال و عدد اولاد امجاد شد کان رفیع مکان جلیل
الشان عالیجناب مقدس و معلی القاب فضایل و
کمالات اکتساب علامه زمان و فقیه دوران استاد
المتاخرین و ملاذ المجتهدین من روج الدین فی راس
المائة الثانیة عشر و لا ینکر فضله احد من اصحاب البصایر
عابد زاهد صاحب فضایل و مفاخر آقا محمد باقر اصفهانی مشهور ببهبهانی
قدس الله سره و روحه الشریف مجاور حایر حضرت سید
الشهدا و اخویه عالمین فاضلین مقدسین مکرمین انجناب
اعنی مرحوم آقا محمد علی و آقا حسن رضا و آقا محمد حسین و دختران
معظم ان بزرگوار است فضل صفات حمیده
انسر و راتام بر خاص و عام کالنور علی الاعلام واضح و در نیاز
از بیانست و نقاصیس کالشمس فی رابعة النهار مشتهر و مستغنی
از اظهارات صیت فضیلتش در صماخ فلک پیچیده و بنا
غرای زمین بچیده طریقه اصولیین از ان عالیجناب در مائه
ثانیه عشر بعد از اضمحلال تام نهایت رونق و رواج تمام
یافته است جمع کثیری از کل جنبان چمن افادتش بمدارج اجتهاد
رسیده فایق بر اکثر علماء سابقین شده اند از انجمله اند
والد این حقیر فرزند ارشد ارجمند ان بزرگوار و عم نامدار

جناب آقا محمد باقر قدس سره

نوه میر سید علی طباطبائی

چون سید عالی تبار سید محمد مهدی طباطبائی که بعد از تشریف بردن
والد از عتبات در خدمت آن جناب باستفاده مشغول شد
و دیگر جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی و میرزا مهدی مشهدی
و میرزا ابو القاسم قمی و ملا مهدی نراقی و غیر ایشان از فضلای
بسیار که قلم از شرح فضایل و تبحر هر یک از ایشان عاجز و شکسته
زبانست مجملا هر که درین ازمنه و اوقات کوس فضیلت
و علم را میکوبد و بر همگنان فخر مینماید بیواسطه یا بواسطه جرعه
نوش جام افادت آن برگزیده دوران و ریزه خوار خوان
احسان افاضت و پرورش یافته نعمت علم بی پایان
آن منبع العلوم است در مدت العمر تجمع زخارف دنیویه
که ادنی تلمیذش را باندک التفاتی میسر شده است همت را
مصروف نفرمود بلکه اصلا سکه های مختلفه دراهم و دنانیر و
تفاوت انواع آنها مطلع نبود عزلت از اهل دول بمزاج آن
بزرگوار نهایت استیلا داشت الا معاشرت آنها دامن کشیده
مصاحبت با فقرا را خوش میداشت و بغایت خوش صحبت
و گشاده رو و لطیفه گو بود و اغلب لطایفش بر زبانها مشهور است
تولد شریفش در دار السلطنت اصفهان اتفاق افتاده
مسموع شده که اواخر عمر خال مفضال آخوند ملا محمد باقر مجلسی را
دریافته اند و بعد از فوت مرحوم والد بزرگوارش هم اغتشاش
انمملکت جلای وطن فرمودند و علوم عقلیه را از خدمت
بندگان خلد آشیان عالم ربانی و فاضل صمدانی جامع العلوم والد خود

واز خدمت عالیجناب فضایل مآب مستغنی الالقاب وحید الزمان

آقا سید محمد طباطبائی بروجردی تحصیل کرده و علوم نقلیه را

از خدمت جناب مستطاب سلالة الاطیاب فرید الدوران

سید صدر الدین محمد عاملی شارح وافیة الاصول استفاده

نمود و چون آن سید عالیمقدار میل بطریقه اخباریین داشت

در اول مرحله آنجناب را نیز میل باین طریقه حاصل شد و بعد از آن

بجهت علو فطرت و استقامت سلیقه طریقه اجتهاد را

پسندیده در ترویج آن بنهایت کوشید و از برکت

انفاس شریفه اش درین جزو زمان نهایت اشتهار بهمرسانیده

و در معقولات نیز ید طولائی داشت ولکن بسبب عدم

فایده کثیره در اواخر عمر بتدریس آنها اشتغال نمیفرمود و

در علم رجال بحدی متبحر بود و بر اسامی روات چنان اطلاع

داشت که شخصی بر متعلقان و اولاد خود مطلع بود در بدو امر

صبیه مرضیه مرحوم عمدة الفضلاء آقا سید محمد بروجردی المشار

الی بعض القابه را که عمه مکرمه سید المجتهدین جناب استادی

سید محمد مهدی طباطبائی نجفی قدس سره است در حباله خود در آورده

بود و نسبت والد ماجد این فقیر قدوة المجتهدین آقا محمد علی طاب ثراه

از آن مرحومه مخلف شدند و المرحومه در کربلا معلی برحمت

ایزدی پیوست و بعد از آن مدت مدیده زیاده از سی سال

در بلده بهبهان فارس سکونت را اختیار فرمود و لهذا

ببهبهانی اشتهار یافتند و در آنجا صبیه عالیشان معلی مکان

بکهف الحاج حاجی شرفا تاجر بهبهانی را در حباله خود آوردند
از او جناب مستطاب مستغنی الالقاب آقا عبدالحسین دام ظلهم
و همشیره مکرمه ایشان که حلیله جناب مستغنی الالقاب آقا میر
سید علی طباطبائی سابق الالقاب است مخلف شد از آنجا
باز بارض اقدس کربلاء معلی مشرف شدند و مدت العمر را
در آن بلده شریفه گذرانیدند و بعضی زوجات نیز دائمی
و منقطعه در حباله خود در آوردند نظر بعدم بقای خلقی از
ایشان نگارش نشدند چون عمر شریف ایشان بنود سال
تقریبا رسید در اواخر سنه یکهزار و دویست و پنج هجری
بجوار رحمت ایزدی پیوست و در پائین پای شهداء
سعداء مدفون گردید اللهم احشره معهم بمحمد و آله
والحال بجهت تعمیراتی که در روضه مبارکه اتفاق افتاده است
قبر ایشان داخل حرم محترم سید الشهداء علیه السلام شده است
و در سمت خارج بر دیوار رواق شریف سنگی که علامت مرقد
شریف اوست منصوب است والد ماجد طاب ثراه در تاریخ
وفات آن بزرگوار فرموده مصرع رفت ز دنیا باقر علم و شرح
عبادات مفاتیح و حاشیه مدارک و حاشیه شرح ملا احمد اردبیلی
بر قواعد و فواید عتیق و جدید و حاشیه رجال کبیر میرزا محمد
که والد ماجد آنرا جمع فرموده مدون نموده اند و رساله اجتهاد
و اخبار و رساله اجماع و رساله مناسک حج و تحفة الحسینیه و
غیر اینها از رسائل و حواشی بسیار از کلک بدایع افکارش در صفحه

زبدة المجتهدین مرحوم آقا محمد علی قدس سره

روزگار بیادگار و مرجع علمای کبار است فصل ۲ خلف ارشد
اکبران بزرگوار جناب مستطاب نقاوة الاطیاب عمدة المحققین
وزبدة المدققین وحجة المجتهدین استاد الافاضل ومنبع الفضائل
جامع المنقول والمعقول وحاوی الفروع والاصول ذی الفخر الجلی
آقا محمد علی قدس سره والد این فقیر ولادت باسعادتش در ارض
اقدس کربلای معلی در روز جمعه بیست وششم ماه ذی الحجة الحرام
سنه یکهزار ویکصد وچهل وچهار از هجرت نبویه علی مهاجرها الاف
ثناء وتحیه اتفاق افتاده است وعلوم شرعیه را در خدمت
والد بزرگوار خود تحصیل نموده است در فضایل آنجناب همین
بس است که در عصر والد غفران مآب خود مشهور آفاق گردید
وصیت فضایلش در عالم پیچیده وهمیشه آن سرور در مدح این
میفرمود که محمد علی ما شیخ بهاء الدین این عصر است واین فقیر
مکرر از آنجناب شنیده ام که میفرمودند که من تقلید کسی را
نکرده ام ودر اول تکلیف خود مجتهد بودم واحکام ضروریه را
اجتهاد کرده بودم ودر قوت حافظه ومباحثه محسود علمای
معاصرین بودند کم مسئله بود که با ادله در نظر شریفش حاضر
نباشد در صفحای تحریر کساد افکن کالای علمای ماضی واستقبال
ودر حسن بلاغت ونیکوئی تقریر رونق شکن بازار بلغای شیرین
مقال بود کسی از معاصرینش را یارای دعوی همسری نبود در
هنگام موعظه اگر چه بطول می انجامید کاهی رشته کلامش را
من المبدا الی النهایه از دست نمیداد ومطالب ازهم گسسته نمیشد

جمع فرموده بود میان دو صفت متضاده حسن صحبت و بشاشت
و رعب و هیبت در منادمه بحدی بود که با طفلی همکلام میشد
و در رعب چنان بود که حکام سنگدل همیشه از ایشان خوف
و بیم در دل داشتند و باین سبب در عهدش رعایا و زیردستان
از ظلم و ستم حکام ظلام در مهد امن و امان بودند کیفیت
صحبت و معاشرت و رفتار و مقالات الجناب با پادشاه
گیتی پناه آقا محمد خان قاجار در ایامی که حسب الخواهش او بدار السلطنه
طهران تشریف برده بود بر السنه و افواه مشهور است خوف من
طول الکلام نگارش نشد و بمذاهب و عقاید مختلفه اهل اسلام
و کفر نهایت مطلع بود و اگر بذکر فضایل و خصال جمیله اش
بپردازد رشته کلام گسسته میشود مصنفاتش خصوص کتاب
مقامع الفضل بمضمون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق بر جامعیتش
گواهیست ناطق مجملا با والد ماجد خود مدتی در بهبهان تشریف
داشته باز بعتبات عالیات مراجعت فرمود و اول تصانیفش
رساله قطع القال والقیل فی انفعال الماء القلیل است که در اوایل
عمر تالیف فرموده‌اند و فاضل متبحر شیخ یوسف بحرانی صاحب
کتاب حدایق بعد از ملاحظه آن رساله بر معیار فضلش مطلع شده
اجازه مبسوطی نوشته بجهت ایشان فرستاد و خواهش نمود
که چندی در مجلس درس شیخ معظم الیه تشریف برده باشند
که طریقین را فایده حاصل شود قبول کرد و بعد از چند روز موقوف
فرمود بجهت آنکه میل شیخ بطریقه اخباریین بود و در مباحثه

خوف رنجیدنش بود و بحج بیت الله الحرام مشرف شده دو سال
توقف نمودند و در آن مدت بجهت تقیه بتدریس مذاهب
اربعه اهل سنت و جماعت مشغول شدند و علمای چهار مذهب
استفاده و تحصیل علوم نقلیه و عقلیه در خدمتش میکردند و
در آن مدت دو رساله در احوال مکه معظمه و مدینه مشرفه نوشتند
و بنوعی مقامات و مواضع را معین فرمود که اگر اساس آن
دو بلده شریفه نعوذ بالله منهدم شود از روی آن دو رساله
هر مقامی را در محلش معین میتوان نمود بعد از دو سال
معاودت بعتبات عالیات نمود و دفعه دیگر نیز سعادت
حج بیت الله را دریافته معاودت فرمود افاضل و علمای
بسیار در خدمتش باستفاده علوم مشغول بودند و از الجمله اند
عالیجنابان معلی القابان سید المجتهدین سید محمد مهدی طباطبائی
قدس سره و میر سید علی طباطبائی اللتان الیهما سابقا و غیر ایشان
که بحمدالله همگی صاحب نام و نشان و از علمای عالیشان اند و در
تاریخی که طاعون عظیمی در اکثر بلاد معلی و نجف اشرف و الحدود
رو بیاد بمشهد کاظمین مشرف شد در آنجا حسب الحکم والد
ماجدش استقامت فرمود و چون امتداد بهم رسانید
و ببغداد نیز رسید و شدید شد بحدی که بعضی در تاریخش
الطاعون عظیم گفتند والد ماجدش حکم برفتن بسمت ایران
فرمود آن بزرگوار را دل برداشتن از فیض زیارات عتبات
مشکل بود و در خواست رخصت بر توقف مینمود آخر الامر و

تشریف بردن والد ماجد بایران
بعلت ترس طاعون

نوشتند که در یک سطر آن نوشته بود که برو برو و در سطر
دیگر اگر نروی عاقی عاقی چون حضرت ایشان بلاد بجهت ایران
تشریف بردند و در خدمتش بود عالیجناب مرحمت مآب
آقا محمد ابراهیم و فرزند اکبر ارجمندش برادرینا مدار
بالتبار چون ببلده کرمانشاهان که اول حدود ایران
از قلمرو علی شکر است رسیدند اهالی و اعاظم و حکام آن
دیار مقدمش را غنیمت شمرده باحترام و اعزاز تمام و بیرا
استقبال نمودند و در آن اوان حاکم آن دیار بود عالیجاه
شوکت دستگاه مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه
الله قلی خان زنگنه احوال این سلسله و علو این خاندان
بر اصحاب سیر و بصایر پوشیده نیست از اعاظم و اکابر امرای
ایران المذکوری فرمان فرمای با اقتدار و در ضبط و نسق مملکت
یگانه روزگار و در عدالت و شجاعت و سخا مظهر لطف و قهر
باری و موید بتاییدات قادر کردگار بود آن خان عظیم الشان
در تعظیم و توقیر آنجناب باقصی الغایت کوشید و شرط
ضیافت بحد متکیلدی را بتقدیم رسانید و باقامت در آن
بلده تکلیف نمود قبول فرمودند مردم بلده و ملوک حاشیه
اطاعتش را بر دوش و حلقه ارادتش را بر گوش کشیدند
آنجناب مشغول بتدریس و ترویج دین مبین شدند بعد از
چندی وقت حسب الخواهش خان معظم الیه صبیه مرضیه مرحمت
و غفران مآب رضوان آرامگاه الله وردی بیک خلف عالیجاه

معلی جایگاه خان عظیم الشان مرحوم مهدی قلیخان بیگدلی
در حباله خود در آورده بودند که آن معظم الیه از امرای عظیم الشان
و خاندان کلان است و سلسله علیه اش نهایت مشهور است
و از جانب پادشاه قهار نادرشاه افشار در اواخر کار
بسرکاری تعمیر و تذهیب قبه شریفه و ایوان مبارک حضرت
اسدالله الغالب ع مشغول شد و آن خدمت را با ارادت
و اعتقاد تمام بانصرام رسانید و حکام روم و بزرگان آن
مرز و بوم از شجاعت و رشد او خایف بودند و بخوبی اعزاز
و احترامش را منظور میداشتند و صبیه دیگر مرحوم اللهوردی
بیک در حباله عالیشان معلی مکان جنت آشیان کهف الحاج
مرحوم حاجی محمد رحیم بیک بود که از بزرگان ایل جلیل استاجلو است
و در سنه یکهزار و دوصد و هفده هجری در نجف اشرف برحمت
ایزدی پیوست و دو پسر و دو دختر از او مخلف شدند پسر بزرگی
عالیجناب فضایل مآب عالم محقق و فاضل مدقق جامع فضایل
صوری و معنوی اخوی مقامی آقا محمد تقی است و دیگری
عالیحضرت فضلت مآب آقا محمد حسین و صبیه کبری در حباله
من است و صغری با پسر عم خود منسوب است و تا در ایران بودم
مواصلت نشده بود و خاله ماجده تا بحال در حیات و در نجف
اشرف مجاورست القصه بعد از چند وقتی مرض طاعون با
بحدود نیز رسیده شدت کرد آنجناب بسمت سعدآباد و
سنقر که از بلوک همدان است تشریف بردند و چون خفیف شد

احوال مرحوم حاجی محمد رحیم بیک
نویسنده و اولاد او

معاودت فرمود و بعد ازان خود بتنهای روانه دار المرز رشت شدند
دران اوان حکومت آنحدود تعلق بعالیجاه معلی جایگاه
غفران پناه هدایت الله خان گیلانی داشت وی مقدم شریفش را
باحترام و اعزاز تمام تلقی نمود حسب الخواهش آن اکابر و اعیان دخان
عظیم الشان صبیه مرضیه یکی از اکابر و اعیان آن بلده را که نام نامیش
درینوقت در خاطر حاضر نیست در حباله خود در آورد که والده لوم
گرامی عالیجناب فضایل مآب آقا محمد اسماعیل و همشیره مکرمه اش
دران بلده علما و فضلا از اطراف و اکناف مسایل مشکله مختلفه
بخدمتش میفرستادند و بقدر قابلیت و استعداد هر یک جواب
میفرمودند و اغلب آنها را جمع و مدون نموده بمقامع الفضل
موسوم فرمودند و ازانجا عیال را برداشته بدار المومنین قم
مشرف شدند عالیجاه غفران پناه محمد علی خان حاکم آن بلده
بنهایت خدمتگذاری و لوازم مهمانداری را معمول داشت
و التماس توقف و سکونت دران بلده را از خدمتش نمود
چون مرقد حضرت فاطمه معصومه همشیره معظم حضرت امام رضا ع
و مراقد چندین امامزاده عالیتبار دران دیار بود مدتی فیضیابی
با اماکن مشرفه و عتبات عالیات عرش درجات داشت
قبول فرمود و والده این فقیر را که صبیه مرحوم الله ویردی بیک
مشار الیه باشد با سایر متعلقان از کرمانشاهان طلبیدند
و دران اوان حکومت مملکت ایران متعلق بسرکار عظمت مدار
علیمرادخان زند بود و فی مزاجش از الله قلیخان معظم الیه

منحرف شده با [illegible] قتل المرحوم کردید استغاثه بخدمت الجناب کردند
و عرایض نوشتند چون فیما بین سلسله دوستی منضبط و علاوه نجات
نفس محترم نیز در آن بود ناچار بجهت ملاقات علیمرادخان تشریف
بردند و در قریب بطهران ملاقات شد حسب الفرموده الجناب
عفو از جرایم و قصور خان معظم الیه فرمود الحق اگرچه حکام زندیه
معرفت و ادراک چندانی که باید نداشتند ولکن از جانب
حضرت مالک الرقاب محبت و اخلاص بعلماء و سادات در دل
ایشان بسیار بود و از خود در خدمت ایشان اصلا بقصور راضی
نمیشدند یکسال تقریبا الجناب در دار المؤمنین توقف فرمود
و رسل و رسایل از جانب خان معظم الیه از کرمانشاهان مشتمل
بر درخواست معاودت بآن بلده میرسید آخر الامر استدعای
ایشان بدرجه اجابت رسید و بآن بلده تشریف بردند عیال
و متعلقان را بالتمام طلبیده در آنجا توقف فرمود در آن اوان
مصاحبین و ندماء خائنین سرکاری خان معظم الیه را ترغیب
بسلطنت و جهانگیری نمودند و اول مرحله فرمانی بعالیجاه
غفران پناه خسروخان حاکم سنه و اردلان نوشت و او را
طلبید هر قدر که آن بیچاره عجز و انکسار نمود و [illegible] دادن مالیات
و فرستادن پسر خود خان احمد خان بخدمتش راضی شد خائنین
آن سرکار راضی نشدند آخر الامر با دوازده هزار سپاه جرار بقصد
گرفتن آن فقیر و تخریب دیارش رفتند مجددا عرایض عاجزانه
نوشت [illegible] شد لاعلاج با سپاه قلیل مقابله نمود نظر بمضمون

[illegible]

بلاغت مشحون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة با عدم
قصور الطرف و خیانت عسکر این طرف بمجرد مقابله فئتین
آن عسکر بسیار بدون استعمال آلات حرب عار فرار را بر قرار
اختیار کرده صاحب کار را در میان گذاشته فرار نمودند خان
معظم الیه و عالیجاه شاه قلی بیک عم والده این فقیر که مستشار
امین و در معنی وزیر او بود با یک دو کس کشته شدند و
تمام آن سامان و سراپرده و اسباب بی پایان عاید الفقرا شد
بهمین راضی نگشته متوجه تسخیر مملکتش شدند و در آن وقت
عالیجاه معلی جایگاه شوکت و اجلال دستگاه مروج دین و حامی
شریعت سید المرسلین عمدة الحاج حاجی علیخان عموی آن مرحوم
بنیابتش در آن بلده می بود خان معظم الیه بحسن تدبیر و
وساطت الجناب آن بلد را از رعایا و برایا رفع نموده خصم
بگرفتن زر قلیل راضی شده مراجعت کرد و از جانب
پادشاه وقت که ظاهرا پادشاه جمجاه ظل الله آقا محمد خان
قاجار بود بندگان حاجی علیخان مرحوم خلعت حکومت پوشیده
حاکم بالاستقلال آن بلده شد و بعد از چند وقت نعش
آن دو مرحوم را از آنجا بعد آورده بنجف اشرف برده
در کشیک خانه دست راست دفن کردند و خان معظم الیه
زیاده از سابقین رشته ارادت الجناب را بر گردن گرفت
و در عهد او فتنه انگیزان بومی و برونی سر در زاویه خمول
کشیدند و رعایا و برایا در مهد امن و آسایش بودند و باستعداد

احوال مرحوم حاجی علیخان [illegible]

ذاتی و مکارم اخلاقی احترام بعلمای کرام بسیار میکرد و بصحبت ایشان
راغب و بتحقیقات مطالب علمیه شایق بود لهذا از نیکان و پارسایان
جهان و در عداد مستعدان و دانشمندان و جامع بین الدنیا و الاخره بشمار
با آن حکومت و تسلطی که داشت متهجد و شب زنده دار بود :
و هرگز چیزی از فرایض و سنن از او فوت نمیشد و گاهی بسماع
سرود و غنا و آلات لهو راغب نبود و نشنیدیم که در مدت العمر
خمر یا دیگر از مسکرات را استعمال کرده باشد و در ادای زکوة
و حقوق شرعیه واجبه و مندوبه گاهی قصور نکرده و مال حرام و شبهه را
اصلا در مصرف خود در نمی آورد بلکه ما یحتاجش را از مزارع
و باغات و املاکات خود میگذرانید و هرگاه کسی را بسبب جرم
و جنایات تادیب میکرد از او بصیغه جریمه چیزی نمیگرفت
بعد از شش ماه او را در خلوت طلبیده [illegible] معذرت میخواست
میکرد و میگفت که اگر سیاست [illegible] نکنم امور ولایت
و رعیت درهم میشود و اگر از [illegible] کنم و بیکی خواهد آمد
و بانواع ظلم و ستم مبتلا خواهد [illegible] از او گرفته بلکه مع شیء
زایدی با او مستلزم میکرد و بعد از [illegible] معذرت بر خفای این
امور حضرت [illegible] میداد و صیت نامه المکرم [illegible] رشتی [illegible] بجهت
علمای عظام تا بعوام چه رسد از یمن همت [illegible] انعالیجاه و برکت
انفاس شریفه آن جناب آن دیار را آباد و محسود کل بلاد شده و از
اطراف و اکناف عالم مردم در آنجا جمع میشدند و در اول [illegible] بود
بسیار خراب و بعضی از اراضی آن بلدان عظیم الشان محسوب
تمام اهالیش عارف بجزئیات مسایل فروعیه شده اند حتی [illegible]

که از [illegible]

که از خدا واقف بودند همه نماز گذار و از جمله اخیار کرده بودند
جمعی را بجهت تعلیم احکام بر دهات معین نموده که بانواع وعد
و وعید ایشان را ترغیب بعبادات میکردند و در عصر ش
بجهت آنکه مورد عنایات و الطاف شوند اغلب ناس بابد
وسعی بحج بیت الله و زیارات عتبات عالیات میرفتند
زکوة را بر ملا میدادند بخلاف اوقات دیگر که از خوف آنکه حکام
وکتخدایان ایشان را داخل اصحاب دولت بدانند و در هنگام گرفتن
مال خراج سلطانی تا ایشان ظلم و ستم بیشتر کنند هر که را ملک و مکنت
که داخل فقرا و گدایان محسوب شود اگر چه گدایان و ارباب استحقاق
نیز از صدقات این [illegible] نجات ندارند و اگر کسی را بجرم و جریمه
گرفتار میکردند آن شخص فرار بجانب اجانب پناه میگرفت [illegible]
احدی را مجال دم زدن نبود و الیوم [illegible] از [illegible]
این شیوه مرضیه را تمام حکام ذوی الاحترام [illegible]
ایران بالتمام مرعی میدارند که [illegible] را [illegible] مقصر [illegible]
و جهت [illegible] ایشان [illegible]
خانمان و فاضلی را که از [illegible] خان معظم الیه
مستجاب الدعوه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
[illegible] خداوند [illegible] که جمع میان حکومت و در [illegible]
[illegible] سنه یکهزار و دویست و نه هجری
در [illegible] و خار مفارقتش بر دل
[illegible] اللهم اغفر [illegible] مع الائمة الطاهرین صلوات

تاریخ فوت مرحوم حاجی علیخان [illegible]

علیهم اجمعین آنجناب با جمعی بر جنازه اش نماز کردند و حسب الوصیت
ذوی الحقوق را از او راضی نمودند و نعشش را بنجف اشرف
فرستاده در مکانی که مرحوم اسد قلی خان طاب ثراه مدفون بود
دفن کردند و عالیجناب سید المجتهدین مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی
قدس سره با آنکه بسلاطین عظام اعتنا نمیفرمود استقبال
جنازه اش نمود و بتشییع حاضر شده میفرمود که حاجی علیخان
داخل علماست و از زمره حکام نیست و از آن مرحوم اولاد
ذکور دو پسر و یک نواده بیادگار ماندند پسرهای یکی عالیجاه معلی جایگاه
محمد خان که بجمیع مراحل آثار پدر را از جبهه اش ظاهرست و دیگری
عالیجاه امام قلی بیک و نواده عالیجاه معلی جایگاه عبد الباقی خان
مسمی باسم ابیه که در صبا آثار شجاعت و مردانگی از سیمایش
هویداست و صبیات مخدرات نیز از آن مرحوم مخلف اند و از
خیرات جاریه آن مرحوم یکی پل خانقین عرب و عجم است که
نهایت مضبوط و مستحکم بنا کرده است و تعمیر حرم کاظمین ع
و کاروانسرای های بسیار و مسجد جمعه و مدرسه عالیه که در کرمانشاهان است
با دکاکین بسیار که وقف آنها کرده است مجملا
بعد از فوت آن مرحوم عالیجاه شوکت دستگاه عظمت و حشمت پناه
مصطفی قلیخان خلف اکبر ارشد جنت آرامگاه اسد قلیخان
و داماد خان مرحوم معظم الیه بر مسند حکومت و فرمانفرمائی
نشست چون بر خلاف عم و والده خود چنانکه بایست موافق
صلاح دید و مشورت آنجناب عمل نمیکرد در اندک زمانی
کسانیکه محل اعتماد و مستشارش بودند از ظلم و ستم او بیزار

احوال عالیجاه مصطفی قلیخان زنگنه

عظمت مدار سلطان سلاطین جهان مظهر قهر و رحمت حضرت
سبحان مؤید بلطف پروردگار فتحعلی شاه قاجار نصره الله
الملک المختار رد دادخواه شده معزولش کردند بلکه تا این درجه راضی
نشده اصرار بر قتلش داشتند الجناب بدرگاه گیتی مدار
تشریف برده درخواست عفو و گذشت از قتل نمودند
حضرت ظل الله نظر بحسن ارادت و عقیدت عفو فرمودند
و در این اوقات با اهل و عیال در پایه سریر سلطنت و در دار السلطنه
طهران داخل امرای عظیم الشان و مقرب حضور سلطان میباشد
و اخوان کرامش عالیجاه رضا قلی بیک و عالیجاه اجلال دستگاه
مرتضی قلیخان با همشیره های معظمات شان در کرمان ساکن
میباشند و حکومت الحدود با آنکه قرنها بود که تعلق باین دودمان
داشت از سوء تدبیر امیر روشن ضمیر از این خاندان بیرون
رفت و محمد علیخان نام باقی قاجار بحکومت منسوب شد و
بعد از چند وقت نظر بسوء رفتارهایش بالنسبه بخدام
ذوی الاحترام الجناب و تمرد از حکم السلطان معزول و از درگاه
فرمان عزلش رسید و عالیجاه فتحعلیخان قاجار خلف بندگان میرزا
محمد خان بیگلربیگی دار السلطنه حاکم گردید و در نهایت خوبی
و حسن ارادت با الجناب رفتار میکرد و در اواخر عمر دختر عباس خان
زند را که از بنی اعمام علیمرادخان زند است در حباله خود در آورد
و در ایام حکومت فتحعلیخان سابق الالقاب در مزاج شریف
مرض اسهال عارض شد و در یوم جمعه و عید مبعث از سنه یکهزار

تاریخ فوت مرحوم والده [illegible]

موجود شده وشنفته نموده در عین زوال در اثنای نماز ظهرین به جمت
ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه واسکنه فی بحبوحة جنانه
روز عزای آن سرور اتونات در آن بلده معموره محشر روزی داد آحد
نبود که جزع وفزع نکنند ومرد وزن واو بلاه ولولا اخفا مینمایند
سیلاب اشک از چشم پیر وجوان جاری میگردد وکوچک در
افغان وبیقراری بودند پس نعش فیض بخش را بادستگاه وناله
وآه برداشته حسب الوصیت الجناب در جنب مغربی محراب
عیدگاه جدید احداثی مرحمت وغفران پناه حاجی علیخان مرحوم
دفن نموده بران قبه وبارگاهی ساختند والحال مطاف اهالی
واعاظم آن دیار است وبعد از طی رسوم تعزیه داری نجفعلی
فتحعلیخان با اعاظم وارکان واهالی آن سامان در روز جمعه
به خدمت مستمکان عالیجناب معلی القاب فضایل مآب حجة
المجتهد الزمانی وفقیه الدورانی برادر مهتر نامدار والا تبار
آقا محمد جعفر دام ظله العالی که در هر باب وارث مراتب عالیه
الجناب بود آمده استدعای ادای نماز جمعه وجماعت نمودند
بعد از ابرام والحاح بسیار قبول فرمود واز پیشگاه پادشاه
جمجاه عالم پناه ظل اله مراسله مشتمله بر مراسم تعزیت داری
نیز رسید وامورات مفوضه با مرحوم از قبیل متوجه شدن
موقوفات سرکار فیض آثار حضرت امیر المومنین که در آن
بلده میباشد واجرای اوامر ونواهی علاوه تفویض آن
از جانب پادشاه دین پناه بایشان مفوض شد وبایشان

شایسته تقدیم میرسانند بابه اقتدی عدی فی الکریم مونی

شابه ابه فما ظلم از کتاب مقامع الفضل و کتاب امامیه و کتاب

توبه و شرح دیباچه مفاتیح که دوازده هزار بیت است تقریبا

و شرح میراث و مطاعن ان کتاب و خوان الاخوان چهار مجلد

که بطور کشکول شیخ بهائی تالیف شده است و کتاب خیراتیه

در ابطال صوفیه و قطع المقال و القیل فی انفعال القلیل و پنج

رساله مبسوطه و مختصره در مناسک حج و دو رساله در تاریخ الحرمین

الشریفین و رساله سهو الاقلام و رساله تفضیلیه که در اوان

تشریف داشتن در دار السلطنت طهران حسب الخواهش

پادشاه جمجاه اقا محمد خان قاجار در اثبات افضلیه حسنین

از حضرت فاطمه علیهم السلام تالیف فرموده اند و رساله

تحدید الاعصار بعد الیسار و غیر انها از رسایل بسیار از کلک

بدایع افکارش در صفحه روزگار یادگار و معتمد علیه علما

کبار است و اولاد امجادش یکی جناب مستطاب ثقة الاسلام

اقا محمد جعفر دام ظله است که از بطن حامله الیت که در کاظمین

قبل از رفتن بایران داشتند و دیگر این فقیر و نور چشم

گرامی عالم فاضل مقدس صالح اقا محمود و یک همشیره که حلیله ...

اقا عبد العلی عموزاده است که از بطن صبیه جلیله مرحوم مغفور

... وردی بیگ بیگدلی سابق الذکر اند و دیگر عالیجناب

فضایل مآب علامه فهامه فاضل جلیل نور چشمی اقا محمد اسماعیل

و همشیره معظمه که حلیله جلیله عالیجناب معلی القاب فضایل ...

عمدة الانجاب مخدومی میرزا محمد حسین خلف بندگان جلیل الشان
نزامکان میرزا احمد مهدی شهرستانی قدس سره است که از
بطن جلیله جلیله رشتیه اند و دیگر نور چشمی محمد و دو همشیره
اوست که از بطن زوجه زندیه اند و محمد بعد از این مرحوم در
صغر سن فوت شد ما بقی بفضل الله سبحانه همه موجودند والحمد
در هنگام رحلت وصیت فرمودند که ثلث منافع حمام احداثی
ایشان را که در اراضی ملکیه آن بلده واقع است بفقرای سادات
و عوام هر ساله برسانند و ابد الدهر این امر خیر جاری باشد
چنانکه بحمد الله الی الان جاری است بجهت اطلاع آیندگان
در این اوراق ثبت شد فصل عالیجناب مقدس
القاب زبدة الاطیاب ونقاوة الانجاب فاضل ربانی
وعالم صمدانی مقدس بی نظیر و زاهد روشن ضمیر عمدة المحققین
وقدوة المجتهدین العالم المظفر آقا محمد جعفر دام ظله العالی فرزند
اکبر ارشد والد بزرگوار بحدت فهم و استقامت سلیقه و
جامعیت فنون علمیه خصوص اصول و فقه موصوف و بزهد
و تقوی بین الاعلام و الافاضل معروف و طبع شریفش
نقاد رایج و کاسد و محک ناقص و کامل و دست دریا نوالش
برشک ابر بهار و کال این فقیر و دیگر برادران نهایت رؤف
و نیکوکار و در تواضع و فروتنی یگانه روزگار و پیوسته ملجا
فقرا و ضعفا است ولادت با سعادتش در بلده طیبه کاظمین
اتفاق افتاد و با والد مرحوم بایران رفته مدتی در دار المؤمنین

ثم در خدمت بندگان فاضل کامل عامل مرجع اکابر و افاضل مجتهد
الزمان مطاع جناب میرزا ابو القاسم جابلقی مدظله العالی
مصنف کتاب قوانین الاصول و غنایم الایام و مرشد العوام
و غیرها تلمذ نمود و از برکت تربیت و انفاس آن وحید
دوران از فضلاء عالیشان شد و بعد ازان چندمبنی را
در خدمت والد بزرگوار باستفاده مشغول گردیده و برخی
از ایام را در مجلس شریف بندگان مستغنی الالقاب فرید
الدهر و وحید العصر جناب میر سید علی طباطبائی مدظله از
مستمعان افادات شرعیه میبود از افضال جناب باری
و امداد انفاس شریفه اباء و اجداد و علماء استاد بدرجه
کمال رسید و صبیه مرضیه عالیشان معلی مکان میرزا احمد
ناظر حاجی علیخان مرحوم را در نکاح و حباله خود در آوردند
و بطواف حرمین شریفین و عتبات عالیات مشرف شدند
و در ارض اقدس کربلای معلی زوجه مذکوره برحمت ایزدی
پیوست پس همشیره مکرمه معظمه عالیجناب معلی القاب عالم
فاضل خیر الحاج اخوند ملا محمد صالح مازندرانی نایب الصدر
بلده کرمان شاهان را نکاح نمود و درین اوقات دران
بلده توقف دارند و حکام ذوی الاحترام و اعزه و اعیان
و رعایا و برایا رشته اطاعتش بر گردن و حلقه ارادتش را
در گوش دارند و حضرت ظل الله بادشاه جمجاه را ما دمی
رسم مراسلات و نهایت الطاف و مهربانی و اشفاق است

امامت جمعه وجماعت واجرای حدود وامورات شرعیه بجد منش
مرجوع وبآئین شایسته بانجام میرسانند وبسیار گوشه گیر وعزلت
طلبند ودر مجلس تا بجد ضرورت نرسد لب بسخن نمیگشایند
ادنی تلمیذش اگر با او دعوی همسری بلکه برتری کند اصلا ملول
ورنجور نمیشوند وبسیار است که در عالی مجلسش شاگردان لب
بافاده گشوده اند وآن بزرگوار از جمله مستمعان است غضب را
گاهی در مزاجش راهی نیست هرکه با او بدی کند بجز احسان
چیزی نمی یابد بعد از والد بزرگوار هرکه اندک سواد عربی داشت
علم علم را برافراخت وکوس لمن الملک را نواخت بجز آن
یگانه آفاق با آنکه مجتهد علی الاطلاق بود با احدی بطوریکه
شیوه علمای حوصله دار است سلوک رفتار نمود بلکه میدیدم که در
دل بسیار خوش بود که شاید این حرکات معین انزوا و
گوشه گیری او شود ولکن ابی الله الا ان یتم نوره واگر شرح
این نوع احوال بپردازم بطول می انجامد وسررشته سخن
از دست میرود بیت گر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد
من کاغذ شود شرح مختصر نافع ناتمام وشرح مفاتیح ناتمام
وحاشیه شرح عمید الدین بر تهذیب الاصول علامه وحاشیه
معالم الاصول ومتون ورسائل بسیار در فقه واصول وحل
مسائل مشکله از کلک بدایع افکارش بر صفحه روزگار یادگار است
واولاد امجادش نور چشمی آقا محمد صادق ومحمد کاظم ویک
صبیه است از بطن زوجه اولی وازبطن زوجه ثانیه در این

وفات شنیده ام پسری است عبدالله نام و یک صبیه دختر نور چشمی
آقا محمد صادق صبیه مرضیه عالیجناب آخوند ملا محمد صالح لق
الالقاب را نکاح کرده است دو دختری از آن متولد شده است
فصل ۴ عالم فاضل کامل نبیل مقدس زاهد صالح جلیل
بی‌عدیل آقا محمد اسمعیل اطال الله بقاه پس از این فقیر کوچک است
اگر خوف سنان لسان نکته گیران لئام نبود هر آینه اشهب سبکسیر
قلم را در میدان محامد جمیله آن نور چشم گرامی اندکی جلوه گر
مینمودم ولادت با سعادتش در دار المرز رشت از بطن
جلیله جلیله رشتیه اتفاق افتاده و تحصیل مراتب علمیه را
چندی در خدمت والد بزرگوار [illegible] و چندی در خدمت
برادر نامدار و چندی در خدمت بندگان میر سید علی سامی
الالقاب نموده نکته دان و دقیقه یاب و خوش تقریر و
نیکو تحریر و در علوم خاصه در اصول و فقه نهایت روشن ضمیر
و عارج معارج عالیه و جامع فضایل و محامد جمیله است و در اول
امر صبیه مرضیه جناب سید معظم الیه را که عمه زاده است نکاح
نمود و از او چند اولاد شد و فوت شدند و بعد از چند مدت
بجهت سوء مزاجی که فیمابین ایشان شد تفریق اتفاق افتاد
و الحال صبیه عالیجناب جالینوس الزمانی میرزا زین العابدین
طبیب اصفهانی در نکاح او است و از طایفه گلهر نیز نکاحی
کرده است و شنیده ام که در این اوقات دختر عالیجناب
معلی القاب آخوند ملا شریف خلف حاجی حسین عرب را که از مدرسین

مولد شریف عالیجناب آقا محمد اسمعیل در سنه

و طفولیت الی الان از رفقای ما برادران است و با ما یار موافق
و رفیق جانی و بغایت نیکو اخلاق و خجسته اطوار و مقدس
و صالح و صاحب فضلیت است در نکاح خود در آورده است
و در این اوقات که در ایران بودم یک رساله در فقه و یکی
در اصول مینوشت معلوم نشد که بدرجه اتمام رسیده اند
یا نه داو الله امجادش نور چشمان برخوردار محمد مهدی و محمد صالح
و محمد هادی است و محمد مهدی از بطن زوجه کلهریه است
و احوال باقی در این وقت معلوم فقیر نیست و عالم فاضل
و متقی کامل صاحب اخلاق پسندیده نور چشم گرامی آقا محمود
وفقه الله الملک الودود از نور چشمی آقا محمد اسماعیل اصغر
و با این فقیر در بطن متحد است فاضلیت عالیتان و علمیت
با تمام و نشان بفضایل و محامد صوری و معنوی موصوف
و بعلم و حیا و تقوی معروف ولادتش در بلده کرمانشاهان
اتفاق افتاده مراتب شرعیه را در بید و امر در خدمت
والد بزرگوار تحصیل نموده و برا با او شفقتی تام و رافتی تمام
بود و برخی در خدمت برادر نامدار و این فقیر باستفاده
مشغول شد و چند روزی از استماع افادات جناب
آقا سید علی سالتوق اللقاب دام ظله و مدتی را از کل جنیان
حدایق افادات فاضل نحریر و عالم بی نظیر زبدة المجتهدین
و عمدة المحققین استادی جناب شیخ محمد جعفر نجفی دام ظله العالی
بود و بحمد الله سبحانه عارج معارج علیا و جامع مراتب فضل

و زهد و تقوی است و در این اوقات بسماع رسید که بجهت
تحصیل مراتب عقلیه بدار السلطنت اصفهان رفته است
صبیه مرضیه عالیجاه شاه قلی بیک بیکدلی را که بتقریبی شرحش
سابق گذشت در نکاح خود در آورده است و مسموع شد
که از او فرزندی شده است و این فقیر را تا اوان تحریر
این رساله جناب باریتعالی هیجده فرزند عنایت فرموده است
دو صبیه از بطن صبیه خاله و نور چشمی محمد ابراهیم از بطن
دختر حاجی رحمة الله کرمانشاهانی و نور چشمی محمد علی از بطن
صبیه سید نصیر الدین حیدر که ذکرش در اولاد مرحوم حاجی

احوال همشیره کبری

اسمعیل بن آقا علاء الدین محمد گذشت و باقی احوال اینفقیر
در مطلب پنجم خواهد آمد فصل همشیره معظمه مکرمه کبری که در
بطن با نور چشمی آقا محمد اسمعیل متحد است ولادت با سعادتش
در دار المرز رشت اتفاق افتاد و در حباله عالیجناب مقدس
القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب و نقاوة الاکابر
علامی جناب میرزا محمد حسین سلمه الله خلف اکبر ارشد بندگان
جنت آشیان فاضل ربانی میرزا محمد مهدی موسوی
شهرستانی است و در این اوقات مجاور آستان ملایک

احوال همشیره وسطی و صغری

پاسبان خامس آل عبا است و اولاد امجادش نور چشمی برخوردار
میرزا محمد جعفر و سه صبیه است رزقهم الله سعادة الدارین
همشیره وسطی که در بطن با اینفقیر و نور چشمی آقا محمود متحد است
در بلده کرمانشاهان متولد و هنوز صغیره بود که والده

برحمت ایزدی پیوست بردی وآن نور چشمی علاوه بر الم
مفارقت بسبب صغر سن و رفتن من بعتبات عالیات و
مجاورت آنحدود بعد از ان مرحومه نهایت بد گذشت الحمد لله
انجامش بخیر بود و چون بسن تمیز رسید بامر سید والد مرحوم
اورا با عالیجناب فضایل مآب سلالة الاطیاب نور چشمی
آقا عبد العلی عموزاده نکاح کرد و از این واقعه چندی گذشت که
والد بجوار رحمت الهی رفت و قضیه هایله و مهلکه قتل و غارت
کربلای معلی روی داد و عم بزرگوار بملک شاهان تشریف
بردند و دران ایام مواصلت بینهما اتفاق افتاد و تا آن
دران حدود بودم اولادی از او نشده بود و دراین اوقات
مسموع شد که صبیه موجود شده است و دو همشیره صغیره که با محمد
متحد البطن و از بطن زنده اند الی الان صغیره و در حیات اند
و بندگان برادر نامدار حسب الوصیة والد متوجه امورات ایشان
میباشند و محمد بعد از ان مرحوم برحمت ایزدی پیوست در
حیدر آباد خبر فوتش بمن رسید بسیار خاطر حزین و غمگین گردید

فصـــل ۶ عالیجناب مقدس و معلی القاب فضایل و کمالات
اکتساب علامة الزمان وحید الدوران مجتهد بی نظیر و فقیه
روشن ضمیر جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع والاصول
المبرا من کل شین ذوی الفضایل و المفاخر آقا عبد الحسین
بن آقا محمد باقر دام ظله العالی عم بزرگوار فقیر فاضلی است نحریر
و عالمی است بی نظیر و سرامد علمای اصفهان و عباد و مرجع اصحاب مکرمت

مجتهد الدوران جناب آقا عبد الحسین دام فضله

و سداد است و در اکثری از علوم خاصه فقه و اصول الحق همام و در
مجاهدات و ریاضات و قوة عبادت از کبرای اولیاء عالیمقام
و بغایت کریم النفس و وارسته دلبستی قانع و بی ساخته است شرح
کیفیت سلوک و ریاضات آن مجاهد را مقامی عظیم باید و
تفصیل آن در حوصله تحریر نمی آید اگر شمه بطور علمای دنیادار رفتار
و با اعاظم هر دیار بر رسم مراسلات و مکاتبات را برقرار میداشت
و متوجه امور فقرا و خیرات و مبرات میشد ظاهر آنست که
نام انعالی مقام در اشتهار فائق بر اکثر علمای اعلام میشد
ولکن بجهت انزوا و گوشه گیری و گریختن از معاشرت حتی
امامت جمعه و جماعت بحدی رسیده است که اغلب ناس
بنام آن زبده انام مطلع نیستند تا بمقدار فضیلت چه رسد
ولادت باسعادتش ظاهرا در بلده بهبهان اتفاق افتاد
و در خدمت جد بزرگوار علوم شرعیه را استفاده نمود و در
عصر المرحوم مرجع انام در اخذ فتاوی و احکام شد و اجازه
مبسوطه بایشان داده بود و مردم را برجوع و استفتا از خدمتش
حکم فرمودند و بعد از آنکه والدش برحمت ایزدی پیوست
بند گمان وحید الزمان میرزا محمد مهدی شهرستانی و جناب
مستغنی الالقاب آقا میر سید علی طباطبای با سایر علما و
مومنین از خدمتش خواهش نمودند که در مقام آن جنت مکان
بنماز جماعت مشغول شوند بعد از الحاح بسیار چند روزی
مشغول شد و خلق بر سوخیت تمام حاضر میشدند چون مدت

دو ماه تقریبا گذشت موقوف نمود و فرمود که امامت مقامیست عظیم
و تحمل آن بر من مشکل است الله اکبر چه قدر تفاوت است
فیما بین اخلاق و طباع با آن زهد و ورع و تقوی از آن
کناره گرفت و جمعی را در محال هندوستان دیده ام که در
تمام ایام از درگاه ملک علام مسئلت میکنند که جهت
وسعت در معاش داروغلی عدالت اگر چه میرشان شود
و یا آنکه امامت جمعه و جماعت در شاه مدرس اگر از سوء
کردار اهالی آن دیار یکی از ایشان بمرتبه بلند پایه بشمار
رسیده که پیش تر دیده دولت بخویشان و فرزندان
میدهد و میگوید که دولت پیشدادیان و حکومت و سلطنت
کیانیان رو بما آورده است و حتی المقدور در استرضای
مریدین میکوشد و آنچه از مال فقرا و سادات بدستش آید
با ایشان میخوراند و کم کم بجائی میرساند که هرگاه کسی بسبب بعد
مسافت یا عدم اطلاع بر عدالت حاضر نشد بمریدین
میگویند که فلانی را باید داخل ملعونین کرد بخیال من چنین
میرسد که او صوفیست و یا آنکه میل باخباریه دارد و فی نفخة
واحدة مرده چون ملک تعالی این کلام خبیث را بمواطن حسنه
میرسانند در نزد امرا که گوش مخصند و چشم و هوش
ندارند آن مرد مومن مقدس را بدنام میکنند و اگر از روی
خوف و تقیه بخدمت ملا رجوع کرد و داخل صف جماعت شد
املعم همام در مجلس عام میگوید که آنچه ما درباره فلانی گفته بودیم

در نماز جماعت و گزارش علمای هند

ظاهر آنست که خلاف واقع است و اورا شریک در مال فقرا میکنند
و در حلقهٔ مریدین داخل مینماید و اگر احیاناً کسی نخواهد که خود را داخل نماید
پس اگر از خدمتش استیذان کرد و رخصت حاصل نمود همیشه
در مجالس و محافل اظهار ارادت کرد و پیر و مرشد و قبله و کعبه یاد
خطاب نمود البته اجازه اش میدهند اگر چه ناقابل محض باشد
و میگویند که الحال از جملهٔ عدول مومنین شده است و ما با او اعتماد
داریم و هرکه با او نماز نکند اگر چه از راه تامل در عدالت باشد
ملعون است و اگر بیچاره از این معنی غافل شد و تکیه جوش نداد
و با قلندران همت باد نگفت پس اگرچه در تقدس ملا
احمد اردبیلی باشد که بمردن خود راضی میشوند و بنماز جماعت کردن
او راضی نمیشوند و حتی المقدور سعی میکنند تا در نظر عوام
کالانعام او را ذلیل و بدنام میسازند و گاهی بتصوف و گاهی
بچیز دیگر او را اخراب و جماعتش را متفرق میکنند القصه
امامت جماعت در اینجا و دیگر از حرف و سرمایهٔ معیشت و علت
جاه و جلال و جمع نمودن مال و منال شده است و تعجب است که حکام
از مداخل آن غافل شده اند و او را با جاره نداده اند بر زقنی الله
و ایاهم سبیل الرشاد بمحمد و آله الامجاد مجملا آن عالیجناب
در قضیهٔ وبائی چون سایر مقدسین از راه اضطرار بسمت ایران
فرار نمود و چند مدت در بلدهٔ کرمانشاهان توقف فرمود و حکام
و اعیان نهایت اطاعت و اخلاص بخدمتش داشتند پس بجهت زیارت و
فیض عتبه بوسی حضرت امام رضا علیه السلام از آن بلده بسمت همدان

تشریف برده علماء و اهالی آنجا مقدمش را غنیمت شمرده التماس نمودند
قبول فرموده عیال را از آن بلده طیبه چندی توقف نمود و بعد از
چندی آقا عبد العلی و والده اش را با تتمه عیال با زبان بلده
فرستاد و خود باتفاق زوجه ممتوعه بسمت اصفهان تشریف برد
حکام و علماء ذوی الاحترام استقبال نمودند و نهایت اعزاز
و احترام و مهمانداری را معمول داشتند چندی توقف فرمود
و بسمت مشهد مقدس رضوی روانه شد و بمشهد مقدس مشرف شده
مراجعت فرمود مسموع میشود که در این اوقات در یزد تشریف
دارند حاشیه معالم الاصول و غیر آن از رسایل از کلک بدایع افکارش
بیادگار است و از اولاد امجادش یکی عالیجناب مقدس القاب آقا
عبد العلی سابق الذکر و دو صبیه است که از بطن صبیه مرضیه کهف الحاج
مخدومی مرحوم حاجی محمد جعفر بن آقا علاء الدین محمد سابق الذکراند
و از بطن زوجه ممتوعه اهلی او اولاد نیست و دیگر محمد باقر که از بطن
متعه ... است فصل مخدره مکرمه معظمه عمه محترمه فقیر
در حباله عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب علی
علامه فهامه عمدة المحققین و زبدة المجتهدین مطاعی جناب آقا میر سید
طباطبایی دام ظله العالی است و والد آنجناب مرحمت و غفران پناه
آقا سید محمد علی مشهور بآقا سید خلف جناب مستطاب میر ابو المعالی
کوچک است که ذکر ایشان در اولاد دختری مرحوم فاضل کامل جد امجد
آخوند ملا محمد صالح مازندرانی گذشت و والده آنجناب صبیه مکرمه
معظمه جد امجد فقیه محقق المجتهدین استاد الاساتید مرحوم آقا محمد باقر

سکینه بیگم از زنان جناب میر سید علی

قدس سره است وی عالمیست قلیل النظیر و فضایل و محامدش عالمگیر و از
اعاظم فضلای دوران و عمده علمای این خاندان و متخلق باخلاق
حمیده مصطفوی و متادب باداب مرضیه مرتضوی است مشهور و
اعوام بسیار باید تا مثل او عالمی بوجود آید مجملا پایه فضیلت و جلال
و مقام آن زبده انام از آن برتر است که عنقای اسباب سیر خیال
باوج درجه او تواند رسید استفاده علوم شرعیه را در خدمت
والد و جد این فقیر نمود و در عصر آن دو بزرگوار کوس فضیلت را نواخت
و نام نامیش خافقین را گرفت و کفی بذلک فخرا و در راه علم تصدیع
و محنت بسیار کشید بحدی که بر السن و افواه مشهور است که آنجناب
علم را بگریه و زاری و مناجات بدرگاه حضرت باری تحصیل نموده است
زیرا که بظاهر مدت تحصیلش انقدر نبود که توان باین مرتبه عالیه رسید
و علاوه در کیفیت آن نیز بجهت ضیق معاش اغلب قصور میشده است
بلی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بعد از حصول اندکی از مراتب
مقدمات نحویه و صرفیه حسب الحکم والد فقیر بخواندن کتاب مدارک الاحکام
بر وجه استدلال بشراکت علماء عظام شروع کرد و در ان باب
تعب و محنت بسیار کشید و بحدی رسید که بسبب عدم طاقت
و تحمل گریزان شده تحصیل را موقوف نمود و باز ملاحظه احوال همگنان
و خویشان نموده بغیرت آمد و گفت مصرع نکنم عاشقی چه کار کنم
پس در خدمت جد مرحوم باستفاده علوم مشغول شد و رسید
بانچه از درگاه احدیت قسمتش بود و مرجع علماء عظیم الشان و فضلای
نامور و نشان گردید شرح کبیر و صغیرش بر مختصر نافع و رسایل بسیار

بمراتب تسلطش در رفقه و وصول گواه اند از اطراف و اکناف بلاد
سیما بلاد هندوستان امورات خیرات مخصوصه بعتبات بخدمتش
مرجوع است و از الجمله است آنکه حسب الوصیت غفران پناه:
افضل حسین خان کشمیری استاد نواب مستطاب مالک رقاب
وزیر الممالک هندوستان نواب سعادت علیخان بهادر زر
بسیاری از لکهنو بخدمتش فرستادند که خانه و باغات خرید کرده
بر فقرا و مقدسین مجاورین ارض اقدس کربلای معلی وقف نماید
و بحمد الله الملک الوهاب آنجناب در این باب نهایت دقت
نموده باغات و خانه ها خریده وقف فرمودند چنانچه از عالیجناب
سلالة الاطیاب سید عبد اللطیف خان شوشتری مرحوم که
واسطه تبلیغ آن مبلغ بود و از جمعی دیگر از ثقات و مقدسین
ساکنین بلده لکهنو بعنوان تواتر این مقدمه را شنیده بود
بجهت تذکره آیندگان در این دفتر نگارش نمود و الحال بحمد الله
دران ارض اقدس مجاور بودند و از ملیلان خوش الحان این
جمعند چند روزی این فقیر در مجلس شریفش از مستمعان بودم
اولاد امجادش از بطن عمه مکرمه یکی جناب مستغنی الالقاب
وحید الزمان آقا سید محمد است و دیگری نورچشمی عالیجناب سید
مهدی است و صبیه که زوجه نورچشمی آقا محمد اسماعیل بود و از بطن
جاریه یکی دختر است و از بطن دختر سید علی اصفهانی سید
ابو المعالی و یکی دختر است فضل عالیجناب فضایل مآب
نقاوة الاطیاب عمدة الکتاب فاضل ربانی و عالم صمدانی

فقیه الزمان آقا سید محمد دام فضله

زبدة المحققين مجتهد الزمان اخوی مقامی جناب آقا سید محمد
دام فضله فرزند اکبر ارشد جناب سید سابق الالقاب از
فضلای با نام دوران و علمای عالیشان و سرخیل گروه زهاد
و صدرنشین مجلس عباد و زهاد و در علم فقه و اصول فحل الفحول
و در علم آداب و سلوک نسبی آراسته و بحلی کمالات و فضایل
پیراسته است با منش نهایت محبت و وداد است روزگاری
باید که شمه از محامد و اوصافش را تحریر نماید قلم و زبان از تقریر
آن عاجز و بقصور معترف است ولادت با سعادتش در کربلای معلی
اتفاق افتاده عمده علوم را از خدمت والد ماجدش تحصیل کرده
نهایت نیکو تحریر و خوش تقریر است و صبیه مرضیه عالیجناب مقدس
القاب سید المجتهدین و قدوة المحققین مرحوم مغفور جنت
آرامگاه استادی سید محمد مهدی طباطبائی قدس سره العلی را نکاح
کرده است و از او دو پسر سید حسین و سید حسن و سید محسن و دو صبیه در این
اوقات موجوداند و در قضیه وهابی مثل سایر مومنین بسمت
ایران فرار نمود چون وارد بلده کرمان شاهان شد بنده گان
اخوی و سایر اعیان و بزرگان نهایت اعزاز و احترامش را
منظور داشتند و غایت مهمان نوازی را بعمل آوردند چند
روزی توقف فرموده بسمت بروجرد که محل سکنی و بود و باش
برادران مهربان جناب سید معظم الیه است تشریف
برده چند مدت را در آنجا توقف نموده چنان مسموع شد که بعضی
از علما را از بود و باش آنجناب خوش نیامده دلگیر شده میماند

شاید شرعا مناسب نبود لهذا خود تنهای بسمت اصفهان تشریف
برد و بعد از مدت قلیله علیه جلیله اش مع متعلقان با آقای
عموی خود بایشان ملحق شدند و از آنجا بعزم مشهد مقدس بدار
العباده یزد تشریف برد اهالی و حکام بخدمتش حاضر و منتهای
احترام و احتشام را بالنسبة باو ملحوظ کردند پس بعد از چندی
مع عیال بمشهد مقدس رضوی مشرف شد در آن بلده حیات
مستغنی الالقاب وحید الزمان جامع المعقول والمنقول
شهید ثالث مرحوم میرزا محمد مهدی الموسوی طاب ثراه
که بستم ظالم نسناس و کافر خدانشناس نادر میرزا علیه اللعنه
والعذاب نخل باغ شقاوت شاهرخ میرزا ابن رضاقلی بن
میرزا ابن پادشاه قهار نادرشاه افشار بدرجه شهادت
رسید با سایر اعزه و اعیان مهربانی و احترام بآن فاضل
عالیشان نمودند و از آنجا معاودت بدار العباد نموده روانه
دار السلطنت اصفهان شدند والحال در آن بلده مرجع
خاص و عام و ملاذ علمای کرام است و جمعی از طلاب بخدمتش
باستفاده علم فقه و اصول مشغولند و بخوبی و عزت تمام
میگذرانند رزقنی الله وایاه العود الی تلک الاماکن المشرفة
الطیبة بحق محمد وآله سادات البریة کتاب وسایل جاریه
و شرح مفاتیح ناتمام و غیر انها از رسایل از کلک بدایع افکارش
الی الآن بظهور رسیده در صفحه روزگار بیادگار است فضل
عالیجناب فضایل مآب عالم فاضل و مقدس کامل نور چشم گرامی

شهادت نواب میرزا سید مشهدی قدس سره

حسینی عالیجناب آقا سید محمد دام ظله

آقا سید مهدی اطال الله بقاه خلف دیگر جناب سید سابق الالقاب
جامع فضایل و حاوی فواضل و نهایت خوش فهم و نیکو سلیقه است
ولادتش در ارض اقدس کربلای معلی اتفاق افتاد و عمده
علوم را در خدمت برادر نامدار و والد عالیمقدار خود تحصیل کرده
صبیه عالیشان میرزا محمد تقی که از منسوبان میرزا ربیع وزیر
علیمردان خان زند است والحال در ساو خوانه لکهنو میباشد
در حباله خود در آورده است و مسموع شد که دختری و پسری
دارد و باتفاق برادر خود تا باصفهان رفت و از آنجا
بروجرد مراجعت نمود و بعد از چندی معاودت بعتبه
خامس آل عبا ع نمود و الحال دران بلده طیبه در خدمت
والد ماجد خود باستفاده مشغول است نظر باینکه طبع رسایی
دارد و بجد و جهد تمام تحصیل میکند عنقریب بدرجات عالیه
اکثر رسیده است ان شاء الله تعالی خواهد رسید و صبیه مرتضیه
العالیجناب که از بطن عمه مکرمه است ولادتش در کربلای معلی
اتفاق افتاد و در ابتدا العالیجناب نور چشمی آقا محمد اسماعیل
شوهر نمود از او چند اولاد شد و فوت شدند و بعد از چندی
بجهت عدم سلوک و موافقت طبع طرفین فیمابین ایشان
تفریق روی داد و بفاصله دو سه ماه تقریبا بعالیحضرت
سیادت منزلت سید حسن منجم خلف مرحوم سید یوسف
برهانی از بطن زوجه ممتوعه از اهل کلونی که از قرای کوهستان
کازرون فارس است شوهر کرد و الحال در حباله اوست

و مسموع میشود که از او چند اولاد دارد و صبیه که از بطن جاریه حبشیه است
هنوز در خانه است و شوهر نکرده فصل ۱۰ همشیره مکرمه
معظمه مجتهد العصر والزمان جناب سید سابق الالقاب در
حباله عالیجناب سلالة الاطیاب مرحمت و غفران مآب آقا
سید عبدالله عطار کاشانی بود که در قضیه وهابی بدرجه شهادت
رسید و اولاد ایشان یکی عالیجناب نقاوة الالقاب آقا
سید حسین عطار است که دو پسر و دو دختر دارند و دیگری عالیجناب
سلالة الاطیاب آقا سید حسن عطار است و ایشان نیز
بحمدالله سبحانه اولاد ذکور و اناث دارند و مسموع شد که فرزند
ارشد اکبر عالیجناب آقا سید حسین آقا سید محمد در این اوقات
در بصره برحمت ایزدی پیوست خاطر حزین از استماع این خبر
وحشت اثر بسیار ملول و غمگین شد خدا بوالدها جدش و سایر
دوستان صبری کرامت کند و خلف دیگرش نور چشمی سید جعفر است و
دیگر صبیه که در حباله حاجی رضا کفش دوز است و دیگری غیر مزوجه است
و بر آن دو بزرگوار در قضیه وهابی سانحه عظیمه گذشت و تمام اموال
و اسباب ایشان بغارت رفت و عالیجناب آقا سید حسن در این
روزها بحدود هندوستان رفته تلافی مافات بحمدالله باضعاف
مضاعف بجهت او شد ولکن آقا سید حسین دست بردامن
توکل زده از عتبات عالیات بیرون نشد امید که ملک وهاب
توسعه در امور او و سایر مومنین کرامت کند بمحمد و آله و صحبه
آقا سید عبدالله مرحوم در حباله عالیجناب آقا سید عابد خلف

اولاد آقا سید عبدالله عطار مرحوم از بطن
همشیره جناب سید علی دام ظله

سید احمد است که ذکرش خواهد آمد و صاحب اولاد است فصل ۱۱
ت و غفران پناه رضوان آرامگاه آقا محمد علی برادر اکبر و الاکبر
ین فقیر از او فرزندی مخلف شد آقا محسن و از وی دو پسر مخلف شد
روم آقا محمد علی و یکی عالیحضرت حاجی محمد رضا که نقش نویس از
هم آقا محمد علی از بطن صبیه حاجی بابا بن آقا حسن رضا که ذکرش
ید آمد دو پسر مخلف شد و یک دختر پسر کوچک و دختر بلا خلف
ت شدند و فرزند اکبرش عالیجناب فضایل مآب ملا محمد است
لحال در بهبهان است و صاحب اولاد است و از عالیحضرت
ی محمد رضا اولاد چند بوجود آمده اند بعضی از بطن دختر
سید حسین عطار سابق الذکر و بعضی از زوجه دیگر و در این
ات خود با متعلقان در کربلای معلی میباشند فصل ۱۲
بجناب معلی القاب فضایل مآب نقاوة الاطیاب آقا محمد حسن
فاضل نحریر آقا محمد اکمل قدس سره برادر والا گهر جد امجد طاب ثراه
لی بود نحریر و مقدسی روشن ضمیر و در علوم خاصه فقه و احکام
هام و در معقولات مرجع علمای کرام بود و بجهت امور معاش
جمله تجارتی میکردند و در بلده کازرون بترویج دین و تدریس
کام سید المرسلین ص مشغول بود و سعادت زیارت بیت الله
م و سادات بقیع و سایر ائمه انام را دریافت و در آن
و برحمت ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه اولاد امجادش
جناب معلی القاب علامی جناب میرزا محمد مهدی دام فضله
صبیه اند جناب فضایل مآب مقدس القاب نقاوة الانجاب

عابد زاهد متقی علامی میرزا محمد هادی معظم الیه دام فضله حاوی محاسن
اخلاق و در نیکی ذات و خجستگی صفات و علو فطرت و استقامت
سلیقه و جودت ذهن شهره آفاق است ولادت با سعادتش
در بلده کازرون اتفاق افتاد بعد از چندی بخدمت عم بزرگوار
خود در کربلای معلی شتافت و از حضار مجلس شریفش بود
و بجهت ضیق در امور معاش در عصر نواب مستطاب مالک رقاب
غفران مآب جنت آشیان آصف الدوله بن شجاع الدوله
بن صفدر جنگ غفر الله ذنوبهم بهندوستان تشریف برد
نواب معظم الیه مقدمش را غنیمت شمرده نهایت اعزاز و احترام را
مرعی داشت و در هنگام رخصت قریب یک لک روپیه از نقد
و جنس بخدمتش متواضع گشد بخوبی و خوشی مراجعت نمود در بلده
کازرون استقامت فرمود و صبیه عالیشان معلی مکان
حاجی شفیع ضرابی را که از نیکی انجام است و این خاندان قرابت
قریبه دارد و همشیره عالیجناب فضایل مآب سلالة الاطیاب
علامی فهامی جناب آقا سید عبد الله کازرونی که ذکر ایشان در
اولاد دختر آخوند ملا محمد صالح مازندرانی قدس سره گذشت
در حباله خود در آورده‌اند و از آنها اولاد ذکور و اناث مخلف شده‌اند
و در اوقاتی که این فقیر در ارض اقدس نجف اشرف مجاور بود
با عیال و متعلقان از راه دریا ببصره و از آنجا بنجف اشرف
مشرف شدند و این فقیر را با ایشان در آن بلده بجهت بعضی
از موانع ملاقات نشد و از آنجا بعتبه بوسی خامس آل العبا مشرف شد

بجهت تحصیل مراتب علمیه چند مدت توقف کردند و در مجلس
لیجناب آقا سید محمد عمه زاده سبق الالقاب از مستفیدان
ر فیما بین فقیر و ایشان در آن بلده خلد نشان نعمت ملاقات
یسر گردید و الفت و محبت و وداد و اتحاد وی با من و جناب
سید سابق الذکر بنهایت رسید و در اوقاتی که بزیارت
شرف میشدم در دولتخانه اش مقام میشد منتهای
هربانی را معمول میفرمود پس از آنکه معاودت بسمت کاظمین
مود و در این آمد و رفت بسبب بعضی از حوادث سانحه
الیه با ایشان بسیار رسید بحدیکه بصورت روز اول شد
ر بلده جهانگیر نگر بودم که خبر رسید که آن عالیجناب در ماه صفر
سنه یکهزار و دو صد و بیست و چهار هجری بعزم لکهنو و بعض امداد
وارد بندر کلکته شدند امید که ملاقات میسر شود و مراجعت
قوی اتفاق افتاد اولاد امجادش از بطن همشیره عالیجناب
آقا سید عبد الله نورچشمی میرزا محمد رضا است و از بطن صبیه
حاجی شفیع صرافی نورچشمان میرزا محمد حسین و میرزا محمد باقر
و از متعه اصفهانیه میرزا محمد علی است و همشیره های آن عالیجناب
یکی در حباله عالیجناب سلالة الاطیاب مرحمت و غفران مآب
میر سید علی بزرگ بود که ذکر او خواهد آمد و دیگری در حباله
عالیجناب مستغنی الالقاب آقا سید عبد الله کاظمینی
سابق الذکر است و بحمد الله هر دو اولاد دارند و دیگری در حباله
مرحوم حاجی محمد جعفر بن آقا علاء الدین محمد سابق الذکر بود و الی

در حباله آقا سید محمد خلف میر سید علی بزرگ است و اولاد ندارد و دویمی

در حباله مرحوم شاه میرزا خلف میرزا سید باقر شیخ الاسلام کازرونی

بوده است و از او مخلف است میرزا اسماعیل و یک صبیه در حباله حاجی

رضا کفش دوز سابق الذکر بود و فوت شد و از او خلفی نیست

و فصل ۱۳ عالیجناب مقدس القاب غفران مآب مرحوم آقا حسن رضا

برادر دیگر جد امجد طاب ثراه هما نهایت نیکو خصال و جامع کمالات

و پسندیده افعال بوده است زیاده از این احوالش معلوم فقیر نیست

و اولاد ذکورش یکی مرحمت و غفران پناه آقا محمد ابراهیم بود که با والد

ماجد فقیر بسمت ایران رفت و در خدمتش میبود تا آنکه در بلده

کرمانشاهان بلاعقب رحلت کرد و نعش او را بکربلای معلی

نقل کردند و دیگری مرحوم و مغفور حاجی بابا است که در آن بلده

طیبه مجاور بود تا آنکه برحمت ایزدی پیوست و نواده دختری

از او موجود است و العالیجناب مقدس القاب فاضل علامه

آخوند ملا محمد سابق الذکر است که در خدمت جناب آقا سید علی دام ظله العالی

تحصیل علوم شرعیه کرده است و نهایت نیکو سلیقه و مستقیم الطبع است

و در این اوقات در بلده بهبهان بتدریس و نماز جماعت

مشغولند و برادر کوچک او و همشیره اش هر دو بلاعقب فوت

شده اند و دیگر از اولاد مرحوم آقا حسن رضا صبیه که حلیله مرحوم آقا

اسدالله ولد ملا یعقوب نهاوندی بود و در کربلای معلی

بلا خلف برحمت ایزدی پیوست و مرحوم جد امجد را برادران

دیگر نیز بودند که در بطن مختلف بودند از آنجمله یکی جد امی حاجی شفیع

غزالی و جبلی آقا حسن صراف شهر و صاحبان اولاد بود و دیگری
جدلی خیرالنسا خانم است که یکی از صبایای او در حباله آقا سید حسن
عطار سابق الذکر است و دیگری در حباله میرزا محمد علی خلف مرحوم
میرزا احمد تبریزی خوش نویس مشهور است و دیگری شوهرش فوت
شده است و حال در خانه است و دیگری در حباله سید یحیی عمی است
و خیرالنسا خانم مذکوره را پسری نیز هست سید حسین نام و بر احوال
ما بقی بتفصیل مطلع نیستم فصل ۱۴ : و دو همشیره جد امجد
اینفقیر یکی زوجه آقا سید والد جناب مجتهد الزمان آقا سید علی
سابق الذکر بود و ذکر اولاد ایشان گذشت و دیگری در حباله
عالیجناب سلالة الاطیاب سید منصور خراسانی بود و از آن عالیجناب
رحمت و غفران پناه سلالة السادات مرحوم میر سید علی بزرگ
مخلف شده است و آن مرحوم نهایت مقدس و صالح بود و لکن در علوم
ربطی نداشت و در ایام دولت مرحوم آصف الدوله سابق
الذکر بهندوستان آمده قریب بلک روپیه عاید او شد و مراجعت
نمود و در عتبه خامس آل عبا مجاور شد تا آنکه برحمت ایزدی پیوست
اولادش از بطن همشیره جناب میرزا محمد هادی یکی عالیحضرت
سید مهدی است که بعد از قضیه وهابی بکاذرون رفت و حال
مسموع میشود که در اصفهان است و صبیه عالیجناب مخدومی
آقا سید محمد عمه زاده سابق الذکور را که از بطن صبیه سید المجتهدین
سید محمد مهدی طباطبائی است نکاح کرده است و دیگر دو صبیه است
یکی زوجه مرحوم سید محمد بن سید حسین عطار سابق الذکر بود و از او

پسری وارد و دیگری زوجه عالیجناب فضایل مآب آقا سید حسین برادر
جناب مستغنی الالقاب آقا سید عبدالله کلونی سابق الذکر است
و دو پسر دارد و از بطن زوجه دیگر عالیجناب سلالة الاطیاب
آقا سید محمد است که بعد از مراجعت از هند در کازرون توقف
کرده است دیگر پسر دارد سید مرتضی نام از بطن زوجه و از همه دو
دختر از بطن جاریه و سید مرتضی را سه پسر است سید علی و سید حسن
و سید علی دیگر و یک دختر و از بطن زوجه دیگر عالیجناب مقدس صالح
آقا سید احمد است و از وی مخلفند آقا سید تقی و آقا سید حسین
و آقا سید عابد و دو صبیه و هر یک از اولاد ذکور صاحبان اولاد اند
کثرهم الله تعالی فی العیش الرغید بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین مطلب پنجم در ذکر مجملی از احوال سراپا اختلال
مسود این اوراق و بیان شرذمه از احوال مملکت هندوستان و
و تنقیح مرام در اینمقام موقوف بتحریر مقدمه است مقصد اول
در بیان مجملی از احوال از ایام ولادت تا ورود بجزیره ممبئی از جزایر
هندوستان مقصد دوم در بیان شرذمه از احوال است از بدو ورود جزیره
ممبئی تا اوان اتمام این رساله و در این مقصد قبل از شروع در
مقصود شرذمه از احوال و عادات و رسوم کشور هند بقدری که شنیده
و دیده است ذکر میشود و بعد از آن متوجه بیان احوال خود و احوال
بلاد و اهالی این کشور بنهجی که بنظر رسیده میگردد مقصد اول
در شرذمه از احوال تا ورود بجزیره ممبئی است فصل ۱ بدانکه
ولادت این فقیر در شهر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و یک از

هجرت مقدسه در بلده کرمانشاهان از بلاد قلمرو علیشکر از حدود ایران
از بطن طیبه مرضیه مرحمت و غفران پناه جنت آرامگاه الله ویردی بیک
بن مهدی قلیخان بیکدلی که ذکر ایشان در ضمن شرح احوال والد ماجد
طاب ثراه در مطلب چهارم گذشت اتفاق افتاده است و در ایام
رضاع حسب الطلب والد باتفاق والده و متعلقان بدار المؤمنین قم رفتیم
چون تقریبا سه سال گذشت معاودت شد و در سن شش سالگی
شروع بدرس کردم و قرآن شریف و کتب فارسیه را در دو سال
تقریبا خوانده بتحصیل نحو و صرف و منطق و معانی و کلام و ریاضی
و نحو آنها از مقدمات پرداختم و جامع عباسی و الفیه شیخ شهید و مختصر
نافع و شرایع و مفاتیح و خلاصة الحساب را بدرسه باتفاق اخوی آقا
محمد اسماعیل و جمعی از طلاب در خدمت والد ماجد استفاده نمودم
و بسیاری از شرح عمیدی بر تهذیب علامه را در خدمت آن بزرگوار
و برادر گوهر والاتبار خواندم و تقریبا پانزده سال یا کمتر از عمرم
گذشته بود که شروع بتالیف نمودم و حاشیه بر صمدیه شیخ بهائی
و غیر آن از رسایل را نوشتم چون هفده ساله شدم والده ماجده
برحمت ایزدی پیوست نعش او را حسب الوصیه والد ماجد
بنجف اشرف فرستادند و در ایوان طلا مدفون کردند تغمدها
الله بغفرانه بعد از آن مرحومه بنهایت بد گذشت و اگر رحمت
و الطاف و خاطرجوئی برادر نامدار شامل احوال این ذره بمقدار
نبود ظاهر آنست که از غم و الم سرای فانی را وداع می نمودم بهر حال
تا سنه یکهزار و دو صد و ده هجری در خدمت والد بسر برده باستفاده

در بلده کرمانشاهان

علوم مشغول بودم بدانکه بلده کرمانشاهان از یمن قدوم بهجت لزوم آ
آنجناب وحسن سلوک ورعیت پروری حکام زنگنه شهری شده
بغایت معمور وانواع ضروریات دران متبذل وموفور
ودر صفا ونزهت ودلگشائی محسود اکثر بلاد ومشهور آفاق
گردیده وسابق بران اهالی آن اکثری فرومایه واز خود بیگانه
بودند واز دین وآیین دران نام ونشان کمتر وشرب خمر وانواع
فسق وفجور علانیه وبرملا بود ودرویشان قلندران قلاش
دران مجتمع واز علمای عرفا وطلبه علوم واصحاب معرفت و
کمال خالی وبحدی خراب بود که چهار صد تومان مالیات تقریبا
بسرکار سلاطین از آن عاید میشد وبحمد الله سبحانه الحال از بلاد
عظیمه ومجمع اصحاب معرفت وفلسفه وطلاب علوم و[illegible]
وبحدی معمور شده است که بسبب تنگی مکان قلعه را چند دفعه بزرگ
کردند ودر خارج شهر آبادی سه مقابل شهر بلکه زیاده است
وشانزده حمام وبیست کاروانسرا ومساجد ومدارس دران
بنا شده است وقریب بپانزده هزار تومان مالیات
غیر از صادرات بسرکار وسعت مدار پادشاه میرسانند واکراد
والواری خدا را خوب نمیشناختند اغلب عارف بجزئیات
مسایل فرعیه خود شدند ودران از تصوف نامی واز قلندریه
نشانی باقی نمانده واز خوف آنجناب ومواخذه حکام دین پناه
درهنگام عروسی از دف ودهل آوازی نبود تا بشرب خمر ودیگر
معاصی چه رسد ودرویشان از یک منزلی کلاه جیغه وجبه [illegible]

ذکر بعضی از بزرگان آن دیار

ور شته تسخیر ایلهان را پنهان میکردند و حکام و امیرزادگانرا
بجز تحصیل مفوت و اخذ و صاف بل شغلی و شوقی بر سر نبود

فصل در تذکر بعضی از اعلام و افاضل و برخی از بزرگان
کامل ساکنین آن دیار از بومی و بیرونی که مصاحبت و معاشرت
با ایشان روی داده است این صحیفه را مزین می نماید و
در این یکدمه فرصت با انزجار طبیعت مجال تفصیل دادن
نیست از جمله علمای اشهر بود عالیجناب معلی القاب
فضایل مآب عالم فاضل کامل آخوند ملا عبد الاحد گرازی
که از جانب سلاطین عظام بمنصب جلیل شیخ الاسلامی
در ان بلده قیام داشت فاضلی بود جلیل القدر و عالمی
منشرح الصدر و نهایت لسان و حراف و سلیقه تامی
در علم صحبت با امرا و بزرگان داشت چند سال قبل از این
برحمت ایزدی پیوست و خلف ارشد ارجمندش
عالیجناب معلی القاب سلالة الانجاب علامی میرزا احمد
بحکم وراثت [illegible] و فرمان پادشاه عالم پناه بر آن مقام
ذوی الاحترام نشست و نهایت احتیاط را در اجرای احکام
مرعی میدارد و اغلب اوقات امور مرافعات را بمصالحه
میگذراند و چندی از مستفیدان مجلس شریف مرحوم والد
ماجد طاب ثراه بود و صبیه وسطی مرحوم مغفور شاه قلی بیگ
عم والده اینفقیر در حباله اوست و از او چند اولاد دارد
یکی عالیحضرت رفیع منزلت میرزا ابو الحسن است و باقی اناثند

و عالیجناب آقا محمد برادرزاده میرزای معظم الیه جوانی است
باهمت و نیکو اطوار و بتحصیل علوم مشغول بود و دیگر عالیجناب
مستغنی الالقاب فاضل کامل قلیل العدیل آخوند ملا
عبدالجلیل است اصل وی از طایفه زنگنه کرکوتی است فاضلی است صاحب
تحریر و عالمی است روشن ضمیر و در اکثر علوم افادت پناه و صاحب
دستگاه است و از جمله تلامذه مرحوم جد امجد بوده‌اند در حیدرآباد
دکهن مسموع شد که برحمت ایزدی پیوست ازین خبر خار غم
و الم بر دل حزین نشست و از جمله اولاد امجادش عالیجاهان معلی
القابان آخوند ملا عبدالله و ملا عبدالصمد نهایت مستقیم الطبع
و ذکی الذهن و بعلوم مربوطند و دیگر عالیجناب فضایل مآب
مقدس صالح زاهد قلیل النظیر آخوند ملا علی رشتی است که بزیور علم
و فضیلت آراسته و بحلی تقوی پیراسته و بسی فروتن و بشاش
و در مرحله احتیاط در امثال خود ثانی ندارد و بامامت جماعت
در مسجد مرحوم حاجی علیخان مشغول است و از غایت دینداری
همیشه مفلس و مقروض است و دیگر عالیجناب فواضل اکتساب
عالم فاضل آخوند ملا محمد صالح مازندرانی نایب الصدر است
وی در فضیلت صاحب دستگاه و در شیرین زبانی در روس
مجالس و محافل بی همتاست و برادر گرامیش آخوند ملا محمد
از فضلای کبار و علمای فضیلت شعار و بسی مقدس و صالح است
و دیگر عالیجناب معلی القاب فاضل کامل و مقدس عامل آخوند
ملا عباس علی است وی از اهل کراز است و چندی در خدمت

عالیجناب ملا عبد الاحد سابق الذکر بتحصیل مشغول و مدتی از
کل جنبان حدایق افادات والد ماجد بود و از تفضل انفاس
شریفه اش بمدارج علیا رسیده است بغایت مستقیم الطبع
و در اغلب علوم افادت پناه است و دیگر عالیجناب فضایل مآب
خیر الحاج حاجی حیدر علی است که از جانب پادشاه دین پناه
بمنصب قضا در الشهر قیام دارد حمیده خصال و نیکو فعال است
و دیگر عالیجناب عمدة الانجاب شیخ محمد ابراهیم خلف مرحوم
حاجی عابد برادر مرحمت و غفران پناه شیخ عبد النبی شیرازی است
صاحب اخلاق حسنه و در صحبت دلپذیر و در راه استقامت و
دوستی قلیل النظیر است اگرچه از علوم بی بهره اند و لکن جودت
ذهن و طلاقت لسان از جانب حضرت سبحان القدر بان
عنایت شده است که امرش بر اکثر علوم صاحب هوش مخفی است
پیوسته رفقا و اهل مجلس را خشنود و بصحبت مشغول میدارد و
دیگر عالیجناب معلی القاب فضایل مآب عالم فاضل کامل آخوند ملا
محسن است وی علوم شرعیه را از خدمت والد ماجد مرحوم
مغفور مقدس معدیل فقیه الدوران آقا سید حسین قزوینی
و جناب مستغنی الالقاب مجتهد الزمان آقا سید علی طباطبایی
استفاده کرده است و بغایت مستقیم الطبع و صاحب سلیقه
و مقدس و زاهد است و برادرش عالیجناب فواضل اکتساب
آخوند ملا حسن شاعری است نغز گفتار و در شیرین صحبتی فرید
الاعصار است و بسمل تخلص میکند و دیگر عالیجناب مقدس القاب

۲ خلف مرحوم مغفور حاجی محمد ...

۲ اخلف مرحوم ملا ...

ذکر بعضی از امیرزادگان این دیار

سلالة الاطبا جالینوس الزمانی میرزا زین العابدین طبیب
اصفهانی است وی لوای برتری از اکثر اطبای متقدم برافراشته
و صبیه مرضیه اش در حباله نور چشمی آقا محمد اسماعیل است و از
جمله امرا و اعیان بعد از حکام عظیم الشان که ذکر ایشان در ذیل
بیان احوال مرحوم والد گذشت یکی عالیجاه اجلال دستگاه آقا
علیقلی بیک خلف مرحمت و غفران پناه حیدرقلیخان زنگنه است
وی از مستعدان و اصحاب معرفت و ذوالشعوران و نهایت فروتن
و متواضع است خصوصا با علماء کرام و گاهی باستعمال مسکرات
مشغول نشده طبع عالی دارد و پایه همتش بلند است اگر چیزی
دسترس داشته باشد مضایقه نمیکند و برادرش عالیشان
عمدة الاعیان آقا مهدی قلی بیک از سواران نامدار و شجعان
روزگار است و دیگر عالیجاه شوکت و اجلال دستگاه مرتضی
قلیخان خلف مرحوم الله قلیخان زنگنه است وی در علو خاندان
مشهور دوران و نهایت باوقار و سکینه و عالی فطرت و نیکو
رفتار است و در بلندی همت یگانه روزگار است و برادرش
عالیجاه رضاقلی بیک اگرچه در سن اکبر است ولکن در مراحل
اوصاف اصغر است و دیگر عالیجاه عظمت و اجلال پناه محمدخان
بن حاجی علیخان است وی نهایت ذکی الطبع و باوقار و
عالی همت و ذوالاعتبار است و در این اوقات منظور الطاف
حضور سلطانی است و در دار السلطنه طهران در خدمت
امیرزاده اعظم غره باصره دولت و سلطنت جهانبانی

عباس میرزا قاجار دام اقباله و شوکته حاضر و از غلامان خاص و فدویان
با اخلاص است برادرش عالیشان زبدة الاقران امام قلی بیک
و برادرزاده اش عالیجاه عبدالباقی خان در بلده کرمانشاهان بعزت
و احترام میگذرانند و دیگر عالیجاه معلی جایگاه خیر الحاج حاجی علی رضا خان
همشیره زاده مرحوم حاجی علیخان است وی نهایت مقدس و صالح و مرید
اصحاب علم و معرفت است مسموع شد که در این اوقات در نجف اشرف
مجاور است هنیئا له و دیگر عالیجاهان معلی جایگاهان حاجی محمد بیک
و عبدالمجید بیک و احمد بیک و نصرالله بیک اولاد امجاد کلب علیخان
زنگنه که بزیور شجاعت و سخا و حلیه پرهیزکاری و تقوی مزینند
و دیگر عالیجاه عظمت پناه آقا محمد جواد بیک خالوی این فقیر است
وی نهایت کوچک دل و با بهجت و عالی فطرت است و در نزد
اعاظم خاصه طایفه زنگنه معزز و محترم است و درین اوقات
بسبب تغیر حکام و حوادث ایام مثل سایر امیرزادگان عظام
بد میگذرانند و دل را بآیه کریمه ان مع العسر یسرا خوش مینماید و
صبیه بزرگ مرحوم شاه قلی بیک سابق الذکر در حباله او است
و از او چند اولاد دارد یکی عالیشان ابراهیم بیک و باقی اناثند
و یک پسر نیز از بطن جاریه دارد مسمی بنظر علی بیک و صبیه او که
از بطن زوجه دیگر است در حباله عالیشان معلی مکان عمدة
الاعیان آقا محمد قلی بیک خلف شاه قلی بیک مرحوم است وی
جوانیست خجسته اخلاق و حسن رفتار و فراست سرآمد امثال
و اقران است و برادرش عالیشان نقاوة الاعیان محمد بیک

ذکر بعضی از سرداران ایلات اینجا

جوانیست آرمیده و بعلم نجوم شوق تمام دارد و خالی از ربط نیست

و از جمله سرداران عظیم الشأن ایلات بیکی عالیجاه عمدة الانجاب

مهدی خان خلف مرحوم اسماعیل خان بزرگ ایل جلیل کلهر است که

نهایت مستقیم الطبع و سخی است و اشعار لطیفه از مراثی و غیره

از کلک بدایع افکارش جاری میشود و پیوسته مشتاق صحبت علماء

و اصحاب کمالست و دیگر عالیشان سعادت نشان مقدس صالح

حاجی شهباز خان کلهر قلعه بیگی خالوی عالیجاه مهدی خان سابق الذکر است

با اغلب اخوانش نهایت متدین و مخلص علماء و فضلاء اند و

الی الآن سه دفعه بزیارت مکه معظمه و مدینه مشرفه و عتبات عالیات مشرف

شده است و دیگر عالیجاه زبدة الاعیان میرزا عبد المحمد خلف مرحوم میرزا

ملک محمد مستوفی رئیس ایل جلیل نامیه وند زنگنه است که بمنصب وزارت

منصوب و نهایت سلیم الطبع و صاف نهاد و در طریقه دوستی و وداد مستقیم است

و دیگر عالیجاه نخبة الاشراف میرزا قاسم خلف مرحوم میرزا کریم مستوفی بزرگ

ایل زوله زنگنه است که بمنصب استیفا قایم و بر دوستان مودت و اتحادش دائمی است

و در خیرخواهی رعیت بقدر امکان قصور نمیکند و بعلماء نهایت اخلاص دارد و دیگر

فخر الاقران و الاماثل محمد تقی خان وکیل رعایا خلف مرحوم حاجی محمد جعفر خان [illegible]

ایل دوروئی زنگنه است که جوانیست آرمیده و پسندیده اخلاق و دیگر زبدة

الاقران میرزا جعفر خلف مرحوم ملا صادق کوران است که بعلو دانش [illegible]

در تربیت مرحوم حاجی علیخان بمدارج علیا رسیده است و نهایت ذکی الطبع و در

مکالمه در حضور سلاطین و امرا سلیقه تامه دارد و ازین قبیل بزرگان در آن دیار

بسیارند که مجال ذکر اسامی تمامی ایشان نیست همگی را با من نهایت محبت و وداد است

بیان صحبت از بزرگان شان

فصل ۳ حاصل مدت سه سال تقریبا با این صاحبان عالیشان در بلده کرمانشاهان

سر بردم شوق زیارت عتبات عالیات عرش درجات و دریافت
فیض صحبت علمای انحدود گریبان گیر خاطر شد از خدمت
والد بزرگوار طلب رخصت نمودم تکلیف تاهل دران بلده
فرمود چون طبیعت از سکونت دران همیشه وحشت داشت
و دارد قبول نکردم و بانواع معاذیر درخواست عفو ازاین
مطلب نمودم چون الحاح و اصرار را بدرجه کمال دید سفر عتبات
و سکونت در انحدود را اجازه فرمود و در ماه رجب یا شعبان
سنه یکهزار و دوصد و ده از هجرت مقدسه در خدمت بود
بندگان برادر مهتر والاگهر و مرحوم اخوند ملا عبدالاحد و عالیجاه
میرزا احمد و اخوند ملا صالح و میرزا زین العابدین طبیب که ذکر
ایشان گذشت با جمعی دیگر از صلحا و مومنین از آن بلده هجرت
نمودیم و گردیدیم زردیده پای سوی مشهد حسین و در اثنای راه
بسبب مرض جرب نهایت بد گذشت بعضی از دوستان
بجهت رفع آن غسل با آب گرمی که از زمین میجوشد و بوی کبریت
دارد تجویز کردند و چشمه آن فیمابین ذهاب و قصر شیرین قریب
بدو فرسخ خارج از راه در وادی خطرناک واقع شده بود
لاعلاج شده باتفاق عالیشان حاجی جهانگیر بیک که از جمله
مقدسین و بزرگان کرمانشاهان است و در آن سفر از
جمله رفقا بود با جمعی دیگر بانجا رفته غسل نمودیم و فایده کلیه
یافتیم و در این سفر باتفاق بعضی بشهر ذهاب که اول حدود
روم است و در خارج راه واقع است رفتم و آثار قلعه و خندق

چشمه آب گرم

شهر ذهاب

اودا که مرحوم الله قلیخان ز زلزله خراب کرده بود بنظر عبرت دیدم
شهریست آباد و اهالی آن اغلب از اهل سنت و جماعتند
و حسن صوری در آن بسیار است فصل طی منازل و قطع
مراحل نموده بعد از ده روز وارد دار السلام بغداد شدیم

شهر بغداد

بغداد از بلاد مشهوره است و در اول داخل حدود ایران بوده است
و حسب الصلح سلاطین صفویه متعلق بحکام روم شد هوای با اعتدال
و لطافت و نزاکت دارد و شط دجله که بخوش گواری و
عذوبت معروف است در وسط شهر واقع است و بر دو
طرف آن عمارات و ابنیه عالیه بنا کرده اند قطعه که بسمت ایران
واقع است بغداد نو و آنکه بآن طرف شط است بغداد کهنه
میگویند و حاکم آنجا در بود سلیمان پاشا که با رعایا و مترددین
نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار بود و در داخل بغداد نو مرقد قنبر
غلام حضرت امیر ع که در جنب مسجدی از مساجد عالیه واقع است
زیارت کردم و بزیارت قبر شیخ محمد بن یعقوب کلینی جامع کافی
حدیث که در بازار قهوه فروشان قریب بجسر است مشرف شدم
و مقبره شیخ عبد القادر جیلانی نیز در آن قطعه است و در خارج
آن بمسافت یکفرسخ تقریبا قبر ابو حنیفه امام اعظم اهل سنت
و جماعت افتاده است و در خارج بغداد کهنه متصل شهر قبر معروف
کرخی و جنید بغدادی و جمعی دیگر از مشایخ صوفیه است و بمسافت
یکفرسخ تقریبا مقابر قریش است که بسبب مدفون شدن امامین
همامین حضرت امام موسی الکاظم و حضرت امام محمد تقی الجواد علیهما السلام

قبر قنبر غلام حضرت امیر علیه السلام

قبر شیخ کلینی علیه الرحمه

قبر شیخ عبد القادر در بلاد ابو حنیفه

معروف کرخی و جنید بغدادی

در آن ارض شریف بلده کاظمین مشهور شده است و در اثنای
راه بغداد و این بلده طیبه بر دست چپ مسجد براثا است
بحضرت امیر(ع) بعد از معاودت از جنگ نهروان در آنجا بدیر
راهب تشریف آورده معجزات چند ظاهر فرمودند و احوال
آن مشهور است فصل از بلده بغداد عبور کرده در
بلده طیبه کاظمین منزل کردیم و بعتبه بوسی آن دو امام مشرف
شدیم و در آنجا بخدمت عالیجناب مقدس القاب سلالة
الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المجتهدین جناب سید
محسن بغدادی رسیدم وی عالمیست نحریر و فاضلیست
روشن ضمیر و در کرسش بخدمت جناب سید المجتهدین سید
محمد مهدی طباطبائی باستفاده مشغول شده بدرجات عالیه رسیده
نهایت مقدس و صالح و زاهد و متقی است و در خدمتش استفاده
نکرده ام ولکن از جمله مشایخ اجازه من است چنانکه در خاتمه ذکر
خواهد شد و با عالیجناب مقدس القاب عالم فاضل کامل سید عبدالله
بن سید شبر نجفی ملاقات اتفاق افتاد وی از فضلای نامدار
و نیز از تلامذه جناب سید والاتبار قدس سره است و مرقد محمد
بن محمد بن النعمان ملقب بشیخ مفید قدس سره متصل بدر حرم مطهر
بر دست راست واقع است و در جنب او قبر دیگر است و
چنین بخاطر است که قبر ابن قولویه است و در صحن مقدس مرقد
دو نفر از اولاد امام موسی است زیارت کردیم و بسمت مشرقی
آن قبر ابا یوسف شاگرد ابو حنیفه افتاده است و دو قبه و بارگاه

مسجد براثا

بلده طیبه کاظمین

[illegible] سید محسن بغدادی

سید عبدالله شبر

قبر شیخ مفید

قبر ابو یوسف

در آن شهر است و بر السن و افواه مشهور است که مقبره سید مرتضی
و سید رضی علیهما الرحمه است ولکن بی اصل است زیرا که دو سید
بزرگوار در جایر سید الشهداء مدفون شدند و گویا که قبل از نقل ابتداء
در آن مکان مدفون شده بوده اند و بجهت همین شرافت یا از
راه تقیه آثار قبر را در آنجا نیز برقرار داشته اند و دو قبه مبارکه
کاظمین را پادشاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان قاجار تذهیب
کرده است و حرم و رواق و ایوان و صحن مقدس را مرحوم مغفور
حاجی علیخان زنگنه سابق الالقاب تعمیر نموده بلکه صحن مقدس را
از نو احداث کرده است و سابق بسیار کوچک و بد وضع بود
و اجتماع تجار عظیم الشأن از اهالی ایران و غیر آن در آن بلده است
که اگر همه حق الله را ادا کنند ظاهر آنست که فقیر در حدود عتبات
باقی نخواهد ماند روزها را در بغداد تا عصر بتجارت مشغول و عصر
آمده در آن بلده طیبه میماندیم چند روزی در آن بلده طیبه
بودیم و از آنجا روانه نجف اشرف از راه حله شدیم فصل
بعد از سه روز وارد حله شدیم و آن قصبه ایست بخوشی هوا
و وفور میوه جات و فواکه و غلات مشهور و شط فرات بمنزله
نهری از وسط شهر جاری است و بر دو طرف آن چون بغداد
عمارات و ابنیه عالیه ساخته شده است باغات و لکن نه باروح
و در سابق بر این قریب بصد مجتهد و فاضل از اهل تشیع
در آن بوده مثل شیخ ابو القاسم محقق صاحب شرایع و علامه
و فخر المحققین و ابن ادریس و ابو الفضایل ابن طاوس و نجیب الدین

حوالی قبر سید مرتضی و سید رضی علیهما الرحمه

تذهیب قبه کاظمین و تعمیر ایوان

قصبه حله

قبر محقق و جمعی از علما

قبر علامه و ملا احمد اردبیلی

و یحیی بن سعید و شیخ ورام و غیر اینها از اعلام و مراقد ایشان
دران بلده مشهور است غیر از علامه که در نجف اشرف در
کشیک خانه دست راست مدفون است و ملا احمد اردبیلی
مرحوم نیز در انجا است و فخر المحققین در حدود مازندران است
بزیارت قبور اکثری مشرف شدم و در خارج شهر مسجدی است

مسجد ردشمس

که بعد از معاودت از جنگ نهروان در انموضع ردشمس از برای
حضرت امیر المومنین شده است و دران مناره بود که هر گاه کسی

مرقد ذی الکفل

حرکت میداد بنحوی ان حرکت میکرد که ناظران را گمان افتادن
میشد و دراین اوقات خراب شده است یک روز در حله توقف
کرده روانه نجف اشرف شدیم و در اثنای راه در سه فرسخی

ورود بنجف اشرف

نجف اشرف مرقد ذی الکفل نبی را زیارت کردیم و استاد
سید المجتهدین طباطبائی نجفی میفرمود که قبر یهودا ابن یعقوب
پیغمبر است فصل ۷ بعد از دو روز در ماه مبارک رمضان
مطابق عدد جمل لفظ غزی وارد آن بلده طیبه شده در خانه
عالیشان معلی مکان خیر الحاج مرحوم حاجی محمد رحیم بیک سابق الذکر
شوهر خاله ماجده منزل کردیم و بزیارت عتبه عالیه که نهایت
امالم بود رسیدیم عجب اساس و دستگاهی دیدیم که حسب الحکم
نادرشاه افشار مرحوم مهدی قلی خان بیگدلی جد امی این فقیر
برپا کرده است و بان شکوه و مرغوبی سایر روضات شریفه
ساخته نشده الا مشهد مقدس رضوی اگرچه ان نیز دستگاه
بسیاری دارد و لکن اغلب ان بموقع اتفاق افتاده است اصل

صحن و حرم حضرت امیر را شاهان صفویه ساخته اند و نادر شاه قبه مطهره و ایوان و گلدسته را طلا نموده و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری با تمام رسیده و تا حال مثل روز اول با شکوه و رونق تمام است و پادشاه غفران پناه آقا محمد خان قاجار ضریح مبارک را از نقره در سنه یکهزار و دوصد و شش هجری بنا فرموده است ولکن کارکنان خیانت کرده اند که آثار خرابی در ان بزودی ظاهر شد

القصه دران بلده طیبه در دهم همان ماه در شب عید نوروز صبیه مرضیه خاله محترمه را نکاح [illegible] نمودم و عالیجناب مستغنی الالقاب برادر نامدار دام فضله العالی باتفاق عالیجناب میرزا احمد و اخوند ملا صالح و حاجی محمد جعفر و جمعی دیگر از دوستان بجهت روانه شدن بسمت مکه معظمه بکربلای معلی رفتند که از انجا ببغداد رفته از راه شام رفته باشند و من دران بلده توقف کردم از اتفاقات رفتن براه شام میسر نشد معاودت بنجف اشرف کردند و در پنجم شهر ذیقعده الحرام از راه جبل روانه شدند و در بیستم ماه صفر معاودت کردند مجملا از برکت ان اماکن مقدسه دل مرده که داشتم برطرف شد و مجدد اشوق مفرطی بمباحثه و مطالعه بهم رسید کتاب معالم الاصول با بنهایت استدلال در خدمت عالیجناب مقدس القاب فاضل مقدس جعدیلی و زاهد عابد جلیل اخوند ملا محمد اسماعیل یزدی

نکاح صبیه خاله محترمه

۲

رفتن برادر نامدار با رفقای خود بمکه معظمه

که از جمله ارشد تلامذه سید المجتهدین استادی مرحوم سید محمد
مهدی طباطبائی نجفی بود شروع کردم و همان مقام را در
خدمت فاضل عالم کامل شیخ مهدی مشهور بکاتب میدیدم
و افادات ایشان را با آنچه بخاطر میرسید بنوع حاشیه بر آن کتاب
مینوشتم تا مدت شش ماه تا بحث اوامر و نواهی خواندم و بعد از آن
کتاب وافیه فاضل مقدس ملا عبدالله تونی را در خدمت فاضل
معدیل سابق الذکر خواندم و در آنوقت شروع کردم بنوشتن
کتاب ذرایع الغرویه و چهار مجلد او قریب بچهل و پنج هزار بیت
نوشته شد ولکن الی الان از سواد ببیاض نیامده است امید
که جناب باری توفیق تنقیح و اتمام آن کرامت فرماید و در این اثنا
بخدمت جناب سید نبیل الالقاب نیز حاضر میشدم و بشراکت
خلف ارجمند ایشان جناب آقا سید محمد رضا و جمعی دیگر از طلاب
زبدة الاصول شیخ بهائی و منظومه آنجناب را که در فقه تالیف
نموده استفاده میکردم و آنجناب را با این فقیر شفقت پدرانه
بود بحدی که قلم از اظهار آن بعجز معترف است و در ایام زیارات
مخصوصه کربلای معلی باتفاق خود میبردند مجملا در آن اوان
دل را عجب رقتی و سینه را عجب انشراحی بود اغلب اوقات تا صبح
در مطالعه و نوشتن بودم و اصلا از آن منزجر نمیشدم و اکثر
لیالی جمعه را باتفاق طلاب در مسجد کوفه بعبادت مشغول
بودم و بمسجد سهله و صعصعه و زید و مسجد حنانه و بزیارت
قبر کمیل ابن زیاد که میان مسجد حنانه و خندق کوفه بر دست راست

واقع است و قبر میثم تمار که فیما بین خندق و مسجد کوفه بر جنب راه است
و قبر مسلم ابن عقیل و هانی بن عروه که متصل بدیوار شرقی مسجد کوفه است
میرفتم و هر گاه ملال و الم افسردگی حاصل میشد بزیارت اهل قبور و مقام
حضرت صاحب و قبر هود و صالح که در وادی السلام در خارج قلعه
مبارکه واقعند مشرف میشدم نفع الغور نشاطی و انبساطی حاصل میشد
که قلم و زبان از بیان آن عاجز است و در کوفه قبریست که بقبر
یونس نبی مشهور است ولکن در حقیقت آن تامل است و در
جنب آن مسجد شریفی است و نام آن بخاطر نیست مجملا در آن
بلده شریفه سرگرم تحصیل و کسب سعادات بودم در آن اوان
جناب آقا سید محمد رضا با همشیره مکرمه اش که زوجه عالیجناب
مقدس القاب آقا سید محمد عم زاده سابق الذکر است بمکه
معظمه رفتند و هنوز معاودت نکرده بودند که در سنه یکهزار
و دو صد و دوازده هجری سید مرحوم بجوار رحمت ایزدی پیوست
و عالیجاه محمد نبی خان که از جانب پادشاه جمجاه عالم پناه بسفارت
بکلکته آمده بود در تاریخ فوت المرحوم گفت از غیاب مهدی
آل محمد آه آه در روز عزای آن سرور علمای کبار در آن بلده طیبه
آثار محشر هویدا شد سیلاب اشک از دیده پیر و جوان جاری
و اعالی و ادانی در بکا و بیقراری بودند جنازه آن دین پناه را
با ناله و آه برداشتند و در صحن مقدس مرحمت و غفران پناه
علامه زمان میرزا محمد مهدی شهرستانی طاب ثراه با عامه مومنین
بر او نماز کردند و در مسجد طوسی در حجره که بجهت مدفن خود مشخص

وفات سید محمد مهدی طباطبائی قدس سره
و احوال اولاد آنجناب

فرموده بود دفن نمودند تغمده الله بغفرانه تمام شعرا و ادبا در ماتمش
مراثی غرا گفتند و البته صد مرثیه شده باشد و حق آن است
که جامعیت و تشخص و رعب آن بزرگوار دیده و چهره بین فلک
کم دیده است و قرنهای بسیار باید که چون او بعرصه وجود آید
از آن مرحوم کتاب مدونی باقی نبود الا قدری از طهارت
و صلوة منظومه و قریب بشش هزار بیت شرح وافیة
الاصول و رسائلی که در ایام حیاتش مدون شده بود ولکن :
مسایل بسیار متفرقه از کلک بدایع افکارش ظاهر شد و بعد از
وفات آنجناب بعضی از تلامذه اش مسایل فقهیه را جمع و مرتب
نموده بکتاب مصابیح موسوم کردند و مسایل اصولیه را نیز مدون
کردند و مسایل متفرقه از حواشی و غیرها را مجموعه ساختند و اولاد
ایشان منحصر در جناب فضایل مآب زبدة الاطیاب نقاوة
الانجاب آقا سید رضا و همشیره اوست و بعد از وفات آنجناب
بچند ماه جناب آقا سید رضا و همشیره مکرمه اش باتفاق عالیجناب
عمدة المجتهدین جناب میرزا ابوالقاسم جابلقی و سایر حجاج
از مکه معاودت کردند مجملا در آن بلده طیبه بودم که جنازه
پادشاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان قاجار را که در قلعه
شیشه بعد از تسخیر آن بعد از چند نفر از نمک بحرامان از صنف
پیش خدمت و فراشان در ماه ذی الحجة الحرام از سنه یکهزار
و دو صد و یازده هجری کشته شده بود حسب الحکم پادشاه جمجاه
گیتی پناه حضرت ظل اله که برادرزاده و وارث تخت و کلاه او

سرکنج
نقل نعش پادشاه جمجاه آقا محمد خان قاجار
بنجف اشرف و تاریخ فوت او

بعد از فوت مرحوم سید نعش شان قلیلی بآن بلده شریفه نقل کردند
و در رواق پشت سر حرم مطهر در حجره که متصل بباب الرحمة است
دفن کردند و یک قطعه سنگ مرمر مصفای منقش برآن نصب
کردند مجملا سرگرم درس و بحث و تالیف بودم که از حضور والد ماجد
خطی رسید مشتمل بر طلب من استخاره بکلام الله کردم این آیه شریفه
برآمد و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم
فلا تطعهما این آیه را بجنبه بوالد نوشتم و معذرت خواستم قبول
فرموده اجازت توقف دادند چون مدت سه سال تقریبا
ایام مفارقت بطول کشید بجهت دریافت فیض خدمتش
بکرمانشاهان معاودت کردم مدت یکماه توقف کرده مراجعت
نمودم و در خدمت جناب مستطاب معلی القاب شیخ المجتهدین
و زبدة المدققین و عمدة المحققین استادی جناب شیخ
محمد جعفر نجفی باستفاده کتاب استبصار و شرح قواعد علامه
که خود تالیف میفرمودند مشغول شدم و از حضار آن مجلس
شریف بود عالیجناب آقا سید رضا سابق الذکر و
آقا محمد تقی خالهزاده من و میرزا رحیم خلف میرزا تقی قاضی
تبریزی و سید ابو القاسم معروف بسید میرزا خلف آقا سید حسین
نهاوندی و شیخ موسی خلف جناب شیخ و شیخ محمد علی اعسم و
شیخ محمد بن شیخ صادق و آقا محمد علی خلف مرحوم مغفور آقا باقر
هزار جریبی و آقا محمد بن آقا کمال و غیر ایشان که هر یک از فضلای
نامدار و علماء فضیلت شعار بودند و در این اثنا آوازه آمدن سپاه

همسبقان این فقیر در نزد جناب شیخ جعفر در نجف

بعلت دستگاه جماعت وهابی عجب شور و فتوری در دلهای مجاورین
انداخت مدت چهار ماه را در شبها بقلعه مبارکه میرفتیم و تا صبح
بکشیک و حفاظت مشغول میشدیم جناب استادی جناب شیخ با جماعت
طلبه عرب در سمت خود میبودند و من با جماعت طلبه عجم
در مقام زین العابدین که در جنب صفه صفا است و چون خوف
شدید شد و زنان را طاقت تحمل آن نبود صبیه خاله با والدین
و اخوین خود بکربلای معلی رفتند و من در نجف اشرف ماندم و
بعد از رفع خوف معاودت کردند و فرزندی محمد باقر در ان سفر
در کربلا فوت شد و از جمله علماء اعلام و مجاورین ان ارض اقدس
بود عالیجناب مقدس القاب نخبة المجتهدین مرحوم شیخ محمد بن شیخ
یوسف و عالیجناب فضایل مآب مرحوم شیخ علی فراهی و عالیجناب
عالم مقدس عمدة المدققین اخوند ملا اسد الله دزفولی داماد استادی
جناب شیخ جعفری در خدمتش باستفاده مشغول بودم و دیگر عالیجناب
سلالة الاطیاب سید جواد عاملی و عالیجناب فضیلت مآب شیخ قاسم
بن محی الدین و عالیجناب مقدس القاب زاهد فاضل عالم عابد صالح متقی
شیخ حسین بن نجف علی و غیر ایشان از علماء نامدار و فضلای فضایل
شعار که قلم از ذکر مراتب فضل و کمال و محامد اوصاف و جلال هر یک
بعجز معترف است همه را با این فقیر نهایت محبت و وداد و غایت
دوستی و اتحاد بود و حاکم ان بلده بود عالیشان معلی مکان ملا محمود
که بمنصب کلیدداری استانه مبارکه نیز منصوب بود و با من نهایت
دوستی و انس بود و در اثنای مجاورت ان ارض اقدس مکرر بعتبه بوسی

شیخ محمد بن شیخ یوسف

اخوند ملا اسد الله

سید جواد عاملی

شیخ قاسم بن محی الدین

شیخ حسین بن نجف علی

ملا محمود کلیددار

خامس آن مشرف میشدم و بزیارت عسکریین در سر من رای میرفتیم

و در سنه یکهزار و دو صد و پانزده برادر نامدار و الاتبار مع عیال و

متعلقان بعتبات عالیات مشرف شدند و چند ماه در کربلا معلی

توقف کردند در آن اوان عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب

سلالة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المدققین ملاذ فقرا

و ملجا ضعفا مرحوم مغفور میرزا محمد مهدی شهرستانی طاب ثراه

در آن ارض اقدس برحمت ایزدی پیوست و خار مصیبتش بر

دلهای عالمیان نشست جنازه او را با ناله و آه در ایوان پیش روی

شهدا سعدا او در رواق شریف مدفون کردند تغمده الله

بغفرانه و حلیله جلیله آن برادر والاتبار والده نورچشمی آقا محمد صادق

نیز برحمت ایزدی واصل شد و خود نیز رنجور و علیل شد و لاعلاج

عزیمت معاودت بکرمانشاهان فرمود و این فقیر را نیز شوق

دریافت فیض حضور والد ماجد گریبان گیر شد در بلده کاظمین

بایشان ملحق شده باتفاق روانه سمت مقصود شدیم و بعد از

یک دو ماه از خدمتش استیذان معاودت نمودم فرمودند که تا

ماه رجب توقف باید کرد و مکرر میفرمود که در ماه رجب بانی عظیمه

باین شهر روی داد خواهد شد و در اوایل آنماه مرض ... کلم

عارض ذات اقدسش شد و بالاخره مرض اسهال عارض گردید

برادر نامدار عالیتبار را وصی بر امورات خود ... ند

در وقت زوال در یوم جمعه که باعث ... مطابق ... حال

آنجناب زیاده منقلب شد در آن حال مشغول باداء فریضه :

وفات جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره

وفات والده نورچشمی آقا محمد صادق

ظاهرین شدند و در اواخر نماز برحمت ایزدی پیوست و غبار مصیبتش بر دل
عالمیان نشست و چنانکه سبق ذکر یافت دران بلده مدفون شد
طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بعد از صدور این سانحه عظمی
اراده معاودت بنجف اشرف کردم برادر نامدار منع فرمود حسب
الاطاعت توقف کردم و بمطالعه و مباحثه رسمی مشغول شدم و اصلا
خاطر مایل بتوقف و سکونت دران بلده نمیشد و بجهت تمشیت
امورات دختر خیر الحاج حاجی رحمة الله ساکن آن شهر را که والده
نور چشمی محمد ابراهیم است نکاح کردم درین آوان خبر استیلای جماعت
وهابی بکربلای معلی و قتل و غارت آن بلده طیبه رسید و مجمل این اجمال
آنست که مقدسین و اهالی آن بلده در سنه یکهزار و دوصد و شانزده
بجهت زیارت عید غدیر بعتبه بوسی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بنجف اشرف رفتند و در آن شهر اندکی از مردان مجتمع بودند
سعود نامسعود چون بر این معنی مطلع شد بر آن بلده طیبه شبیخون
آورده در ماه ذی الحجة الحرام در یوم عید غدیر که مردم متهیه زیارت
و عید مشغول بودند قلعه را محاصره کرد بجهت قلت مردم و کمی سامان
و مساهله عمر آقای ناصبی حاکم آنجا مقاومت نتوانستند نمود و منهزم
شدند سپاه ضلالت دستگاه دروازه حصار را شکسته و از
اطراف دیگر نیز داخل شهر شده شروع بقتل و نهب کردند تا آنکه
تقریبا سه هزار کس از مقدسین و مجاورین و زوار بدرجه شهادت
رسیدند و خرابی بسیار بقبه مبارکه و حرم محترم خامس آل عبا و سرور
مظلومان و خانهای مجاوران رسانیدند و در وقت زوال بدون

در سنه ست عشر و مایتین

باعث و سبب ظاهری از شهر بسمت موطن خود که درعیه است رفتند
و مومنین بحکم الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین باطراف فرار نمودند
چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که فی الجمله مذهب این جماعت
ضاله را اظهار نماید بدانکه شیخ عبدالوهاب نامی که در امثال
و اقران خود بذهن و ذکا معروف بود علم فقه اهل سنت و جماعت
تحصیل کرده مراتب عقلیه را نیز در اصفهان از علمای نامدار استفاده
نموده بود و از آنجا بدرعیه و نواحی آن از محالات نجد رفته مدعی آیین
ملت و مذهب شد و در فقه و احکام طریقه حنبلی و در اصول بسیاری
از عقاید را برای خود آنچه مستحسن آمد جعل کرده و مردم را بآن دعوت
کردی از آنجمله آنست که جمیع فرق اسلام را چون یهود و نصاری
و سایر اصناف کفار مشرک و کافر و در زمره عبده اصنام محسوب داشته
و میگفت که مسلمانان تعظیم و توقیری که بقبر مطهر سید رسل و قبور بزرگ
ائمه اطهار و بقاع اولیا و مرشدان چون ابوحنیفه و شیخ
عبدالقادر و امثال ایشان کنند و در هنگام سختی بآنها
توسل جویند و انجاح مطالب دنیوی و اخروی را از آنها مسئلت
مینمایند و در مقابل قبور سجده کنند و جبهه نیاز بخاک مالند
در حقیقت بت پرستی است زیرا که عبده اصنام نیز آنها را
خدا نگویند بلکه شفعا و وسایط خوانند بوسیله آنها مقاصد و حاجات
خود را از درگاه باری مسئلت کنند و چنین است حال
یهود و نصاری که تصاویر را عبادت و سجده کنند پس همه
این فرق در حقیقت واحد اند والله اعلم بنقل مذهب شیخ

بیان مذهب جماعت وهابی

آنها کرده همه را واجب القتل و مشرک میدانند و گویند که رسل
وانبیاء و همچنین خلفا و علماء مادامیکه بودند در قبول کردن
احکام مطاع بودند بتبلیغ احکام را کردند و رفتند و حال احکام
درمیان ماست باید بآنها عمل کنیم و از کسی بدون اذن
خدائی شفاعت میسر نیست پس باید التماس کرد که خدا محمد را یا دیگری را
شفیع ما کند و در خطابات کسی را بجز نام چیزی نگویند و سید
و آقا و شیخ نگویند و لبیک نگویند و تعظیم در مجالس حتی برای
رئیس خود نکنند و بجز ذات باری کسی را واجب التعظیم
ندانند پس جمعی از قبیله عوام متابعت او کردند و در حدود
نجد صاحب آوازه شد و عبد العزیز نامی از بزرگان عرب سر در
اطاعت او در آورده مروج مذهب او گردید و در رواج
دادن این مذهب کوشید و تمام حدود نجد و لحسا و قطیف
و بر عمان تا قریب جده و حدیده و یمن و شام و تا سه فرسخی
نجف اشرف و غیره جبرا و قهرا و خوفا و طمعا متدین بدین او شدند
و مکرر غلبه او بعرض سلطان روم و پادشاه عجم رسید کسی متوجه
دفع او نشد تا آنکه در این اوقات نهایت قوت بهم رسانیده
زیاده از دو لک سپاه بر او جمع شده است و مطلقا نان
و مواجب نمیدهد بلکه هر وقت که عزیمت سمتی کند فرمان
بطوایف اعراب نویسد و هر قدر سپاه خواهد طلبد زاد
و رواحله از خود برداشته بخدمتش حاضر میشوند اگر فتح کردند از
غنایم حصه می یابند و اگر کشته شدند معتقدانند که یکسر داخل

بهشت خواهند شد و بعد از فوت او متکفل احوال اهل و عیال
او میشود و از زکوة بجهت انها حصه قرار میدهد و از اطراف مردم
زکوة اموال خود را حمل کرده بمقر ریاستش که درعیه است میرسانند
و از غنایم خمس بجهت خود بر میدارد و مابقی را فیما بین عسکر اسلام تقسیم
میکند و در متابعت شریعت خود نهایت مستحکم است حتی اگر
فقیری خواهد بجهت مرافعه بخوانه حاکم شرع برد و مطلقا
امتناع نکنند و حاکم نیز میان او و ان فقیر علی السویه حکم را جاری
نماید و دزدی و انواع فواحش در حدود درعیش معدوم است همانکه
بانک موذن بلند شد تمام [illegible] در مساجد میرسانند و مشغول نماز جماعت
شوند و اگر احیانا کسی بلا عذر حاضر نشد او را تعزیر کنند عبد العزیز
بعد از سانحه کربلا کشته شد و سعود پسر او نیز مسموع شد که در این
روفات بدرک رفت و عبد الله پسر او صاحب مسند شده است
بعضی از رسایل عبد الوهاب که در عقاید نوشته بود بجنسه ثبت
میشود که مطالعه کنندگان بر بطلان ان مطلع شوند بسم الله الرحمن الرحیم

اعلم رحمکم الله ان الحنیفیة ملة ابراهیم ان تعبد الله مخلصا
له الدین وبذلک امر الله جمیع الناس وخلقهم له کما قال الله
تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فاذا عرفت
ان الله خلق العباد للعبادة فاعلم ان العبادة لا تسمی عبادة
الا مع التوحید کما ان الصلوة لا تسمی صلوة الا مع الطهارة
فاذا دخل الشرک فی العبادة فسدت کالحدث اذا دخل
فی الطهارة کما قال الله تعالی فی التوبة ما کان للمشرکین

صورت رساله که عالم [illegible] وهابی
بزبان عربی [illegible] نوشته است

ان يعمروا مساجد الله شاهدين على انفسهم بالكفر اولئك حبطت
اعمالهم وفي النار هم خالدون فمن دعا غير الله طالبا منه ما لا
يقدر عليه الا الله من جلب خير ودفع ضر فقد اشرك في عبادته
كما قال الله تعالى في الاحقاف ومن اضل ممن يدعوا من دون الله من لا
يستجيب له الى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر
الناس كانوا لهم اعداء وكانوا بعبادتهم كافرين وقال الله تعالى في
الملائكة والذين تدعون من دونه ما يملكون من قطمير ان تدعوهم
لا يسمعوا دعائكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم ويوم القيامة يكفرون
بشرككم ولا ينبئك مثل خبير فاخبر تبارك الله تعالى ان دعاء
غير الله شرك فمن قال يا رسول الله او يا ابن عباس او يا عبد القادر
زاعما انه ياتي حاجته الى الله وهو شفيعه عنده ووسيلته اليه فهو
المشرك الذي يهدر دمه وماله الا ان يتوب من ذلك وكذلك
الذين يحلفون لغير الله او توكل على غير الله او رجا غير الله فيما
لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك وما ذكرنا من انواع الشرك
هو الذي قال الله تعالى فيه في المائدة ان الله لا يغفر ان يشرك به
ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي قاتل رسول الله مشركي
العرب به وامرهم باخلاص العبادة كلها لله تعالى ويتضح ذلك
معرفة اربعة قواعد ذكرها الله تعالى في كتابه اولها ان تعلم
ان الكفار الذين قاتلهم رسول الله يقرون ان الله هو الخالق
الرزاق المحيي المميت المدبر لجميع الامور والدليل على ذلك قوله تعالى
في سورة يونس وغيرها قل من يرزقكم من السماء والارض امن يملك

٢ او دعا نبيا او نذر لغير الله او التجا الى غير الله او استغاث بغير الله

السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي
ومن يدبر الامر فسيقولون الله قل افلا تتقون قل من رب السموات
السبع ورب العرش العظيم سيقولون الله قل افلا تتقون قل من
بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون سيقولون
الله قل فانى تسحرون اذا عرفت هذه القاعدة واشكل عليك
فاعلم انهم بهذا اقروا انهم توجهوا الى غير الله يدعون من دون الله
اذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الثانية وهي انهم يقولون ما رجوا
اليهم الا لطلب الشفاعة عند الله نريد من الله لا منهم ولكن
بشفاعتهم والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة يونس وغيرها
ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء
شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض
سبحانه وتعالى عما يشركون وقال الله تعالى والذين اتخذوا من دونه
اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى ان الله يحكم بينهم فيما هم
فيه يختلفون ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار فاذا عرفت هذه
فاعرف القاعدة الثالثة وهي ان منهم من طلب الشفاعة من الاصنام
ومنهم من تبرأ من الاصنام وتعلق على الصالحين مثل عيسى وامه
والملائكة والدليل على ذلك قوله تعالى في بني اسرائيل اولئك الذين
يدعون يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب ويرجون رحمته ويخافون
عذابه ان عذاب ربك كان محذورا ورسول الله لم يفرق بين من
عبد الاصنام وبين من عبد الصالحين بل كفر الكل وقاتلهم حتى يكون الدين
كله لله فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الرابعة وهي انهم غلظوا

في الشدائد ويدعون ما يشركون والدليل عليه قوله تعالى فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون واهل زماننا يخلصون الدعاء في الشدائد لغير الله فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الخامسة وهي ان المشركين في زمان النبي اخف شركا من عقلاء مشركين زماننا لان اولئك يخلصون في الشدائد ...

~~الدعاء في الشدائد لغير الله فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الخامسة وهي ان المشركين في زمان النبي اخف شركا من عقلاء مشركين زماننا~~

لان اولئك يخلصون لله في الشدائد هؤلاء يدعون مشايخهم في الشدائد والرخاء والله اعلم بالصواب تمام شد رساله خبيثه وعمده مطلب او آنست كه تعظيم قبه وقبور مطهره هر يك از ائمه معصومين ع واستدعاى شفاعت از ايشان چنانكه عادت شيعيانست و از مثل شيخ عبد القادر وامام اعظم ونحوهما چنانكه رسم سنيانست كفر وشركست مثل آنكه كفار قريش استشفاع از اصنام ميكردند وجناب بارى تعالى بهمين سبب تكفير ايشان فرموده است واين كلام مردودست بچند وجه كه اين رساله محل ذكر آنها نيست وبعنوان اجمال بر سبيل الزام ميگوييم كه از اين قرار سجده ملائكه بآدم وسجده يعقوب واولاد او بيوسف بلكه طواف مكه معظمه وسجده بسمت او نيز كفر خواهد بود واگر گويند اينها حسب الحكم الهى بوده است ولهذا كفر نيست ما نيز گوييم كه تعظيم قبب وقبور مطهرات سادات انام نيز حسب الحكم است چنانكه در اخبار صحيحه از ائمه اطهار ع رسيده است پس بايد سخن در حجيت كلام ايشان كرد واين مرحله ايست عليحده كه در كتب اصوليه اثبات شده

جواب از شبهه ايشان

و میگوئیم که همچنین استشفاع و استمداد از ارواح مطهرات در اخبار
وارد و متواتر است و جناب باریتعالی ایشانرا اذن داده است
که هر کرا خواهند شفاعت کنند پس مجملا باید در حجیت قول حضرات ائمه
معصومین ع سخن کنند و بر فرض ثبوت آن چنانکه عقیده ماست
هیچ یک از مراحل مذکوره بر ما لازم نباید اصل را گذاشتن و در فرع سخن
کردن باطل و بی معنی است و درباره اصنام حکم از جانب حضرت
سبحان صادر نبود بلکه از آن منع کرده بود و مع ذلک ایشانرا تعظیم
و توقیر میکرده اند لهذا ایشانرا تکفیر فرموده است و ما در توقیر
و تعظیم سادات انام اطاعت خدا را منظور داریم چنانکه ملائکه
در سجده آدم ع و عباد در سجده بمکه معظمه منظور دارند نه آنکه عبادت
آنها را منظور داریم چنانکه کفار در عبادت اصنام داشته اند
و این ملاعین بجهت همین اعتقاد است که تمام اوقات خود را مصروف
تدبیر تخریب قبب مطهره میدارند چنانکه در این اوقات قبه ائمه
بقیع را نیز خراب کرده اند و قبه حضرت رسول ص را نیز قدری از بالا
نیز خراب نموده اند و در مکه معظمه و مدینه مشرفه چیزی از قبب را
صحیح نگذاشته اند مجملا در کرمانشاهان خبر تسلط یافتن ایشان بر حرم
خامس آل عبا در عشر اول شهر محرم الحرام رسید نهایت اضطراب
و تشویش حاصل شد و در یازدهم آن ماه بجهت حرکت دادن عیال
از نجف اشرف روانه عتبات شدم و در هنگام معاودت در
کاروان سرای که واقع است میان کربلا و نجف و استادی
جناب سید المجتهدین باعث بنای او شده اند و بنام آنجناب

حرکت دادن عیال از عتبات بایران

مشهورست رفقا را چون از رفتن بکربلای معلی خوف بود اراده
کردند که بحله رفته از آنجا ببغداد بروند و این فقیر را شوق
عتبه بوسی آن سرور انام زیاده از حد بود پس بنا را باستخاره
نهادیم این آیه شریفه آمد ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد
غیر ذی زرع عند بیتک المحرم فاجعل افئدة من الناس
تهوی الیه روانه آن بلده شریفه شدیم زیارت کرده بکاظمین
رفتیم و عیال را در آنجا گذاشته بجهت دریافت فیض زیارت
اربعین باتفاق عالیجناب فضایل مآب جناب میرزا محمد حسین
خلف ارشد غفران مآب جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی
و جمعی دیگر باز عازم آن بلده شریفه شدم و در آنجا بخدمت
استادی جناب شیخ جعفر سابق الالقاب که بسمت حسکه
مقر جماعت خزاعل است فرار کرده بودند و بجهت زیارت
بآن بلده مشرف شده بود رسیدم در هنگام رخصت بسیار
گریستند و بر آن اجتماع طلاب و اصحاب فضیلت و کمال که
در مجلس شریفش میسر شده بود و بسبب این سانحه بتفرق انجامید
و بر بر اکندگی احوال مؤمنین تاسف بسیار خوردند و اجازه
نوشته باین فقیر عنایت کردند و جناب مستغنی الالقاب
میر سید علی سابق الالقاب نیز مرا باین سعادت مشرف
فرمودند و چون ببلده کاظمین رسیدم جناب فضیلتمآب
سلالة الاطیاب سید محسن سابق الاحوال نیز در آن اوراق
اجازه نوشته مرحمت فرمودند همشیره مکرمه در کاظمین توقف

فرمود ومن با عیال برفاقت اخوند ملا شریف که نامش سابق
بر این ذکر شد ببلده کرمان شاهان رفتیم و چند ماهی را دران
بلده توقف نمودم چون همیشه اوقات خاطر مایل بسکونت
دران بلده نبود و قیمت عیال را گذاشته خود روانه دار المؤمنین
قم شدم قصه شبل دار المؤمنین شهریست از بلاد عجم دران
رواة و محدثین و مقدسین و اولاد ائمه طاهرین بسیار مجمع
بوده اند و قبور اغلب ایشان در انجاست و قبل ازین بنهایت
معمور بوده است و حال بتقریب آنکه از زمین آب جوشیده بوده
اغلب عمارات آن خراب شده است و زیاده از دو هزار خانه
در ان بنظر نمی آید حضرت فاطمه معصومه خواهر حضرت امام رضا
و علی بن جعفر و قریب به پنجاه امام زاده و قریب بیانزده نفر
از رواة و محدثین چون زکریا بن آدم و علی بن بابویه و امثالهما را
در انجا زیارت کردم و در خارج شهر آبی جاریست شور و زراعت
چون چند روز توقف شود شوری آن معلوم نمیشود خربوزه و انار
وانجیر در ان بنهایت تکلف میشود و اغلب مردم آن شهر بغایت
تنگدل و تهی دست اند و در ان آوان از جانب پادشاه
عالم پناه قبه مبارکه حضرت فاطمه معصومه را تذهیب میکردند
و مدرسه بسیار عالی در جنب صحن مقدس میساختند قریب
باتمام بود در حال ورود در خانه عالیجناب مقدس القاب علامی
فهامی زبدة المحققین و عمدة المجتهدین جناب میرزا ابو القاسم
جابلقی دام فضله منزل کردم و بعد از سه روز در خانه عزیزی

دار المؤمنین قم

فضایل میرزا ابو القاسم

از مقدسین کمتر کسی بخاطر نیست و عالیجناب آقا سید رضا
سامی الالقاب خلف سید المجتهدین و عالیجناب آقا
محمد تقی خاله زاده و آقا محمد بن آقا کمال که نامش سبق ذکر شد
نیز در آنجا منزل داشتند منزل کردم و بمباحثه و تالیف مشغول
شدم جمعی از طلاب شرح لمعه و وافیه اصول را میخواندند و بر
مختصر نافع شرحی مینوشتم و بنظر شریف آن عالیجناب میرسانیدم
و مدت شش ماه دران شهر توقف داشتم و بعد ازان با تفاق
حضرات سابق الذکر بسمت بروجرد معاودت کردم و در اوان
وداع جناب میرزا دام فضله العالی اجازه نوشته عنایت
فرمودند پس بعد از چند روز وارد بروجرد شدیم فصل
وان شهریست از قلم رو علی شکر میان او و بلده کرمانشاهان
مسافت پنج روز راه ست و بخوشی آب و هوای و لطافت مشهور
و باغات و عمارات باشکوه دران بسیار ست و عالیجناب فضایل مآب
آقا سید جواد برادر سید المجتهدین و سایر برادران و اقوام ایشان
دران بلده سکنی دارند و اعزه و اعیان نهایت عزت و احترام
ایشان را منظور میدارند در خانه عالیجناب آقا سید صادق بن
سید علی عم زاده جناب سید مرحوم منزل کردم خوانین و دوستان
و مومنین و بزرگان بملاقات می آمدند و بتکلیف توقف میکردند
بجهت بعضی از موانع قبول نکردم آقا سید رضا و سایر رفقا در انجا
توقف کردند و من بعد از شانزده روز تقریبا بروانه نهاوند شدم
فصل و آن نیز از توابع قلمرو علی شکر ست و در دامن کوه

بروجرد

نهاوند

واقع است و بغایت خوش آب و هوا است عالیجناب معلی القاب
فضایل مآب آقا سید حسین که از جمله شاگردان مرحوم والد
سید المجتهدین است و بغایت مقدس و صاحب فضل و وقار
با جمعی استقبال کردند در خانهٔ ایشان منزل کردم و بعد از سه روز
روانهٔ بلدهٔ کرمانشاهان شدم جناب استادی شیخ المجتهدین
باراده سفر ایران بآن بلده تشریف داشت بخدمتش رسیدم
و بعد از چند ماه باتفاق نور چشمی آقا محمود و عالیجناب فضایل مآب
آخوند ملا عباسعلی و شیخ ابراهیم و ملا شریف و آقا عبد العلی
عموزاده و جمعی از طلاب بعتبات عالیات عرش درجات
رفتم و چندی در نجف اشرف توقف کردم و بسبب زیادتی
دیون و پریشانی احوال عزیمت سفر هند نمودم و باتفاق آخوند
ملا شریف ببغداد رفتم از اتفاقات عالیجاه مهدی خان کلهر
که نامش سبق ذکر شد و جمعی دیگر از اعزهٔ کرمانشاهان در خدمت
عالیجاه معلی جایگاه میرزا موسی منجم باشی که بجهت نقل نعش علیا جاه
والا جایگاه مقدسه مکرمه مهد علیا والده ماجده پادشاه جمجاه
از دار السلطنه طهران بنجف اشرف رفته ببغداد معاودت
کرده بودند در بلدهٔ کاظمین با من ملاقات کردند چون از قصد من
اطلاع یافتند بالتماس تمام مانع شدند قبول کردم و باتفاق ایشان
بکرمانشاهان معاودت کردم و بعد از چند ماه در یوم شنبه
پنجم شهر ربیع الثانی از سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری بعزم
تقبیل [illegible] حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا ع

عزیمت عتبات عالیات دفعهٔ اخیره

بلده همدان

[illegible] شاهزاده عظیم الشان [illegible] نواب والا [illegible]

از این بلده مهاجرت کردم بعد از نیم روز وارد بلده همدان شدم
[illegible] و ان شهریست از توابع قلمرو علیشکر قریب
بکوه الوند که بخوبی آب و هوا و کثرت انواع گلها و ریاحین مشهور
واقع است و کم خزانه ایست که چشمه آب خوشگوار در ان جاری
نباشد عالیجناب مستغنی الالقاب عمدة [illegible] جناب آقا
عبد الحسین دام ظله با عیال در ان بلده تشریف داشتند در
دولتخانه ایشان منزل کردم علما و اعزه و مومنین بملاقات امدند
و بعد از چند روز بنده، کان والا شان ثریا مکان غره باصره
دولت و سلطنت شاهزاده بلند اراده واجب التعظیم
[illegible] دام اقباله العالی که علت غائیه تالیف
این اوراقند بحکم جهان مطاع عالم مطیع سلطانی بجهت
تمشیت امور لرستان و رونق افزای ان بلده شده [illegible]
[illegible] باتفاق بندهکان عموی ام رفتیم نهایت
اعزاز و احترام را منظور نمود و الحق بغایت ذی هوش وحید
الذهن و سخی و شجاع و در اللور یافتمش تمام اوقات را مصروف
سیر کتب و تواریخ میداشت و در رعیت پروری دقیقه
فرو نمیگذاشت و تمام رعایا از سکنه قزوین که مقر حکومت
ان والا جاه است و غیر انها همه یکجهت دعاگو و دولتخواه اویند
مسموع شد که در این سنوات حسب الحکم سلطانی علی پاشا
حاکم بغداد را گوشمالی داده عبد الرحمن پاشا را بحکومت
قراجه الان منصوب فرموده است حکومت تمام قلمرو علیشکر

و خوزستان و لرستان دسته وار دولت بجنابش تعلق یافته است و حکام
در اطراف معین فرموده خود بدولت بلده کرمانشاهان را مقر حکومت
و استقرار فرموده برعیت پروری مشغول اند نصره الله تعالی و ابقاه الی الدهر
و از مقربان و امراء عالیشان آن سرکار بود عالیجاه شوکت دستگاه محب
خاندان رسالت و علم با اخلاص شاه ولایت خانجان خان بگری
که بیمن انفاس قدسیه علمای کبار سیما والد ماجد این فقیر برخلاف گذشتگان
خود از طریقه اهل سنن دست بردار شده مذهب حق اثنا عشریه را اختیار
نموده و بی نهایت مقدس و دیندار و محب علمای تقدس شعار و
بر زیردستان رؤف و مهربان دیدم با منش در یک ملتقا دوستی
تمام حاصل شد و از علمای اعلام آن شهر بود عالیجناب معلی القاب فضایل مآب
سلالة الاطیاب میرزا ابوطالب فاضل بی همدست و عالم [illegible]
بسی آراسته و بسیار بی ساخته و کوچک دل و بمنصب قضا منصوب بود
شنیدم که برحمت ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه و دیگر عالیجناب
معلی القاب آقا عبدالرشید نهایت متواضع و خجسته اخلاق است
و دیگر عالیجناب مقدس القاب فاضل عامل آقا محسن خلف ارجمند فاضل
مقدس صالح مرحمت و غفران پناه آقا حسن طاب ثراه صاحب فهم سلیم
و طبع مستقیم است همه را با من مودت و الفت تام بود و بعضی دیگر
از علما بودند که بجهت ابهام تعرف بایشان انس حاصل نشد و حاکم
آن بلده بود عالیجاه معلی جایگاه شوکت و اجلال دستگاه امیر الامراء
العظام محمد حسین خان قراگزلو که نهایت دیندار و رعیت پرور و
مخلص علمای عالیمقدار و برخلاف اغلب بزرگان طایفه خود منکر

عالیجاه خانجان خان بگری

میرزا ابوطالب قاضی همدان و بعضی دیگر از علماء [illegible] بلده

عالیجاه محمد حسین خان قراگزلو

است صوفیه ضاله مضله وطاعن عقاید خبیثه ایشان ست پس ازانجا

بدار المؤمنین قم رفتم سه روز توقف کرده روانه کاشان شدم فصل ۱۲

اعزه و علمای ان بلده استقبال نمودند و اعزاز کردند و ان شهریست

که در حسن و صفا عروس بلاد مشهورست وخربوزه و در انجا بخوبی و

انواع لباسهای ابریشمی متبذل است و علماء بسیار دران مجتمع اند و از ان

جمله است عالیجناب فضایل مآب زبدة المحققین اخوند ملا احمد خلف مجتهد

فاضل کامل مرحوم ملا مهدی نراقی و در ان اوان تشریف نداشتند

و با دیگران ملاقات شد و بعد از سه روز روانه نائین شدم فصل ۱۳

و اهالی ان قصبه را زیاده از قصبات دیگر دیندار و طالب تحقیق مسایل

شرعیه دیدم بحدی که مجال خواب و ارام از کثرت سائلین نداشتم

چند روزی که توقف شد روز و شب را بفتوی و طی مرافعات

مشغول بودم و از انجا بدار العباده یزد رفتم فصل ۱۴ علما استقبال

نمودند و در دولتخانه عالیجاه معلی جایگاه فاضل عالم کامل نواب میرزا

محمد جعفر دام فضله و اقباله که از خویشان و منسوبانند و ذکراتش بزرگ

سلسله جنت ارامگاه مرحوم اخوند ملا محمد صالح مازندرانی گذشت منزل

کردم و ان شهریست بغایت معمور و اهالی ان بنهایت متدین و صالح و

غریب دوست و مخلص علما و سادات اند و اکثر ملکیت که املاک ان

متعلق بعالیجاه غفران پناه محمد تقی خان بوده است و بعد از وفات

ایشان با ولاد امجادش تعلق دارد و حق انست که در طایفه حکام

و امرا زادگان بزهد و صلاح و تقوی این خاندان دیده و در این

فلک کم دیده است متواتر شنیده ام که بجهت نماز تهجد در این خانه

کاشان

قصبه نائین

دار العباده یزد

مرحوم محمد تقی خان یزدی و اولاده منسوبان اوست

در شبهای تار شصت جا نماز گسترده میشود همه اصحاب کمال و صاحب
جود و سخا و وقار و جلالتند با اغلب ایشان ملاقات اتفاق افتاد
نهایت آداب و احترام را مرعی میفرمودند و در آن شهر هوا بسیار
خشک است و مدار باغات و مزارع و خانه با قنوات میگذرد
و انواع خربوزه در آن بنهایت تکلف و خوبی و وفور است و حاکم
آن بلده بود عالیجاه معلی جایگاه مرحمت و غفران پناه حاجی
علی نقی خان خلف مرحوم محمد تقی خان سابق الالقاب و در دار
السلطنت طهران رفته بود و نایب او بود عالیجاه عظمت پناه
میرزا زین العابدین خان برادر نامدار او بملاقات تشریف آورده
اعزاز بسیار فرمود و از اعیان آن بلده بود عالیجاه شوکت
دستگاه کهف الحاج والمعتمرین حاجی محمد جعفر خان عموزاده
خان معظم الیه که نهایت مقدس و صالح و خوش گفتار
و نیکوکردار است و با من الفت تمام داشت و عالیجناب مقدس
القاب استادی آخوند ملا اسمعیل یزدی سابق الالقاب
و عالیجناب سلالة الاطیاب فاضل کامل و عالم عامل آقا سید
حیدر شاگرد رشید جناب استادی سید المجتهدین آقا.
و عالیجناب فضایل مآب مقدس القاب سلالة الاطیاب
علامی میرزا احمد داود که بمنصب شیخ الاسلامی از جانب خلد آشیان
جمجاه منصوب بود همگی را با من مودت و الفت تمام بود و در آن
بلده با عالیجناب فضیلت مآب ملا مهدی کرمانشاهانی ملاقات شد
الحق مقدس و صالح دیدم از سخنانی که باو نسبت میدادند

ذکر بعضی از علمای یزد

ملا مهدی کرمانشاهانی

عالیجاه حاجی محمد مهدی خان نزد

یافتیم اغلب بملاقات من می‌آمدند پس بعد از مدت شانزده روز
در آنجا توقف داشتیم باتفاق عالیجاه معلی جایگاه شوکت و اجلال
دستگاه خیر الحاج والمعتمرین حاجی محمد مهدی خان خلف مرحمت
و غفران پناه محمد تقی خان سابق الالقاب و عالیشان معلی مکان
میرزا محمد باقر برادر زاده آن عالیجاه و شوهر همشیره او و مرحوم ملا
اسماعیل رشتی و سید مرتضی که از ولایت همراه من آمده بودند
روانه مشهد مقدس شدیم و تمام راه را از محبت و مروت آن عالیجاه
بنهایت خوشی و خوبی طی کردیم و حق آنست که در حسن اخلاق و
و آداب آن یگانه آفاق کم دیده ام بهیچ وجه در دلجوئی و مهربانی
من از خود بقصور راضی نمیشد بحدی که بسبب پاس آداب و حفظ
مراتب این فقیر در آن مدت مدیده که همراه بودیم با ملازمان و متعلقان
خود بخشونت و درشتی سخن نمیگفت و در هر باب رضای مرا
بر خواهش خود مقدم میداشت و تا حال چنان رفیق شفیق
ادیبی از برای من کم میسر شده اللهم ارزقنی ملاقاته بمحمد و آله
پس بعد از چند روز وارد چهارده طبس شدیم در آن جا منزل کردیم

وصف طبس

فصل ۱۵ چون عالیجاه معلی جایگاه میر حسن خان مطلع شد
از اعزه اقارب خود چند کس فرستاده استدعا کرد که بطبس که مقر
حکومت اوست رفته باشیم چون تقریبا بدو فرسخی شهر رسیدیم
خود با فرزند ارشدش عالیشان معلی مکان علی رضا خان و عالیشان
سعادت نشان علیمراد خان خلف ارجمند مرحمت و غفران پناه
میر محمد خان برادرش باتفاق عالیجناب فضایل مآب فاضل عامل آخوند

ملا حمزه قاینی که از تلامذه عالیجناب قدوة المحققین شهید ثالث
مرحوم میرزا مهدی مشهدی بود با جمعی از بزرگان استقبال کردند
خان معظم الیه خواهش کرد که در دولتخانه اش منزل کنم قبول
نکردم و در خانه فاضل مومی الیه مقام گرفتم اغلب بملاقات تشریف
می آوردند و آن بلده از بلاد گرمسیرات و خرما و سایر فواکه گرمسیرات
دران بسیار است و خربوزه و هندوانه و انگور دران خوب میشود
و قلعه و خندق بسیار عالی دارد و اهالی آن نهایت مقدس و دیندارند
و خان معظم الیه را با علما و فضلا اخلاص بسیار است و خود نیز در
بدو امر بعضی از مراتب را تحصیل کرده است و با رعایا نهایت رؤف
و نیکوکردار است و از فاضل مومی الیه بجهت اتصال سند روایت
بمشایخ مرحوم میرزای معظم الیه تیمنا و تبرکا اجازه گرفتم و بالتماس
خان معظم الیه هشت روز توقف کردیم مهماندار همراه کردند و از انجا
روانه قصبه تون شدیم فصل ۱۶ وان شهریست از بلاد قدیمه

قصبه تون

و قبل از این نهایت معمور بوده است و در سانحه تسلط جماعت
افغان بر ایران و استقرار حکام در طبس خراب شده است و آثار
عمارات خرابه دران بسیار است و انواع فواکه دران بوفور است
اهالی انجا نهایت مقدس دیدیم در خانه عزیزی که از جانب خان
معظم الیه در انجا منصوب بود منزل کردیم علما و مقدسین بملاقات
آمدند و حسب الخواهش ایشان نماز ظهرین و عشائین را در مسجد جمعه که
فاضل مقدس مرحوم ملا اکبر که از شاگردان جد مرحوم است تعمیر کرده
بود بجماعت کردم و المرحوم در انجا وفات کرده بود و مزار

ورود مشهد مقدس رضوی و کیفیت آن بلده طیبه

قات نشد و در قرب المسجد مدرسه بود در آنجا نشستم مؤمنین بتحقیق مسایل و طی مرافعات حاضر میشدند و بعضی از علمای آن بلده التماس کرد که با و اجازه طی مرافعات بدهم چون قابل نبود قبول نکردم و بعد از دو روز روانه قصبه تربت حیدریه شدیم :
مهماندار خان معظم الیه تا هفت منزل که متعلق بآن سرکار بود همراهی کرد و از آنجا رخصت شد و در نواح طبس دهات و قصبات معموره بسیار است که در آنها منزل کردیم مثل بشرویه وغیره و نام آنها مفصل بخاطر نیست بعد از هشت نه روز تقریبا سه ساعت از شب گذشته وارد خارج قصبه تربت شدیم اعزه و اعیان الشهر باستقبال آمده بعد از حصول یاس از ورود بسبب گذشتن وقت معاودت کرده بودند و بعد از ورود خلف اوسط عالیجاه محمد اسحاق خان کوبه حاکم آن قصبه با جمعی آمده التماس کرد که در شهر رفته باشیم رفتم و فردایش بیرون آمدم و با خان موی الیه ملاقات نکردم و در مقبره که در خارج شهر است و شاهان صفویه او را بنا کرده اند و گویا که مدفن یکی از بزرگان صوفیه است منزل کردم روز دوم عالیجاه معلی جایگاه حاجی محمد هادی خان سابق الذکر نیز تشریف آورده باتفاق روانه مشهد مقدس شدیم و در الشهر سیب و هلو و انگور بسیار خوب میشود

فصل ۱۷ روز دوشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی از سنه مذکوره بعتبه بوسی سرور انام حضرت امام ثامن علیه السلام مشرف شدیم و نام این بلده طیبه سناباد بوده است و در چهار فرسخی شهر طوس واقع است و بجهت مدفون شدن آنسرور بمشهد نهایت آباد

والحال شهر طوس خراب است و قلعه بسیار عالی دارد و مشهور است که عدد
بروج آن موافق عدد سور قرآن است و عالیجناب افضل المتقدمین
والمتأخرین شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره طرح شهر را انداخته است
و سلاطین صفویه بانی آن شده‌اند و بوضع غریبی ساخته‌اند که
تا هفت برج حمایت یکدیگر میتوانند کرد و نهایت خوش
آب و هوا است و انگور خلیلی و زردآلوی نوری و هلو و هندوانه
در آن بسیار خوب و بوفور است و قبه مبارکه از آثار قدیمه قبل
از شهادت آن سرور است و بقبه هارونی مشهور بوده است
بسبب مدفون شدن هارون الرشید عباسی در آن و ظاهر
آن است که یکی از سلاطین سلف بجهت سیرگاه خود او را
بنا کرده بوده است و نهایت مضبوط است و دیوار آن از گل وضع
چینه بنا شده است و با این طول مدت اصلا در آن شکست و
خرابی بهم نرسیده است و سایر ابنیه از قبیل صحن مقدس و مسجد عالی
و گنبد مولی وردی خان و غیره بعد از آن بتدریج بنا شده است
و حرم محترم نیم ساعت تقریبا قبل از غروب تاریک میشود بسبب کثرت
عمارات در اطراف آن سه ضریح بر قبر مطهر است یکی از چوب
شمشاد و یکی مطلا و دیگری از فولاد و مرصع است بدانه‌های یاقوت
و غیره و قبل از این یک ضریح تمام از طلا بوده است شقی ملعون
بیدین نصرالله میرزا خلف شاهرخ میرزا سابق الذکر بسبب
خباثت ذات او را برداشت و عالیجناب غفران مآب شهید
ثالث میرزا محمد مهدی سابق الذکر با جمعی از مؤمنین از او مسترد نمودند

وضع قبه حرم محترم

بلی بسیاری از آن مفقود شده بود و لهذا ملمع کرده اند و از این قوم
شقه و خیمه‌های بسیار بآن سرکار رسید و الحمد لله المنان
منقرض شدند و در ضریح مقدس از پیش رو از طرف پایین پا بست
مرحوم مغفور فاضل سابق الذکر در مسجد پشت سر که حال داخل حرم شده
در حجرهٔ مغربی مدفون است و اساس و دستگاه آن بارگاه عرش
اشتباه از سایر روضات مقدسه بیشتر است و در وقت شام
اول نقاره اسرکار نواخته میشود و بعد نقاره سلطانی را مینوازند
ولکن وضع و طور حرم و بارگاه عرش اشتباه حضرت امیر المؤمنین
از آنجا و سایر روضات بهتر و پرشکوه‌تر است روز دوم
از ورود در خانه عالیجناب سابق الذکر رفتم و با عالیجنابان
معالی القابان سلالة الاطباب علامی میرزا عبد الحمید و میرزا
عبد الجواد و میرزا داود اولاد امجاد آن عالیجناب ملاقات
کردم و رسم تعزیت و فاتحه خوانی را بعمل آوردم و همه را اصحاب
فضل و کمال و تقدس و حال یافتم و با سایر علما و اعزه چون
عالیجناب معلی القاب آخوند ملا حسین پیشنماز و عالیجناب
فاضل کامل آخوند ملا رضا مشهور بملا بابای استرابادی و حاجی
محمد حسن پیشنماز و جمعی از طلاب چون ملا سما و غیره ملاقات کردم
و حاکم آن بلدهٔ طیبه بود عزه باصره دولت و سلطنت بلند
ثریا مکان شاهزاده بلند اقبال محمد علی خان قاجار ادام الله
اقباله بتقریبات چند صلاح در ملاقات آن عالیجاه ندیده
ملاقات نکردم و در خدمتش عالیشأن معلی مکان احمد بیک

بن کلب علیخان زنگنه کرمانشاهانی سابق الذکر بمنصب ایشک
آقاسی‌باشی منصوب بود باتفاق آن عالیشان منضما
سابق الذکر بزیارت قبر خواجه ربیع بن خثیم رفتیم و او از
زهاد ثمانیه و از اصحاب راز حضرت امیرالمومنین است
و حضرت امام رضا ع میفرمایند که من نیامدم بطوس مگر بزیارت
قبر ربیع ابن خثیم و در قبرستان شهدا قبر شیخ بهاءالدین
عاملی را زیارت کردم مجملا عالیشان میرزا محمد باقر بنابر [?]
بسبب عروض مرض توقف کردند و من با بابا بیر رفقا یوم دهم
ماه رجب المرجب از خدمت السرور رخصت شدیم و بعد از
دو روز سه ساعت تقریبا از غروب گذشته وارد تربت حیدریه
شدیم و هشت روز در خانه عالیجاه اسحاق خان کوپی [?] منزل
کردیم و از آنجا بقصبه طبس رفتیم و در خانه عالیجناب آخوند ملا
حمزه سابق الذکر مقام گرفتیم عالیجاه معلی جایگاه میرحسن خان
و سایر اعزه بملاقات آمدند در آن اوقات عالیجناب
فضایل مآب سلالة الاطیاب میر محمد حسین بن میر عبدالباقی
که در سلسله مرحوم آخوند ملا محمد باقر مجلسی و در زمان ایشان گذشت
بعزم مشهد مقدس وارد جهارده شدند خان معظم الیه استقبال کرده
ایشان را بطبس آورد و در آن بلده با ایشان و بعضی از اولاد
امجاد ایشان و عالیجناب میرزا مرتضی شیخ الاسلام اصفهان که
باتفاق آنجناب بود ملاقات شد بعد از دو روز ایشان روانه
مشهد مقدس شدند و من باتفاق ملا اسمعیل رشتی و سید تقی

ورود در ربیع بن خثیم رحمة الله علیه

خروج از مشهد مقدس تا ورود
بطبس

ملاقات با جناب میر محمد حسین
در طبس

جمعی از زوار کاشانی وغیره روانه یزد شدم و عالیجاه حاجی
[illegible] هادی خان در انجا توقف فرمودند پس بعد از چند روز
وارد یزد شده در خانه عالیجاه نواب ابن الالقاب منزل
کردم و بعد از چند روز سید مرتضی را باغلام علی رخصت
دادم و خود با ملا اسمعیل در پانزدهم شهر شعبان المعظم
بعزم سفر هندوستان روانه سمت بندر عباسی شدیم
و در عرض راه نهایت بد گذشت بسبب بی ملازمی و عدم
موافقت رفقا و در اواخر شعبان وارد قریه دشتاب
از محال کرمان شدیم و در عشر اول رمضان از انجا بسمت احمدی
فارس رفتیم بعد از چند روز وارد آن قریه شدیم حاکم
انجا میرزا عبد الله نامی بود نهایت خدمت گذاری را بعمل
آورد از انجا بتمیل که از توابع میناب است رفتیم اهالی آنرا با
وجود انکه صحرای و کوهی اند نهایت طالب حق دیدیم و
از انجا بعد از دو روز وارد قریه هرمود که در سه فرسخی بندر
عباسی است شدیم در ان اوان تحقیق گشته شدن سید
سلطان امام مسقط بدست طایفه جواسمی ملا حسن که یکی
از ملازمان او بود بعزم تسخیر بندر عباسی آمده بود و لهذا در
اطراف و نواحی ان نهایت اشوب و اغتشاش بود پس در انجا
چند روز توقف کردیم و در بیست و هفتم ماه رمضان المبارک
از سنه مذکوره وارد بندر عباسی شدیم فصل ۱۸ وان از بنادر
مشهوره است و اغلب اهالی آن از اهل تشیع اند و در ان اوان جمعی

عزیمت بهندوستان در ۱۲۱۹

بندر عباسی

از بحار و حجاج عجم در آنجا بود پس در داخل قلعه مکان گرفتیم گندم و برنج
و روغن و آب بنهایت گران بود گندم و برنج را از قرار منی یک
که یکمن و ربع من تبریزی است یک قروش و روغن را منی چهار قروش
و آب را کوزه چهار غازبکی میخریدیم و در آنجا بود سید رضای سندی
که سابق در نجف اشرف آمده بود و مفالیس الحیل مرا بسفر هندوستان
ترغیب میکرد و خباثت ذات آن ملعون کافر بیدین را بعینه مثل
سندی بن شاهک قاتل حضرت امام موسی علیه السلام دیدم در غایت
بیدینی نه از زنا و نه از لواط و نه از وجوه حرام اصلا اجتناب
نداشت و من برفاقت او مبتلا شده بودم و در روزی
دو قروش زیاده و کم خرج میکردم و آن ملعون پیش مردم رفته
میگفت که من متحمل اخراجات فلانی میباشم و من بجهت
حفظ آبروی خود اصلا سخن نمیتوانستم گفت مجملا آنچه از
آن ملعون کشیدم علام الغیوب داناست و بس بیت
بگر نویسم شرح غم تجدید بود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
و علاوه بر آن ملا اسمعیل که از بدو امر شاگرد من بود و از بلده
کرمانشاهان تا به بندر مذکور متحمل خرجی و کلی اخراجات او
بودم باغوای آن ملعون از من جدا شد و با آنکه متصل بمکان
من مکانی داشت مدت دو ماه سلام بمن نمیکرد چون اوقات
با این تلخی شد عازم معاودت و رفتن ببلده کرمان شدم
استخاره بد آمد و راه آمد و رفت جهاز بمسقط نیز مسدود شده
بود پس تا عشر آخر شهر ذی القعدة الحرام در آنجا بعذاب الیم

سید سندی

جدال بودم در این اوان فیمابین ملا حسن و حاکم بندر که شیخ محمد
نام بود مصالحه شد و اندکی احوال مردم بهتر گردید استخاره
کردم که بجزیره قشم که محل سکنای ملا حسن مذکور بود بروم این آیه شریفه
برآمد هم وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون خود تنها
رفتم و در آنجا خانه گرفتم و در روزها قدری کنزه و لحم گرفته در دیگ
کرده آتش زیر او میکردم و از خانه بیرون میرفتم و در هنگام معاودت
قدری نان از بازار خریده همراه آن میخوردم و مدت هشت روز را
در آنجا باین نوع گذرانیدم در این اوان آقا علی نام که از نسل شاه
خلیل الله کهکی که طایفه اسماعیلیه او را امام و پیشوای خود میدانند
از بندر بقشم آمد و بعلت که نوعی از کشتی از ملا حسن اجاره
کرد و بجهت بعضی از فواید که منظور نظر خود کرده بود درخواست
کرد که با ایشان رفاقت کنم قبول کردم و بجهت اتمام شرایط
رفاقت سید ملعون را با ملا اسماعیل مطلع کردم ایشان نیز
آمده باتفاق روانه صحار که از بنادر قریه مسقط است شدیم
و در عرض راه از طوفان دریا و از رفاقت آن ملعون بنهایت
بد گذشت بعد از چند روز وارد صحار شدیم و آن شهریست بسیار
خوش آب و هوا و نیشکر در آن خوب و بوفور است در آنجا من
کشتی علیحده گرفتم و باتفاق آن ملعون و ملا اسماعیل روانه مسقط
شدیم و در عرض راه در میان دریا جزیره کوچکی بود بر آن بالا
رفتم سه قبر در آنجا بود بر سر آنها قرآن خواندم و بر غریبی خود و آنها
و ابتلای باین نوع محنتها که گاهی ندیده بودم گریه بسیار کردم

فصل ۱۹ در عشر اول ذی الحجة الحرام وارد مسکت که بمسقط مشهور است
شدیم و آن شهریست در ساحل دریا و مقر ریاست خوارج است
و نهایت بد وضع و کثیف و بد آب و هوا است و اغلب اهل
سوق آن از طایفه هنودند و حکام آنجا اگرچه بد مذهبند ولکن همگی
در ولایت مسلک بعدل و داد موصوفند و باین سبب مملکت
ایشان با آن بد آب و هوای همیشه آباد و معموریست و بسیاری از
مردمان بلاد نفیسه را گذاشته در آنجا سکونت کرده اند عالیشان
معلی مکان حاجی عبدالله بن امیر احمد تبدر رئیق مراسم ضیافت
و مهربانی را بتقدیم رسانید جهل و بیخرد زد در الشهر کثیف وقف کو
کردم پس سید ملعون روانه سند شد و بحمد الله از آن عذاب
نجات یافتیم و ملا اسماعیل از افعال خود نادم شده اظهار معذرت
و توبه نمود قبول کردم و ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست
هجری را در آن بلده بعزاداری مشغول شدیم و با آنکه حکومت
آنجا متعلق بخوارج است از برکت سید الشهداء شیعیان آنجا را
عزاداری منیست و بر ملا و علانیه ماتم داری میکنند و در آن ماه
عالیحضرت سامی مرتبت آقا محمد حسن خلف عرب محمد مشهدی را
ناظر امور خود کردم و مصداق آیه شریفه ان مع العسر یسرا
از اول رفاقت او بهمیشه در خوشی و سرور بودم زیرا که
نهایت کاردان و مهربان بود و گاهی از اول امر تا آخر در
خدمت و خیرخواهی از خود مقصور راضی نمیشد و حق آنست
که اگر او همراه من نمیشد درین سفر نهایت بد میگذشت

بندر مسقط

بندر مسقط [illegible] آقا محمد حسن [illegible]

جهاز المکه حیرا و چون اواخر موسم بود جهاز کمتر آمد و شد میکرد از این
مطلب نهایت متفکر بودم تا آنکه دنبکی که نوعی از کشتی است و در
اطراف سند بسیار شایع است روانه بمبی میشد با آنکه کوچک شده
بود و اغلب تجار منع میکردند استخاره کردم که بر آن سوار شوم
خوب و نیک بجا آمد پس در چهاردهم محرم الحرام باتفاق
آقا محمد حسن ولد اسماعیل و حاجی اسماعیل اصفهانی و سید
محمد علی شیرازی سوار شدیم و در اثنای راه نهایت خوش گذشت
و چون اهل آن همه سنی بودند تقیه میکردم و لهذا از حیثیت
آب نیز بخوبی گذشت حتی آنکه غسل را باب شیرین میکردم
و اصلا طوفان ندیدیم مگر در یکروز که طرفه شوری و عجب رستخیز
از آن بحر بی پایان پدید آمد و مرا آنا فانا گمان غرق بود و
متصل اوقات کلمات طیبات را بر زبان جاری میکردم و تربت
مقدس سید الشهدا را در دریا می انداختم کوه کوه امواج متواتر
بر روی یکدیگر می آمدند مثنوی بحری و چه بحر بیکرانها ٭ سیلی خور
موجش آسمانها ٭ انداخته موجش از تلاطم ٭ حوت و سرطان
بچرخ هشتم ٭ هر رشحه کزان محیط جسته ٭ از لوح فلک ستاره شسته ٭
هر سنگ زمین ز موج آن آب ٭ چون سنگ فلاخنی زبرتاب ٭
کف بر سر موجهای تیار ٭ چون برف بقلهای کهسار ٭
گاه از طبقات اوج جسته ٭ در چاه عدم شده ز پستی ٭ گاه
از نظم سپهر اوج پوشیده ٭ شد از بلندی موج ٭ مجملا در
چنین حالتی دست عبادت و چاره بجز هلاک منظور نظر نبود

خاطر را بمردن تسلی دادم و خوابیدم قریب سه ساعت از شب
گذشته بود بیدار شدم دیدم که بحمد الله طوفان و تلاطم موقوف
شده و کشتی در نهایت آرام براه میرود شکر جناب باری تعالی را
کردم و با اطمینان دل خوابیدم [illegible] خرد در این عالم بزرگ هست چندانم
که زود دریا و موج گیرد آرام و از غرایب دریا ماهی پرنده را
دیدیم که قریب بصد ذرع بر هوا پرواز میکنند و از عجایب آنست
که مرغ سفیدی و ماهی سبز رنگی که آنرا ابوحسن میگویند این هر دو
طالب اویند هر گاه آن ماهی بصید کردن او می آید پرواز میکند
چون بالا میآید آن مرغ بر او حمله ور میشود و در این وقت عجب تماشایی
بر آن حیوان روی داد میشود پس اگر حیاتش باقیست فرار
میکند و الا بیکی از آن دو دشمن مبتلا میشود و دیگر از غرایب
مرغ ماهیست که چون مرغابی و بط منقار دارد و دیگر ماهیست
مثلث که دم باریک درازی دارد در بر او خاری هست که بآن
دفع دشمن از خود مینماید و زخم آن دیر مندمل میشود و زهره دارد
خاصیت مرکب دارد و آنرا اوف گویند چون دل ما از سکون
کشتی تالم بسیار حاصل کرد ناخدا گفت که هر وقت مار
بنظر آمد علامت نزدیکی ساحل است لهذا اغلب بر کنار کشتی
نشسته منتظر دیدن او بودیم سه روز قبل از ورود بمبی مار
بسیاری بنظر آمدند دل را سرور بلا نهایتی حاصل شد القصه
مدت سیزده روز در دریا بودیم و در ماه صفر المظفر از سنه مذکوره
مطابق هود و محمل الظفر وارد جزیره بمبی شدیم مقصد دوم در بیان

بعضی از غرایب دریا

مملکت از بندر ورود جزیره بمبئی تا اوان اتمام این رساله و
بیان مقصد قبل از شروع در مقصود صوبه جات و شمه از احوال و
عادات و رسوم کشور هند بنوعیکه دیده و شنیده است بیان میشود
و بعد از ان شروع میشود در ذکر احوال خود و احوال بلاد و اماکن این کشور
بهیچ نظر رسیده است که جمعی از مورخین کشور هند را بهند بن حام بن نوح
نسبت دهند و گویند که حام این مملکت را بهند که اکبر اولادش بود
بخشید و هند را بسی پسر بود بجهت کثرت اولاد ان ملک را بچهار قسمت
تقسیم کرد یکی را بجهت خود منظور کرد و سه دیگر را بسه فرزند خود کذا
اول سند دوم دکهن سیوم بهنک و بهنک از این حدود بنام مالک خود مشهور
شد هر یک از این چهار را بچند قسمت مختلف تقسیم کرده اند و هر قسمتی را
صوبه مینامند بنوعیکه شنیده شده است نگارش میشود اما اقلیم هند
پس بر هشت صوبه منقسم است اول دهلی و از بلاد عظیمه واقعه در ان
بلده شاه جهان اباد است که در مثل اصفهان هندش میگویند شاه
جهان که یکی از سلاطین بابریه است انرا اباد کرده است و بنام او مشهور است
معمولاً شهر را دهلی نیز می نامند دوم اکره بالف ممدوده و سکون کاف
فارسی و فتح را و سکون ها و از بلاد عظیمه او است اکبر اباد که اکبر شاه
بن همایون شاه بابری او را بنا کرده است سیم اجمیر بفتح الف و سکون
جیم و کسر میم و سکون یا و را و از بلاد معموره مشهوره او است جهانگر که
که مقر ریاست راجهای راجپوتیه است و ان شهریست بغایت معمور
و ابادان ستة و در نهایت شکوه چهارم مالوه بمیم ممدوده و سکون لام و فتح
واو و سکون ها و دار الحکومت این شهر اجین است بضم الف و فتح جیم

[illegible]

[illegible] از کتب تواریخ بنظر رسیده است

مشدده وسکون یا و نون پنجم خاندیس بخاء ممدوده و سکون
نون و کسر دال و یاء مثنیه و سکون سین واز بلاد مشهوره
اوست برهان پور ششم اوده بفتح اول و سکون ثانی
و ثالث و هاء در ان نوشته میشود ولیکن خوانده نمیشود مثل
لفظ دکهن و لکهنو و امثال اینها و در این اوقات آن شهر خراب است
و در یک فرسنگی آن شهر فیض آباد است که نواب غفران مآب
سعادت خان برهان الملک جد امی نواب شجاع الدوله والد
نواب غفران مآب حاتم ثانی آصف الدوله بهادر مغفور آنرا
بنا کرده است و در سابق بغایت معمور بوده است و چون آصف الدوله
مرحوم شهر لکهنو را که در بیست فرسنگی او واقع است مقر ریاست
خود کرده بود آن شهر آباد شده و فیض آباد خراب گردیده است و در این
اوقات بعد از فوت نواب آصف الدوله بهادر حکومت فیض آباد
و نواحی آن متعلق بسرکار وسعت مدار مقدسه عالیه متعالیه والده ماجده
اوست و در شهر لکهنو و اتباع آن نواب سلطان وزیر الممالک سعادت علی خان
بهادر مبارز جنگ خلف نواب شجاع الدوله بهادر حاکم است هفتم
بفتح بای موحده و سکون یاء مثنیه تحتانیه و راو ممدوده و کاف
فارسی ساکنه و از بلاد مشهوره اوست بلده الهآباد و بنارس
که یکی از عبادتگاه های معتبره هنود است و شیخ محمد علی حزین
در آنجا ساکن بود تا آنکه برحمت ایزدی پیوست و قبرش در آن
بلده مشهور است هشتم پنجاب و آن مشهور است و از بلاد عظیمه
او است شهر لاهور و بعضی از مورخین هند کابل و کشمیر را از مضافات

هین مملکت دانند و در عداد صوبه جات آن شمارند والله العالم

و اما اقلیم سندلس صوبه جات مشهوره ان سه است اول تته بدو تاء مثناة فوقانیه مفتوحه مشدده دوم ملتان بضم میم و سکون لام و تاء مثناة فوقانیه ممدوده و نون ساکنه سیم گجرات و آن مشهور است و اما اقلیم دکهن پس صوبه جات مشهوره آن شش است اول احمدآباد که شهر جدید دران است و انواع ظلیاتها و ظروف منقش دران ساخته میشود دوم برار بروزن سوار سیم بیجاپور بباء موحده تحتیه قبل الیاء المثناة التحتیه و جیم فارسی ممدوده و باء فارسی مضمومه و واو و راء ساکنتین و از بلاد مشهوره او است اورنگ آباد چهارم بوکره دان معروف است و از بلاد عظیمه او است دولت آباد دیونه بباء فارسی مضمومه و سکون واو و فتح نون و سکون هاء و آن مقر ریاست جماعت مرهته است و دران بتخانه عظیمی است و هنود آن بت را نهایت عزت و احترام میکنند و زیاده بر کرورها درانجا از قسم جواهر و طلا و نقره بعنوان نذر گذاشته اند پنجم تلنگ بکسر تاء مثناة فوقانیه و کسر لام و سکون نون و کاف و از بلاد عظیمه او است شهر حیدرآباد که سلاطین قطبیه آنرا بنا کرده اند و مقر ریاست ایشان بوده است و آصف جاه نظام الملک که از امراء محمدشاهی است و اسم او در تاریخ نادری مسطور است در عهد آن بادشاه آن شهر را مقر حکومت خود کرده بود و درین اوقات سکندرجاه فولادجنگ که از احفاد او است حاکم آن بلده است و از اهل سنت و جماعت است

—٣٠—

مختار خوانه او بود رحمت و غفران مآب سید ابوالقاسم
مخاطب بمیر عالم از احفاد فاضل مشهور سید نعمت الله جزایری
قدس سره و بیان احوال او خواهد آمد ششم احمد نگر و آن مشهور
و محلی بندر و چینه پتن و ارکات و سراندیب و اسحق پتن
و کنجام و سیتهاکول و نواحی آنها تمام متعلق بحدود دکهن است
اما اقلیم بنگ و آن نیز سه صوبه است اول بنگاله و در آن
کلکته که مقر ریاست جماعت انگلیسیه است و مرشدآباد که محل
سکونت ناظم بوده است دوم اریسه بضم الف و کسر راء و یاء
ساکنه و سین مفتوحه و هاء ساکنه و از شهرهای مشهوره او است
کتک سیم بهار و در آن است پتنه که بعظیم آباد مشهور است
و مسموع میشود که سابق بر این داخل صوبه هند بوده است و در ایام
حکومت محمد جعفر خان حاکم قدیم بنگاله که سابق بر مهابت جنگ بوده
حسب التمنای او از حضور سلاطین داخل بنگ گردیده است
فصل ۲ در این ملک اعیاد و عبادات بسیار است که در سایر
ممالک نیست از آن جمله آنست که روزی معین است که برای همه
اطفال ساده را برخوت فاخر زنانه پوشانند و برقص و بازی
وادار نمایند جمعی عاشق شوند و برخی معشوق و قصه عاشقی و اشعار
عاشقانه بنغمه و آهنگ سرایند و حرکات عاشقانه و معشوقانه
کنند مردمان تماشای بر آن شان جمع شوند هر کس که واله و شیدای
کسی شد ملتمس پیش آمده در برپاتیش نهند و چیزی باو دهند
و از بعضی از هنود شنیده ام که دختر پادشاهی که معاصر حضرت

ابراهیم خلیل بوده است در وقتی که انحضرت را در اتش می انداخته اند
عاشق انحضرت شده باو ایمان اورده بوده است دیگران
او بسبب این عمل اورا توبیخ و سرزنش میکرده اند واین
حرکات برهمن بچه کان حکایت انقصه است این عید را در
مسقط هنود بسیار خوب میکنند وازانجمله عید رت جاتره است
که در اخر موسم باران میشود رت چیزی است که بران چهار پایه
نصب کنند وگاوان ان اورا میکشند وجاتره یعنی پرستش است
واین عید را در پوری بهتر از جاهای دیگر بندار اقصی البلاد بانجا
مجتمع میشوند طرفه ازدحامی میشود بقدر چهار پنج لک ادم جمع
میشوند بتی است بغایت بزرگ که بشکل عجیب و طور غریب اورا
ساخته اند وبجهت او تختی دارد بغایت وسعت که طول وعرض
آن قریب چهل گز است دو طبقه وسه طبقه بسیار مرتفع :
ساخته اند ودر زیر ان پانصد عراده تقریبا نصب کرده اند
ودر آن ریسمانهای قوی بجهت کشیدن میبندند وان بت را بانواع
رنگ وروغن ارایش کنند ورخوت فاخره واسباب تزیینیه از
طلا ونقره وجواهر براو نصب کنند واورا برا اعلای او میبندند
وبراهمه دعا بجهت باد زدن وگرد از چهره بت پاک کردن
بر غرفات ان تخت جا بجا سوار میشوند وقریب پنجهزار آدم
ریسمانهای را بدوش گرفته اورا میکشند واعتقاد ایشان این
انست که بدین حاله خود میرود رقاصان وسازندگان بیشمار
پیش روی او میروند وازان بتخانه تا جائیکه میرود قریب :

بیک میل راه است در اثنای راه مرتاضین مردم را موعظه
و نصیحت کنند جمعی خود را بخنجر و مثل آن هلاک کنند و جمعی
خود را در زیر پایهای تخت اندازند که بر روی آنها گذرد
و اعضای ایشان خورد و مضمحل شود بر این همه اجساد خورد شده
آنها را برداشته آتش زنند و خاکستر آنها بر باد دهند از الجمله
دیوالی است که در آخر زمستان شود و گویند که درین وقت لکشمی
که یکی از ارباب دولت است بتفرج می آید و بخانها سیر کند و میوه میخورد
و هر خانه که پاکیزه‌تر و روشنی او بیشتر است و سازنده و رقاص
آن بهتر است در آنجا میماند و از ماندن او دولت عظیم حاصل
میشود لهذا در آن موسم خانه‌ها را از داخل و خارج سفید کنند
و بانواع نقوش بدیعه و شیشه آلات از قبیل چهل چراغ و فانوس
مجلس متکلف زینت کنند و بر پشت بامها چراغهای بسیار روشن
کنند و در تمام شب بجمیع اماکن خانه‌ها عود و عنبر بخور کنند و
سازنده و رقاص هر قدر که میسر شود برقص و نوا وا دارند و میوه بسیار
در طبقها گذارند و مردم بیگانه و آشنا دسته دسته بتماشای آنها
بیکدیگر میروند و در آن شب باهم قمار بازند و از الجمله دسهره است
که در روز انقطاع باران سرداران و بزرگان مجمعی آرایند و سلام
کنند و سپاهیان تهیه اسباب حرب و زین و یراق و درستی
اسباب سفر پردازند و جماعت مرهته لازم میدانند که در این
روز از قرای دشمن چیزی را غارت کنند و اگر بدشمن دسترس
نباشد رعایای خود را غارت میکنند و بآن تفأل آمد کار خود را

عید دیوالی

عید دسهره

بهما بعد و در آن روز رؤسا و حکام ملک ریان صله و انعام و خلعت و اسب
بخشیده همه را نوازش کنند و این عید در میان اهل اسلام نیز
اندک رواجی دارد و از آن جمله بسنت است که قبل از نوروز سلطانی
بیکماه میشود بزرگان مجالس خود را برنگ زرد آرایند و عامه خلایق تمام
رخوت خود را زرد کنند و بیکدیگر تهنیت و مبارکباد گویند این
نیز در میان مسلمانان اندک رواجی گرفته است و از آن جمله هولی
که مطابق است با نوروز سلطانی و تا یکماه امتداد دارد زینت
کنند و رخوت فاخره پوشند و در باغات و خانه های یکدیگر
زنان و مردان جمع شوند و شراب خورند و بیکدیگر برنگ سرخ
عبیر آمیز وغیره پاشند بحدی که سر و روی ایشان اغلب
جگری فام میشود و در آن ایام حکم مرتفع است و غوغاهای فضیحتی
بر مردم روی داده میشود پس بعد از تمام شدن مدت یکماه مزبور
در شب آخر آن در هر کوچه و محله آتشهای عظیم افروزند و تا صبح
بر آنها طواف و پرستش کنند و چون صبح شود روهای خود را بگل
و خاک می آلایند و انواع رخوت فضیحه قبیحه میپوشند و انواع
فحشهای غلاظ و شداد بیکدیگر میدهند اعالی با ادانی و ادانی
با اعالی و تحمل این امور را موجب اجر عظیم میدانند و در این نیز
بعضی از مسلمانان شریک اند الا در حالات شاذه و روزان
و در سرکار آصف الدوله در این روزها زر بسیار خرج میشد و
از آن جمله است آنچه از شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول نقل کرده اند
که در هندوستان عیدی معمول است که بعد از انقضای یکصد سال

بسنت

هولی

عیدی که از شیخ بهائی نقل شده است

مردم از پیر و جوان از شهر بیرون روند و در صحرای وسیعی مجتمع شوند
و در آنجا چوبی بغایت مرتفع نصب کنند و باطراف آن مجمع
کردند و ملا از زبان بادشاه ندا کنند که هر کس که در عید گذشته بوده است
بالای ستون رود و خود را نماید پیر منحنی یا عجوزه بر آن بر آید
و ملا از بلند گوید که سن من در آن عید اینقدر بود و بادشاه
فلان و قاضی فلان و حالات مردم براستی و درستی بود همه را
آتش مرگ بسوخت و زمین فرو برد بدیده عبرت نگرید و باین
دو روزه عمر و بیرنگی مغرور نشوید و مردم را ازین قبیل مواعظ کند و
بگرایند خلایق بتوبه و انابت کوشند و بمبدا رجوع کنند و این فقیر
از این عید و این حدود که دیده اسمی و رسمی نشنیده است بلی
در بنگاله و حدود آن عیدی است که انرا چرخ پوجه گویند یعنی پرستیدن
چرخ و آن چنانست که در آخر زمستان در گذرها و میدانها چوبی ستبر و
بلند بقدر بیست ذرع تقریبا بر زمین محکم استوار کنند که خوف
شکستن و افتادن آن نباشد و تخته مدوری وسط آنرا سوراخ
کرده بر سر آن نصب کنند و بر آن چوبی دیگر بلند بقدر سه چهار
ذرع نهند و این چوب نیز از وسط سوراخ است و بر آن چوب
بزرگ عرضا نصب شده است دو طرف چوب کوچک ریسمانها
بندند که تا زمین رسند و بر یکطرف آن ریسمانها چنگلهای
بزرگ ماهی گیری بندند و طرف دیگر خالی است پس مرتاضین
بقصد ثواب چند روز امساک کنند و در روز میعاد خود را آرایش
کنند و جیب و دامان خود را از میوه و پان و غیره پر کنند و از قبیل

چرخ بوجه

گوسفند و نحو آن از حیوانات برنده چند عدد همراه گیرند و بپای
آن چوب آیند پس براهمه آن قلابها را بر پشت ایشان برده
و پوست و گوشت فرو برند و بالا کشند بحدی که محاذی سر
چوب رسد و او معلق آویخته ماند پس وی را فرو آورند و او را
خوانند گیرند و انچه با خود دارد بر مردم نثار کند و دیگری آن حیوانات را
بدندان زخم کنند و خون آنها را خورند و کسان و نیم بسمل شده بدندان
خود برند و مردم انچه از او میرسد تبرک میدانند و گاه باشد که گر
وی آن پاره شود و بر زمین افتد و هلاک گردد او را داخل شهدا

معارکه رام و راونه

میدانند و اکثر احیا تا هلاک شد او را بزیر آورند و دیگری بالا رود
و بند صوبه اوده روزیست که در خارج شهر اوده بر کنار دریای گهاگره
در آن روز جماعت هنود قریب یک لک آدم مجتمع شوند و صورت
عجیبی از کاغذ میسازند او را راونه مینامند و برهمنی را بر تخت
مرتفعی سوار کرده او را رام می نامند و دو عسکر از طرفین او را
صورت منازعه و معارکه را بظهور می آورند تا آنکه راونه را مقهور
ساخته جسد او را میسوزانند و میگویند که راونه سیتا را که زن
رام بوده است بدزدی برده در تصرف خود آورده بود و رام بعد از
آگاهی بران عسکر کمک راونه برده او را بقتل رسانیده سیتا را
بخانه خود آورده است و فوج هر دو طرف خود را بصورت میمون

ستی شدن زنان هنود

میسازند و میمون را نیز پرستش میکنند و او را هنومان میگویند
و در ان حدود بسیار است و از جمله عبادات و امور خاصه بنگاله
ستی شدن زنان هنود و ان چنین است که چون مرد میرد جنازه او را

بخارج شهر بجایی که بجهت سوزانیدن او معین کرده اند میبرند
و چوب صندل وغیره در انجا خرمن میکنند و آن میت را بر روی
ان چوبها گذارند و زن او باین نیت که باز با شوهر خود در جسد
دیگر بدنیا آید غسل کند و رخوت فاخره پوشد و اراده آتش نماید
بنوعیکه در زفاف معمول است علما و براهمه او را موعظه کنند
و از این عمل منع کنند بجدی که میسر است او را پند و نصیحت دهند
اگر قبول کرد او را بخانه برند و در بر روی او بندند و اگر قبول ننماید
و شوهر را بر کنار گیرد آنگاه بر آن چوبها و میت و آن زن روغن
ریزند و آتش زنند آن زن با آن میت بسوزد مردمان را اگر بحال او گریه
میکنند تسلی میدهد و بیقدری دنیا را بیان میکند و از میوه وغیره
که با خود دارد با ایشان اندازد مردمان بقصد تبرک میدارند و از او
طلب دعا و قضای حوایج کنند و با شوهر خود سخنان راز و نیاز
گوید تا آنکه بسوزد و اگر خوف فرار باشد خود را با شوهر محکم بندد
و نادرست که فرار کند و اگر فرار کرد او را بخانه راه ندهند و
در سلک گناهان داخل کنند اگرچه از اشراف قوم باشد و از آن جمله
آنست که هنود در حال احتضار هرگاه رودخانه گنگه باو نزدیک است
و آن شط عظیمی است که منبع آن از جبال کابل و قندهار است و در
نهایت شیرینی و لطافت است و اعتقاد ایشان درباره
او بسیار است چون اهل اسلام درباره آب فرات و چاه زمزم
و از آن آب برسم تبرک باطراف میبرند و باو در امراض استشفا
میجویند و او را عبادت و پرستش میکنند بهر حال محتضر را در کناره

حالت احتضار هنود

روزه بیشکن حضرت علیه السلام

سلامتی الله میان

نیاز حضرت فاطمه علیه السلام

ان تر بند و آب بحلق او ریزند تا هلاک شود و اگر اهل کونر سیده است او را
و فرار کرده و نمرده باشد او را داخل زمره خود میکنند و میگویند
که گنگه یعنی آن رودخانه که بجای معبود او است او را قبول
نکرده است و او از بدکاران است و از الجمله آنست که از صبح
تا سه ساعت تقریبا روزه میگیرند جهت قضاء حوایج و این
روزه مشکل کشا یعنی حضرت امیر می نامند و از الجمله رات جگه یعنی
شب بیداری است و کیفیت آن اینست که آرد را با شیر شیرینی
خمیر کرده کولیده ها ساخته تا صبح بسرخ کردن و پختن آن مشغول شوند
و در هنگام صبح کاذب صبوی را از صندل سفید از دست بر آن
نقش میکنند بوضعی که علامت کف دست و انگشتان بر آن
منقش شود و بالای آن کوزه کوچک دیگری میگذارند
بر هر دو از گل سهره می بندند بوضعی که درین ملک بدلماد
و عروس می بندند و آن دو کوزه را جهرالله میان می نامند پس
از آن کولیده های پخته که آنرا کلکله می نامند با چند کولیده دیگر
که از برنج و شکر و شیر خام ساخته اند و پخته نشده است و آنرا
رحم الله میان می نامند برابر آن دو کوزه میگذارند بعد از آن
بعضی از کم شعوران را مثل سقایان و ملاهای مکتب دار طلبیده
مقابل آن ایستاده بجهت سلامتی الله میان یعنی جناب اقدس
الهی و آسمان و زمین و ملائکه و انبیاء و غیرهم فاتحه میخوانند بعد از آن
آنرا تقسیم میکنند و از الجمله نیاز حضرت فاطمه است و آن طعام را
بمردان و زنان حامله و کسانیکه عفیفه نباشند نمیدهند حتی آنکه اگر

زن شوهر دوم بنوعی شرعی کرده باشد باو میدهند از جمله
نیاز حضرت عباس است قدری نان و پیاز و کباب و شربت
و امثال انهاست که هرکس حصه میفرستند و ازین قبیل
نذورات و نیازات درین کشور بسیارست که اغلب انها
مضحکه و محل تعجب است فصل و از جمله عادات هندوان
انکه در هر صوبه سکه علحده ایست که در صوبه دیگر رایج نیست
چنانکه هرگاه ببرند ضرر فاحش میکنند باین سبب بنای حواله
و برات گذارده اند انرا هندوی گویند و طریقه ان انست
که در هر جا قدر که زر باشد بصرافان میدهند و در هر جا که میخواهند
حواله میکنند و در ازای ان مبلغی بصراف بحسب تعارف ان
بلده میدهند و ان مبلغ را هنداون مینامند و از جمله وضع گهریال
که بجهت تشخیص ساعات روز و شب معین کرده اند و ان باین
نهج است که شب و روز را هشت قسمت منقسم ساخته اند و هر حصه را
پهر بپای فارسی بر وزن نهر مینامند و باز روز و شب را شصت حصه
کنند و هر حصه را گهری گویند بکاف فارسی بروزن پیری و ها در
تلفظ ساقط است و بر ظاهر نمیشود و هر گهری بیست و چهار دقیقه
پس دو گهری و نیم یک ساعت نجومی است و باختلاف فصول هر پهری را
از روز یا شب چند گهری که در ان فصل مقررست حساب کنند و
برای این عمل چهار کس را مقرر نمایند و در مکان مرتفعی صفحه نازک
و مدور از برنج بریسمان آویخته و یکی از چوب دار نند و طشتی پر از
آب کنند و در ان پیاله از برنج که در کعب ان سوراخ کوچکی است

نیاز حضرت عباس علیه السلام

دیگر از عادات عجیبه و رسوم هندوستان

هندوی
گهریال

پهر

• بنوعیکه هرگاه آب در آن پیاله پر شود یک گهری بگذرد و یا آنکه
پیاله را از ریگ ریزه پر کنند بنوعیکه هرگاه تمام آن خالی شود
و از سوراخ کف آن بیرون رود یک گهری گذشته باشد پس
چون یک گهری گذشت یکبار چوب بر صفحه زنند که آواز آن
تا همسایگان و اطراف آن مکان تا مسافت بعیده رود و همچنین
از صبح شروع کنند و در گهری دویم دو دفعه زنند و در سیم سه تا هشت
یک پهر تمام شود پس همان عدد را که از صبح گذشته است مکرر کنند
و این دفعه زود زودتر نوازند و آنقدر که تأمل کنند و بعد از آن یکی بقوه تمام
میزنند و بعد از تأملی یکی بقوه میزنند و این علامت آنست که از
یک پهر فلان عدد گهری گذشته است و همچنین تا دو پهر شود
پس بهمان دستور سابق عدد تمام آنرا مکرر کرده بعد از تأملی دو دفعه
میزنند و در سه پهر سه میزنند تا آنکه روز تمام شود آنگاه عدد
گهرهای روز را تمام اعاده کنند و بعد از تأملی چهار دفعه
بقوت نوازند و این دلالت میکند بر آنکه روز تمام شده
این را گجر میگویند یعنی روز و سحر و در شب نیز بهمین دستور رفتار
کنند و حق آنست که این عمل نهایت خوبست زیرا که در محله
هرگاه یکنفر از روسا باشد اهل آن محله تمام در معرفت ساعات
و اوقات در رفاهیت و راحتند اگر در حدود ایران و عتبات
عالیات نیز رسم میشد خصوص در مساجد و اماکن مشرفه بجهت
مومنین و مقدسین که بضاعت نهایت اهتمام در تنقیح امور
در لیالی و ایام حاصل میشد دارند بجمله بجهت نذر دادن گهریان

و این علامت گهر سهل یکم است و در پهر دوم عدد گهرهای گذشته را دو مرتبه میزنند

نذر دادن
گهر

بزرگان در اعیاد و ایام متبرکه و اوقات خوشی مثل اینکه بزرگ
از بیماری شفا یابد و یا آنکه دشمن او مقهور شود و یا آنکه در حلقه
او آید و یا آنکه او را بکاری منصوب کنند و یا آنکه باو خلعت عنایت
نماید که در این اوقات آنشخص کوچک زر نقدی مثل روپیه
و اشرفی بقدر قابلیت خود و اینکار بر روی پارچه سفیدی که از
بر دست گذاشته در برابر آن بزرگ میگیرد و آن بزرگ یا
بر میدارد و یا آنکه دست بر آن گذاشته معاف میکند و در این
امر بسیار دقت میکنند و این را از علامات واضح کوچکی
و بزرگی میدانند و علت مستند آن این بوده است که هر گاه
یکی از سلاطین ملکی را مسخر خود میکرد صاحبان ملک زر
بسیاری را در سپر کرده پیش روی ایشان می آوردند و این دلیل
بر اطاعت و فرمانبرداری او بوده است و حالا علم شده
و اختصاصی برؤسا و حکام ندارد بلکه هر کوچکی به بزرگ خود
این رفتار را در اوقاتیکه ذکر شد معمول میدارد و دیگر از علامات
بزرگی آنست که کوچک در وقت ورود و نشستن بر سر مسند و
خم میشود و در مکالمه چیزی بزبان نمیگوید و بالنسبه بحکام و اعاظم
زیاده خم میشوند که به رکوع و زیاده از آن مثل کورنش کردن اهل ایران
و آن بزرگ نیز دست بر سر میگذارد و هر گاه بزرگ بکوچک
چیزی داد خواه از قسم ماکولات و خواه مثل قلیان و غیر آن
و یا آنکه او را تعریف کرد که خوب نوشتی یا خوب شمشیر زدی
شد همانوقت کوچک برخاسته بهمین نوع سلام میکند و مینشیند

نذر

طریقه سلام بزرگان

میگویند که این طرز سلام با بزرگان از مخترعات چنگیز است
و از سلاطین مغول در این ملک شایع شده است و بحدی
رواج گرفته است که اگر کوچک به بزرگ خود سلام علیکم بگوید
او را تادیب میکنند و بنهایت ازو مکدر میشود و از [illegible] وضع
داک است که بجهت ارسال خطوط باطراف عالم بهر جا که خاطر
ایشان باشد خواه ملک [illegible] و دیگری بشرط آنکه رئیس آنجا
مانع نشود معین کرده اند و سابق براین نیز در هند صورت
ولکن مخصوص بوده است بسرکار سلاطین از برای رسانیدن
اخبار از نواحی مملکت و در هر ملکی اخبارنویسان بوده اند که
در خفیه و آشکارا خبر بحضور بادشاه مینوشته اند و لهذا احکام
ظلم و تعدی بر رعایا کمتر میتوانستند کرد و بر جزوی و کلی اخبار
ملک مطلع میبوده اند و الحال جماعت انگلیشیه آنرا عام کرده اند
که هر کس خط بهر جا که خواهد میفرستد و طریقه آن چنین است
که بفاصله دو کروه که تقریبا یک فرسخ است در تمامی آن راه
که آمد و رفت خطوط را بانجا منظور دارند خانه ها ساخته اند
و چند کس را با یک نویسنده در آن خانه ها سکونت داده اند
و خطوط را در کیسه از چرم پر کنند و مردمانی که در مرحله اول
نشسته اند یکنفر او را بدوش گیرد و بیک نفس میرود و دو طبل
کوچکی در پیش کمر خود بسته است او را مینوازد که سباع رم کنند
و مردمان مرحله دوم مطلع شوند و بمجرد شنیدن آواز مهیا شوند
چون رسید از او بدون توقف شخص دیگر گرفته روانه میشود

وضع داک

[2] خود

همچنین تا تمام راه را طی کنند و در شب یکنفر مشعل در همراه
او میروند و در شب و روز چهل پنجاه فرسخ راه طی میکنند و در شب
یکنفر و احتیاطاً دو نفر همراه میشوند که اگر قضاراً یکی را مرضی عارض
شود دیگری کیسه را برداشته بمقصد برسانند چون بمنزل مقصود
رسیدند کیسه را گشوده عمله چند معینند که خطوط را باصحاب آنها
میرسانند و بحسب قرب و بعد بر آن اجرتی قرار داده اند که کاغذ را
وزن میکنند و دو مثقال و نیم را تقریباً معیار قرار داده اند
و در روپیه یک آنه که تقریباً یک شاهی است اجرت حمل آنرا
میگیرند و اگر یک قیراط از آن زیاد شد اجرت مضاعف
میکنند تا پنج مثقال شود و اگر از آن گذشت باز اجرت دو
مثقال و نیم را بر آن مضاعف کنند و همچنین تا آنکه بدوازده
وزن برسد و بعد از آن او را قیمتیست علحده و طور حمل و نقل
آن طور دیگر است و از این کار سالی صد هزار روپیه و بیشتر
بعد از وضع اخراجات عمله عاید سرکار انگریزان میشود:
الله اکبر حسن تدبیر ایشانرا باید دید که خطوط سرکار کمپنی
بی اجرت رفت و آمد میکند و از احوال همه ملک مطلع میشوند
و کار را بر خلایق آسان کرده اند و در سالی مبلغی کلی بسرکار
ایشان میرسد امید که حضرت باری تعالی توفیق تتبع روزی
دیگران کند و هر گاه خواهند که بتعجیل بجای روند بر تخته سوار
شوند هشت کس آنرا بردارند و دو کس از وقت و در خوف آنرا
برداشته با یک مشعل و از شب و عقب تمام روانه شوند تا در

فرسخ و درانجا نیز اینقدر آدم معین کرده اند که از راه محفه را
بر دوش آنها گذاشته و سامان او را برداشته بمنزل دیگر
روند و همچنین تا بمقصدی که دارند میروند و مسافت بعیده را
در اندک مدت بارام تمام طی میکنند و روزی یکصد روپیه
خرج میشود و عمله اینکار همیشه معین نیستند بلکه هرکس در هر
وقت که خواهد زر داده بجهت او معین میکنند و در اینکار
نیز فواید کلیه هست و از انجمله است وضع نعمتخانه باین
نوع که هرکس در خانه خود از برای مجالست و صحبت مکانی را معین
کند و انرا انقدر یکه در قوه اوست بانواع چراغهای بلوری وغیره
آراسته نماید و در جنب او مکان دیگر معین کند که اطعمه را در
هنگام خلوت مردمان او [illegible] که خاطرخواه اوست در انجا توره
نموده میچینند و از برای هرشخصی یک بشقاب از هر قسم طعامی که دارد
میگذارند و چون بعد مهمان توره‌های او چیده شد مردمان
آمده اطلاع میدهند صاحب خانه مهمانانرا برفتن بانمکان تکلیف
میکنند آفتابه و لگن دارد و سر راه ایستاده دست هریک را
میشویند و صاحب خانه هر مهمانی را در موضعی که لایق اوست
مینشانند چون هرکس که از طعام خوردن فارغ میشود برخاسته
مردمان دست او را میشویند رفته در مجلس اول که محل صحبت است
مینشینند و انتظار دیگران میکشند و چون تمام مهمانها از طعام
خوردن فارغ شدند ملازمان آنها در انمکان رفته مشغول
باکل میشوند و چون همه فارغ شدند مردمان صاحب خانه بجا[illegible]

نعمت خانه

و اطمینان دل ظروف خود را جمع میکنند و این عمل بجهت شکسته نشدن
و کم نشدن ظروف و در صورت قلت ملازمان و کمی سامان بسیار
خوب است و اگر در امکنه دیگر نیز معمول شود مرغوب خواهد بود
و بعد از آن مهمانها را رخصت کنند پس صاحب خانه ظرفی را
که در آن بان است و آن بهی است شبیه برگ نارنج و نهایت
خوش طعم است و اهالی این کشور از آن بسیار و با انواع مختلفه میخورند
با شیشه عطر پیش روی مهمان گذارد تا او خود بردارد و اگر اینقدر رغبت
ندارد از دست خود باو دهد دال است که کم مرتبه است و باو عطر ندهد
مجملا در این مرحله نیز مراتب چند قرار داده اند که دال بر مراتب
احترام و اعزاز است و هم هنگام رخصت شدن چون هنگام دخول
در آداب و تسلیمات و مباهات که سلام میکنند چنانکه در بعضی
از اخبار شریفه نیز وارد شده است و علما در وجوب رد جواب
آن سخن است و اقرب وجوب است و از آن جمله تشخیص هرکاره است
با این نوع که مردم بسیاری در کوچه و محلات بلکه در خانه‌های روسا
معینند که هر کس وارد شود و هر امری که در شهر صادر شود را نگاه
صاحبکار خبر میرسانند و یا آنکه پیش رئیسی که برایشان معین است
رفته احوال را میگویند او در طوماری نوشته در وقت شب بنظر
صاحبکار میرساند و اگر حاضر نیست در شهر و مکان دیگر است
از برای او میفرستند و فایده این عمل آنست که رئیس از جزوی
و کلی احوال شهر و رعایا مطلع میباشد و این هرکاره‌ها بسا هست
که با طایفه کناسان نیز که در خانه‌ها راه دارند و با خدمه داخلی و خارجی

هرکاره

هر کس چه راه و رسم دارند و احوال مخفیه داخل خانه او را از آنها
دریافت کرده بحضور صاحب کار میرسانند و بسیار است که تبدیل
لباس کرده در خانه امرا و بزرگان میروند و بر مکالمات و افکار هر کس
مطلع میشوند و حق آنست که اگرچه در این باب امر بر مردم تنگ
میشود ولیکن بجهت پادشاه و صاحبان حکم فواید کلیه دارد
و بسیار است که بسبب آن از مهالک عظیمه نجات یافته اند
و بر مردم راه خیالات فاسده کمتر میسر میشود و از الجمله وضع سواریهای
مختلفه است از قبیل محفه و هر یک را طور و اسم علیحده است
چون تخت و نالکی و پالکی بپای فارسی و سکهپال و چکهونه
و پینس و تام جام و بوچه و میانه و چوبهله و دوله که بر آنها سوار
میشوند و مردمان او را بر دوش برمیدارند و آن میان
آنها بهر نوع که خواهد بآرام تمام می‌نشیند و در سفر و حضر بهر جا که
خواهد میبرند و از گرما و سرما محفوظ است و این نوع سواریها
بجهت مستور ماندن زنان و حمل و نقل مرضا و اطفال نهایت خوب است
و انواع دیگر است که آنها را بر گاو و اسب می بندند و بانها مثل
عراده دارند و با انواع نفیسه و با تکلف ساخته میشوند و گاری
و رت و گهر بهل و بهلی و غیره می نامند و این نوع سواری اگرچه
بجهت محفوظ بودن خوب است ولکن در راه رفتن تکان
بسیار دارد و فیل را نیز با انواع مختلفه مثل عماری و حوضه
و غیر آن آراسته سوار میشوند و از الجمله آنست که در تبلیغ
پیغام مراتب مختلفه قرار داده اند بهمگنان و همسران سلام

انواع سواری

انواع مختلفه در کیفیت تبلیغ پیغام بر [illegible]
و آن خطاب کردن [illegible] بزرگان

واگر قدری بالاتر است سلام نیاز و اگر بزرگتر است بندگی و اگر
از قبیل حکام است آداب و تسلیمات و کورنشات میگویند و اگر
پست تر است دعا میفرستند و بعد ازان مطلب را بنقل میدهند
الشخص واسطه آمده میگوید که فلان شخص سلام گفت و یا آنکه
سلام نیاز و یا آنکه بندگی و یا آنکه اداب و تسلیمات و کورنشات
عرض کرد و یا آنکه دعا فرموده چنین و چنان گفته است او نیز
موافق مراتب آن جواب میگوید و دیگر آنکه در هنگام نام گرفتن
دیگری لفظ صاحب را با خراسم یا لقب او اضافه میکنند
تعظیما و میگویند فلان صاحب و یا آقا صاحب و یا میرزا صاحب
یا خان صاحب یا نواب صاحب و اگر زیاده تعظیم منظور است لفظ
قبله را نیز بران اضافه کنند و اگر ازین نیز زیاده منظور است
لفظ کعبه را نیز زیاده کنند و به بزرگان خود چون پدر و عمو
و خواتان و حکام و امثال اینها خداوند نعمت و پیر و مرشد
و قبله گاه خطاب کنند و حق اینست که این مراحل نیز بجهة
حفظ مراتب بد نیست و از آن جمله آنست که در شب رویت
هلال هر ماه ملازمان را بجانب یکدیگر میفرستند اعلام میدهند
و یا بالعکس و بهمدیگر مبارکباد میدهند و میگویند که ماه نو
بر شما مبارک باد الا در محرم الحرام و صفر و از آنجمله آنست که
در هنگام عروسی چند روز قبل از بستن حنا بهندوان بر بدن
داماد و عروس زرد چوبه با زعفران میمالند و لباس زرد
میپوشانند و در مکان خلوت مینشانند و در این اوقات

هنگام رویت هلال

کیفیت عروسی کردن هندیان

کمتر بعد از ان مکان بیرون می آیند و این ایام را مانیون مینامند
و بعد از تمام شدن ان چند روز ایشانرا غسل میدهند
و لباس فاخر میپوشانند و بعد از ان روزی را معین
کرده اسبابی که بجهت عروس در خانه داماد مهیا شده است
با انواع شیرینیها و تکلفات بسیار بقدریکه مقدور دارند بر سر
مردمان میگذارند و داماد را بر اسب سوار کرده با جمعیتی که
دارند با رقاصان و سازندگان بخانه عروس میبرند و در آنجا
مردمان عروس ایشانرا شربت میدهند پس هر کس بقدریکه
مقدور دارد از قسم روپیه و اشرفی در کاسه شربت چیزی
می اندازد انگاه پدر عروس و اگر ندارد کسیکه متکفل امر
اوست بقدر مقدور بداماد خلعت و زر میدهد و داماد
بزرگان خود و بزرگان طرف عروس از قسم روپیه و اشرفی
بنوعیکه سبق ذکر شد نذر میدهد و مراجعت میکنند و این
روز را سانچق مینامند و در حدود بنگاله این روز را بر اعمال
سابقه مقدم میدارند و در شب دیگر از خانه عروس حنا و
رخوت بجهت دامادی آورند و در شب دیگر که بجهت زفاف
مقرر است داماد را آراسته میکنند و بر روی او از قبیل دیبا
یا زر رشتهای مروارید هر کس بقدر مقدور خود چیزی مانند پیشه
بند اسب می بندند و آنرا سهره می نامند مثل آنکه در ایران
بر روی عروس می بندند و یناق می نامند و بدون این هرگز
ممکن نیست و اگر شادی [illegible] نمی نامند و در نظر حقیر میدارند

پس بهمین وضع داماد را بر اسب سوار میکنند و با جمعیت دوستان
و رقاصان و دف و دهل و روشنی بسیار و باغچه های گل از
کاغذ با انواع مختلفه بقدر مقدور ساخته نصف شب گذشته
یا بیشتر با این هیئت بخانه عروس میبرند و داماد را بهمان
وضع بر مسند در صدر مجلس مینشانند و رقاصان برقص
مشغول میشوند و بعد از آن قضات و علما حاضر شده بعد از
حصول اذن از عروس در مجلس آمده پهلوی داماد نشسته
خطبه و صیغه نکاح را جاری مینمایند و مهر را زیاده از قدر
حوصله میکنند شخصی که قادر بر هزار روپیه نیست چهل هزار
و پنجاه هزار و یک لک بلکه بیست لک و بعضی سی لک روپیه مهر را قبول میکنند
و از این جهت است که زنان در این ملک بر مردان مسلطند
مگر قلیلی که از خوبی ذات خود اطاعت شوهر و رضاجوئی او میکنند
و مردان را با زنان چندان الفتی نیست زیرا که هیچکس با
طلبکار خود الفت نمیگیرد و همیشه در دل از او نفرت دارد
مگر با در و شادی و اگر شوهر فوت کرد غالبا همه ترکه او بزن
منتقل میشود و اولاد او خصوص آنانیکه از بطن غیر آن زن
باشند تمام فقیر و محتاج قوت لایموت میشوند مجملا چون نکاح
جاری شد بهمه مردمانی که همراه داماد آمده اند قلیان و شربت
و پان و عطر میدهند و قبل از آن چیزی حتی آب نمیدهند
و مردمان دیگر نیز شربت میخورند و بقدر مقدور مردمان داماد
چیزی در کاسه شربت میگذارند و برقاصی بقدر مقدور

و خلعت و انعام داده میشود بعد از آن داماد را بتنهائی در محل سرای
عروس میبرند و هر دو را بر یک مسند مینشانند و در حدود بنگاله رسم است
که در وقت داخل شدن داماد کسان عروس او را باسم یکی از حیوانات
میخوانند و شال یا رشته گل بر گردن او انداخته میکشند و داماد باید
مثل آن حیوان آواز کند الا آنکه مادر عروس و کسان او معاف کنند
و چون نشستند بر مواضع سبعه که در سجده بر زمین میرسد که عبارت
از پیشانی و دو زانو و کف دو دست و روی پاهای عروس باشد
حب های نبات میگذارند و داماد را تکلیف میکنند که بدهن خود
آن حبها را بردارد و منظور ایشان آنست که داماد پاهای عروس را
بوسیده باشد و بعضی از مردمان که اندک غیرت دارند بارا قبول
نمیکنند و بعد از اصرار تمام معاف میشوند و بعد از آن مقنعه از شال
وغیره بر سر هر دو می اندازند و آئینه و در مصحف سوره توحید را گشوده
پیش روی ایشان میگذارند و سهره داماد و عروس را بر میدارند
که صورت یکدیگر را در آئینه ببینند و در آنوقت سوره توحید را تلاوت
میکنند و در دکهن معمول است که بعد از آن داماد و عروس قدری نان
بپزند و قدری از آن بخورند مجملاً بعد از آن قریب بصبح یا صبح شده
عروس را رخصت میکنند داماد عروس را در بغل برداشته می آورد
و در سواری او مثل میانه وغیره که سبق ذکر شد و ستون است سوار میکند
و اگر عروس جسیم و مسافت بسیار باشد عجب رنج و مصیبت و محنتی
از کشیدن او میکشد و در دل میگوید مصرع رنج راحت دان چه شد مطلب
بزرگ ... پیش مردمان عروس جهیزی که برایش از خانه پدر مقرر شده است

با پلنگ خواب و سایر اسباب او بر سر کوفته و اگر بسیار است بر شتر
دیگران حمل کرده داماد را بهمان هیئت که آمده بود بر اسب سوار
میکنند سواری او پیش میرود و سواری عروس پشت سر او و مردان و زنان
همراهی از عقب و دف و اللان و رقاصان در پیش با رام تمام مشغول نغمه
میروند و در ساعت یا کم و زیاد از روز رفته بخانه داماد میرسند
زنان عروس را پیاده میکنند بر سر راه او گوسفند یا گاوی ذبح میکنند
چون عروس داخل شد و بر مسند نشست داماد آمده بر پهلوی او می‌نشیند
دیگر قدری متشرع است امورات شرعیه را نیز معمول میدارد و بعد از آن
اگر روز است زفاف میکنند و الا داماد حسرت کشیده ملبس و مناس
میگذارند و مورد نو بنجات طرفین میشود و مشهور است که اغلب
این احوال مخصوص طایفه هنود بود چون اکبر شاه بابری از راجه‌های بزرگ
هنود خواهش مواصلت نمود بعرض رسانیدند که این مرحله موقوف
بر آنست که پادشاه رسوم ما را بعمل آورند اکبر شاه قبول کرد و
از آنروز در اسلام نیز شایع شد چنانکه بخواطر ایشان رسم ختنه شدن
پادشاه زادگان را نیز موقوف داشت و بعد از شاه جهان
این رسم الی الان مستمر است و کسی از اولاد بابریه ختنه نمیشوند
مجملا بعد از شب زفاف تا چهار روز طعام از خانه عروس بجهت مصرف
ایشان بلکه زیاده تر بخانه داماد می‌آید و این را بهوره بفتح با
با موحده و ضم ها و سکون واو و فتح را و ها ساکن مینامند و در
روز چهارم داماد عروس را برداشته بخانه پدر او میبرد و در آنجا
اجتماع زنان از طرفین میشود و بیکدیگر از میوه که در آن موسم است

میپوشند و اگر داماد کم حیا باشد دران روز خورد لنگها بر والد کتک
مفتی میخورد و این روز را چوتهی مینامند و بداماد خلعت میدهند
و بعد از انقضای این روز در وقت عصر داماد با عروس
بخانه خود بر میگردد و بعد ازان چهار جمعه را عروس در خانه
پدر میرود و در هر دفعه هفت روز درانجا میماند و باز میگردد
و هفت روز در خانه شوهر میماند و باز در روز جمعه دوم میرود
و همچنین تا چهار جمعه تمام شود و در بعضی از مواضع خصوص
در بنگاله صبح روز جمعه رفته وقت عصر معاودت میکنند
تا چهار جمعه تمام شود و درین ایام که در خانه پدر است اغلب
انست که شوهر نیز در شب پیش او میماند و لیکن در روز
لازم نیست و بعد ازان در خانه خود میمانند و در ایام حمل
نیز رسوم و عادات چند دارند بالکل هر ماه را عروس در خانه
خود میماند و حرکت نمیکند مگر بقید ضرورت و بعد از وضع
حمل اگر پسر است بر در خانه او نقار خانه آراسته مینوازند
و متعلقان او را [illegible] میدهند و پدر عروس داماد را خلعت
میدهد و از قواعد این ملک است که مادر زن از داماد حجاب میکنند
و در روبروی او نمیشود و در عرب نیز چنین است و عروس از
برادران شوهر محجوب نمیشود مگر کسیکه بسیار متشرع باشد
و من در هنگامیکه محمد را در مرشداباد نکاح کردم بغیر از رد
کلام الله و اشنه هیچ یک از رسومات را بالعمل نیاوردم و صیغه
نکاح را مخفی نیز خود جاری کردم و از انجمله انست که زنان بعد

شوهر حلقه در دماغ نمیکند و در خانه معطل و حیران میماند مگر
شوهر نمیکند اگرچه در عین شباب باشد و هرچند که مواصلت
نشده باشد بلکه بمجرد نامزد شدن از ارتکاب این معنی اشتغال مع
ذالک کسی احیاناً بخلاف قاعده عرف و موافق شریعت عقد
کرد و شوهر نمود تمام اقوام و خویش و آشنایان بلکه بیگانگان
نیز او را ملامت میکنند و در خانه او آمد و رفت نمیکنند
و از جمله اراذل محسوب میشود القصه دیگر این مرحله در میان زنان
این ملک قبیح است چیز دیگر قبیح نیست حتی آنکه در ارتکاب زنا
در خفیه و آشکارا آنقدر توبیخ نیست که در این است و این از
قواعد هنود است که در میان اهل اسلام نیز رواج کلی یافته است
و از آنجمله آنست که بادشاه و حکام و امرای اعزه خطابات میدهند
و آن سه درجه دارد دوله و ملکی و خانی و جنگی مثل اسد الدوله رستم
الملک فلان خان بهادر شیر جنگ و همچنین برین منوال تعارف
مینمایند و هر کسی را لقبی خوش میکنند پس هرگاه خطاب عنایت شد
در دربار عام بادشاه میفرمایند که چوبداران ولی و فلان الشخص را
بآداب گاه که در پایین حصار در مقابل سلطان مقرر است میبرند
و میگویند که فلان شخص بفلان خطاب سرفراز شد و یا آنکه بآواز
بلند میگویند که اسد الدوله فلان الملک فلان خان بهادر
فلان جنگ جهان پناه سلامت پس آن شخص تسلیمات بجای آورد
یعنی سه دفعه دست بر زمین میزند و میبوسد و بعد از آن آمده
نذر میدهد و باز باین محل رفته بهمان نهج اداء میشود و لوازم تسلیمات

میکنند بعد ازان موافق مرتبه او پنج قطعه خلعت عنایت میشود
دوشاله و رومال و جیغه و سرپیچ و یا هفت قطعه با اضافه ماله
مروارید بجهت گردن و دستار و گاه است که شمشیر و سپر و خنجر
نیز انعام میشود و این نهایت مرتبه است و گاه است که دوشاله
یعنی دو شال را بالای هم دوخته بدوش او مینهند و گاه است
که رومال بران اضافه میشود بهر حال درین مرحله بسیار تفاوتها
گذارده اند بازبان محل رفته تسلیمات میکنند و نذر بجهت سرفرازی
خلعت را میگذرانند و باز رفته تسلیمات میکنند بعد ازان همان
خطابات از سرکار بادشاهی بر صفحه نقره یا زمرد نقش کنده
شده بان عنایت میشود من بعد بادشاه و مردمان او را بهمان
خطاب میخوانند و در مراسلات و مکاتبات مینویسند و بسیارست
که اسم اصلی او موقوف میشود و از خطابات مردم او را میشناسند و
ازین خطابات بالاتر نیز میدهند مثل فرزند خان و خان جهان
و یار وفادار و ارسطو جاه و سکندر حمله و فریدون جاه و سلیمان شکوه
و دارا شکوه و امثال اینها و این خطابات مخصوص مردمان بسیار
عالی و شاهزادگان است و بمثل علمای شریعت پناه و شیخ الاسلام
خان و صدارت خان و امثال ان خطابات میدهند و باطبا مثل
شفائی خان و حکمت خان و فلان خان و علوی خان و حذاقت خان
و نجوان خطابات میدهند و بسیارست که بادشاه بوزرا و حکام
صوبه جات که بسیار متشخص باشند اجازه میدهد که بمردم خطاب
میدهند درانوقت خطابات ایشان نیز معتبر خواهد بود و درین

اوقات خطابات باقی است ولوازم آنها درمیان نیست واگر
شخصی بسیار مقتدر باشد و پادشاه را منظور باشد که او بر در خانه
خود نوبت و نقاره بنوازد در بار عام حاضر میشود نقاره کوچکی
از نقره ساخته اند بر پشت آدمی می بندند و در اداتگاه برده
چوبداران و یساولان چند چوب بران نقاره میزنند که آواز
دهد و بعد ازان باواز بلند میگویند که فلان کس از حضور [illegible]
نوبت خانه و نقاره خانه سرفراز شد بعد ازان بآیینی که گذشت
نذر میدهد و بر در خانه خود نوبت میزند و قبل ازین که سلطنت را
رونقی بود هر کسی را بر هر قسم سواری سوار شدن و هر جامه را پوشیدن
و هر رفتار پیرامن شود موقوف باذن بود و در ایام انگریزیه
که دولت سست و تمام شده است و منظور ایشان ضعیف شدن
اعاظم و ذلیل شدن بزرگان و امیرزادگان است این امورات
تمام مرتفع است و هر کس هر چه میخواهد میکند و قلیلی از رسوم ملاحظه مانده است
وانهم در اختیار ایشان است و از الجمله آنست که در کیفیت
رفتن بحضور حکام تفاوت بسیار است اعزه مثل علماء و سادات
مقدسین که داخل ملازمان نباشند از در داخل مجلس شده
بآیینی که سبق ذکر شد سلام میکنند و بعضی که بسیار عمده باشند
سلام علیکم میگویند و جواب میشنوند و بجهت ایشان تواضع
واستقبال بقدر رتبه میشود و بر مسند خود مینشانند و بسا است
که خود خارج مسند مینشیند و یا آنکه بجهت او علیحده مسند فرش
میکنند و حق آنست که علما و سادات را نوابان و سیدان این ملک

نوبت دادن سلاطین

طریقه رفتن بحضور

نهایت احترام میکنند و بعضی چون داخل مجلس شدند چوبدار
یعنی پس از دعا میکنند و میگویند نگاه روبرو نواب نامدار سلامت
پس آن شخص تسلیمات بجا آورده حاکم نیز دست بر سر میگذارد و بمکانی
که بجهت او معین شده است رفته باز سلام میکند و مینشیند
و بعضی در توی حصار در آداب گاه پهلوی چوبدار می ایستند
چوبدار بهمان نهج آواز میدهد حاکم ملتفت شده دست بر سر
میگذارد پس داخل مجلس شده باز آداب میکند و بمکان خود رفته
آداب کرده مینشیند و بعضی را چوبدار نام میگیرد و میگوید
فلان خان نواب نامدار سلامت و بعد از آن بهمان نهج رفته
بمکان خود قرار میگیرد و این قسم از همه نسبت تربیت و هرگاه
بحاکم یا بزرگی تکلم میکنند کف دو دست را بالای هم میگذارند
و در رو باو بلند میکنند و در این نهایت آداب است و هرگاه حاکم
از تکلم ساکت شد و یا آنکه عرض خود را تمام کرد تسلیمات بجا می آورد
و اگر قلیان از برای او آورند اگرچه از خود آن شخص باشد اول
برخاسته تسلیمات میکند و بعد از آن میکشد و همچنین است
در قهوه و امثال آن و از الجمله آنست آنکه کاذران و اینها را
بهندی دهوبی میگویند در هر شهر و قریه بسیارند که رخوت اعالی
و ادانی را بر رود در نهایت خوبی میشویند بحدی که از روز نوی
بهتر و سفیدتر میشود و بر آن اجرت قلیلی میگیرند و شستن خود
و نسوان رخوت را معمول نیست و اگر کسی کند نهایت او را
توبیخ میکنند بلکه اغلب زنان خاصه از طایفه بزرگان رخوت خود

و دیگر کاذران و بندو خیش زنان
و شستن رخت ایشان رخوت خود

و شوهر داد الله در امید و زنند بلکه اگر پاره شود وصله میکنند و بعث
عیب میدانند و برای ابکار زنان دیگر را اجیر میکنند و این نیز از
معتادات ناپسند از الجمله آنست که در خانها و در مکان خلوتی اجابتی
بلند بجهت بول و غایت کردن ساخته اند و پیش روی آنها
چوب کوچک و در منتهای آن کود کوچکی بجهت فاضل آب گذارده اند
و جماعتی مقرر اند اجرت گرفته در روزی یکدفعه یا دو دفعه چهار را
جاروب میکنند و نجاست را برداشته بیرون میبرند و باین
سبب در بیت الخلا عفونت کم است و مثل ایران و عتبات
عالیات نیست که چاه های عمیق کنده باشند و بعد از انقضای
مدتی آنرا خالی کنند و این جماعت را حلال خور مینامند و حق است
که این اسم با مسمی است و طور بدی نیست از الجمله آنست که زنان
فاحشه و بزبان هندی آنها را کنچنی مینامند و انواع مسکرات در
بلاد و قریه های این ملک از حد افزون است علانیه بر مناظر و غرفات
و بالاخانه ها و کوچه ها در عین حسن و زیبایی و آراستگی نشسته اند
و در کوچه ها و بازارها سفره در شان نشسته میفروشند هر کس در هر
وقت که خواهد بمبلغ قلیلی زن بسیار حسینه جمیله را طلبیده و مجلس
شربی آراسته و هر قدر که خواهد بعیش و عشرت مشغول میشود نه از خداوند
نه از رسول نه از حکام شرعی و عرفی هست ... قبح آن از انظار
مردم مگر جمع قلیلی مرتفع شده است و متعه کردن بدرجات از آن
اقبح است بلکه بان فخر و مباهات میکنند خصوص در مرشداباد
فسق بنیاد که همیشه اغلب امیرزادگان و امثال ایشان و بسیاری

حلال خور
سخنان که این برا
می نامند

کثرت زنا و فواحش و
در این مملکت

و از اوسط و اراذل ناس تعالی شانهم اغلب ساعات لیل و نهار را
بمستی و بیهوشی صرف میکنند و دست فاحشه را بیک دست و شیشه
شرابی را بدست دیگر گرفته مست و لا یعقل در شوارع و طرق
عام خلایق افتاده اند شب مست و سحر نیکی و تا شام جنب و ما
یعرف خود را تمام بهمین مصارف میرسانند و با آنکه هر یکی را
درماهی مبالغ خطیری مداخل از تفضلات سرکار کمپنی بهادر
مقررست همیشه مقروض و در امور اکل و معاش از افقر الناس
کمتر اند و اگر معرفی یا معرفت سابقه نباشد کسی نخواهد دانست
که ایشان از قسم بزرگان و امیرزادگان اند زیرا که ایشان را بزرگی بر
کسی ننوشته اند بلکه دلیل آن ترک و سامان است و آن بحمد الله
مفقود است و اگر یکی از ایشان نعاحشه سیاه سوخته کند بیده را
مسخر کرد و بقهر و غلبه بران مسلط شد و بر فرض محال بهزار سعی
بلیغ با او جماع ... کرد در نظر همتش چنان می‌نماید که ملک
سلیمانی را مالک و متصرف شده است و با مصاحبان خود با نواع
مختلفه از روی فخر و مباهات این مرحله را بیان میکنند و ایشان
دست جور کرده عرض میکنند که واه پیر و مرشد اصدار این
مقدمه که از خداوند بظهور رسیده است در قوت قدرت بشریت
و بعضی از مایه‌داران انقضای معاشر نفیه المرحوم وزیر طالع تا متهای
حضور است که این امر عظیمی سهل و آسانی بوقوع آمده است
بلی عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان و فخر الاقران نواب
میر ابو القاسم خان بهادر مشهور بنواب منکلی و چند کس دیگر که

والده ایشان نکاح شده است در این مراحل از ابنای جنس خود ممتاز اند و اگر متوجه امور قبیحه میشوند باین سوای دا فتضاح و بالمره عبادات و طاعات را موقوف نکرده اند خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و در امور معاش و گذران و معاشرت با خلق نیز سلیقه دارند مجملا اگر کسی ازین طایفه زنان بتوفیقات خالق سبحانی از امورات فاحشه توبه کند همکاران در سر رشته داران این فرقه مانع میشوند و حکام اسلام نیز در هر جا که مستقلند باینان اعانت میکنند و در حدودی که جماعه انگلیسیه مستقلند چنین نیست بلکه هر کس در امر خود مختار است و علاوه بر این زنان جماعتی از مردان نیز در این ملک هستند که چون زنان خود را زینت داده رقص میکنند و اینقوم را ابجره مینامند و علانیه برملا هر که خواهد آنها را طلبیده با ایشان لواطه میکند و در سالی مبالغ کلی از قیمت فروج و مقاعد و شراب و اجرت رقاصان بسرکار حکام اسلام عاید شود و جماعت انگلیسیه با آنکه کافرند و شب و روز در پی تحصیل زر اند این مرحله را بر خود عار دانسته اند و از این ممر منتفع نمیشوند و لکن شراب خانه ها را باجاره داده اند از مداخل آنها چیزی میگیرند و نواب وزیر الممالک سعادت علیخان بهادر نیز با وفور قلت مداخلی که دارد ابواب انتفاع ازین ممر را موقوف داشته است بلکه علاوه بر آن قدغن بلیغ کرده است که در بلده لکهنو که دار الحکومت نواب است و در تمام قلمرو او شراب را علانیه نفروشند و قمار نبازند و خنزیر را در کوچه و بازار راه ندهند و مداخل این امور در ملک او زیاده از لک روپیه

در مدح نواب وزیر اعظم [illegible]

بود و مردان حیف و پوشیده نیست اگر چه نواب معظم الیه را این [illegible]

و دنیای که بدین [illegible] طریقه دوستی و دوداد و مهمانی بوده [illegible]

بجهت بعضی از مصالح که من بنده بجایش ذکر نشود معمول میداشت [illegible]

ولکن بالانصاف و حق آنست که اگر امثال این مزاج شریف غالب [illegible]

در زمره وزراء و حکام و ابنای نوع خود در فهم و فراست و ادراک

در انجد و قلیل النظیر بود محال در این مملکت بر خلاف ممالک

دیگر از پدر و مادر و خویشان و همگنان و دار و غیره و اجداش و حکام

شرع و عرف در ارتکاب این امور مبالغت و خوبی نیست و

آراستن مجالس عیش و عشرت و ملت آوردن زنان و مردان

خوب صورت در نهایت آسانی و سهولت میسر است [illegible]

میسر اگر کسی خودداری کند از نیکی ذات و محض خوف و غضب

حضرت رب العزت خواهد بود عصمنا الله و جمیع المؤمنین من شرور

انفسنا و سیئات اعمالنا بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم

و از اقبح قبایح آنست که بعضی از ارکاب و عصات و اراذل [illegible]

که بالمره عبادات را ترک کرده و مرتکب منهیات است میگویند که

در این همه خوف عقاب و عذابی نیست زیرا که حضرت سید الشهدا

بجهت شفاعت گناهکاران و نجات دادن عاصیان بدرجه

شهادت رسیده است و گریستن بر آنحضرت موجب آمرزش

سیئات و رسیدن به اعلا درجات است پس از این مقدمه

ترک لذات و ارتکاب عبادات از عین سفاهت است [illegible]

[illegible] صفحه طاعت را پیچیده مسند شقاوت و عصیان را گسترده اند

در سخن بعضی از ارکاب عصیان [illegible] و جواب آن

چون این اشکال سخیف در دل بعضی از مردمان ضعیف وقعی گرفته بود
لهذا اعنان قلم را بجانب بیان بطلان و عدم استحکام معطوف
میداریم و من الله التوفیق بدانکه این سخن از چند وجه مردود است
و مخالفت دو وجه از ان بیان میشود وجه اول انکه مقتضای احادیث
شریفه انست که انحضرت در ایام از قبول فرمودن شهادت صاحب
مقام و مرتبه شفاعت شده هر که را خواهد شفاعت میکند و هر کرا
نخواهد نمیکند نه انکه شفاعت کردن بر او از جمله ملتزمات [illegible]
شده است و نه انکه امرزش گنهکاران لازم شهید شدن انحضرت
شده باشد که خواه مخواه باید عاصین بعد از [illegible] امرزیده
شوند خواه شفاعت کند و خواه نکند لیس [illegible] میگوییم
که عاصی باید انقدر مرتکب معاصی نشود که از عزت و وسایط
و شفعای دربار صاحب کار روحی الفداه دست برداشته باشد و ان را
نیز راه شفاعت و سخن در پیش صاحب کار بود و با ارتکاب جمیع
نواهی و ترک شدن تمامی واجبات ازین بنده عاصی حضرت
سید الشهدا که عارف بمرتبه الوهیت است چگونه شفاعت
خواهد کرد بلکه خود بمالکان عذاب حکم خواهد فرمود که این ملعون
با خالق بیچون خود چنین رفتار کرده است و از شکر نعم بی پایان
او و انکه مولای او فی ذاته مستحق اطاعت و عبادت است غافل
شده است و مخالفت ورزیده است این را باسفل درکات
جحیم رسانید و بانواع عقوبت معذب بدارید زیرا که هر قدر که معرفت
بذات و صفات حضرت سبحان بیشتر است ظهور قبح عمل قبیح [illegible]

وجه اول

نظیر تشبیهی است چون عوام الناس مطلب را از تمثیل بهتر و خوبتر می‌یابند
تمثیل بجهت فهمانیدن و تقریب کردن مطلب بذهن
و فهم ایشان گفته میشود که چنانکه در دربار سلاطین و پادشاهان
که نمونه سلطنت و ظل آثار الوهیت‌اند شفعا از قبیل وزراء و
غیرهم شفاعت والتماس را باندازه میکنند و کسی را که همیشه
کوس نفاق و مخالفت را کوبیده و عدم اطاعت را مدت العمر
منظور داشته است و از اتفاقات بقید کمندان پادشاه مبتلا
شده باشد اصلا و قطعا شفاعتش نمیکنند و خود نیز از اعداء
عدوان مرد مخالف خواهند بود و بر ایشان در ترک شفاعت
توبیخ و مذمتی نخواهد بود همچنین در دربار پادشاه پادشاهان نیز
چنین است و در این مرحله قابلیة را ملاحظه مینمایند مجملا قابلیت در
فیضان فیض شرط است والا هر خار و خسی نرگس و ریحان گردد
و وجه دوم آنست که میگوئیم که موافق عقیده فاسده این شخص کثیر
المعاصی بعد از شهادت آن سرور لازم آید که تکالیف شرعیه از
شیعیان مرتفع شده باشد و یا آنکه باقی باشند و لکن از آثار
آنها ترتب عقاب و مخالفت زایل شده باشد و قول اول موجب
کفر است زیرا که خلاف ضرورت دین و موجب تخریب شریعه
سید المرسلین و تکذیب خدا و رسول و ائمه طاهرین است
کفر بوده که انهدام این دین و شریعت و تا بروز قیامت ثابت
و همچنین است قول ثانی زیرا که سادات امام بعد از شهادت
[illegible] برگزیده ملک علام علاوه خاصه شیعیان را در مقام موعظه

وجه دوم

بالتصریحات از عقاب و عذاب میترسانیده اند و اینکه
بیان فضایل و حسن و قبح شرور و تحلیل و تحریم طاعات
و عبادات و زجر از مخالفت و عصیان میفرموده اند پس هر
عاقل خردمند هشیار باید میان کلمات سادات کبار جمع
نماید و وجه جمع چنانکه بخاطر قاصر میرسد این است که حکیم علی الاطلاق
یعنی شارع مقدس در ضمن این کلمات خواص و منافع و مضار
هر یک از ادویه مقرره عبادات و معاصی را بنحوی که باید از برای عباد
بیان میفرماید چنانکه اطبا در کتب و دفاتر خود مینویسند که
تریاق مثلا کشنده است و خوردن سیر مثلا بجهت دفع سم
نافع است و بهمین منوال در تمامی ادویه متوافقه و متضاده آنچه
صفات و خواص آنها است بیان میکنند پس شخص متصرف
در مقام ایمان و اتیان باید توافق و تناسب [illegible]
استعمال آن ادویه منظور نماید و در هنگام معالجه قوه و ضعف
مرض را نیز ملاحظه کند نه آنکه عبادات و طاعات را بالمره
ترک کند و سید الشهدا بگوید و باین مطلب اعتراض کند و نه آنکه
بگوید تریاق کشنده را بخورد و بخوردن سیر معالجه نماید پس بنا
علی ذلک میگوییم که ظاهر آنست که غرض ائمه اطهار و سادات
ابرار در بیان این نوع کلمات این بوده است که عباد
در میان خوف و رجا باشند و از شدت [illegible] و کمال
امیدواری ترک اطاعت نکنند و در این باب بمقتضای حکمت را
مرعی فرموده اند و در این مقام وجوهات بسیار است و ذکر آنها

در ریش تراشیدن

مناسب وضع این رساله نیست اگر در خانه کس ست ملحق برست
والله العالم و از الجمله آنست که اغلب اعالی و ادانی و حکام
و امرا بلکه اغلب طلاب علوم دینیه ریش را میتراشند و اگر بعضی
اندکی مقدس باشند مو را حد بیضه میکنند و اگر از آن نیز زیاده مقدس
باشند فی الجمله خواهد گذاشت مجملا در زمره شیعیان حتی در علماء
ریش کامل شرعی ساز و نادر است و از بعضی از منصفان شنیده‌ام
که منظور اغلب مردم در ارتکاب این عمل رضامندی زنان است
و در روم نیز این عمل شایع است الا آنکه در آنجا مخصوص بعض
حکام و اعیان است و در این مملکت عام است بلکه شیوع عشق بیشتر است
و عجب آنست که در این کشور بسیاری از اصحاب فهم بلکه علم را دیدم
که بر حرمت این عمل مطلع نبودند بلکه اصرار بر اباحه آن داشتند
و میگفتند که کراهت هم در نیست و این فقیر چون چنین دیدم در
جواب مسایل فیض آباد این مقام را بر وجه اتم بیان کردم بحمدالله
جمعی از مومنین اطاعت کرده دست از ریش خود برداشتند
امید که حضرت باری دیگران را نیز توفیق قبول کرامت کند و از الجمله

پرورش کردن اولاد دیگران

آنست که اولاد دیگران را پرورش میکنند و بفرزندی خود بر
میدارند و مثل فرزند حقیقی خود میدانند خصوص که نیکو اولاد
نباشند و حجاب از وی نمیکنند و بوی میراث میدهند بلکه در
نظر اکثر عوام الناس چون فرزند بر سایر اقارب مقدم میدانندش
و مناکحه با او را حرام میدانند و اگر مردی دختری را فرزند خود
کرده و بعد او را نکاح نمود او را توبیخ میکنند حق آنست که آیه

درین کشور اخر نامی دارد و دیگو باکه از مقتضیات آب و هوای
او هست چنانکه من نیز در بلده فیض اباد نور چشم [illegible] گرامی
مقدار والا تبار میرزا محسن مشهور بمیرزا حفظه الله تعالی را که خلف
عالیجاه شوکت دستگاه برادر صاحب عظیم المناقب مشفق بسیار
مهربان میرزا ابراهیم علیخان بهادر مشهور بمیرزا سید و صاحب
دام اقباله است از بطن همشیره معظمه نیکان عالیجاه اسد الدوله
رستم الملک میرزا محمد تقی خان بهادر فیل جنگ دام اقباله
بفرزندی گرفته بودم و اثر محبت اولاد حقیقی را از طرفین مشاهده
مینمودم و دران وقت سن آن نور چشمی هفت سال بود حفظه الله
فی العیش الرغید و اعزه فی الدارین بمحمد و آله و این قضیه در عرب
نیز مشهور بوده است چنانکه از مقدمه زید بن حارثه معلوم میشود
و شاید تا حال نیز باقی باشد و در ایران مشهور نیست فصل
دیگو بهای فارسی بروزن پهلو از زیر بادات است
و از یکطرف محدود بجهانگیر نگر من اعمال بنگاله و از طرف
دیگر باراضی چین متصل است و راجه املاک سور قلاده
احدی در بیادر ده است و خود را مالک روی زمین داند و سه ماه
راه از هر طرف وسعت مملکت او است هر گاه از حد و دیگر
خطوط از حکام بلکه از سلاطین نیز در بادشاه انجا میرسد
وزیر عرض میکند که فلان غلام بالا بادی [illegible] مملکت
باو مرحمت شده است علی الضیاد ارسال داشته است و در جواب
چنین نویسد که از بادشاه پیگو صاحب فیل سفید و معدن یاقوت

نبهای تقی بهادر میرزا احسان در فیض اباد

احوال پیگو و بادشاه آن

و الماس و طلا و نقره بغلامان غلام بالک باید بعد از آن مطلب
نگارد کشمیل سفید بجز سرکار او در جای دیگر نیست و اهالی آن
در صورت بمردم چین و خطا در کوچکی چشم شبیه اند و اغلب سبز
رنگند و معادن بسیار در آن هست مثل یاقوت و الماس و طلا و نقره
و سرب و قلع و خانه‌ها تمام از چوب است سوای بتخانه و خوانه یاد
که از سنگ و گل است و باین سبب آتش در شب فراوان میشوند از
عمله حکام در کوچه و بازارها میگردند و اگر در خانه کسی آتش یا
چراغی یافتند آنخانه را غارت میکنند و زر رایج المعامله
ایشان پارهای نقره منقوش است از عیار و سکه ندارند محملی
از رسومات و اشیا خاصه آنملک نگارش میشود از الجمله
آنست که هرگاه پادشاه در کوچه و بازار برآید مردم همه برروی
در افتند تا او بگذرد و کسی بر او نگاه نکنند و هنگامیکه در دیوان
عام و در مجلس است مردم برروی میخوابند و هر دو دست زیر چانه
خود میگذارند و نفاذ حکمش بحدی است که اگر فی الحال همه را
بقتل رساند کسی سر بر نمیدارد تا کشته شود و هرگاه با کسی جنگ دست دهد
جمیع مردم از صغیر و کبیر مجتمع شوند و لهذا افواج او بسیار بد ترتیبات
انگلیسیه مکرر خواستند که در آنملک مکانی بدست آورند و رخنه
اندازند نکنند و هدایای بسیار فرستادند کرفتند و در عوض
قدری کالای چوبین دادند و قبول نکردند که از سرکار ایشان
وکیلی در آنجا باشد و از الجمله آنست که اگر کسی بدیگری در
هنگام نزاع سیلی یا مشتی یا چوبی زند و نزد حاکم شکایت شد

[illegible]

[illegible]

از ضارب خنجری گرفته بمضروب میدهند و اگر دست بالا کرد
بقصد زدن و نزد او را قتل میکنند و میگویند که نیت بد در زد
پائین آمدن بجای خود خورد که باعث قتل میشد بیش الا علاج چه
دست بالا کرد و باید فرود آورد و الا کشته میشود از احکام
آنست که عقد نکاح موقوف بر رضای طرفین و قدری زر است
اگرچه زن شوهر داشته باشد و تا هر وقت که زن بخواهد بماند
غربا که در آن شهر وارد میشوند مردمان دختران و زنان خود را با ایشان
خدمتکاری نزد ایشان اجیر میکنند و اگر با او فعلی نیز شد
آنقدر مضایقه نیست و اگر کسی با زنی در خفیه آشنائی کرد
و او را بخانه خود برد شوهر یا پدر او اگر بحاکم شکوه کنند آن
مرد بیگانه را میطلبد و نود روپیه از آن جریمه گیرد و زن را
بمالکش سپارد و اگر آن زن بار دوم بخانه او رفت و شکایت
شصت روپیه میگیرد و در بار سیم سی روپیه و در بار چهارم
چیزی نگویند و بهم واگذارد و نوشتن و مکاتبات اغلب
ایشان بر برگ درختان سطری است که مانند تخته چوب
بسیار نازک است از قلم آهن بران نقاری کنند و دفاتر
و کتب ایشان نیز از همان است و هر یک از شهرها و محلات
ممالک را خصوصیات چند است که در ضمن احوال اینها نگارش خواهد
[illegible] وقت مذکر احوال آن بندر و در روز دیگر بسوی [illegible]
می پردازد فصل ۵ یوم چهارشنبه غره ماه صفر المظفر
سنه یکهزار و دوصد و بیست هجری قریه [illegible]

مناکحه در بیکو

مکاتبه در بیکو

پیش عالیجناب سلالة الاطیاب آقا سید تقی اصفهانی که از عمده
تجار فارسیه آنجا بود استقبال کرده بمنزل خود برد و در شرایط اتحاد
و یگانگی و طریقه وداد و مردانگی دقیقه فروگذاشت نکرد بدانکه
ممبی بفتح میم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه جزیره از جزایر مشهوره دکهن است و بمبای از اغلاط مشهوره است
و جزیره قطعه از زمین را گویند که اطراف آنرا آب فرو گرفته
باشد و بدون کشتی بدان نتوان رسید و آن جزیره از مدت مدیده است
و در دست جماعت انگریزیه است و بغایت معمور و آباد است جهازات
از چین و اطراف بانجا بسیار میآیند و شهر آن دو قلعه و دو
خندق بسیار عالی دارد و بر اطراف قلعه انواع توپها گذارده اند
و تسخیر آن بزور ممکن نیست و در روزی تقریبا پنجاه هزار روپیه
بلکه زیاده حاصل گمرک او است و در خارج شهر نیز آبادی بسیار
و طول او چنانکه مسموع شد دو فرسخ و عرض نیم فرسخ است
و هوای آن بسیار خوب و در نهایت لطافت است و فصول
آن در ایام سنه چون اغلب بلاد دکهن هشت است و درختان
دوبار ثمر دهند و بعضی درختان چون نارنج و سایر مرکبات
در همه وقت الا مدت قلیله بار دارند و آب خوردن آن
منحصر است بچاه و بیشتر آن شور مزه است و در بعضی از گودالها
نیز آب باران جمع شود و ناچار از آن نیز میخورند و بمرض رشته
که مرض مشهوری است و در [illegible] نیز بسیاری مبتلا میشوند و از خواص
جزیره آنجا است که مارهای سمی در آن بسیار است و ناخدایان

و در آن جزیره [illegible]

در دریا هرگاه مار دریائی بینند میدانند که بمبئی قریب است و بپوسته خاصه
در ایام باران از دریا بجزیره آیند و بمردم اذیت رسانند
و مردمان در دفع آنها تدبیری که کرده اند آنست که صدف را
کوبیده در خانه تا دباغ خانه در راهها بآنها فرش کنند چون بآنجا
رسد صدفهای شکسته بدن او را مجروح سازند و از رفتار
باز ماند پس مردمان آنرا هلاک کنند و از اوضاع پسندیده که
جماعت انگریزیه در آنجا بنا نهاده اند منار است که بر لب دریا
ساخته اند و در شب بالای آن چراغها روشن کنند تا ناخدایان
در دریا چون آنرا ببینند دانند که جزیره نزدیک است از مکان
خود در شب حرکت نکنند چون در اطراف آن کوهستان بسیار
در زیر آب است و بغایت خطرناک است و اهالی آن اغلب جماعت
آتش پرستند که بفارسی مشهوراند و گویند که در ایام خلافت عمر
از ایران بآن جزیره فرار کرده اند تمام چون اهالی آن سفیدرو
و خوب صورت هستند و اصلا با مردم بیگانه وصلت نمیکنند و دختر نمیدهند
و نه میگیرند و لهذا رنگ و طور را از اصلی خود باقی مانده اند و باهم بنهایت
اتفاق دارند و اغلب امورات صاحبان انگریز و تجار بمعرفت
آنان میشود و بغایت امین و ذی هوش هستند و با قزلباشیه بنهایت
مالوفند و خود را از اولاد کیان دانند و کتابی که در دارند بخط
و پاژند و استا در زردشت حکیم را پیغمبر دانسته میخوانند و بشاهنامه
بسیار شوق دارند و صاحبان مایه خطیر چون ملک و کشتی و نقد و جنس
دولت آن بسیار ند و دربار را در آن جزیره و سایر جزایر هند بدست

منار بمبئی

علاقه گبران به شاهنامه

نفخ و وقعها اب مد کند و بلند شود و دفعه کم شود و جزر شود
چون بصره و غیران و در علة ان حکما را تامل است جمعی از یونانیان
و غیرهم را اعتقاد انست که در قعر دریا سنگهای بسیار است و چون
قمر محاذات قعر بحر رسد و نور او در انجا افتد و شعاع آن
بدان سنگها رسد و از انجا متراجع منعکس گردد اب را سخین
کند و چون گرم و لطیف گردد متخلخل شود پس مکانی زیاد تر
از اول خواهد و لهذا مد شود و اب از محل خود باطراف بالا رود
و در انوقت اب رودخانه های که از اطراف بدریا میریزند
متراجع شوند چنانکه در بصره و کلکته و امثال انها است و چون
قمر غروب کند غلیان ان ساکن شود و بحالت اولی برگردد
و ابرودخانه ها باز جاری شوند و لهذا جزر شود و جماعت انگلیسیه
و غیرهم را رای انست که هر کره که از کره دیگر اعظم باشد چون
بمحاذات مرکز یکدیگر رسند کره اعظم اصغر را بطرف خود
کشد و کره قمر اعظم از کره اب است پس هرگاه قمر محاذات کره
آب رسید انرا بخود کشد و آب مانند قبه بلند شود و از اطراف
انزمین خالی ماند و این است حالت جزر و چون از محاذی
گذشت قبه ان فرو ریزد و انهار متراجع گردند و این است
حالت مد و من میگویم که رای یونانیان و قول ایشان بحصول
غلیان در بحر بسبب قمر خلاف محسوس است زیرا که در نور قمر
برودت است چنانکه در نشستن در ماهتاب در فصل تابستان
معلوم میشود و علاوه بران میگوئیم که بالبدیهه حرارت افتاب

زیاده از آن است پس چرا در عین شدت گرما مد میشود لیکن فصل ثانی
اقرب است اگر ثابت شود که کره ماه از آب بزرگ تر است و الحق
ریاضی را دران خلاف است والعلم عند الله و در کلکته در اوایل
و اواسط و اواخر ماه مد شدید میشود چنانچه شنیده ام که اکثر
جهازات را غلطانیده است و در فصل زمستان بالنسبه
بایام باران و تابستان کمتر است و گویا علت آن است که چون
دریا در سمت جنوب کلکته واقع شده است و در این اوقات
هوای جنوبی زیاده از اوقات دیگر در انجانب شدت میوزد
پس مد را اعانت نماید و لهذا با شدت آید والله اعلم
و فرمان فرمای آن جزیره بود گورنر ذکلین بها در شنیده ام
که نیکو اخلاق و حلیم مشرب است و اهالی آن جزیره از او نهایت
رضامندی داشتند چون چند روز بود که وارد شده بودم
از آمدن من مطلع شد بواسطه عالیجناب آقا سید تقی سابق
الذکر خواهش کرد که ترکه مرحوم مهدی علیخان خراسانی که چند
وقت حاکم غازی پور از حدود بنارس بود و از جانب کمپنی
بعنوان سفارت بدربار گیتی مدار پادشاه جمجاه فتحعلیشاه
ظل الله رفته بود فیما بین ورثه او که دو پسر یکی محمد حسین خان
و دیگری میرزا محمد جان و والده محمد حسین خان باشند تقسیم کنم
حکم انتراع نوشتم و بحضورش بردند بران عمل کردند و علت آن این
بود که مهدی علیخان در هنگام وفات میرزا محمد جان را که فرزند
کوچک او بود و بسیار عزیز دار بطن متعه او بود گورنر مذکور سپرده بود

شده مد در کلکته

احوال سید تقی علیخان خراسانی که در نجف بود
و اولاد او

و چون بعضی متعلقات حیدر و چون احکام تمام بر مذهب ابوحنیفه جاری میشود
و موافق ضوابط اهل سنت باولاد متعه میراث نمیرسد و ظاهر
او متعلق بآن طفل بود و میخواست که از میراث پدر بهره ور
شده باشد گفت که ایشان شیعه اند و باید بطور شیعه تقسیم
میراث فیمابین ایشان شود و کسی از علمای شیعه در آنجا نبود
چون مطلع بر احوال من شد در این باب از من استفسار نمود
و بحکم من عمل کرد و نعش میر سید علیخان مرحوم را چون خدمت بسیار
بسرکار کمپنی کرده بود آن جماعت را قاعده است که رعایت
حق خدمت را بسیار منظور دارند بر جهازی از سرکار خود حمل
نموده بعتبات فرستادند در اثنای راه جماعت فرانسیس آن
جهاز را بغارت بردند و جسد او را در دریا انداختند و اولیاء
کمپنی بهادر مواجب او را که در ماهی پانصد روپیه بود الی الآن
بآن دو فرزند او میدهند و انبه که از فواکه لذیذه هند است
و در مسقط و شمیل و مینا و امثال اینها از بنادر ایران نیز بهم
میرسد در آن جزیره در نهایت امتیاز میشود و هندوانه
آنجا نیز از اکثر ممالک هند بقدری که دیده است بهتر است
بجمله مدت چهل و پنج روز در آن جزیره بودم و در یوم پنجشنبه
پانزدهم شهر ربیع الاول بعزم حیدرآباد بر کشتی سوار شدم
و به مچهلی که دوازده کروهی آن جزیره است رفتم چند روز در
بجهت درستی امور سفر توقف کرده روانه شدم و در
اثنای راه بسبب باران و صعوبت طریق بد گذشت بعد از

ذکر پونه و بتخانه آن

چند روز وارد پونه که شهر وسیع و مقر ریاست جماعت مرهته است
شدم و آن شهر سابق براین بسیار آباد بوده است ولیکن بسبب
قحط و غلا و ستم اعادی بسیار ویران شده است و مذکور
میشد که سابق براین روزی هفتاد هزار روپیه سکه در آن
بمصرف میرسیده است و فرمان فرمای آنرا پیشوا گویند و
جمیع هنود او را بزرگ میدانند و در آن بتخانه ایست که زیاده
از لک روپیه جواهر و اسباب در آن بت و بسیار محترم است
و چند سالیست که جماعت انگریزیه در آن شهر نیز دخل
کلی کرده اند و باسم نوکری آنجا را نیز باحاطه خود در آورده اند

ذکر میرزا علی اکبر

و در آن شهر بود عالیشان معلی مکان میرزا علی اکبر خلف
مرحمت و غفران پناه حاجی آقا محمد منجم استرآبادی که در حد
انگریزی که صاحب کلان آنجا بود بخدمت ایشان قیام داشت
بملاقات آمد و ضیافت و رسوم آدمیت را معمول داشت
جوانیست نیکوکردار و خجسته اخلاق و ظریف و بعد از نه روز
روانه سمت مقصود شدم و در اثنای راه بلاد و قرای معموره

بتخانه تلجاپور عجیب

بسیار دیدم و از آنجمله بود تلجاپور که در آن بتخانه عظیمی است
که لکها روپیه خرج آن شده است و از اطراف عالم هنود
بزیارت آن می آیند بتماشای آن رفتم در عمارت بسیار
عالی سنگی را بصورت انسان ساخته زینت کرده او را
پرستش میکنند و از آنجمله بود قصبه امین آباد که قریب حیدرآباد
و معدن فولاد بسیار خوب در نواحی آنست و از آنجا بدرآن

وسایر لطایف میبرند اکثر اهالی آن اهل سنت وجماعتند
لهذا چند روزی که در آنجا بودم تقیه میکردم وباین سبب علماء
واعزه آنجا در نهایت شدت احترام مرا ملحوظ میداشتند
بهر حال منزل بمنزل میرفتم ودر هر قریه وقصبه که خوب بود یکروز
ودو روز توقف میکردم فصل بعد انقضای چهل
روز در روز دوم شهر جمادی الاول وارد بیرون فرسخی حیدرآباد
شدم چون عالیجاه معلی جایگاه رضوان آرامگاه میر ابو القسم
خان بهادر مخاطب بمیر عالم خلف مرحوم سعید رضی بن الفاضل
الکامل السید نور الدین بن السید الجلیل والفاضل النبیل السید
نعمة الله الجزایری قدس سرهم که مختار سرکار نواب سکندر جاه
فولاد جنگ خلف نواب نظام علیخان بهادر وحاکم آن بلده
بود مطلع شد عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان علی بیگ خان
کرمانی را که بزرگ جماعت قزلباشیه ودر خدمتش نهایت محترم
ومعزز بود با جمعی باستقبال فرستاد یوم سیم از ماه مذکور وارد
شده در باغ خان مزبور منزل کردیم ودر روز دویم از ورود اعیان
وبزرگان چون مرحمت ومغفرت پناه میر عبد اللطیف خان
شوشتری که پسر عم میر موصوف ونهایت معزز ومحترم و
مقتدر بود وغیره بملاقات آمدند ودر روز سیوم باز میر صاحب
مرحوم از جانب میر عالم بملاقات آمده معذرت خواست
که بسبب عرض خدا لم تادر یحنث وسوار شدن نیست
ومدتها بود صاحب کلی بعد از ملاقتی که میرود در نهایت مسرت

ذکر ورود حیدرآباد وکیفیت

ملاقات با میر عالم بهادر

میکذرانند و خواهش نموده که تو هم بملاقات رفته باشی قبول کردم
و از منزل خود او را بخانه میر صاحب موصوف رفتیم و برادر حسام
الملک عالیجاه علیقلی خان بهادر نظام یار جنگ که پسر خاله میر عالم است
از جانب ایشان باستقبال آمده و باتفاق روانه شدیم چون قریب
بخانه میر عالم شدیم میر صاحب با جمعی از اعیان تا وسط حصار
استقبال کردند چون بکنار فرش رسیدیم دو کس زیر بغل میر عالم را
گرفته باستقبال آوردند چون دیدمش آیه شریفه تعز من تشاء
وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
بخاطر رسید زیرا که مرض جذام تمام اعضای او را فرو گرفته
و صورت و چشم و دهن و دماغ او را متغیر ساخته بود اگرچه
در اخبار حکم بفرار از مجذوم رسیده است ولکن بلا علاج باهم
دست و بغل شدیم و در پهلوی یکدیگر نشستیم بعد از طی رسوم
متعارفه بنا کردن قلعه مبارکه کربلای معلی را از او خواهش کردم
در اول امر فرمود که قنادیل و سایر اسبابی که در سرکار حضرت است
فروخته بمصرف رسانند وقف بودن آنها را عذر خود کردم
در جواز توقیف سخن کرد و بالاخره بحجیت کلام الله و صحت طریقه
مجتهدین سخن رسید هر دو را ثابت کردم و پایه بلند اجتهاد را
بر ملا اعلا رسانیدم چنانکه در جواب مسایل آنجا مذکور است بهاء
خوش شد قبول کرد و وعده نمود و بحمد الله وفا فرمود و این افضل
و اعظم فواید این سفر بود که چنین امر عظیمی که باعث اطمینان
چندین هزار کس از مومنین و مقیمین و مجاورین است بواسطه

بنای قلعه مبارکه کربلای معلی
و تعمیر قلعه نجف اشرف
بتوسط میر عالم بهادر

این فقیر بعمل آمد وحق جل شانه علیم ست که عمده علت غائیه حرکت
کردن من از عتبات عالیات نیز همین بود والحمد لله وله الشکر
که حضرت قادر متعال فقیر را مایوس نفرمود بلکه علاوه بران قلعه
مبارکه نجف اشرف نیز بهمت المرحوم جنت ارامگاه تعمیر شد
پس بعد از صرف قهوه و قلیان رخصت شده بمنزل خود رفتم
وتا در انجا بودم نهایت اعزاز و مهربانی میفرمود وی صاحب
فضل و کمال و عظمت و جلال بود و از افضال حضرت ملک متعال
در اواخر عمر گوی مردی و نیک نامی را از همگنان خود در بود و بسبب
حسن خدمات و نوازشات و سلوک با مترددین و بنای ان قلعه
مبارکه مشهور افاق گردید در مرشداباد خبر رسید که در شب بیستم ماه

تاریخ فوت میر عالم بهادر

شوال المکرم سنه یکهزار و دوصد و بیست و سه ازین دار فانی
بسرای جاودانی ارتحال نمود دل حزین وخاطر جمیع مومنین از
استماع این خبر وحشت اثر بسیار افسرده شد تغمده الله بغفرانه

مجملی از احوال حیدر اباد

چون مدتی در ان شهر توقف شده است فی الجمله از احوال انجا و اطوار
اهالی آن نگارش میشود بدانکه حیدراباد و اکثر بلاد دکهن
نظر بقرب انها بخط استوا هوای باعتدال دارند طول ایام
ولیالی در جوزا و قوس بسیزده ساعت میرسد و در ایام زمستان
باتش و رخوت پنبه دار و پشمینه و در تابستان بسرداب و نحوه
بهر احتیاج نمیشود و قریب بانست که هشت فصل دران باشد
اگرچه تغیر فصل و تمیز موسم در تمام این کشور دشوار است بسبب اختلاف
هوا ولکن در دکهن تمیز ما بین الفصلین از اماکن دیگر واضح تر است

احوال نظام علیخان بهادر و تسلط انگریز در دکهن

و در اینجا بلکه در تمام هند وقتی را ندیدم که زمین و درختان همیشه نباشند
خصوص نارنج و انواع مرکبات که در درخت آنها همیشه میوه رسیده
و نیم رس و شکوفه موجود است و در دکهن آبهای جاری شیرین بسیار است
و بعضی از سلاطین قطبیه در ایام دور کوهسار البته آب
انبارهای عظیم ساخته اند و از هر یک در تمام سال آب روان
جاری است و در تابستان زراعات را از آب باران و در موسم
دیگر از همان آب انبارها بعمل آرند و طول و عرض شهر حیدرآباد
نیم فرسخ در نیم فرسخ تمام معمور و آباد و بازارها و کوچه‌ها همگی با
رونق و آراسته است و در خارج شهر زیاده از داخل آبادی است
و غلات و روغن و سایر ضروریات نظر بکثرت مردم در نهایت
گرانی است ولکن حسن صورت در مردان و زنان وفور تمام دارد
در بلاد دیگر باین وفور بنظر نرسیده است و سابق برین وقت
فرمان فرمای آنجا در بود نواب نظام علیخان بهادر ولد نظام الملک
آصف جاه وزیر محمد شاه بابر در ایامی که پادشاه جهانگشا نادرشاه در
افشار بهند آمده بود بالنسبه باو نظر لطف و مرحمت مبذول داشته
وی از احفاد خواجه عبید الله احرار و در علو خاندان از غایت اشتهار
مستغنی از اظهار است و در مبدأ امر رئیسی بود با عدل و داد و
فرمان فرمائی بود خجسته نهاد چون مرض فالج بعلاوه کبر سن
بر مزاجش عارض شد از نظم ریاست عاجز گردید امر را باکار
کنان خود گذاشت و چنانکه سبقی ذکر یافت اغلب امراء و اعاظم
این ملک هر یک در پی خزینه و شکست کار دیگری است حتی برادر

نمیخواهند برادر خود را در آسایش و راحت بیند و همیشه نظر بکین
ذاتی که دارند از یکدیگر خائفند لهذا مشیر الملک که مختار امور
سرکار او بود چنین بخاطر خود اندیشید که باید معینی از خارج
بجهت خود داشته باشم که در وقت کار بکار آید از اتفاقات
اهالی پونه و حیدر نایک حاکم سرنگپتن پدر تیپو سلطان که
از نوکران و چاکران آن سرکار بودند سر اطاعت بمشیر الملک کمتر
فرود می آوردند و او را چنانکه بایست بخیال خود نمی آوردند
خوف و اندیشه از ایشان باعث آن شد که میان نظام علیخان
و آن نوکران را برهم زد بحدی که کوس مخالفت و نفاق را
کوبیدند و سر نزاع و جدال پیش کردند و چند دفعه منازعه اتفاق
افتاد و ظفر عاید مخالف گردید و جماعت فرنگیس نیز که دران
سرکار ملازم بودند نظر بقدامت با همه امرا و اعزه دوستی
و آشنائی داشتند و این معنی نیز بخاطر کارفرمایان بود تا
بالآخره بمشوره بعضی از فدویان دولت خود چنین صلاح دانست
که استمداد از جماعت انگریزیه کند و ایشان را بتجدید را امداد
طلبیده معین و یاور خود گرداند چون برین عزم مصمم شد
نظام علیخان فقیر را که خالی از حواس و ادراک شده بود درین
ولا داشت که خطوط بصاحب کلان کلکته نوشته از ایشان
طلب استعانت کند قبول کرد انگریزان که همیشه طالب و جویای
این معنی‌اند که کسی ایشان را بملک خود راه دهد تا بطلبیدن
چه رسد چون این خبر بایشان رسید این معنی را فال نیک دانسته

سر قدم ساخته بحیدرآباد رفتند و در سلک ملازمان آن سرکار [?] شدند
و جماعت فرنکیس را اخراج کردند چنانکه عادت ایشانست
مکانی در خارج شهر قریب بقلعه گرفته مکانات از برای خود
و عسکر خود ساختند و در این اوقات حیدر فوت شد و نزاع
با خلف و جانشین او ٹیپو سلطان قرار گرفت لهذا دو دفعه
بجنگ او رفتند و در این دو دفعه بجهت بعضی از مصالح صلح کردند
و در آن سرکار مداخله کلیه بهم رسانیدند تا آنکه در عوض زر
مواجب عسکر ملک بسیاری را از آن سرکار گرفتند چون قوت و شوکت
ایشان زیاد شد و میخ ایشان در حدود دکهن محکم گردید باز
عزم بر محاربه ٹیپو سلطان نمودند پس باتفاق عسکر نظام علیخان
سردار میر عالم سابق الذکر بسر او رفتند و در این دفعه خلق
بسیاری از انگریز و عسکر او کشته شدند و زیاده از چهل دفعه
میدان جنگ آراسته شد و در هر دفعه ظفر از آن مخالف بود
تا آنکه شخصی از بدذاتان قزلباشیه که صاحب کار و مختار خانه
ٹیپو بود نمک بحرامی کرده قلعه را بدست داد عسکر انگریز و نظام علیخان
داخل قلعه شدند ٹیپو کشته شد و اولاد و عیال او اسیر شدند و آن شخص
نمک بحرام نیز بحمد الله [?] کشته شد و بمراد دل خود رسید جماعت انگریزیه
از آنجا که عادت و رسم ایشانست که بر دشمن در عین غلبه رحم
و مروت میکنند نعش ٹیپو را باحترام تمام دفن نمودند و عیال
و اولاد او را بعزت و حرمت نگاه داشتند و در هنگام ملاقات
با پسر او با آنکه محنت بسیار در حرب او با ایشان رسیده بود منتهای توقیر

معظم الیه را منظور کردند و بجهت آنها بقدر کفاف اخراجات
ایشان ازری مقرر نمودند آنچه مال و اسباب از آن قلعه بدست
آمد زیاده خود متصرف شدند و بسیاری از مملکت او را نیز خود
مالک شدند و بحیدرآباد مراجعت کردند چون چنین شد
اخلاص مشیر الملک با ایشان زیاده از حد شده و استقلال
ایشان نیز بدرجه کمال رسید و حاکم مچهلی بندر حسنعلی خان که
اصل و آبای او از اهل مازندران بود چون دید که در آخر کار
تمام این ملک عاید سرکار کمپنی بهادر خواهد شد تمام ملک خود را
با ایشان داد و در عوض آن مبلغی را مقرر نمود که هر سال باو
و باولاد او نسلا بعد نسل برسانند و همیشه اعزاز و احترام او
و اولاد او را منظور داشته باشند و این عهدنامه را بر صفحه
مرتسم نوشته از ایشان گرفت و صفحه ملک خود را بایشان داد
و تا بحال این جماعت نظر بعهدی که کرده اند با اولاد او که در این وقت
رئیس و بزرگ آنها نواب مبارک الله دوله خطاب دارد خوش سلوکی
میکنند چون اطراف و نواحی حیدرآباد در تحت تصرف ایشان در
آمد خوب مستقل شدند نظام علیخان در هفدهم ربیع الثانی سنه
یکهزار و دوصد و هجده هجری فوت شد مشیر الملک فرزند
اکبر او نواب سکندر جاه فولاد جنگ سابق الذکر را که داماد
او بود بر مسند نشانید و تا مشیر الملک در حیات بود بارے فی
الجمله آثار حکومت در آنجا بود انگریز را از نواب معظم الیه می ترسانید
و او را نیز از انگریز خائف میداشت و خود در استراحت بود

فوت نظام علیخان
مشیر الملک

بعد از یکسال او نیز فوت شد و حسب الحکم جماعت انگریز میر عالم بهادر ثانی
الذکر که با ایشان نهایت دوستی و اتحاد داشت صاحب کار و مختار نواب
فولاد جنگ گردید و باین سبب نیز قوت ایشان مضاعف شد
با هر کس که حاکم سر منازعت بر میدارد ایشان حمایت او میکنند و
مانع میشوند و اگر ایشان از کسی منحرف شوند و قوت و شوکتی در ان
مشاهده کنند در آن واحد بنیاد او را خراب مینمایند و حاکم نیز
با ایشان موافقت میکند و مخالفت نمیتواند کرد و ازین جهت است
که تمام بزرگان و سرداران ایشان را بالفعل حاکم خود دانسته اند
و حاکم اصلی را چون چوب شب دری میدانند و اگر فی الجمله او را
اطاعت میکنند آن نیز از خوف انجماعت است مجملا باین سهولت
و اسانی مملکت دکهن را در اندک مدتی بتصرف خود در آورده اند
و بظاهر حال بر کسی جبر نکرده اند و ملک کسی را بزور نگرفته اند
نزدیکست که حکومت دکهن نیز مثل نظامت بنگاله شود چیزی که
باقیست آنست که عدالت ایشان در حیدرآباد جاری نشده است و مال خراج
ملک نواب فولاد جنگ را گماشتگان او تحصیل میکنند و با وجود این
همه تسلط که آن جماعت را حاصل شده است با حاکم نهایت کوچکی
و فروتنی و تملق میکنند و رشته رفتار را از دست نداده اند
و اگر احیانا امری که مرضی نباشد بگوش او میگویند که نواب نظام علیخان
مرحوم را اولاد بسیار است و منحصر در ذات عالی نیست ازین
سخن عاقبت احوال را دریافت کرده آرام میگیرد و ایشان بامر
خود مشغول میشوند و بر ناظران مخفی نماند که شرح سوانح وقایع

بطول العنوان بتفصیل از خصوصیات تحریر نرفته است والحق بقلم وقایع نگار
تواند آمد اگر دران مسامحه نشود دفترها بان مشحون گردد و بعضی
ازان فراغ حاصل نماید و دراین یکدم فرصت مجال آن کو بس تحریر
اندکی از بسیار و یکی از هزار بجهت تذکره و تنبیه اولو الابصار درین
دفتر اقتصار مینماید مطالعه کنندگان نکته نگیرند و اعزه و امراء ذوی
الاقتدار دران بلده بسیارند بذکر اسامی شریفه بعضی زینت بخش
این اوراق میگردد از انجمله بود جنت و رضوان آرامگاه مرحمت
و غفران پناه مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشتری سابق الذکر و برا
با من نهایت دوستی و اتحاد بود و اغلب لیالی و ایام را بمصاحبت
و مجالست با او میگذرانیدم بغایت سخنیه گفتار و نیکو اطوار و ارجمند
و بزرگ منش و مبادی آداب بود گاهی نشد که در خوانه خود یا در
خوانه من با من بر مسند مقابل بنشیند و با آنکه تمام امراء و بزرگان
احترام و اعزاز او را منظور داشتند و نواب فولادجنگ را نیز
بدرجه کمال با او لطف و مهربانی بود فروتنی و کوچک دلی را از
دست نداده بود در تحریر و تقریر نیز سلیقه تامه داشت و در
مدوا مر فی الجمله از مراتب علمیه را نیز تحصیل کرده بود در روز یکشنبه
پنجم ماه ذی القعده از سنه یکهزار و دوصد و بیست هجری هنگام
غروب آفتاب دران بلده برحمت ایزدی پیوست و خار مفارقتش
بر دل دوستان نشست اعزه و اعیان بر جنازه اش حاضر شدند
و با دستگاه تمام تشییع کرده در دائره میر مدفون کردند تغمده الله
بغفرانه و در تمام حدود هندوستان چون دائره میر قبرستانی نیست

ذکر اعزه و بزرگان حیدرآباد

ذکر میر عبد اللطیف خان شوشتری و فوت شدن او

خوانده . شنیده ام سید بزرگ جلیل الشان مقداری در سنوات سابقه

بردن میر صاحب خاک کربلا را بحیدرآباد

خاک پاک بسیار از کربلای معلی بر جهازات حمل کرده بحیدرآباد
برده است و قطعه زمینی را بقدر دو هزار قدم در دو هزار قدم
تقریبا خریده صفحه بالای آنرا برداشته از آن خاک پاک مفروش
کرده و بر او احاطه از آجر و سنگ محکم ساخته و غسالخانه منقحی
نیز بر در او بنا کرده است و کنیزان و غلامان بسیار خریده احکام
اموات را بایشان تعلیم کرده بجهت متوجه شدن اموات مومنین
وقف کرده و از برای اخراجات ایشان املاک بسیار نیز معین
نموده است ولکن حال ظلمه املاک را غصب کرده اند و مابقی
بر احوال خود باقیند و بجز شیعه اثنا عشری در آن از طوایف
دیگر مدفون نمیشوند و میر صاحب مرحوم در هنگام رحلت عالیشان
معلی مکان خان صاحب والا مناقب محمد علیخان را که با او یار جانی
بود و از قدیم باهم شریک و رفیق بودند وصی خود نمود وی نیز
بسیار کریم النفس و خجسته اطوار و متواضع است در هنگامیکه
در آن بلده بودم پیوسته انیس و مونس من بود و در دلجویی من
دقیقه از خود بقصور راضی نمیشد و از اتفاقات در آن بلده

بیماری من و وصیت کردن بمیر موصوف

مرض صعبی بر مزاج من عارض شد بحدی که امید زیست نبود و
اغلب اطبای آن شهر از اهل تسنن بودند جرات رجوع بآنان
نکردم و بانگریزان رجوع کردم مستر جان نامی از قوم انگریز بود
بمعالجه مشغول شد بعد از چهل روز تقریبا جناب رب العزت
شفا عطا فرمود از غرایب امور آنکه مرحوم میر صاحب موصوف

روزی بعیادت من آمده بود در اثنای سخن وذکر وصایای
خود باو گفتم که هرگاه من فوت شوم جنازه مرا بتعظیم برداریند
خود پیاده تشییع کنند المرحوم در مقام دلجویی من فرمودند
که من خواهم مرد وشما نخواهید مرد خاطر شریف جمع دارند
پس بعد از چند روز من شفا یافتم و آن مرحوم مریض شد و
برحمت ایزدی پیوست من در توجه بامور او نهایت الحاد
وود وداد را منظور کردم وبا آنکه در دکهن از اموات فرار میکنند
واگر کسی اندک متوجه امر او شد او را مرده شوی میدانند
من خود چشم ودهن او را بستم وجنازه او را از داخل خانه
بیرون حمل کردم ودر هنگام رفتن بدائره میر چون مسافت بسیار
بود امرا واعیان تکلیف کردند که بجهت درد پا وعجز از راه
رفتن سواره رفته باشم چون قریب بسواد رسیدم رفتم وصیتی که
من باو کرده بودم که بر جنازه من پیاده خواهید رفت بخاطر
من آمد عبرت گرفتم وهمراه او پیاده رفتم وتا در ان شهر بودم
هر شب جمعه بر قبر او میرفتم وفاتحه میخواندم وبا آنکه مقتضای
وقت وموافق مصلحت نبود چون در ان وقت اعادی او
نهایت ترقی داشتند طریقه دوستی را از دست ندادم
وچون صفت خوب مرغوب هر ذی هوش است همین مرحله
باعث ازدیاد محبت انها شد ومبلغ کلی از ایشان منتفع
شدم وباوجود این با ایشان مخالطه نکردم وحفظ الغیب
المرحوم را که با من تا زیست خود یار وفادار بود مراعات

نمودم و حق الست که المرحوم نقاوه دودمان و زبده ی
منتخب خاندان و سلسله خود و مایه افتخار ایشان بود
و علاوه براین چیزیکه در هنگام فوتش موجب حیرت و
عبرت من شد این بود که از مفارقت المرحوم دوست و
دشمن و خویش و بیگانه همه نالان و گریان بودند سوای
یک شخص که بواسطه المرحوم عزت یافته بود و انچه میخواست
لاف و گزاف در روز و شب مجالس و محافل میزد بحدی که میگفت
که من در دربار مرحمت و غفران پناهان جعفر خان و علیمراد خان
و صادق خان و پادشاه جمجاه اقا محمد خان قاجار که از حکام
ذوی الاقتدار و سلاطین نامدار بودند یگانه و ممتاز بودم
و در هنگام اضطرار امراء کبار بمن التجا و پناه می آوردند
و در مقام مشورت انچه من میگفتم تخلف ازان نمیکردند
و حاجی ابراهیم وزیر اعظم پادشاه در مقابل من خود را
یکی از ادنی چاکران میدانست و چراغ علیخان حاکم شیراز
بر جنازه کنیزان من پیاده پا حاضر میشد و سلیمان پاشاه
حاکم بغداد چون اورا من از قید صادق خان نجات داده
بودم از مخلصین و چاکران من بود و همچنین ازاین قبیل
مطالب بی سروپا ازینها میکرد و جمعی از قزلباشیه که مطلع بر حقیقه
احوال بودند نظر بپاس خاطر المرحوم قصد تفحص میکردند
و مراتب دروغ گوئی اورا اظهار نمی نمودند و با این
مراحل بغداد از رحلت او اصلا حقوق اورا بخاطر خود نیاورد

دقوند بالاقوزان بود که بامورات معادیه نیز بسیار
کم اعتقاد بود و در باب بهشت و حور و غلمان و
جهنم سخنان چند بر سبیل استهزا میگفت که
قابل بیان نیست و باین سبب مضحکه عام و خواص
گردیده بود و بحلاوت بلاغت و لوازم سفاهت
کاملش دیدم اغلب باین فقیر ملاقات میکرد
و طبیعت را نهایت متالم میداشت و از انجمله
بود عالیجاه شوکت دستگاه نواب مستطاب
شمس الدوله بهادر داماد خجسته نهاد
نواب مشیر الملک ارسطو جاه سابق الذکر
وی بغایت زاهد و مقدس و بلند همت و نیکو
خصال و قلیل المثال و شهره دوران و یگانه زمان
دلبسی و ارسته و کوچک دل است با همه جاه
خطیر سبحانه که حضرت باری باو عنایت کرده است
با اعالی و ادانی و زیردستان بفروتنی و کمال
ادب رفتار می نمود باین مودت و محبت
بکمال داشت و بجهت بعضی از موانع زیاده
از یک دفعه باو ملاقات نشد اورا بتحقیق
مسایل و احادیث مشکله بسیار شایق دیدم و
دو برادر عالیمقدار و الا تبار خجسته کردار نیز
دارد که هریک در صفات حمیده مدرج کمالند

و از انجمله بود عالیجاه عظمت و شوکت دستگاه
نواب کامیاب مقدس القاب منیر الملک بهادر
داماد فرخنده نهاد مرحوم میر عالم بهادر سابق الذکر
وی نهایت آرمیده و خجسته مقال و مظهر الطاف
قادر متعال بغایت مدبر و ذی هوش و عالی فطرت
و نیکو همت است بجهت بعضی از موانع زیاده از یکدفعه
بدولتخانه او نرفتم و اغلب اوقات که بادی ملاقات
میشد در حضور میر عالم بهادر بود و با منش محبت
تمام بود و از انجمله بود حسام الدوله نواب عباس
قلیخان بهادر نظام یار جنگ سابق الذکر خاله زاده
میر عالم وی جوانیست خجسته اخلاق و خوش مشرب
و ظریف و نیکو طبع با منش نهایت انس و وداد و
اتحاد و ملاقات بسیار بود فکرش دراز و دستش
کوتاه است و از انجمله بود عالیحضرت سامی مرتبت
والا منزلت خجسته خصلت نواب معلی القاب معین
الملک بهادر وی با اولاد امجادش همه نهایت
مقدس و صالح و پاک نژاد و نیکو نهاد و ستوده اطوار
اند و با منش دوستی تمام بود در هنگام خروج از حیدر آباد
حسب الاستدعای او بدولتسرایش نقل مکان
کردم و سه روز توقف نمودم مراتب مهمانداری را
بعمل آورد و در شرایط وداد دقیقه فروگذاشت نکرد

علی بیگ خان کرمانی

و از الجمله بود عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان و نقاوة الاماثل
و فخر الاقران علی بیگ خان صاحب و الامناقب وی از اعاظم
کرمان است و در ایام نواب ارسطوجاه سابق الذکر در سلک مقربان
بزم حضور وی گردید و در وقت حکومت میر عالم بهادر نظر بجوهر
ذاتی و کثرت فطانت و زیرکی و صفای نیت و پاک طینت در
سلک مقربان بزم حضور فیض گنجور نواب مستطاب مالک رقاب
سکندر جاه فولاد جنگ سابق الذکر شد و امین دولت و مشیر خاص
میر عالم بهادر گردید و جمعی کثیر از قزلباشیه که در ان سرکار نوکر بودند
همه در علاقه او شدند و حق آنست که با مترددین و سکنهٔ الشهر
با ان قدرت و توانائی که داشت نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار
و فروتن و متواضع و خجسته کردار بود و بگفتن شعر فارسی شوق
تمام دارد و نیکو میگوید با منش از بدو ورود تا اوان خروج
در حضور و غیاب نهایت دوستی و یگانگی واقع بود و در هر
امری که باو گفتم در انجام ان از خود بقصور راضی نمیشد و مدت
دو سه ماه در باغ او منزل داشتم و از الجمله بود نواب مقدس القاب

اعتصام الدوله

اعتصام الدوله بهادر وی با اولاد امجادش نهایت مقدس
و صالح و عابد و زاهد منهم همه را با من محبت بحد کمال بود بخدمت
انشا در سرکار جناب عالی قیام داشت و از الجمله بود عالیشان
معلی مکان خدابخش بیک خلف حاجی قربان تبریزی که در ان
بلده بتجارت مشغول و صاحب سرمایه خطیر و بلند همت و در امور
خود نهایت مضبوط بود و در طریقه جوانمردی یکتا و در دوستی و اتحاد

نهایت و بی همتاست با منش مودت و اخلاص بسیار است و عیب
و صعوبه در انجاح خدمات من از خود بتصور راضی نیست و از الجمله
بود آقا حسن خراسانی که او نیز بتجارت مشغول و نهایت مقدس
و صالح و امین است و در نظر دوست و دشمن اعتبار کلی دارد همیشه
آرزوی مهاجرت از آن بلده و رفتن بعتبات را داشت و در این
اوقات شنیدم که از آن شهر رفته است با منش نهایت اخلاص
بود و از این قبیل مقدسین در آن شهر بسیارند و همه اوقاتی برفاهیت
دارند و شاهد بر مرفه بودن خلق و خوش رفتاری حکام آنست که
در آن بلده ضعیفه هست از طایفه فواحش چند ایام قمر الملک
بتقریبی او را مورد غضب خود کرده قریب بهشتاد لک روپیه
از نقد و جواهر و اجناس آزاد گرفت و باز حسب الالتماس بعضی
تمام را باو مسترد نموده بود و بیست زنجیر فیل بر در خانه او بسته
و قریب به پانصد نفر ملازمان و چاکران دارد و شبی هزار روپیه
اجرت رقص میگیرد اراده کرد که بملاقات من بیاید قبول
نکردم از این معنی بسیار متعجب شد زیرا که همه امرا مقدم او را
از مغتنمات میداشتند و بجز حاکم کسی را بنظر نمی آورد و در
مجلس میر عالم بخیر ادکسی از امرا قلیان نمیکشید و نهایت محترم بود
و از عادات کبیر بلکه فهمیده است اخلاص بحضرت امیر است
ولیس و حق آنست که در این امور احد و در ازیاده از حد و در یکی
بی غیرت دیدم و سال مبلغی در انجا از زنان فاحشه و امردان
و شراب عاید سرکار میشود و آب در تخت خرما در رخت نام

احوال بلاد دکن ... بندر

بیشتر از مواضع دیگر بمصرف میرسد و مبلغ کلی مداخل اوست
و طریق گرفتن آن انست که کمر درخت خرما فی یار را زخم میکند
و بران موضع کوزه می بندند تا صبح قدری آب از ان جوشیده
داخل کوزه میشود چون حرارت آفتاب باو رسید و جوش خورد
بعینه مسکر بلکه بدتر از ان میشود و از بعضی شنیده ام که در اول صبح
پیش از انکه حرارت آفتاب باو برسد چون آب انگور است
و مسکر نیست و بعضی میگویند که مسکر است ولکن در اینوقت
سکر او کمتر است و در این ایام هر کس از این فقیر از حکم آن استفسار
کرده است نظر باختلاف مردم در بیان کیفیت آن بتردید
جواب داده ام و حاصل آن آنست که حرمت آن دائر مدار
صفت مسکر است هر وقت که متصف باین وصف شد حرام است
و الا حلال است و دران شهر بود محمد علیخان خلف علیمرادخان
زند که مشیر الملک چنانکه سبق ذکر یافت نظر بدور اندیشی
و کثرت خردی که از بزرگان داشت همیشه در این فکر بود که
اعوان و انصار بسیار از جهت خود مقرر نماید چون محمد علیخان
در ایام آصف الدوله مرحوم که فیضش بهر خس و خاری میرسید
بحال تباه از سمت لکهنو و بنگاله مراجعت کرد میرزا کاظم نامی از
اهل اصفهان که بسیار صاحب هوش و مدبر بود بجهت گذرانیدن
کار از برای او سامانی و دستگاهی چیده روانه سمت دکهن شد
چون قریب بمشیر الملک رسید بیشتر رفته از زبانها و حیله های
اهل اصفهان اندکی را بکار برد از انجا که مردم هند تمام

× احوال محمد علیخان زند و علت سکونت او در دکهن

غریب بر دارند خاصه آنکه کسی بعضی از مراتب و دستگاه رکن الدوله (؟) خواهد همت
باشد و خواه دروغ بر خود بچسبند و علاوه آنکه مشیر الملک تصور کرد
که این را شخصی خواهم کرد و جماعت قزلباشیه را مدد براو جمع خواهم
نمود و در این وقت اگر تمام دکهن براز دشمن شود معارضه
با من نمیتوانند کرد همین بابت علل و اسباب در نهایت اعزاز
و احترام او را طلبیده با نواب مستطاب غفران مآب نظام علیخان
ملاقات داد و چون مختار کل امور بود صبیه مرضیه نواب معظم الیه را
که با نواب فریدون جاه در بطن متحد نسبت با او منسوب کرد
و ماهی دو هزار روپیه مواجب بجهت او و دو هزار روپیه بجهت
متوسلان او مانند برادران و غیرهم مقرر نمود و تا حد امکان
در ترقی دادن و باوج رسانیدن او کوتاهی نکرد و جماعت قزلباشیه را
باطاعت او حکم نمود چون لاعلاج بودند جمعی بدور او مجتمع
شدند ولکن چون آن بیچاره دولت را کم دیده بود و ظرفیت
نداشت در صدد آمد یکی از خویشان خود را که بسیار شجاع و دلاور
بود از خوف آنکه مبادا ترقی کند و با او مقابله نماید بخدعه
و فریب کشت این معنی بر مزاج مشیر الملک بسیار گران آمد و
دانست که لیاقت این مطالب را که در نظر او است ندارد
مقدمه اجتماع قزلباشیه را موقوف کرد و چون خود بلند بینش
کرده بود انداختنش را عار دانست و ناچار در حد وسط
نگاهش داشت بعد از چند مدت میرزا کاظم را که باعث فساد (؟)
امراو بود و بتیغ زبان امراو را بر مردم مشتبه ساخته بود از

پیش خود اخراج نمود و شروع به بدسلوکی با جماعت قزلباشیه کرد
بیت: چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار
در این وقت در انظار خلایق نهایت بی‌اعتبار شد ولکن بپاس
حرمت جبیه نواب معظم الیه آنچه بجهت او مقرر شده بود باو
میرسانیدند و در ایام میر عالم بهادر میدیدم که در خصوص اخذ
مقرری خود از کارکنان سرکار او اهانت و خفت بسیار باو
میرسید و چیزیکه از یادداشتهای میرزا کاظم مذکور بخاطرش مانده است
ذکر کیفیت تسخیر مملکت ایران است که هندیان فقیر در بد
و امر این مرحله را دلیل بزرگی او میدانستند و رفته رفته بکنه
احوالش مطلع شدند و دانستند که ~ در پس آینه طوطی
صفتش داشته اند ٭ آنچه استاد ازل گفت بگو میگوید ٭
لهذا رفت و آمد بخانه اش را موقوف کردند بحدیکه از مردم
فرومایه هیچکسی بملاقاتش نمیرفت و بزبان حال میگفتند که
~ گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار ٭ کو زهر بهر دشمن و کو مهره
بهر دوست ٭ در حینی که این فقیر وارد شد اغلب اوقات
ضیافت میفرستاد و احوال او را مکرر میشنیدم در اواخر کار
چون کار من سیاحت و دریافت احوال هر ملک و دیدن عجایبات
است یکشب بخانه اش رفتم مرا مانند هندیان تصور کرده
صحبت ایران و کیفیت تسخیر آنرا بمیان آورد دلم بر احوالش
سوخت اندک نصیحتش کردم و گفتم ~ جائیکه عقاب پر بریزد
از پشه لاغری چه خیزد ٭ گوشه عافیتی را که جناب باری تعالی

قسمت شما کرده است غنیمت شمارید و بعبادت و طاعت مشغول باشید
و ایام سابقه را متذکر شده سجدات شکر الهی را بجا آورید و من
بعد از این مقوله کلمات در حضور واقفان بر حقیقت کار بر
زبان جاری نفرمایند و نیز در الشهر بود عبد الله خان برادر کوچک
او که بانو زاده دختری نواب معظم الیه مغفور شده بود و در ماهی پانصد
روپیه مواجب یابد و میر سید اگر چه او نیز جوانیست کم تجربه ولکن
احوال سابقه خود را فراموش نکرده و نیز انقدر ساده مزاج و
سبک روح واقع شده است و اغلب فیما بین ایشان منازعه بود
و در خدمتش برادر کوچک ملا میرزای استرابادی که نامش [illegible] بود
نیک طینتی ملازم بود و برحمت ایزدی پیوست و از جمله
نیکان و اخیار و بزرگان ابرار ان دیار بودند اولاد امجاد رحمت
و غفران پناه سید احمد علیخان مازندرانی که روزگاری را بعزت
میگذرانیدند و در سلک مقربان و کارداران سرکار جناب عالی
بودند حسب الخواهش ایشان سه چهار ماه در خوانه انها مقام داشتم
در شرایط مهربانی و اخلاص از خود بقصور راضی نشدند و اغلب
اوقات انیس و جلیس من بودند و مختصر نافع و الفیه ابن مالک را
نزد من میخواندند طبع سلیم و ذهن مستقیم دارند و در ان اوقات
عالیجناب فضیلت مآب مقدس کامل و عالم عامل فیاض علیخان
که از منسوبان مشیر الملک است در اغلب لیالی بجهت تحقیق مسایل
و مصاحبت نزد من می آمد و همیشه خاطر حزین را از لطایف فقرات
کلمات پسندیده خوش میداشت و بسیار صاحب طبع عالی و فکر مستقیم

عبد الله خان زند

اولاد سید احمد علیخان مازندرانی

فیاض علیخان

ذکر نعل پاره

و طالب راه نجات و سالک مسلک احتیاط و نهایت کوچک دل و
متواضع و زاهد و متقی دیدم و در آن شهر نعل پاره ایست که بزعم
اهالی آنجا نعل ذو الجناح است آنرا بر تخته نصب کرده اند
و نعل صاحبش گویند در شب تاسوعا بتجملی تمام و عظمتی ما لا
کلام آنرا بیرون آورند و بدوش خود برداشته بخانه حاکم
اش برند و بقدر سه چهار لک ادم از اعالی و ادانی با مشعل
بسیار همراه او تا بخانه روند و آنرا در حجره گذارند تا قدری شب
اسایش کند و مردم بر اطراف حجره منتظر شنیدن اواز
خواب او نشینند و گویند که هر کس نشنود از بدکاران است
لاجرم همه میشنوند و هر کس بوضعی بیان کند یکی گوید که مثل
خوابیدن شیر آواز دهد و دیگری مثل خواب فیل گوید
و دیگری مثل خواب آدم گوید و بعد از لحظه که از خواب بیدار
شد بمکانی که دارد بر میگردانندش و عجیب تر آنست که
در سالی یکبار نعل میزاید و مردم بعظمت تمام اطفال او را
باطراف میبرند و حق آنست که صدور این امور از این مردم
از حسن اعتقاد ایشان بحضرات ائمه اطهار است چنانکه
در حدود هندوستان در بلاد و قریه ها سوای آنچه بر دوش
مردمان دیده ام زیاده از صد موضع بنظر آمده است که قبه و بارگاهی
ساخته اند و در آنجا صندوقی گذاشته اند و میگویند که از
موی ریش مبارک حضرت رسول چیزی در او است و او را طواف
و احترام میکنند و از معجزات او چیزها بیان میکنند ان

که هرگاه آب باد میرسد حرکت میکند و آنچه من فهمیده‌ام و
اغلب دانایان این ملک نیز دانسته اند آنست که آن ارزنیه
گیاهی است که این خاصیت دارد که برسیدن آب متحرک
میشود و شاهد این مدعا آنست که در مدینه مشرفه و آن حدود
که آنحضرت تشریف داشتند و حدود ایران با آنکه بعضی از
حضرات ائمه اطهار بانجا تشریف برده اند یکمو در نزد کسی
نیست و در اطراف هند باین کثرت و شیوع شده است
که در هر کوچه و بازار و قریه و دیار از آن بسیار است و در بعضی
از اخبار وارد است که یکمو از ریش مبارک حضرت رسول
نزد ام سلمه بوده است و معلوم نیست که چه شد و آثار قدم
شریف نیز در این بلاد بسیار است و حقیقت آن نیز
معلوم نیست و طرفه‌تر آنست که مسلمانان و هنود در ایام
عشره محرم صورت ضرایح مقدسه را از چوب و کاغذ میسازند
و در نزد آنها بسجده روند و طلب حوایج کنند و بعد از انقضای
عشره آنها را با دستگاه تمام برداشته بخارج شهر برند و در
آب غرق کنند و یا در جای معینی که او را کربلا نامیده اند
دفن مینمایند و در سمت مجهلی هند بعضی مردمان صورت خود را
تبدیل کنند و در پوست حیوانات روند و حرکات غریبه
کنند و در غیر ایام عشره اگر مبلغ خطیری بایشان دهند چنان
افعال از ایشان صادر نخواهد شد و در روز عاشورا
گودی بر در تعزیه‌خانه‌ها میکنند و انبارها از هیمه پر کرده آتش میزنند

* و از این اثر بسیار دیده‌ام

و با علم سید و را و میگردند و قدری بر سر و سینه میزنند و بعد از آن گود را
از خاک پر کنند و این علامت تمام شدن ایام مصیبت است و
میگویند که این شبیه خندقیست که بر دور خیمه گاه در روز عاشورا
در کربلای معلی بحکم سرور شهیدان کنده بودند و در قرب حیدرآباد
کوهی است که او را پهار مولی میگویند و مدعی اند که حضرت امیر ع
در آنجا تشریف آورده است روز معینی هست که در آنجا اجتماع صغیر
و کبیر میشود و زنان برقص و انواع طرب مشغول میشوند و عظیم اعتقادی
باو دارند و در داخل شهر مسجدی است که بطور مکه معظمه یکی از سلاطین
قطب شاهیه بنا کرده است و بمکی مسجد موسوم است و بر السن و افواه
مشهور است که اول بنای او بادشاه که ظاهرا سلطان عبدالله باشد
حکم کرده بوده است که کسیکه از اول تکلیف تا بحال نماز تهجد از او فوت
نشده است اول سنگ بنای مسجد را بگذارد از علماء و فضلا مثل
شیخ محمد ابن خاتون و سید علیخان حجازی و مومنین بسیار در آن
عصر از اطراف در آن شهر مجتمع بودند کسی متصف باین وصف نبود
و سبقت بر گذاشتن سنگ نکرد پس پادشاه خود سنگی برداشته
گفت خداوندا تو میدانی که از اول امر تا بحال نماز تهجد از من فوت
نشده است و سنگ را بر زمین بنا نمود و بعد از آن بنایان شروع
در آن کردند و حق آنست که باین خوبی و امتیاز و شکوه مسجدی
ندیده ام و در این اوقات احوال او آنست که دور او که شبیه
مسجد الحرام ساخته اند سلاح خانه است و گوسفند در آنجا ذبح میکنند
و فضلات بسیار در دور و اطراف اوست و نظام علیخان و والده او را

کوه مولی

مکی مسجد

برنگلای بنگوی متصل مسجد بزرگ که تمام و زینت لب بام از سنگ مرمر

مدخول نموده اند سبحان الذی لا یتغیر و لا یتغیر و ز امورات عجیبه اهل

انجا قدر دقت دارند و در چیزی که شرعاً محرم است اینقدر مسامحه

میکنند و در این ایام سیاحت اغلب اهالی این مملکت را چنین

دیده ام که در جزئیات مثل امساک در روز عاشورا و علم و منبر

و شبیه ضرایح مقدسه را زیارت کردن و با کفش داخل تعزیه خوانی

و پیش منبر و ضریح نرفتن و قلیان در مسجد نکشیدن و خاک پاک را

در جیب و بغل گذاشتن و تسبیح سی و سه دانه در دست داشتن

و بروز دوشنبه ایام خوانی پیر دلن نیامدن و امثال اینها بسیار دقت

و تجسس و تفحص میکنند و همین اشخاص اغلب الست که نماز نمیکنند

و روزه نمیگیرند و مطلقاً از فروع و احکام خبری ندارند و اگر کسی

در امورات مذکوره مسامحه کند او را فاسق و بیدین میدانند

و امانده را اصل کار و پیوسته بفروع کم معتقد چند اولیسیار بشرع

فصل ۷ در آن بلده بودم که عالیجاه معلی جایگاه موتمن الدوله

مقرب الخاقان سفیر روشن ضمیر محمد نبی خان دام عزه بعنوان

سفارت از حضور پر نور خدیو زمان پادشاه جمجاه عالم پناه

باتفاق عالیجناب فضائل القاب سلالة النجباء میرزا

محمد حسین خلف مرحمت و غفران پناه میرزا مهدی شهرستانی

و عالیحضرت آقا سید حسن خلف مرحوم سید عبد الله عطار در ماه

رجب المرجب سنه یکهزار و دویست و بیست هجری وارد جزیره ممبی

شدند مجملی از علت بنای راه و رسم سفارت میان انگریزان و

تاریخ ورود محمد نبی خان ایلچی ایران بجزیره ممبی و علت راه و رسم سفارت میان ایلچیان انگریز و ...

حضرت ظل اللهی چنانکه از معتمدین شنیده ام آن بوده است
که جماعت انگلیسیه مآل اندیش و ذی هوش و عاقبت
بین بودند و علاج واقعه را پیش از وقوع بملکنت تفکر نمودند
که باید نوعی نمود که حکام افاغنه کابل و قندهار تسخیر ممالک
هندوستان و متعرض شدن آن حدود را در پیرامون
خاطر خود نیاورند چه سابق براین بسیار بر سر این
مملکت می آمدند و خرابی تام باین کشور از ایشان می رسید
پس گورنر دنکین حاکم جزیره ممبئی در اول امر میرزا مهدی علیخان
خراسانی را که مدتی در حدود هندوستان حاکم غازیپور
بود و با او نهایت توسل داشت با انواع تکلفات
از نفایس چین و فرنگ و هندوستان بپایه سریر سلطنت
در دار السلطنت طهران فرستاد که اطوار و احوال اهالی
دربار گیتی مدار دریافت کرده اولیای سرکار کمپنی را
از آن اطلاع و آگاهی دهد و چنان کرد و مراجعت نمود
چون فی الجمله بر احوال آنجا مطلع شدند مستر خاص پادشاه
انگلستان گورنر جنرل لارد ولزلی بهادر که فرمان فرمای
بنگاله و تمام کشور هند بود و در کلکته که مقر ریاست ایشان بود
قرار داشت مستر مالکم بهادر را با مستر استرچی و
و چند کس دیگر از اعز مصاحبان هوش پیشگاه تمام روانه
حضور معدلت گنجور ظل اللهی کرد مطالب چند از کارفرمایان
آن دولت علیه عالیه استدعا و درخواست نمود و از آن جمله

بودکه حکایت شهزمان شاه ابدالی افغان که هرگاه او عزیمت حدود
هند کند یکی از ملازمان حکم شود که با لشکر ظفر اثر بصوب هرات
و کابل متوجه شود که دیگر بان طرف مشغول شده هندوستان را
بحال خود بنیا و در لباس سفیران با عزو شتاب وارد حدود ایران
شدند از حضور سرداران فارس و ضابطان شوارع و طرق
حکم جهان مطاع رسید که ایشان را با عزت و حرمت روانه دار
السلطنت نمایند چون رسیدند بعد از چند روز سرفراز سعادت
ملازمت ملیه سریر سلطنت شدند در هنگام ورود بدربار عام
چون کاهی چنین عظمت و دستگاهی را ندیده بودند رعب و هیبت
بر دل ایشان مستولی شد و چنانکه بایست جواب و سوال نتوانستند
نمود و حضرت ظل اله را بر احوال ایشان ترحم آمده ایشان را مرخص
فرمود و از بعضی از ثقات شنیدم که میگفت از سفر مالکم رسیدم
که دربار سلطانی را در ایران بچه وضع مشاهده کردید
گفت دربار سلطنت ندیدم بلکه دربار الوهیتش دیدیم
و حق آنست که درین مرحله حق با ایشان است و مورد ملامت
نیستند گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا
بود که ملامت کنی زلیخا را * مجملاً بعد از چند روز در خلوت
ایشان را طلبیده از آئین حکومت و سلطنت جماعت
انگریزیه استفسار فرمود ایشان رسم عدالت و عدم تسلط
سلاطین بر رعیت را و اینکه بدون حکم اصحاب عدالت حکمی
صادر نمیشود بموقف عرض رسانیدند اینسخن خاطر انور

مارفع اعلان شد و فرمود که از جهت سلطنت نیست لیس از مراتب
و مطالب دیگر استفسار فرمود انچه مناسب مقام بود بعرض رسانیدند
و مطالب و مستدعیات خود را معروض داشتند مستجاب گردید لهذا
زمان شاه بعد از ان قادر بر تعرض باین حدود نشد و در هنگام
رخصت استدعا کردند که اگر بجهت سرفرازی پادشاه انگلستان با
سفیری نیز از حضور سلطان هندوستان آمده باشد بسیار منا
سبت چون آمد و رفت سفرا در سرکار سلاطین حکم ملکین از مقوله
دید و بازدید است باجابت مقرون گردید و عالیجاه حاجی خلیل خان
که در سلک تجار ذوی الاقتدار بود بجهت ملاحظه شایسته و فن
مناسبت آن یا بهر سبیل الله هم باین خدمت سرافراز فرمود و سفیر
انگریزیه روانه سمت بغداد شدند و چون همیشه اجماعت طالب
و جویای ملاقات با بزرگان و نام آوران و اصحاب معرفت و کمال اند
در بلده کرمان شاهان که رسیدند استدعا کردند که بدولتخانه
والد این فقیر آمده فیض یاب ملاقات آنجناب شده باشند
قبول فرمود و حکم کرد که دران ورود آن جماعت جمعی از اهل اسلام
حاضر باشند و با ایشان داخل مجلس شوند که تواضع بعمل آید
و خلق و خالق هر دو خوش باشند و مسلمانان یکطرف و ایشان
بطرف دیگر بنشینند که تعظیم ایشان و توقیر اسلام هر دو شده باشد
چون نشستند سخن از هر جا در میان آمد تا انکه بمذهب رسید
ایشان عرض کردند که ما را از دین و آئین اندقدر اطلاع نیست
جناب سامی این مطالب را در رساله علیحده نوشته عنایت فرمایند

یا بقایا شخص دیگر از رفقای ایشان با او بوده اند
و فقیر را بدیدن ایشان آمده بودند

که جواب او را از ولایت ارسال خواهیم داشت آنجناب در مدت
یکهفته رساله نبویه را در اثبات نبوت خاتم الانبیا بشرح
و بسط تمام نوشتند و آن تقریبا پنجهزار بیت است و بایشان
دادند و تا بحال جواب آن نرسیده است پس از آن ببلده روانه
بغداد شدند و در تمامی ملک حسب الحکم سلطانی ایشانرا اعزاز
و احترام مینمودند تا آنکه از راه بصره بمقر ریاست خود رسیدند
پس پادشاه جمجاه عالم پناه مرحوم حاجی خلیل خانرا با دستگاه
تمام حسب الوعده بسفارت فرستادند و در روز بیست و هشتم
شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و هفده هجری وارد ممبئی
گورنر و اعاظم و ارکان و تمامی سرداران بعضی تا لب دریا و بعضی
تا جهاز او را بعزت و احترام تمام استقبال کردند و در مکانی مقام
لایقی مکان و منزل دادند و روزی دو هزار روپیه بجهت
اخراجات او معین کردند و از جانب خود جمعی از پیادگان
از برای حفاظت و حراست و علاوه اعزاز و احترام بر در
خانه او مقرر کردند از اتفاقات بعد از چند روز میان
آن جماعت متعینه از جانب انگریز و جماعت قزلباشیه که
از ایران همراه او آمده بودند مناقشه اتفاق افتاد و
در آن وقت حاجی خلیل خانرا حالت غفلت و سرور دست داده بود
چون آواز ایشانرا شنید لاعن شعور از خانه بیرون آمد
مقارن آمدنش گوله تفنگ که فیمابین فئتین رد و بدل میشد
باو رسید فی الفور داعی حق را لبیک گفت انگریزان از وقوع چنین

ورود حاجی خلیل خان به بمبئی و کشته شدن او

بغم عظمی بغایت مضطرب شدند که اما موقوف عرض واقفان

کعبه حضور سلطانی این قضیه بچه وضع عرض شود پس محلبه

واستشهادی بمهر اعزه و اعیان تجار قزلباشیه و غیرهم

مشتمل بر حقیقت احوال درست کردند و نعش حاجی خلیل خان را

با دستگاه تمام بنجف اشرف روانه کردند و در ان ارض اقدس

در حجره متصل بحجره که سید ابو الحسن خان کهکی مرشد طایفه اسمعیلیه

مدفون است در سمت دروازه که بمسجد شیخ طوسی میروند

مدفون شد و از سرکار کمپنی جمعی از قراء بر قبر او بودند بقدر

قابلیت مبلغی دادند و از برای ورثه او نیز مبلغ خطیری

فرستادند ان استشهادها را با مصحوب مستر منشتین بالیوز

بصره که در انجا متوجه خدمات سرکار کمپنی است با تحف و تکلف

بسیار و عریضه مشتمله بر عجز و انکسار و معذرت از این سانحه

که روی داده بود و عدم قصور خود بحضور اقدس ارفع

اعلا فرستادند و درخواست فرستادن سفیر دیگر نمودند

مستر منشتین از راه بندر ابو شهر و شیراز بدار السلطنت رفت

و پیشکش بسیار گذرانید و در روزی که بحضور میرفت از سر تا پا

لباس سیاه پوشید حضرت ظل الله بر احوال او تفقد نموده حکم شد که

لباس فرمود و عالیجاه معلی جایگاه محمد نبی خان سابق الذکر را

که عمده تجار ذوی الاقتدار قزلباشیه بصره بود و با حاجی خلیل خان

مرحوم نیز نسبت خویشی داشت و بنهایت صاحب تمکین و وقار و

مدبر و ذی هوش و عالی مقام و خجسته کلام و بلند همت و صافی طینت

حشمی منشی

۲ بجهت تلاوت کلام الله مقرر شده بود و بعد از مصاحبان بود ... همراه او هم

ومجتنب از انواع مسکرات بود طلبیده مورد الطاف و عنایات
سلطانی فرمود و بخدمت سفارت سرفراز گردانید و در آن وقت
تخلص آن عالیجاه حسب العنایت سلطانی سفیر مقرر شد و سابق
بر آن قطره بود پس با مستر منستین از سمت ایران روانه
بغداد شد و در دار المؤمنین قم و قصبه همدان این فقیر را
با آن عالیجاه ملاقات اتفاق افتاد و سابق بر آن رسم آشنائی
فیما بین نبودی نهایت خلیق و ادیب و متواضع و کوچک دل است
و با آنکه از بدو امر تا آن وقت بتجارت مشغول بود بغایت
عالی همت و سخی و صاحب جود و بخشش دیدمش رشته دوستی
و وداد فیما بین همان دو ملاقات نهایت محکم و مضبوط گردید
که گویا سالهای بسیار و قرنهای بیشمار انیس و جلیس یکدیگر بوده‌ایم
مجملاً مستر منستین روانه بصره شد و آن عالیجاه بعد از فیض
عتبه بوسی حضرات ائمه اطهار روانه ابوشهر شد و از آنجا با
دستگاه تمام و طمطراق مالا کلام و خدم و حشم بسیار و کوس
دکر مطلا و نقره عازم کلکته شد در آن اوقات عالیجناب
معلی القاب میرزا محمد حسین سابق الالقاب و آقا سید حسن
عطار نیز عازم هندوستان بودند بر رفاقت ایشان بر جهاز
دیگر سوار شده روانه گردیدند قریب بدریای سیلان طوفانی
شدیدی اتفاق افتاد و تا یک هفته طول کشید و اسباب بعضی
از جهازات رسید جمیع بالجمله تمام شد لاعلاج روانه بمبئی شدند
و در تاریخ مذکور وارد آن جزیره گردیدند اعیان و بزرگان و

ورود نواب میرزا ابوالحسن و آقا سید
حسن عطار بحیدرآباد

و کبیر داران آنعالیجاه را استقبال کرده در مکانی که لایق شان
او بوده در خارج قلعه منزل داده‌اند و در مراسم مهمان نوازی
دقیقه فروگذاشت نکردند آنعالیجاه بسبب عدم موسم
کلکته در آن جزیره توقف فرمود و عالیجناب میرزای سابق الذکر
با آقا سید حسن روانه حیدرآباد شدند و در ماه مبارک رمضان:
از سنه مذکوره وارد گردیدند من باستقبال ایشان رفتم و در آن
اوقات مزاج میر عبداللطیف خان مرحوم سابق الاحوال علیل بود
لهذا آنچه لایق شان ایشان از اعزاز و احترام بود بعمل نیامد
میر موصوف با عالیجناب میرزا نهایت دوستی و اخلاص را
معمول داشت و با آقا سید حسن چنانکه دل او میخواست رفتار
نکرد و میلغت فرق نگذاشتن میان خلف جناب میرزا مهدی
شهرستانی و خلف سید عبدالله عطار از عین حماقت بسبب تمغی
بر مزاج آقا سید حسن گران آمد با دست تهی عزیمت سمت مچهلی
بندر نمود من مانع شدم تا آنکه با آنچه مقدر او بود رسید و در ماه
ذی القعده الحرام باتفاق حاجی محمد علی زمانی اصفهانی مجاور
کربلای معلی روانه بندر مذکور شدند و جناب میرزا توقف
فرمود و از مراتب ادراک آقا سید حسین تعجب کردم که فوت میر
عبداللطیف خان را که قبل از ورود ایشان مریض بود ناشی
از سوء رفتار با او میدانست و در آن اوقات رحمت و غفران
پناه ملا اسمعیل رشتی که همراه من از کرمانشاهان آمده بود
در شب جمعه بیست و چهارم ماه ذی القعده الحرام از سنه مذکوره:

تاریخ وفات ملا اسمعیل رشتی

برحمت ایزدی پیوست و در دایره مغفرت فون شد و التماس نمود
که من وصی او شده باشم قبول نکردم پس برادر بهتر والا تبار
عالیمقدار مرا وصی خود نمود متروکه او را جمع نموده فروختم
وزر او را بمعرفت عالیشان آقا محمد جعفر خلف مرحوم
حاجی اسدالله اصفهانی بخدمت الجناب فرستادم و رسید
آن بمهر و خط شریفش در بلده فیض آباد بمن رسید و [illegible]

خروج از حیدرآباد و ورود بمچلی بندر و وقایع آنجا

یوم سه شنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام من از حیدرآباد
بخارج قلعه در خوانه نواب معین الملک سابق الذکر نقل مکان
کردم و یوم پنجشنبه چهاردهم جناب میرزا محمد حسین [illegible]
باتفاق ایشان و جمعی از اعزه قزلباشیه روانه مچلی بندر شدیم
بعد از انقضای مدت سیزده روز یوم چهارشنبه بیست و هفتم
شهر مذکور وارد بندر مذکور رسیدیم حضرات تجار قزلباشیه
چون عالیجاهان میرزا حسین ملک و عالیشان رفیع مکان آقا
محمد جعفر خلف حاجی اسدالله اصفهانی سابق الذکر و آقا اسمعیل
خلف حاجی عماد و حاجی آقای دهدشتی و آقا مهدی دهدشتی
و جمعی دیگر تقریبا تا ۳ کروس راه باستقبال آمدند عالیشان
معلی مکان فخر الاقران آقا محمد جعفر سابق الذکر خوانه بسیار
عالی بجهت من کرایه نمود و آنچه ضرور میشد از خوردنی و کلی بندخویش
تمام حاضر ساخت قدر لوازم جوانمردی دقیقه را فرو نگذاشت
و عالیشان میرزا حسین ملک بخدمت کذاشت جناب میرزا محمد حسین
مشغول شد و از جانب امور [illegible] این بندر چیز که بنظر آمد آن چه

که جماعت فرنگیان نیز که در آنجا مجتمع بودند با هم بظاهر متفق دیدم
بخلاف اهالی جزیره ممبئی که همه دشمن خونخوار و در پی شکست بازار
یکدیگرند و آقا محمد جعفر مذکور را با آنکه در سلک تجار بود نهایت
سخی و جوانمرد دیدم مجملا تمام اعیان در مدت سی و هفت روز
که در آنجا بودم دقیقه از رسوم و آداب را مهمل نگذاشتند و در
شب و روزی دو دفعه حاضر میشدند و بسبب حسن اتفاق
و اخلاق ایشان آن بندر نمونه از ایران شده است روز دوم
ورود نواب مبارک الدوله که نامش [illegible] سابق ذکر شد
بملاقات آمد دیر انجا بیست تحیه اعلا [illegible] مساوی ادراک [illegible]
و مقدمش دیدم و در ماه صفر المظفر بعمان بندر که مقر انگریز است
رفتم و آن تقریبا یکفرسخ از جائیکه محل سکونت تجار و نواب
و سایر ناس است دور و بر که در دریا واقع است قلعه ایست بسیار
محکم و بر آن توپهای بسیار سوار نموده اند و خندق عالی در اطراف دارد
از دریا بر آن خندق راه گذاشته اند که هر وقت بخواهند
روز بالا آب دریا پر نمایند و اطراف آن زیاده از دو تیر
پرتاب چمن کفدست صاف و از یکطرف بدریا متصل
و جهازات بزرگ هر گاه میخواستند بقلعه نمیتوانند رسید و در مسافت
بعیده لنگر میکنند و مردم بر کشتیهای کوچک سوار شده بجهاز
میروند و مال و اسباب را نیز بواسطه آن کشتیها بجهاز
حمل مینمایند پس ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک
در آن بندر بودیم که ورود رسید [illegible] از مسلمان

ملاقات بمبای بندر

رؤیت هلال ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۱ در بمبئی بندر

دهند و مشغول تعزیه داری شدیم و از خواص الشهر است که در ایام
عشره کسی را مقدور نیست که در کوچه و بازار سواره عبور نماید
و اگر کسی سوار شد خواه اعلا باشد و خواه ادنی که مردمان و اطفال
مسلمان هجوم و غیرهم آورده او را ذلیل و از سواری پیاده میکنند

فصل یوم پنجشنبه چهارم صفر از سنه مذکوره بباغ نواب
مبارک الدوله سابق الالقاب نقل مکان کردیم تمام اعزه و اعیان
و تا باینجا مشایعت نمودند و صبح یوم جمعه باتفاق جناب میرزا
و حاجی محمد علی زمانی سابق الذکر و حاجی اسمعیل اصفهانی و محمد علی
بیک نهاوندی و جمعی دیگر روانه سمت کلکته شدیم محمد علی
بیک در سیتاکل توقف کرد و ما بعد از سی یوم وارد کنک گردیدیم
و در اینجا مقام عالی بود که موضع قدم رسول مشهور بود در آن
منزل کردیم چند حیوان بارکش بقدر احتیاج در اینجا خریدیم و
بعد از نه روز بسمت کلکته روانه شدیم چون موسم بارش بود
بسبب کثرت آب در شوارع و طرق قدری بد گذشت [illegible]
از فضل الهی در هنگامیکه در راه بودیم بارندگی نمیشد و چون
منزل میکردیم بارش میشد که از آن رودخانه‌های عظیم جاری میشد
و در اثنای راه قریه و قصبات عظیمه دیدیم چون سیتاکل و کنجام
و جگن نات هنود [illegible] اذعان میشوند و قصبه جگن نات
قصبه بسیار بزرگیست که در آن بتی است که نام او جگن نات است
و جماعت هنود باو زیاده از بتهای دیگر معتقدند و از اطراف عالم
بقصد تقرب بآن بزیارت او می آیند و میگویند که خدا

خروج از بمبئی به بندر بسمت کلکته

احوال جگن نات

او را خلق کرده است و تربیت و نظام عالم را با او گذاشته است چنانکه
شنیده ام سنگی است شبیه آدم چهار دست دارد متوسط
الخلقه از برای او عمارات عالیه ساخته اند که زیاده بر پنجاه
لک روپیه خرج آنها شده است و در سالی لکها روپیه هنود تصدق
نذر بانجا میبرند و در این اوقات در تصرف جماعت انگریز است
وایشان نیز در سال مبلغی را باسم خادمی از آنجا منتفع میشوند
و شنیده ام که در آن شهر طوایف هنود از یکدیگر و از مسلمانان
احتراز نمیکنند چون به [illegible] پور رسیدیم سی و شش کهار با
سه سواری بندگان محمد نبی خان ایلچی سابق الالقاب ایشان
بما فرستاده بودند چون همراه داشتیم بآنها حاجت نشد
وکهار از قوم خاصی است که مثل کهرکهره و پالکی وغیره آنها از اقسام
سواری را که سبق ذکر شد بر دوش خود برمیدارند و بهر مکان
خواه قریب خواه بعید که این شخص بخواهد میبرند فصل

ورود به کلکته

یوم پنجشنبه پانزدهم ماه ربیع الثانی از سنه مذکوره وارد بندر کلکته
شدیم عالیشان [illegible] آقا ابوالحسن معتمد سرکار خان معظم الیه و عالیجناب
حاجی حیدر خلف مرحوم میر احمد [illegible] و عالیشان آقا محمد قمشه
سید عبد اللطیف خان و جمعی دیگر تا [illegible] شط باستقبال
آمدند خان معظم الیه خانه بجهت جناب میرزا محمد حسین و من
مقرر فرموده بودند جناب میرزا بآنجا منزل کردند و من بخانه
خانه که عالیشان آقا محمد حسب الخواهش من یکماه قبل کرایه کرده
بود منزل نمودم چون از کلکته [illegible] نوشته [illegible] والعزیز نیز

کرایه کرده بود و در این وقت ملایق حال خود ندیدم که او را گذاشته
در خانه دیگر مقام گیرم مدت نه روز در آنجا توقف کردم و پنجاه
و هفت روپیه کرایه انرا دادم حضرات اعزه بملاقات می آمدند
و جناب میرزا بملاقات خانی معظم الیه رفتند و من نیز رفتم و معذرت
خواستم فی الجمله از احوال آن بندر نگارش میشود کلکته بروزن البته
در این اوقات معمورترین بنادر بنگاله بلکه هندوستان و مقر ریاست
جماعت انگلیسیه است و قبل از این بندر بنگاله هوگلی و چنچره بود و جمع تجار
بوده است والحال هر دو از رونق افتاده اند و بندر تجارت [illegible]
ولندیسیه در آنجا جاری میرود و مکانی که الحال معموره کلکته [illegible]
در اول گودالی پر از آب کثیف و غلیظ بوده و چند خانه از هندوستانیان
و فقرا در جوار و قرب او منزل داشتند جماعت انگریز بتعمیران
پرداختند و در این اوان شهریست در غایت شکوه و صفا و
عمارات عالیه و اماکن با فضا در آن بسیار است و ارباب حرف از
هر فرقه از اطراف عالم در آنجا مجتمع اند و فرش تمامی کوچه و محلات
و اسواق و صحن اغلب خانها را بقدر یک قامت تقریبا کنده اند
و از اجر و آهک برابر زمین کاو دم ساخته اند که آب باران
از دو طرف بجداول ریخته برود و خانه عظیم که متصل بشهر است
میرود و در کوچه مطلقا گل و کثافت نمیماند و بقدر سه صد
نفر کاو عراده کش از سرکار کمپنی مقرر است که هر روز وعلی
الصباح کثافات و خاشاک را بعراده ها حمل کرده بخارج شهر
برده در گودالها میریزند مجملا تمام هندوستان خراب شده است

آن بندر را آباد کرده‌اند و مقرر است بر در هر خانه اسم صاحب آن خانه و کرایه آن
و آنکه این خانه چندم این کوچه است نوشته است هر که خواهد
از آن قیمت و اسم مالک را دریافت میکند و محتاج بسوال نیست
در سر هر کوچه نیز نام آن کوچه و اینکه کوچه چندم است نوشته
چنانکه شخصی متفحص خانه کسی باشد اسم محله و کوچه را و آنکه خانه او
در چندم واقع است دریافت کرده بدون دلیل و هادی خود
بخانه او میرود و اغلب عمارات سه طبقه و چهار طبقه بالای هم اند
و بنهایت بد آب و هواست و در فصل گرما و موسم باران پشه
در آن بوفور است چنانکه بدون پشه‌بند خوابیدن در شب
مشکل است و در روز آنقدر نیست و بقریه مسیب که در چهار
فرسخی ارض اقدس کربلای معلی واقع است در این باب شبیه است
و رود خانه‌های عظیم که در حدود بنگاله و هند است اغلب اینها
چون گنگ و گهاگره و گومتی و الکهیه و برهم پتر تمام در قریب کلکته
یکی میشوند و از متصل این گذشته داخل دریای شور میشوند و
بسبب جزر و مد دریا ثقیل و بدمزه اند لهذا در اینجا مصرف
شرب کمتر میکنند و مواضع چند ساخته اند چون غدیر که
آب باران در آن مجتمع میشود و آنرا تالاب مینامند و
چاههای شیرین تر بسیار است از آب اینها میآشامند و
در تمام حدود هند و دکهن و بنگاله گذران مردم خصوص سپاهی
که در کنار شط مقام نمایند از این چاهها و غدران است که خود حفر کرده اند
یا جدا ساخته اند و قلعه این بندر در یکطرف شهر واقع است و شنیده‌ام

که بوضع هندسی پنج در پنج ساخته شده است که اکثر مردم عسکریه آنجا
نیز دران راه را گم کنند و دروازه آن تخته ایست که در وقت
چون انرا بالا کشند حکم دروازه دارد و چون وا کنند و بر روی
خندق افتد تخته پل شود و قلعه آن با زمین یکسان است
که از یک تیر پرتاب چیزی از قلعه و عمارات بنظر نماید و چون
نزدیک تر روند اندک اندک معلوم شود لهذا توپ کثرت
در اطراف و بالای قلعه و اندرون آن توپها از حد شماره
افزون گذاشته اند بحدیکه گویا در هر دیوار و خشت عمارات
تمام از توپ است و مع ذلک دایم چندین کارخانه توپ سازی
دران هست که تمام ایام بساختن و ریختن ان مشغولند و در پای
هر توپی باروت و گوله بسیار نهاده اند و مردمان جنگی ایستاده اند
چنانکه هر که ببیند خیال کند که غنیم حاضر است و ایشان مستعد
حرب اند و دران ایوانهای مرتفع بسیار بزرگ ساخته اند
و تمام انبارها از پایین تا بالا تخته بندی کرده اند بوضعی که
بدیوار اتصال ندارد و قریب سه لک تفنگ بر آنها گذاشته اند
بنوعیکه هر کدام را که بخواهند بردارند و اگر مجموع را بخواهند ملاحظه
کنند میسر است و بر هر پنجاه تفنگ چند نفر معین شده که هر روزه
آنها را صاف کنند و خالی نمایند و باز پر کرده بر جای خود گذارند
و آب ان قلعه از چاه است و از جزر و مد شط که بخندق آید و چندین
صد غراب جنگی علی الاتصال در شط مهیا ایستاده است
مجملا اگر آذوقه کمی نکند افواج سلم و تور بتمادی انحصاره

و دیگر بران استیلا نمیتوانند یافت و امرا و مردمان صاحب
شوکت را دران قلعه قید کنند و در طریقه قید کردن اطوار
مختلفه دارند که این وقت مجال نوکران نیست و بر السن و افواه
مشهور است که در اوان که عالمگیر موضعی بجهت بیت التجاره
باین جماعت داده بود خندقی بیاشنی معقول کنده بودند
چون این خبر بان بادشاه رسید حکم کرد که او را پر کنند انجماعت
از بیم و خوف سلطانی بحدی تعجیل در پر کردن ان نمودند که
رئیس و بزرگان ایشان خاک را در کلاه خود پر کرده دران خندق
میریخت تا انکه در طرفة العین پر شد و حال بتمادی ایام و سستی
سلاطین و نفاق حکام کار بانجا رسیده است که حصن قلعه و
دستگاهی را مهیا و برپا ساخته اند و بخلاف ایام ماضیه بادشاه
و حکام را از خوف ایشان قدرت نیست که قلعه با خندقی در
ممالک خود طرح زنند با انکه عمارت خود را اراسته نمایند

چنین است ایین این گوژ پشت ❊ گهی پشت زین و گهی زین پشت

سبحان الذی یغیر و لا یتغیر مجملا دران بندر نه روز اقامت
اگر چه اعیان و اعزه آمد و رفت میکردند و لکن از بدی آب
و عفونت و دلگرفتگی هوا و کثرت پشه و گرما و علاوه آواز
ناقوس که در صبح و مغرب دران دار الکفر عالمگیر میشد و از
حسن پریرویان بی ناموس انقوم ارامنه و هنود و غیرهم
که با روی و موی گشاده و زینت تمام در شوارع و طرق بحد
وفور دارند که اجتناب از ایشان میسر نبود دل را وحشت تمام

روی داده چند روز زیاده ماندم و از دوستان معذرت خواستم
جناب میرزا محمد حسین بسبب بعضی از مطالب و مهمات توقف فرمود
فصل اول و من روز شنبه بیست و چهارم ماه ربیع الثانی
روانه سمت مرشداباد شدم جناب میرزا با تمام اعزه قزلباشیه
و تجار تا لب آب مشایعت کردند پس بر بجره که نوع خاصی
از کشتی است و نهایت با تکلف و شکوه است سوار شده روانه
مرشداباد شدم و ایشان مراجعت نمودند در اثنای راه در
اطراف آن شط قری و قصبه جات عالیه بسیار قریب بهم
بنظر امدند بحدیکه برای ان معلوم نمیشود که در حضر بسیر و تماشا
مشغول است و یا انکه در سفر است و حق الحق انست که در اینمعنی
حدود بنگاله رشک تمام بلاد است چه در خشکی و چه در دریا
بفاصله نیم فرسخ بلکه کمتر ابادی است و در اثنای راه از
کثرت متردین مسافر غریب محتاج برفیق و دلیل نیست
بلکه اغلب راه ها را از سایر زمین بلند کرده اند بقدریکه فیل
وغیره از روی آن بخوبی عبور میمایند و در ایام بارش
مسافرین از کثرت اب اصلا زحمت نمیکشند و آنرا
سڑک مینامند و شنیده ام که بعضی را علاوه بر این از آجر
و اهک ساخته اند مجملا در دو فرسخی کلکته قصبه شیو رام پور
بشین معجمه مکسوره و یاء مثناة تحتیه ساکنه و واو و را و الف
و میم ساکنه و باء و واو ساکنه و راء فارسی بر وزن حور و در السن عوام
بسیرام پور مشهور است که از بنگاه سلاطین سلف بجماعت

خروج از کلکته بعزم مرشداباد

قصبه شیورام پور

دینمرک بدال مکسوره و یاء مثناه تحتیه ساکنه و نون ساکنه
و میم مضمومه و راء و کاف ساکنتین که قومی از فرنگ‌اند
مرحمت شده است و چون با قوم انگریز صلح داشتند چنین
مقرر بوده است که هرکه بآنجا فرار کند و قرار گیرد کسی مزاحم او
نشود لهذا دزد و خانه و گریزگاه جماعت اوباش و زناکاران
هر فرقه بود از قوم انگریز یا مسلمان یا هنود هرکس از بهر مکان
مال مردم را میبرد و بآنجا پناه میبرد چیزها از او میگرفتند
و او را پناه میدادند و مگر کسی متعرض او نمیشد و در این
اوقات عهد فیمابین پادشاه ایشان و پادشاه انگریز
شکسته شد و حکومت آن جماعت از آن قصبه مرتفع گردید
و در تصرف انگریز آمد و مردم بحمدالله از این مهلکه نجات
یافتند آب و هوای آنجا بالنسبه بکلکته بهتر است و در پنج
فرسخی آن تقریبا چچره بدو جیم فارسی واقع است و او
بالنسبه بکلکته و شیورام پور بخوبی آب و هوا مشهور است
و در آن جمعی از فرانشیه و قوم دیگر عمارات عالیه دارند
و بخوشگذرانی مشغول‌اند در جائی قریبه بیامدم و منزل
بمنزل میرفتم تا آنکه یوم دوشنبه پنجم شهر ربیع الثانی وارد
سعیدآباد شدم و آن تقریبا سه فرسخ از مرشدآباد
دور است عالیشان میرزا ابوالحسن خلف مرحوم حاجی میرزا
باقر اصفهانی و جمعی از اعزه دیگر تکلیف نزول کردند اسباب
و سامان را در کشتی گذاشته خود بخانه میرزای موصوف رفتم

چچره

عالیشان معلی مکان میرزا ابوالحسن خان داماد مرحمت و غفران پناه
میرزا داود صفوی که در مرشدآباد بحکومت مطلع شد باستقبال آمد
فصل ۴۲ پس باتفاق ایشان و جمعی دیگر از اعزه یوم سه‌شنبه ششم
شهر مذکور وارد آن بلده شده در خانه مومی الیه از روز اقامه کردم
و آقا محمد حسن خراسانی ناظر من الاسباب برای خانه عالیجناب سلیلة الاطیاب
میر اسحق برادر شاه اسدالله کرمانی مرحوم برد بعد از ادای نماز مغرب
و عشا و بعمل العمل تناول عشا مذکور رفتیم دوستان و اعزه که قابلیه
داشتند بملاقات می‌آمدند چون خبر ورود من بمحترمه مکرمه منی بیگم
صاحبه صبیه شمن زوجه جعفر علیخان سابق الاحوال رسید منشی
خود را بجهت پرسش احوال و تبلیغ سلام فرستاد بعد از انقضای
شش روز خواهش ملاقات کرد از کیفیت آن تحقیق کردم گفتند
که بدر خانه می‌روند و در آنجا موضعی است می‌نشینند خواجه سراها
تبلیغ سلام و پیغام می‌نمایند و عالیجناب آقا سید حسن عطار و سایر
مردمان و متردین این دیار همه باین نوع رفتار کرده‌اند و میکنند
من گفتم که از من این عمل بوقوع نخواهد آمد و تا حال بدر خانه
کسی ننشسته‌ام و هر گاه با ایشان ملاقات نمیشود من در خانه
خود نشسته‌ام خواجه سراها تبلیغ سلام کنند چون این جواب بایشان
رسید عالیشان معلی مکان فخر الامثال و الاقران زبده خاندان
نواب میر ابوالقاسم خان بهادر معروف بنواب منجلی خلف مرحوم
نواب مبارک الدوله پسر خود را بملاقات فرستاده خواهش ملاقات
ملابد واسطه نمود باتفاق نواب معظم الیه در یوم مذکور بملاقات رفتم

تاریخ ورود به بلده مرشدآباد

ملاقات با منی بیگم

خود در پس پرده نشسته بلا واسطه سؤال و جواب فیمابین اتفاق
افتاد بعد از طی رسوم متعارفه و بی‌تکلیف باداء تحیة السلام
کردم عدم قدرت بر متابعت جماعت آنکه مرا عذر خود نمود
گفتم پس ناچاری از برای خود معین نمایید قبول کرد چون بخانه
مراجعت کردم مبلغ پنجهزار روپیه فرستاد که بجهت سوی استیجار
حج و زیارت تمام عالیحضرت میرزا اسماعیل را که نهایت مقدس
و صالح و فهمیده و صلاحیت شعار و از اهل لکهنو بود اجیر کردم
و روانه سمت مقصودش نمودم بعد از آن خواهش نمود که چندی
توقف کرده باشم بعد از تامل بسیار قبول کردم تمام اخراجات را
متحمل شد پس بجهت تنهائی اراده شد که کسی را نکاح کرده باشم
بیگم صاحبه اراده داشت که یکی از دختران امرا را نکاح کنم صلاح
خود را در قبول کردن ندانستم و صبیه مرضیه عالیشان معلی مکان
سید نصر الدین حیدر معروف بمیر سید و همشیره زاده عالیجناب
میرزا غلام حسین خان را که ذکر ایشان در اولاد آقا عبد الباقی
بن العالم الکامل ملا محمد صالح مازندرانی قدس سرهما گذشت
حسب الخواهش ایشان در نظر بنسبت قدیمه که فیمابین بود
ترجیح دادم و در دوم ماه جمادی الثانی از سنه مذکوره که
یکهزار و دوصد و بیست و یک است نکاح را بصداق و مهر شرعی
خود جاری کردم و در شب چهارم زفاف شد چون این خبر در کلکته
بعالیجاه معظمت دستگاه سفیر روشن ضمیر سابق الذکر رسید
مراسله مشتمل بر تهنیت با قطعه تاریخی که خود فرموده بود ارسال فرمود

نکاح والده نورچشمی [illegible]
در [illegible]

قطعه مذکوره اینست قطعه علامی ملت رضائی تا [illegible] که زرتق

ز علو شان طلبه هر کجا که ذی جاهیست — سپهر را بکف از بهره رتبه کاسه [illegible]

بحضرت تو مدریوزه هر سحر کاهیست — تو خود شهنشه ملک فضایلی ز فخر [illegible]

گدای کوچه فضلت ز جاه چون شاهیست — ز بخش مدرس علم تو طفلی ار گذرد

بسی مرید چو علامه اش بهر راهیست — تو ماه فضلی و هست آسمان شرعت جای

بهمچو ماه مقنع که چرخ آن چاهیست — ز ران عیار کوه وجوی ز حلم ترا

تفاوتیست که مابین کوه با کاهیست — تو خود چه کوه ز فهم عقل خانمی با [illegible]

دوری که محض ترا حجت عصمتش نه جاهیست — ز مذ ز بخت جوان [illegible]

بهر اکه بیر خرد بهترین هوا خواهیست — سفیر بهتر از این [illegible]

بهترین مهر مابین احمدی ماهیست — بذکر مجملی از احوال آن بلده و

اهالی آن مفرح قلوب ناظران میکردد بدانکه بلده مذکوره قبل از استیلای

جماعت انگریزیه مقر ریاست حکام ذوی الاقتدار و ناظمان نامدار

بنگاله بوده است و از ان حکایات غریبه بود سعت و آبادی

و وفور نعمتها و کثرت اصحاب دول و ارباب فضل و کمال در ان اسماع

رسیده است در این زمان از ان امور نام و نشانی باقی نمانده

جمعی از وضایع و شریف در ان مجتمعند و اکثر فی الجمله دولتی است

انهم در میان طایفه هنود است و از علم و دانشوری مطلقا در ان

اثری نیست و اسم نظامت و ریاست انجا متعلق بنواب دلاورجنگ

بهادر خلف مرحوم نواب مبارک الدوله سابق الذکر که خلف

جعفر علیخان است از بطن بیگم موصوفه اگر بذکر احوال و اوضاع

این خاندان من البدایه الی الآن بعنوان راستی و درستی بپردازم

بیان احوال بلده مرشدآباد و اهالی آن بر سبیل اجمال

تم بر صفحه سواد است و اگر بر خلاف آن کنم خلاف امین و واقع
نگاری و موجب کذب و غضب حضرت باری است لهذا از آن
مرحله اغماض نموده بمجملی از احوال و اطوار بزرگان و اغلب اهالی
آن خاندان بنوعیکه بنظر آمده اشاره میشود واضح است که
در این شهر هر که را بیخدائی بیشتر در مجلس انس بیشتر و کناس ظریف
همکاره و حریف و محتاط و متقی کناس کثیف و دزد خاین امین
خزاین و صادق و امین دزد و خاین و محتسب بیمایه نوش و مفتی
ایمان فروش و خاموش دراز گوش و مفسد صاحب بخشش و دزد
همسایه عنقا و فالنیخه کیمیا مقرب خالق بعید آزردهای خلایق و فتوت
بومیه قسم دروغ و راستی شمع بیفروغ و قوال ندیم و نقال حکیم
و دفال صاحب حال و طبال جز و جلال و رباروزی و حاجی بود
و شراب و بنگ موجب عزت و قرب امیران الدنک و فاضل
مفضول و عالم مجهول و ناصح مجنون و فاسق ذوفنون و حشاش
بشاش و محدث مایه اغتشاش و ساده پرست باکبار و امرد
فرست صاحب اعجاز و فحاش زینت محفل و فحش گره گشای دل
و قلاش قدسی نفس و ناصح خرمگس و مسجد معزار و خرابات گلزار
و مهمان بلای ناگهان و میزبانی تضییع زندگانی و لوچه زن
حلال و حور را فاحشه صاحب جمال نماز اسم بی مسمی و دروازه بالقوه
ابنیاء و قرآن فال نامه کلثوم ننه و کوچه خرابات مغان
قبله و کعبه و سنگ مال بیام او ر از جانب زمان چون سنگ اصحاب
کهف بابدمردان متصل نمودن قرص نان از دهقوله تسخیر آفتاب کردن

و شکستن کوشه آن و در خوان خوانین و بزرگان از معجزه شق القمر
نمودن است مجملا آنچه قدما در مذمت هند گفته بودند همه را در آن شهر
معاینه دیدم و گویا که منظور ایشان نیز از هند همان بلده است هر که
این فقیر را در بیان امورات و احوال مذکوره معلل بغرض داند
خود بآن بلده رفته دریافت کند و یا آنکه از مترددین دیگر
استفسار نماید اجل شانه میداند که موافق آئین وقایع نگاری
آنچه نوشته شده است همه خالی از اغراق و زیاده گوئی است لیس در حین
وقتی بحسب التماس بیگم صاحبه مذکوره چند ماهی را در آنجا توقف
کردم و بیگم موصوفه نیز هر چند از خاندان نجابت و اصالت نسبت
که جعفر علیخان او را نکاح داشته بوده است و لکن فیاض متعال
در اواخر عمر ابواب خیر را بر روی او کشوده بجود و سخا و تقوی
از مردان آن خاندان بدرجات عالیه بهتر شده بود بخواندن
قرآن شریف و گرفتن صوم سه ماه مشهور و با انواع طاعات
و عبادات شوق بسیار داشت و ذوی الحاجات و مستحقین را
بقدر مقدور محروم نمیکرد و هر عزیزی که از سمت عتبات عالیات
بآن بلده میآمد منت خود را به پرسش احوال او فرستاده روزی
دو وقت از سرکار خود طعام از برای او میفرستاد و در هنگام
رخصت بهر قدر که میسر وی و قسمت او بود با او سلوک
میکرد و شنیدن سرود و دیدن انواع لهو و لعب میلی نداشت
و حق آنست که بسبب وجود او آن بلده فی الجمله رونقی داشت
امید که حق تعالی وی را از شر اثر مجالست مردمان خفیف حفظ کند می

احوال منی بیگم صاحبه

که صحبت بدانها نهایت موثر می بینم خاصه در این ملک که آب و هوا
نیز مقتضی آن است و زوجهٔ دیگر جعفر علیخان منی بیگم است
مشدده و یا لیتها کانت مخففه وی در امور ریاست و حکم رانی
سلیقهٔ تمام دارد بحدیکه شوهر او در اغلب امور مملکت با او مشوره
میکرده است و انگریزان نهایت احترام او را منظور دارند و اوقات
او نیز تمام مصروف رضاجوئی ایشان است و با امورات خیر
سر و کار ندارد و بحسب و نسب و نجابت از بیگم موصوفه اگرچه کوچکتر است
ولکن بسبب کثرت میل جعفر علیخان و مرحمت جماعت انگریزیه با او
از وی بغایت بزرگتر و مختار امور نظامت است و تا حال هم نیز
ناظم از حکم او مخالفت نمیتواند کرد مجملاً در آن بلده با بعضی از
امرای داغره ملاقات میشد و در یوم سه‌شنبه هفتم ماه رجب از سنهٔ مذکوره
ناظم الملک بملاقات آمد و من نیز بملاقات ایشان رفتم و آنچه
از من متوقع بود در کیفیت ملاقات بعمل نیاوردم نظر بعدم قابلیت
و توغلش در شرب خمر و ارتکاب منهیات و ترک واجبات و از این دو
ملاقات نظر بدین احوال نفرت حاصل شده باز با او ملاقات
نکردم و جمعی از فقرا و هندوستان که به زیور زهد و صلاح محلی بودند
بجهت تحقیق مسائل حاضر میشدند خاطر حزین را بصحبت ایشان
خوش میداشتم و حسب الخواهش ایشان در غرهٔ شهر جمادی الاول
بتالیف رساله قوت لایموت در بیان واجبات عبادات
مشغول شدم و الی الآن یک مجلد آن با شرحش باختتام رسیده است
امید که حقتعالی توفیق اتمام کرامت فرماید و بعضی اوقات بجهت

منی بیگم

ملاقات با ناظم

تاریخ شروع در تالیف رساله
قوت لایموت

فوت میر منکلی

تفرج دماغ بخوانند عالیشان فخر الاقران والامثال نواب میرزا منکلی
سابق الالقاب میرفتم و برادر خاندان و اقران و امثال
خود ممتاز دیدم و گاهی در محله داود باغ بخانه عالیشان
معلی مکان رفیع بنیان میرزا ابو الحسن خان سابق الذکر که از
دار السلطنت اصفهان که نصف بلکه کل جهان است دور
افتاده و از صحبت اصحاب کمال و مجالست ارباب فهم و ذکا
محروم مانده بسکونت آن بلده مبتلا بود میرفتم و در باغی که داشت
بتفرج و سیر مشغول میشدم و گاهی بمصاحبت عالیشان زبدة
الاعیان فخر الاقران میرزا احمد خلف مرحوم مغفور میرزا اسد الله
ابن میرزا حسین خان کلانتر دار السلطنت اصفهان که متوجه بود
بامور حسینیه که نواب غفران مآب سراج الدوله شهید در این شهر
بنا کرده است مشغول میشدم و بعضی از اوقات را با عالیجناب
سلالة الاطیاب میر اسحق کرمانی سابق الذکر که نهایت متقدس
و زاهد و صاحب معرفت و کمال و گوشه گیر و با حال است صحبت
میگذرانیدم وی خلف مرحوم میر اسماعیل کرمانی است و یک
برادر او مرحوم شاه اسد الله بود که مدتی را در حدود هندوستان
بخوبی گذرانید و در مرشداباد بلا خلف فوت شد و برادر
دیگرش مرحوم میر شهاب الدین بود که در نجف اشرف
صبیه مرحوم آقا باقر هزار جریبی را بنکاح کرده بود و در آنجا برحمت
ایزدی پیوست و از او یک پسر و دو دختری مخلف است و میر موصوف را
یک پسر است ملقب بمیران و بنجابت آراسته و نیکو اخلاق است

میرزا ابو الحسن خان داود باغی

میرزا احمد اصفهانی

میر اسحق کرمانی و دو برادر او

و اغلب اوقات اولاد امجاد همشیره میرزا غلام حسین خان که
ذکر ایشان در اولاد ملا محمد صالح مرحوم گذشت حاضر میشدند
دل رسیده و خاطر حزین را تسلی میدادند و حق آنست
که اینها را در آن بلده در زهد و صلاح و تقوی و پرهیزکاری
عدیم النظیر دیدم و مرا افسوس است از اینکه اوقات خود را
از راه اضطرار نه از روی اختیار در آن بلده میگذرانند
و جمعی را در این کشور دیده ام که بجهت گذران امور دنیویه
صفت علم را بر خود بسته اند و اصلا و مطلقا از فقه رسمی
تا باستدلالی چه رسد خبری ندارند و چند کلمه از طرایف و لطایف
و اشعار عربیه و فارسیه و بعضی از فقرات نهج البلاغه را
بجهت فریب دادن عوام حفظ نموده مرجع انام در بیان شرایع
و احکام بودند اگر بذکر فتاوی ایشان که در باب احکام داده
اند بپردازم هر آینه کتابی خواهد شد از کتاب قال رسول الله قلت انا
ابوحنیفه بزرگتر و بطول خواهد انجامید مجملا ایشان را با حکیم
فقیه و با فقیه حکیم و با هیچ هر دو و با هر دو هیچ و مصداق آیه کریمه
خسر الدنیا و الآخرة و ذلک هو الخسران المبین دیدم چون این
فقیر را عدم تقیه از امثال این اشخاص موروثی است بدون خوف
و هراس و عدم رعایت جانب طبقه زمانه سازی بر ملا و آشکارا
مراتب عدم ادراک ایشان را قربة الی الله و طلبا لمرضاته بیان
کردم موجب ملال و عداوت ایشان و خوشنودی ملک سبحان و
ارشاد و هدایت جمعی از طالبان براه نجات گردید و در هر مملکت

اشاره باحوال علما و بی علمان آن بلده و غیر آن

که رسیدم بقدر امکان در این باب کوتاهی نکردم و رضای خالق را
بر مخلوق مقدم داشتم و خوف از خدعه و مکر و حیله ایشان نکردم
و باین جهت معاندین من از این طایفه در این کشور بسیار شدند
و در تخریب امور من نهایت طاقت خود را مصروف کردند
و از زبان من فتاوی کاذبه و سخنان جعلیه پیش عوام فقیر بیان
کردند بلکه قاصد هلاکت من شدند و لکن ابی الله الا ان یتم نوره
و ما جعل کید الکافرین الا فی تخره و با وجود این مراحل با من در
مباحثه و مکالمه در مسایل شرعیه رو برو نشدند زیرا که میدانستند
که لیاقت و طاقت مقاومت ندارند و اگر احیانا یک دو کلمه
بنوع عام فریبی در مجلس سخن میکردند منهم بر طریقه ایشان رفتار
میکردم و طرفة العین خار و ذلیل میشدند و خجل مدعا تان نیز
میکردید و نظر بر حدیث الحق یعلو و لا یعلی علیه قضیه که از آن
شکل در نظر داشتند بر عکس نتیجه می بخشید و در بوستان خیال ایشان
بجز خار ندامت چیزی نمی روئید و ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و در آن بلده و اطراف آن
طایفه هستند که هر یک لوله تقریبا یک وجب از گل و نخوان ساخته اند
و در هنگام غایط آنرا بمقعد خود کرده بعد از لمحه بیرون آورده مقابل
میکنند و بدون اعانت آن غایط کردن میسر ایشان نیست
و بر السن مشهور است که مرد خدای ایشانرا نفرین کرده است که باین
درد مبتلا شده اند و در آن بلده دیدم فرنگی در سرکار ناظم مقرب
و بخدمت نیابت خانسامانی نظامت اسمی منصوب شده بود.

احوال جماعتی که تقریر یافت از آن
نفرین کرده است

بلدی

بدین نهج نفی نمود بود در مقام تفتیش مذهب او برآمدم و به تحقیق
آن پی بردم بجهت تبصره اصحاب بصیرة ثبت میشود دانکه
از جمعی از ثقات واز کتاب سیر المتاخرین معلوم گردیده است
که محمد حسین نامی از سکنه مشهد مقدس رضوی که در ظاهر مشهور
بسیادت بود بامید تفضل واحسان نواب عمدة الملک
امیرخان صوبه دار کابل که از احفاد میر میران بود از وطن
مالوف برآمده بکابل رسید چون در علوم ادبیه مثل منطق
ونحو وصرف خالی از معرفت نبود در اندک زمانی مشهور
گردید پس شخصی از منشیان امیرخان ت کردی او رغبت
نمود باستفاده مشغول شد وباین تقریب در مجلس امیرخان
یکروز نامش مذکور گردید چون بر احوالش مطلع شد زوجه
خود را که صبیه علیمردان خان بود بر مقدم او آگاهی داد زوجه
مذکوره را حمل اولاد نمیشد دختر سیدی را بطوری که عادت
این کشور است پرورش کرده بفرزندی خود میداشت ودر
خاطر خود مصمم کرده بود که بشخص قابلی ویرا انکاح کرده باشد پس
آن دختر را با سامان بسیار حواله محمد حسین نمود وباین وسیله آن
سراسر حیله را رفاهیت ومصاحبت با امیرخان میسر گردید وبا
مردم آن دربار راه ورسم دوستی استوار شد بعد از مرور
چند سال بوساطت امیرخان داروغگی خوشبوئی خانه بادشاهی
بنام او مقرر گردید وبعضی از اولاد امیرخان را که از بطن زنان
دیگر بودند مثل هادی علیخان وغیره بعمل بعضی از شعبده بازیها

مرید و معتقد خود گردانید و هادی علیخان زیاده از دیگران
ارادت بهم رسانید درین اثنا امیرخان برحمت ایزدی پیوست
و متعلقان او از کابل بحضور حاضر شدند محمد حسین مذکور بتقاضا
کار بادهای فاسد ملازمت بادشاه شد و با سرانجام بسیار وارد
لاهور گردید خبر رحلت عالمگیر بادشاه را در انجا شنید توقعاتیکه
در افزایش جاه و اقتدار داشت منقطع دید عطر و اسباب
دیگر را که همراه داشت دران بلده بقیمت اعلا فروخت مبلغ
شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید و همان را مایه توکل
خود گردانید و دید که در تمام این کشور کما هو الان کسی فهم لفظه
از خط و تمیز درست از غلط نمیکنند اگر کسی نیز تمیز دهد در دفع
مفاسد نمیکوشد خصوص اگر مفسده متعلق بامور دین باشد
و لهذا هر که هر قسم متاعی را که در بازار آورد ابلهان بشوق تمام
آنرا بجان و ایمان خریداری مینمایند پس جمیع ابله فریبی را نیز
در حرفه درویشان داخل گردید و با همان منشی زاده شاگرد
خود که با شعورش یافته متفق شده مسلک جدیدی و آئین نوی
اختراع نمود و باتفاق یکدیگر شروع بایجاد زبان عجیب و لغات
غریبه کردند و بکار و اصلاح همدیگر کتابی را تالیف کرده انوره
مقدسه نام نهادند چون اندک علمی داشتند و الفاظ غیر
مانوسه از فرس قدیم را که کمتر کسی شنیده بود در لباس عربی در
آورده بودند لهذا در دل عوام جای گرفت پس محمد حسین دعوی
مرتبه بیگوکیت نموده گفت که این مرتبه ایست مابین نبوت

و امامت

و امامت برای هر پیغمبر اولوالعزمی نه یکوک بوده اند و در نزد امامیه میگفت که اول یکوک خاتم الانبیاء حضرت امیرالمومنین و هشتم آنحضرت امام رضا است و تا امام ثامن امامت و یکوکیت هر دو مجتمع بودند بعد از ان یکوکیت بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی ع تا حضرت صاحب الامر و من خاتم الیکوکم و در نزد اهل سنت میگفت که چهار نفر از یکوک خلفای اربعه اند بترتیبی که نزد ایشان ست و چهار دیگر را از خلفای بنی امیه و عباسیه که فی الجمله بهتر از دیگران بوده اند می نمود و یکوک هم خود را حساب میکرد و میگفت که ما را بمذاهب و ملل مردمان کاری نیست ما روشن کننده چراغ هر ملتیم و یکوک هم صاحب کتاب و دعوت و نهی مراسم شریعت و مجدد بعضی از ضوابط و طریقه میباشد لهذا بمن وحی و الهام میشود و علاوه بران میگفت من محسن فرزند حضرت فاطمه ام که از شکم آنسرور سقط شدم و این مدت در بهشت بودم و حال بحکم حضرت باری بجهت ترویج دین و ارشاد خلایق آمده ام و نام خود را نمود الله و نمود مقرر کرده بود و چهار خلیفه مقابل چهار خلیفه اهل اسلام داشت خلیفه اول همان شاگرد ناز رشید مشیرش بوده اسم او را وحی یار گذاشته بود و دیگری میرباقر برادر زنش بود که الهام یار نام وی را گذاشته بود و این دو کاتب وحی بودند و دو نفر دیگر نیز بوده اند که نام ایشان معلوم نیست و رشته لیبر داشت اول نمود دویم

فغار سیم دید و دو دختر اولی نمانه کلان و دوم نمانه خورد نام
پسر فغار را نمود دید و اسامی خویشان زنش را یکی راحق نما
او نهاست و دیگری نمایار و دیگری نمود یار و دیگری نما فر
و دیگری را نمود فر گذاشت و بهمین طریق هر که در دین او
داخل میشد او را بغیر نام اصلی که داشت نامی میگذاشت
و امت خود را جمیعاً فریود نام نهاده بود مثل لفظ مسلم در
مقابل [illegible] پس بهمین طریق مردم را در دام خود میاورد و دین
خود را رواج میداد و از کسی چیزی قبول نمیکرد و مایه توکل
که از اسلاف داشت بان گذران میکرد و این مرحله موجب ازدیاد
ارادت ابلهان میشد تا آنکه جمعیتی و کثرتی در مریدانش ظاهر
و پادشاه آنوقت که بهادرشاه بود فوت نمود و اختلافی در
احوال مردم حاصل شد و آن معنی موجب ازدیاد استقلال او شد
و مؤلفات و تصانیف خود را علانیه و بر ملا بمردم مینمود و دعوت
بدین میکرد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و آن حقیر
بغایت ابله و نادان بود و امیرالامرا حسین علیخان نیز اغلب
اوقات در حروب و اسفار میگذرانید و قطب الملک نیز
بعیش و عشرت مشغول بود و گاه گاهی از خوف پادشاه متوجه
احوال خود میشد و بنابراین کسی متعرض دفع آن مفسد
نمیگردید تا آنکه قریب به بیست و چند هزار کس بان مطیع
گردیدند و شهرت و اقتدار یافت پس فرخ سیر ابله نیز
باغوای بعضی از مصاحبین خود که مرید او بودند شبی با بعضی از

ملاقات فرخ سیر با مفسد

خواص خود مخفی از نظر اصحاب معرفت بملاقات انکار رفت
آنمرد چون واقف بر مراتب اخلاص و رسوخیت بادشاه
بود در حجره نشسته در را بست و اندکی مکث نمود و از ملاقات
امتناع کرد و بعد از الحاح بسیار در را کشود بادشاه بتواضع
و فروتنی سلام کرده پیش رفت پوست اهوی بر تخت بجهت
او افکنده گفت پوست تخت گدائی و شاهی داریم اگر هیچ آهی
نخواه فرخ سیر که خالی از ادراک بود استغنای ظاهری او را
مشاهده نموده زیاده معتقد او گردید زیرا که استغنا در این
مملکت کم یاب است و اگر در کسی دیدند از کرامات میدانند پس
چند هزار روپیه و اشرفی برسم نذر گذرانید موافق تدبیر قبول
نکرد و پس هزار سماجت مصحف نوشته خود را بپادشاه داد و در
عوض اجرت کتابتش هفتاد روپیه گرفت بادشاه بتعظیم
قرآن برخواسته جو برسر گرفت و مرخص شد بعد از خروج از حجره زر
نذری را بمریدان او تقسیم کرد اینمعنی زیادتر باعث ارادت
احمقان شد بعد از آن زیاده از سابق در کوچه و بازار بی بیم و
هراس اعمال مخترعه خود را با مریدان بعمل می آوردند و اقاویل
باطله را بابانک بلند بر زبان جاری میساختند چون سلطنت
فرخ سیر در زمان دولت حسین علیخان و عبد الله خان منقرض شد
و نوبت سلطنت فرخ سیر دیوزمان بمحمد شاه رسید و وزارت
منتقل بمحمد امین خان گردید بعد از دو ماه و چند روز از اتفاقات
بمرض قولنج مبتلا شده بود و در همان روز عزیمت برهم زدن

احوال ورود سلطنت محمد شاه
و فوت محمد امین خان وزیر

دستگاه آن مفسد نموده بجمعی که حاضر بودند حکم کرد که او را گرفته
بیاورند و اگر ایستاده گی کند بقتل رسانند در انوقت
آن مفسد مشغول صرف طعام بود بمجرد استماع اینخبر متحیر شد
و لکن چون بکمال استقلال داشت تدبیری که بخاطرش رسید
ان بود که پسر کهتر خود را که جمال و سباحتی مالا مزید داشت با قدری
نان و خورش بجهت ایشان فرستاده گفت چون یاران بخانه
فقیر آمده اند چیزی بخورند تا فقیر هم بخدمت برسد مردم چون
پسر را دیدند بر جمال او ترحمی نموده صبر کردند در این اثنا خبر
اشتداد قولنج محمد امین خان با آن جماعت رسید متحیر گشته:
معاودت نمودند چون ویرا افاقه شد و بهوش آمد استفسار
نمود که آن مفسد را آورده اند یا نه عدم آوردن انرا بجهت
اشتداد مرض معلل داشتند آزرده خاطر شده تاکید در آوردن
نمود که فردا او را البته بیاورند مرض او آناً فاناً اشتداد نمود
و صبح مشرف بر هلاکت گشت و آن مفسد اول امر اراده فرار
داشت چون محرمان او خبر اشتداد و ظهور آثار موت ویرا متواتر
باو میرسانیدند مطمئن شد و مریدان خود را جمع نموده در مسجدی
که متصل بخانه اش بود نشست و بال بلند پروازی را گشاده
با حاضران میگفت که تیری با بر جگر این کافر زده ام که زنده نمیماند
و من باراده شهادت چون جد خود که در مسجد شهید شده در اینجا
نشسته ام اگرچه میدانم که شهید شدنی نیستم زیرا که یکبار شهید
شده ام و گویا که مراد او اسقاط حمل محسن بود و لکن منافی

باحد بودن حضرت امیرات پس قمرالدین خان پسر محمد امین خان
چون احوال پدر را دگرگون دید بتخویف زنان و مردانی که کمتر
از ایشان بودند مضطرب گشته دیوان یعنی مختار امور خود را
با پنجهزار روپیه بعنوان نذر پیش آن مفسد فرستاده طلب
عفو از تقصیرات پدر و استغاثه تعویذی نمود چون دیوان
رسید و اظهار مطلب کرد و زر را گذرانید در جواب گفت
که تیر از کمان جسته و آب از جوی رفته باز نمی آید چون مبالغه
والحاح نمود روی بشاگرد بزرگ خود کرد که خلیفه اولش بود
و گفت که بنویس و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا و او را بدست دیوان داد و
گفت برو اگرچه میدانم که تا تو برسی او زنده نمیماند دیوان
التماس قبول زر کرد گفت که من نمیخواهم اگر فقرا میخواهند متصرف
شوند گدایان که از برای یکفلوس جان میدهند آن مبلغ را باهم
قسمت کردند و دیوان در راه شنید که محمد امین خان فوت نمود
چون این خبر بآن مفسد رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد بخوانه
شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد اشتهار یافت و موجب
رغبت ابلهان شد و بعد از دو سه سال المفسد بمقر سقر رحلت
نمود پسر بزرگش در مکان اضلال نشست و بعلت کثرت طمع با
خلیفه اول و دو کس دیگر که محرم پدر و همکار او بودند منازعه نمود
و حصه ایشان را کم کرد ایشان در اغوای نوع کوچکی درخواست کردند
که این نوع رفتار را موقوف کند نظر بکثرت مریدین و تسلط او

فوت آن مفسد و شروع اختلال در مریدان

برایشان معذور شده قبول نکرد پس خلیفه اول که در تالیف آن
کتاب که نزول از آسمانش را ادعا میکرد شریک بود در روزی
که بسیاری از معتقدان و مریدان مجتمع بودند درمیان انها استدعا
پرسید که یاران خط نمود و خط این فقیر را میشناسید اکثری
که حاضر بودند اعتراف نمودند پس مسودات آن کتاب را که اثر
قلم اصلاح استادش کرد دران بسیار بود در دامن خود پر کرده
بحضور حاضران آورد و گفت که این مذهب باجتهاد نموده و
اعانت من استحکام وجود یافته است و اگر از جانب آسمانی
بود حاجت بحک و اصلاح نداشت مردم چون بر حقیقه احوال
مطلع شدند کسانیکه اندک شعور داشتند متنبه شده منحرف
شدند و حاضران بغایبان رسانیدند راه انحراف کشاده شد
و بازار املاعین رونق کساد نمود پس بالضروره با ایشان مدارا
نمود ولکن چون امر ظاهر شده بود چندان سودی نبخشید بعد ازان
تا نمود که صاحب مسند بود بفرقه که با دعلیخان باو داده بود در رفته
نشست و همانجا رخت حیات از دنیا بربست و شاه فقار
که پسر دوم بود بر مسند ضلالت نشست و گمردی زبان آور و خوش
صحبت بود و بعلوم متداوله نیز آشنائی داشت و بعد از
رفتن نادرشاه از هند چون محمد شاه را ذوق مصاحبت با
فقرا بهم رسیده بود پیش آن بادشاه راه آمد و رفت بهم رسیده
بود و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان خ
تقرب جسته در تالیف الهامات جاویدی که چند کس باتفاق

بنا بر خورش آمد جاوید خان مینوشتند شریک بود و دید قبل از فغار
مرد و فغار هم در اواسط دولت احمد شاه درگذشت و معدودی
از آن احمقان بران مسلک باقی بودند بعد از رحلت فغار و خرابی
شاه جهان آباد چندکس از اقربای نمود مثل بقیه قوم عاد و ثمود
به بنگاله آمدند صادق علیخان مشهور بمیرن خار باغ شقاوت
جعفر علیخان که برق آورا هلاک نمود و از اوضاع در رسوم ایمان
چون پدر بیگانه بود چنانکه مفصل در کتاب سیر المتاخرین نگارش
شده نسبت بجماعت خود و وساطت بعضی از مصاحبان
که شبیه صاحب خود بودند بر احوال ایشان مهربان گردید و
تولیت قدم رسول را بانها مفوض داشت و روز بنجر دیه
نیز بجهت اخراجات مقرر نمود و اکثر انها هم بدار البوار
شتافتند و از مردان ایشان نمانمود یار با بعضی از نسوان
باقی بوده اند و دران اوقات که من بمرشداباد رفته بودم
دید فرکه در اول کلام نامش مذکور شد از انقوم موجود بود و قلیل
معروفیتی داشت و ظاهرا زیاده از دو سه کس از مردان این
طایفه ضاله باقی نمانده اند و من بر اسامی انها بسبب کم یابی
مطلع نشدم و در شاه جهان اباد و بلاد دیگر بحمد الله سبحانه از این
قوم و از این مذهب اثری نیست و نواب ناظم را اقتدائی
بسلفه با دید فر مذکور کمال مهربانی و اشفاق است و اغلب اوقات
در مجلس انس و مصاحبت حاضر است و چنانکه سبق ذکر یافت خدمت
نیابت خان مانی نام نظامت در عهده اوست چون احوال

کیفیت مبدا و منتهای این مذهب نگارش شد بعضی از حالات
و عبادات ایشان نیز اشاره میشود المقصد تشبها بحضرت
خاتم الانبیا مدعی آن بوده است که نزول وحی بروی بر دو طور
میشود یکی آنکه قرص نورانی چون آفتاب مشاهد گشته در آن قرص
کلمات و احکامی را که مدعی بود بنظرش می آید و در آخر آن
نور محیط او شده از هوش میرفت و مشقت این قسم بسیار
بوده است که تحمل آن سوای او را مشکل بوده است و قسم دوم
آنکه آوازی از جانب آسمان می آید و آن کلمات بگوشش میرسد
و در وقت سلام که تحیه اهل اسلام است السلام علیک گفته
کلمه خفیف ان نمود بود آل بران می افزود و آل بکسر الف بزبان قدیم
خدا را گویند و معنی این عبارات چنانکه شنیده ام اینست
که شان خفی پروردگار را که ازل الازال بود نمود ظاهر میکنید
بمردم خفایای صفات او را و هر روز سوای نمازهای پنجگانه
سه نماز مقرر کرده بود و انرا دیدمی نامید یکی در اول طلوع
آفتاب دوم در هنگامیکه آفتاب در نصف النهار باشد سیم در وقت
غروب آفتاب که هنوز سرخی در مشرق موجود باشد کیفیت
آن نماز چنین است که خود یا خلیفه او در میان می ایستاد
و هر قدر از مردم که حاضر بودند چهار صف مربع مثل چهار
دیوار می بستند و هر صفی رو بطرف مقابل خود می ایستاد
و کلمات چند که یاد گرفته بود میخواندند چون تمام میشد سر آنها
طرف مقابل خود فرود آورده بطرف دست چپ خود

کیفیت نزول وحی به مصنف

کیفیت نماز مخترع الجماعت

میکردیدند بطوریکه صف شمال رو بمغرب بشود و صف مغربی
رو بجنوب و صف جنوب رو بمشرق و صف مشرق
رو بشمال پس بطرف زمین مینگریستند و بعد از آن نظر
آسمان و هر بار آن کلمات را تکرار میکردند و بعد از ملاحظه
شش جهت دیدن تمام میشد و جمعیت متفرق میگردیدند و
در سالی دو روز را عید میکردند یکی هفتم ذی الحجه و او را روز
جشن می نامید که روز اول نزول وحی بر او بوده است و دیگری
سولان نام داشت که در ماه دیگر بود و این روز یکی از اعیاد
قدیمه فارسیان است قبل از روز جشن المقدس شش روز را
روزه میگرفت و با کسی سخن نمیگفت بنوعیکه در ملل سابقه
مقرر بوده است پس در روز جشن تمام امت او مجتمع میشوند
و بر روی یکدیگر عبیر و دیگر خوشبوئیها میافشاندند و سرود میکردند
و دو علم همراه گرفته و خود کلاهی شبیه بکلاه ارامنه اندکی بلندتر
از آن بر سر گذاشته با امت بطرف کوهی که در شاه جهان آباد است
و مدعی آن بود که اول انزال وحی بر او در آنجا شده بود میرفتند
و باز بمکان خود مراجعت نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و
در این کشور مهاجنان یعنی صرافان بسیار هستند که اصحاب سرمایه
خطیرند و احدی از حکام مزاحم احوال ایشان نمیشود و در روز کار را
با سود کلی میکنند را نند و از آن جمله بودند اولاد جگت سیته مهاجن را
که از قوم هنود و در آن بلده بودند متواتر شنیده ام که در از منه
سابقه قریب یک لک هزار نفر از قوم مرهته بخانه او داخل شده

احوال [illegible]

تمامی بولاسهای خود روپیه حمل کرده بغارت بردند و از
اتفاقات بعضی از ایشان بخزانه اشرفی رسیده اشرفی
حمل کرده بودند چون دیگران در اثنای راه بر این معنی آگاهی
یافتند روپیه را در صحرا ریخته مراجعت کرده اشرفی حمل نمودند
پس بعد از آنکه رفتند و آسوده که حاصل شد ناظم وقت
بحکمت سنیه در مقام دلنوازی فرموده بود که شنیده ام که
درین قضیه شما ضرر بسیار رسیده است گفته بود دوست که آنچه
شد ضرر محسوب نمیشود زیرا که در حساب سود دیگر و زر نقصان
من شده است و الحال نیز اولاد او مالک کرورها میباشند
و جماعت انگریزیه اصلا متعرض احوال ایشان نمیشوند و حق است
که در این مرحله این ملک را نسبتی و شباهتی بحدود دیگر از ایران
و روم نیست و لهذا ازین قبیل اصحاب دول در این کشور بسیار
بوده و هستند که سلاطین و حکام اصلا و مطلقا مزاحم ایشان
نشده و نمیشوند و اگر ایشان را وجهی ضرور شود چون دیگران از
این جماعت قرض میکنند و سود میدهند امید که حق تعالی دیده
انصاف بدیگران نیز کرامت فرماید و عمده شغل ایشان
آنست که زر بمردمان قرض میدهند و سود میگیرند و اگر مال التجاره
کسی از ملکی بملکی رود ضامن آفت سماوی و ارضی میشوند و در
عوض بقدر قیمت آن مال مبلغی را میگیرند و اگر مال غرق شود
یا دزد ببرد بمالک او قسم میدهند که در قیمت آن دروغ نگفته است
چون قسم خورد سرمایه را باو میرسانند و شنیده ام که بسا است

گران نیز همه میکنند و اگر در این سفر هلاک شد قیمت او را
که معین شده بود بوارثش برسانند القصه در آن بلده
مدت هفت ماه الا شش روز توقف کردم اگرچه از راه
گذران امور دنیویه خوش میگذشت ولکن بسبب غلبه وجود
همزبان و کمی جوان نکته دان و معاشرت با بعضی [illegible]
که طبیعت از مصاحبت ایشان وحشت تمام داشت و [illegible]

ورود میرزا محمد حسین بمرشدآباد

در بر روی ایشان میسر نبود همیشه خاطر محزون و مغموم میماند
و در ماه رجب عالیجناب میرزا محمد حسین سابق الالقاب [illegible]
وارد آن بلده شدند من باستقبال ایشان تا کنار شط رفتم
در خانه فقیر منزل فرمودند چون تعجیل داشتند فیما بین ایشان
و حکیم موصوف چنانکه باید رسوم متعارفه بعمل نیامد بعد از شش روز
بسمت عظیم آباد تشریف بردند و در آن بلده شخصی از قوم انگریز

اسلام عبدالله فارسی

که بفارسی مشهور بود و در بمبئی سکونت داشت وارد شده
بتقریبی پیش من راه آمد و رفت حاصل نمود و در ماه مبارک
رمضان بترغیب من هدایت یافت و بسعادت اسلام مشرف
گردید احکام اسلام را از ختان وغیره بروی جاری کردم
و نام او را عبدالله نهادم پس چون دل را افسرده کلی [illegible]

خروج از مرشدآباد بسمت عظیم آباد

عازم سمت عظیم آباد شدم حکیم موصوف ممانعت کرد قبول
نکردم و در روز یکشنبه نهم شهر شوال
المکرم از سنه مذکوره اهل خانه را بسبب حمل در آنجا گذاشته خود
باتفاق عالیشان میرزا اسکین بیک که از اشراف و

قدیم و از ساکنان آن بلده و از نسل قزلباشیه خراسانست
بر کشتی سوار شده عازم عظیم آباد شدیم و در عرض راه
قصبه جات بسیار دیدیم از الجمله بود راج محل که آخر صوبه بنگاله
و ابتدای صوبه بهارست و سابق بر این محل سکونت سلاطین

قصبه راج محل

بنگاله و مقر ریاست شاه شجاع برادر اورنگ زیب پادشاه
بوده است و آثار عمارات عالیه اش بر کنار دریای گنگه هنوز هست
و بغایت خوش آب و هواست و چون قریب بکوه واقع است
شکار بری مثل آهو و گوزن و نحو آن در نواحی آن بسیارست
و در اینجا ظروف گلی را بتکلف و نزاکت تمام میسازند چنانچه
که از انجا برسم تحفه باطراف میبرند و از الجمله بود بهاگلپور که آباد
و معمورست و پارچه شیر و شکر که مرغوب رومیان و ارباب مصر
و بغدادست در آن بوفورست و تجار خرید کرده باطراف

بهاگلپور

میفرستند و در اثنای راه قطعه سنگ بسیار بزرگی از آب
بر آمده است و یکی از فقرای هنود بر آن عمارت ساخته ساکن بود
و الجماعت وی را احترام مینمودند حقیقت احوال آن بر من
معلوم نشد اما ملاحان بعضی سخنان از وی نقل میکردند و از الجمله
بود منگیر و آن قصبه با شکوه است و قلعه بلند اساس و خندق
عمیقی دارد و چون جماعت انگریزیه بجز کلکته جای دیگر را آباد
نمیخواهند متوجه تعمیر او نمیشوند و لهذا منصرف بر خرابی است

منگیر

و انرا وضعی ساخته اند که اصلا توپ کبر بنیست و در داخل
قلعه چند خانه از ان قوم هست با مردمان صاحبهای ایشان و

و ما بقی صحرا است و در خارج قلعه آبادی و محل سکونت مردمان است
نجاران با وقوف هوشمند در آن بسیار اند و از چوب بسیار
سنگین و با دوام و خوش رنگ است از قسم صندوق و کرسی
و غیره با نواع مختلفه در نهایت تکلف و صفا میسازند و
از آنجا با مکنه دیگر میبرند و بان خوبی در حدود دیگر کمتر است
و چون بکوه نزدیک است در قرب و نواحی آن چشمه ها بسیار است
و از انجمله چشمه ایست که سیتا کنیرش مینامند و از سمت
بنگاله که میروند نرسیده بمنگیر قریب ملکنه واقع است و آب
آن بمرتبه گرم است که دست را در آن نهادن مشکل است
و وجه تسمیه آن انست که سیتا زنی بوده است که هنود ویرا
از مقدسات چون مریم میدانند و کند چشمه را گویند و میگویند
که سیتا روزی محتاج بغسل شد و هوا بسیار سرد بود و این
چشمه بسبب کرامت او موجود شده است و در آن غسل نموده است
و لهذا جماعت هنود او را احترام میکنند و غسل کردن در آنرا
موجب ثواب میدانند و آب آنرا تیمناً و تبرکاً باطراف
میبرند و با آن شدة گرمی که دارد برنج و غیر آن از اطعمه در آن
پخته نمیشود و میگویند که آب آن بسیار سبک و گوارا و باهضم است
چون از موضعش خارج شد بسیار سرد و لطیف میشود و در
آن بعضی چشمه ها هست که آب آنها نهایت سرد است و
از این قبیل چشمه ها در حدود تفلیس و ایران نیز بسیار است
و در میان ذهاب و قصر شیرین نیز هست که من در آن جهت

مرض جرب غسل کردم و نفع دیدم چنانکه سبق بیانش شد و
و در دامن کوه آن انواع طیور و وحوش بسیار است و
در ازمنه سابقه صیدگاه سلاطین بوده است المحصل
یوم هفتم شهر ذی القعده الحرام از سنه مذکوره وارد عظیم آباد
شدیم بعضی از دوستان استقبال کردند و حسب الخواهش
اولاد همشیره جناب میرزا غلام حسین خان سابق الذکر که
بتقریب وصلت عالیشان المیر علیخان برادر خود با صبیه راجه
[illegible] بهادر مشهور بمهاراجه چهاو لعل با آن
بلده رفته بودند منزل کردم و آن اعظم بلاد صوبه بهار است
و نام آن پتنه بپای فارسی و تای مثناه ساکنه و نون مفتوحه
و های ساکنه بوده است عظیم الشان خلف عالمگیر بادشاه را
اراده شد که شهری را بنام خود بنا نموده باشد چون اخراجات
از تخمین کردند زیاده بر کرور روپیه میشد بادشاه آن بلده را
بنام او موسوم بعظیم آباد مشهور فرمود و لهذا آن شهر آباد و اصل
بهار خراب و بمنزله قریه شده است و حال پتنه نیز خوانده میشود
شهریست فقرا پرور و نهایت رنگین و خوش آب و هوا
و انواع ملبوس و ماکول در آن مبتذل است که از آنجا باطراف
و نواحی میبرند و در حدود بنگاله بلکه هند شهری بجامعیت
آن کم است و اگر جنة الهندش بنامند رواست طول آن
قریب بیک فرسخ و نیم و عرض آن نیم فرسخ است و بر کنار
رود خانه گنگ که بخوبی و لطافت و عذوبت مشهور است

ورود به بلده عظیم آباد

[illegible]

واقع است و بازارات باشکوه و عمارات و ابنیه عالیه در ان
بسیار است و در کناره دریا مسجد و مدرسه بسیار عالی است که
در ازمنه سابقه نواب سیف خان بهادر که یکی از حکام دیر کان
قزلباشیه بود او را بنا کرده است و جهت اخراجات
آن نیز بعضی از امکنه مقرر کرده است و عدد حمل آیه شریفه
ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا موافق تاریخ
بنای اوست و الی الان مضبوط و مستحکم است و فی الجمله آثار
خرابی بسبب عدم تعمیر در ان ظاهر شده باشد و در این
اوقات بعضی از جاهل نامه سیاه از اهل بلد دختری نواب سراج
الدوله شهید سابق الذکر مدرسه او را غصب کرده در ان عمارت
ساخته است و مومنین بسبب عدم قدرت ممانعت نتوانستند نمود
مجملا چند روزی در ان بلده ماندم حضرت اعزه و بزرگان
و مقدسین و مومنین بملاقات آمدند و بتحقیق مسایل شرعیه مشغول
شدند الحق در این مرحله نیز و سوای از سایر بلاد بنگاله خصوص
دار الخلافه مرشد آباد ممتاز دیدم جمعی از بزرگ زادگان از
اولاد قزلباشیه و غیرهم در ان بلده ساکن و برخاست
میگذرانند از انجمله بود عالیجاه شوکت و جلالت دستگاه
نبیره خواتین دودمان احترام و نبیره امرای عظام نواب مستطاب
مقرب السلطان مبارز الملک امیر الدوله خان خانان
قلیخان بهادر نصرت جنگ دام اقباله خلف مرحمت و غفران
مآب نواب مستطاب منیر الملک منیر الدوله رضا قلیخان بهادر مغفور

خراسانی که از اولاد زنده فیل احمد جام است و چنانکه شنیده‌ام
اباعن جد در زمرهٔ امرای سرکار سلاطین صفویه رضوان الله علیهم
بوده‌اند و نواب مرحوم خود در خدمت شاه طهماسب خلد مکانی
بود و بعد از انقلاب آن دولت و انتقال آن بنادرشاه
بپاس حق نمک چندی منزوی شد چون نادرشاه بر مراتب عقل
و ادراک او مطلع گردید وی را طلبیده در سلک امرای دولت خود
منسلک گردانید و بعد از چندی بسفارت نزد محمدشاه بادشاه
هند فرستاد و ازان وقت درین کشور در نزد سلاطین بابریه
معزز و محترم میماند و در حضرت شاه عالم بادشاه عزت
و احترام بسیار داشت و از امرای نامداران دولت بود و بوکالت
مطلقهٔ ذات بادشاه نیز سرفراز بود تا برحمت ایزدی پیوست
نواب معظم الیه امیریست روشن ضمیر و بلند همت و عالی مرتبت
نیکو خصلت و با وقار و دیندار و خجسته کردار صاحب ذوق سلیم
و طبع مستقیم و در علوم رسمیه نیز خالی از ربطی نیست و بتحصیل
آن بسیار شایق است و با من مودت و محبت الجناب بدرجه
اتحاد و برادری رسیده است اغلب اوقات تشریف میاورد
و خاطر حزین را بصحبت رنگین مسرور میساخت و اولاد امجاد ایشان
نیز همه صاحب کمال و مقدس و طالب راه نجات بود و از ابنای جنس
خود ممتاز بود از انجمله بود عالیجناب سلالة الاطیاب و الانجاب
نقاوهٔ خاندان و زبدهٔ دودمان فخر الاقران و الامثال سید
کاظم علیخان بهادر خلف ارشد ارجمند مرحمت و غفران

سید کاظم علیخان بهادر

مآب نواب فخر الدوله سید نقی علیخان بهادر ظفر جنگ خلف
مرحوم بخشی الممالک نصیر الدوله سید هدایت علیخان بهادر
اسد جنگ بن سید علیم الله بن سید فیض الله طباطبائی که در
علو خاندان کالشمس فی رابعة النهار مشهور و مستغنی از اظهار است
وی بزرگیست عالیمقام و سیدیست خجسته کلام و کوچک دل
و شکسته نفس و فروتن و متواضع و بمجالست و مصاحبت
علماء و اصحاب کمال شوق تمام دارد و در لحاظ طریقه
آداب دوستی و وداد در غیاب و حضور قلیل النظیر است
روزگار بیرا بخوبی و آسودگی میگذراند و با منش انس
و مودت و اتحاد بدرجه کمال است اغلب اوقات با منسوبان
و خویشان خود که اغلب انها از بنگاله اند بملاقات تشریف
میآورند و خاطر حزین را خوش میداشتند و والده
ماجده خان معظم الیه صبیه مرضیه مرحوم نواب اسمعیل قلیخان
بهادر است از بطن صبیه مکرمه منجهلی خانم صبیه وسطی مرحوم
حاجی احمد برادر والا گهر نواب مستطاب غفران مآب
مهابت جنگ صوبه دار بنگاله :: نژاد از دو کس دارد این
نیک پی :: ز بهرام گور و ز کاوس کی :: و عموی خان معظم الیه
رحمت و غفران پناه سید غلام حسین خان مصنف
کتاب سیر المتاخرین است و با عالیجناب میرزا غلام
حسین خان بن مغفور حاجی اسمعیل بن آقا علاء الدین محمد
که ذکر ایشان در اولاد ملا محمد صالح مازندرانی گذشت

فی الحقیقت نسبت خاله زادگی دارند از اجداد ایشان جنت
آرامگاه مرحوم میر فیض الله قدس سره نهایت مقدس و صالح بوده است
و مشهور است که بملاقات فایض البرکات حضرت صاحب الامر ع
مشرف شده است و در آن شهر بود سلالة السادات میر محمد مومن
خلف میر محمد یوسف بهبهانی وی از سادات عالیدرجات
طباطبای است و مدتیست مدید که از دار الایمان ایران باین
مملکت افتاده است و سابق بر این فی الجمله مایه معیشتی داشت
و در این اوقات تهی دست گردیده روزگاری را بعسرت و
افلاس میگذراند و اولاد چند دارد و نیز در آن بلده بود
عالیحضرت رفیع منزلت خجسته رفتار ستوده کردار آقا زین
العابدین کل کلاب خلف مرحوم حاجی محمد تاجر قزوینی جوانی
نیکو اخلاق و مبادی آداب و خوش صحبت مادام که
بودم باغلب انیس و مونس بود و در خدمات مرجوعه
از خود بقصور راضی نبود الحق وجودش بجهت متردّدین
در انجاح مهمات نهایت مغتنم است و اسامی هندوستانی
که بعد از معاودت از فیض آباد با ایشان ملاقات
میسر شده است من بعد نگارش خواهد یافت مجملاً
بعد از چند روز روانه سمت فیض آباد شدم
در منزل دانا پور که تقریبا ۳ فرسخ از عظیم آباد
دور است نصف شب گذشته من
و جمیع همراهان

در خواب بودیم جماعت قطاع الطریق به کشتی ریختند بعد از اطلاع
اندک مدافعه شد چون بسیار بودند طاقت مقاومت نبود
غالب شدند و داخل کشتی گردیدند و دو نفر با شمشیرهای برهنه بالای
سر من و آقا محمد حسن خراسانی ناظر من ایستاده بودند و آناً فآناً مرا
خوف قتل بود و تمام اسباب را بغارت بردند و بجز
رختی که پوشیده بودم و کتب خیر فاملی با خود نگذاشتند و علاوه
متوهم بودند و توهم [illegible] ما شراب میخواستند چون کتب را دیدند
یکدیگر گفتند که اینها اهل شرب نیستند و از برکت کتب
از آن مرحله نجات یافتیم و کشتی را زیر و زبر کردند که شاید از
قبیل اینها چیزی مخفی کرده باشیم و تمام ملازمان را برهنه
کردند سوای آقا محمد حسن رفتیم ساعت تقریباً بصبح باقیمانده
بود که رفتند صبح آن شب معاودت بعظیم آباد نمودیم دوستان
چون مطلع شدند اول یکی از قوم هنود که نامش [illegible] دارا
و درین روزها که بودم اخلاق ناصری را به شخص من میخواند
و در طایفه هنود ذکی و خوش مصاحب بود پیش آمد و اظهار
غصه و اندوه و افسوس کرد و بعد دوستان رسیدند و در خانه
عالیشان سید کاظم علی خان بهادر [illegible] که بر کنار دریا
بود منزل کردم و از فضل الهی و همت او و سایر دوستان
در سه روز تمام اوضاع من بهتر از اول منقح گردید و خاطر
حزین از ربوده شدن رفیق مشوش بود که شخصی عزیز [illegible] که یکی
از منشیان جماعت انگریزیه بود و با من از ذکر غائبانه دوستی

میداشت وارد و لند از راه خشکی عازم بنارس بود فصل

خروج از عظیم آباد دفعه ثانیه

پس در عشر آخر ماه ذی القعدة الحرام با اسباب و سواری تمام
کهاران بجهت سواری خود و چهکره و گاری بجهت حمل متعلقان
و سایر لوازمات و چهار نفر تفنگچی از برای محافظت استیجار
نموده باتفاق منشی سابق الذکر روانه بنارس شدیم اگرچه
وی از اهل سنت و جماعت بود ولکن در لوازم اعزاز
و احترام و مهربانی در اثناء راه کوتاهی نکرد بعد از چند روز

قصبه شهسرام

بقصبه شهسرای که در السن عوام بسسرام مشهور است رسیدیم
و آن قصبه ایست در نهایت وسعت و آبادی و آثار عمارات
و ابنیه عالیه در آن بسیار است و همگی بمفاد آیه شریفه خاویة
علی عروشها خراب و ویران است و شیرشاه معاصر همایون پادشاه
خلف بابر پادشاه ویرا مقر سلطنت خود کرده بوده است

مقبره شیرشاه و احوال آن

و مقبره اش نیز در اینجا است برکه آب بزرگی را ساخته
و در وسط آن عمارت عالیه و قبه و بارگاه در غایت ارتفاع
بنا نموده و در آن قبر او است و سابق بر این پلی بجهت عبور
داشته است و حال آن پل هم در دهور خراب شده است
و عبور در آن بکشتی و نحو آن میسر است بآنجا رفتم چند قبر
در آن بود که هر یک بی اعتباری دنیا و دنائت و سلطنت آن
گواهی میدادند و بر بام آن رفتم تا مسافت نیم فرسخ
را همه سبز و خرم بنظر میآمد و در این مدت عمارتی باین
علو شان کمتر بنظر من آمده است و این شیرشاه از جماعت

از افاغنه است و در بدو امر یکی از سپاهیان و کمینه خادمان
بابر بادشاه بن عمر شیخ بوده است روزی بادشاه مذکور بر او
غضب فرموده امر بحبس و تقیدش نمود وی بمجرد شنیدن
بر اسبی که داشت سوار شده بسمت بنگاله فرار نمود جمعی
تعاقبش رفتند و بر او نیافتند پس در صوبه بهار بملازمت
سلطان محمد که داعیه بزرگی بلکه سلطنت داشت رسید
و از جمله سرداران عسکر او گردید بعد از چندی بابر بادشاه
فوت شد و سلطنت بهمایون بادشاه رسید و دولت
سلطان محمد نیز سپری گردید شیرشاه چون میدان را خالی
دید خروج نمود و صوبه بهار و بنگاله را بتصرف خود آورد
همایون شاه جمعی را بدفع آن معین نمود شیرشاه بشبخون جمعیت
آنها را متفرق و منهزم ساخت پس بادشاه خود بدفعه
آن متوجه شد و در نواحی بنگاله ملاقی فئتین و جنگ سلطانی
روی داد شکست بر فوج شاهی رسید هزیمت نمود و شیرشاه
از تعاقب میرفت و جنگهای عظیم روی داد میشد و در هر دفعه
شکست بر شاه میرسید تا آنکه وی را از مملکت اخراج نمود
و خود بر تخت سلطنت متمکن گردید و در آن مدت که شیرشاه
سلطنت نموده است از وی آثار خیر بسیار بدید آمده
از آن جمله است وضع سراهای بسیار که بجهت مسافرین در شوارع
و طرق ساخته بوده است و در آن خدم و حشم بقدر احتیاج
مقرر بوده اند که هرگاه مسافری وارد میشده است تمام امور آن

وضع سرا در راهها

ضروریه اورا از اکل و شرب و علیق دواب از لشکریان
بادشاه میداده اند درین اوقات ان وضع باقیست
و مردم خدمه در سراها هستند ولکن طعام و شراب
موقوفست چون مسافر میرسد ایشان اب و همه میاورند
و خدمتگذاری مینمایند و در هنگام رفتن هرکس چیز جزئی
بایشان میدهد و تعمیر و متوجه شدن اکثر آنها بر ذمه ارباب ان
و در بعضی از مواضع خود سراها ساخته اند و بهمان نهج متوجه
و خدمات میباشند و این قوم را نهاره مینامند و در
بی شرمی و بیحیایی بایشان مثل میزنند مجملاً همایون بادشاه
بایران رفت بقصد پناه بردن ببادشاه گیتی پناه جنت
آرامگاه غفران پناه شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی و از کابل
بان بادشاه ذی جاه مراسله مشتمل بر عجز و اراده رسیدن
بملاقات نوشت و در ان این شعر را مندرج نموده
ما درین دره نه بی حشمت و جاه آمده ایم ۞ از بد حادثه اینجا بپناه
آمده ایم ۞ چون آن مراسله بحضور شاهی رسید در جواب
نامه ملاطفت آمیز مشتمل بر رعایت آداب سلطنت نوشته
و زبان این بیت را نوشت ۞ همای اوج سعادت
بدام ما افتد ۞ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد ۞ و بخدمتش
فرستاد و باطراف و حدود مملکت خود فرامین متضمنه
بر کیفیت و دستور العمل خدمتگذاری بان بادشاه بسرکاران
و عمال نوشت و سواد انها در کتب مفصله مورخین ایران

وچند مسطورست بمحلا جهان پناه سلطنت عظمی رسید و ارکان دولت
تا دو سه منزل و شاهزادگان تا یکمنزل و خود تا یک فرسخ استقبال
نمودند و دست آن پادشاه را گرفته بر مسند همایون همنشین خود
ساخت و بوعده استرداد مملکت و قلع و قمع دشمنان زنگ
از آئینه خاطر شریفش زدود و تا آن پادشاه در آن مملکت بود
در فراهم حکم همایون مینوشتند پس از چندی قومی از قزلباشیه را
ملتزم رکاب او ساخت که بزور بازو و قوت شمشیران مملکت را
از وجود عدو صاف کرده همایون پادشاه را بر تخت همایون
نشانیدند و بهر مان فرمانی و سلطنت موروثی مقتدر ساختند

فصل ۱۶ بعد از نه روز در ماه ذی الحجة الحرام وارد بلده بنارس
شدیم وی از اعظم بلاد صوبه بهار است در کنار شط گنگا واقع
و در نزد جماعت هنود از اراضی مقدسه متبرکه است و معتقد اند
که تا چهار فرسخ در چهار فرسخ این در جهات اربعه هر که آنرا
بر بهشتی و صولی هست و هر قدر که این شخص بد و بدکار باشد چون
در آن میرد و بسوزند از نیکان خواهد شد و در جسد حیوان و بزرگان
بار دیگر بوجود آید و باین سبب در آن اجتماع و ازدحام ایشان
از بلاد دیگر بیشتر است و عمارات دو طبقه و سه طبقه بالای
هم از سنگ [illegible] ساخته اند و کشده‌ها و کوچه‌ها بسیار
تنگ است که عبور دو کس [illegible] در آنها نهایت مشکلات
لهذا در خارج شهر مقام کردم بعد از چند روز جمعی از بزرگان
مطلع شده آمدند و بالتماس تمام مرا در داخل شهر بردند

ذکر ورود به بنارس و احوال آن بلده

و چند روزی که بودم بحدی اجتماع میشد مومنین بجهت تحقیق
مسایل حاضر میشدند که بر مردم راه گذر از کثرت خدم و حشم
و سواری بر در خانه ام بسیار مشکل شده بود و چون دریافت
کردم زیاده از هزار خانه از طایفه مسلمین از سنی و شیعه
در آن بلده میباشند و با آنکه بظاهر آن شهر دار الکفر است
اهالی و یرانی از دار الشرب مرشد آباد در تحقیق مسایل
شرعیه و در مراتب دینداری بهتر دیدم چند روزی که بودم
شب و روز آرام نداشتم کوتوال یعنی داروغه آنجا میر ذو الفقار علی
نامی بود با وجود آنکه از اهل سنت و جماعت بود چون مطلع شد
حاضر گردیده در تهیه و درستی امورات و لوازم سفر و خدمت
گذاری از خود بقصور راضی نشد و در آن شهر بود عالیشان حاجی
محمد بیگ و علی اصغر بیگ سمنانی و جمعی دیگر از قزلباشیه اغلب
اوقات حاضر میشدند تقریب بخارج شهر واقع بود مقبره شیخ محمد علی
جیلانی متخلص بحزین که از احفاد عارف ربانی شیخ ابراهیم معروف
بزاهد جیلانی مرشد و مطاع شاه صفی جد اعلای سلاطین صفویه
رضوان الله علیهم است و اوصاف این آن غایت اشتهار مستغنی
از اظهار است و شیخ مذکور سلسله آن خاندان و مشعله افروز آن
دودمان بود ولادت با سعادتش در روز دوشنبه بیست و هفتم
ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سه هجری در اصفهان اتفاق
افتاده در خدمت جمعی از علماء عالیشان چون والد خود و شیخ
خلیل الله طالقانی و مولانا محمد صادق اردستانی و آقا [illegible]

احوال شیخ محمد علی حزین

بن ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی که ذکرش گذشت
و مرحوم میرزا کمال الدین محمد فسائی داماد مولانا محمد تقی مجلسی سابق
الذکر و فاضل محدث حاجی محمد طاهر اصفهانی و قدوة الحکما شیخ
عنایت گیلانی و سید المتبحرین امیر سید حسن طالقانی و فاضل
مدقق میرزا محمد طاهر خلف میرزا ابوالحسن قاینی که در ریاضی نادره
زمان بود و استاد العلماء مولانا شاه محمد شیرازی و جامع
المعقول والمنقول آخوند مسیحا فسوی تلمیذ استاد الکل آقا
حسین خوانساری و مولانا لطف الله شیرازی تلمیذ فاضل
محدث مولانا محسن کاشانی و فضلای دیگر تحصیل مراتب فضل و
کمال نمود و باندک زمانی مقتدای انام و مرجع خاص و عام و در
اغلب علوم امام همام گردید و چندی در بلاد فارس و عراق
عرب و عجم و خراسان و طبرستان و حجاز و یمن و بر عمان گذرانیده
بملاقات جمعی از علما و اعیان رسیده است چون فاضل ربانی
میرزا علاء الدین محمد گلستانه و فاضل متبحر مجتهد آقا جمال الدین
محمد خلف اکبر علامه نحریر استاد الکل آقا حسین خوانساری
و آقا رضی الدین محمد خلف دیگر آن مرحوم و آخوند مسیحای کاشانی
تلمیذ داماد المرحوم و فاضل متبحر شیخ جعفر قاضی اصفهان و فاضل
محقق میرزا حسن خلف مولانا عبد الرزاق لاهیجی ساکن دار المؤمنین
قم مولف کتاب شمع الیقین در عقاید دینیه و جمال الصالحین
در اعمال و رساله در تقیه و مولانا محمد گیلانی مشهور بسراب مجتهد
کامل مولانا بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور بفاضل هندی

و سید فاضل کامل سید هاشم همدانی و فاضل متبحر کامل میر صدر الدین
محمد قمی اصفهانی مدرس مدرسه همدان استاد جد این فقیر و مولانا
ابو الحسن اصفهانی ساکن نجف اشرف و فاضل مقدس شیخ یونس
نجفی و عالم زاهد شیخ احمد جزایری و شیخ مفید شیرازی و مولانا
محمد فرائی و سید الاتقیا و رئیس العلماء والصلحا سید هاشم نجفی
و مولانا محمد علی شیرازی مشهور بسکاکی و فاضل ادیب سید علیخان
بن سید نظام الدین احمد حسینی مشهور بحجازی شارح صحیفه کامله
که از احفاد امیر غیاث الدین منصور شیرازی است و عالم عامل
مولانا عبد الکریم اردکانی و فاضل محقق میر عبد الغنی اصفهانی
که در میراث رساله دارد و شیخ سلام الله شولستانی شیرازی
که از خلق الله برگزیده در کوه مقام داشته است و امیر
سید علی برادرش میر سید حسین والدین سید الافاضل میر
عزیز الله جزایری که در خرم اباد فیلی ساکن بوده اند و اواخر
اواخر ایام فاضل محدث کامل استاد المجتهدین و رئیس المتاخرین
اخوند ملا محمد باقر مجلسی را در سن طفولیت دریافته است و از
تذکره آن مرحوم که در مجمل از احوال خود نوشته است معلوم
میشود که بمرتبه علیه عالیه اجتهاد رسیده و بشرف اجازه
جمعی از علماء اعلام مشرف شده و مولفات و رسایل
بسیار از کلک بدایع افکارش در صفحه روزگار بیادگار است
چون رساله وجوب مسح رجلین و رساله در قضاء و قدر و رساله
حدوث عالم و رساله توفیق که در توافق حکمت و شرع نوشته

و محدث کامل جامع ... علامه ... در ... سید نور الدین ابن سید
نعمت الله جزایری ساکن شوشتر

و حواشی شرح حکمت اشراق و رساله ابطال تناسخ و حاشیه الهیات شفا و رساله در مدارج حروف و حاشیه شرح هیاکل النور و شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق و فرس نامه و رساله مدت العمر که در اوقات تحصیل هر مسئله مشکله را که حل نموده دران ضبط کرده و غیر انها از رسائل بسیار و چهار دیوان رفیع بنیان متضمن ۳۰ هزار بیت غرا که هر یک بحری است لبالب از لئالی ثمین و گلزاریست پر از گلهای رنگین مراتب فضیلت و علمش و نهایت فصاحت و بلاغت و متانت و حلاوت کلامش از مطالعه انها بر هنرمندان و علمای بی مرض و فضلای خالی از غرض ظاهر و هویدا میگردد در دار الایمان ایران روزگاری را بعزت و حرمت و احتشام گذرانید و در خدمت سلطان حسین و شاه طهماسب بجلالت قدر ممتاز و چون قره باصره با اعزاز بود در ایام تسلط افاغنه بان کشور و سلطنت نادرشاه افشار و ویران شدن خاندان معدلت شعار از فرط علو همت و پاس حقوق آن دولت و اطلاع بر حقوق صفویه بر سلاطین بابریه و عدم اطلاع بر رسوم و علوات مردم هندوستان بقصد استمداد از محمدشاه وارد این کشور گردید چون بشاه جهان اباد رسید و از اوضاع و اطوار پادشاه و گرفتاری وی بدست امرا مطلع شد بغایت پشیمان و نادم شد ولکن از سطوت نادرشاه قدرت بر معاودت نداشت شاه طهماسب قبل از گرفتاری خود بوی مکتوبی در کمال اداب نوشت و تکلیف بر معاودت

نمود چون بر حقیقت عاقبت امرش مطلع بود قبول نکرد و معذرت
خواست و در این کشور شهر بنارس را مسکن خویش نمود و از معاشرت
خلق دامن افشاند و در ان بلده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
و یک برحمت ایزدی پیوست بارگاه او مطاف زمره انام و مزار
خاص و عام است در شب دوشنبه و پنجشنبه بر مقبره او مجمع انبوه و ازدحامی
میشود این رباعی بر سنگ مزارش نقش بسته است زبان دان محبت
بوده ام دیگر نمیدانم همین دانم که گوش از دوست آوازی شنید اینجا
حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم سر شوریده بر بالین
آسایش رسید اینجا و با آنکه از خلق گوشه گرفت باز از دشنه
طعن همکاران لئام رهائی نیافت بعضی وی را القول بوحدت
وجود نسبت دادند و غافل شده اند از انکه فضیحت و رسوایی
این مذهب بر کسی از اصحاب شعور مخفی نیست تا چنین عالم
زبردستی چه رسد و فاضل کامل ملا صدرالدین شیرازی در مبدا
و معاد گفته است ان الارتباط بین الواجب والممکنات لیس بکونه
محادلها تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا علی ما یفهم من الامثلة
الجزئیة المذکورة فی کتب العرفا فانها وان کانت مقربة
من جهة لکنها مبعدة من جهات اخری کالتمثیل
بالبحر والامواج والنور والاظلال انتهی کلامه بر اندک عاقلی
پوشیده نخواهد بود که شیخ فقیر بنهج عرفا بجهت تقریب اذهان
بعضی تمثیلات در باب وجود و شدت ارتباط خالق بمخلوق
از قبیل دریا و قطره و مداد و کتابت و امثال انها در رساله خود

سهو پیغامی ... بر سبیل تعریض بعض از اعیان وارد ان

فرموده است بعضی از ناقصان خصوص بعضی از علماء بلده لکهنو ظاهر
الکلمات را گرفته بدون تدقیق و تامل و برادو جمعی دیگر از علمای کرام
چون فاضل مقدس ربانی ملا محسن کاشانی و شیخ میثم بحرانی بلکه شیخ
بهائی عاملی و امثالهم را متهم بتصوف و قول بوحدت وجود کرده اند
و فاضل محقق مدقق ربانی ملا محمد باقر مجلسی نیز از این قبیل کلمات
در حق الیقین و امثال آن فرموده است الا آنکه چون بر احوال ناقصان
مطلع بود مقدمه مثال و تمثیل باین نهج را موقوف داشته است
و لهذا از دست ایشان نجات یافته است و بالجمله از عقاید
این فقیر آنست که هیچ ذی هوشی از صنف عوام خاص و علمای
کرام چه رسد معتقد آن نیست که واجب بالذات با ممکن
بالذات متحد است و خلایق اجزای خالق یا جزئیات آنند
چنانکه از ظاهر امثله معلوم میشود و یقین آنست که در تمثیلات
مراد ایشان از آنها بیان شدة ارتباط میان خالق و مخلوق است
چنانکه حضرت امیر فرموده است هو مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل
شیء لا بمبائنه بلی بهتر آن بود که سد باب تمثیلات نمایند و
در این مرحله عمل بحدیث شریف اسکتوا عما سکت الله کنند
تا چون فاضل مجلسی و عرفای دیگر از طعن زبان ناقصان نجات
یابند و این مرحله بس بود که شیخ فقیر را متهم بترک صلوة نیز
کرده اند و میگویند که تارک الصلوة بوده است زیرا که کسی نماز
کردن او را ندیده است و حق آنست که همین اصل دلیل قوی است بر
علو شان و کثرت فضل و علم آن رفیع مکان زیرا که این فقیر

تجربه رسانیده است که درین کشور هر قدر که هنر و کمال این شخص
بیشتر است حساد و اصحاب کید و عناد وی بیشتر اند و عجب تر
آنست که بعضی از جاهلان گفته اند که شیخ قائل معاد نبوده است
با آنکه در رساله خود بر وجه اوضح و اتم بآن تصریح کرده است
مجملاً معلوم میشود که شیخ فقیر چون این بنده حقیر بلکه زیاده تر انظر
بانکه علاوه بر مراتب فضل شعر نیز میفرموده است درین کشور
بدبست همکاران ناقص مبتلا و گرفتار بوده است چنانکه از یکی
از قصاید او معلوم میشود و من آن قصیده مرا بعینها در خاتمه رساله
تحفة المحبین در وصف الحال خود ذکر کرده ام و در آن بلده مسجد
عالی است بر لب رودخانه گنگ که در ازمنه سابقه بتخانه بوده است
عالمگیر[2] بادشاه آنرا خراب کرده در مکان آن مسجد ساخته
و در دولت انگریزیه ویران است و بعضی از سپاهیان از قوم
هنود و غیره در آن مقام گرفته بشرب مسکرات و انواع معاصی
مشغول اند مجملاً در آن بلده مراسله بخدمت علیا جاه والا جایگاه
مهد علیا مقدسه مکرمه محترمه کنیز حضرت زهرا جناب عالیه
متعالیه والده ماجده مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان
آرامگاه نواب وزیر الممالک آصف الدوله بهادر طاب ثراه
و بعضی دیگر از متعلقان و ارکان و اعیان آن دولت مشتمل
بر اظهار شوق ملاقات و عزم رفتن بفیض آباد نوشتم و کاغذ
حضرت علی اصغر بیک سمنانی سابق الذکر دادم که چون هدهد
سلیمانی بعد شهر سبا بآن بلقیس زمانی برساند و صحت وجود

مسجد بنارس

[2] اورنگ زیب

خروج از بنارس بعزم فیض آباد

در عشر وسط شهر ذی الحجة الحرام از شهر مذکوره عزیمت آن بلده
فیض بنیاد نمودم بعد از چند روز وارد جونپور شدم و آن
از بلاد قدیمه است و در سابق زمان بغایت معمور و بنگران و
مقر سکونت سلطان محمد فخر الدین تغلق و دار العلم هندوستان
بوده است و طلبه علوم از هر شهر و دیار بآنجا میرفته اند و
بتحصیل و تکمیل میکوشیده اند و از فضلای مشهوران آن بلده
مولانا محمد جونپوری که در عصر خویش بفضل و علم و دانش اشتهار
داشته است و در نزد شاه جهان بن جهانگیر بغایت
معزز و محترم بوده است و در آن مسجدی است در غایت
علو و وسعت بر یک [illegible] که در آن تخمینا [illegible] دو هزار
کس گنجایش میشود و الحال آن شهر خراب و ویران است و از
علم و دانشوری در آن اثری نیست ولکن بسیار خوش
آب و هواست و گل یاسمن و نسترن و رازقی و انواع
ریاحین در آنجا وفور دارد بحدی که از در و دیوار آن هوای
عطرآمیز میوزد و عطاران عمارات عالیه ساخته اند و
کنجد را از گل فرش و لحاف میکنند و تا چهل روز اقلا گلها را
تازه میکنند و بعد از آن روغن آن کنجد را میگیرند و قسم اعلای
آن قایم مقام عطر است زنان و مردان بر مو و بدن می مالند
و خالی از کیفیتی نیست و از قسم ریاحین نوع دیگر هست شبیه
بکادی خرما مایل بسفیدی و آنرا کیوره گویند عرق آنرا نیز
میکشند در خواص گرم و تر است و در تقویة قلب و اعصاب

روغن جونپور

کیوره

رئیسه آنرا عوض سدرینک استعمال کنند و رود خوانه در وسط شهر
جاریست که آنرا گومتی نامند و بر آن پل محکم بسیار عالی که [?]
غلام خانخانان که از امرای ذوی الاقتدار قدمای هندوستان
بود ساخته است و عدد جمل لفظ صراط المستقیم موافق تاریخ
بنای اوست و تا حال بان خوبی و انضباط پلی در این حدود
ندیده ام چون در سرا منزل کردم عالیجناب سلالة الاطیاب
مقدس صالح سید امجد علیخان که از خاندان قدیم و از اعیان
و اکابر الشهر بود بملاقات آمد و التماس نمود که در خوانه وی مقام
کنم بعد از الحاح بسیار قبول کردم و دو روز در انجا بحسب الخواهش
آن سید بزرگ توقف نمودم در شرایط اعزاز و مهمانداری
قصور نکرد و از ملازمان خود کسی را بجهت اطلاع و اخبار بعضی امور
فرستاد و در آن حدود یک نوع درختی است که آنرا بر گویند [?] شبیه
بدرخت کز و شاخهای آن بقدری که باید بالا میروند و از انتها
شاخها شبیه ریشه منعکس شده بزمین میرسند و فرو میروند و از آن
شاخها نیز بر میروید و همچنین بالا میرود و در پائین می آید و شنیده ام
که از نوع درخت در بعضی از جنگلهای کهنه دیده شده است که
قریب یک میل را گرفته است و تمام آن مسافت مدام سایه
زیرا که در این کشور خزان کم است خصوص این درخت را
که همیشه سبز و خرم است و شاخ و برگ آن قریب بهم است و از
بعضی از معتمدین شنیده ام که هر گاه از آن ریشها خیزرا [?] ملو بند [?]
و در آب بخیسانند و از آن آب مو را بشویند باعث تقویت

پل گومتی

سید امجد علیخان

احوال درخت بر و خاصیت آن

دیری در راه می‌شود بعد از چند روز وارد سلطان پور شدیم
در انجا مراسله عالیشان معلی مکان رفیع بنیان خان صاحب
عظیم المناقب نواب ناظر محمد دارات علی خان بهادر داروغه
ناظر سرکار و مختار تمام امور جناب عالیه متعالیه سلیقه الالقاب
بمصاحبه هرکاره خاص حضور مشتمل بر اظهار سرور و حبور و
و تعارفات رسمیه رسید و نوشته بودند که وقت ورود
بلده فیض بنیاد در ارقام نمایند که اعزه و اعیان حسب الحکم
حضور مقدسه محترمه مکرمه باستقبال آیند پس از دو سه روز
وارد بهدرسه که تقریبا در سه فرسخی آن بلده واقع است
شدیم و آن متعلق باولاد سادات عالیدرجات از
اهل نیشابور است که نواب غفران مآب برهان الملک جد امی
مرحوم آصف الدوله بهادر بجهت گذران ایشان معاف
فرموده است و الی الان حکم آن جاریست و کسی متعرض
ایشان نمیشود و بزرگ ایشان است عالیحضرت سلالة السادات
میر سبحان علی وی جوانیست خجسته نهاد و نیکو اطوار و عالی
همت و مخلص اصحاب معرفت و در طریقه دوستی محکم و باوفا
و در مدتی که در ان شهر بودم با من نهایت اخلاص داشت
و حق آنست که انجماعت همه دیندار و با مروت و جمعیت
و عالی همت محملا شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی الحجه را
در آن قریه توقف کردم و مراسله بجهت اطلاع بحضور
مقدسه و نواب ناظر نوشتم و با هرکاره مذکور [illegible] روانه کردم

رسیدن خط با هرکاره از فیض آباد

بهدرسه

میر سبحان علی

ورود بلده فیض بنیاد فیض آباد

فصل ۱۸ و خود بعد از طلوع آفتاب روز مذکور سوار شدیم
چون تقریبا نیم فرسخ از آن قریه دور شده بودیم که عالیحضرت سامی
مرتبت سلالة السادات میر مکارم علی که از سادات عالیدرجات
حدود دهار نیورست و بمنصب بخشی گری در آن سرکار منصوب
بود رسید و قدری راه رفته بودیم که جناب معلی القاب میرزا
محمد حسین شهرستانی رسیدند و چون بدو فرسخی آن بلده رسیدیم
نواب مستطاب کامیاب اسد الدوله رستم الملک میرزا
محمد تقی خان بهادر فیل جنگ که عمده امیرزادگان و زبده اعیان
و مقرب حضور مقدسه متعالیه و خلف مرحوم مغفور میرزا محمد امین
با خلف ارجمند خود عالیشان رفیع مکان عمدة الاعیان فرزند
مقامی دلیر الدوله دلاور الملک میرزا محمد علیخان بهادر فیروز جنگ
مشهور بمیرزا حیدر که در حضور محترمه مکرمه زیاده از فرزند حقیقی
معزز و مکرم و محترم است باتفاق عالیشان معلی مکان خان صاحب
والا مناقب نواب ناظر بتی الالقاب با جمعی دیگر از مومنین
رسیدند بعد از ملاقات و طی رسومات باتفاق روانه شدیم
و قریب بظهر یوم مذکور وارد آن بلده گردیدیم حسب الخواهش
جناب عالیه از عرض راه بدولتسرای عالیه رفتیم مراتب اشفاق
و نوازشات و محاسن اخلاق و الطاف را معمول فرمود حق
انست که الی الآن در زمره مردان و اغلب سرداران این
مملکت کسی را بمراتب حسن آداب و خلق آن مخدره و مکرمه ندیده ام
تا بزنان چه رسد بعد از طی رسوم متعارفه باتفاق جناب میرزا محمد حسین

نواب ناظر از حضور رخصت شده بخوانه که بجهت نزول من مقرر کرده
بودند رفتیم بعد از صرف قهوه و قلیان نواب ناظر بخوانه خود رفتند
و چون اکل بعمل آمد جناب میرزا نیز بمنزل خود تشریف بردند در
هر شب و روز دو وقت طعام از سرکار میآوردند و اعیان ارکان
مؤمنین آمد و رفت مینمودند پس ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دو
صد و بیست و دو در رسید و اناث و ذکور و بزرگ و کوچک بعزا
داری مشغول شدند بدانکه بلده مذکوره را نواب مستطاب غفران
ماب برهان الملک سعادت خان بهادر جنگ بنا نهاده
و انعالیشان از عمده زادگان نیشابورست و در عهد دولت
محمد شاه بهندوستان آمد و بسبب جوهر ذاتی در ان سرکار
از سرداران و امراء ذوی الاقتدار گردید و در اوقاتی
که بادشاه قهار نادر شاه افشار بشاه جهان آباد آمد و بر
محمد شاه و مملکت او مسلط گردید چون واسطه جواب و سوال
میان آن دو بادشاه بود در حضور نادر شاه نیز عزت و
احترام بسیار بهم رسانید مجملا چون صوبه اوده که اعظم صوبه جات
هندست و محل سکونت راجایان با عز و شان بود و چنانکه باید
سر در اطاعت بادشاه دهلی در نمی آوردند حکومت و نظم و نسق
آنجا از حضور سلطانی بنواب برهان الملک قرار گرفت و سلکی را
بزور شمشیر و حسن تدبیر آن مملکت را متصرف شد و گردنکشان را
مطیع و منقاد خود گردانید و چنانکه باید در ان عمل نمود چون
نواب معظم الیه بمرض سرطان در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک

رسیدن ماه محرم سنه ۱۲۲۲ در فیض آباد

ذکر احوال فیض آباد از بنا و آبادی تا زوال و تخریب آن

فوت برهان الملک

هجری در شاه جهان آباد در ایامی که بادشاه قهار نادر شاه افشار
دران بلده بود برحمت ایزدی پیوست حکومت انجا بنواب
غفران مآب جنت آرامگاه صفدر جنگ وزیر احمد شاه که داماد
نواب مرحوم همشیره زاده اش نیز بود قرار گرفت او نیز بدستور
سابق تمام انمملکت را در احاطه تصرف خود داشت و از سرداران
شریک که باقیمانده بود خار و حقیر و ذلیل و دستگیر نمود و چون نواب
بزرگ بجهت سکونت خود این موضع را که سابق جنگل و خالی از
ابادی بود در یک فرسنگی شهر اوده که از بلاد قدیمه الصوبست
مقرر کرده معسکر خود نمود اول عمارت چهارسوی که در هندی
انرا بنگله مینامند در کنارهٔ رودخانه گهاگره بجهت نشیمن خود
ساخته بود ان بلده در بدو امر مشهور به بنگله شد و لکن حال
بیاد قریه فیض اباد بنا نهاده شده است و ان قریه بزرگیست
که در ارض خراسان قریب بتربت حیدریه واقع است و بنهایت
خوب آب و هواست و خربوزه و انواع فواکه دران بسیار خوب
و بوفور میشود و این بلده نیز شباهت کلیه بانجا داشت اسم
حقیقی انرا فیض اباد گذاشت و حال در السن هر دو نام مشهور است
و در اینمدت که در این کشور بودم شهری بخوشی آب و هوا
و فرحت و روح و فضای ان بلده و صحرای ان ندیده ام
و حق انست که فیض آباد و فیض بنیاد است مجملا چون
نواب صفدر جنگ در هفدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه یکهزار
و یکصد و شصت و هفت هجری بعرض سرطان برحمت ایزد

فوت صفدر جنگ

سبب عزم نواب شجاع الدوله بر مجادله
با انگریز و شکست او و راه یافتن
انقراض در مملکت وی

چون ریاست و حکم رانی الصوبه تعلق بنواب غفران مآب
وزیر الممالک شجاع الدوله میرزا جلال الدین حیدر خان بهادر خلف
ارشد ارجمند وی گرفت نواب معظم الیه آن بلده را مقر جلوس
خود نمود و زیاده از سابق متوجه تعمیر آن گردید و قلعه و خندق
وسیع و بزرگ و محکم و مضبوط نمود و قریب به بیست هزار خانه
از قوم قزلباش را در آن سکونت داد و در آن شهر بسبب ازدحام
و اجتماع قزلباشیه نظیر یکی از بلاد عظیمه ایران شد و اصحاب
کمال و سرداران با عز و جلال از اطراف بجهت حسن سلوک
و رفتار نواب کامیاب معظم الیه بآنجا مجتمع میشدند و آباد
و رونق آن بدرجه اعلا رسید و اصل شهر که اوده باشد خراب
و در جنب آن بمنزله قریه گردید در این اثنا عالیجاه نواب
میرقاسم علیخان داماد محمد جعفر خان صوبه بنگاله که ذکرش در ما
احوال مرشدآباد گذشت با جماعت انگریز به سر جنگ و ستیزه
در بنگاله برداشت و بسبب نفاق سرداران عاقبت مقاومت و مجادله
با ایشان در وی باقی نماند و شکستهای متعاقبه بروی رسید
مال و خزائن خود را برداشته بجهت استمداد بخدمت نواب وزیر
رفت عهد و میثاق و ایمان مغلظه فیما بین ایشان در انجاح
مهم او محکم گردید عالیجاه روزی لک روپیه بجهت اخراجات
در کوچ و پنجاه هزار روپیه در مقام از برای نواب وزیر مقرر
نمود پس نواب وزیر با زیاده از لک سپاه قزلباشیه و غیره از
سوار و پیاده و توپخانه و دستگاه تمام با عالیجاه متوجه عظیم آباد

شنیدند انگریزان چون آن حشمت و عظمت و جاه و سامان را
دیدند چنانکه از رسوم و عادات ایشان است اول در صلح را
کوبیدند از راه غیرت و غرور قبول ننمود انگریزان عازم فرار
شدند و نواب وزیر طمع در مال عالیجاه کرد و به بهانه او را مقید
نمود و اموال و اسباب او را ضبط کرد و در این اثنا که انقوم
اسباب و سامان خود را بر جهاز حمل کرده عازم بر فرار شده بودند
مصرع چون کلوخ انداز را پاداش سنگ است ز بینی بهادر که رئیس
عسکر وزیر بود با سایر سرداران قزلباشیه بطمع زر با انگریز
سازش نمودند و در روزی که صفوف حرب آراسته شد
ان نمک بحرامان بد ذات عار فرار را بر خود قرار دادند و خزینه
و اسباب خداوند نعمت خود را بغارت بردند وزیر چون چنین
دید فرار نمود و پیش احمد خان بنگش رفته از وی استمداد و طلب
اعانت کرد احمد خان گفت که اصلح انست که شما با انگریز صلح
کنید عالی گوهر که وزیر او را بادشاه کرده و بر تخت سلطنت نشانیده بود
و در این او اخر شاه عالم بادشاه مشهور گردید در انوقت حسب
الطلب نواب وزیر از شاه جهان اباد تا کنار شط گنگ امده بود.
چون خبر شکست وزیر بوی رسید در انجا توقف نمود نواب وزیر
بخدمتش رفت و بوساطت آن بادشاه و حسن تبلیغ شاه
نواب نجف خان صفوی که الی الان اواز شمشیرش از
جنگل و بیابان هندوستان لسماع هندیان میرسد با جماعت
انگریز صلح کرد با انکه وزیر پنجاه لک روپیه نقد در عوض خسارتی

ایلچی

که بایشان رسیده است بالجماعت مدبهد و علاوه بران
هر ساله از مداخل ملک از روپیه که شانزده انه است شش انه
بایشان برسانند و یکنفر وکیل از جانب ایشان در خدمت او
باشد و حدود بنگاله و بهار را نیز بظاهر از بادشاه بمبلغ جزوی
اجاره نمودند نواب وزیر در ازای مبلغ پنجاه لک نقد
متحیر بود و بهر یک از مادر و خویشان منسوبان خود که مدة العمر
در خوان احسان وی پرورش یافته بودند در ادای ان
استمداد نمود همه قسمهای مغلظه و ایمان شدیده یاد کردند
که ما را قدرت بر مبلغ قلیل نیست تا بکثیر چه رسد چون
جلیله جلیله وی جناب عالیه متعالیه سابقة الالقاب
چنین دید حمیت کرده انچه از زرینه و الات و نقد و
جنس داشت همه را بحضور وی حاضر کرد و از انها کارروائی
شوهر خود نمود پس نواب وزیر بفیض اباد مراجعت نمود
و مملکت خود را متصرف شد و بینی بهادر ملعون نمک حرام را
کور نمود و قزلباشیه نفاق پیشه را بذلت و خواری تمام
از اوج رفعت بحضیض حقارت انداخت و مال و اسباب
و خانه ایشان را ضبط نمود و با زنان و اطفال اخراج البلد
نمود و در ازای احسان و مردی که جناب عالیه کرده بود مقرر
کرد که از مداخل ملک انچه از خرج ضروری زیاد اید تمام را داخل
حرم سرکار کرده بجناب عالیه تسلیم نمایند پس چندی زمانی بر این منوال گذشت
و نواب وزیر امورات خانه خود را تمام بخواجه سرایان و

و غلامان خود محول کرده متوجه عسکرآرائی و تمشیت امور خود گردید
و در اواخر کار جماعت انگریز از صلحی که با وی کرده بودند پشیمان
و نادم شده بودند ولکن بظاهر مماشات و مدارا می‌ورزیدند از طرفین
میشد تا آنکه نخل مرادات ایشان بارور گردید و در فیض آباد نواب
وزیر در روز پنجشنبه بیست و دوم ذیقعده الحرام سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و هشتم هجری برحمت ایزدی پیوست و ریاست بخلف اکبر او
وزیر الممالک نواب آصف الدوله آصف جاه یحیی خان بهادر
هزبر جنگ که از بطن جناب عالیه متعالیه بود قرار گرفت انگریزان را
بیش از پیش بسبب نفاق سرداران و کارفرمایان و کم هوشی
صاحب کاران دران سرکار مداخله حاصل گردید بحدی که عزل
و نصب احدی بدون مشورت ایشان نمیشد و امراء چنانکه
مکرر نگارش شده است بجهت خوف از یکدیگر با این جماعت
در خفیه و آشکارا راه دوستی و رابطه و اخلاص حاصل کردند
و این جماعت نیز بنفایس الحیل دل همه را مایل خود نمودند مجملاً
میر مرتضی خان مختار الدوله که مردی محیل و مکار و شریر و بدذا
و از اهل اصفهان بود نایب نواب آصف الدوله شد و
چون در بلده فیض آباد نواب بیگم مرحومه والده ماجده نواب
شجاع الدوله که زن شیر مردی بود و تمام اعیان و امراء
و رایان و زمینداران رشته اطاعت ویرا در گردن خود
از قدیم داشتند و بقدر سر موئی از حکم وی تخلف نمیکردند
و او نیز در امور ریاست سلیقه تام داشت و علاوه بران:

فوت نواب شجاع الدوله و انتقال ریاست بنواب آصف الدوله

جابر عالم

جناب عالیه متعالیه والده نواب معظم الیه نیز در بلده فیض آباد
بودند و بدین سبب مختار الدوله چنانکه باید شرارت و خباثت
ذات خود را در آن بلده ظاهر نمیتوانست نمود تخیل و تدلیس
بسیار نواب آصف الدوله را که طفل و کم تجربه بود برین
وا داشت که لکهنو را که در صد و بست فرسخی آن بلده بر کنار شط
گومتی واقع است مقر ریاست خود کنند قبول کرد و بدین سبب
روز بروز بلده فیض آباد خراب و لکهنو آباد گردید و سایر
وقایعی که در این خاندان از ستم غلامان نمک بحرام و ارازل
کم نام که بدولت این دودمان صاحب نام و نشان شده بودند
رسیده است در بیان ذکر وقایع لکهنو نگارش خواهد شد بعد از
فوت نواب آصف الدوله مرحوم در زمان وزارت وزیر
علیخان که ذکرش خواهد آمد حکومت فیض آباد و نواحی آن که
شانزده لک روپیه تقریبا مداخل اوست متعلق بکارگذاران
و معتمدان سرکار وسعت مدار جنابعالیه متعالیه گردید و
جنابعالیه موصوفه در علو خاندان و بلندی رتبه و شان در
این کشور در عصر خود قلیل النظیر است وی دختر خوانده بادشاه
خاقان ذی جاه محمد شاه و صبیه مرضیه مؤتمن الدوله نواب محمد اسحاق خان
بهادر است که از مقربان خاص حضور آن بادشاه و بخدمت
دیوانی خالصه شریفه سرفراز بود و همشیره مکرمه معظمه میرزا محمد نجم الدوله
مشهور باسحاق خان ثانی است که نهایت تقرب در حضور دا
بحدی که عامه ناس تصور میکردند که آن بادشاه داماد امیر

در دست تصرف جنابعالیه

دیجاه تغلق است و بر تخت سلطنت با خود در دفت منشاندش
و عروس نواب وزیر الممالک صفدر جنگ و حلیله نواب وزیر
شجاع الدوله و والده نواب وزیر آصف الدوله است
و کیفیت عروسی او الی الآن نقل محافل و مجالس است و مشهور است
که مثل آن در شاهجهان آباد نشده بود و نشده است مگر عروسی
پسر راجه جگل کشور وکیل نواب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله
در حضور محمد شاه و علاوه علو شان در خجسته صفات
و حسن سلوک و رفتار و گفتار و خوش دلی و تواضع و فروتنی
و رعیت پروری دیده دور باش فلک چون وی در زمره
زمان بلکه مردان این کشور سیما آن خاندان کم دیده است
در مدت زیاده از یک سال که مهمان آن سرکار بودم هر روز از
بیشتر بیشتر مهربانی و الطاف میفرمود و در هر ساعتی
زیاده از قبل در رعایت و لحاظ مراتب اعزاز و احترام
میکوشید چند دفعه از راه خوش دلی و مهمان نوازی در حضور
طلبیده بلا واسطه نوازش و اشفاق فرمود هر قدر که در ذکر
محامد اخلاق آن زبده آفاق مبالغه رود نا گفته نماند و معتمد
و کار فرمای آن سرکار بود خان عالیشان معلی مکان رفیع شان
نواب ناظر محمد داراب علیخان بهادر در سابق الالقاب که بنظر بحدیث
الناس على دين ملوكهم وی نیز بنهایت آرمیده و خجسته خصایل
و نیکو فعال و عالی همت و طالب مجالست و مصاحبت با
و نجبا و موالفت با ظرفا و شعرا و علما و مخلص اصحاب فضیلت

نواب ناظر محمد داراب علیخان

و مال

وکمال و سرآمد امثال واقران است در سن عمر در تحصیل مراتب علوم
کوشیده و بسیاری از مراتب مقدمات ادبیه را دیده و طبع اسلوبش
در درس پروری متعلمان خورشید اشتهار و مس مرتبه مستفیدان
و دانشوران را اکسیر تربیتش طلائی دست افزارست و وضع مجلس
و صحبت وی بر خلاف اغلب امراء این ملک منتظم و درست دیدم
با من دوستی و وداد در نهایت بود و در پاس آداب و لحاظ
مرتبه از خود دمی را لاقصور راضی نبود اگر از وی در باب روشنی
الحاجات التماس میکردم خواه از قسم معاملات مالی و ملکی و خواه
از غیر آن فی الفور بدون عذر و تأمل قبول میفرمود و مادامیکه
در آن شهر بودم اغلب ایام مرا بسیر و گشت صحرا و باغات همراه
میبرد و خاطر حزین را محظوظ و خوش میداشت و امورات سرکار را
بنوعیکه بایست و شایست بانجام میرسانید اگر بعضی از سفهاء
دخیل کار او نباشد در رعیت پروری قلیل النظیر و تمام رعایا
از کبیر و صغیر از وی راضی و خوشنود خواهند بود خود در پی مردم
آزاری نیست اگر بضعیفی مضرتی میرسد از بعضی از کارداران
اوست و در سرکار وی چند کس از خوبان بودند که اغلب
رعایا را از ایشان راضی دیدم از آنجمله بود عالیحضرت رفیع
منزلت خجسته کردار ستوده اطوار صلاحیت شعار مقدس
صالح میرزا حسنعلی که علاقه‌دار راث حویلی و مالگذار زیاده
از چهار لک روپیه بود وی نهایت فروتن و متواضع و فیاض است
و بهر قدر که دست رس داشته باشد از فقرا و ذوی الحاجات

در ربع نمیکشد و خود در ظاهر در لباس فقرا بلکه افقر ماست
از وی حکایات غریبه و عجیبه در سلوک با مردم و رعایا و فقرا
شنیده و دیده ام با منش اخلاص و ارادت بمنتهی الغایت بود
و اگر بذکر اسامی همه بپردازد طوماری شود طویل الذیل و سررشته
سخن از دست رود همه را با من مودت و اخلاص و الفت
تمام بود اغلب اوقات حاضر میشدند و خاطر حزین را مسرور میساختند
و حق آنست که الی الان شهری که ببسیاری نیکان و اخیار و صاحبان
هوش و فراست اشتهر کم دیده ام و اغلب امرای ذوی الاقتدار
و بزرگزادگان و الاتبار آنجا را اما اغلب ایشان که دیگر
نسبتی نیست با آن سروه و بزرگی و نجابت و علوشانی
که دارند در مرتبه تواضع و کوچک دلی و فروتنی بنهایتی رسیده اند
که منافی آیین حکومت و امیریست و مصاحبان و ملازمانی را
از ایشان چندان بیم و هراسی نیست و همه را با من نهایت شفقت
و اخلاص بود و اتحاد و یگانگی با ایشان بمرتبه اعلا رسیده بود
از الجمله بود سلالة الاطیاب و نقاوة الانجاب جامع کمالات
صوری و معنوی نواب معلی القاب سراج الدوله میرزا غیاث
الدین محمد خان بهادر نصرت جنگ دام الطافه خلف اصغر ارجمند مرحمت
و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه میرزا یوسف موسوی
مشهدی که بادشاه قهار نادرشاه افشار بسبب مشاهده آثار
شجاعت و دلیری در آن دیار از ناصره محروم کرده بود وی
امیریست نوخط صغیر و مبادی آداب و نیکو اخلاق متواضع

ذکر امرا و امیرزادگان آن بلده

نواب میرزا غیاث خان

و کوچک دل و خجسته مقال و فرخنده احوال در گفتن شعر فارسی
و فهمیدنش آن سلیقه تامه دارد بغایت نکته دان و دقیقه یاب و
خورد بین است و در نزد حضار بعالیه و امرای و اعیان بغایت معزز
و محترم است و در طریقه دوستی ثابت و راسخ و بعمش است
با من نهایت محبت و الطاف دارند و تا بودم اغلب اوقات
بطور یارانه فیما بین ملاقات و آمد و رفت هستند خلف ارشد
اکبر الجناب عالیشان عمدة الاعیان زبدة الاقران میرزا حسام الدین
حیدر صاحب دام عزه در شاه جهان آباد داروغه دیوانخانه بادشاه
وقت محمد اکبر شاه است و با وی ملاقات شد و با خلف دیگرش
عالیشان نور چشم برخوردار رفیع مقدار میرزا سید محمد که از بطن
صبیه مرضیه نواب میرزا نجف خان صفوی سابق الذکر است در ان بلده
ملاقات شد در انوقت ده سال تقریبا از عمرش گذشته بود
طفلی است ذی هوش و مبادی اداب و نیکو اطوار و از الجمله
بود زبده دودمان و نقاوه خاندان فخر الاماثل و الاقران
حاوی فضایل صوری و معنوی نواب مستطاب اسد الدوله
رستم الملک میرزا احمد تقی خان بهادر دلیل جنگ دام اشفاقه
خلف ارشد ارجمند مرحمت و غفران پناه میرزا احمد امین خان
خلف مرحوم مغفور میرزا یوسف سابق الذکر وی امیریست
بغایت دلیر و شجاع و صاحب همت و شوکت و فروتن و خجسته مقال
و رحم پرور شعر فارسی و هندی را در نهایت سلاست و خوبی
میفرمایند و در فهم ان نیز سلیقه بسیار رسائی دارد مسموع شد

که در شکارگاه در هنگامیکه در رکاب نواب غفران مآب وزیر
الممالک آصف الدوله بهادر طاب ثراه حاضر بود از اتفاقات
فیل مست جنگلی با فیل وی مقابله کرده آنجناب را از فیل بزیر
می اندازد و مدت دو سه ساعت را بادی بجدال و منازعه
مشغول میشود چند دفعه قریب بوده است که ویرا هلاک کند
که شمشیر بر خرطوم و پیشانی وی میزند و اورا ضعیف و بیطاقت
میکند بحدی که فیل فرار مینماید پس نواب غفران مآب چون آن
زور بازو و مردانگی از وی مشاهده نمود بخطابات مذکوره
باضافه فیل جنگی سرفرازش فرمود خطاب اصل داری که در این
کشور دیدیم همان بود با این فقیر نهایت دوستی و اتحاد و مودت
و وداد داشت و از بدو ورود تا اوان خروج دقیقه را از حفظ
مراتب و آداب فروگذاشت نفرمود و خلف آنجناب منحصر است
در عالیشان معلی مکان سلالة الاطیاب و زبدة الانجاب
فرزند مقامی دلیر الدوله دلاور الملک میرزا محمد علیخان بهادر
فیروز جنگ دام عزه مشهور بمیرزا حیدر و همشیره مکرمه معظمه او
در ماه ربیع الثانی از سنه مذکوره که سنه یکهزار و دو صد و بیست
و دو هجری است همشیره معظمه او با عالیشان معلی مکان میرزا
شاه میرجان خلف ارجمند عم نامدار والاتبارش میرزا اصغر جان
منسوب شد و میرزا حیدر در آن وقت هفده سال عمر داشت
و در ماه جمادی الاولی از سنه مذکوره همشیره مکرمه میرزا شاه میرجان را
بنکاح خود در آورد و من دعا گوی آنجناب فضایل مآب جناب

عروسی میرزا حیدر و همشیره او

مخدومی میرزا محمد حسین شهرستانی که ذکر ایشان مکرر گذشت
صیغه نکاح را بصداق و مهر سنت نبویه جاری کردیم و بعضی
از جهلاء این بلده که صفت علم را بخود بسته در عین حماقت
و جهالت و ضلالت منبر و محراب حضرت رسالت را غصب
کرده با مامت جمعه مشغول بود چون از صله و انعام نکاح خوانی
محروم شد و با آنکه دید که ما نیز از این مهم منتفع نشدیم و
صله را چون نقص خود میدانستیم قبول ننمودیم کمر عداوت
ما را بر میان بر بست و مکر و حیله و خدعه بسیار در کار کرد و لکن
چون اهالی و اعیان و امرای این بلده صاحب ذکا و هوش بودند
نظر بآیه شریفه و لا یحیق المکر السیء الا باهله آنچه کرد باعث
ازدیاد خفت و ذلت و خواری او گردید و بما اصلا نقصی
نرسید و از الجمله بود مخدوم قدردان و مشفق بسیار مهربان
فخر الامثال و الاقران جامع اخلاق حسنه و حاوی فضایل
مستحسنه میرزا علی نقی خان بهادر مشهور بمیرزا اجهو برادر کوچک
نامدار عالیمقدار نواب میرزا محمد تقی خان بهادر سابق الالقاب
و داماد خجسته نهاد نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر و وی
امیریست بلند همت و عالی مرتبت و خجسته خصلت و عالیشان
و رفیع مکان و صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم با منش دوستی
و مودت از درجه اعلی متجاوز و باتحاد و یکرنگی رسیده بود مرثیه
حضرت سید الشهدا را در زبان هندی خوب میگفت و نیکو میخواند
و خلف ارجمند آن عالیشان رفیع بنیان نورچشمی میرزا محمد مشهور

بمیرزا جهو صاحب

پسند جوانیست آرمیده و ذی هوش دهقان زمان چهارده
سال تقریباً عمر داشت و از الجمله بود جامع الفضایل و حاوی
الفواضل سلاله دودمان مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی
کل بنجار و برادر عالیمقدار عمدة الاعیان جناب میرزا ابراهیم خان
بهادر مشهور بمیرزا سید و خلف رحمت و غفران پناه جنت
و رضوان آرامگاه میرزا ابوتراب خان حسینی مشهدی از بطن
همشیره مکرمه معظمه جناب غفران مآب نواب محمد قلیخان بهادر
صوبه دار الهٔ آباد که از اقارب و خویشان و بنی اعمام نواب
شجاع الدوله بهادر سابق الالقاب بود و نواب معظم الیه
چون بسیار شجاع و دلاورش دید از راه شدت خوف
مدت یکسال وی را در قلعه جلال آباد مقید و محبوس داشت
و بعد از آن بترغیب والده خود نواب بیگم و بعضی دیگر شهیدش
نمود و آخر پشیمان شد و لکن سودی نداشت وی امیریست
با وقار و متواضع و خجسته رفتار و بلند همت و تقدس شعار در
جامعیت محاسن اخلاق یگانه آفاق و در حسن سلوک و رفتار
با صغار و کبار بی همتا الا و طاق است اگر اشهب سبک سیر قلم را
سالهای دراز در میدان مدحش جلوه گر سازم مرحله از مراحل
فضایلش را طی نخواهد نمود و قیتها باید که چون آن عالیجناب
از کتم عدم بوجود آمد از خورد و بزرگ کسی را ندیدم که منکر فضایل
و خصال پسندیده اش باشد و احدی را بر نخوردم که بذکر محامد اوصافش
رطب اللسان نباشد با منش اتحاد و دوستی از مرتبه برادری

میرزا سید صاحب

گذشته کم شبی بود که تشریف بخانه من نیاورد و یا آنکه من بخانه
او نرفتم اغلب باتفاق بسیر و گشت صحرا و باغات میرفتیم و
مراتب اتحاد ما موجب تعجب اهالی آن صوبه گردیده بود حق جل شانه
گواه است که آن مدتی را که با این صاحبان عالیشان و بزرگان با
نام و نشان خصوص این برادر با جان برابر رفیع مکان بسر بردم
مطلقا الم غریبی بمن کارگر نبود و غم مهجوری از برادران بمن
نمینمود و از آن زمان که از ایشان دور و مهجور افتاده ام ع
چون صید تیر خورده و صیاد از قفا / من بیقرار و باز من بیقرار تر
بانواع سوز و محن و درد و الم و رنج و تعب مبتلا شده ام بحدی که
مصرع دلمن داند و من دانم و داند دل من امید که جامع بین
المتفرقین سببی سازد و وسیله انگیزد که بار دیگر سعادت ملاقات
فایض البرکات بر وجه احسن میسر گردد و اولاد و امجاد ذکوران
برادر خجسته نهاد از بطن همشیره مکرمه معظمه محترمه مقدسه صالحه
نواب میرزا محمد تقی خان بهادر سابق الالقاب بیگی عالیشان
رفیع مکان نور چشم برخوردار میرزا محمد ملقب بسلطان میرزا است
که در آن وقت دوازده سال داشت و نهایت ارشد و با وقار
و در اغلب تحصیل کمال و عبادت و از اقران خود ممتاز بود و دیگر
نور چشمی فرزند مقامی عزیز از جان میرزا محسن ملقب بهادر
میرزا است که او را من بسر خانده بودم و در آن وقت هفت
سال داشت و دیگری نور چشم برخوردار ملقب بسردار میرزا
و در آن وقت شش سال داشت و دیگری نور چشم گرامی غضنفر

میزراست و در آن وقت تقریبا چهار سال داشت اغلب اوقات
ایشان را میطلبیدم و دل محنت منزل را بصحبت ایشان خوش
میداشتم رحمهم الله نیل السادات و ارتقاء الی درجات العالیات
بمحمد و آله سادات البریات علیهم افضل التحیات و از جمله
بود عالیجناب عمدة الانجاب نقاوة الاطیاب میرزا محمد علیخان
بهادر خلف کوچک نواب غفران مآب محمد قلی خان شهید سابق
الذکر وی نهایت کوچک دل و متواضع و فروتن و شکسته نفس
وکوش کم‌سخن است اغلب بملاقات تشریف میآورد و خاطر حزین را
بصحبتهای رنگین و کلمات شیرین مسرور میداشت و از امراء و
اعیان آن شهر بود عظمت دستگاه میرزا محمد نصیر خان برادر اکبر نواب
میرزا محمد تقی خان بهادر در حین سابق بر این بمرض سودا و ماخولیا
مبتلا شده بود و هنوز از آن اثری باقی بود کمتر بمعاشرت
با خلق راغب بود و لهذا چندان انس با ایشان حاصل نشد و از جمله
بود عمدة الامراء عمدة الملک ظفر الدوله میرزا اسد علیخان بهادر غضنفر
جنگ خلف مرحوم میرزا علیخان برادر اکبر جناب عالیه متعالیه و
در حضور مقدسه بنهایت معزز و محترم است و علو دماغ آن بحدی
که احدی از امراء را بنظر نمیآورد و بسیار کم بخانه ایشان تردد
میکنند و کم کسی از ایشان را تواضع میکنند و بر تختی که از سواریهای
خاصه پادشاهان است سوار میشود و لهذا اغلب مردم وی را از سودا
و ماخولیائی میدانند و از کثرت آمد و رفت آن پیش من
تعجب میکردند و با وجود این مراحل بسیار رسیده و بی از کثرت

میرزا محمد علیخان

میرزا نصیر خان

نواب ظفر الدوله

وسابق براین شراب میاشامید و دران اوقات که من بودم
مشهور بود که موقوف کرده است و ازین سلسله بعضی دیگر بودند
که بظاهر در سلک امراء اند ولکن حرکات و سکنات ایشان با ارازل
و اوباش نسبت است بعضی اوقات حاضر میشدند و ذکر احوال ولس ایشان
بروجه راستی لایق این دفتر نیست و در سرکار جناب عالیه خواجه سرایان
بسیار است که بمقتضای الناس علی دین ملوکهم همه نیکو فعال و خجسته
مقال اند و از الجمله است عالیحضرت سامی مرتبت نیکو خصلت
رفیع مکان طریف علیخان که وی نهایت آرمیده و مقدس و صالح است
در ادای خمس و زکوة در امثال خود ممتاز است و ذکر اسامی باقی
ایشان موجب اطناب است و دران بلده جمعی از طلاب و فضلا
بودند و از الجمله بود عالیحضرت فواضل اکتساب فضیلت مآب آخوند
ملا محمد جواد خلف اکبر مرحمت و غفران پناه عالم فاضل و فقیه کامل
آخوند ملا علی باباشاه کشمیری بانی جمعه و جماعت در ان شهر وی نهایت
فروتن و صاحب اخلاق و طبع سلیم است و از الجمله بود سامی حضرت
سیادت منزلت فضیلت مآب میر کلو فاضل وی در علوم ادبیه
مشهور و نهایت خجسته اخلاق است افسوس که بتراشیدن
ریش مبتلا است و افضل و اعلم و اقدس علماء الحذود بود عالیحضرت
سیادت منزلت عالم عامل مقدس زاهد کامل میر نجف علی
فاضل که از غایت زهد و ورع و تقدس که داشت همکاران از
راه حسادت وی را متهم متصوف کرده بودند و در این طول مدت
بجز تقدس از او چیزی نفهمیدم و از لوازم الحذر داشت که بعضی

از علماء که طالب جاه و در حیطه عوام اند اکر دیدند که عالمی در میان مردم
مشهور شده است و قریب است که مرجع عوام شود وی را کاهی باخباریت
و کاهی بتصوف نسبت میدهند در آن بلده امری که موجب تعجب من شد
و از مراتب فهم و ادراک بزرگان بسیار بعید بود و شباهت
بسیار بایام خلفاء ثلاثه داشت این بود که با وجود آل سید مقدس
عالم صالح عبد العلی نامی را از اهل غزای غازی بود بجهت امامت
جمعه معین کرده بودند که قادر بر ادای خطبه نبود و سهل است که خطب
دیکران را نیز صحیح نمیتوانست خواند و بعضی از طلاب قلیل البضاعت
از امعرب میکردند و مع ذلک بازی غلط میخواندند و با آن طول مدت که
امامت میکرد هنوز اذکار نماز میت حفظ او نشده بود و نوشته
در دست کرفته نماز میت را بجا میآورد چون مفتی حمص که جواب
سلام را از حفظ نداشت و نوشته را دیده رد سلام مینمود
و مع ذلک مفتی احکام الله بود و جمعی که از وی بدرجات عالیه
اعلم و افضل بودند که وی را قابلیت شاکردی ایشان نبود همه
از خوف آنکه در نزد حاکم شیطنت و بدذاتی کنند و کلمه سوئی
مکویند در حضور او حاضر شده با وی از روی تقیه بتواضع و
فروتنی رفتار میکردند و لکن حتی المقدور در نماز با او شریک
نمیشدند و در این باب معامله صحابه را که ترک اطاعت حضرت
امیر نموده متابعت خلفای جور کردند معاینه نمودیم بلکه
احوال این مردم را از آن جماعت در بعضی بدتر دیدیم زیرا که
در آن وقت خوف جان و مال و طمع جاه و جلال بود و در این وقت

احوال امام جمعه و مفتی آن بلده

هیچ یک از انها نیست بلکه قضیه بعکس است چون چنین دیدم
دل را بهیچ اعتباری علاقه نبود مبلغ تمام السعار حاصل شد پس
قربة الی الله تعالی چنانکه از عادات من است بر ملا و علانیه
مرا بی فهمی و عدم عدالت او را نشان مردم کردم حاکم و اغلب
ناس هدایت یافتند و اقتدا از موقوف کردند و تقیه مرتفع گردید
بحدیکه در بسیاری از جمعات زیاده از ده دوازده کس که بمحض طمع
چند فلوس و امید اجاره صوم و صلواة و ختم قران شریف میرفتند
کسی دیگر در نماز جمعه وی حاضر نمیشد و جمعی مرا ترغیب بنماز جمعه
کردند بجهت بعضی از موانع صلاح خود را اندر آن ندیدم و قبول نکردم
مجملا در آن بلده فیض بنیاد بسیر و تفرج و تفقد و بخوش گذرانی
و تالیف مشغول بودم و جمعی از صنف بزرگ زادگان و طلاب
و اصحاب معرفت و آداب و تقدس و صلاح چون عالیشان سیادت
نشان فرزند مقامی میر محمد علی خلف مرحمت و غفران مآب
میر نثار علی معتمد سرکار جناب عالیه و عالیحضرات میر علی نقی بن میر
بهاء الدین و میر نواب و ملا محمد تقی برادر زاده اخوند ملا محمد جواد
سابق الذکر و میرزا احسان علی بن میرزا رمضان علی و جمعی دیگر
حاضر میشدند و الفیه شیخ شهید و رساله قوت لا یموت و کتاب
معالم الاصول و شرایع الاسلام را میخواندند و فی الجمله علوم شرعیه را
رونقی حاصل شده بود در این اثنا در ماه جمادی الاول یا جمادی الثانیه
که درست بخاطر نیست عالیجناب مخدومی جناب میرزا محمد حسین
از آن بلده بعزم رفتن بعتبات عالیات روانه سمت کلکته شدند

بتحصیل و تدریس و بعضی از ایام [illegible] مشغول بودم [illegible]

خروج از فیض‌آباد بقصد لکهنو

در خاطر من رسید که بلدهٔ لکهنو را که دار الریاست آنحدود است
نیز سیاحت کرده باشم عصر یازدهم شهر رجب المرجب عازم
آن سمت شدم تمام اسباب سفر بهشت نفر تفنگچی از حضور
مرحمت شد و در [illegible] رخصت چنانکه از رسوم مستحسنهٔ این ملک است
که هرگاه ذی مسافری که بسیار عزیز باشد در وقت رخصت از رسم
زر و سیم و اشرفی بجهت سلامتی از آفات بند بر حضرت امام ضامن
علیه السلام می‌بندند جنابعالیه متعالیه از راه اشفاق و الطاف
درباره متعلقان این سرکار و اعزه و اعیان اشرفی و روپیه ببازو
ی من بستند پس نقل مکان بباغ میرزا مهدی که متعلق بآن سرکار
بود نمودم و یکشب در آنجا توقف کردم نواب میرزا [illegible] خان
و میرزا محمد تقی خان و نواب ناظر و میرزا نجو صاحب و میرزا سید
صاحب و جمعی دیگر از اعزه و مومنین تا باغ [illegible] آمدند
و شب طعام از سرکار نواب ناظر بهمه تکلفات تمام همراهان رسید
بعد از صرف طعام جمعی در شب مراجعت کردند و بعضی تا صبح
ماندند چون روز نوزدهم شعبان دل شوریده و خاطر ژولیده
۱۹
ناله کنان از ایشان رخصت شدم بفاصله روز چهارم وارد
منزل اسمعیل گنج که در علاقه جنابعالیه و در دو فرسخی لکهنو واقع است
منزل کردم و در روز پنجشنبه بیستم شهر مذکور چون تقریبا یک فرسخی
آن شهر رسیدم عالیجناب معلی القاب فضائل مآب ملاذ
الاطبا حاذقی جنابی سید دلدار علی خلف سید [illegible]
ساکن نصیرآباد از قرای بلده مذکوره امام جمعه جماعت آن بلده

ذکر ورود لکهنو و وقایع و احوالات این بلده

با عالیحضرت سید محمد خلف اکبر ارشد خود و جمع کثیری از مومنین
و عالیجناب میرزا محمد باقر داماد و همشیره زاده مرحمت و غفران
مآب جالینوس الزمانی میرزا ابوطالب اصفهانی متولی سرکار فیض
فیض آثار مشهد مقدس رضوی و عالیجناب اخوند ملا محمد کمال
شوشتری با جمعی از قزلباشیه باستقبال آمدند چون وارد شدم
اول در خوانه که عالیجاه عظمت دستگاه جامع المحاسن والمحامد فخر
الاکابر والاماجد اخوی مقامی میرزا ابوطالب خان بهادر برادر
والا گهر جناب میرزا سید و صاحب سابق الذکر مقرر نموده
بود منزل کردم و در اینجا بابی اخوی مقامی ملاقات شد
و بیادر همه اخلاق و صفات ثانی و تالی برادر خود دیدم و در
همان روز بسبب تنگی مکان و عدم گنجیدن سامان متعلقان
دران بخانه مرحوم زمان بیگ که در بنگله تالاب بود رفته مقام کردم
روز دوم دو نفر هرکاره از حضور معدلت دستور هند
ثریا مکان وزیر الممالک هندوستان یمین الدوله ناظم الملک
نواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ دام اقباله خلف
ارجمند ارشد نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر
سابق الذکر مقرر شدند که همه اوقات در خانه من باشند
و احوال ما فعل روز بروز بحضور اطلاع دهند و علت این
چنانکه مشهور بود و معلوم شد آن بوده است که سلالة
الاطباء فضائل مآب آقا سید حسن عطار که سابق از
من بآن بلده تشریف برده بود چند صفحه کاغذ [illegible]

علت هرکاره معین فرمودن نواب وزیر
بر در خانه من و کیفیت سلوک
آقا سید حسن عطار در آن بلده

مهور بمهر عالیجناب فضایل مآب علامی فهامی مجتهد العصر والزمانی
مطاعی جناب میر سید علی طباطبائی دام ظله العالی خالوی خود
همراه داشت حسب دلخواه خود بعالیحضرت سید دلدار علی امام
جمعه و جماعت آن بلده و آفرین علیخان خواجه سرا و جمعی دیگر
خطوط از زبان سید نواب نیز و دیگر اسلحه نیز بنام نامی نواب
وزیر نوشت مشتمل بر تعظیم و توصیف آقا سید حسن و آنکه ما
او را بحضور بجهت بنای قلعه مبارکه کربلای معلی فرستاده ایم
چون وارد شهر شد جناب سید دلدار علی نظر بخویشی و قرابت
آقا سید حسن با جناب سید و سفارش نامه ایشان و زیر استقبال
کرد و در مکان مناسبی فرود آمد و بعد از ورود مراسله آفرین علیخان را
فرستاد آن فقیر نیز بملاقات رفت بعد از چند روز بتوسط
جمعی در خوانه وی مقام گرفت و مراسله نواب وزیر را نیز بتوسط
او بحضور رسانید و شاه بیت سخن او همین بوده است که من از
جانب بزرگی چنین بزرگ از برای تمشیت دادن امر بزرگی بسفارت
آمده ام و چون دیگران بگدائی نیامده ام چون چند روزی گذشت
باز بواسطه آفرین علیخان بحضور عریضه مشتمله بر مطلب نوشت
نواب وزیر از آنجا که بسیار مدبر و ذی هوش است بر بالای آن
نوشت که ما را آنقدر قدرت هست که قلعه مبارکه را یک خشت
از طلا و یکی از نقره بنا کنیم ولکن امینی نمی بینیم و بیخبر از روضه
کربلای بجهت جناب آقا سید حسن فرستاد چون آنجناب را
نقش مراد نه نشست و از عقده قلعه مایوس شد از آنجا ثانی

[illegible]
بلکه [illegible] در را
هر کس [illegible]
[illegible] دانا [illegible]

و شوکت بایین آمد و شروع بتحصیل زر نمود و بهر نوع که میسر بود
دران کوتاهی نفرمود از نذورات و وجه قندیل و علم و زنجیر
وغیرها الخ میسر آمد از مردم گرفتند و بافرین علیخان سخنهای
ناملایق میگفت پس از مرد مقدس صالح باز بخدمت نواب وزیر
رفته بعجز و امتنان و التماس بسیار پنجهزار روپیه دیگر تحصیل نمود
جناب آقا سید حسین مکرر میفرموده اند که چهل هزار روپیه بجهت
من مقرر شده بود افرین علیخان سی هزار را خود خورده و ده هزار
بمن داده است و بعضی از کلمات ناشایسته نیز بالکنایه نسبت
بنواب وزیر میفرموده اند و بزرگان هند را چون صبر و تحمل خصوص
از سادات و علماء بسیار است کسی جوابی نمیگفت پس افرین علیخان
بیچاره خواه نخواه بجهت حفظ ابروی خود جناب سید انرا
از ان شهر روانه کرد و اهالی و اعیان از سلوک و تعظیم مجاورین
عتبات عالیات تایب و نادم شدند بعد از رفتن ایشان
مقارن این احوال فقیر وارد شد اهل بزرگ و کوچک همه میگفتند
که بعد از جناب آقا سید حسین احوال مردم وضعی شده است که
اگر جناب میر سید علی درین اوقات خود تشریف بیاورند سلیه
با ایشان سلوک نخواهد کرد و دران ایام بعضی از مومنین چند
مراسله از جناب سید بخدمت نواب وزیر رسانیدند اصلا
بانها اعتنا نفرمود و بعد از ان بفاصله دو سال تقریبا عالیجناب
معلی القاب آقا سید حسین دام فضله داماد جنت آرامگاه میرزا محمد مهدی
شهرستانی قدس سره بان بلده تشریف برده و تا مدت یک سال

تقریبا هرگاه احدی در حضور نواب وزیر احوال ایشان را اظهار میکرد
میفرمود که میترسم که حسین برادر حسن باشد پس با بیان مغلظ این
معنی را از خاطر عاطرش بیرون کردند مجملا چون من وارد شدم
دو نفر هرکاره را مقرر فرمود که طلای صاف عیار مرا محک امتحانی
زنند و بحمد الله سبحانه از برکت ائمه طاهرین از اول تا باخر قال الله
و قال الرسول و تحریر فتاوی از من بحضورش خبری عرض نشد
چنانکه دوست و دشمن تمام بر این معنی شاهد و مطلعند و در ان بلده
بتدریس کتاب معالم الاصول و شرح لمعه و رساله قوت لا یموت
و تالیف و تصنیف مشغول شدم ممتحنین و محتاجین روز صد مسئله
زیادتر و کمتر میآوردند و بجواب میرسیدند و مومنین و مقدسین
بملاقات می آمدند و امراء اغلب بجهت مقدمه هرکاره چون واقف
از حقیقه امر نبودند خایف شده خود بملاقات نمی آمدند لکن
ضیافت میفرستادند و رسوم و آداب را لغایت بعمل می آوردند
و عالیجناب سید دلدار علی نیز اغلب بملاقات تشریف میاورد
و طعام ضیافت چند دفعه فرستاد و عظمت دستگاه جامع محامد
صوری و معنوی فخر مردان خاندان خود نواب قاسم علیخان
بهادر قیام جنگ خلف نواب سالار جنگ که از برادران خان علیجاه
متعالیه بود بملاقات تشریف آوردی بنهایت مقدس
و صلاحیت و در خاندان خود وحید و فرید است و جمعی دیگر
از برادران و منسوبان العالیشان و بعضی دیگر از امراء دین دار
تقدس شعار که در راه خدا خوف از کسی نداشتند علانیه

جواب و سوالی که فیمابین من و نواب
وزیر شد و علت عدم توجه ایشان بامن

داشتکار اشریف می آوردند خاطرجوئی میکردند بعد از چند روز
رقعه بحضور نواب وزیر بهادر نوشتم باین مضمون که بندگان
حضور معدلت دستور جنابعالی متعالی آباعن جد رئیس و مربی
طایفه شیعه اثناعشریه بوده و میباشند و این نیازمند درگاه
آله نیز آباعن جد مروج دین مبین و مشید شریعت سید المرسلین
بوده و میباشد پس مع ذلک رسم ملاقات و دوستی فیمابین
نیست از چه راه است در جواب فرمودند که شما سبقت
نقیض آبادار چه راه نمودید و ابتدا را در آنجا چرا توقف
گردید دوستان چنین صلاح دادند که باید در جواب چنین
عرض کرد که من غریب بودم و واقف از حقیقه سوء مزاج
فیمابین نبودم مرا این مصلحت پسند نیامد و در جواب پیغام
دادم که چون جنابعالیه بهمه جهت بالنسبه بحضور بزرگتر
بودند سبقت باینجا لازم دیدم و چون بیرون آمدن
موقوف باجازت ایشان بود بطول کشید این جواب بر مزاج
شریفش ناگوار معلوم شد و چندی بمسامحه و مسایله رفتار
فرمود من نیز سکوت کردم و بتدریس و تالیف و اتمام جزو
اول رساله قوت لایموت مشغول شدم چنانکه بحمدالله در آن
بلده باتمام رسید پس بعد از مدت یکماه تقریبا چند مسئله
استفسار فرمود و از آنجمله بود بیان مقدار مهر سنت و رفع
هندوستانی بجواز صداق زیاده بر مقدار شرعی و چند مسئله
دیگر جواب نوشتم بسیار مسرور شدند و از بیان و زوال هندوستان

تمام شدن جزو اول قوت لایموت
در لکهنو

بسیار تعجب کردند و در مجلس شروع بتعریف و توصیف فرمودند و
هرکاره نیز بحضور میرسانید که هر روز صد مسئله زیاد و کم در دستخط
و جواب داده میشود از این معنی و از استغناء من زیاده جور رسیدند
درین اثنا جناب سید دلدار علی را مفتنین و مذبذبین از من
رنجانیدند و خاطرنشان او کردند که عدم اعتناء ملاقی و استقلال
مزاج او میل حضور خواهد شد و هرگاه فیما بین او و حضور ملاقات شد
امر مشکل خواهد گردید و منازعه میرنواب شاگرد من با ایشان بدون
اذن من در مسئله فقهیه و غالب شدن وی بران عالیشان زیاده
موجب وحشتش و موید سخن مفتنین شد و علاوه بران ارشد
تلامذه اش که میرزا کاظم علی نامش بود و اغلب ناس و خود نیز
ویرا ثانی وی میدانستند در مجلس من حاضر شد و سخن از تالیف
درمیان آورد و گفت که من در امامت چیزی مینویسم این فقیر
پرسید که امامیه معترفند که نبی و امام از اول عمر تا باخر از گناهان
کبیره و صغیره معصومند آیا مراد ایشان از اول عمر چه وقت
و از گناهان کدام است و ظاهر لفظ ایشان مقتضی آنست که را
حضرات از اول ولادت صوم و صلوات و حج و غیر اینها از واجبات
ترک نکرده باشند و نظر بنامحرم و امثال آن از محرمات را مرتکب
نشده باشند و از آثار و اخبار خلاف آن معلوم میشود و دیگر آنکه
جمعی از علماء وجوب عصمت ایشانرا از سهو باین مدلل میکنند
که ایشان واجب الاطاعتند بالضرورة والاجماع و این امر
منافی وقوع سهو است زیرا که در عملی که سهو کرده اند در واقع و ما

علت سوء مزاجی که فیما بین من و جناب سید دلدار علی شد

دو سوال که بعض از بعضی از فضلا مکتوب کرده و مرزا نا بجا جواب سید

مطلع نیستیم اگر اطاعت لازم باشد لازم میآید که باطل
حق شود و اگر نباشد لازم آید عدم وجوب اطاعت ایشان
وهو خلاف المفروض و علاوه تکلیف بما لا یطاق لازم آید
و آن قبیح است عقلاً و نقلاً و من میگویم که این حرف منقوض است
بوجوب اطاعت مجتهدین با وجود جواز صدور سهو از ایشان و چون
این دو مطلب را فقیر بیان کرد فرمود که جواب را نوشته بحضور
میرسانند و الی الآن از آن اثری معلوم نیست لیکن این سخن
در میان مردم شهرت کرد و زیاده موجب اضطراب ایشان شد
و ملاقات را ترک فرمودند و بعد از چند روز بواسطه عالیحضرت ملا
حسن مشهدی که از جانب ورثه مرحوم میرزا ابو المعالی نیشابوری
بتحصیل ترکه او باین بلده آمده بود پیغام دادند که اگر سد باب
پرسش مسایل بشود من حاضر میشوم و الا فلا زیرا که موجب ذلت
من خواهد شد فقیر جواب داد که از عادات من سبقت بسوال نیست
و لکن بنفسه [illegible] دیگر فتح این باب نخواهد شد فتح
باب ملاقات نمودند و منهم از ابتدا تا باخر ایام توقف این بلده
یکدفعه بخانه ایشان رفتم نهایت مراعات آداب را معمول داشت
و لکن مفتنین و مغرضین از برای خوش آمد و گذران معیشت
و ثبوت رسوخیت و ارادت خود سخنان چند میساختند
و بخدمت ایشان عرض میکردند و مزاج ایشانرا متوحش نمودند
و من در اینوقت ناچار بودم و علاج آنرا نمیتوانستم نمود زیرا که
سخن چین را نتوانم [illegible] کرد تا من خود نگویم از چه چیز گو

ولی از مقدری نتوان برآمد که از خود او سخن می آفرینند
و بعضی از مریدین ایشان توقع داشتند که چون سید حسن
بنماز جمعه حاضر شده هفته یکدفعه بعتبه بوسی ایشان مشرف شوم
چون نمیشد خاطر گران بودند ولکن لاعلاج متماشاتی اظهار می
میشد تا اینکه ماه مبارک رمضان باخر رسید و در رویت هلال
شوال فی الجمله اشتباهی حاصل گردید جمعی از مقدسین و
مومنین پیش من آمده شهادت دادند که در منظر آن رویت و ایشانهم
رویت نموده اند من حکم کردم که فردا عید رمضان و غره شوال است
هرکاره این خبر را بحضور رسانید در ابتدا قبول نمود و بعد از
تاملی فرمود که ما پس فردا عید میکنیم و در خدمت سید معظم الیه
نیز موافق آنچه من حکم کرده بودم ثابت گردید چون صبح شد
من عید کردم و ایشان بعضی از باغات خارج شهر رفتند
و حکم را شایع نفرمودند دوستان بمن گفتند که چون جناب عالی
عید نکرده اند شما اگر متابعت کنید بهتر است در مجلس عام گفتم
که در این امور ما مطاعیم نه مطیع و بحمد الله سبحانه جناب عالی شیعه اند
و از ایشان در باب احکام تقیه بمعنی نیست و در احکام شرعیه
دنیاداری جایز نیست پس در روز دوم جناب عالی بعیدگاه تشریف
بردند مردم با سید باقر واعظ شهر نماز [illegible] را بعمل آوردند
و حضور خود تماشا میفرمودند بدیده عبرت در مراتب بیداری
علما و شیعیان نظر مینمود و سید نیز با مریدین بمسجد رفته نماز
سنت را که در روز دوم حرام است بجماعت بعمل آوردند علمای اهل

بمن پیغام دادند که تقیه که شیعیان میکویند و با ئمه اظهار نسبت
میدهند همین است آتش از جگر من برخاست و دود از کله من بلند شد
کفتم حاشا و کلا این تقیه نیست بلکه این را دنیاداری و تملق
حکام مینامند پس بخدمت ایشان از سوز دل پیغام دادم که چرا
چنین فرمودید و فتح باب طعن مخالفان نمودید خدا تعالی را مطلقا
با این امور کاری نیست چنانکه عامه اهل عامه و سایر مومنین
عید کردند و کسی را مواخذه نفرمود و ترک نماز در روز عید سهل
بود در روز دوم کردن آن چه ضرور بود میشد که بتمارض و معاذیر
دیگر ترک کنید که حرام را بعمل نیاید و دنیاداری نیز شده باشد در
جواب احادیث داله بر تقیه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
از خلفای جور بنی امیه و بنی عباس را تقریر فرمودند مجملا
بعد از وقوع این واقعه بالمره رسوم آشنائی و دوستی موقوف شد
چون فقیر خود را محق میدانست مطلقا از اینمعنی ملول نشد
و چون در آن بلده لعن و طعن بر فاضل مقدس ربانی آخوند
ملا محسن کاشانی و امثاله شیوع تمام داشت و علاوه عوام و غیر
چنین دانسته بودند که اجازه که علماء بیکدیگر میدهند و تالیف
کردن چند ورق اگرچه بتغیر دادن کتب دیگران باشد از
علامات اجتهاد است و باین سبب باجتهاد بعضی قایل
شده بودند لهذا رساله تنبیه الغافلین را حسب الخواهش ایشان
نوشتم و در آن حقایق احوال را بر وجه اتم بیان نمودم این امر
زیاده لا فوز و موجب ملال الخناب گردید و تطور نمود

علت تصنیف کردن من رساله تنبیه
الغافلین را

که من در این باب ایشان را منظور کرده و طعن بر ایشان زده ام
و حضرت رب العزت جل شانه گواه است که در این مراحل این فقیر را
بجز اظهار حق و ابطال باطل چیزی از غرض و مرض دنیوی منظور
نبود من انعالیحضرات را رب النوع تمام علماء هند میدانم زیرا که
از حد صوبه دکهن تا صوبه اوده که بنظر فقیر رسیده است بی محیت
ایشان عالمی ندیده ام مجملاً جناب تعالی شعالی بعد از دریافت
مزاج و احوال این فقیر چون بسیار ذکی و صاحب هوش و فراست اند
فی الجمله مایل سلوک مسالک دوستی شده بودند که جناب تعالیه متعالیه
از کیفیه جواب و سوال من با حضور مطلع شده غیرت فرموده
سواری و لوازمات سفر را با چند نفر تفنگچی و مراسله مشتمله بر
طلب باتفاق عالیقدر میرزا بنده علی سابق الذکر فرستاده
مرا طلب نمودند یاران و دوستان گفتند که در موقت جناب تعالی
نهایت اظهار مودت میفرمایند مناسب انست که متعلقان جناب تعالیه را
جواب داده معذرت بخواهند گفتم مصرع اخر عمر من و اول بیمار دلی
اینحرکت بسیار قبیح است و از من نخواهد شد پس در روز هفتم
ماه شوال روپیه بسیار در میان کهرکهریه گذاشتم و اذن داد طرف
بفقرا و ضعفا دادم تا از شهر بیرون شدم حق جل شانه
گواه است که اگرچه در مدت سه ماه زیاده از هزار روپیه خرج کردم
ولکن حرمت و عزت خود و تمام علماء عتبات را از دست
ندادم و آن خرابی که از عالیجناب مخدومی اقا سید حسین عطار
بنام و اعتبار مجاورین و علماء والاتبار رسیده بود فی الجمله تمیر

طلبیدن [illegible] میرزا [illegible]

کردم و زیاده از انچه دران شهر منظور بود بحمد الله تعالی در فیض اباد
سبز گردید و بر السن و افواه عوام مشهور شده بود که عالیحضرت سید
معظم الیه باعث خرابی امور من دران بلده شدند و متعلقان
و نوکران و مصاحبان مثل افرین علیخان خواجه سرا و دیگر اشرار اغوا
نموده است که اقاهای خود را منع از ملاقات کنند و این فقیر شهادت
میدهد که این معنی را عوام غلط فهمیده اند و اصلا در این مرحله
سید معظم الیه قصوری نکردند زیرا که از محاسن نیکی ذات و اخلاق
ایشان و طریقه علماء کرام سیما ایشان که بسبب این خاندان
مشهور شده اند بعید است و علاوه امراء خصوص جناب عالی را
بالنسبه بایشان چندان اخلاص و رسوخیتی بود که مسموع الکلمه
باشند و او جل شانه میداند که در این باب فقیر را از ان سید
و از سایر مومنین ان بلده مطلقا و اصلا گله و شکوه نیست
انچه شد از سبقت بفیض اباد و از جوانی که من گفتم شد و اگر
جناب عالی اقبال میفرمودند همه سر قدم ساخته حاضر میشدند و کسی
تخلف نمیورزید بلکه بعضی از اخیار ان بلده مزین این اوراق
میگردد بدانکه اخیار و نیکان دران بلده سوای سید معظم الیه
و اولاد امجادش نیز از هر صنف بسیار اند از انجمله بود عالیجناب
معلی القاب فضایل ماب اخوند ملا محمد مقیم کشمیری که از تعدی
مخالفین از کشمیر فرار نموده دران بلده استقامت داشت
وی عالمیست عالیشان و فاضلیست باعلم و شان و خجسته اخلاق
و متواضع گوشه گیر دور از معاندین بحث [illegible] کلام او رونق

اظهار عدم خصومت جناب سید معظم الیه
در دوستی و ارادت نسبت باین فقیر

بدست بعضی از غرض پیشه

اخوند ملا مقیم کشمیری

بازار خود ویرا باخباریه متهم کرده بودند از الجمله بود عالیجناب
معلی الالقاب مسیح الزمانی حکیم ظفر علی خلف عالیجناب حکیم محمد زمان
و دیگر عالیجناب فضایل ماب جالینوس الزمانی میرزا علی شریف خلف
دیگر آنعالیجناب هر دو برادر سوای والد خود جامع فضایل صوری
و معنوی و متواضع و مهذب الاخلاق و در محامد اوصاف
یگانه آفاقند و در ظاهر و باطن با من در مودت و اتحاد و الفت و
وداد بدرجه اعلا رسیده بودند از الجمله بود عالیجناب
سلالة الاطبا عالم زاهد متقی مسیح الدوران و جالینوس
الزمان آقا باقر مشهور بآقاجی خلف مرحمت و غفران پناه
معالج خان وی در فضل و کمال باعلی مدارج علیا رسیده و در
تواضع و فروتنی و عدم توقع ریاست و جاه بحدی کوشیده
که معاندین ویرا متهم بتصوف و اخباریه کرده بودند با من
معاشرت تامه داشت و ویرا از هر دو صفت عاری دیدم
الا آنکه چنانکه باید سر در کمند ارادت طالبان مرید و قاید آن نیست
بل این فرید در دنیا ورد و لهذا چنانکه از عادات این بلده است
بجهت ذلیل و کم نام کردن و اعیان و بزرگان این دیار متنفر
نمودن متهم باین دو صفتش کرده بودند ولیکن کید و حیله
ایشان اثری نبخشیده بود و در این بلده بعزت و احترام تمام
میگذرانید از الجمله بود عالیجناب معلی الالقاب نخبة ارباب
نقاوة الاطبا میرزا صفی که از خدام ذوی الاحترام آستانه
حضرت فاطمه معصومه در دار المومنین قم میبود و در ایام

حکیم ظفر علی و میرزا علی شریف

آقا باقر مشهور بآقاجی

میرزا صفی قمی و خلف او

وغفران مآب نواب مستطاب آصف الدوله بهادر وارد ان بلده شد
نواب غفران مآب وی را از اعزاز و احترام فرموده با همشیره نواب
ظفر الدوله سابق الالقاب منسوب نمود و از ان زمان تا حال
در انجا سکونت دارد جامع کمالات و حاوی فضایل است و خلف
اکبر ارشد ارجمندش عالیشان ملقب بمیرزا جان جوانی است
سلیم الطبع و ذی هوش و مبادی اداب و در علوم مقدمات را
و حکمیات سلیقه تامه دارد و در نزد من کتاب معالم الاصول
بدقت تمام بشراکت جمعی از علماء اعلام میخواند اگر در تحصیل
علوم چنانکه باید چندی وقتی کوشش نماید از فضلاء نامدار خواهد
از انجمله بود عالیجناب سلالة الاطباب مقدس القاب
سید جعفر شوشتری برادر مهتر مرحوم میر عبد اللطیف خان نیک
الذکر وی سیدیست بزرگ منش و مقدس و متواضع و خوش
اخلاق و در علوم خاصه علم طب حالی از ربطی نیست با منش
مودت و دوستی بدرجه کمال بود و در اوان خلف کوچکش را
با صبیه تجمل حسین خان خلف تفضل حسین خان کشمیری مواصلت
نمود خواهش نمود که من صیغه نکاح را خوانده باشم بجهت بعضی
از موانع نتوانستم و ملا اسد الله بروجردی را که پیش من میماند
اجازه دادم که جاری نمود از انجمله بود عالیجناب سلالة الاطباء
نقاوة الانجاب میرزا محمد باقر اصفهانی سابق الذکر که روزگار
برادر مشهد مقدس رضوی بعزت و احترام تمام میگذرانید
حاجی نوالدش عالیجناب غفران مآب میرزا محمد علیخان چندی

سید جعفر شوشتری

میرزا باقر

ست
در کشمیر بریاست و چندی در صوبه اله آباد و اکبرآباد که جهت بخاطر
بحکومت گذرانیده صاحب سرمایه خطیره شده بود انعالیجناب باستماع
این مقدمات جلای وطن نموده عزیمت حدود هند کرد چون
رسید معلوم شد که دالدش برحمت ایزدی پیوسته و مال و منال او
بحوادث ایام تلف شده است لابد فی الجمله سامانی که همراه داشت
فروخته بمصرف رسانید و هر روز با میدبهتری توقف نموده بدینجا
و در اوانی که من و عالیجناب مخدومی میرزا محمد حسین سابق الالقاب
در فیض اباد بودیم چون با میرزای موصوف علاوه بر دوستی
نسبت خویشی نیز داشت بفیض اباد تشریف آورد و رشته
دوستی فیما بین داشت ای نیز استوار شد مادامیکه دران بلده
بودم اغلب انیس و مونس بودند نهایت مبادی اداب و حجسته
اخلاق و خوش تقریر و نیکو تحریر اند در طبابت نیز نظر بحدیث
شریف الولد الحلال یشبه بالخال حذاقت و سررشته کامل دارند
اعزه و امراء احترام ویرا منظور دارند و در سلوک زمانه قصور
نمیکنند ولکن افسوس است که مطلقا از طالع بهره ندارد و زمانه را
بادی سازشی نیست و از الجمله بود عالیجناب معلی القاب جامع
الاوصاف و المحامد اخوند ملا محمد شوشتری کتاب خوان متخلص
بخطاری شاعریست نغز گفتار و مصاحبیست پسندیده اطوار
و در شیراز بیضا در خدمت فضلا و شعرا و سخنوران عراق و عجم
ان آب و هوا پرورش یافته است در مجلس انس هر قدر که طبع را
مغموم و مهموم باشد مسرور و خرم سازد و در هر وقت صحبت نمی

ملا محمد متخلص بکتاب شوشتری

درمیان آورد و در محفل تعزیه و مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه حضار قسی القلب و متفرق الاحوال باشند همه را بگریه
اندازد و بحدیکه بیخود شوند در عهد نواب آصف الدوله
بهند منتقل شده ازان سرکار اعزاز یافت و بروضه
حوالی تعزیه خانه و حسینیه که دران بلده بنا کرده است
و ذکران خواهد آمد مفتخر گردید و تا بحال دران دیار
دربان خدمت افتخار دارد و با تمکین شایسته و اخلاص
دل بانجام میرساند تا دران شهر بودم اغلب اوقات
بملاقات آمده بصحبتهای رنگین زنگ کلفت از کانون
سینه میزدود و در سنه یکهزار و دوصد و بست و یک
عالیحضرت خجسته خصلت ملا حسن برادر او و عالیقدر
رفیع مقدار میرزا علی خلف ارجمندش از عتبات عالیات
آمدند و الحال در خدمتش میباشند بسیار ستوده اطوار و نیکو
اخلاق‌اند و ازین قبیل اصحاب کامل و معرفت و شان
و صاحبان فضیلت و شان از عهد آصف الدوله دران
بلده مجتمع شده اند و درانوقت بسبب قدردانی آن مرحوم
روزگار را بخوبی و عزت میگذرانده اند و حالکه مقتضای
زمانه منعکس شده است بسبب علایق قدرت برفرار ندارند
امید که حق سبحانه تعالی همه را نجات دهد و هیچ مومنی را بسکونت
این کشور مبتلا نگرداند محمد واله در فرنگی محل از قوم سنت و جماعت
علما و فضلا بیشمار ‌اند که اغلب آنها در علوم مقدمات معقول

از فضلای نامدار اند و اگر بذکر هر یک بپردازد بطول می انجامد
و در اینوقت شروع میشود بذکر کیفیت آن بلده و تتمه
احوال نواب غفران مآب آصف الدوله و وقایعی که بعد از آن
روی داد شده است بر سبیل اجمال بدانکه لکهنو بحذف هاء
ملفوظی بر وزن مشنو از بلاد عظیمه قدیمه صوبه اوده است
و از غایت عظمت و وسعت شهر پناه و قلعه ندارد و عرض آن
از خط استوا شش و یکدرجه و چند دقیقه است هوای آن سالم
و معتدل است و در اکثر سنین در فصل تابستان هوا بسیار
گرم شود امرا و صاحبان مقدور بجهت دفع حرارت خس خانها
میسازند و خس ریشه است خورد و بغایت خوشبو و معطر از زمین
بر آرند و بالیده تا ریشه شود و تار تار گردد و حجره های
خوش هوا ساخته اند که بر آنها دروازه بسیار گذاشته اند
بجهت آن دروازه ها از نی پنجره سازند بنوعیکه هرگاه که
خواهند بردارند و هر وقت که خواهند بگذارند و سوراخ
آن پنجره ها را از خس پر سازند بحدی که مانع هوا نشود و مدام
از فواره که بر سنگها نصب کرده اند بر آن آب بپاشند چون
هوا بآن رسد و باندرون آید بغایت سرد و خوشبو باشد
و بی آنکه چیزی بر دوش گیرند در عین گرما بسبب سردی هوا
نشستن در آن مشکل است و خرد خسخانه [illegible] در آن شهر خوب
دیو دور است و مثل آن در بلاد دیگر ندیده ام و در فیض آباد
نیز میشود و لکن بآن خوبی نیست و چون آن شهر از بنای رای بن

احوال شهر لکهنو

صح
[illegible] ۲۷ درجه [illegible]
هوای لکهنو [illegible]

وضع شهر لکهنو

احوال نواب آصف الدوله مرحوم

خالی از شعور و سلیقه بوده و در محل ناهموار واقع است زمین
وجود عمارات تمام پست و بلند است بعضی از امکنه در اعلا
درجه بلندی و بعضی دیگر پائین درجه پستی است و مساجدی
او در کلانه مقداری از صحن آن نهایت مرتفع است و مقدار
از آن نهایت پست است و رود خانه گومتی در وسط شهر مثل
نهری جاری است و نواب آصف الدوله بر آن پل عظیمی در زمره
ست بنا ساخته است و از غرایب اتفاقات آنست که عدد
جمل اسم آن بلده با کوفه برابر است و طرفه تر آنست که اغلب
اهالی آن در بیوفائی با اهل کوفه شباهت بسیار دارند فاتفاق
اگرچه در تمام هند عام است ولکن ظاهر آنست آن بلده معدن
و پایتخت او است چنانچه سبق ذکر یافت نواب غفران مآب
شجاع الدوله آن بلده را مقر ریاست خود فرموده و اکثر
اگرچه در ریاست و ضبط [illegible] و تدبیر امور حکمرانی چنانکه
باید بکمالی نبود ولکن در سخاوت و همت و عطا و بخشش
عالم روزگار بود و ایثار و بذل بهر وضیع و شریفی شیوهٔ او بود
و در نظر همتش گنج گران عالم را قدر برگ کاهی و خزاین روی
زمین را مقدار مشت خاکی نبود و از مبدا فیاض حسن خلقی باو
مرحمت شده بود که از لذت [illegible] و در زمانه کمال [illegible]
و تعلیم ارباب حوایج [illegible] گاهی افسرده نمیشد و کلمه
والنسرای بسیار عالی [illegible] کرده بود که از زر او [illegible] عالیات
عرش [illegible] مدام جمع کثیری در آن مجتمع بودند و از روز [illegible]

بقدر مرتبه بجهت اخراجات هر یک زری معین میفرمود و در
اوان رخصت بقدر قسمت باو چیزی عطا مینمود و در ان
اوقات که من در ان شهر بودم جمعی از قزلباشیه در انمکان
سکونت داشتند که بامید عطا و بخشش ان مرحوم آمده بودند
و از کمی طالع ایشان نواب غفران مآب برحمت ایزدی پیوست
و چیزی عاید ایشان نشد از انجمله بود عالیجناب میرزا محمد نقی
خویش میرزا ربیع وزیر علیمرادخان زند و پسری نیز دارد میرزا
محمد علی نام و دیگر عالیحضرت ملا باقر خلف حاجی ابدال نهاوندی
همه روزگار برا انفلاکت و افلاس میگذرانیدند و از ان بلده
قادر بر بیرون شدن نیستند اغلب ملاقات من میآمدند
و علاوه بر این مراحل نواب غفران مآب بجهت منتفع ساختن
فقرا و رعایا اغلب اوقات دهکان شخصی در بازار می نشست
هر کس هر قسم متاعی که داشت بحضورش میبرد باعلا القیم از وی
میخرید و از این عمل منظورش این بود که صاحبان سرمایه قلیل
در اندک زمانی ترقی کنند و شهر اباد و بارونق شود چنانکه شد
و از جمله بناهای خیر ان سعادتمند آوردن آب فرات است
در مسافت بیست و پنج فرسخ تقریبا از نواحی قریه مسیب
بارض اقدس نجف اشرف که سلاطین با شوکت و حکام
با قدرت باین آرزو و تمنای این کار از دنیا رفتند و باین
فیض نرسیدند و فیاض متعال برروی آن امیر بیهمال
ابواب خیر و توفیق را گشود و ان عقده لم ینحل را بسر انگشت

معامله کردن آصف الدوله

نهر آصفیه نجف اشرف

خود او متحمل و آن توقیع رفیع و افتخار منیع بنام نامی و اسم گرامی
او مسجل گردید و پنج لک روپیه بجهت اخراجات داد و تا تمام
بود که برحمت ایزدی پیوست و دو لک روپیه بجهت تتمه اخراجات
آن جناب عالیه متعالیه دادند و بحمد الله باتمام رسید خاص و عام
تا روز قیام طلب آمرزش و مغفرت در درگه [illegible] بجهت
آن خیر الکرامی می نمایند نام نیکی گر بماند ز آدمی به کزو ماند
سرای زرنگار و از آنجمله تعزیه خانه و مسجد عالیست که قریب
بدولتخانه بنا نموده است زیاده از بیست لک روپیه خرج آن کرده
و از غرایب و لطایف اینست که در آنجا دو مثل آن بنظر نرسیده
است با آنکه زمین را بحدیکه بآب رسیده است حفر کرده اند و
تمام را از آجر و آهک پر کرده اند تا بحدی که کرسی عمارت بلند کرده اند
و بعد از آن بالای آن طرح عمارت انداخته اند باین نوع که سه
دالان ساخته اند و یک سائبان دالان اول که محل شبیه ضرایح
مقدسه است عرض آن قریب به بیست و پنج ذرع است و دالان
دوم سی ذرع و دالان سیم نیز قریب به بیست و پنج ذرع است
و سائبان شصت ذرع است و طول هر یک صد ذرع است و
تمام با آهک و آجر ساخته شده است و مطلقا بجهت استحکام
چوب در آن صرف نشده است و بجز [illegible] آن عمارت صحن و [illegible]
[illegible] جلوخانه بسیار عالیشان ساخته اند و بر بالای سائبان
حوضی شصت ذرع در شصت ذرع و در کنار مغربی حسینیه مسجد
بسیار عالی و مرتفعی بنا شده است و تمام را بنهایت صفا و تکلف

سفید کرده اند و دوازده ضریح بزرگ و مرتفع از طلا مرصع
نموده و در الان اهل کنداره بوده اند و چهل چراغ بلورین از اوپری و
زینتی و انواع فانوسهای شیشه بحری بوده است که چهل هزار شمع می
در آنها روشن میشده است بغیر از انکه از طلا و نقره ساخته بوده اند
محلا در تمام سامان و اسباب و اصل ان چنانکه مسموع شده است
قریب یک کرور روپیه خرج شده است و عالیجاه ملا محمد شوشتری
سابق الذکر بخدمت روضه خوانی امکان عالیشان متعرر است
و در ایام عاشورا مبالغ خطیری در ان خرج میکرده است و علاوه
خود کوچه بکوچه و خوانه بخوانه میگشته است و در هر تعزیه خوانه از بحرۀ
و یک کوزه شربت تا صد روپیه بلکه هزار روپیه میگذاشته است
و قریب بده دوازده هزار تعزیه خوانه در عصر او در ان شهر بوده است
و هرکس بقدر حال خود از هند و مسلمان تعزیه میگرفته اند
و مسموع شده است که در اکبراباد مقبره ایست که شاه جهان
از سلاطین بابریه بجهت مقبرۀ ممتاز محل حلیله خود ساخته و مسمی
بتاج گنج است مترددین از وضع و اساس ان حکایات عجیبه
کنند اصل عمارت و اغلب متعلقات او را همه از سنگ مرمر
مصفا منبت بیشم و عقیق مختلف الالوان گلکاری کرده اند
و شاخ و برگ و ساق گل را همه از انها بیرون آورده اند و گویند
که بوزن گل و سنگ الف طلا خرج شده است و الی الان باقیست
و اصلا تغییر نکرده است و ان حضرت مکان در مذهب تعصب بسیار
داشت و در ایام دولت او لکهنو و فیض اباد سبزوار هند شده بود

والحال نیز ازان اثری باقیست و در راه دین از جان و مال
مضایقه نداشت و در ایامیکه قحط و غلا در انحدود شد زیاده
از کرور روپیه خرج کرد و جان زیاده از کرور نفر از عباد الله را
محافظت نمود و با آن جاه و جلالی که داشت مطلقا کبر باد در
مزاجش راهی نبود با زوار و علما و سادات بنهایت فروتنی
و تواضع ملاقات میکرده است اگر از اوضاع و اسباب و سامان
و دستگاه او شمه بنگارد موجب اطناب و افسوس نگرندگان
شود مجملا آنچه در خزانه سلاطین عظام بعزت و ندرت وجود
داشت در سرکار او بوفور و در نهایت ابتذال بود سال
دو کرور روپیه فقط اخراجات خاصی او بود سوای اخراجات
عسکر و امور ریاست و از اطراف عالم تا چین و کشمیر و فرنگ
و ایران هر کس از اشیاء نفیسه چیزیکه داشت بجز قیمتش میبرد
در سرکار او باعلا القیم میفروخت و در فنون سپاهگری و
آداب رزم آشنا و تفنگ اندازی و چوب زنگ و شمشیر آزمائی و تیر
اندازی بی نظیر بوده است ولکن چون از اجرا امنیت چندان
بهره نداشت فوائد آنها بظهور نمیرسید و سجع مهر کلان وی
این بود وزیر الممالک مدار المهام عمدة الملک اعتماد الدوله آصف جاه
برهان الملک ابو المنصور خان صفدر جنگ شجاع الدوله آصف الدوله
آصف جاه یحیی خان بهادر هزبر جنگ یار وفادار رستم هند فدوی
شاه عالم بادشاه غازی و سجع مهر دستی سبق ذکر شد القصه
چنانکه سبق ذکر یافت از نظم و نسق حکومت مطلقا خبری ندا[شت]

ولهذا امور مملکت همیشه در اختیار نائبان بوده است و در عهد و ایام
مختار الدوله نایب بود و مدت دو سه سالی نیابت کرد و در
ایام دولت او ملک بنارس که مداخل ان سالی هشتاد لک روپیه
بود بوساطت او وسادکی صاحب کان منتقل بجماعت انگریز شد
و چون نهایت بدذات و متکبر بود بنسبت علیخان خواجه سرا که
مالک فوج و سپاه بود بمشورت نواب سعادت علیخان
بهادر که درین اوقات بر مسند وزارت متمکن میباشند
و برامکنت و بجهت مبارک بادی بخدمت المرحوم آمده از استماع
این خبر اگرچه در دل بسیار خوش شدند براکه او نیز از حرکات او
منزجر بود ولکن بجهت استحکام امور و از خوف خود حکم کرد
که بسنت را بقتل رسانند و نواب سعادت علیخان بهادر نیز
از کشته شدن بسنت مطلع شد از خوف فرار نموده بخدمت
ذو الفقار الدوله نواب نجف خان صفوی سابق الذکر رفت وی
او را بعزت و احترام تمام نگاه داشت و بعد از ان رفته رفته
نیابت بمحسن رضا خان که مرد مقدس صالح بسیار مومن ساده لوحی
بود در امور ریاست چون منیت اصلا سلیقه و ربطی نداشت
رسید و حیدر بیک خان کابلی بنیابت وی امور حکومت و ملک را
بحوزه ضبط بتمام میکرد رانید و بجهت که در ان امور نواب را
از انگریز و انگریز را از نواب خائف میداشت و خود در ان
میان بسیاست بعیش و اطمینان دل بکار ریاست مشغول میبود
و تا انکه در حیات بود تمام امور مملکت موافق قاعده و ضابطه

نیابت کردن محسن رضاخان

برنوع میرسید وامیر و نایب هر دو ساده لوح بودند برفاهیت تمام
و عزت و شوکت و عظمت بسر میبردند در آن ایام گورنر هستینگ
بهادر که صاحب کلان کلکته بود بعزم لکهنو ببنارس آمد راجه
چیت سنگ که حاکم آنجا بود بمبلغات زفت گورنر او را قید نموده
موازی دو کرور روپیه از او طلب نمود مردمان راجه چون مطلع شدند
اجتماع کردند و راجه را خلاص نموده گورنر را محاصره کردند و جمعی از
انگریزان را معرض تیغ بیدریغ کرده هلاک نمودند گورنر حسن رضاخان
اهله را مطلع نمود حسن رضاخان وکیل جماعت انگریز را همراه
آورده بر پای نواب وزیر انداخت و عرض کرد که مناسب آنست
که حضور جان بخشی گورنر بفرمایند و او را ازین مهلکه نجات دهند
نواب وزیر شقه براجه مذکور نوشت که مهمان ما را رخصت
کن و خود نیز بعزم گوشمالی راجه ببنارس تشریف برد چون راجه
خط نواب وزیر را دید بسبب صفای نیت و نمک حلالی
گورنر را ~~[illegible]~~ در این اثنا نواب وزیر نیز رسید راجه
بجهت خوف از معاندین و ملاهت نایب و منوب فرار
کرد چون گورنر با نواب وزیر ملاقات کرد بسبب شادی نجات
یافتن از آن مهلکه عظیمه و فریب دادن ابلهان زبان بمدح
و ثنای او و نواب وزیر گشود و سخنان تملق آمیز گفت و
بعوض آن چنانکه شنیده ام دو آنه از شش آنه که از ملک وزیر
میگرفتند معاف کرد و زیاده از سابق فیمابین ایشان و حسن رضاخان
دوستی و الفت حاصل شد و بیشتر از بیشتر دم [illegible] میکردند

نیابت شکیت رای هندو

مجملاً چون حیدر بیک خان فوت شد امور ان سرکار زیاده مختل شد
و نیابت نایب شکیت رای هندو که سابق دیوان بود رسید
و مدتی نیز برین منوال گذشت و هر کس از گوشه دست یغما بان
دولت خداداد دراز کرده بود و از گوشه و کنار بتاراج میبردند
و از شمس حسن حیدر از قبیل خواجه سرا و کهار و فیلبانان و غیره صاحب
الاف و الوف و دستگاه و سامان بی پایان شدند و درین
اوقات بسبب غرض و خوف همه کس از دیگری سرداران کار
داران بیشتر از سابق بجماعت انگریزیه رجوع میکردند و ایشان
در انجا نه مداخله کلیه بهم رسانیدند و نایب ابله نیز از خوف انکه
رای منوب از او منحرف شود در باطن بالمره خود را از متوسلان
انگریز کرد و در ظاهر با آقای خود ریشخندی مینمود و جماعت انگریزیه
از ملاحظه این احوال کماله فرصت را مادح رفعت می انداختند
و تمسخری نایب و منوب میکردند و نظر بانکه مال اندیشی مستقیم
العهد بند زیاده از لحظه فیما بین ایشان مقرر بود مطالبه نمیکردند
و سر رشته آقا و نوکری را انقطاع از دست نمیدادند و لکن القصار
وزیر را ضعیف و اعوان خود را قوی حمایت مینمودند و دهر باب
مرفه الحال و خاطر جمع میگذرانیدند و درین اثنا راجه جهاو لعل
خلف لاله کلاب رای متصدی کایته سکسینا از فرق هنود
که از ازدلیان خاص حضور نواب و سرگروه چند سوار و پیاده و بود
با غوای بالکرام مشهور به بسر پهلوان داس کایته از فرقه مذکوره
که ذکر حسب و نسب لایق این دفتر نیست و در شیطنت وافی

و نمک بحرامی و خباثت ذات معروف و ضرب المثل الحذر است
چنین تصور کرد که تلکیت رای را در حضور خائن قرار دهد و بعد از آن
خود مستدعی منصب او و نیابت حسن رضا خان شود درین وقت
ملاس رای به راجه جها ولعل اظهار کرد که چهن میخواهند این نواب
بسنتاری تلکیت رای مبلغ زیاده از یک کرور روپیه از مال سرکار را
با اسم انگریز بسرکار قرض داده است و سود آن ما را از قرار صد روپیه چهار یکروپیه
میگیرد و این عین نمک بحرامی است راجه جها ولعل این مقدمه را منشأ
حصول مدعا دانسته بحضور عرض کرد و بشهادت مفسدان دیگر
باثبات رسانید حکم بعزل و قید و دریافت محاسبه او شد تلکیت رای
چون احوال را چنین دید مستر جیری وکیل سرکار کمپنی را که در خدمت
وزیر میماند با خود متحد کرد و مبلغ خطیری وعده نمود وی در مقام
حمایت او بر آمد و حسن رضا خان نیز حامی او شد نواب قبول
نمیفرمود و نایب التماس میکرد که راجه جها ولعل را شما نایب خود
کنید وی قبول نمیکرد و میگفت که او مفسد و بد ذات است و
منصب زاده بخشیدن نیست اراذل را صاحب مناصب رفیعه کردن
از طریقه عقل دور و باعث تنفر طبایع بزرگان عظیم الشان است و
و علاوه بران کسی را که قابلیت نشستن در حضور من نیست کیا
نیابت من چگونه خواهد داشت و مستر جیری مذکور نیز حمایت
حسن رضا خان میکرد پس وزیر از نوکران خود قهر نمود و صوبه را
گذاشته به بهرایچ رفت و مستر نایب خود عرض کرد که ملک از شما
دهری باشد که ما رفتیم پس از آنجا مکور نر کلکته که در آن وقت حکمران بنور

صاحب بود نوشت که وکیل شما نایب من اطاعت مرا نمیکند گورنر
نوشت که شما مالک خزانه خود هستید اگر خواهید نایب را عزل کنید
و وکیل ما اگر اطاعت نمیکند ما او را خواهیم طلبید و دیگری را مقرر
خواهیم نمود پس نواب بشهر مراجعت فرمود حسن رضا خان باستقبال
رفت نواب از سواری بزیر آمده با او ملاقات کرد و بعد از آن
گفت که رضای من در آنست که شما نذر جها و لعل را بگیرید و او را
از نوکران خود بدانید حسن رضا خان قبول نکرد این معنی بسیار بر
مزاج وزیر گران آمد چون داخل شهر شد خلعت نیابت را بنواب
وزیر علیخان که پسر حقیقی یا پسر خوانده او بود داد و خلعت بخشیگری را
به رضا علیخان که او نیز مثل وزیر علیخان بود پوشانید و حسن رضا خان را
از نیابت و پسر او را از بخشیگری معزول و بالمره از امور سرکاری
عاری و ممنوع نمود و چون هر دو طفل بودند جها و لعل از خراب
کردن خزانه عباد الله و تحصیل زر از این ممر سلیقه تمام داشت
ویرانه ما بسم نیابت بلکه مانند متصدیان صاحب هوش
بخدمت گذاری ایشان چند صباحی مامور ساخت پس مستر
چری صاحب بحضور آمده در خصوص عزل حسن رضا خان سخنان
ناهموار گفت چون بخانه رفت باغوای راجه جها و لعل نواب
حکم کرد که همین وقت چری را از شهر اخراج کنند حسب الحکم
وزیر به وقت ظهر در همین گرما بوضع ناشایسته او را اخراج کردند
چون اولیای کمپنی بهادر مطلع شدند که در خزانه وزیر نقص
پیدا شده است و قریب است که با بدعملی او دولتی میان ایشان

و وزیر بدشمنی مبتلی شود و خزانه وزیر برباد رود و صلاح دولت
خود و وزیر را در ابقای او نمیدانستند و در فکر اخراج او بودند
که عریضهٔ حسن رضاخان نیز در طلب امداد بایشان رسید پس گورنر
از برای مشیت امور بلکهنؤ رفت و بخدمت نواب وزیر رسید و التماس
عفو جرایم حسن رضاخان نمود قبول نکرد و حق آنست که نواب وزیر اگرچه
در امور ریاست عیوب بسیار داشت و لکن هرگاه بر امری عزم مصمم میکرد
دیگری را مجال دم زدن نبود و بسبب پاس عهدی که با جماعت انگریزیه
کرده بود با وجود قدرت و توانائی و کثرت سپاه و سامان حرب بآن
مماشات مینمود و صاف جواب نمیداد و تفضل حسین خان کشمیری
که سابق معلم نواب مستطاب سعادت علیخان بهادر بود و مبلغ خرچی در ازای
آن خدمت مواجب میافت و بهمین شفقت و الطاف نواب آصف الدوله
بهادر روشناس خلایق شده بمنصب وکالت از جانب وی در کلکته
میماند در این معامله همراه گورنر آمده واسطه جواب و سوال بود و نظر بر
درخواست نیابت از برای حسن رضاخان از جانب گورنر مینمود چون
کلام بطول انجامید و بهیچ وجه گورنر دست بردار از مطلب نبود نواب وزیر
بجهت آنکه نیابت بحسن رضاخان نرسد بتفضل حسین خان فرمود که ما
ترا نایب میکنیم او در ظاهر اباکرد و بالاخره خلعت پوشیده پیش گورنر
رفت گورنر نهایت خوش شد زیراکه او زیاده از دیگران توسل
و ارادت جلی با جماعت داشت بعضی از شعرا ملیحا گفته:
تاریخ نیابتش این رباعی را گفته رباعی هرچند تو نایب وزیری بهر تو لسرد
بجز حقیری کاتاریخ نیابتت بس لسرتر ای سبز قدم تو کاشمیری

پس بسبب شیطنت [illegible] مذکور نیابت تفضل حسین خان رسید
و حسن رضا خان [illegible] امورات خیر و عزت مومنین و اهل دین
بود خوانه نشین شد و اگر حسب الخواهش نواب وزیر اجنید روزی نایب
خود میساخت و بعد ازان بسبب خیانتی گرفته مقید و محبوس نمود
چنانکه مکرر رشته بود و همه جهت اولی دانست و خالی ازاین مفاسد نبود مجملا
بعد از تقرر امر نیابت تفضل حسین خان کشمیری خاطر نشان گورنر گردید
که راجه جهاؤلعل را باید از شهر اخراج نمود زیرا که وی نه بر عقیده اهل اسلام
و نه بر طریقه کفر هم نماز میکند و هم [illegible] یکطرف کفر یکطرف
اسلام و از او الی دار الزوال زلعکمان بجز شور و فساد خیری بوقوع
نمیرسد از کوزه همان تراود که در اوست گورنر بر صدق مقال
ایشان آگاهی یافته در اول امر بالکرام راکه باعث اغوای راجه
مذکور و بانی این فساد بود از شهر اخراج نمود و بعد ازان در خصوص
جهاؤلعل مصر شد و نواب وزیر ادست بسته بدست صاحبان
انگریز دادن چون نام وی بر سر او بود عار خود میدانست و اندکی
مسامحه میکرد پس گورنر نمک حرامی او را نیز باثبات رسانید
بلکه این مرحله را بحدی فاش و واضح نمود که یقین نواب و تمام
اهالی الخدود گردانید و اشتغیر در اوائی که در فیض اباد و لکهنو بودم
از کبیر و صغیر با هر که سخن ازان دو اخراج شده خصوص آن
ام الفساد یعنی [illegible] اولک در میان می آمد بلعن و طعن و ذکر نمک
بحرامی ایشان رطب اللسان میشد بلی بدین جهت ایمد و اطاعت
دو مان و مغدان دلدر وی [illegible] بدنامی چیزی حاصل نیست فاعتبروا

[illegible]

یا اولی الابصار مجملا بعد از ثبوت المقدمه وزیر بسبب علو همتی که داشت
حکم فرمود که راجه مذکور اسباب خود را برداشته از شهر برود و در این وقت
نیز انچه میسرش از ان سرکار دزد خفیه وا نکار همراه گرفت لیکن نیز
او را در عظیم اباد سکونت داد و ماهی دو هزار روپیه بجهت احترام
نام وزیر باسم مواجب قیدیان از سرکار کمپنی از برای وی مقرر کرده
و چون انجماعت چیزی که مقرر کردند خلاف ان نمیکنند آن مبلغ را
عبث و بلا فایده الی الان بوی میدهند عدو شود سبب خیر گر
خدا خواهد و اگر نواب خود بظاهر او را مورد عتاب و خطاب
و مواخذه مینمود چنانکه مکرر کرده بود در طریقه ریاست و عزم هنر
بود حق ذالک است که نواب مغفور اگرچه بصفات حسنه بسیار
متصف بود ولیکن چیزی که زیاده باعث خرابی دولت و ریاست
او شد ان بود که ارازل پرور و ادانی دوست بود و جمعی از ضعفا کبار
و ذلیل بان و جهلا خرد و متصدی زادگان از قوم هنود و امثال ایشان
از ارذال را مختار امور و صاحب کار کرده بود و اهل اشراف و اعیان را
چنانکه باید ارادهٔ دلی با المرحوم بود مجملا نواب بعد از این قدر ما
پنج ماه دیگری در حیات بود و در اوائل سنه یکهزار و دو صد و دوازده
ازین سرای فانی بسرای جاودانی ارتحال نمود روز عزای آن خیر الامراء
دران بلده اثار محشر هویدا شد سیلاب اشک از دیده پیر و
جوان جاری و اعالی و ادانی در بکا و بیقراری بودند جنازه آن
امیر عظیم الشان را با ناله و فغان بعد از رسوم تجهیز و تکفین در حسینیه
که ذکرش گذشت مدفون کردند تجاوز الله عن سیئاته و صفح الله

بیست و ششم ربیع الاول

احوال نواب وزیر علیخان

در حیات شمو نور الله مضجعه بجهد و آلکه هنوز حیدران امیر بی‌نظیر را
تجویز نکرده بودند که حسب الحکم جناب عالیه متعالیه سابقه الالقاب
دستور امرا و اعیان و صاحبان عالیشان انگریزیه نواب وزیر علیخان
سابق الذکر حسب الوصیت آن غفران مآب بر مسند وزارت منصوب
نمودند و او بسبب حداثت سن و کم ظرفی اعتبار حسن رضا خان را دخیل امور نمود
و علاوه جمعی از اراذل و اوباش مثل وارث علی و عزت علی را با خود
یار ساخته در خلوت و جلوت با ایشان در صحبت و عشرت مشغول شد جمعی
از خیرخواهان او را منع و موعظه کردند مفید نشد و علاوه بران تفضل
مذکور و تحسین علیخان خواجه سرای اعتنای و کم التفاتی بسیار نمود و
و دست تطاول بخزائن اندوخته دراز کرد و مبالغ خطیر را
بموقع بیموقع بمصرف رسانید حسن رضا خان و تفضل حسین خان چون
چنین دیدند کناره کردند و وکیل سرکار کمپنی نیز از آمد و رفت پا
کشید و احوالات را بکلکته نوشتند گورنر مستر جان شور بهادر
مذکور با استماع این خبر با جمعی از امرای و اغلب سپاهیان و مالکان
افواج و توپخانه بسبب [illegible] و علاوه مراتب حسن ارادت
بنواب مغفرت مآب مار و یار و مشفق بودند گورنر بگرفتن و
عزل او دفعتاً جرات نکرد زیرا که موجب فساد عظیم میشد و از
عادات این جماعه است که امورات مشکله را بحسن تدبیر و
تامل بانجام میرسانند و مهما امکن از جنگ و جدال
و شغب [illegible] میجویند و عجله اصلا
در مزاج ایشان نیست و لهذا :

[illegible]

کمتر امری از آن اشان برخلاف مصلحت واقع میشود لیکن گورنر
با او از در ملائمت و ملاطفت برآمده از جانب عالیشان
انگریز سرکار معذرت خواست و طلب عفو از تقصیرات ایشان
نمود و انقدر با او جوشش و یکرنگی نمود که او مطمئن شد بعد از
چندی گورنر تمارض کرد و اظهار نمود که هوای شهر بمن موافقت
نمیکند و چندی در خارج شهر بسبب تغیر هوا میمانم و چنان کرد
در باغ پور که تقریبا دو فرسنگی شهر است نصب خیام نموده
قرار گرفت و جمعی از افواج سرکار کمپنی را از اطراف و نواحی
طلبید و در ضمن جناب عالیه متعالیه را که سخن او نزد اعالی
و ادانی اعتبار تمام داشت و قلبا از حرکات وزیر علیخان
منزجر بود با خود متحد کرد و امرا و اعیان را نیز با خود موافق نمود
و از الجمله نواب اشرف علیخان که نواب سعادتعلیخان ~~از دختر او~~
~~از برای وزیر علیخان که نواب سعادتعلیخان~~ دختر او را از برای
وزیر علیخان نکاح کرده بود و باین سبب صاحب نام و نشان
و مالک سرمایه خطیر شده داخل امراء و اصحاب حل و عقد گردید
آن ابله نمک بحرام نیز با یاران موافقت کرده محضر و استشهادی
نوشتند بر این معنی که وزیر علیخان پسر آصف الدوله و از صلب
او نیست بلکه پسر خوانده او است و وارث و قابل این مسند
نیست و جناب عالیه و تمام سرداران مهر کرده بدست گورنر
دادند چون آن مستمسک بدست او آمد اندک مطمئن شد ولکن
بجهت میل جماعت سپاه بیشتر کان و اصحاب توپخانه جرات بر حکم

وقایع [illegible]

وتعجیل و علانیه کردن او نکردند و بهانه بهیچ مماشات و ملاطفت
میکردند وزیر علیخان بالمره مطمئن شد و بملاقات می آمد و
میرفت و گرمجوشیها از طرفین بظهور میرسید وزیر بالمره
مست باده نخوت و سرشار شراب غفلت شد پس در سلخ
ماه رجب یا اول شعبان از سنه فوت نواب آصف الدوله بهادر
گورنر گفت که من اراده معاودت دارم و بخدمت وزیر بعضی
مراتب و مطالب گفتنی ست که در خلوت باید بگویم مصاحبان
نفاق پیشه خصوص اشرف علیخان و حسن رضاخان که وزیر اعمو صاحب
میگفت و بجای عموی خود میدانست و بسخن ایشان بسیار
اعتماد داشت بخدمت وزیر عرض کردند که مناسب انست که شما
با گورنر قدری در خلوت نشینید و هر مطلبی که گورنر دارد بشنوید
که باعث اطمینان او و خورسندی اولیاء کمپنی شود و وحشتی که از سوء
رفتار و گفتار شما بر دل ایشان قرار گرفته است بالمره زایل شود
و با گورنر سازش کردند که چون او بخیمه در آید سپاه کمپنی دور او را
گرفته مقید و محبوس کنند پس وزیر بخیمه گورنر در آمد چند کلمه باهم
سخن کردند و بیرون آمد و گورنر از دهشت سپاهیان جرات
بر قید نکرد و هرکاره و بعضی از نمک بحلالان سرکار دمبدم خبر
میرسانیدند که اولیاء کمپنی را منظور قید کردن شماست ان طفل
بسبب نهایت اعتقادی که بمصاحبان و نجابت عالیه داشت
قبول نمیکرد و درین اوقات سپاه نیز بسبب جوشش ایشان
و از آن گرمی که داشتند سرد شده بودند پس دفعه دیگر بعض

قید شدن وزیر علیخان

دویب او را بخیمه بردند و در این دفعه عرض کردند که کورنر از شما
خوف دارد و شما الات حرب را گذاشته با او ساعتی صحبت
بدارید چنین کرد پس کورنر او را در خیمه گذاشته بهانه بیرون
آمد و سپاه دور خیمه را گرفتند چون وزیر اراده بیرون آمدن
کرد مانع شدند پس شور در لشکر وزیر افتاد که وزیر قید شد سپاهیان
اراده شورش کردند کورنر بخدمت جناب عالیه عرض کرد که مناسب
است که حضور سوار شده از راهی که سپاهیان هستند بشهر
تشریف برند و ایشانرا خاموش و مستمال کنند چنان کرد و
سردارانرا طلبیده فرمودند که ما صلاح را در این دانستیم
که وزیر علی را که غلام ما بود و از نسل آصف الدوله نبود قید کنیم
و مسند را بیکی از اولاد شجاع الدوله مفوض کنیم و کردیم پس بهر نوع
که بود مردم را ساکت کردند و سپاهیان چون امیر خود را مقید
دیدند مایوس شده مراجعت نمودند وزیر اراده کرد که خود را بسپاه
برساند اشرف علیخان و نخوان عرض کردند که غرض کمپنی آن است
که فی الجمله گوشمالی بشما داده باشند انشاء الله معامله با این ...
کرده امور را درست خواهیم کرد تعجیل مناسب نیست این طفل
فحش بسیار بانها میداد و لیکن از فحش چه عاید میشد زیرا که
ایشان خود فحش محض بودند پس کورنر با داب و احترام تمام
بخیمه در آمد و وزیر را دلداری بسیار داد و وزیر مراتب بدعهدی
ایشانرا ظاهر کرد کورنر استشهاد مذکور را بخدمت او داد
و گفت که ما غلام این خانه ایم با والده آصف الدوله والده وزیر و ارکان

دولت میگفتند که شما از آصف الدوله ولایق این مسند بید
ما نیز غلامی کردیم و خدمت نمودیم و چون همه انکار کردند ما نیز
انکار کردیم پس فرزیر از مسند و امارت مایوس شده دل القید
و حبس گذاشت و دانست که کار از دست رفت و زمانه دگرگون شد
سه ورت بر سر زد و لختی بگریست حاصل میداد بجز گریه حیست ز
دلاور لیاری کمپنی با نواب سعادت علیخان که در خارج از لکهنو بود عهود
و مواثیق چند حسب دلخواه خود کرده در خفیه او را تا بکلفر سنجی
آورده منتظر وقت بودند نواب جنگلی که خلف دیگر نواب
شجاع الدوله بود در آن وقت حاضر بود بخدمت جنابعالیه
آمد و درخواست مسند کرد و عرض کرد که من چون یکی از خواجه سرایان
و غلامان حضور رفتار خواهم کرد غلام را سرفراز فرمایند جمعی از
خواجه سرایان و حسن رضاخان و امثال ایشان بعرض رسانیدند
که مناسب نیست که حضور در این باب دخل کنند که موجب ملال خاطر
گورنر میشود و کدورت صاحبان عالیشان مناسب حال و الاکی شان
حضور نیست اولی آنست که باختیار ایشان بگذارند چون مستوره
و در پس پرده و غافل از حقیقت حال بود قبول کرد پس گورنر عرض
کرد که نواب سعادت علیخان بعد از آصف الدوله اکبر اولاد است
و موافق آئین آنست که حضور بایشان عنایت فرمایند و
او را بر مسند متمکن نمایند حضور قبول فرمود پس یک ساعت تقریبا
از شب گذشته بود که جارچیان بلند آواز در کوچه و بازار
ندا کردند که بحکم جنابعالیه وزیر علیخان معزول و نواب سعادت علیخان

بریاست منصوب شد عظما و ارکان و رؤسا و بزرگان و سپاهیان
و رعایا و برایا همگی ریاست و فرمان فرمائی او را بجان قبول و
وزیر علیخان را معزول دانستند پس صبح آنروز نواب سعادت علیخان
با جاه و جلال و دستگاه تمام وارد شد وزیر علیخان را در موضعی
تنها گذاشتند و جمعی از مستحفظین بر او گماشتند و گورنر
و اعاظم بهمراهی نواب سعادت علیخان بشهر آمدند جناب عالیه وی را
خلعت داده بر مسند وزارت متمکن ساخت و مراسم نذر و
شلک توپخانه و نواختن شادیانه و انواع سرور بعمل آمد
وزیر علیخان چون چنین دید ماندن در آن شهر را لایق حال خود
ندید و بتقلید کمپنی راضی شد پس جواهر نفیسه و اسپان و فیلان
خاصه و چیزهای که نامزد خود کرده بود باعانت گورنر و اولیاء
کمپنی همراه گرفته ببنارس رفت و بجهت اخراجات او در سالی
یک دو لک روپیه مقرر کردند که در ظل عاطفت کمپنی با شادمانی
بگذراند والحق درین مقدمات گورنر عالیقدر حسن تدبیر بکار برد که
حق بیان آن دشوار است زیرا که چنین امر عظیمی را بسهولت
تمام بانجام رسانیدند که یکی را شمشیر از نیام و خون از اندام بر نیامد
و با آن بدزبانی و بدفعالی که وزیر علیخان با گورنر و سرداران کمپنی
میکرد صبر و تحمل کردند و از قاعده و آئین بیرون نرفتند و اصلا
تعجیل و جلدی نکردند و چون بر دشمن غالب شدند باز در عین قید
و حبس مراتب اعزاز و آداب را چنانکه در ایام حکومت او با او
میکردند بهتر و نیکوتر معمول داشتند و زیاده از یک کرور نقد

بیان مراتب اخلاص گورنر نسبت بنواب ... و عرض
و احسان انگریزان نسبت بنواب وزیر علیخان
در هنگام منصوب شدن او

وجنس که از اموال آصف الدوله بجهت خود معین کرده بود باو
واگذاشتند و نواب سعادت علیخان خواهش استرداد و استدلال
کرده ممانعت کردند و دشمن او را حمایت کردند و با جاه و جلال
روانه بنارس نمودند و در آن ورود نیز نهایت آداب و اعزاز را
از استقبال و شلک توپ سلامی و غیر آن که رسم اعزاز
وزرا و بزرگان است معمول داشتند و در تکلم خطابات
پاس آداب را دقیقه نگذاشتند و حق الحسب که این جماعت
در این مراحل و در حزم و تدبیر قلیل النظیر بلکه بیمثل و یگانه اند
و هیچ قومی از مسلم و کافر با ایشان لیاقت همسری نیست
و از این جهت است که دولت ایشان روز افزون است و بسهل
و آسانی مملکت وسیع البنیان هندوستان را بتصرف خود
در آورده اند و در رفتار و کردار بوضعی مینمایند که صاحبان
ریاست ملل و اصحاب عقول را مجال نکته گرفتن و دم زدن
نیست و اگر خانه کسی را نیز خراب مینمایند بنوعی میکنند که
بر ایشان بظاهر قصوری و الزامی وارد نمیشود چنانکه در
مقدمه وزیر علیخان شد که او را مقید و از حکومت معزول
کردند و بمراد دل رسیدند و نصف ملک آصف الدوله را
چنانکه مذکور خواهد شد بتصرف خود در آوردند و اصلا مورد
ملامت نشدند زیرا که بظاهر اطاعت والده آصف الدوله را
که مالک و مختار بود کرده اند ملک و نیکنامی عاید ایشان شد
و ذلت و بدنامی بدیگران رسید و فقط مقابل آن قوم در این

بیان سوء تدبیر ارکان دولت آصفیه در نصب و عزل وزیر علیخان

مقدمه بلاهت و سفاهت کارگذاران و امرای آن دولت بر اصحاب
بصیرت واضح و هویدا گردید زیرا که وزیر علیخان اگر پسر آصف الدوله
نبود نواب بیگم و جناب عالیه و تمام امرا و ارکان دولت در حال ولادت
او در حرم سرای آصف الدوله چرا مراسم سرور و روشن دماغی را که
معمول است بعمل آوردند و امرا مدت مدیده باو نذر دادند و او را
صاحب زادگی قبول کردند و جده بزرگ و کوچک و زنان آصف الدوله
از او محجوب نمیشدند و مدت شانزده سال احدی انکار نکرد و بر
فرض آنکه در ایام حیات نواب وزیر این مراحل از خوف ساکت بوده ا[illegible]
بعد از ممات او چرا او را بر مسند نشانیدند و تحسین علیخان
خواجه سرای و غیر او از خواجه سراها و امرا قسمهای مغلظه میخوردهاند
که او از صلب وزیر است و اگر نبود میتوانستند که او را منصوب
نکنند و دیگری را منصوب کنند و نواب سعادت علیخان القدر
دور نبود و غنیمی حاضر نبود که از خوف او جلدی کرده باشند و
بر فرض آنکه صلاح در تعجیل بود چند نفر دیگر از اولاد حقیقی شجاع
الدوله مثل میرزا جنگلی و دیگران حاضر و مستدعی مسند بودند بایشان
چرا ندادند و بر فرض تقدیر که وزیر علیخان پسر آصف الدوله نبود
و یا آنکه بود لیکن صلاح را بعد عزلش دیدند چرا خود نکردند و دیگری را
دخیل کردند که بالمره دولت و ریاست و حکومت ضعیف و حقیر
شود و نصف ملک را برباد داده باشند و گورنر دو هزار کس زیاده
هم نگهداشت و تمام امور را باستظهار ایشان بعمل می آوردند اگر ایشان
عزم این معنی نمیکردند او را مجال دم زدن نبود زیرا که زیاده از پنجاه هزار کس

از پیاده و سوار و هفصد ضرب توپ حاضر و مهیا بود و همه در نصب
اول و عزل ثانی اطاعت جنابعالیه میکردند پس اگر سرداران
میفرمود که ما وزیر علیخان را بجهت حرکات و سکنات ناشایسته او
معزول میکنیم و دیگری را منصوب میکنیم همه اطاعت میکردند چنانکه
دو دفعه عازم محاربه باکور نرشدند و بحکم جنابعالیه موقوف داشتند
وحق الست که در این مراحل چندان قصور جنابعالیه نبود بلکه حسن رضاخان
وتفضل حسین خان و جمعی دیگر از نمک بحرامان از ضعف خواجه سرایان
وغیرهم که طالب ریاست و جاه و تخریب این خاندان بودند چنین تصور
کردند که هرگاه این امور بشور اولیای کمپنی بعمل آید و وزیر درست
نشانده و ایجماعت شود و بر مسند نشیند چنانکه باید اطاعت
ایشان خواهد نمود و چون ایشان از فدویان و اخلاص کیشان دولت
کمپنی هستند از برای اینها خوب خواهد شد و فی الحقیقت گویا
حکومت با ایشان منتقل خواهد گردید و انصاف الست که زود طالع
نواب مستطاب سعادت علیخان بهادر مقتضی این حرکات و سهولت
این امر شد که وی بمسند وزارت و دولت و حکومت رسید و بدنامی
خاندان نمک بحرامان گردید و چون صفای نیت و حسن عقیدت
در ایشان نبود و این عمل را از روی اخلاص بظهور رسانیده بودند
نواب معظم الیه در مدت قلیله دمار از روزگار همه برآورد و بجستند همه را
خار و ذلیل و منت زده بود در زمان آصف الدوله وامای خود را
شاد نمود مجملا نواب وزیر علیخان بنبارس رفت و در آنجا بعزت
واحترام سکونت و آرام گرفت باز جمعی از اجامره و اوباش

احوال وزیر علیخان در بنارس

احوال ملا محمد خلف ملا امام قلی

بدور او جمع شدند و باغوای او کمر بستند و با مستر چیری که سبق ذکر او گذشت فی الجمله آمد و رفتی مینمود و لکن چندان التفاتی بوی نمیکرد و اهالی سیاه پیشه لکهنو بسبب مراتب عطا بخشش وجودی که داشت بحدی که بدرجات از مرحوم آصف الدوله بالاتر بود باز دل و جان مرید و خواهان او و متصل او قات بذکر محامد اوصافش رطب اللسان بودند نواب سعادت علیخان بهادر بودن او را در بنارس صلاح خود ندید و لسرکار کمپنی اظهار کرد که از بودن او در بنارس من و صاحبان عالیشان ازین داد امن نیستیم بهتر آنست که بکلکته رفته استقامت کند بیشتر خار زبان کبر بیا میچیند خصم هر چند که افتاده بود سهل مگیر آخر بعرض پسند صاحبان شد و لکن اندک تاملی داشتند در این اوقات عالیحضرت سامی مرتبت ملا محمد خلف ملا امام قلی روح که از جمله تلامذه جد امجد این فقیر بود باز کلکته مراجعت کرده بخدمت وی رسید و المرحوم در ایام آصف الدوله مرحوم دو دفعه بخدمت او آمده در دفعه اخیره زیاده از سابق عزت و احترام یافت و بتدریس آن غفران مآب سرفراز شد و اعیان و سرداران نیز بآن جنت نهایت اعزاز و لطف او را منظور میداشتند وزیر علیخان نظر باشنای و دوستی سابقه با وی ملاقات کرد و چون استاد پدرش بود او نیز در حفظ مراتب او کوتاهی نمیکرد پس یاران حین صلاح دانستند که آخوند ملا محمد بعنوان سفارت بخدمت زمان شاه ابدالی رفته او را بهندوستان بیاورد جواهر نفیسه از اسباب

بسیار که قریب به پنجاه لک روپیه تقریباً بوده است باو دادند و خطوط
نوشته او را روانه نمودند اخوند مذکور چون گاهی حکومت و سروری را
ندیده و با حکام و امرا ننشسته بود و از رسوم و آیین ملک داری و تدبیر
این امور سر رشته نداشت علانیه و برملا روانه سمت مقصود شد
حضرات انگریزیه بدقت مطلع شدند که ازین حدود و نواحی گذشته
داخل ملک بیگانه و قریب باب اتک رسیده بود پس براجه املاک نوشتند
که غنیم ما ملی حدود در آمده است اگر دوستی کمپنی را منظور دارند او را بقتل
رسانند و مال او را تصرف خود در آورند و کاغذات و مکاتیبی
که همراه اوست از برای ما بفرستند چون راجه مطلع شد حسب الخواهش
ایشان بعمل آورد و او را بقتل رسانید و نعش بی غسل و کفن در آن صحرا
قسمت طیور و ددان گردید و راجه اسباب را متصرف شد و خطوط را
بخدمت گورنر فرستاد چون کاغذ ممهور بمهر وزیر علیخان بدست ایشان
آمد او را بکلکته طلبیدند در اول امر اگرچه خطوط را بوی نمودند و خبر فوت
و کشته شدن سفیر او را رسانیدند انکار کرد و گفت که من ازین امور
خبر ندارم فایده نبخشید پس مستر چیری بخدمت او پیغام داد که خواهی نخواهی را
رفتن بکلکته خواهد شد ولکن بهتر آنست که با احترام رفته باشید شیاطین
انسی و مشیران خاص چنین صلاح دادند که باید مستر چیری را کشت و خروج
کرد پس پیغام داد که من اول با شما ملاقات میکنم و بعد بکلکته میروم چیری
قبول کرد پس وزیر علیخان با ایلچیان چند بخانه او رفتند چیری حسب
القاعده استقبال نمود چون بکنار یکدیگر قرار گرفتند سخن از رفتن
کلکته در میان آمد وزیر علیخان ابا کرد چیری گفت که اگر نروید شما را

خواهند برد این کلام بر مزاج او ناگوار آمد دست به شمشیر آبدار نموده
بجیری انداخت و مصاحبان او نیز هر یک انگریزی را معرض تیغ
بیدریغ کردند ٭ چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش
نباید بکار ٭ امیر را که در لکهنو میبایست بعمل آورد که شاید مفید فایده
باشد در این وقت که عین مفسده بود یاران بی معرفت و مشیران
کم تجربه باو تعلیم کردند پس بعد از کشته شدن مستر چیری و چند نفر
دیگر بمکان خود مراجعت نمود و در کوچه و بازار منادی کردند که زمان
دولت انگلیسیه سپری شد و نوبت ریاست بوزیرعلیخان رسید
یکنفر از انگریزان که در مکان خود پوشیده شده باقیمانده بود از
شهر گریخته فوجی را که در خارج بود به اردو خوانده او را محاصره کردند کلاغان
چنانکه دور وزیرعلیخان مجتمع بودند باواز توپ و تفنگ فرار کردند
و وزیرعلیخان نیز بعد از ایشان طاقت مقاومت در خود ندیده
با معدودی زن و فرزند را گذاشته فرار کردند انگریزیه متعرض
عیال او نشدند و ایشانرا با احترام نگاهداشتند و فوجی در تعاقب
او فرستادند و دو سه بار جنگ بینها واقع شد و در هر مرتبه
شکست بر وزیر آمد پس ناچار با وارث علی و عزت علی و بعضی
دیگر روی بجینگر آوردند و براجه انجا که راجپوت بود پناه بردند
ایشانرا العزت نگاهداشت گورنر براجه انجا نوشت که صیاد از
دام جسته و مرغ پر شکسته را که بر سر آن کوه نشسته است خوب محافظت
کنند تا کس بگرفتن او برسد و عذر فرار مسموع نخواهد بود و الا اماده
جنگ سلطانی باشند و جنیلش سردار کاپتان صاحب بجهت گرفتن او

کشته شدن مستر چیری

گریختن وزیرعلیخان بنزد راجه جینگر
و وقت ... شدن او
و گرفتاری او
در کلکته

گریز کاس

روانه نمود راجه مذکور از خوف و لطمع پنجاه لک روپیه که گورنر وعده
کرده بود بعلاوه جواهراتی که همراه وزیر علیخان بود با انگریزان
سازش کرد و بدادن او تن درداد بشرط آنکه ویرا قصاص
نکنند گورنر قبول کرد پس راجه دخیل خود را ببهانه در محل سرای
برد و بر گهرنه سوار کرده اطراف او را محکم بست و بمعتمدان
سرکار کمپنی تسلیم کرد و تا قیام قیامت خود را خائن و ذلیل و بدنام
نزد کافر و مسلمان نمود و سکه او در هر ملک از اعتبار و رواج
افتاد پس کلن صاحب جمعی از مستحفظان را همراه او کرده ویرا بکلکته
رسانیدند و بجهت اخراجات او و متعلقان او مبلغی که کفاف
کند معین نمودند مع ذلک مار از کثرت تحمل و بردباری و مآل اندیشی
که درین قوم هست اصلا سخن نالایق و حرکت ناپسندیده بالسنه
با او بعمل نیاوردند و مورد عتاب و خطابش ننمودند و از اتفاقات
ملا علی نامی از اهل بهبهان نیز باهتمام رفاقت وزیر علیخان گرفتار
و در قلعه کلکته در مکان محکم بسیار مضبوطی مقید شده بود بعد از چند
روز با آن دقت و اهتمامی که در محافظت او داشتند با دو نفر
نوکر خود فرار نمود و اصلا راه مفر او معلوم کسی نشد انگریزان
بسیار جستند و کم یافتند و الی الان درین فکر اند که راه فرار او
دریافت کرده سد آن کنند که دیگران از آن راه فرار نکنند و هنوز
بخیال ایشان نرسیده است و شنیده ام که حتمی داشته است
که باعانت و استمداد الهی نجات یافته است و همین خواهد بود زیرا که
مضبوطی محبس او را بوضعی شنیده ام که فرار از آن در قوه بشریت

فرار نمودن ملا علی بهبهانی از قلعه کلکته

و بر دیوار آن مکان نوشته بوده است که من خود فرار کردم و کسی از
مخلوق معین من نبود چون مستحفظین انگریزیه که عقب در
ناصح ایستاده بودند در را گشودند بجز نقش دیوار چیزی ندیدند
و زیر علیخان الی الان در حجره بسیار محکمی مقید است که پنجره
آن از آهن بسیار کلفت است و در روزی دو مرتبه بجهت قضای حاجت
او را بیرون می آورند و هر روز مستحفظین را بسبب خوف فرارش
بدل میکنند و با این حال هرگاه کسی پیش او میرود ما زادات در حفظ
مرتبه او را رعایت میکنند و بعضی میگویند که بمرض استسقا فوت شد
و بجهت مصلحت مخفی داشته اند و ظاهرا این خبر خلاف واقع است
مجملا آن طفل بیچاره کم تجربه از مجالست مردمان فرومایه و مصاحبت
اراذل و اوباش و رشد دادن مردمان قلاش و اعتماد بجمعی از
نمک بحرامان بی سر و پا از سریر سلطنت و حکمرانی باین خفت و
خاری رسید و چون قصه او سراسر پند و نصیحت و محل عبرت بود
فی الجمله کلام را در این درازی نمود فاعتبروا یا اولی الابصار متوقع
آنکه ناظران ملال نگیرند و در طعنی که بر نمک بحرامان شده است
نکته نگیرند زیرا که نه از ممدوحین نفعی دیده ام و نه از مطعونین
مضرتی کشیده ام بلکه در این باب چون وقایع نگاران سالک
مسلک انصاف و منحرف از جاده اعتساف شده ام و علاوه
در دیده حق بین خیانت بولی نعمت و محسن و عدم پاس حقوق تربیت
تا بکلمه چه رسد از اقبح قبایح و افحش فواحش است و عقل سلیم و طبع
مستقیم بر این مطلب گواهند پس چنانکه سبق ذکر یافت نواب

بتاریخ [illegible] جلوس [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] از احوال و وقایع [illegible] امیر [illegible]

مستطاب معلی خباب یمین الدوله نواب سعادت علیخان بهادر
مبارز جنگ دام اقباله که در بهر باب نقطه مقابل مرحوم آصف الدوله
وزیر علیخان بود داخل شهر لکهنو شد و در روز سیم ماه شعبان
از سنه فوت آصف الدوله بهادر که در سنه یکهزار و دوصد
و دوازده هجری بود با فر فریدونی و شکوه سلیمانی بر مسند فرمان
فرمائی و سریر جهانبانی قرار و متمکن گردید و بزبان حال فرمود
نوبت بمن افتاد بگو شید بدوران که ازالتی از نو بدهد مسند جم را
و آخوند ملا محمد شوشتری متخلص بخطاب سابق الذکر این رباعی را در
تاریخ جلوس گفت سرر شته مملکت هم می پیچید وز صبح
سعادتی مدد میطلبید حق تاج امل از سر باطل بر داشت در روز
جلوس حق بحق دار رسید پس نواب کامیاب نظر با قتضای وقت
بعد از تمکن بر مسند موروثی حسن رضا خان و سایر اعیان و ارکان را
خلعت داده سرفراز فرمود پس گورنر شور بهادر مذکور بخدمت
وزیر عرض کرد که جناب عالی تازه باین مملکت تشریف آورده اند
و چنانکه باید بر حقیقه امور واقف نیستند و معین شدن کار
فرمائی بجهت تمشیت کارخانه ضرورست از این مردم یکی اعتماد
دار مدد کی را میشناسند وزیر نظر بطرف حسن رضا خان و جمعی
که ایستاده بودند ملاحظه فرمود و در دل تامل کرد که اگر تفضل حسن خان را
بگویم او کشمیری است و معدن مکر و حیله است و حسن رضا خان الله
و چاره او سهل است پس اشاره باو کرده فرمود که میرزا را میشناسم
پدر من و برادر من از او راضی بودند و من نیز از او راضیم گورنر گفت

که میرزا نیابت انتما مبارکباد حسان بیچاره امله تسلیمات و آداب
بجا آورد و میرا حوال آصف الدوله خیال کرده مسرور شد و زیر
روشن ضمیر خود بتدبیر امورات ریاست کوشید و مهدیعلیخان
فوجدار و جینک رای هندو داروغه و اصلابا قی را که واقف
بر تمام معاملات ملکی و مالی بودند مورد عنایات فرموده کماهو
حقه احوال را از انها دریافت میفرمود و رتن چند هندو را
که دیوان سرکار او بود و از بنارس بخدمتگذاری سرفراز بود
متوجه امور نمود و احدی را دخیل و مسلط بر ملک نگردانید
و حسن اخلاقش باستمال و موسوم باسم نیابت و مستحفظ خزانه
عامره نمود و بجهت اظهار حسن ارادت خانه خود را ترک
کرده اغلب در حضور حاضر میماند پس نواب وزیر تفضل حسین خان
کشمیری را مقرر فرمود که در کلکته در خدمت گورنر بعنوان وکالت
بماند و او را با سامان دستگاه بسیار روانه کرد هنوز نرسیده
فرمان عزلش را فرستاد یکنفر از قوم انگریز را که با وی نهایت
دوستی داشت وکیل فرمود و بعد از ان او را نیز عزل کرد و
انگریز دیگر را که او را صاحب نام دارد وکیل کرد که از جانب
او در لندن میماند و تمشیت امور وی در انجا میشود و با صاحب
کلکته او را بجز تعارف سروکاری نمانده بود مجملا باین حیله
تفضل حسین خان از ان شهر اخراج شد پس ان بیچاره لابد شده
بکلکته رفته اقامت نمود و بعد از ان درخواست کرد که رخصت
معاودت عطا شود قبول فرمود بشرط آنکه دخل در معاملات

ارسال شدن تفضل حسین خان
بکلکته بوکالت و فوت او

ملکی نداشته در خانهٔ خود بنشیند قبول کرد در اوان مراجعت
حق احسان نواب آصف الدوله وزیر علیخان دامنگیر او شد
و بمرض مالیخولیا مبتلا گردید بلکه دیوانه شده بود بهمان حالت
با یک جهان افسوس و بدنامی ازین دار فانی در عرض راه
ارتحال نمود و تجمل حسین خان خلف او مالک [illegible] هزار روپیه
جاگیر مقرری او شده دیدی که چه کرد ابله [illegible] او مظلمه بر
و دیگری از [illegible] بعد از چندی نواب وزیر بعمال حکم فرمود
که مداخل ملک را تمام در خزانهٔ سرکار داخل کنند و حسن رضا خان
آنچه بجهت مصرف ملک ضرور باشد از خزانه [illegible]
بانصورت گذشت پس بعضی از خیرخواهان آل دولت عزم
قتل حسن رضا خان کردند چون حسن رضا خان از وجنابت اهل
بران مطلع شد از خوف بخوانهٔ صاحب کلان که از جانب کمپنی
بوکالت در آن شهر میماند رفته اقامت کرد وی بحمایت اهل
در جواب سوال بر آمد و از برای اخراجات او از وزیر مبلغ
کلی درخواست میکرد چون بمصرف بود زیاده از ماهی ده
هزار روپیه قبول نمیفرمود پس کمپنی مقرر کرد که از سرکار خود
سالی دوازده لک روپیه بوی داده باشند حسن رضا خان
میگفت که من درین ملک شریکم و ازین ملک میخواهم
نوکری کمپنی نمیکنم پس چنین مقرر کردند که آنچه نواب وزیر ملکی
باید بدهد در ازای آن ملک داده باشد و این مقدمه در
بنارس نیز در عهد امرا با نواب وزیر عهد و میثاق شده بود

ولکن تا این مدت ملتوی بود پس مشورت حسن رضاخان و
مصر شدند و گورنر بلکهنو آمد و از برای استمالت حسن رضاخان
چنین مقرر کردند که آنچه حصه سرکار کمپنی میشود تحصیل آن بر ذمه
حسن رضاخان باشد چون رسید نواب وزیر در تقسیم
کردن مسامحه میکرد و میفرمود که من با شما عهد کرده‌ام ولکن
رضای صاحبان این خانه و سرداران نیز شرط است پس
بخدمت جناب عالیه اطلاع داد که شاید ایشان قبول نکنند
خواجه سراها بحضور مقدسه عرض کردند که صلاح حضور نسبت
که کمپنی را ملکدور کرده باشند بهتر است که دخیل این امر نشوند
پس حضور در جواب نواب وزیر فرمودند که شما مالک و مختار
ملکید بهر نوع که صلاح دانید چنان کنید و ما را دخلی نیست
و بااین سبب دخلی و رعبی که جناب عالیه را در ملک و سرداران
و اصحاب مسند بود بالمره زایل شد بحدیکه اصلا در خانه وزیر
دخل و تصرف نمیتوانند کرد بخلاف ایام سابقه جناب عالیه معلوم شد
پس الماس علیخان خواجه سرا که صاحب فوج و سپاه بود مدعی
قرارداد ایشان فقیر نیز چیزی نشد و حسن رضاخان بر مطلب
تقسیم شدن ملک نواب وزیر
مصر بود چون جناب عالی بی معین و یاور ماند لابد و لاعلاج ملک را
تقسیم کرد و نصف را در ازای شش لک مقرری قدیم و
خرج چهارده هزار نفر سپاه که از سرکار انگریز در آن ملک بحفاظت
میمانند و اخراجات دیگر مقرر فرمود و نصف دیگر را خود متصرف
شد بشرط آنکه انگریزان را مطلقا در خانه او دخلی نباشد و در

همانروز که ملک تقسیم میشد حسن رضاخان با صد جهان افسوس و ندامت
ازاین جهان فانی ارتحال نمود پس ملک بکمپنی و بدنامی بدیگران
عاید گردید چون فوت شد باآن عهد و میثاقی که فیما بین
وی و اولیاء کمپنی بود که بر لوح مس بجهت خوف از اندراس
نقش کرده بودند اصلا محمد رضاخان خلف او را حمایت نکردند
همه عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگو المرحوم اگرچه در این ابواب
در نزد خلایق بدنام شد ولکن مادامیکه در حیات بود در امورات
خیر شوق تمام داشت و محرک نواب آصف الدوله بود در امورات
خیری که از او صادر میشده ست و هر کس که از عتبات عالیات
یا اماکن دیگری می آمد بعزت و احترام او را نگاه میداشت و در حضور
المرحوم سعی و سفارش او مینمود و در عین خوشی و خوبی او را رخصت
میکرد و در بید و امر مربی ملا محمد خلف ملا امام قلی نیز او بود و چون
وزیر را از وسوء مزاجی حاصل شد امور زوار و مسافرخانه را
بملا محمد گذاشت و او بخلاف المرحوم با مردم رفتار میکرد و دران
وقت قدر حسن رضاخان بر مردم ظاهر شد و رفتار او باعث
ازدیاد نیک نامی وی در این مراحل شد و تا دم مردن با وجود اینکه
نواب سعادت علیخان با و خیری عنایت نمیفرمود با وقریب هزار
کس از اعزه و اعیان از دولت او مهجور گردید بقدر مقدور از
سلوک با مقدسین کوتاهی نمیکرد و نماز جمعه و جماعت بر طریق امامیه
در لکهنو و فیض آباد بسعی مرحمت مآب آخوند ملا عسکری کشمیری
و اهتمام المرحوم رواج گرفت چون آخوند مرحوم بخدمت وی مراتب

تعریف مرحوم حسن رضاخان

معمول [illegible] نماز جمعه در لکهنو

فضیلت جمعه و جماعت را عرض کرد او را رغبتی تمام حاصل گردید
اراده ایقاع آن در خاطر مخمر کرد پس بخدمت اخوند اظهار قبول
کردن امامت نمود اخوند التماس کرد که باید از خدمت جناب
مجتهد العصر یعنی جنت آرامگاه آقا محمد باقر جد این فقیر که در آن وقت
در حیات بودند استجازه نمود چون بعضی از علماء در امام اجتهاد
یا اذن از مجتهد را شرط میدانند پس از خدمت جناب آقا
قدس سره درخواست تعیین امام نمودند چون در آن ایام عالیحضرت
سید دلدار علی مسایل ضروریه را از خدمت آنجناب اخذ نموده
تازه از عتبات عالیات معاودت کرده بود و بجز ایشان مقلد
مجتهدی در این حدود معلوم آنجناب نبود امر حوم نوشتند که:
سید دلدار علی عادل و قابل امامت است با او نماز کنند پس حسن
رضاخان بجهت ترویج دین مجلسی آراست و حکم آقا را بر منبر خواندند
جمعه و جماعت از آنروز در آنحدود رونق گرفت و الی الان از
همت و سعی آن سید والا مقام مستدام و برقرار است و در اواخر
امر چون امراء این ملک گوش بحضند مرحوم مولوی عسکری از فساد
مفسدین از خدمت حسن رضاخان محروم ماند دار بتراشیدن
ریش و پوشیدن طلا و حریر و شنیدن غنا و لهو و لعب تایب شده بود
والحق در اثنای تشیع خود از جمله خوبان محسوب بود و خلطوا عملا صالحا
و آخر سیئا اولئک للمرجون لامر الله اللهم ارحمه واحشره
مع الائمة الطاهرین صلواتك علیهم اجمعین و در روم رفتن
میرزا جعفر شوهر خواهر خود را با نکبریزان سپرد که حامی و مربی او باشند

احوال میرزا جعفر خویش
حسن رضاخان

چنانکه انگریزان حسب الوصیت او در حمایت و ترقی دادن او
کوتاهی نکردند و رفته رفته مختار خوانه افضل الحکماء خان بیلی بهادر
ارسلان جنگ وکیل سرکار کمپنی که در حضور نواب وزیر میماند حاکم
جهنه بینه کالپی شد و از توجه و الطاف او مشهور صاحب اعتبار
و سرمایه خطیر گردید ه چون کلوخ انداز را پاداش سنگ است
میرزا جعفر نیز در خراب کردن خوانه حسن رضا خان کوتاهی نکرد
و محمد رضا خان پسر او را در خدمت نواب وزیر و جماعت انگریز
دیوانه و سودائی قلم داد و نظر بآنکه الطفل فقیر هر وقت که عهد
نامه منقش بر لوح مس را ملاحظه مینمود و سلوک و رفتار انگریزیه
و بی اعتنائی ایشان نا امید از سوز دل بعضی از سخنان با قوم
میگفت این مرحله را عمدٌ و مصدق قول خود میکردید و در حضور
نواب وزیر و انگریزان ساعی شد تا آنکه باسم قرض خواهی
اسباب خوانه او را تمام فروختند و آن طفل فقیر را محتاج
بقوت یومیه نمودند و جماعت انگریزیه عهد و میثاق والد
او را درباره او فراموش کردند و درباره میرزا جعفر خان
در هر باب خیرخواه غلام جان نثار و فدوی سرکاران نسبت
منظور داشتند پس محمد رضا خان در غیرت آمده با نواب وزیر
و انگریز ملاقات نکرده خوانه نشین شد و بعد از چندی ارتحال
نمود و از آن اثری باقی نماند و سعادت خدمتگذاری سرکار
کمپنی انگریز بها در از او بمیرزای موصوف بمیراث رسید و مثل
چنانکه سبق ذکر یافت ملک را در زیر تقسیم نمود و این باعث

محمد رضا خان

ره یافتن جماعت انگریزیه بشاه جهان آباد
و منازعه ایشان با دولت مراتهه سندهیه
و تسخیر برای بلکه رعایت

آن گردید که ملک حمایت انگریز متصل بسرحد شاه جهان آباد شد
و از مدتی بود که این قوم خواهان و آرزومند این بودند که زمام
تخت این مملکت دخل و تصرف حاصل کنند و شخصی مسمی بشاه را
در قبضه تصرف خود در آورده باین حیله با اطراف و اکناف
بخوبی تمام عمل کرده باشند و در ایام مرحوم آصف الدوله خواهش
کردند که وکیلی از ایشان بخدمت شاه عالم بادشاه باشد و بهلیر
صاحب را باسم نیابت آصف الدوله بالچی فرستادند مرحمت و
غفران مآب شجاع الملک غضنفر دهر سردار دلاور ذو الفقار الدوله نواب
میرزا نجف خان بهادر صفوی سابق الذکر مانع شد ولکن بجهت
حفظ مراتب آصف الدوله چنین گفت که من نایب وزیرم
و نمیخواهم که شما در این شهر باشید پس ناچار معاودت کرده این طمع را
موقوف بر وقت گذاشتند در این وقت که ملک ایشان متصل
باین مملکت شد و نواب که حریف ایشان بود نیز از میان رفت
و میدان خالی شد باز از روی این طمع مذکور را نمودند در این اوان
دولت رام سندهیا و جسونت رای هلکر در عزل و نصب پیشوا منازعه
اتفاق افتاد پس دولت رام مملکت خود را که عبارت از شاه
جهان آباد و اکبر آباد و علی گده و نواحی آنها باشد بشخصی از قوم
فرانسیس سپرد و بقدر حاجت عسکر بجهت محافظت ملک
پیش وی گذاشت و خود با سپاه بسیار بامداد پیشوا بجنگ هلکر
رفت در هنگام مقابله و معارکه شکست بر دولت رام رسیده
پیشوا چون معین خود را ضعیف دید بوینه که مقر ریاست او بود گذاشته

به پتن رفته با اولیای سرکار کمپنی انگریز بهادر پناه برده از ایشان
استمداد نمود و در ازای آن مبالغ خطیره قبول کرد ایشان
مبلغ را قبول نکرده در عوض خدمتگذاری مملکت شاه جهان آباد را
که در تصرف دولت رام بود استدعا نمودند قبول کرده سند
آن ملک را بایشان سپرد پس دو کمپو از فوج انگریز همراه پیشوا
روانه سمت پونه شدند و پیشوا را بر مسند حکومت نشانیدند
هلکر چون صورت حال را بدینگونه دید متوجه سمت شاه جهان آباد
گردید و صوبه اجمیر و نواحی آنرا بتصرف خود در آورد و از این
طرف جرنیل لیک بهادر بلکهنو آمده سند نیابت وزارت
حضور بادشاهی را از نواب وزیر الممالک بهادر معظم الیه
گرفته روانه شاه جهان آباد گردید و ابتدا قلعه علیگده را
بتصرف خود در آورد و از آنجا متوجه دهلی شد شخص فرانسیسی
نایب دولت راو بود اندکی ممانعت نمود و بر ایدادن مبلغی
راضی نمود و قلعه شاه جهان آباد و اکبر آباد را خالی کرده بتصرف
لیک داد چون بر مملکت محیط شدند سند پیشوا و وزیر را
بر دست گرفته بخدمت شاه عالم بادشاه بکمال عاجزی رفته عرض
کردند که پیشوا که از غلامان جان نثار این دولت است این
مملکت به سرکار کمپنی بهادر هبه نموده و نواب وزیر که از فدویان
خاص حضور است ما را نایب خود گردانیده که از جانب او در حضور
حاضر باشیم و هر حکمی که شود از جان و دل بجا آوریم آن گونه عاجز
نظر بحسن خدمتگذاری ما که سینه ها در گرفتن علاقه ما در این

و کردیدن قصاص حشم پادشاه و ارادۀ استحکام امور سلطنت بجا آوردند
بودند قبول ننمود و بعد از اصرار بسیار و دادن کمپنی مبلغی را بعنوان
نذر و تعهد مواجب ماه یک لک روپیه تقریباً لاچار شده از راه عجز
و اضطرار در عدم معین و باور رودیدن مبلغ خط قبول نمود و سند
ملک را نوشته با ایشان سپرد چون بر مملکت مستقل شدند دولت رام
بر خدعه پیشوا و نمک بحرامی نایب آگاهی یافت و با پیشوا شروع
بمنازعه و مجادله نمود و در چند دفعه بسبب حمایت انگریزیه شکست
بر دولت رام روی داد و آخر الامر بینهما مصالحه باین نهج روی داد
که ملک شاه جهان آباد بسرکار کمپنی تعلق داشته باشد و دولت رام
مملکت خود را که در حدود دکهن است بلا منازع متصرف شود پس
جماعت انگریزیه بعد از فراغ از منازعه دولت رام متوجه احوال
هلکر و تسخیر صوبه اجمیر شدند و چند دفعه جدال فیما بین ایشان
روی داده شد و در هر مرتبه نظر بکثرت مکر و خدعه هلکر شکست
بسرکار کمپنی رسید و تفصیل آن باعث طول و مناسب این دفتر
نیست مجملا گاهی بتیر رس توپ ایشان نیامد بلکه دور عسکر
کمپنی را گرفته وادی بوادی جنگل بجنگل میگردانید دراه آمد
در رفتن از دوغه آب و دانه را بر ایشان مسدود مینمود و در هنگام
فرصت شبخون متوالیه بر ایشان میزد گاهی ایشان را نیز چنان
میآورد که گاهی تا کنار رود اتک میبرد و باین اورده دربرد
عاجز و جمع کثیری از سپاه بشرنگ هلاک شدند و حق آنست که طریقه منازعه
با توپ در این حدود که از شمشیر اثری نیست منحصر در همین است

[illegible]

وازروزیکه اولیای کمپنی مملکت هند را متصرف شده اند جمیع
حرکت وی در جاراتشان نشده است پس بر کناره رود اتک
بواسطه جماعت سکهه با او مصالحه نمودند بر اینکه صوبه اجمیر با مملکت
جات در تصرف هلکر باشد و علاوه چند کرور روپیه باو بدهند
و هلکر را بر سر شاه جهان آباد و اکبر آباد و علیگده و نواحی آنها از عزم
نباشد و لیکن صاحب مراجعت کرد بظاهر اگرچه صلح شد و لیکن
از طرف هلکر آثار آن معلوم نمیشود و تا حال که مدت هفت سال است
اولیای کمپنی متوجه تسخیر قلعه بهرت پور که از مملکت جات میباشند
و مبلغ خطیری خرج کرده اند و جمع کثیری از سرداران نامدار
و سپاهیان جراران بمعرض هلاکت رسیده اند و لابد اعانت
هلکر نموده قتل روز اول است چون سخن از طایفه سکهه در میان
آمد مناسب آنست که مجملی از احوال و مبدا ریاست ایشان
نگارش شود تا مطالعه کنندگان را انتظاری نماند بدانکه در بعضی
از کتب سکهه مذکور است که هندو بچه نانک نام که بصباحت رخسار و ملاحت
گفتار موصوف بوده در عهد دولت بابر پادشاه سید حسن نامی
از مشایخ صوفیه آن زمان بر او فریفته گشت و او را در صومعه خود
برده بتربیت او کمر بسته ابواب عرفانی که دارند بر روی او گشاد
و زنگ کفر و سواد بت پرستی را اگرچه از لوح سینه او زدود
لکن عقاید جینه صوفیه و کلمات واهیه و دف زدن و تحصیل
و اشعار عاشقانه و عبارات ابلهانه آن فرقه را تعلیم او نمود و
آن مطالب و اشعار را بزبان هندی موزون کرده کتابی ساخت

احوال جماعت سکهه

و بکرنت بکاف فارسی بروزن برند نام نهاد و بعد از مرشد در لاهور
سجاده نشین گردید و جمعی از احمقان بروی گرویدند و از
اختراعات اوست پوشیدن رخت نیلگون چون عیسائیان
و نتراشیدن موی سر و ریش و سایر اعضا و هر که مرید او شد بهمین
طریقه رفتار مینمود و کتاب و اشعار او را دستور العمل خود میکرد
چون درگذشت اولاد و احفاد او نیز همین طریقه را معمول خود
میداشتند تا آنکه در اواخر عهد اورنگ زیب و اوایل فرخ سیر
که در سلطنت ضعفی بهم رسید مقتدای آن عصر که گرو گوبند
نام داشت و گرو بروزن وضو بکاف فارسی مرشد را گویند
و گوبند نام شخص است با استماع جماعت خفقانی و خروج
و ملاحظه کثرت اتباع خویش از کلاه نمد و پوست تخت بارو
افسر و تخت و از جریده و شاخ نفیر بهوای کرنا و نفیر از خیمه
قلندری بارگاه سروری نهاده لوای سلطنت برافراشت
و تمامی مملکت پنجاب و نواحی لاهور را بتاخت و ضعفا و عجزه را
لگد کوب ظلم و بیداد نمود و بر هر شهری مبلغی خراج معین
و حاکمی بگماشت و مکرر افواج شاهی بدفع او نامزد گشته با او
محاربه نمودند و در هر دفعه عسکر سلطانی مخذول و او منصور شد
تا آنکه عبد الصمد خان پدر زکریا خان مشهور که صوبه دار لاهور بود
بحکم فرخ سیر با فوجی از قزلباشیه و غیره بدفع او متوجه گردید
وی با استماع این خبر بتاخت و تاراج و قتل مسلمین و تخریب مساجد
بپرداخت پس عبد الصمد خان در رسید و بازار حرب گرم شد

در شکست بیران کافر روی داد شد لاعلاج با جمعی از توابع
خود در قلعه از قلاع رفته محصور گردیدند سپاه عبدالصمد خان
یورش بر قلعه برده او را با تمامی اتباعش که تقریبا ده هزار کس
بودند زنده دستگیر کردند و بغل و زنجیر مقید ساخته بر خران
بی پالان سوار کرده بشاه جهان آباد بردند و در بازار بضرب شمشیر
آبدار جسم خاکی نهاد ایشان را از بار گران سر سبکبار ساخته حباب
آسا هوای که بر سر داشتند فرونشانیدند و معدودی از ایشان
فرار کرده در گوشه و کنار کسوت خود را تبدیل ساخته مختفی ماندند
و بعد از زوال دولت محمد شاه که بالمره سلطنت پایمال گردید
مجددا جمعی فراهم آورده شروع بتاراج و تاخت نمودند و بتسخیر
مملکت پرداختند و چون کسی در مقابله نبود رواجی در امر ایشان بهم رسید
آمد و اکنون صوبه لاهور و پنجاب و نواحی و اطراف آنحدود
در تصرف ایشان است و کسی را طاقت مقاومت با ایشان نیست
و در لاهور مکانی را که رئیس مذهب ایشان در آنجا عبادت میکرده است
بزینت تمام ساخته اند و آن موضع را چک بجیم فارسی مینامند
و آنجا را پرستش و عبادت میکنند و هنود و مسلمانی که مرید او شده
در ایامی که حلوا بجهت خیرات او میپزند همه در یک ظرف و یکجا
با یکدیگر میخورند و از هم اجتناب نمیکنند و مدعی اند که گرو
و مرشد ایشان ظهور خواهد کرد و دین را رواج خواهد داد و
اما مریدان نانک مذکور را چنانکه از معتمدان از فرقه هنود
شنیده ام معتقد آنست که نانک شاه از قوم کهتری بیدی ولد

عقیده مریدان نانک شاه مذکور و ذکر خلفای او

کالوداس در سنه هشتصد و هشتاد و چهار هجری مطابق بیدیم
ماه بیساکهه از سنه یکهزار و پانصد و بست و شش از جلوس
بیرکرماجیت که راجه عظیم الشانی از قوم هنود بوده است
در قریه تلونڈی که بست منزل از پنجاب فاصله دارد تولد یافت
و تا هفتاد سال بزیست و در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری
مطابق دهم ماه آسن از سنه یکهزار و پانصد و نود و شش از جلوس راجه
مذکور در قریه دیو هره که دو منزل از پنجاب دور است فوت نمود
و از خوارق عاداتش افسانه‌ها نگارند و از انجمله است انکه
در بچپن الکی استاد خود را بعلوم لدنیه ملزم ساخته معتقد
و مرید خود نمود القصه از وی دو پسر بوجود آمدند یکی سری چند
نام که بلا ولد فوت شد و دیگری لکهی چند که اولادش تا بحال
موجود و بصاحبزاده بینهم معروفند چون نانک شاه مذکور از
پسران خود کسی را لایق خلافت ندید این منصب را بمریدان
خود بخشید و مریدان او بر دو فرقه اند یکی فرقه فقرا و درویشان
و در ایشان نیز دو شعبه است یکی ناکا و دیگر گودر پوش که موسوم
بخلاصه اند و بسیاری از قوم هنود خصوص کهتری در این فرقه اند
و فرقه دیگر طایفه خالصه مشهور بسکه اند و در حیات نانک
بجز انگد از قوم کهتری و مردانا که از رقاصان و ربابیان و
مطربان از قوم مسلمین بود شخص دیگر مرید او نگردید و مرید
و خلفای او بتدریج باعث رونق و رواج مذهب او شدند
و نانک مذکور حروف و الفاظ چندی را باسلوب و وضع هندی ایجاد

کرده آنها را گورمکهی مینامند و همان حروف کلمات نانکیه
و اوتار او را میگارند وی در مذهب صوفی منش بوده و در اکثر
کلمات او طعن بر تمام مذاهب و طرق از کفر و اسلام موجود است
و بزیارت مکه معظمه و مدینه مشرفه و عتبات عالیات مشرف شده
بصحبت اهالی عربستان و فارس و عراق رسیده فی الجمله از علوم
عربیه ربطی تحصیل کرده کتابی بزبان فارسی تصنیف نموده است و در اواخر
برطریقه اهل اسلام نماز پنجگانه و روزه بعمل می آورده و بتلاوت
قرآن شریف مینمود و همیشه قرآن مجید را حمایل کرده همراه میداشت
و بر جبه اش کلمه طیبه و اسماء الهی منقوش بود و در هنگام وفاتش
در میان مریدین او از قوم مسلمان و هنود در کیفیت تجهیز او اختلاف
واقع شد مسلمین اراده دفنش داشتند و قوم کهتری را منظور
سوزانیدنش بود مقارن حال شخصی بصورت درویش اجنبی
از فریقین پدید آمد مریدانش گویند که خود نانک بود که بدان
صورت متشکل شده بود پس بفریقین گفت که کفن او را ببینید
اگر چیزی یابید من بعد نزاع نمائید چون دیدند بجز پیراهن چیزی
نبود پس لاچار نصف کفن را مسلمین دفن کرده و بر آن صورت
قبری ساختند و نصف دیگر را هنود سوزانیده بر آن صورت
قبر مدوری که آنرا باصطلاح خود چوره مینامند بنا نمودند و هر دو
فرقه بر سر قبر او وظایف و اوراد میخوانند یکطرف کفر و یکطرف
اسلام و کتابی که از نانک مذکور در میان این فرقه است اغلب
آن اشعار هندی صوفیانه از اهل اسلام و غیره است و آن کتاب را

گرنته جی مینامند و هر صبح و شام میخوانند و خلفای بعد او اشعار
بسیاری نیز گفته بآن ملحق کرده اند انها را متخلص بنام نانک نموده اند
و بجهت امتیاز از گفته او در نوشتن مراتب قرار داده اند؛
اشعار نانک را در مرتبه اولی و اشعار هر خلیفه را بترتیب بعد از
او نوشته اند و آن کتاب را نهایت معزز و محترم میدارند و
اشعار خاصهٔ نانک را که در صبح میخوانند آنرا جپ جی
میگویند و انچه را که در وقت شام میخوانند آنرا سودر چوکی مینامند
و بجز این عبادتی ندارند و طریقه سلام کردن قوم خالصه یعنی سکهه
انست چون بهم میرسند میگویند واه گرو کی فتح و قوم خالصه نیز بهیر
میگویند و چون کسی خواهد که داخل مذهب ایشان شود شربتی از
تباشه که نوع از حلویات هندست سازند و دران کارد خاصی را
که در میان خود دارند میشویند پس مریدان اشامند و بآن سخن
این کلمه را تلقین کنند الکهو جی واگرو هی الکهو جی واگرو و در جپ
رکهلی الکهو جی واگرو و سربت سنکت کو بیری بیر و خلاصه ترجمه
آن این است که بگو واگرو یعنی بهرای شد باز بگو واه گرو بحضور
قلب بگو واه گرو و قدم بوس شدم جمله مریدان و جمله حضار او
جماعت سکهه هر که را مرید میسازند بصورت خود میکنند یعنی موی
تمام اعضا را بحال خود میگذارند حالانکه خبری از فضلات بدن را
ازاله نمیکنند و اغلب اوقات رخت سیاه پوشند و احدی را
بر دیگری ترجیح نیست و همه باهم برادر اند یعنی برادر دینی اند و
غیر از نانک و ده او تار او کسی را گرو نمامند و زنان ایشان

بخلاف فاطمیه هنود بعد از فوت شوهر باز شوهر کنند و نکاح
دوم را اننده خوانند و در احکام با کتابت شاستر که معمول به
قوم هنود است اختلاف بسیار دارند و گویند که نانک برای
هدایت خلایق مبعوث شده است و او را پیری و مرشدی نیست
بلکه او مرشد تمام عالم است و ازین جهت او را گرو لقب کرده اند
و نه خلیفه بعد او شمارند و همه را گرو یعنی مرشد دانند اول آن
گرو انگد است که از قوم کهتری تهون و از مریدان نانک بود
چون وی فوت نمود گرو امرداس که از مریدان او و از قوم کهتری
بهلی بود خلیفه دوم شد و چون وی فوت نمود گرو رام داس
مرید او که از قوم کهتری سودی بود جانشین او شده خلیفه
سیم شد و چون وی فوت نمود گرو ارجن خلف صدق وی بجا
متقرر شده خلیفه چهارم شد و بعد از او پسرش گرو هرگوبند
متقرر شده خلیفه پنجم شد و بعد از او پسرش سری هر رای
خلیفه ششم شد و بعد از او پسرش سری هرکشن خلیفه هفتم
شد و بعد او پسرش تیغ بهادر خلیفه هشتم شد و در ایام
عالمگیر پادشاه بدست شخصی از هنود کشته شد و بعد از
او گرو گوبند پسرش خلیفه نهم شد و محل تولد او شهر عظیم آباد است
و مکان ولادت او را هرمندل نامند و قوم سکهه برای
عمارت و دستگاهی ساخته اند و آن بنگت مشهور است و
بغایت او را معزز و محترم میدانند و آن مقام را زیارت کنند
و اولاد گورو گوبند مذکور در جنگ عالمگیر کشته شدند و خود

فرار نمود و بعد از او خلیفه تبّت القصه تا کسانی مذکور از طریقه
نفر و در ویشی و سخنان ابلهانه انقوم را مسخر نمود و رفته رفته
امر ایشان باینجا رسید که دینی و آئینی علیحده جدا از مسلمانان
و هنود اختراع کردند فاعتبروا یا اولی الابصار ۲۱ فصل
چنانکه سبق ذکر شد روز هفتم شهر شوال از سنه مذکوره از بلده لکهنو
روانه مجمع الابرار فیض آباد فیض بنیاد شدم چون تقریبا دو
فرسخی شهر رسیدم اعزه و اعیان مثل عالیجاهان نواب میرزا
غیاث الدین محمد خان و میرزا محمد تقی خان و میرزا سید و صاحب
و نواب ناظر و طرب علیخان و جمعی دیگر باستقبال آمدند چون
وارد شدم بحضور مقدس خانه عالیه متعالیه دام اقبالها رفتم التفات
بسیار فرمود و در باغی که قریب بدولتخانه عامره بود و در
جنب آن مسجد و حمامی بود بجهت سکونت من مقرر فرموده
بودند منزل کردم و شروع بتدریس و تصنیف نمودم و بعد از
چندی عازم بر رخصت شدم مانع شدند پس ماه محرم الحرام
سنه یکهزار و دو صد و بیست و سه هجری در رسید و پیر و
جوان بتعزیه داری مشغول شدند و در آنجا رسم بود که
در وقت سینه زدن دهل و دف و نی مینواختند من منع کردم در
حضور مقدس و اغلب بزرگان دیندار موقوف کردید و از اتفاقات
میر علی نامی را از قوم سادات اصغر علیخان مشهور به [illegible] نواب
[illegible] الدوله جنگ مقید و محبوس کرده بود متعلقان این درخواست
کردند که من او را رخصت کرده باشم التماس نمودم چون از آثار بزرگی

ورود و بلده فیض آباد دفعه ثانیه

ورود بسال ۱۲۰۰ ... محرم الحرام در فیض آباد

مقدمه میر علی و اصغر علیخان

و دختر بزرگ‌زاده‌ای که معرا و مبرا است و متصدق سر جناب عالیه چند روزی
که دخل در بزرگان و اعیان خود را محسوب کرده بود و از آیین سروری
سررشته نداشت قبول نکرد و میگفت که آنچه شما بگوئید من مطیعم
الا این مرحله را زیرا که این مرد باعث خرابی جمعی از جواری
و خدم و متعلقان من شده است و رخصت دادن آن
موجب فساد عظیم است و علاوه مرد شجاعی است و خوف
ضرر جانی نیز در رخصت دادن او هست پس من ساکت شدم
چون روز عاشورا شد والده محبوس که ضعیفه سیده بود علمی
ساخته مردم را ترغیب بنجات دادن پسر خود نمود و با اجتماع
تمام روانه بسمت خانه او شد از اتفاقات جناب عالیه نیز در خانه
او جهت زیارت ضریح مقدس تشریف داشتند از خوف در
خانه خود را محکم بست و سپاهیان او بر بام رفته بمدافعه مشغول
شدند فایده نکرد و آخر الامر با قبح صورتی آن سید مظلوم را
نجات دادند و اگر حضور مقدسه در آن روز تشریف نداشت
خدا داند که بر او چه میآمد بهر حال آن ابله فقیر چنین تصور کرد
که من محرک مردم شده ام و بحضور مقدسه عرض کرد قبول
ننموده و بیرا توبیخ کرد مجملا در آن بلده بسیر و گشت صحرا
و تدریس و صحبت با امرای سابق الذکر مشغول بودم و در مدت
چهار ماه تقریبا شرح جزو اول قوت لایموت را باتمام رسانیدم
و آن دوازده هزار بیت است اللهم وفقنی لاتمامه بمحمد و آله
و بعد از چندی اراده کردم که رخصت شوم حضور مانع شدند

تاریخ تألیف شرح قوت لایموت

ولادت میرزا محمد حسن ... میرزا ...

ودر احد الربعین که درست بخاطر نیست از سنه مذکوره
نور چشم برخوردار عالیمقدار و الاتبار میرزا محمد حسن ملقب
بنواب میرزا خلف عالیشان معلی مکان میرزا شاه میرخان
خلف جناب میرزا نصیرخان بهادر سابق الالقاب متولد شد
و بفاصله شانزده روز تقریبا نور چشم گرامی علیا قدر حضرت
بیگم خلف عالیشان رفیع مکان زبدة الاعیان میرزا محمد علیخان
بهادر معروف بمیرزا حیدر صاحب سابق الذکر بوجود آمد:
رزقهما الله سعادت الدارین بمحمد واله القصه از شاه
جهان آباد و اکبراباد و بانی بیت که شانزده روز بالای شاه
جهان آباد است و لکهنو و سایر اطراف و اکناف میرسیدند
و این معنی موجب ازدیاد حسادت علماء میشد و لکن نظاهر
چاره نداشتند و بجز غیبت کردن در خانهای خود امری از
ایشان متمشی نمیشد از اتفاقات روزی قریب بغروب
افتاب مرا دل گرفتگی حاصل شد و بخاطر رسید که شب را
در خانه خود نباشم و بدولتخانه عظمت دستگاه نواب میرزا:
غیاث الدین محمد خان بهادر سابق الالقاب رفته بصحبت
بگذرانم و استخاره نیز کردم ترک آن بد آمد پس با وجود انکه
مومنین بجهت نماز جماعت مجتمع شده بودند از ایشان معذرت
خواستم و رفتم و چون مراجعت کردم دیدم که عالیحضرت آقا:
محمد حسن خراسانی ناظر من و ملا اسد الله بروجردی و بعضی از
ملازمان مرا اسهال شدیدی شده و نیز متوالیا قی میکنند متحیر شدم

وچون صبح شد معلوم گردید که جمعی دیگر که همراه من طعام میخوردند
وحسب العادت آن شب را نیز در آن طعام خورده بودند همه
بهمان مرض مبتلا شده اند حضور مقدسه بعد از آگاهی بر این
حادثه حکم بقید وحبس طباخان وکهاران فرمودند من مانع
شدم وترسیدم که از تحقیق این واقعه پرده از روی کار برخیزد
و موجب بدنامی طایفه علما شود پس حکم شد که کوزه آب وظرف
طعام من همیشه ممهور باشد واز حضور وجای دیگر هرگاه طعام
وغیره حتی هندوانه ونحو آن می آمد ممهور و با احتیاط تمام می آمد
چون کید حساد در این مرحله کارگر نشد محمد نامی را از قوم ترکه
خود را شکرعلی پسر علیخان زند مشهور کرده بود ومرتضی قلی
نامی را که نیز از آن طایفه بود ومحمد نامی را از اهل شیراز وعبد
الحسین وعبد الفتاح نامی را از اهل کاشان که بجمیع صفات
اراذل واوباش متصف بودند واز من بایشان احسان
بسیار شده بود با خود یار کردند وتطمیع نمودند به این واداشتند
که با من سر ستیزه را پیش کنند ودر غیاب سخنان ناشایسته
بگویند که شاید موجب ذلت من شود چون خبر بمن رسید نظر
بعدم قابلیت ایشان التفات نکردم پس با هم قسم وایمان
مغلظه خوردند وعهد کردند که در هنگام خلوت مراد دل اعادی را
بعمل آورند ومرا بقتل رسانند چنانکه یکی از ایشان در وقت
غیر مناسبی در پس درختان خانه کمین کرده بود ملازمان و مستحفظان
او را گرفتند ومیخواستند که بانواع مختلفه ذلیلش کنند بجهت

نقشه بستن بعضی قصد من از اشرار
و قمع شدن ایشان

حفظ آبروی دیگران مانع شدم و این مقدمه را مخفی کردم پس
بعد از چندی خطی بی سر و مهر مشتمل بر انواع فحش و کلمات نالایق
بجهت من فرستادند چون چنین دیدم تادیب ایشان را لازم
دانستم و همان خط را بخدمت نواب ناظر فرستادم حکم فرمود
که ایشان را بسته نزد من آورند چون آوردند حکم بقید و حبس
ایشان کردم چون حضور مقدسه از این حادثه مطلع شدند حکم
فرمودند که زنجیر بر پاهای ایشان کردند و در مقامی که قوم [illegible]
دار اراذل را قید میکشند قیدیشان نمایند و مقرر شد که هر شب
دو نفر تفنگ بر دست گرفته بر بالای سر و پایین پای من
تا صبح کشیک میکشیده باشند و جمعی دیگر نیز باطراف و در خانه من
علاوه بر سابقین بمحافظت معین شدند بعد از چندی کاشیها را
رخصت کردم و پس از چندی محمد را رخصت دادم و در هنگام
رخصت گفتم که لرها را نیز رخصت کنند و حق اینست که در این
غرض مدت آنچه محنت کشیدم و غمی که خوردم تمام از دست بعضی
از جماعت نفاق پیشه و لاشیه بود در هنگامیکه فقر دامنگیر
و ذلت دست و گریبان ایشان بود مبتلا و گرفتار بودم و چون
بهزار سعی بلیغ و حسن تدبیر اندک افاقه از برای ایشان حاصل
میشد چون فیل یاد هندوستان کرده شروع بمستی و اظهار
خودپرستی و حرکات جاهلانه میکردند و چنین معلوم که اراذل
و کم نامان این قوم در عین غناوی و در نهایت فقر منشاء فساد
واقع میشوند پس موافق حزم و تدبیر اینست که همیشه ایشان را

ولادت نورچشمی محمد در مرشدآباد

در حد وسط نگاه دارند تا از شر ایشان محفوظ باشند القصه
و دران بلده خطی از مرشدآباد رسید نوشته بودند که نورچشم
برخوردار فرزند ارجمند گرامی محمد روز سه شنبه بیست و دوم
ماه جمادی الاولی از سنه یکهزار و دوصد و بیست و دو هجری متولد شد
خاطر حزین را نهایت سرور و شادمانی روی داد اللهم اجعله
من العلماء الصالحین بمحمد واله الطاهرین و خطی از عالیجناب
متعالی مرتبت سید دلدار علی سابق الذکر برای میر عبد العلی
امام جمعه فیض آباد رسید مشتمل بر انکه اقا سید حسن عطار از کلکته خطی
نوشته است و دران بعضی سخنان لغو نوشته یعنی این فقره [illegible]
این فقیر در تکذیب اقا عالیجناب چند ورقی نوشته بلکهنو فرستاد
و مومنین زیاده از صد نسخه از روی او نوشتند و ابراز عنایت نامه
مسمی کردم و دران خدمتگذاری بمرسل و مرسل الیه شده است
و آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و لا حول و لا
قوة الا بالله و صلی الله علی محمد واله اولیاء الله و السلام
علی اهل الدیار من المؤمنین و رحمة الله و برکاته

انشای عنایت نامه

فبعد بر ضمیر منیر شیعیان و مومنان واضح و لایح باد که در این اوقات
بسماع رسید که عالیجناب معلی القاب اقا سید حسن صاحب
حفظه الله تعالی از کلکته بخدمت عالیجناب مقدس القاب
فضیلت مآب سلالة السادات علامی جناب سید دلدار علی
صاحب سلمه الله تعالی خطی نوشته است و دران مطالب مقال [illegible] مندرج است
چند این نیازمند درگاه اله نسبت داده است و الخط راد

و هار هر بار گردانیده و فرستاده اند چنانکه سواد آن باین بلده
نیز آمد ولکن مراتب ادراک فهم بزرگان مانع اشتهار شد و
دایم آرزو در دل مرسل و مرسل الیه تا قیامت بماند چنانکه مفصلا
بسامع دوستان رسیده باشد و در هر مکانی که اصحاب معرفت در آنجا
باشند البته چنین خواهد شد پس اولا بر همه ناظرین واضح باد که
بحمد الله خالق العباد این فقیر از احدی خوف و ترس و بیم ندارد خواه
بادشاه خواه وزیر خواه حاکم و خواه امیر و خواه عالم و خواه جاهل و ثانیا
بعد ذلک میگویم که بجلال قدر الهی قسم است که این حقیر اصلا از مضمون آن خط
شریف اطلاعی ندارد و بالنسبت که عالیجناب آقا سید حسن صاحب
از راه خوبی ذات و خجسته صفات جعل فرموده اند و یا آنکه
دیگران این تصدیع را کشیده اند و اگر بعد از این قسم مدعی
قبول نکند سهلست با آنکه مراتب رفتار بنده گان آقا سید حسن
صاحب محسنین خود شاهد دیگر بر کذب و بهتان بودن او است
و در هنگامیکه سواد الخط را بخدمت رئیس این بلده فیض بنیاد
عالیجاه رفیع جایگاه خان صاحب والا مناقب نواب ناظر محمد
داراب علیخان بهادر دام عزه العالی بردند مطلقا ملاحظه
او نکرده مقرر نمودند که آقا سید حسن یا خائن است و یا کاذب و
خط هر یک از این دو طایفه اعتبار ندارد همراه و استغاثه در
الشهر که از سواد اعظم هندوستان است از علماء و عقلاء و امراء
کی نمود که باین نکته برخورد جزاهم الله علی خیر الجزاء و بعد
بدانند که عالیحضرت سامی مرتبت فضیلت مآب مبادی آداب مولوی ابو

مومی الیه از جملهٔ شاگردان این دودمان و پرورش یافتگان
این خانه‌دان است و اشتهار ایشان در بلدهٔ لکهنو از برکت
نوشته‌جات بزرگان این خانه است پس ما را با ایشان بجز دوستی
چیزی نیست و بخصوص امورات دنیویه با ایشان نزاعی نیست
و عمده سخن ما با ایشان در مسائل علمیه و عملیه مثل لعن و طعن
بر علمای کرام چون عالم ربانی ملا محسن کاشانی و امثاله است
و این جوره نزاع در میان علما و فضلا از قدیم بوده است و
من بعد نیز خواهد بود و احدی از آن حمل بر عداوت نکرده است و
اگر شمه از نوع نزاع در مسائل که فیمابین علمای عراقین شایع است
در ملک هندوستان بشود محتمل است که موجب فساد عظیم بشود پس
بر حال طرفین لازم است که زبان را از غیبت علما بند کنند
و تمامی دشمنیت را موقوف دارند و رزق و روزی خوردن و
گذران معیشت را از این امر معاف نمایند و بدانند که زیادتی
اعزاز و احترام مولوی صاحب سلمه الله تعالی بلکه ادنی طلبه موجب سرور
و خوشی ما است زیرا که علما ورثهٔ انبیا اند و در ایشان رشک
و حسادت بی‌معنی است و معین یکدیگر اند و در ارشاد عباد الله
شریک و متحد اند و البته ایشان نیز از عزت خداداد ما مسرور
خواهند بود زیرا که مغموم و مهموم شدن عالی العزت و شوکت
دیگری از سفاهت و بی‌دینی است و باید علمای مجاهدین فی سبیل الله
خاصیت و طبیعت لشکری را داشته باشند که در عین جدال
با خصم بجهت ایشان معین و یاوری برسد از آمدن عالم دیگر مسرور

وخوشنود شوند نه آنکه چون عطار از هم شکست بازار زود همکار
مهموم و مغموم شوند اعوذ برب العباد من شر الحساد لعنة الله
علیهم الی یوم التناد و از زمره طلاب و اصحاب فضل و الباب
استدعا آنست که هرگاه در فتاوی و احکام و کلمات این احقر العباد
شبهه داشته باشند پیش عوام بیان نکنند زیرا که چون نی نواختن
بر سر اهل قبور بیفایده است بلکه بلا حجاب و مانع از فقیر استفسار
فرمایند اگر جواب بر وجه احسن شنیدند فهو المطلوب و الا این
حقیر سخن ایشان را حق دانسته رجوع خواهد نمود و عار نخواهد داشت
زیرا که علماء فحول را دیدیم که از سخن و ایراد کمترین شاگرد خود
رجوع از فتوی کرده اند و طریقه انصاف مستلزم همین است
زیرا که منظور بیان احکام الله است و در آن شانه زوری کردن
ناروا است اللهم الی الحق و اشهدک و کفی بک شهیدا
دیگر آنکه میدانند که ما را از بزرگان و اعیان مردم لکهنو مطلقا
کدورت و ملالی نیست زیرا که بر ایشان از ما دینی ثابت نبود
که مساهله در ادای آن موجب کدورت ما شود بلی بسبب حق
آبا و اجداد و آنکه ما نظر بر در سلک علما بودیم بر ایشان لازم
بود که زیاده از این که کردند ما را خدمت کنند و نکردند و این نیز
نبود مگر از سوء طالع احد طرفین بیت زا عزا از هم مضایقه کردند
مومنان خویش داشتند حرمت مهمان کربلا و این مرحله
نیز سهل است که بسماع میرسد که بعضی اشخاص که خود را داخل عقلا
میدانند در مجلس خود میگویند که این آمدن و رفتن موجب نقص مرتبه

فلانی شد الله اکبر بمیدانم که کیفیت رفتار جهال آن دیار موجب
نقص این فقیر شد با ایشان در نظر اصحاب معرفته کم معرفت
معروف شدند زیرا که از روزیکه از جهاز دار در انجا وارد شده ام
در هر شهر و بلده امرا و بزرگان خوش رفتاری فرموده اند چنانکه
مفصلاً یا مجملاً بسماع دوستان رسیده باشد خاصاً اکابر و اعیان
فیض آباد خجسته بنیاد و غیر از جهال بلده لکهنو همه شیعیان
ادای حقوق و پاس آداب علما را منظور داشتند پس یا جمیع
این مملکت خالی از اهل معرفت بوده است یا ان بلده خاصه
عاقلان تمیز خواهند داد بلی بنده گان جلیل الشان ثریا مکان
جناب عالی متعالی اعنی نواب مستطاب فلک جناب مالک رقاب وزیر
الممالک بهادر دام اقباله العالی را در عدم التفات عذری
بود که بحسب رسوم دنیویه محق بودند و این عاصی بر عذر ایشان
مطلع شد و پذیرفت و همیشه دعاگوی ایشان خواهد بود .
عجب تر آنست که حضور پر نور مانع احدی نشدند و مع ذلک همه
قصور خود را مبنی بر عدم تفقد حضور داشتند بهر حال بر همه عقلا
واضح باد که شعر از قیمت یوسف نشود یک سر مو کم * هر چند
خریدار به بازار نباشد * و علی کل حال ما از جمله شیعیان راضی و مسرور
میباشیم امید چنانست که ایشان هم ازین احقر العباد مسرور و خشنود
و دل آزرده نباشند زیرا که الغدری از مدت توقف ما درین
مملکت باقی نمانده است ان شاء الله تعالی و مادام العمر در اماکن مشرفه
دعاگوی همه خواهیم بود و بدانند که آمدن ما باین مملکت مقدر بود

مگر بجهت امتحان شیعیان وان حاصل شد وهم گاه بشعر رفت
امیدکه اصحاب دیانت وبصیرت ازاین فقیر بجهت این کلمات
ملکدر نشوند زیراکه زیاد گوی بعضی این فقیر را بطاقت کرده
هذه شقشقة هدرت ثم قرت ومن بعد بغیر سلام ودر
جواب ایشان گفته نخواهد شد عملا بقوله تعالی واذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما ومتوقع از اشرار اینکه دست از آزار
این فقیر بردارند وغیبت را موقوف کنند که بجهت عاقبت
ایشان خوب نخواهد بود واصلا باین فقیر ضرری نمیتوانند رسانید
مه فشاند نور وسگ عوعو کند ٭ کی ز عوعو ماه ترک ضو کند
عفی الله عما سلف وعلاوه براین مراحل مسموع شد که در غیاب ما
بعضی از جهال در پیش اهل وعیال خود نشسته از راه حسد میگویند
که ما در اجتهاد فلانی شک داریم [illegible]
آه نمیدانم که این اشخاص در ایام بودباش ما در [illegible]
شریف داشتند که بجهت تحقیق این مطلب حاضر نشدند
ز مهر درخشنده چو پنهان شود ٭ شب پره بازی گر میدان شود
بلی والله فهمیدند ولکن باعث برکتمان حسد ریاست است
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام ومضحکه آنست که
کجی سر واو ودرازی دم الف را که در رسایل این عاصی اتفاق
افتاده است شاهد مدعای خود مینمایند ورجوع از فتوی را دلیل
مطلب خود میفرمایند که از جمله عوام الناس نباشد فی الجمله سواد
عربی داشته باشد وبکتب علما رجوع نماید معلوم خواهد کرد که این سخن

ناشی از جهل یا تجاهل است و احیاناً رجوع از فتوی موجب نقص
در وثوق اعتقاد نیست بلکه غالباً اصوب تجدد نظر است همین‌ها
و امثال اینها که زمانی در مجلس علما شنیده باشد امثال این بحث‌ها
و نکته گیری‌ها را از قبیل مناظره ملای مکتب دار با ملا جامی در
نوشتن شکل ما رخواهد دانست اگر اکابر و اعیان را در تحقیق
این مطلب اینکه رغبتی بود بهم عباد الله و اصحاب دیانت
حلی و خاطرشان میکردیم سخن هر که چهره برافروخت دلبری
داند نه هر که آئینه سازد سکندری داند بل فذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علی جمیع
اخواننا المؤمنین و رحمة الله و برکاته وحرر ذلک فی بلدة
فیض آباد صانها الله عن الفساد فی شهر ربیع الاول من شهور
سنة ۱۲۰۳ من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف سلام و
تحیة وانا العبد الجانی احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی
المشهور بالبهبهانی غفر الله لهم بمحمد وعلی صلوات الله
علیهما و آلهما اجمعین القصه در ماه رجب المرجب از
سنه مذکوره از حضور جناب عالیه متعالیه رخصت خواستم قبول
نفرمود و چند روز بطول انجامید و آخر الامر در یوم جمعه یازدهم
ماه شعبان المعظم از سنه مذکوره رخصت فرمودند پس بجهت
وداع بحضور رفتم نوازش بسیار فرمود و اشرفی نذر امام ضامن
علیه السلام چنانکه عادت این ملک است از جانب حضور و
متعلقان ایشان بر دست من بستند و در منزل گشته د

دوازده نفر بجهت محافظت همراه کردند و بخدمت گورنر جنرل
لارد منتو بهادر که صاحب کلان کلکته است خط نوشتند که
نوشته بفرستند که در راه و منازل کارگذاران سرکار کمپنی بهادر
در حفاظت و حراست و عزت و احترام کوتاهی نکنند چنانکه خط
لارد در مرشدآباد بمن رسید مجملا در روز پانزدهم شهر مذکور
بحیات بخش که از باغات سرکاری و در شهر اوده است نقل مکان
کردم تمام اعزه و اعیان مشایعت کردند و سه روز در آنجا
بودم یکروز و شب از سرکار نواب ناظر و یکروز از سرکار نواب
میرزا غیاث الدین محمد خان بهادر و یکروز و شب از سرکار برادر
صاحب والا منقبت میرزا سید و صاحب ضیافت بقدر کفاف
تمام خلایق که بمشایعت من آمده بودند آوردند و در روز سیم یاران را
وداع کردم و در آن هنگام نمیدانم چه گذشت من و تمام یاران باه
و فغان و گریه و زاری بودیم خصوص برادر صاحب مذکور و اولاد
او سیما نور چشمی فرزند مقامی بهادر میرزا که فرزند خوانده من بود
آنچه بر من در هنگام مفارقت گذشت مصرع دلم خود داند و من دانم
و داند دل من * مسلمانان از یکطرف آه و فغان بودند و هنود
از یکطرف نظر بآنکه مهنت یعنی مرشد آنها را یکی از اعادی
او را سرگروه در جنگل مقید و محبوس میداشت و بمن التجا آوردند
قبول کردم بشرط آنکه با مسلمین خوش سلوکی کنند و بخدمت نواب
ناظر التماس کردم و ویرا از آن مهلکه نجات داده بر مکانش متعلق نمود
بیت چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی * مسلمانت

بر نرم شویده هند و بسوزانند پس با این حالت باتفاق آقا محمد حسن
و ملا اسد الله و عالیحضرت سیادت مرتبت میر صفدر علی خلف
سید میر علی موسوی ساکن لکهنو که نهایت مقدس و صالح است
بر کشتی سوار شده روانه سمت عظیم اباد شدیم و در قریه بهانده
که محل سفید پارچه است و از انجا تجار باطراف میبرند بعد از دو روز
روانه شدیم و در عرض راه بسبب خوش صحبتیهای رفقای بسیار
خوش گذشت فصل ۲۳ و در روز بست و هشتم شهر مذکور
دو ساعت تقریبا از شب گذشته وارد جنت البلاد عظیم اباد
شدیم و در پایین مدرسه مرحوم نواب سیف خان که ذکرش سابقا
گذشت کشتی را بسته خود در ان مدرسه مقام گرفتم در همان شب
عالیجناب مستغنی الالقاب سید کاظم علیخان بهادر و عالیشان
امیر علیخان صاحب و جمعی دیگر از اعزه بملاقات آمدند چون در
دولت و اقبال همراه مهاراجه جهاولعل که ذکرش در شرح احوال
لکهنو گذشت باتفاق بندگان نواب مستطاب عباسقلیخان
بهادر نصرت جنگ دام اقباله خلف ارجمند نواب غفران مآب
منیر الدوله بهادر که ذکرش در ضمن احوال سابقه عظیم آباد
گذشت تشریف آورده بودند چون ماه مبارک رمضان قریب بود
توقف نمودم اعزه و مقدسین خاطر سیر را در میداشتند و تحقیق
مسایل مشغول بودند الحق دران ماه مبارک بسبب الفت و محبت
دوستان بر من نهایت خوش گذشت و دران شهر قبل از من وارد
بود عالیجناب معلی القاب فضایل مآب سلاله السادات علامی فهامی

ورود عظیم اباد بعد از مراجعت از فیض

احوال عالیجناب آقا سید حسین شوشتری دام عزه

آقا سید حسین داماد خجسته نهاد مرحوم مغفور جنت آرامگاه جناب
میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره که عازم صدور فیض آباد
و لکهنو بودند ملاقات اتفاق افتاد و در ترجیح میان این دو بلده
مترددد بود ازین مشورت فرمود فیض آباد را ترجیح داد فسخ
نمود و عزیمت فیض آباد را انجام فرمود و چنانکه خطاطش
رسید نوشته بودند که از تبارس عازم لکهنو شده اند خاطر
حزین را تسکین و تحیر تمام حاصل شد زیراکه این حسین ست و آن کوفه
نمیدانم از منافقین الی بیرش چه خواهد آمد اللهم انصره
واحفظه وعن بحق محمد و آله بالجمله عالیشان رفیع مکان زبدة
الاعیان مستر ... صاحب بهادر نجیب و بحشمت یعنی صاحب عدالت
دیوانی و فوجداری آن بلده است و در ابناء جنس خود نهایت ممتاز
و بصفات حمیده و خصال جمیله موصوف و همیشه اوقات او در
رفاهیت رعیت و عباد الله مصروف است چون برورود من آگاهی
یافت مکنفر هرکاره از سرکار خود معین فرمود که پیش من حاضر باشد
و بهر خدمتی که بگویم قیام نماید و صاحب عدالت اپیل این بلده بود
عالیقدر رفیع مقدار معدلت شعار نازم الملک صمصام الدوله
... بهادر ... که بخیانا اشراف و اعیان و اعزه با نام و شانی
و عمده امراء عالیشان فرقه انگریز و طالب مجالست و مصاحبت
نیکان و ارباب فضیلت و نام آوران هر ملت و طریقه و علوم عربیه
و اطلاع بمراتب ادبیه سرآمد امثال و اقران است و نیز از اصحاب
عدالت مذکوره بود صاحب جلیل الشان معدلت نشان رفیع مکان

مستر کرتنی سمت صاحب بهادر وی از جملهٔ اخیار اینقوم و راغب مجالست
اصحاب فضل و دانش و طالب مصاحبت ارباب کمال و بینش است
و حالی صاحبان سابقین از لوث ارتشا و طرفداری احدی از مخاصمین
معرّا و مبرّی اند و بکنه مطالب غامضه باندک التفاتی میرسند
و در آن شهر مراسله از محترمه مکرمه منو بیگم صاحبه مرحومه از مرشدآباد
رسید مشتمل برانکه فرح باغ که از باغات عالیه سرکار است بجهت
سکونت شما مقرر کرده ایم در هنگام بود و باش این بلده در آنجا
منزل فرمایند و اعاظم و اعیان عظیم آباد خصوص نواب مستطاب عباس
قلیخان بهادر و نصرت جنگ سامی الالقاب اصرار بر توقف در این بلده
داشتند و من در ترجیح اندک تاملی داشتم و خاطر را بیشتر میل بعظیم آباد
بود بسبب تقدس و تدین و خوش رفتاری امرا و اعیان این بلده و بلدهٔ
دار الشرف مذکور در این اثنا از متواترین بسماع رسید که بسبب شنیعه و افعال قبیحه
فاحشه ملعونه که در آنجا مرشدآباد از صلب برادر میر امین ناصبی است
بالکلیه ابواب خیر در ان بلده مسدود و زیاده از سابق نیز از آن درگاه
احدیت بیگانگی حاصل شده است استماع این مقدمه نیز باعث موجب ترجیح
عظیم آباد شد زیرا که امثال این فقیر را دوستی با هر کس میشود زیاده از راه
نیکی ذات و حسن صفات و اطوار و کردار اوست و یا انکه بجهت تمشیت دادن
امور فقرا و ذوی الحاجات است و هرگاه هر دو مفقود بود و نبودش علی السویه
خواهد بود دوستی در خاطر خود مقرر نمودم که بسبب کثرت اهل و عیال و فرستادن عالیحضرت
آقا محمد حسن خراسانی تمشیت امور ولایت مرشدآباد در وهم هم بزودی
مراجعت کنیم القصه بعد از چندی رفتن نواب مستطاب معلی القاب بکریم [illegible] بهادر

خلف اوسط نواب سیف الله بهادر مرحوم خراسانی سابق الذکر که بملاقات
تشریف آورد القصه عالیشان بی اصرار بی توقف فخر موفقیتی امیریست
عالیشان و بزرگیست با نام و نشان و بعد وقتی در خدمت شاه عالم بادشاه
که نام سلطنت با او عجب عزت و امتیاز تمام میماند و از آن بادشاه
بخطاب مقرب الخاقان نیز الملک ضیاء الدوله فرزند خان بهادر شجاعت جنگ
سرافراز گردیده و در انشاء شعر فارسی و هندی و فهم آن و طریقه محاوره
و مجلس آرائی طبع رسائی دارد افسوس که در دوستی ثابت قدم و در صداقت
استقامتی ولیکن شریعت مقدسه چنانکه باید اتفاقی و در بازار خبر کیده
سرور بحر جلیل بیجا که نهایت کمال درد به ترقی است متاعی ندارد
فرزند ارشد ارجمندش عالیشان معلی مکان مهدیقلیخان صاحب در
مراتب تقدس و دینداری از پدر نهایت ممتاز است و از امورات خیر
آن امیر تعزیه داری حضرت سید الشهدا ابا بیازد در دهلی بجهت اجتماع
خلایق مشهور جهان و زیاده از آن خبری بسماع نرسید و از جمله نیکان
و جوانان آن سلسله بیجه عالیشان معلی مکان رفیع بنیان مرید مخلص علماء
تمام و نشان محمد سعادت خان خلف مرحوم نواب محمد شجاع خان بهادر
خلف اکبر جنت غفران مآب منیر الدوله بهادر سابق الذکر وی با اکثر
اخوانش از جمله عباد و صلحا اند و اغلب بملاقات آمده خاطر را مسرور
میساختند و در این سفر ملاقات شد با عالیشان معلی مکان
سلالة السادات میر ... آغا خلف مرحوم میر غلام حیدرخان
هراتی که در صلح مظفرپور از اضلاع عظیم آباد از ... گشته‌اند
... رفیق القلب تحفه اخلاق و در استفاده علوم شرعیه رغبت تمام

وارد حیدرآباد که صلاحیت و فضیلت شعار ملا محمد علی ترشیزی
خراسانی را که عمده ترجمه ظاهر بعضی از متون فقهیه از بعضی از
طلاب آن البلد و فی الجمله بهتر بود در خانه خود سپرده متکفل خرج و کلی
اخراجات او شده و خودش باستفاده و ترجمه شرایع الاسلام
مشغول است و نیز از علمای آن شهر بود عالیحضرت سامی مرتبت
فضیلت شعار میرزا رستم علی خلف مولوی محمد حلیم کشمیری که در علوم
معقولات در آن بلده وحید و نهایت لسان و خوش محاوره است
و در نزد من باستفاده مشغول بود و نیز از علماء آن شهر بود عالیحضرت
ستوده مرتبت حمیده خصلت فضایل شعار فرخنده رفتار اخوند ملا
ابوالقاسم کشمیری صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم و واقف باغلب
علوم متداوله سیما تواریخ و ملل مختلفه است و جمعی از شاگردان زیاده از
آنچه میدانند او را نمیدانند و نیز در این سفر ملاقات شجاعت نشان
رفیع بنیان محمد علی خان مخاطب بکرنیل صاحب خلف شیخ نصرالله ساکن اکبر
از قرای عظیم آباد و میرزا صاحب جمعیت و دقیق القلب و مخلص علما و سادات
یافتم و با من اخلاص و مودتش بدرجه کمال است و نیز در این سفر ملاقات کرد
با عالیشان سلالة الاعیان میرزا حسین خان خلف عالیحضرت شاه علی خان
صفوی از بطن همشیره سلالة الاطیاب عالیشان میر محمد باقر خان اسلام
ذی جوانی است خوش صحبت و ظریف و نیکو مقال و تحصیل علوم عقلیه
داده و شد و ملاقات تشریف آورده وی از ساکنین قصبه گاکوری که از مضافات
لکهنو و فاضلی است عالیشان و نهایت خجسته اخلاق و متواضع و در سرکار کمپنی بمنزله
صدر الصدور و متولی احکام و عزل و نصب قضات در ظاهر ملو متعلق است

بودم آن عالیشان نیز در قصبه مذکوره بملاقات اقارب و
خویشان خود آمده بود بعضی از رسایل من بنظرش رسیده قلباً
با من محبت و وداد و الفت غائبانه حاصل نموده بود چون وارد
الشهر شد بملاقات تشریف آورد و مراتب دوستی بدرجه کمال رسید
زیدت الله سعادة الدارین چون ماه مبارک رمضان تمام شد عزم مرشدآباد
کردم اعزه مانع شدند وعده مراجعت کردم بود در یوم هفتم ماه شوال
بر کشتی سوار شده یاران را وداع کرده باتفاق رفقای سابق الذکر
روانه سمت مقصود شدیم و در عرض راه از فضل جناب اقدس
الهی القدر خوش گذشت که از حد تحریر افزونست فصل ۲۳
بعد از یازده روز وارد بهگوان گوله که تقریباً سه فرسخی مرشدآباد است
شدیم و چهکره و گاری کرایه کرده اسباب را حمل کرده یوم هجدهم
بشهر مذکور وارد شهر مذکور شدیم و بعلتی که سبق ذکر شد در
باغ مذکور منزل نکردیم و خود خانه کرایه نموده در آن مقام گرفتیم
روز دوم عالیشان معلی مکان رفیع بنیان خیر الامثال فخر الاقران
نواب میر ابوالقاسم خان بهادر مشهور بمیر منگلی صاحب پسر زاده
بیگم صاحبه سابقه الالقاب بملاقات آمد و برفتن بباغ را
تکلیف نمود قبول نکردم و چند دفعه نیز خواجه سرا پیغام آورد و هر
دفعه را بعذری موقوف داشتم زیرا که احوال و اوضاع این دست
مناسب حال من نبود پس بآن ضعیفه فاجره ملعونه مغویه اصحاب جبر
که ذکرش گذشت بعضی از مواعظ و نصایح پیغام کردم مفید نشد
شعر
برسیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنی در سنگ

خروج از عظیم آباد

ورود وارد ثانی مرشدآباد دفعه ثانیه
و احوال آن بلده و نوبت بیگم صاحبه

افسوس که الحال دران بلده ما اصلا اثری خیر باقی نمانده است
و بعضی که غیر الحمد از ابنای جنس خود امتیازی حاصل نموده بودند از
معاشرت و مصاحبت میان عاقبت را فراموش کردند
بحیثی که بشرح آن مناسب حال و لایق این دفتر نیست و بحکم
موصوفه در شهر شوال سنه یکهزار و دوصد و بیست و چهار هجری
این بی‌اندازه‌ئی را وداع کردم القصه دران بلده خط گورنر
رسید مشتمل بر حکم محافظت و حراست این فقیر و عدم مواخذه
و مطالبه گمرک از اموال و اجناسی که همراه من باشند و مهر بسیار
بزرگی بران کاغذ بود باین عبارت فدوی محمد اکبر شاه بادشاه
غازی مرید پوشیان عظیم الشان منشی خاص حضور فیض معمور
بادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامراء لارد منتو گورنر
جنرل ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند
سنه احد یعنی از جلوس محمد اکبر شاه که نام سلطنت را بر او نهاده
خط را بشن صاحب کلان این بلده اسکات صاحب فرستادم حکم شد
که هر شب چند نفر از سرکار کمپنی از برای محافظت من حاضر میشدند
و قبل از من جناب معلی القاب مخدومی میرزا محمد حسین شهرستانی
دام فضله وارد این شهر شده بود و در شب موازی چهار هزار روپیه
تقریبا و جنس از او بسرقت برده بودند و بسبب خط مذکور از من
سانحه واقع نشد و بسیار خوش گذشت پس در یوم شنبه نهم
شهر ذی القعده الحرام از سنه مذکوره عالیحضرت آقا محمد حسن خوانساری
ناظم خود را با اتفاق ملا اسد الله بروجردی روانه کلکته نمودم و

سجع مهر گورنر لارد منتو بهادر

روانه شدن آقا محمد حسن خوانساری
بجهت کلکته بعزم ایران ه

خطی از عالیجناب فضایل مآب فخر الحاج حاجی سید رسا ابن رحمت شاه
امیر احمد بندر ربیعی که از جمله اخیار و سرآمد تجار بندر کلکته است
نوشتم که اشترا بانفی الجمله تخزائی که نزد آن عالیشان بود بر
جهاز صالحی سوار کرده روانه نماید که امور عتبات عالیات و بلده
کرمان شاهان را منظم و منسق نماید و خود توقف کردم تا اینکه
خبر رسید که در غره شهر ذی الحجه سوار و روانه سمت مقصود شدند

۲۴ فصل

اللهم انعم و ما نعم بلا غنا احسنا جمیلا یا ارحم الراحمین
پس نور چشمی محمد را ابقاه الله در مرشد آباد گذاشته باتفاق
عالیجناب مقدس القاب میرزا غلام حسین خان و عالیشان
میر سید علی که ذکر شان گذشت و سیادت منزلت میر صفی علی
سابق الذکر در یوم سه شنبه چهاردهم ماه ذی الحجة الحرام از سنه
مذکوره روانه بلده جهانگیر نگر شدیم که در عرض راه از بسیاری
تعجیل رفقا که شب و روز را اغلب در طی مسافت بودیم بسیار بد
گذشت پس در روز دوشنبه بیستم ماه مذکور وارد شهر مذکور
شدیم نواب مستطاب معلی القاب سلالة الاطیاب نقاوة
الانجاب فخر الاعیان والحکام و زبدة الامراء والاعلام متخلق
باخلاق مصطفویه و متادب بآداب مرتضویه اخوی معظمی
نصیر الملک انتظام الدوله سید علیخان بهادر نصرت جنگ
ادام الله توفیقاته باحتمال اینکه عیال همراه من باشند دو قطعه
خانه بجهت سکونت من مقرر فرموده بود پس من در یک قطعه
منزل کردم و رفقای سابق الذکر در قطعه دیگر قرار گرفتند

ونواب معظم الیه باتفاق برادر نامدار خود نواب کریم الالقاب
فواضل اکتساب نخبة الامراء و زبدة النجباء جامع فضایل صوری و معنوی
اخوی مقامی شیر الملک شمس الدوله سید احمد علیخان بهادر
ذو الفقار جنگ ادام الله عزه بملاقات تشریف آوردند ایشانرا
در همه مراحل از انچه شنیده بودم بهتر دیدم [illegible] است که در این
حدود قلیل النظیر اند با علماء در نهایت فروتنی و تواضع و با اهالی
دنیا بغایت بزرگی و سروری و بقدر مرتبه و شان با هر یک سلوک
و رفتار را منظور دارند نواب شمس الدوله بهادر علاوه بر مراتب
اوصاف بزرگی بعلوم متداوله خاصه در کلام نیز مربوط است
چنانکه رساله در تقسیم تعقل و مراتب آن تالیف فرموده بود و
بمطالعه من رسانید الحق بنهایت پسندیده و نیکو تالیف شده بود
افسوس که مداخل ان دو سرکار بقدریکه باید نیست سبحان الحکیم القدیر
چه قدر اختلاف در اوضاع و اطوار خلایق است کسیکه همیشه مست
و لایعقل و از خدا و خلق بیگانه است و احدی از اخیار و اشرار
از رفتار و کردار وی راضی نیست و در هر حله بخل بحدی رسیده است
که معیشت ان بر چند شیشه شراب و چند عدد های ریزه و قدری
روغن چراغ است و همیشه صحبت او با اراذل و اوباش و مردان
لوطی و قلاش است و اگر کسی را مالک وجود نیاز دید از حسد در رشک
قریب بهلاکت میرسد در مرشد آباد بر مسند نظامت می‌نشیند و ماه
مداخلش نه لک روپیه میشود و اشخاصی که بهمه جهت قابل و بجمیع
کمالات حسنه و اوصاف پسندیده متصف اند قلیل البضاعت

در رساله اول گذشت

المبادن

و نیست اندوهی نه با آن همسری نه با این یکپن؛ خود ایمانی
ای احکم الحاکمین؛ و این از عادات دیرینهٔ فلک کجمدار و اعظم
شاهدی است بر بی اعتباری زخارف دنیای بی اعتبار چنانکه
در اخبار کثیره وارد است که اگر دنیا را بقدر پر کاهی در نزد جناب
باری تعالی اعتباری میبود هر آئینه از آن بقدر لقمه بکافران عطا
نمیفرمود؛ سه فلک را عادت دیرینه اینست؛ که با آزادگان دایم
بکین است؛ اگر احدی این مطالب را خلاف واقع و فقیر را
صاحب غرض داند محنت اندک سیاحتی را بر خود بگذارد و
با آنکه از عامهٔ مترددین الحدود استفسار نماید اگرچه بزعم خود
با این فقیر خوش سلوکی کرده است ولکن چه باید کرد که وقایع نگاری
مقتضی آنست که احوال بر وجه راستی و درستی نگارش شوند
القصه در آن مدت که در جهانگیرنگر بودیم دقیقه از آداب تعارفات
و سلوک را فرو گذاشت نکردند و مکرر ملاقات فیمابین اتفاق می
افتاد پس بهلال ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و بیست و چهار هجری
در رسید و بزرگ و کوچک بعزاداری مشغول شدند و در آن
بلده تعزیه خوانه قدیمیه است که یکصد و پنجاه سال تقریبا قبل از این
میر مراد نامی که نهایت مقدس و صالح و دیندار و از سلسلهٔ سادات
اطهار بود بنا کرده است و حسینی دالان مشهور است و نواب معظم
الیه از حسن ارادت و نهایت اخلاص و دینداری باهتمام امور آن مکان
شریف مشغول میشد و در غایت خوبی بانجام میرسانید و از شدت
تقدس و صلاح فاتحه خوانی برادر عهدهٔ خود و برادر نبابدار و الاتبار

در بلده
سنه ۱۲۲۴
هلال محرم الحرام …
… عزاداری
چنانکه … کیفیت …
بزرگان آنجا در بلدهٔ مرشدآباد

خود گذاشته بود و هر گاه یکی بر منبر میرفت دیگری شمعدان را بدست
گرفته در نهایت عجز و انکسار در پای منبر می‌ایستاد و در شب
هفتم حنابندی که رسوم این ملک است اسبی را بصورت ذو الجناح میسازند
و در شهر میگردانند و دو امیر معظم دو طرف لجام آن اسب را
گرفته بر سر و سینه زنان در شهر با دستگاه تمام نوحه کنان میگردیدند
و در روز عاشورا حسب العادت این ملک شبیه ضریح مقدس را
با افغان و زاری پیاده بخارج شهر قریب بیک فرسخ برده دفن
میکردند و در مرشدآباد تعزیه خوانه بسیار عالی است که نواب
سراج الدوله شهید بانی آن است و بجهت اخراجات آن مبلغ خطیری
از املاک مقرر کرده بوده است و جماعت انگریزیه انهارا بسبب
بعضی از مصالح بتصرف خود در آورده اند و در سالی دوازده هزار
روپیه بناظم آن بلده میرسانند که بمصارف مقرره آن مکان برساند
و در ایام عاشورا از دولت سرکار کمپنی بهادر فی الجمله رسوم تعزیه‌داری
در آنجا بعمل می‌آید و در بعضی از اوقات بندگان ناظم مست و
لا یعقل آمده بر مسند کبر نشسته بر متکای نخوت و بزرگی تکیه میدهد
و جماعت انگریزیه نیز بر کرسیها در مقابل او مینشینند و اینست
که از غایت بیهوشی در عقب منبر رفته بخواب میرود و با آنکه
شراب میباشد و در هنگام فاتحه خوانی شخصی بر منبر رفته
بنام او و گذشتگان او که احوال ایشان لایق این دفتر نیست
فاتحه میخوانند و اصلا نام باعث و بانی آن مکان شریف یعنی
نواب شهید را بر زبان نمی‌آورند ولکن غافلند از اینمعنی که شنونده

تعزیه خوانه در مرشد

حکیم ودانا است مجملا اگر مقدمه دوازده هزار روپیه و اهتمام جماعت
انگریزیه نبود چون تعزیه خوانه های دیگر اثری لی الان از آن
مکان باقی نمانده بود حسن سلوک و انصاف انجماعت را باید دید
که با آنکه از اسلام بیگانه اند و نواب سراج الدوله دشمن ایشان
بوده است الی الان آن مبلغ را بانسرکار میرسانند و در تمام
قلمرو خود با آن تسلطی که دارند املاک و عقاراتی که وقف
معابد مسلمین یا هنود بوده است همه را برقرار گذاشته اند
با آنکه مبالغ خطیره مداخل آنهاست امیدکه حقتعالی دیده تعصب
و تقلید باهل اسلام نیز کرامت کند القصه در یوم سیم ماه صفر
المظفر از سنه مذکوره که نیر اعظم در برج حمل طالع و روز عید نوروز
سلطانی بود نواب نصرت جنگ بهادر در ساعت سعد بدان مقدس
مذکور مشرف شده در هنگام مراجعت بر پالکی که نوعی از سواری است کرارا
مخصوص امرای ذوی الاقتدار است بدون اجازه سلطانی هر کس
قدرت سوار شدن آن نیست بحکم شاهزاده بلندارادۀ سلیمان
شکوه بن شاه عالم پادشاه برادر اکبر پادشاه حال محمد اکبر
شاه و اجازه امیر الامراء لارد منتو ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی
انگریز بهادر متعلقه کشور هند سوار شد فی الجمله در ازمنه سابقه
ناظمان بنگاله را نیز دران باب مدخلیتی بوده است و در این اوان
نظر بعدم قابلیت ناظم وقت احدی اعتنا باو نکرد و از وی
رخصت نگرفت و وی را مجال دم زدن نشد و در آتش رشک
و حسادت بجز سوختن و صبر چاره ندید در آنوقت مناسب آنست که

بیان نسب نوابان بنگاله در اصل عربی

فی الجمله سلسله علیه نوابان معظم الیهما نگارش شود تا مطالعه کنندگان را
انتظاری نماند بدانکه مرحمت و غفران پناه فاضل کامل حاجی
محمد مقیم که از علمای و اعزه طالقان قزوین بود بسببی از اسباب
وارد مملکت هندوستان شد و از حضور بادشاه وقت
که ظاهرا شاه جهان بابری بوده است عزت بسیار یافت
و از او مخلف شد مرحوم مغفور مبرور حاجی محمد جعفر و وی
در بندر هوگلی که قریب بکلکته است و سابق بر این بندر
بنگاله و هند و نهایت معمور و مجمع اعیان و تجار بوده است
مقام گرفت و روزگاری را بعزت میگذرانید و از او مخلف شد
عالیجاه رضوان ارامگاه آقا باقر وی نیز مدتی را در آن بندر
گذرانید و بجوهر ذاتی و استعدادی که داشت با امرا و حکام
نهایت ارتباط حاصل کرده تقرب تمام در خدمت نواب غفران
مآب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله بهم رسانید بعد از چندی
نواب مرحوم وی را بجهت تمشیت بعضی از امورات بعنوان
سفارت بخدمت نواب غفران مآب صفدر جنگ بهادر وزیر
احمد شاه بن محمد شاه بابری فرستاد آن خدمت را بآئین
شایسته بانجام رسانید و نواب وزیر را از رفتار و کردار و
گفتار وی نهایت خوش آمده خواهش نمود که در خدمت
وی توقف نماید و فرمود که از نواب مهابت جنگ رخصت
حاصل خواهم نمود در جواب معروض داشت که این معنی عین
سعادت و مایه افتخار است ولکن جناب عالی را بعد از این

حرکت چگونه بر این فدوی اعتماد خواهد شد که محسن قدیمی را گذاشته
بجهت تحصیل جاه و حشمت مایل توقف در حضور شوم نواب وزیر
از این جواب نهایت مسرور شده ویرا بحضور بادشاه برده بخلعت
و خطاب جهارت خانی علاوه بر منصب خانی او سرفراز فرموده
رخصت داد این احوال بالتمام قبل از ورود وی بحضور نواب مهابت جنگ
رسیده بود پس چون اینجا رسید فوجداری راج محل را بوی عوض
نمود و بعد از چندی حکومت جهانگیر نگر را باو عنایت کرد دائم مرحوم
همیشه طالب وجویای آن بود که کسی از اشراف و اعیان دار
الایمان ایران وارد اینجا و دستی و که صبیه مرضیه خود را بوی منسوب
نماید و ابمعنی را بدوستان خود و از انجمله بود حاجی مهدی که از متوسلی
نواب مهابت جنگ بود فرموده بود از اتفاقات والد رحمت و غفران
ماب سلالة الاطیاب میر مرتضی و عالیجناب معلی القاب سید رضا
و عالیحضرت سید علی که از عمده بلده قزوین بود برحمت ایزدی
پیوست و اولاد او بعتبات عالیات عرش درجات مشرف شدند
سید رضا در نجف اشرف مجاور شد و الی الان در آن ارض
اقدس میباشد و اولاد چند میدارد و سید علی بجبل عامل رفت
و در انجا سکونت گرفت و خلف او عالی حضرت سامی مرتبت سید
احمد که نهایت مقدس و صاحب اخلاق پسندیده است در نجف اشرف
مجاور است و بابنش مودت و دوستی نسبت بحد کمال است و مرحوم
میر مرتضی عازم هندوستان شد چون وارد مرشد اباد شد و حاجی
مهدی مذکور بر مقدمش مطلع گردید بخدمتش رسید و ویرا جامع محامد

واوصاف حمیده نواب جابرت خان مرحوم را اطلاع نمود نواب معظم الیه
نهایت مسرور شده امرحوم را بجهانگیرنگر طلبید و در نهایت اعزاز
واحترام و بنا بر استکاه تمام با صبیه مرضیه خود منسوب نمود و از ان مرحمت
وغفران پناه جنت آرامگاه نواب سید محمد خان بهادر حشمت جنگ
و نوابان معظم الیهما مخلف شدند لیکن کارگذاران و متوسلان
نواب جابرت خان مرحوم بر تقرب میر معظم الیه رشک و حسد برده
از کثرت هوش و ادراک وی خایف شدند که بعد از نواب
مرحوم صاحب مسند و مقام او شده ایشان را از ان دولت محروم
نماید لهذا شروع بتمامی شیطنت کردند و رفته رفته فیمابین
نواب مبرور و میر مغفور را برهم زدند و ان الفت و اتفاق را
بعداوت و نفاق مبدل ساختند این معنی بر غیرت میر مشار الیه
گران آمده عازم عتبات عالیات شد و چنانکه شنیده ام در
نجف اشرف برحمت ایزدی پیوست و نواب جابرت خان مرحوم
نیز در عهد میر محمد جعفر خان مرشدابادی که ذکرش گذشت و بعد
خواهد آمد در جهانگیرنگر از این سرای فانی برحمت ایزدی واصل
و حضرت ملک وهاب مسند حکومت نواب مرحوم را بنواب سید
محمد خان بهادر حشمت جنگ که اکبر اولاد میر مشار الیه بود عنایت
فرمود و بعد از ان سرکار نواب نصرت جنگ بهادر ثانی الاول
که فرزند اوسط اوست متعلق ساخت و الی الان بر او مستدام
و برقرار است ادام الله عزهم و توفیقاتهم و در ان بلده اکثر
واعیان از هر صنف بسیار بوده اند و سابق بر این از بلاد عظیمه

مشهوره بوده است و شاه جهان بادشاه باعث بر آبادی او است
و هفت کوس هندوستان که تقریبا سه فرسنخ و نیم است
قطر آبادی و معموره او بوده است و در این اوقات نهایت
خراب و ویران است مگر سمتی که جماعت انگریز در آن سکونت
دارند که فی الجمله رونقی دارد و پارچه اقبا بافو و کشیده و جامدار
و ململ و شبنم و آب روان در نهایت تکلف در اینجا بافته میشود
و تجار باطراف عالم میفرستند و لهذا در این اوقات نیز فی
الجمله معبر تجار و آمد و رفت غربا است و فی الحقیقت باعث
رونق و آبادی و رغبت متردیدین بان شهر سلوک و رفتار
نوابان معظم الیهما و وجود چند نفر دیگر از اشراف و اعزه است
چون عالیشان معلی مکان رفیع بنیان سلالة السادات میر
اشرف علی وی نهایت آرمیده و با وقار و طالب مصاحبت
علماء کبار و بلند همت و نجسته رفتار است و اکثر بدلکه همه سیر دارد
بطول میانجامد و از علماء الشهر بود عالیجناب معلی القاب مقدس
عابد زاهد میر محمد علی مشهور بفاضل اغلب بملاقات تشریف
میاورد و خاطر را مسرور میداشت و در این اوقات مسموع شد
که برحمت ایزدی پیوست قدس الله روحه و در آن شهر در موسم
بارش رعد و برق و صاعقه زیاده از بلاد دیگر میشود و بان
شدت در جای دیگر کم دیده ام اغلب شبها از شدت آواز
آن آرام نمیشد و در آن مدت قلیله که توقف داشتم دو
سه دفعه صاعقه در شهر فرود آمده و خرابی رسانده فصل ۲۵

میر محمد علی فاضل

شروع از اینجا نیز بیک سبک که بیاض نه منسوب است

پس در یوم دهم شهر ربیع الاول از سنه مذکوره باجراز تمام از
قولبابان معظم الیهما و سایر دوستان و اعزه رخصت شده
باتفاق عالیشان معلی مکان دوست بسیار مهربان میرزا محمد حسین
معروف بشاه متبلا حسین خلف مرحوم مغفور سید علیخان
بهادر عم نامدار والا تبار سید کاظم علیخان بهادر که ذکرش
در بیان احوال عظیم اباد گذشت روانه سمت مرشد اباد شدیم
شاه موصی الیه بغایت نیک ذات و فروتن و مبادی آداب
و در ظاهر اگرچه بجهت بعضی مصالح در لباس فقرا در آمده است
ولکن در معیت معاشرت چیزی از حرکات درویشانه چون
میل بخانه و خنک و نوشیدن چرس و بنگ و عدم مبالات
بعبادات و طاعات از وی ندیدم بلکه برخلاف فقرا او را
بسیار راغب بتلاوت قران و ادعیه و مواظب بر اوقات
صلوات مشاهده نمودم افسوس که بتراشیدن ریش مبتلاست
القصه در اثناء راه از خشیت آبادی و اتصال مزارع
و دهکدها بیکدیگر و وفور اسباب تنعم و موافقت رفقای
بسیار محظوظ بودیم ولکن از شدت طوفان چند روزی
بد گذشت و شدت هوا بحدی بود که چند دفعه مشرف
بر غرق شدیم بعد از چهارده یوم بیست و سوم شهر مذکور
وارد بهگوان گوله که پنج کوسی دار الخیر مرشد اباد است
شدیم عالیجناب میرزا غلام حسین خان با بعضی از دوستان
قزلباشیه و غیرهم بانجا بملاقات آمدند پس عالیحضرت

شاه متبلا حسین

میر صفدر علی را بجهت حرکت دادن عیال و نور چشمی محمد روانه
شهر کردم متعلقان او بجهت بعضی از موانع ممانعت
میکردند پس للعلاج دفعه دیگر بان بلده میشومه رفتم و دو روز
زیاده توقف نکردم و در یوم شنبه بیست و هفتم ماه مذکور
عیال را از ان شهر خبث بر آوردم و دران بلده ملاقات شد
با عالیجناب مقدس القاب مخدومی مطاعی جناب میرزا محمد
هادی خلف مرحوم جنت آرامگاه حاجی محمد حسین قدس سره
که ذکرش در مطلب چهارم گذشت و عالیحضرات سلالة
السادات آقا سید علی و آقا سید حسین که ذکر ایشان در اولاد
مرحوم مغفور میر ابو المعالی بزرگ در ضمن احوال سادات
کازرون گذشت و ایشان نیز از سوانح روزگار وارد بحدود
شده عازم فیض آباد فیض بنیاد بودند پس باتفاق ایشان
در رفقای سابق الذکر یوم دوشنبه بیست و نهم شهر مذکور
روانه سمت جنت الهند عظیم آباد شدیم و در تمامی راه
از موافقت و صحبت رفقا در نهایت سرور و حبور گذشت
ولکن از شدت باد و طوفان در عذاب بودیم چنانکه درین
ایام نیز چند دفعه مشرف بر غرق شدیم و در شب نهم و روز
تفرقه میان من و رفقا و عیال اتفاق افتاد و با آنکه یک روز
و یک شب قریب بهم بودیم و بجز عرض شط چیزی فاصله نبود
سبیل و اتصال کشتیها بیکدیگر بسبب مخالفت باد
و شدت طوفان میسر نشد وصل ٢٦ بعد از شانزده

روز از تفضلات حضرت باری صحیح و سالم با جمیع رفقا
در یوم سه‌شنبه چهاردهم ربیع الثانی وارد عظیم آباد شدیم
دولت و اقبال همراه مهاراجه جهاولعل و عالیجناب
سید کاظم علیخان بهادر با جمعی از اعزه و بزرگان و مومنین
تا کنار دریا استقبال کردند در دولتخانه سید معظم الیه
که قریب بود فرود آمدم و بعد از دو روز مکان عالی جهت
سکونت گرفته شد و لکن بسبب کثرت تردد و آمد و رفت
مومنین با وسعتی که داشت در غایت ضیق میگذشت
حول سلالة السادات والاعیان عمدة الاشراف
رئیس المتواضعین میر جعفرشاه خلف مرحوم مغفور میر
قمر الدین علی صاحب رضوی که اجداد او از بزرگان و سادات
عالیدرجات موسویه مازندران بوده اند مطلع شد از جانب
مخدره مکرمه زوجه مرحمت و غفران پناه نواب علی عظیم خان غازی‌پوری
بعد از ملاقات استدعا نمود که در خوانه بسیار عالیشان که مخدره
داشت مقام کریم قبول شد و در ماه جمادی الاولی در آن
منزل نمودم القصه در غایت آرام دل و اطمینان خاطر تدریس
علوم شرعیه مشغول شدم رئیس العلما و الامراء نواب مستطاب معلی
الالقاب عباس قلیخان بهادر سابق الالقاب بخواندن کتاب
شرایع الاسلام مشغول شد و زبدة الانجاب و نقاوة الاطیاب
نتیجة الامراء و نخبة النقباء صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم
فرزند مقامی اشرف الدوله معین الملک حسن قلیخان بهادر خلف خلف

حسن قلیخان بهادر

دام عزه خلف اوسط ارشد ارجمند سعادتمند نواب معظم الیه
که بمضمون الولد الحر یشبه باباته الغر نهایت با وقار و حمیده
رفتار و مخلص ارباب فضل و طالب صحبت اصحاب کمال است :
بخواندن رساله قوت لایموت و عالیحضرت فضیلت مآب
مبادی آداب فاضل کامل میرزا رستم علی که ذکرش در احوال
سالفه عظیم آباد گذشت باتفاق فواضل انتساب فاضل
مقدس کامل میرزا اشرف حسین خلف الصدق عالیشان سیادت
نشان منشی احمد حسین سررشته دار عدالت فوجداری
سرکار مستر دکلس صاحب سامی الالقاب و ستوده افعال متقی
خصال مولوی میر ابوالقاسم که بهار بخواندن کتاب معالم الاصول
و کرامی قدر خجسته رفتار برخوردار فرزند مقامی نور الحسن خان ملقب
بنواب جان خلف عالیشان رفیع بنیان سعادت نشان
محمد علیخان از بطن صبیه مرحوم نواب علی عظیم خان سابق الذکر
باتفاق استاد خود بخواندن قوت لایموت و رساله تحفة المحبین
که فقیر در اثبات امامت نوشته است مشغول شدند بمصاحبت
این صاحبان عالیشان و جناب سید کاظم علیخان بهادر در
عالیشان عظیم البنیان جامع المحامد والاوصاف حاوی الکمالات
شفیق بسیار مهربان میرزا مهدی خلف الصدق مرحوم و مغفور
میرزا اعلام حسین خان از بطن صبیه مکرمه مرضیه جنت مکان رضوان
آرامگاه سید غلام حسین خان بهادر مولف کتاب سیر المتاخرین
عم والا تبار خان مشار الیه و زبدة الاعیان رفیع بنیان عظیم الشان

نواب جان

میرزا مهدی

اسدالله خان

ابتدای نماز جمعه
و خطبه

مقدس متواضع حمیده فعال بسیار مهربان اسدالله خان داماد
خجسته نهاد نواب معظم الیه وجمعی دیگر از اعزه واعیان اشراف
مقدسین که تعداد اسامی شریفه ایشان متعذر بلکه متعسر است
در وقت عصر هر روز خاطر حزین مشعوف میشد واز صحبتهای رنگین
ایشان فرح وانبساط حاصل میگردید تا بعد از چند روز نواب
مستطاب معلی القاب عباسقلیخان بهادر معظم الیه با جمعی از
صلحا وامرا ومقدسین استدعاء اداء نماز جمعه نمودند نظر بانکه
علماء جهلا اینجد ود امامت جمعه وجماعت را چنانکه سابق بیان
اشاره شد سرامد ریاسات وباعث جاه وجلال دنیویه میدانند
خوفا من الوباء والسمعة ومن اهل السنة والجماعة قبول نکردم در
حین اصرار ایشان از حد گذشت تفحص کردم مقام تقیه نبود
وتامل نمودم دیدم که من قدیم العصر الی یومنا هذا نماز مذکور بر طریقه
امامیه در حدود بنگاله معمول نیامده است ولهذا مومنین مورد تشنیع
منافقین شده اند واداء آن موجب رونق دین وشکوه
مذهب آبائین در نظر مخالفین خواهد بود پس تقیه باطن نموده
قربة الی الله وطلبا لمرضاته در روز جمعه بیست وپنجم ماه شعبان
المعظم از سنه مذکوره که یکهزار ودوصد وبیست وچهار هجری
در مسجد مرحمت ومغفرت پناه نواب سیف خان که ذکرش گذشت
باتفاق جمع کثیری از شیعیان نماز وخطبه را بر طریقه امامیه
بنام بادشاه اسلام خواندم بلغاء شیرین کلام وفصحاء خجسته
فرجام در ان باب تواریخ چند انشاء نمودند از انجمله بجبال ...

این عبارت رسید در هزار و دو صد و بیست و چهار چون حساب
کردم چهار کم بود تعمیه در سردانش که دال است نمودم و عالیشان
رفیع مکان میرزا مهدی سابق الالقاب قطعهٔ اورا انشا فرمود
وان اینست قطعه ∴ آقا احمد آنکه نقد علم او
پیش نقادان بود کامل عیار ∴ آنکه دارد نور رای انورش
تابش خورشید در نصف النهار ∴ وانکه از فیض هدایتهای او
میشوند از اهل یمین اهل یسار ∴ در عظیم آباد تا که زاتفاق ∴
شد ورودان فقیه نامدار ∴ در میان مسجدی کاز سیف خان
برلب دریا همیدارد قرار ∴ بهر ترویج نماز جمعه شد
مقتدای شیعیان این دیار ∴ پس پی تاریخ این امر جدید
فکر فرمودان جهان افتخار ∴ مصرعی از مطلع رای منیر
همچو خورشید از افق شد آشکار ∴ حسن واقع آنکه از روی جمل
هم مطابق شد حروفش در شمار ∴ سال تاریخ از سردانش بلی
در هزار و دو صد و بیست و چهار ∴ و نیز میرزای معظم الیه انشا نموده اند
وان اینست قطعه ∴ در عظیم آباد هند از فضل حق
شد حریم عزت رب ودود ∴ مسجدی در مدرسهٔ کز سیف خان
برلب دریا در رحمت کشود ∴ آقا احمد مجتهد ذی شرف
شهرهٔ آفاق در احسان و جود ∴ آنکه زیبد در مقام مدح او ∴
کفتنش سر خیل اصحاب شهود ∴ کرد در وی زنده رسم موعظت
هم نماز جمعه را برپا نمود ∴ در پی تکمیل جمع شیعیان
تا که شد در رکوع و در سجود ∴ سال تاریخش همی جستم ز دل

گفت هاتف شرع را رونق فزود ∴ و نیز آن عالیشان فکر نموده است آن تهنیت

آقا احمد آنکه ز رای متین او ∴ شد شرع استوار چو ریش جوهری ثبات

ز انفاس روح پرور آن منبع علوم ∴ بشگفت در حدیقهٔ عالم گل نجات

وز اجتهاد آن سر و سرخیل اتقیا ∴ سرسبز گشته این چمنستان کاینات

تا که ز یاری و مدد بخت اهل دین ∴ در پتنه شد ورود وی از حسن برکات

بهر نماز جمعه که دارد ثواب ها ∴ شد مقتدای جمله خلایق بصد ثبات

در مسجدی که بر لب دریا ز سیف خان ∴ دارد بنای محکم استوده از ثبات نماز

~~شد منعقد آن نماز اجرای این سنت و جمع شیعیان خلایق بالاتفاق~~

دلهای مومنان همه زین مژده بر شگفت ∴ برجاست این بنای ثبات رشک حسن جهات

در حال وجد از پی تاریخ این بنا ∴ گفتند قدسیان یک قد قامت الصلوة

و عالیشان رفیع مکان سعادت و اقبال نشان فرزند مقامی ممتاز الدوله ممتاز الملک سید مهدی علیخان بهادر مظفر جنگ طباطبائی دام عزه خلف الرشید مرحوم سید محسن بن جنت آرامگاه سید غلام حسین خان بهادر سابق الالقاب قطعه این تاریخ را چنین انشا نمود و آن تهنیت و قطعه

ز اجتهاد آقا احمد در این دیار ∴ گردید زنده شرع پس از حالت ممات

وز نفس پاک آن سر و سر دفتر علوم ∴ رونق گرفت باغ جهان از گل حیات

از آب یاری مدد ذات پاک او ∴ سیراب گشته جمله ریاحین کاینات

وز وعظ و از نصایح آن عیسوی نفس ∴ در تن دمید مرده دلان را دم حیات

تا که ز اتفاق حسن نور روی او ∴ تابید همچو مهر به ذرات ممکنات

شد اهل شهر پتنه بتعلیم مومنات ∴ تمیز تا کنند ز مسنون و واجبات

در مسجدی که بر لب گنگا ز سیف خان ∴ تعمیر گشته است بنایش بصد ثبات

بهر نماز جمعه شد مقتدا الصادق :. با خیل شیعیان و محبان باتفاق

گل گل شکفت غنچه دل از استماع این :. پر شد زمین شیعه ز اخرش حیات

از بس بوجد آمده تاریخ این نماز :. گفتند انس و جان بگ قد قامت الصلوة

پس عید ماه مبارک رمضان سنه مذکوره در رسید استدعا نمودند
که نماز عید را بجماعت ادا کنم قبول کردم و بنهجی که در شریعت مقدسه است
اعیان و بزرگان و مومنین در فقیر خوانه مجتمع شدند و با آنکه پیاده
راه رفتن را امراء این ملک بر خود عار میدانند اطاعة لله پا
برهنه تکبیر گویان بمسجد مذکور رفته بطریقه حقه بعمل آوردیم و از
فضل حضرت و ثواب این دوام خیر بواسطه این خاک ذره :.
بمقدار درین حدود جاری و برقرار شد اللهم اعز الدین و اهله
واخذل من خذله وانصر من نصره بمحمد و آله در این ماه مبارک
عالیجناب معلی القاب سلالة الاطیاب عالم روشن ضمیر و مقدس
قلیل النظیر مولوی سراج الدین علیخان مفتی عدالت عالیه صدر کلکته
از سمت وطن خود آمده بکلکته میرفت بملاقات تشریف آورد و او را
زیاده از آنچه شنیده بودم متدین یافتم محض از برای انجاح
مهمات مسلمین آن خدمت را قبول فرموده است پس ماه محرم الحرام
سنه یکهزار و دو صد و بیست و پنج هجری در رسید و پیر و جوان
بعزاداری مشغول شدند و از عادات خبیثه این کشور خاصه
آن شهر است نواختن دهل و دف و آلات سرور و شادی در هنگام
سینه کوبی چنانکه در مجمع الابرار فیض آباد منع کرده بودم و اثر نمود
در این بلده نیز منع کردم اشخاصیکه قربة الی الله تعزیه داری

[illegible] کیفیت عزاداری [illegible]

میکردند واز خدا و رسول خوف داشتند قبول کردند وکسانیکه غرض
ایشان نام وشهرت بین العوام بود ودر اسلام وکفر مذبذب بودند
بر مخالفت مصر شدند ودر جواب گفتند که از قدیم العصر این عمل معمول
بوده است وترک آن بدعت است وعلاوه ما جوید مجلسی علیه الرحمه
نسبت دادند که وی نیز در ایام خود منع نمود ودر خواب حضرت
رسالت مآب را دید که ایشان را بر آن منع وتوبیخ وتشنیع فرمود پس
اخوند از خواب بیدار شده دهل در کردن انداخته بتعزیه خوانها رفته
بنواختن آن مشغول شدند چون چنین دیدم بر منبر تکذیب این فرقه
ضاله مضله ملعونه نمودم وایشانرا از دل مومنین بیرون کردم ویک
دو کافر صوری ومعنوی در این مرحله در غیبت من سخنهای
احمقانه در توهین شریعت مقدسه گفتند وبحمد الله رسوا ودر
در نزد خالق وخلایق شدند لعنة الله علی الکاذبین الی یوم الدین
وطرفه تر آنست که در هر شهری که رسیدم جاهلی را دیدم که مرجع
فتاوی واحکام آن دیار است وبحدی در جهالت کوشیده که تمیز
نقطه از خط وصحیح از غلط نمیتواند نمود اگر فتاوی ایشانرا مفصل
نگارم سر رشته سخن از دست برود واز کتاب قال رسول الله
قلت انا ابو حنیفه بزرگتر شود از الجمله یکی فضله که را پاک میدانست
ومسح سر را در وضو از رستنگاه مو تا بالای دماغ میکشید ومیگفت
که در سن هفت سالگی جامع عباسی را نزد والد خود خوانده ام
وبهمین مستند فتوی میداد ودیگری را دیدم که حاکم بلد که مرد
شارب الخمر فاسقی بود میگفت که شراب خوردن مضایقه ندارد

مواجب و وظایف مردم را بر وقت بایشان برسان و چون
کسی فوت میشد کمی و زیادی در اجرت نماز و اخراج روح
اموات که از بدع این مملکت است با حدیثه و علماء اموات نزاع
می نمود و دیگری را دیدم که میگفت که اگر از کسی در حال مرض
نماز فوت میشود در حال صحت قضا نماید باید بهمان نوع بر بستر خوابیده
قضا کند نظر بحدیث فلیقضها کما فاتت الی غیر هذه من المزخرفات
و فرق تا فرجام سکوت این قوم لئام کم نام را در باب امر معروف
و نهی از منکر دلیل خود کرده بر من طعن میزدند القصه اگر در این
باب سخن را دراز کنم مطالعه کنندگان وقایع ایام خلفاء ثلاثه و حضرت
امیر و قتل و کفار صحابه را فراموش خواهند نمود بیت ای دریغا
دیده انصاف اگر بینا بدی سبط پیغمبر چرا در کربلا تنها بدی
چندی بر این منوال گذشت و این فقیر با وجود این مراحل از ملامت
ایشان اندیشه نمیکردم و نظر بآیه شریفه ضعف الطالب والمطلوب
مرید و مراد را کالعدم انگاشته در اظهار کلمه حق کوتاهی نمی نمودم
ولکن بر انهدام و اندراس دین تاسف و تالم بسیار حاصل میشد
زیرا که علما باین طور و امراء باین نوع و احوال زمانه دیگرگون نعوذ بالله
اگر چندی بر این منوال بگذرد دین و آئین نبوی بجهت مسلمین ناپدید
خواهد شد اللهم العن المخربین للدین المبین من الاولین والاخرین
الی یوم الدین مجملا در آن بلده بقدر مقدور در ترویج دین و تشیید
شریعت سید المرسلین مشغول بودم پس در یوم پنجشنبه بیست و چهارم
شهر محرم الحرام از سنه مذکوره یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته

فرزند ارجمند آقا علی از بطن والده فرزند برخوردار آقا محمد
طول الله عمرهما فی العیش الرغید بوجود آمد خاطر حزین را مسرت تمام
حاصل گردید ختم شد شرح وقایع احوال سراپا اختلال بر این مقام
والحمد لله علی حسن الاختتام و ما بعد وقایع غریبه مستقبله مجلد دوم
بعون الله وحسن توفیقه خاتمه در ذکر کتب و رسایلی است
که تا بحال از تفضلات او جل شانه بتالیف آنها موفق شده ام
و ذکر صورت اجازاتی است که علماء اخیار از حسن ظن خود این خاکپا را
بآنها سرفراز فرموده اند بدانکه تا بتاریخ حال که از راه ناهموار
زندگی شصت و پنج مرحله را بپای شکیب و استواطی نموده ام
از قلم این فقیر چند کتاب و رساله بدرجه ظهور رسیده است
اول حاشیه صمدیه مسماة بمحمودیه است که در کرمانشاهان
در بدو سن تالیف شده است و آن تقریبا دو هزار و هفصد بیت است
دوم رساله نور الانوار در شرح آیه شریفه بسم الله و آن هزار
بیت است سیم کتاب درر الغرویه فی اصول الاحکام الالهیه
که در نجف اشرف تالیف شده است و آن تقریبا چهل هزار بیت است
و الی الان از سواد بیاض نیامده و تمام نشده است امید که
حق تعالی توفیق تنقیح و اتمام کرامت کند چهارم شرح مختصر نافع از
اول تا بحث اعتکاف که در دار المؤمنین قم نوشته شده است و آن
تقریبا شش هزار بیت است این چهار مجلد در حدود ایران
و عتبات عالیات تصنیف شده اند پنجم رساله قوت
لایموت که در واجبات نماز و روزه است و جزو اول آن نظم

عدد تألیفات بتفصیل

رسیده است و آن سه هزار و پانصد بیت است و شروع در آن
در مرشدآباد بنگاله و ختم آن در لکهنو اتفاق افتاده است
ششم رساله جواب مسایل مرشدآباد است و آن پانصد بیت است
هفتم ربیع الازهار که در مسایل متفرقه اصول فقه است و در
هنگامیکه از مرشدآباد بسمت عظیم آباد میرفتم در کشتی تالیف
شده است و آن یکهزار و پانصد بیت است و هنوز ناتمام است هشتم
جزو اول کتاب مخزن القوت شرح قوت لایموت که در فیض آباد
در مدت چهار ماه بوقوع آمده است و آن دوازده هزار بیت است
نهم رساله تحفة المجالس که در مراتب فضیلت حضرات
ائمه طاهرین و اثبات خلافت بلا فصل حضرت امیرالمومنین ع
نیز در فیض آباد نوشته شده است و آن سه هزار و ششصد بیت است
دهم جواب مسایل فیض آباد و آن تقریبا یکهزار و سیصد بیت است
یازدهم تاریخ نیک و بد ایام که حسب الخواهش والده ماجده آصف الدوله
بهادر نیز در فیض آباد نوشته شده است و آن سیصد بیت است
دوازدهم تاریخ ولادت و وفات سادات اطهار علیهم السلام
و آن نیز در فیض آباد بوقوع آمده است و آن نیز سیصد بیت است
سیزدهم تاریخ بغلی مسمی بتحفة الاخوان در احوال مشاهیر انبیا
و خلفا و حضرات ائمه اطهار و غزوات حضرت امیر و مطالب
چند دیگر و آن در دکهن نوشته شده است تقریبا سه هزار بیت است
چهاردهم عقد الجواهر الحسان در جواب مسایل حیدرآباد دکهن
و آن یکهزار و ششصد بیت است پانزدهم رساله تنبیه الغافلین

که در بلده لکهنو تصنیف شده است وآن یکهزار بیت است نیز دهم
رساله کشف الریب والمین عن حکم صلوة الجمعة والعیدین که در
بلده عظیم آباد در هنگام بجا آوردن نماز جمعه و عیدین در روز
تالیف شده است وآن یکهزار و نهصد بیت است هفدهم مجلد اول
همین کتاب است که مسمی ببرات الاحوال است که در احوال بعض سیاحت
هندوستان نوشته شده است وآن ظاهراً یازده هزار بیت خواهد شد
هجدهم رساله کشف الشبه عن حکم المتعه است وآن تقریبا
هزار بیت است وعدد ابیات مجموع انها نود و پنجهزار بیت است
تقریبا والحمد لله علی التوفیق دیگر بدانکه اول عالمی که این فقیر را
باجازه خویش سرفراز و مشرف فرموده است واغلب علوم
و فقهیه را بعد از والد ماجد قدس الله روحه الشریف از محضر [متبرکش]
استفاده نموده ام جناب فاضل عالم عامل ومقدس عابد زاهد
کامل وحید الدهر وفرید العصر المجتهد علی الاطلاق والمشهور فضله
فی جمیع الآفاق جامع مکارم الاخلاق استادی ومن علیه [في] العلوم
النقلیة استادی المؤید المسدد المظفر الشیخ محمد جعفر بن المرحوم
الشیخ خضر النجفی ادام الله فضله است واین صورت خط شریف
آنجناب است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی الهی الاعذار
وارسل المبشرین والانذار الرسول المختار محمد واله الاطهار
صلی الله علیهم ما اظلم لیل واضاء نهار اما بعد فانه لما انقطع
الوحی من السماء ولم یمکن الرجوع مشافهة الی خاتم الانبیاء
وعترته الائمة الامناء لم یبق مرجع الی الاخبار والقرآن

صورت اجازات [illegible]

صورت اجازه جناب شیخ محمد جعفر نجفی دام ظله العالی

الموقوف بيان مجملة على بيان الائمة الطاهرين وقد تكثرت
الطبقات بيننا وبين الائمة الهداة وكانت الاخبار معنعنة
وكتب الاصحاب متواترة مبنية اغني ذلك في هذا الباب
عن الرواية متصلة باولئك الاصحاب لكنه مما جرت به عادة
العلماء ونسج على منواله فحول الفضلاء الاجلاء وضع الاجازة
في الرواية لتتصل العنعنة من البداية الى الغاية طلبا للتبرك
والميمنة وابقاء للسلسلة ولولى مائة الفسنة ولما كان
ولدي وقرة عيني كبدي المويد المسدد وثمرة العلماء وخلف المجتهدين
الفائقين على كل الانام الكامل الاوحد والعالم المفرد مولانا وابن
مولينا اقا احمد ممن لا ينكر فضيلته ولا اهليته وقابليته اجزت له
ان يروي عني جميع ما اجازته عن شيخي واستادي وحيد الدهر
وفريد العصر خاتم المجتهدين ورئيس طايفة اهل الحق المبين ذي
الفضل الباهر والمحل الزاهر وافضل الاوائل والاواخر استاد الكل
في الكل شيخنا وشيخ الجميع اقا محمد باقر وذي المقام البهي والشرف العلي
والفخر الجلي جامع الفضايل والفواضل من اذعنت لفضله الاواخر
الاوائل شيخنا واستادنا السيد محمد مهدي الطباطبائي عن مشايخهما
الكرام حتى يتصل السند بامام عن امام عن سيد الانام عن جبرئيل عن
الملك العلام من جميع ما روي عن الائمة الاطهار في الكتب
الاربعة المشهورة اشتهار الشمس في رابعة النهار من الكافي
والفقيه والتهذيب والاستبصار وما روي في غيرها من الكتب
الامامية المشهورة نسبتها الى العلماء ذوي المراتب العلية

وما اشتملت عليه كتب الدعوات من دعاء او اذكار او طلسمات
وما برز لي من تصانيف في الفروع الفقهية او الاصول الدينية
والشرط عليه بان يأخذ بجادة الاحتياط في الروايات وان لا
يعول الا على كتاب مصحح في الغايت والتمس منه ان لا ينساني من الدعوات
خصوصا في اوقات الخلوات وان يجعلني نصب العين ما في احد الا
بوين وان يلازم قراءة بعض الايات واهداء بعض الاعمال
اذا بلغه عني خبر الممات فاني قد قرب مني الرحيل وما بقي من
عمري غير القليل وعن قريب اقدم على الله ولا قوة الا بالله اللهم
ارحم من ترحم علي وتلطف على من تلطف علي يا ارحم الراحمين وكتبه
بيده الآمل الاحقر المسمى جعفر ودين جناب مستطاب معلى و
مقدس القاب العالم المؤيد من عند الله الملك الجبار والمشتهر
في جميع الامصار اشتهار الشمس في رابعة النهار ناشر آثار
الائمة الاطهار عليهم صلوات الملك الغفار السيد السند والركن
المعتمد صاحب الفخر الجلي والمقام البهي ابن عمه والدي الامير
سيد علي الطباطبائي دام فضله وابن صورت خط شريف
الجناب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوة
على عباده الذين اصطفى وبعد فقد اجزته ايده الله تعالى
القاضي وفقه لمراضيه وجعل له كل يوم خيرا من ماضيه ان يروي
عني ما برز مني من تأليفاتي وتصنيفاتي ورسائلي وما سمعه
مشافهة مني وكذلك كتب الاخبار والآثار لا سيما الكتب
الاربعة التي بلغت في الاشتهار اشتهار الشمس في رابعة النهار

صورة اجازه جناب ابن سيد علي طباطبائي

بحق اسانيد المعروفة المعلومة الى المشايخ الثلثة مشترطا
عليه ادام الله سبحانه توفيقه ان لا يحيد عن جادة الاحتياط
فانه سبيل النجاة وان لا ينساني من صالح دعواته في لياليه و
نهاره ولا سيما اعقاب وادبار صلواته ومظان استجابة دعواته
وكتب الجاني المفتقر الى رحمة ربه الغني ابن محمد علي الطباطبائي
علي في يوم الاربعين من السنة السابعة عشر من المائة الثالثة
بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الاف صلوة وتحية
وكان ذلك في كربلا المشرفة على مشرفها الصلوات المتكاثرة
والتسليمات المتتالية وذكر جناب سلالة الاطياب عالم محقق
وفاضل مدقق ابوذر العصر وسلمان الدهر فريد الدهر ووحيد العصر
والزمان الذي اذعن لفضله وزهده وورعه الموالف والمخالف
السيد المحقق جناب السيد محسن بن السيد حسن الحسيني البغدادي
ادام الله فضله مصنف شرح وافية الاصول وكتاب
المحصول وغيرهما من الكتب والرسائل وانا صورت خط شريف
الجناب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
وصلى الله على محمد واله الطاهرين وبعد فقد استجازني
الولد الامجد الموفق المويد الاقا احمد حرسه الله بعينه التي
لا تنام وهو اهل للاجازة وحفظ الامانة فاجزت له رواية
هذه الاخبار التي عليها المدار في هذه الجوامع الاربع على
اربابها الثلثة رضوان الله عليهم من النسخ الصحيحة نفعه الله
بها وجعله خليفة جده وابيه قدس الله روحهما واحسن الله

عليه وعلى اخوته حفظهم الله جميعا والتمس منه صالح الدعاء
ولا قوة الا بالله وكتبه الاقل محسن بن الحسن الحسيني في اواخر
الشهر المذكور من السنة المذكورة والحمد لله اولا واخرا وصلى الله
على محمد واله و ديگر جناب مستطاب فضايل مآب مقدس ومهذب
اخلاق مرجع الافاضل ومعدن الفواضل كاشف علوم الاواخر
والاوايل جامع المعقول والمنقول وحاوي الفروع والاصول عمدة
المحققين وزبدة المدققين ونخبة المجتهدين موضح احكام
سيد المرسلين صلوات الله عليه واله اجمعين مصنف كتاب
قوانين الاصول وغنايم الايام ومرشد العوام وغيرها من
الكتب والرسايل اعني المولى الاولى والفاضل الالمعي الميرزا
ابو القاسم الحايري ادام الله فضايلة وايضا صورت خط شريف
الجناب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوة
والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد استجازني
تاسيا بسلفنا الصالحين الولد الاعز الامجد العالم العامل
الفاضل ذو الفهم السليم النقاد والطبع المستقيم الوقاد المولى
المسدد الاقا احمد ابن المولى الاعظم والحبر الافخم العلامة
العلم الافضل الاكمل الاكرم الاقا محمد علي قدس الله روحه
الزكيه وحشره مع الائمة الطاهرة المرضيه فاستخرت الله
واجزت له ان يروي عني كلما صحت لي روايته وجاز لي
اجازته باسانيدي المتصلة الى مؤلفي اصحابنا رضوان الله عليهم
اجمعين التي تشرفت بها من اجازة جماعة من مشايخي ا

صورت اجازه جناب ميرزا ابو القاسم حايري دام ظله

العظام قدس الله ارواحهم لضيق الوقت عن ذكرها
فنقتصر بذكر واحد منها وهو ما اجازني به شيخنا الفقيه
النبيه المحدث البارع الورع العالم العامل الاعلم الافضل
الاكمل الصفي الوفي النقي التقي الشيخ محمد مهدي الفتوني
النجفي عن شيخه رئيس المحدثين في عصره المولى ابي الحسن
الشريف العاملي النجفي عن شيخه غواص بحار الانوار وخادم
اخبار الائمة الاطهار خاتم الفقهاء والمحدثين وناشر
علوم الائمة المحدثين الاعلم الافضل الاكمل البحر الزاخر
والسحاب الماطر الهامر والدر الفاخر والبدر الزاهر مولينا
محمد باقر المجلسي عن والده الورع البارع العلامة زبدة العارفين
وقدوة المتقين مولينا محمد تقي عن شيخ الاسلام والمسلمين
بهاء الحق والملة والدين محمد العاملي عن والده الفقيه النبيه
الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي عن شيخه افضل المتاخرين
وافقه الفقهاء المتبحرين الذي يقصر عن بيان فضله الالفاظ
والمعاني زين الملة والدين الشهير بالشهيد الثاني
قدس الله تربتهم الزكية الى اخر طرقهم المذكورة في الاجازات
المشهورة المعروفة لشيخنا البهائي فليرو عني جميع مولفاتها
اصحابنا من الادعية والاخبار والفقه والكلام وجميع العلوم
الشرعية مراعيا لشرائط الرواية طالبا التقصي مدارج الاحتياط
والدراية داعيا لي ولمشايخي في مظان الاجابة ومان الا
ستجابة وكتبه بيمناه الداثرة الوازرة ابو القاسم بن حسن الجيلي

کیفیت اتصال سند شریف بشیخ مرحوم
میرزا محمد مهدی مشهدی

دار الایمان قم حامداً مصلیاً مسلماً فی لیلة الثامن عشر من
شهر ذی الحجة الحرام من عام الف ومائتین وسبع عشرة ودیگر
عالیجناب فواضل اکتساب معالی القاب عالم فاضل کامل آخوند
ملا حمزه قائنی است که از این اجازه گرفته ام بجهت تعدد طرق
مآثار ائمه انام علیهم السلام و اتصال سند روایت بشیخ عظام کرام
جناب مستطاب فاضل کامل صفی و عالم عامل متقی و فی جامع
المعقول و المنقول الفاضل الربانی والعالم الصمدانی المرحوم
الواصل الی رحمة ربه الغنی الشهید الثالث بل الرابع المیرزا
محمد مهدی الموسوی الاصفهانی المولد و فی المشهد الرضوی قدس
سره العلی وهذه صورتها بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی اسس اساس الدین ودلنا علیه بنور الیقین و
من علینا بالشریعة خاتم النبیین الذی عرج بجسمه الی سدرة
المنتهی المخاطب بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک النور المبین
والصراط المستبین صلی الله علیه وعلی آله الائمة المرضیین
ما دامت السموات والارضین وبعد فیقول الفقیر الحقیر
الی الله الغنی حمزة ابن سلطان محمد القائنی الخراسانی
مولداً والطبسی مسکناً هداهم الله سواء الطریق واذاقهما
من رحیق التحقیق لما کانت عادة مشایخنا واسلافنا الا
ستجازة فی نقل اخبار الائمة الاطهار لاتصال السلسلة
الیهم صلوات الله علیهم اجمعین وکان ذلک مما یتبرکون
به لدیهم وکان ممن تأهل لاخذ الاجازة فی هذا الاوان

العالم العامل الرافع مراتب العلم الى غاية القصوى البالغ
منزلته الى مرتبة الاجتهاد والفتوى نور حدقة الفضل
والكمال ونور حديقة العز والجلال ناشر احكام الشريعة ابا
عن جد المولى المعظم آقا احمد رفعه الله الى اعلى درجات
الكمال ووفقه الى ارتقاء مدارج الفضل والافضال ابن
الفاضل الكامل العلامة المجتهد في الفروع والاصول آ
المرحوم المغفور الواصل الى رحمة الله الغفور آقا محمد على
الشهير ببهبهاني روح الله روحه فاجزت له ان يروى
عنى الاخبار المروية عن النبي المختار والائمة الاطهار
سيما الكتب الاربعة المشهورة في الاعصار والامصار بل
جملة كتب اصحابنا الابرار اسكنهم الله دار القرار من العلوم
العقلية والنقلية مما رويته عن مشايخي ومعتمدي قطب
فلك السيادة ومركز دائرة السعادت افضل الحكماء والمتكلمين و
اعلم العلماء والمتشرعين الشهيد الثالث المولوي ثم آ
السبحاني المرحوم المغفور الميرزا محمد مهدي الحسيني الموسوي
الخراساني عن شيخه واستاده الشيخ محمد حسين العاملي عامله الله
بلطفه الخفي والجلي عن شيخه واستاده آقا بهاء الدين محمد
عن شيخه مير بدر الدين محمد عن الشيخ محمد الحر العاملي
وطريقه الى الائمة المعصومين في الوسائل مسطور وعن
شيخه واستاده الشيخ محمد مهدي الفتوني النجفي عن شيخه
ملا ابو الحسن عن شيخه شيخ الاسلام والمسلمين ملا محمد باقر

المجلسی قدس سره وطریقه الیهم فی البحار هذا کما وعن شیخه
واستاده قدوة المدققین سمی خامس الائمة المعصومین
حجت جناب المستجیز آقا محمد باقر الشهیر ببهبهانی ابقاه الله فی العالمین
وطریقه الیهم معروف بشرط رعایته غایة الاحتیاط کما
شرط علی اساتیدی ومشایخی والتمس منه ان لا ینسانی
من الدعاء فی مظان الاستجابة مقصد سیم در بیان احوال
سلاطین یاوزنک و حکام با فرهنگ فرنگ و ذکر مملکت و سپاه
و رسوم و عادات ایشان است و شرح احوال کمپنی و تسخیر ایشان
کشور هند را موافق آنچه دیده و از دانایان شنیده و با آنکه
در کتب ایشان بملاحظه رسیده خالی از اعتساف در عین
انصاف بجهت عبرت و تنبیه مطالعه کنندگان نگارش مینماید
سیه مطراز رقم لعبت قلم نادره سنج : بامیدیکه فتد یک نظر از بینائی
سیه اندیشه بصد تیشه جگر میکاود : بو که روزی بکف آرد گهر یکتائی.
امید که صاحبان هوش و نظر بدیده اعتبار در آن نگریسته بار
وافی نه طراز نیش نگارند و بمضمون خذ ما صفا ودع ما کدر
آنچه را که در سیاست ملک مستحسن دانند انتخاب و از قبایح اجتناب
فرمایند فاعتبروا یا اولی الابصار و آن مشتمل است بر مقدمه و
سه مقام و خاتمه مقدمه در تقسیم عالم موافق اعتقاد علمای
فرنگ و بیان احوال چین و عهد و میثاقی که سلاطین فرنگ را
باهم بوده است و اشاره بمجملی از آئین ایشان است مقام اول در
احوال سلاطین فرنگ و ممالک ایشان است سوای جماعت انگریزیه

ذکر احوال و ممالک سلاطین انگریز

و ذکر ممالک افریقیه است مقام دوم در بیان احوال امریقه است
که انرا امریقه و امریکا نیز گویند و بارض جدید مشهور است مقام سیم
در بیان احوال جماعت انگریزیه است در بیان احوال کمپنی یعنی جمعی از
تجار انقوم که مملکت وسیع البنیان هندوستان را مسخر کرده اند
در بیان رسوم و عادات و صناعات ایشان است خاتمه در بیان
نصایح چند است در کیفیت حکومت مقدمه در تقسیم عالم و احوال
عالم و احوال چین و عهد سلاطین فرنگ با یکدیگر فصل
باید دانست که فلاسفه عظام در فرنگ بسیار بهم رسیده اند بحدیکه
طبیعت عوام الناس ایشان هم فلسفی و طالب ریاضی و طبیعی است
و حکمای یونان را بخود نسبت دهند زیرا که یونان از اراضی فرنگ
محسوب میشود و اول شخصیکه کتاب در حرکات آسمانی نوشت و
بکسوف و خسوف اگاه شد حکیمی بود از یونان ثالیوس نام و پنجاه
سال بعد از او حکیم فیثاغورس بوجود آمد و او اول کسی است که بحرکت
زمین قایل شده است و بعد از و یکصد و سی سال حکیم بتولیموس
که ویرا بطلمیوس نیز گویند بوجود آمد و اقوال او مشهور شد و بعد از ان
حکیم کوپرنیکوس از ممالک پولاند فرنگ که صاحب اراء جدیده است
و معتقدات او اکثری تازگی تمام دارد در سنه یکهزار و پانصد و
سی عیسوی بوجود آمد وی اقوال فیثاغورس را تقویت نمود
و بنام او مشهور شد بنا احوال کواکب و تقسیم عالم را موافق
مذهب او و فیثاغورس حکیم نگارش مینماید والله ولی التوفیق
بدانکه معتقد ایشان انست که افتاب روشنی بخشنده همه سیارات

تقسیم عالم بنا بمذهب حکیم کوپرنیکوس فرنگی با هم
و احوال چین با [illegible] سلاطین

احوال کواکب و ارض بمذهب حکیم کوپرنیکوس

و در وسط آنها منصوب است و حرکت از جای بجای ندارد و بر مرکز
خود مانند آسیا حرکتی از مغرب بسمت مشرق میکند بنوعیکه در
بیست و چهار ساعت طرف اولش که نمایان بود باز نمایان میگردد و در طول
و عرض و قطر ده کرور و دو لک مقابل بزرگی ارض است و مراد از کرور
صد لک است و از لک صد هزار است ذکر کره عطارد از دیگر سیارات
با فتاب نزدیکتر و از ارض هفت درجه خوردتر است و مدت
دوره او هشتاد و هفت روز و بیست و سه ساعت و نوزده دقیقه
نجومی با خر میرسد ذکر زهره قدری از کره ارض خوردتر و دوریش
از افتاب چهار کرور و سه لک کروه هندی است و مدت دوره
او دو صد و بیست و چهار روز و هفده ساعت است ذکر کروه هندی
و اکثر ناس انرا کوس نیز گویند چنانکه اصحاب خبره از جماعت انگریز
دریافت کرده اند عبارت از دو میل است و هر میلی هزار و هفصد
گز است و هر گزی سه فوت است و هر فوتی شانزده انگشت است
و باصطلاح القوم عبارت از دوازده اینچ است و هر اینچی بمقدار
ده جو متوسط است پس هر کروهی سه هزار و چهار صد گز است
و فرسنخ شرعی عبارت از دوازده هزار ذراع است و هر ذراعی
بیست و چهار انگشت است پس هر دو ذراع سه فوت میشود
که یک گز باشد و مجموع فرسنخ شش هزار گز خواهد شد و بدین تقدیر
یک کروه و سه ربع کروه و پنجاه گز یک فرسنخ شرعی است
و بعضی هر کروهی را سه هزار و شش صد گز بنایان گفته اند
و این گز از گز مذکور پنج انگشت کوچکتر است پس عند التدقیق

تحقیق کوس یعنی کروه هندی

با قول اول متحد خواهد شد والله العالم وکره ارض یعنی این دنیا
بزعم او یکی از ستاره های سیاره است و دوری او از آفتاب
بقدر چهل و پنج کرور و پانزده لک کروه هندی است و گوید اینکه
بنظر می آید که آفتاب از برجی ببرجی میرود غلط حسی است بلکه چون
ارض از برجی ببرج دیگر میرسد بنظر ما که در میان آن برج و آفتابیم
چنین مینماید چنانکه در نظر ساکنان کشتی رفتار ساحل مرئی میگردد
و گوید که ارض را دو حرکت است یکی بر مرکز خود از مشرق بمغرب
و از آن شب و روز حاصل آید و دیگری از برجی ببرجی و از آن
فصول و تفاوت شب و روز و سال که عبارت از سیصد
و شصت و پنج روز و پنج ساعت و پنجاه و پنجیل نجومی است
بظهور میرسد و نقل میکنند که در سنه ۱۵۱۰ عیسوی جهازی از
بنادر فرنگ کنار دریا را گرفته بسمت مشرق روانه شد و مایل
بهیچ جانب نگشته در یکهزار و یکصد و بیست و چهار روز طواف
تمام دنیا نموده بهمان بندر رسید و بحساب اهل آن بندر
یکروز زیاده گذشته بود و اختلاف یکروز در نظر ساکن
و سیار دلیل بر گردش ارض و رسیدن جهاز را بهمان بندر
با وجود مایل نشدن بجانبی دلیل کرویت و استدارت آن
فهمیده است و در تمام آن تاملی است و کره قمر از دنیا خورد
تر است و دوری او از ارض ششصد و شصت هزار کروه
هندیست و او را سه حرکت است یکی بر مرکز خود بنا بر مصلحتی
که در گردش مرکزی ارض است و دیگری گرد این دنیا و از

اتمام دوره این حرکت ماه قمری بحصول میانجی مد و دیگری همراه ارض
گرد افتاب دکره مریخ هشتم نیز خوردتر از دنیاست و دوری
او از افتاب هفت کرور و نوزده لک و نه هزار کروه است
و مدت دوره او سیصد و بیست و یک روز و چند ساعت است
دکره مشتری از کره دنیا دوازده درجه کلانتر است و دوری او
از افتاب بیست و دو کرور و سی و هفت لک و سی و شش هزار
کروه است و مدت دوره او دوازده سال است دکره زحل
از سایر سیارات کلانتر و ابعد از افتاب است بحدی که دوره
او در سی سال منتهی میگردد دستاره دمدار نیز بقول او از
جنس انهاست ولی بسیار اند اما انچه مرصود شده بیست
و دو است و حرکت انها گرد افتاب بیضوی شکل است نه
مدور و دوایر کواکب سبعه را در حین سیر قطع میکنند و با فتاب نهایت
قریب میشوند و بنا بر این حکم میکنند که اگر کره ستاره دمدار
در حین مراجعت از قرب افتاب بارض یا بهر کوکبی اقتران
کند انرا خواهد سوخت و قیامت مراد ازین است و قحط
و غلای که در طلوع کواکب دمدار بوقوع اید هم ازان جهت است
و بنا بر اینکه طی دوایر سبعه میکنند نفی وجود اسمانها مینماید
چه درینصورت خرق جسم اسمان لازم اید و ان محالست
و گویند که این رنگ نیلی مدور محدب شکل که بنظر میاید
اما شکل ان بجهت رسیدن نگاه است که بهر جانب
برابر میرسد و رنگ آن بجهت انکه نور افتاب در اصل

بیان تقسیم کره ارض و آب بنا بر قول حکیم مذکور

سیاه است و تا جائیکه منطبق بر زمین میشود سفید است و از
امتزاج سفیدی و سیاهی رنگ کبود پیدا میشود و آب و خاک را
بر خلاف بطلیموس حکیم تقسیم و دنیای نو را نیز داخل مقسوم
نموده است و اجزای آب را باین قسم منقسم کرده است
که آبی را که بر تمام دنیا محیط است اوقیانوس نامد و شاخی
از آن را که ملکی را از ملکی علحده کند بحر گوید و شاخی از بحر را
که در میان یک ملک ریزد دریا و برای شاخهای خورد نامها
بحسب نشان و مکان جدا جدا گفته است و اما اجزای
خاک پس آنچه را که اوقیانوس خود در آن نریزد و ملکهای
کلان کلان در آن بوده باشد و برای رفتن از ملکی بملکی
راه خشکی بود آنرا کونتنت گوید بکاف فارسی بواو زده و
نون و تا فوقانیه مفتوحتین و فتح نون بنون زده و تاء
فوقانیه و آنچه را که بدون سفر دریا بدان نتوان رسید آنرا
جزیره نامد و زمین باریکی را که بشکل پل در میان دو کونتنت
یا دو جزیره واقع شود بنوعیکه یکی را با دیگری ملحق سازد
آنرا استمس گویند بدین صورت

بیان اقالیم اربعه بنا بر قول حکیم مذکور

و گوید که بر این کره ارض دو کونتنت الی الآن ظاهر شده
و ظهور دیگر آن را هم امید میدارد و هر دو را بر چهار بخش
تقسیم نموده قسمت اول یورپ بیاء مثناه تحتانیه و
باء فارسی و در آن است تمام ممالک فرنگ و نصف روم
عثمانی و ابتدای این قطعه بحسب طول که عبارت از جهت

شرقی و غربی است از درجه دهم الی هفتاد و پنج درجه است
و بحسب عرض که عبارت از جهت شمال و جنوب بود از سی و شش
درجه الی هفتاد و دو درجه است و مساحت جانب درازی آن
یکهزار و پانصد و پهنایش هزار و دوصد و پنجاه کروه است
و جانب شمال این بخش اوقیانوسیست که کنارهای آن پیوسته
یخ بست می باشد و شرقی آن بخش آسیا است و جنوبی
آن بحریست که بخش افریقیه را از یوروپ جدا میکند و غربی
آن اعظم اوقیانوسیست که ما بین امریکا و یوروپ فاصله است
و باید دانست که مبدء درجات عرضی از خط استوا است
یعنی آنجا که هر دو قطب مساوی بنظر آید بالاتفاق و مبدء
درجات طولی بنابر عدم علامت متعینه مختلف فیه است
و هر طایفه از جای اعتبار نمایند و در نظر حکیم مراد خطیست از
خطوط مغربیه که جزایر خالدات که در کتب اسلامی مبدء درجات
طول است بآنجا نزدیک است و لندن که پای تخت انگریز است
در شرقی آن بمسافت هجده درجه واقع شده است دوم آسیا
و این بخش بحسب طول از چهل و سه درجه الی دوصد و پنج د
بنابر عرض باز استوا بسمت شمال الی هفتاد و دو درجه است و بحسب
مساحت درازی آن دو هزار و چهار صد و پهنایش دو هزار
و یکصد و پنجاه کروه است و در آنست عربستان و ایران و
ترکستان و هندوستان تا دکهن و بنگاله و ممالک شام و چین
و خطا و بعضی از ممالک ملحقات روم و روس و در غربی این

بخش گوشه از یوروپ و گوشه از افریقیه واقع شده و در شمالی
آن یوروپ است و اسیا ملک روس و شرقیش اوقیانوسی که
میان او و امریکا فاصله است و در جانب جنوب او الیضا اوقیانو
س افریقیه و در آنست ملک مصر و تمامی بلاد مغرب و حبشه
و زنگبار و طول این قطعه از درجه اول است الی شصت و هشت
و در عرض از استوا بسمت شمال سی و هفت درجه و بسمت
جنوب سی و پنج درجه است و مساحت درازی آن دو هزار و یکصد
و پنجاه و پهنائیش دو هزار و یکصد کروه است و چهار حد آن :
ما بین نوع است شمالی آن بحری که در میان او و یوروپ جاریست
و شرقی آن بخش اشیا است و غربی آن اوقیانوسی است که میانه
آن و امریکا فاصله است و جنوبی آن بحر اوقیانوسی است که یخ
بسته است امریکه که آنرا امریقه و امریکا نامند یعنی ارض جدید

بخش دوم

و تفصیلش خواهد آمد و این قطعه بنا بر درجات طولی از درجه یکصد و هشتم
الی یکصد و پنجاه و پنج درجه بسمت غربی آن خط یجب عرضی از استوا
بجانب شمال هشتاد و پنج و بطرف جنوب پنجاه و شش است و
مساحت سمت درازی آن چهار هزار و پانصد کروه و پهنائیش
سه هزار و پانصد کروه و حدود آن بدین منوال است شرقیش
پیوسته با اوقیانوسی است که در میان آن و افریقیه و بخش یوروپ است
و غربی آن اقیانوسی است که مابین او و بخش اشیا فاصله است
و جنوبی آن نیز اقیانوسی است که یخ بسته است و سرحد شمالی امریکا
الی الآن معلوم نشده اما در سعی پیدا کردن آن هستند زیرا که

بیشه‌های سهمناکی که در آنطرف واقع شده مانع و شدت برد
علاوه آنست و قیاس میکنند که منتهی شود بزمینی که آنرا آمس
نامند و آنرا استمس ملک روس پیوسته بلند و مساحت دایره
کل ارض مع محیط آن بنوعیکه اگر فرضا پرکار کشند پای پرکار
بزیر قطب شمال و جنوب عبور نماید دوازده هزار و چهار صد و
بیست کروه نشان میدهند و قطرش را ثلث ان عدد دیگر
بدانکه جزایر عالم را نیز بر چهار قسمت منقسم کنند و هر حصه را بیکی از
ممالک اربعه که بآن اقرب است منسوب نمایند و در تکون جزایر
اقوال بسیار دارند و بیشتر برانند که آب شطوط و انهار
مخلوط با جزای ارضی اند و بدریا ریزند و آن اجزا بمرور دهور
در قعر دریا مجتمع شوند و بتدریج بالا آیند تا بروی آب
رسند و اراضی و جبال را مانند اشجار نامی میدانند پس
باقتضای شهور و اعوام بقدر استعداد نمو کنند و بلند و وسیع
شوند و بتربیت آبا علوی و امهات سفلی بران اشجار
و گیاه بعمل آیند و اگر اشعه فیض بر یکی بیشتر پرتو اندازد
کان جواهر یا طلا یا فلز دیگر در ان بوجود آید و هرگاه دو تا از
موالید بهم رسند لا محاله سیمی انها که حیوان است نیز بوجود آید
چنانکه هیچ یک از جزایر خالی از حیوانات نیست بعضی قابل
تربیت و تعلیم افتاده اند و بعضی نیستند اولی را از قسم آدمی
و دوم را از قسم میمون دانند و گویند که چون متعدد شدند
باقتضای طبیعت توالد و تناسل کنند و حکایت ابو البشر آدم را

انکار میکنند و مانند قوم دانیه و شیعه و امثال ارسی تقریبا
قبل از این در آنجا به قبض تصرف جزیره ثمانه پیدا کرده اند همه آباد
و تمامی اینها مانند کسب اتفاقی ترتیب شده اند و بیشتر ... اند
بوده اند و همه را به دین عیسوی درآورده اند و از اعظم
جزایر عالم مملکت چین و ماچین است و بآن وسعت دیگر جزیره نیست تمام این قدر
خمس ربع شمالی است و کثرت خلایق در آن بحدی است که تمام
بنی نوع انسان را که در ربع مسکون اند یکصد کرور تخمین کرده اند
ازانجمله سی و پنج کرور را در چین منظور کرده اند و ماباقی را
در تمام عالم و سلاطین آن مملکت از اولاد چنگیز خان خوانند و تا
حال اوضاع چنگیزی در آنجا رواج دارد و لکن از سفک دماء
بغایت احتراز میکنند و اغلب مردم بت پرست اند و مذهبی
شافعی مذهب اند و از سایر فرق اسلام نیز شاذ و نادری
در آن میباشند و بسبب کثرت مردم و بسیاری عمارات زمین
بجهت کشت و زراعت کم است و لهذا در باب ماکولات محتاج بخارج اند
و در کتاب بعضی از سفیران روشن ضمیر که بآن ملک رفته بود
و در اوضاع آن تألیف کرده است مرقوم است که چون از
جهاز فرود آمدیم و بر کشتی سوار شده در آب شیرین که بمثابه
شطی است و بدار السلطنت اتصال دارد روانه شدیم
بعد از انقضای سه ماه و کسری بآنجا رسیدیم و در این عرض
مدت روزی سه چهار سواد اعظم بنظر میآمد که از دیدن یک
شهر بسبب وسعت و آبادی و شکوه آن گمان میشد که آن پای تخت

مجملی از احوال ملک چین

این مملکت یافت شده و همه مردم انجا ارباب حرف و صنایع عجیبه
و لطیفه اند از اطراف عالم غله بانجا میبرند و در عوض
ان اقمشه و امتعه میاورند و لیکن کمی اذوقه مردم بی‌حساب
بیکد و فرزند اکتفا مینمایند و ما بقی انچه شود در دریا غرق
میکنند و میگویند که تمام عالم کور و نابینا شوند و طایفه فرنگانرا
یک چشم است و انچه از مردم ان بنظر رسیده است اغلب
کوچک چشم و بد صورت اند و شنیده ام که در اصل ولایت
ایشان تحسین در طایفه نسوان بسیار است فصل ۲ بدانکه
در قصص نصاری مذکور است که قبل از بعثت حضرت عیسی ع اکثر
اهل اروپ بت پرست و برخی بدین موسی کلیم الله بوده اند
و یکی از قیاصره روم بران مرز و بوم مسلط گشته مردم را بدین
عیسوی خواند و بعد از رفتن روح الله باسمان خلایق بتبعیت
حواریون فرق مختلفه شدند و ملوک طوایف شدند و کار بجای
رسید که در هر گوشه صاحب داعیه بهم رسید و طبل استقلال را
کوبید و مدتی باین منوال گذشت و آخر الامر بچند ریاست
عظمی قرار گرفت و تا بحال بهمان نحو است با یکدیگر عهد و میثاق
کردند که از حد خویش تجاوز نکنند و بممالک دیگری دست اندازی
نشود و باهم برفق و مدارا سلوک کنند و استیصال یکدیگر را
روا ندارند و اگر یکی بد عهدی کرده اراده تسخیر ممالک دیگری را
نمود سلاطین دیگر او را نصیحت کنند اگر نشنید بغدر فیها و الا
با هم مدد او ضعیف برخیزند و با قوی محاربه کنند تا ویرا منقاد

در اوضاع و عهود سلاطین فرنگستان تا اینک
و بعضی از احوال و آیین ایشان

سازند و مصلحت در این عمل آنست که کسی زیاده قوت نگیرد زیرا که
اگر یکی قوی دست شد محتمل است که بر دیگران نیز تاخت آورد
و مملکت ایشان را نیز انتزاع نماید پس امداد مغلوب فی الحقیقت
محافظت ملک خود است و اما اگر یکی مملکت بی صاحبی را که خارج از
مملکت هم عهد آن باشد پیدا کند و تسخیر نماید بشرط آنکه
رؤسای آن مملکت با طاعت او راضی شوند و از سلاطین
دیگر فرنگ استعانت نجویند پس کسی را سخن و دخلی در آن ملک نباشد
چنانکه قوم انگریز ملک هندوستان را چون بی صاحب بود در ضبط
خود در آوردند و از راه [illegible] بوضعی رفتار کردند که رؤسای آن
مملکت ملکهای خود را با جماعت سپردند و در عوض آن مبلغی
معین کردند که با ایشان و اولاد ایشان برسانند و بسماع
رسیده است که قوم فرانکیس چون چند سال قبل ملک مصر را
بسبب غفلت مصریان بحیله گرفتند پادشاه روم از قوم
انگریز در انتزاع مصر امداد خواست مدد کردند و گفتند
که چون بدون رضای سلطان و مالکان ملک در آن تصرف
کرده اید امداد کردن ما موافق قانون و عهدنامه است
فرانکیسان در جواب گفتند که اعاظم هند نیز بما التجا و توسل
در انتزاع ملک خود آورده اند اگر هند را شما خالی میکنید
ما نیز مصر را بمالکانش رد میکنیم ولکن این سخن بی اصل است
زیرا که در هند احدی نیست که لیاقت این امر داشته باشد
که در معموره خود این معنی را تصور نماید و نبودن قوم انگریز را

دربین ملک بخیال خود در آورده جائی از آنکه بهم زبانی آورده اظهار
نماید و اگر احیاناً کسی جرأت این معنی نماید و با ایشان سر مجادله را
پیش گیرد او را بیگانه از ملک مشهور ساخته‌اند و سخن دیگر این را
که با ایشان یار بوده دست آویز خود کرده او را ضعیف و دستگیر
کرده بمصرف رسانند چنانکه با حیدر نایک و تیپو سلطان
خلف او و وزیر علیخان مشهور به آصف الدوله کردند
والحال با قوم پهلکر میکنند پس این همه نامه در رضا نامه که از
ارباب مملکت میگیرند بملاحظه عهدیست که فیما بین اقوام
خود دارند و هر گاه پادشاه این ملک را بالمره نیست و نابود
نکرده اند و در قبضه خود مقید دارند جهت همین است که مدبر تا
بران نهج که مصلحت ایشان است از وی حکم بستانند والا که جائی سخن
کسی بر ایشان باقی نماند والا مدتها بود که اسم سلطنت و در آثار
ذی‌قیمت را بر داشته بودند فاعتبروا یا اولی الابصار و در این
عصر چنانکه میشنویم از این عهد و میثاق القدر اثری [illegible]
نمانده است ملکه نایره حرب درمیان اغلب این طایفه مشتعل
و دیگر بدانکه بابت مملکت فرنگ بر چند نوع است در بعضی
پادشاه مستقل و نافذ فرمان و احکام است و در بعضی امیران
مستقل اند و در بعضی رعایا و در بعضی [illegible]
خواهد شد و در شریعت ایشان [illegible]
و پسر بزرگ میراث [illegible] حتی آنکه در
اغلب طوایف سلطنت و ولی‌عهدی نیز بپسر بزرگ میرسد

ذکر سلاطین فرنگ و مملکت و سپاه ایشان

پادشاه المان و انگریز

بشرطی که از زن عقدی باشد و غیر او کسی دعوای سروری
نمیکند و اگر کند کسی از مردم ملک رفاقت و امداد او نمیکنند و اگر
پسر کلان در ایام پدر فوت شده باشد پسر کلان آن پسر مسند
سلطنت مستحق میشود و اگر آنهم نباشد دختر بزرگ پادشاه
صاحب مسند میگردد و اگر آن دختر با کسی جفت و نکاح شده
زوج او اگرچه پادشاه یا شاهزاده ملکی باشد در آن سلطنت
دخل ندارد و خدمات و مناصب ملکی و امور سپاه متعلق بمیرزایان
و خاطرداری نیست بلکه موقوف بر قابلیت است و امرا و سرکاران
قدرت سپاه و لشکر نگاهداشتن نیست و از قتل و خونریزی
بنهایت احتراز دارند حتی آنکه اگر کسی بغیر قصاص واجب القتل شود
مهما امکن او را نمیکشند و محبوس مینمایند چنانکه بگزارش
خواهد شد و امیران را خاطر و پاس رعیت و از اهل ناس نیکو رفتار
میکنند و سباع و هوام چون مار و کژدم و نحو آنها در اکثر بلاد
فرنگ نایاب است از جانب پادشاه مردمان از برای دفع آنها
مقرر اند و پشه و مگس نیز نهایت کم است و سایر رسوم و عادات
آن فرقه که بیگانه از روش سایر دیار است در محلش بگزارش
خواهد شد مقام اول در ذکر سلاطین فرنگ و ممالک و استعداد
هر یک از ایشان است فصل اول از جمله سلاطین با شوکت
در ملک یوروپ پادشاه المان است وی پادشاهی است
ذیجاه و بلند کیفیت پادشاه گویند که از نسل چنگیز خان است و
از قتل نفس بنهایت محترز است و از آن روز الی الآن سلطنت

در این دودمان باقیست و دیگر پادشاهان فرنگ و برادر بهمه
از خود بزرگ میشمارند و او را جانشین و خلیفه پاپا که ذکرش
خواهد آمد و پادشاه روم قدیم میدانند که پیش از این همه ملک
فرنگ و اکثر ملک افریقه و آشیا در تصرف او بوده و لکن
الحال بجز ملک موروثی اصلی ملک دیگر در تصرف او نیست
و عظمت او همین است که اگر با سایر سلاطین در یک مجلس
جمع شود وی از همه مقدم و بلند خواهد نشست و دیگران از دنی
مؤخر و پست قرار گیرند و در بعضی از کتب نوشته اند که هر یک
از سلاطین فرنگ را در آن سرکار خدمتی است از آنجمله پادشاه
انگلستان ساقی است که در مجالس بزم شراب دهد و اگر اجتماع
همه دست دهد هر کس بخدمت خود قیام نماید و نقص مرتبه خود
ندانند درین اوقات از جانب هر یک وکیلی بپایهٔ سریر سلطنت
مقرر است که بخدمتی که موکل او داشت قیام دارد و در سال
مبلغی بنام موکل او مقرر است و دو مملکت در تصرف اوست
یکی الیمان و طول آن سه صد و عرضش دو صد کروه است و دار
آن شهر ویننه است و آن شهریست در غایت خوبی و آبادی
و نفایس اقمشه و اطعمه و اسلحه در آن موفور است و ملک دیگر آن
انگری است که طولش یکصد و پنجاه و عرضش صد کروه و پایتخت
آن بوده نام دارد و مالک صد هزار سوار و پیاده جرار است
که همیشه موجود و حاضر اند و در هنگام جنگ زیاده از دو صد
هزار جمع میتواند کرد و جهازات جنگی نیز بقدر ضرورت دارد

بادشاه اسپانیا

و مردم الیمان اکثر عالم نحریر و حکیم بی نظیر اند فصل ۲ و از الجمله
بادشاه اسپین است وی بادشاهی است معدلت نهاد
و فرمان فرمای است بالانفراد و از بادشاهان کلان محسوب
میشود طول مملکتش در یورپ سه صد و پنجاه و عرضش دو صد و پنجاه
کروه و دار الخلافتش شهر ماردیست و علاوه آن بسیاری
از ملک دنیای نو که امریقه نام دارد در تصرف اوست و از الجمله بود
اسپنوله که ذکرش خواهد آمد و مسموع میشود که فرانکیسان بسیاری از
ملک او را بحیله و خدعه متصرف شده اند و از مضافات ملک
او است ملک نیلیس بیاء فارسی و طول آن یکصد و چهل کروه و عرض
آن یکصد کروه است و در هر وقت هفتاد هزار سوار و پیاده
موجود دارد و در هنگام رزم یکصد و ده هزار فراهم میتواند آورد
و جهازات جنگی نیز بسیار دارد و شنیده ام که جمعی از زرگران
دران سرکار هستند که در عمارات عالیه ساکنند و احدی نزد
انها تردد نمیکند و ایشان را نیز رخصت بیرون آمدن نیست
و صنعت ایشان انست که طلا هر قدر پست باشد بدرجه اعلا
میرسانند بدون انکه ازان چیزی کم شود و عمله این کار زنان و
اولاد ایشان اند فصل ۳ و از الجمله بادشاه فرانکیسیان
که فرانس و فرانسیس مشهور است وی از سلاطین نامدار عظمت شعار
وا قوم یشی عت و ذلاوری موصوف و به بدعهدی و خلف
گفتار و کردار و رفتار بین الاقران و الامثال معروفند
سابق برین امور سلطنت ایشان با نظام و انتظام و طول ملک ایشان

کیمیای که مخصوص اسپانیا است

بادشاه فرانکیس

سه صد کروه و عرض دو صد و پنجاه کروه بوده است و بهمین منوال
ازامرقه را در تصرف داشتند و دار الخلافت ایشان شهر
پاریس است و آن شهریست در غایت لطافت و نزاهت و آبادی
و کثرت اشیاء و اجناس از اکثر بلاد و امصار ممتازست
و شراب انگوری در آن فراوان است [illegible] ملک دو صد هزار
سوار و پیاده است که همیشه حاضراند و در هنگام رزم دو چند
میتوانند کرد و جهازات جنگی نیز بسیار دارند و از بیست سال
تقریبا قبل ازین تا حال از یورپ و ممالک سلاطین دیگر بلاد
و حدود بسیاری را بتصرف خود در آورده اند و چنانکه شنیده ام
در اصل قلمرو ایشان بقدر چهار صد شهر عظیم و یکهزار و ششصد
قصبه بزرگ و هشت هزار ده معمور و بقدر کرور مخلوق است چند
سال قبل ازین از ظلم و ستم پادشاه عاجز شده از وی درخواست
کردند که طریقه سلطنت را مقرر کنند بنحوی که جماعت انگریزیه
مقرر کرده اند و بیان آن خواهد آمد پادشاه ازین التماس
ابا نموده فرمان قتل جمعی از گناهکار و بیگناه داد ازین جهت
مردم بستوه آمده اجتماع عام نمودند و پادشاه را با زن و فرزند
بقتل رسانیدند و این حرکت موجب وقوع حرب و جدال فیمابین
ایشان و جماعت انگریزیه و دیگر سلاطین شد و در ملوک
الطوایف و انواع فتنه و فساد و نهب اموال و قتل انفس
در ایشان شیوع گرفت تا آنکه چند سال قبل ازین شخصی بونه پارته
نام که بحسن تدبیر و ذهن ذکا الجوه و دقت و نادره روزگار در

شجاعت و دلاوری از امثال و اقران بنهایت ممتازست
در میان ایشان ظاهر شده در جنود سلطنت و ریاست [illegible]
بتصرف خود در آورده از تدبیر و جرات او حکایات غریبه و عجیبه
گویند در کمتری از محاربات شکست یافته است ولکن
افسوس است که بدعهدی و خلف وعده و خدعه و مکر و حیله
در سرشت او مخمرست و عهود و مواثیق او چون نقش بر آب
بی ثبات و بی اثرست از هنگام طلوع ان الی الان دولت
الجماعت در ترقی است و سایر فرق که با ایشان جنگ و جدال
داشته اند بکرات و مرات شکست فاحش خورده اند و جمعی بجبر
و ناچار بابوی صلح کرده اند الا طایفه انگریزیه که الی الان در بر
و بحر فیما بین ایشان جدال و نزاع برقرارست و بطفیل نزاع
ایشان خلایق همواره در رنج و عنا و بانواع محن و بلا مبتلا اند
و چند سال قبل از این بمکر و خدعه و حیله مصر را متصرف شدند
پادشاه روم عساکر جراره بدفع ایشان فرستاد الجماعت بتالیف
قلوب مصریان پرداختند و در هنگام مجادله عسکر سلطانی را
منهزم ساختند استمداد از جماعت انگریز نمود بملاحظه آنکه
تسلط الجماعت بر مصر موجب قوت الفرقه و ضعف دولت
و خرابی مملکت ایشانست باعانت پادشاه روم بر آمده
چند جهاز جنگی مملو از افواج کار آزموده از راه ممبی بیمن فرستادند
از راه خشکی بمصر روانه شدند و در قریب بقاهره در ماه ذی القعده
سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری در جنگ سلطانی فیما بین

تصرف نمودن قوم فرنکیس مصر
و اخراج شدن از ان بلاد

دست داد و در هر دو شکست بر جماعت فرانکیس آمده در قاهره محصور شدند و اخر الامر جار و ناچار آن مملکت را گذاشته بیکار خود رفتند و این نیز یکی از اسباب حرب میان این دو فرقه است

رفتن سفرای ایشان با ایران

در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری سفیران و ایلچیان از جانب ایشان با تحف و هدایای بسیار در دار الایمان ایران بپایه سریر سلطنت شهنشاه جمجاه عالم پناه حضرت ظل الله خلد الله ملکه آمده درخواست نمودند که امناء دولت قاهره را با ایشان سر رافت و الطاف باشد و اجازه دهند که از راه خشکی از مملکت ایران عبور کرده بر سر هندوستان رفته جماعت انگریز را اخراج کنند و از حضور شاهی نیز چند هزار سپاه جرار بجهت تقویت و اعزاز و اعتبار ایشان مرحمت شود چون انگریزان از این مرحله آگاهی یافتند زوال دولت خود را از هندوستان معائنه دیدند

نصیحه لطیفه

مستر جونس و مستر مالکم را که ذکرش گذشت و نهایت کار آزموده و با تجربه و هوش و عقلمند بکرات بدربار گیتی مدار فرستاده امناء دولت را از قبول این معنی وا داشتند و بحمد الله سبحانه این بلیه عظمی از سر ایران رفع شد زیرا که بر واضح بود که اگر این قوم با ساز و دستگاه داخل مملکت ایران میشدند باز بیرون کردن ایشان نهایت دشوار بود و بدون محنت بسیار و کشته شدن چندین هزار نفر از مسلمانان میسر نمیشد و طریقه عقل و حزم مقتضی آنست که اصلا از این طایفه اعدی را در پایه سریر سلطنت رخنه و آمد و شد ندهند زیرا که تمام آن فرقه

در جمیع زمانی [illegible] حکام و [illegible] سرداران را
[illegible] نفاق [illegible] حسن سردار
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] کارا [illegible]
[illegible] سفارت و نوکری و
[illegible] رفته [illegible] نموده اند
اگرچه اهالی ایران شیر طبیعت و پلنگ خاصیت اند و حکومت
خلاف مذهب خصوص کافر با جبلت ایشان جمع نمیشود
ولکن واقفان کار و مردمان نامور کار را از نزد سفرای
ایشان مدار السلطنت نهایت تشویش است زیرا که این
جماعت [illegible] مکر و خدعه اند و اغلب سرداران ایران
در نفاق و طمع به درجه قصوی رسیده اند و لهذا [illegible] را
[illegible] و رضامندی تمام حاصل [illegible]
اگر این امور عقل خردمند را خوف رسیدن چشم زخم
به پایه سریر سلطنت [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار
[illegible] شنیده ام که از جمله قوانین انگلیس است که اگر
یکی [illegible] از [illegible] شخص بخانه خود رفته
رقعه [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] فلان موضع [illegible]
جنگ [illegible]
[illegible] وقت
[illegible] رسیده

اگر قبول نکرده و عذر آورد در میان قوم خوار و ذلیل میشود و اگر
مدت پادشاه یا حاکم یا سردار سپاه آمده پیش ازانکه یا بشخص
برسد او میتواند که منع کند و یا و نیز بسازند و اگر یا و نرسید دیگر
ممانعت نکرده و او نیز حرب را قبول کرده در روز موعود با مکانی
رفته هر یک چندکس از مردمان عدول را همراه میبرند که شاهد باشند
که یکی بر دیگری اعتدالی نکنند و تغلبه دیگر آنکه چه اگر
تغلبه کشد موجب قصاص شود و اگر موافق ضابطه و قاعده از
طرفین رد و بدل شد و یکی کشته شد پرسشی نیست پس بعد از
اجتماع متخاصمین و عدول [illegible] میدان ده قدم زمین
پیمایش کنند و در وسط آن نشانی کنند و آن دو کس هر یک
پا بر آن نشان بگذارند و دست بدست هم دهند و بعد از آن
بهم کرده تا منتهی آن ده قدم بروند بنهجی که میان [illegible] ده قدم فاصله
بماند و همان نهج پشت بر هم داشته رو را کرده [illegible] خالی کنند
و اگر جنگ شمشیر است پنج قدم بپیمایند و بر گردند و هر یک [illegible] زنند
زنند و بعد از خالی شدن طپانچه و یا فرود آوردن شمشیر [illegible] بعمل
گرفته [illegible] بکنند خواه زخم کاری باشد و خواه اصلا نگرفته باشد
و اگر زخم کاری باشد [illegible] ان دیگری سر مقتول را در کنار گیرد تا جان [illegible]
بجان آفرین تسلیم کند و بطلوع رسید [illegible] که در [illegible] از
او اسطاس [illegible] که [illegible] شمشیر بازی [illegible]
[illegible] جنگ شمشیر [illegible] مردم [illegible] دست [illegible]
[illegible] اتفاقات [illegible] آمر [illegible]

داد بحسب امر قوم حاضر شدند و چون مجتمع شدند آن مرد ضعیف
سبقت کرده قبل از حرب یک شلیکی با آن مرد قوی زد و شروع
بحرب کردند از این حرکت آن مرد قوی در غیرت آمده اعضای
آن از غضب مرتعش گردید و دست او بلرزید چنانکه در شمشیر
زدن خطا کرد پس آن ضعیف شمشیری بر سر او زد و او را کشت
بیت دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد از اینجا معلوم میشود
که مرد شجاع را جمعیت حواس در معارک ضرورست و خیط و غضب
موجب زبونی کارست فصل و از آنجمله است بادشاهی پرتگال
و بعضی پرتکیز نامند و در السن عوام پرتگش مشهورست مملکت
مختصر و سلطنتش پست تر از دیگرانست طول ملکش یکصد و
پنجاه کروه است و عرض پنجاه کروه و همیشه بیست و هشت هزار
سوار و پیاده حاضر دارد و چند جهاز جنگی نیز مالکست اول
کسیکه از قوم فرنگ که بر جزایر مملکت هندوستانی دست یافته است
اینقوم بودند و چون هندیان باستعانت جماعت انگریزیه
آن قوم را اخراج کردند جمعی از ایشان در آن کشور باقی ماندند
و مواصلت با هندیان کردند و لهذا اولاد ایشان تمام سیه فام
و ذلیل و کم نام و داخل زمره رعایا شدند فصل و از آنجمله
بادشاهی پولاندست که بعضی [illegible] لندش گویند طول ملکش سه صد
و پنجاه و عرضش سه صد و چهل کروه است و دار الخلافه اش شهر
درسا است و آن شهریست که متمکنات هر کس در آن موجود است
بادشاهی و سلطنت آن ملک در یک خاندان نمیماند و چنین رسم است

که هرگاه پادشاه آن ملک فوت شود پادشاهان فرنگ از اولاد
خود سوای پسر بزرگ یکی را بآن بدستگاه تمام میفرستند امیران
آن ملک جمع شده یکی از آنها را اختیار کرده بر تخت سلطنت
می‌نشانند و دیگران باوطان خود مراجعت میکنند و ورثه
پادشاه سابق متوفی اموال خود را بجهة بالتمام برداشته بوطن
اصلی خود میروند مجملا گویا آن امیران حاکم و پادشاه مملکتند
و هر کدام ملکی را در تصرف خود دارند و سپاه عسکر ایشان یکصد
هفتاد هزار سوار و پیاده است و در وقت ضرورت زیاده از آن
نیز جمع میتوانند کرد فصل ۶ و از الجمله است پادشاه ناروی
و درک و بعضی دنمارک میگویند و در السن فرنگ دنمار مشهور است
طول ملکش سیصد و بیست و عرضش دویست و چهل کروه است
و پادشاه آن دو ملک یکی است و دار الخلافت آن کوپنهاگن نام دارد
و آن شهریست نهایت مرغوب و آباد و بعضی از املاک سردسیر است
و همیشه شصت هزار سوار و پیاده در آن سرکار نوکرند سوای جهاز
جنگی و از آن نیز بقدر ضرورت دارند فصل ۷ و از الجمله
پادشاه اسویدیا است طول ملکش چهار صد و عرض دو صد
و پنجاه کروه و دار الخلافه آن استکلم است و آن شهریست در غایت
کلانی و آبادانی و بارونق تمام و همیشه پنجاه هزار سوار و پیاده
و چهل جهاز جنگی نوکر دارد و زیاده نیز میتوانند کرد فصل ۸
و از الجمله پادشاه روس است ملک آن در ضلع آشیا و داخل
هفت اقلیم مشهوره است و طولش هفتصد و پنجاه و عرضش پانصد

نیکنامی و [illegible] و دار الخلافه او بهتر زیرک و کافی ملکی است
بسیار بلند و [illegible] بنا نمود و وسعت مملکت کسی از سلاطین فرنگ را
دعوی مقابلی با وی نیست و عدد مردم قلمرو او زیاده از سه
کرور آدم می‌نویسند و سابق بر این چندان نظامی و انتظامی
در سلطنت و الفقر عقل و ادراک که قد اهالی آن مملکت
نبوده است پیتر نامی پادشاه ایشان که با پادشاه قهار
نادرشاه افشار معاصر بوده با چند کس از مخصوصان خود
در خارج ممالک بگشت و سیاحت مشغول شده آنچه پسندید
تعلیم یافت و مراجعت نمود و بدرستی ریاست و انتظام
ملک همت گماشت و دار السلطنت در غایت عظمت و وسعت
بنا نهاد و بنام خود موسوم کرد و بنای سلطنت را مانند [illegible]
بزور و رعب و قهر و غلبه گذاشت و در آداب لشکرکشی
طریقه انگریزان را اختیار نمود و در این اوقات ملک او در روز افزونی
در فزونی نعمت و کثرت حکما و کاردانان سرآمد تمام ممالک فرنگ است
و شوکت ایشان در هیچیک از فرق نصاری نیست و سلاطین
دیگر فرنگ از استقلال و عظمت ایشان [illegible] می‌باشند تا حال تمام
ملک روم را تصرف خود در آورده و سلطان روم را از میان
برداشته بودند شنیده‌ام که انگریزان می‌گویند که در حرب
خشکی ده از ما مقابل یکنفر فرانسیس است و ده از فرانسیس
مقابل یکی از روس است و [illegible] از ممالک دو صد هزار سوار و پیاده
و در هنگام حرب بالفعل جمع می‌توانند نمود که از [illegible] افزونست

در پیچ و تاب و پیوسته از خوف در ورطه اضطرابند اگر سلاطین دیگر مانع ایشان نـ

و هیمنت ملک تاتار و قلماق و قفزلق و کردو و تمکی را نیز
بتصرف خود داشتند و در این اوقات بعضی از دست ایشان
بدر رفته است و بعضی باقیست القصه چندی بعد از
فوت ایلخان سلطنت آن ملک با شیبانی بود خاقان جمشید
کلاه ادوی ویره کلوس بر بر دارای عصر خود تفوق داشت چنانکه
تا بوقت قسطنطنیه از آل عثمان سالهای دراز رزم کرد
و بسیاری از ملک روم را متصرف شد و بالاخره آل عثمان
با وی صلح نمودند و در این صلح همین فایده بود که دیگر متعرض
ایشان نشد و اما از ملکهای که متصرف شده بود چیزی را
عود ننمود و علاوه آنچه در حرب و جدال خرج کرده بود گرفت
و در عصر پادشاه جمجاه مغفرت پناه آقا محمد خان قاجار ایران را
چون روم خیال کرده تسخیر آنرا با اهالی آن مرز و بوم نیز برداشت
و تفصیل این قصه بر سبیل اجمال اینست که جماعت گرجیه در حدود تفلیس و
شیشه از عصر صفویه باینطرف که رایت خودسری افراشته بودند و تقویت
عثمانی بر این منوال گذشته احدی متعرض ایشان نشد تا شاه
مغفرت پناه با سپاه قزلباشیه که در فتح قلاع خاصیت ماه نو
و ظفر را هیئت در جلو داشتند متوجه تنبیه آن جماعت شده و قلعه
آسمان پیوند تفلیس را البته و ارتفاع تمام مفتوح و جمع کثیری را
معرض تیغ آبدار و نقد هشتاد هزار کس از صغار و کبار را اسیر
و گرفتار نموده در کوچه و بازار [illegible] اسرا [illegible] در بندگی
از بزرگان [illegible] ایشان [illegible] فرزند نموده بقوم روسیه

پناه بردند خورشید کلاه عالی تبار امور دعاطفت والطاف
فرمود ومراسله پادشاه غفران پناه نوشت ودر خواست
استرداد اموال واسرا نمود ودران مراسله وسلوم اندر وی در[ج] و دانه
زده نگاشته بود که اگر قبول نکنند مستعد حرب سلطانی باشند
پادشاه در جواب نوشت که اگر چه ان خورشید کلاه در سپاه بی
ومیان دلیر و بیرو به بازی در مصاف ان فرقه نشیر بند لکن از ان
غافلند که گربه شیر است در گرفتن موش و لیکن موش شیر است در مصاف
پلنگ فتنه خوابیده را بیدار کردن و سر و دیاده مستان او دل
دغا زمان قزلباشیه و دلیران ایران را قیاس بر وصیان نمودن
خالی از طریقه عقل ودانش است وهمین مرحله را غنیمت شمارند
که به دنبال مرغ پر شکسته وصید از دام جسته متوجه النمعت نشده
وان مملکت را لگدکوب سم ستور دلیران ننموده ایم جماعت
گرجیه از کمینه رعایای این سرکار اند گوش مالی ایشان منظور
نظر معدلت شعار بود و بعمل آمد در این امر خیلی وخون خود
لشکریان را سبیل نکنند این جواب که با قزلباشیه چهل هزار کس
بسر[داری] چندکس از سرداران روس وولاة گرجستان به نو
دار السیف ایران با توپخانه و پیاده گان قدر انداز فرنگی نژاد
روانه نمود پادشاه که شکستن عهد را از ان طرف از در کمال
به علت مینمود چنین وقتی را غنیمت شمرده فرمانی قدر جریان
به عالیشان محمد صادق خان شقاقی اصدار فرمود که جماعت روسیه
قدم از حد خود فراتر گذاشته اند صید را چون اجل آید سوی

صادر شود که بمجرد رسیدن فرمان واجب الاذعان سر راه بر ایشان
گیرند و یکی را زنده نگذارند سردار عظیم الوقار با دوازده
هزار سوار جرار چون شیر غران و رعد خروشان باستقبال
الفرقه اجل گرفته رفت ملاقات فریقین دست داد نخست
توپچیان فرنگی نژاد دست و بازوی هنرمندی باز کرده مانند چنین
توپهای صف شکن مبادرت نمودند قوم قزلباشیه از آن
کوه آتش بار مانند شیر رم کرده قدری پس نشستند و بحکم سردار
دالاتبار زنبورکچیان مریخ مهابت و تفنگچیان پلنگ صولت
بر فراز کوهی که بر قوم زردشتیه مشرف بود برآمده توپچیان را آماج
تیر بلا ساختند چون آن قوم حال را چنین دیدند جمعی را بآن کوه
متوجه و بدفع ایشان روانه نمودند مقارن آن حال جماعت قزلباشیه
سرها بر قربوس زین گذاشته الله اکبر گویان بر توپخانه یورش آوردند
ولین و جمعیت ایشان را متفرق ساختند دیگر در آن قوم طاقت
مقاومت باقی نماند لاعلاج فرار را بر قرار اختیار نمودند حاصل
خواص جنگ فرنگان این است که مادامیکه لین یعنی جمعیت عسکر
ایشان بوضعی که مقرر نموده اند بر جای خود ایستاده و برقرارند
چون رعد غران و مانند صاعقه بر سپاه خصم آتش بارند و اگر خصم
مردی کرده اطراف ایشان را گرفته بیورش جمعیت و لین را
بر هم شکست دیگر مجال ایستادن ندارند القصه سرداران ایرانی
از راه حزم قبل از وقوع واقعه شوارع و طرق را بر ایشان مسدود
کرده بود در این وقت که رو بفرار نمودند غازیان شیر شکار را

علم کرد که بشمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآورند و نگذاشتند
که احدی از ایشان زنده بیرون رود و چون خورشید کلاه را نیز بحیله
دستگیر کردند لاعلاج دیگر اظهار صلح نمود حضرت ظل الله نیز
قبول فرمود بعد از صلح بمملکت خود رفت و از روی ایران کرا
هزدل بیرون کرد پس از چندی پادشاه غفران پناه متوجه تسخیر
قلعه سغناق شد و آن بر قلعه کوه مرتفعی واقع شده و راه آمد و
رفت آن منحصر براه تنگ و بسیار باریکی است که زیاده از یک سوار از آن
نمیتواند رفت و بعد از تسخیر آن چنانکه سبق بیان اشاره شد
بجهة بعضی از جنگ بحر امان بجوار رحمت یزدان پیوست و سلطنت
بحضرت ظل الله خلد الله ملکه که برادرزاده و وارث تخت و کلاه
وی بود منتقل شد پس بتقریبات چند که مقام گنجایش بیان آنها را
ندارد بعد از چندی جعفرقلیخان خوئی بروسیه رفت و باجالت [illegible] تباه
ایران و دولت ابد مدت خداداد [illegible] گردان شد چون در خود لیاقت
[illegible] بجماعت روسیه التجا آورد [illegible] توجه
[illegible] ایران نمود چنانکه در سنه یکهزار و دویست و نوزده هجری
متوجه [illegible] شدند و نظر بغفلت حکام و سرداران [illegible] حدود
[illegible] بادکوبه و دربند و شکی [illegible] و گنجه و بعضی دیگر از
قلاع [illegible] را مسخر نمودند [illegible] دلاور و شجاع غضنفر نور دیده
[illegible] نظر [illegible] سلطنت و جهانبانی شاهزاده بلند اراده
عظیم الوقار عباس میرزا قاجار رضوان الله الملک الغفار از حضور
سلطانی مأمور بدفع آن مفسدین شد بینها چند دفعه نایره

[illegible] وقعه [illegible] سلطنت عباس [illegible]

حرف مشتعل و در دفعه اولی بسبب مهارت آن قوم بر حرب توپ شکست
بر عسکر ظفر اثر شاهزاده روی داده شد حقا که این احوال حضرت
ظل اللهی بانی عاطفت را متوجه آن سمت فرمود سپاه قوی جنگنده
قبل از رسیدن عسکر سلطانی بر آن قوم آتش بار ناشکیبا بار
حمله ور شدند و آن آتش فتنه را با آب شمشیر خاموش و جمع
کثیری را بقتل و چندین هزار کس را با چند ضرب توپ دستگیر
نمودند و بقیة السیف فرار و بقلعه گنجه محصور شدند چون موسم
سرما رسید عسکر سلطانی معاودت نمود در این اوان شوال
جماعت فرانسیس که سابق مراتب با ایشان اشاره رفت بحضور سلطانی
رسیدند و تعهدات نمودند اما موقوف عرض رسانیده معروض
داشتند که معارکه با قوم روسیه را از عهده این قدر ما :
بگذارند ابتدا چندی اصلاح ایشان از آن حدود دخولی افتاد
چون معلوم خیرخواهان آن دولت گردید که این تعهد صادر
از مکر و حیله بود و خیانت آن لئام طبیعت تمام است فرستادهٔ آن قوم را
جواب داده از ممالک اخراج فرمود و در حق والا تبار نواب
خاص با اخلاص محمد حسین خان قاجار قزوینی را بجهت دفع آن قوم
نامزد فرمود در بلده جهانگیر نگر بودم که خبر فرحت اثر رسید که
قبل در یوم بیست و پنجم شهر رمضان المبارک از سنه بیست و
هجری سپاه ایرانی برای قوم روس هجوم بردند جمعی از فوج سلطانی
بطرف [illegible] هلاک شدند [illegible] جنگ [illegible] آن سپاه [illegible] را
همگانی که جمعی از عسکر شاهی بر [illegible] [illegible]

[illegible] با جماعت روسیه

با افغانان قوم مرد و سپاه در میان گرفته دست یاری توپ و تفنگ
بر آن الیف را متفرق ساختند و بعد از آن از دست بر قائمه
شمشیر ابطال زده نه هزار کس از آن فرقه را با آتش هلاک سوخته
چند نفر از سرداران عظیم الشان را با جمعی از سپاهیان زنده
و چندین ضرب توپ دستگیر نمودند و بقیة السیف فرار و متوجه
سمت قلعه شدند و غره ناصره سلطنت از تبریز حسب الحکم
اعلا به دفع ایشان متوجه گردید و آن قوم در آن قلعه محصور شدند
چنانچه تا مهر و کین قضا چه نوازد که را خار سازد که را اللهم انصر
من نصر دین محمد و آله و انصاف آنست که با آنکه جماعت قزلباشیه را
در حرب توپ چندان مهارتی نیست در این معارک در مقابل کوه
آتش ایستاده داد مردی و مردانگی را دادند افسوس که در سلطنت
آن کشور دوامی و انتظامی نیست و اگر فی الجمله نظم و نسقی بود
و اندک طول می انجامید مانند عصر پادشاهان کیان تمام سلاطین
نواله خوار خوان احسان و مطیع و باج گذار ایشان میشدند و از
ثقه شنیدم که یکی از هوشمندان انگریزیه میگفته است که اگر
سلطنت ایران از جانب پادشاه عالمیان بر احدی مفوض
گردد البته در وی لیاقت پادشاهی و فرمانفرمای کل زمین است
اگر خود نکند از قصور همت اوست فصل ۹ دار الجمله پادشاه
ریللند نیز است که مشهور به لندن نیز هست طول ملک آن هفتاد و
پنج کروه و عرض پنجاه کروه است و دار الریاست آن استروالیم
والشهریست بسیار آباد و در محلات آن نهرهای پخته جاری است

و نهرها را بقدر عمیق ساخته اند که جهازات در آن نهرها در آیند
و بر در دکانهای سوداگران آن شهر رسند و چون و اسباب
و احمال را از نهار میگیرند بجایی که برای ایشان مقرر است
میروند و بهر دو طرف انهار در خیابانهای کلان از چوب پایه دار
نشو و نما دارند و در آن عمارات عالیه بسیار است و جمیع اهالی
آن شهر و دیار تجارت میکنند حتی که امیران آنجا علانیه تجارت
قیام مینمایند و فخر خود میدانند و ملک ایشان در طول و عرض
کمتر از دیگر مملکت فرنگ است اما بعلة تجارت در آبادی
و دولت ترجیح بر بسیاری از ملکهای فرنگ میدارد و طریق
ریاست و حکومت ایشان این چنین است که پادشاه نمیدارد
و ملک ایشان هفت حصه است و در هر حصه مردم ملک یک امیر
معتبر و دانشمندی را هر سال برای ریاست خود مقرر میکنند
و این هفت کس جمع شده در آن شهر دار الحکومت که امستر
دام است می نشینند و بشوره یکدیگر کار و بار ملکی می پردازند
و تا که همه ایشان مجتمع در یک حکم متفق نمیشوند آن حکم جاری
نمیگردد و سوای آن هفت کس یک امیری هست از همه بزرگتر
~~[illegible]~~ که در زمان گذشته اجداد او کارهای با نام کرده
و این مملکت را از تصرف پادشاه اسپین برآورده لهذا
اکنون مردمان آن دیار اولاد و احفاد او را بمرتبه بزرگی
میدارند و وظیفه بجهت او مقرر داشته اند تا بفراغبالی
و عمده‌گی مانند سلاطین و در مرتبه اندک کمتر از پادشاهان

دیگر میکذرانند واین هفت امیران را در اخر سال فرمان
ملک تغییر میکنند و دیگر انرا بجای ایشان می نشانند اما که
امر عظیم ایشان که مذکور شد بحال و برقرار میماند و ملک ولندیز
بر زمین کم بسیار پست واقع است چنانچه دریای سمندر در اول
و دوم و سیم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه طغیانی میکند
و قبل از این اکثر پرگنات و بلوکی که بر ساحل دریا بودند در آب
غرق و خراب میشدند و سکنه انجا میگریختند پس برای رفع طغیانی
آب یک بند سپهر پیوندی که ناسخ شادروان قیصر در شوشتر
و برهم زن داستان سد اسکندر است بنا نهادند و آن در عرض
قریب به نیم کروه و در طول بحدیست که پرگنات و آبادی ساحل را
از سمندر محافظت کند و آن زمین را صد صد گز حفر کرده اند
و تمام را از آهن و سنگ و گچ و چوب وغیره انباشتند و بنای
مستحکم بارتفاع صد گز تخمینا بنیاد نهاده اند و بر این بند
عمارات بجهت عاملان و مزدوران هزاران هزار ساخته اند
و آن مردم در هر حال و هر وقت در محافظت آن بند میباشند
و هیچ وقت از آن کار غافل نیستند تا آن بند استوار بماند
و ملک را از آب و طغیانی آن آسیبی نرسد و این قوم را اسباب
جنگی کمتر و جهاز جنگی بسیار است نهایت [illegible] والجمله بادشاه
سرکار لندنست و آن ملک در طول یکصد و سی کروه و در عرض
پنجاه کروه و دار الحکومت آن [illegible] نام [illegible] و نهایت اباد
مشتمل بر چهارده پرگنه میباشد و در ریاست انملک بچون زیادت

و لندزیت سببش انکه در زمان سابق ملک سویسرلاند در
تصرف پادشاه الیمان بود و سکنه انجا فرمان بردار او بودند
بعد مرور دهور در ملک الیمان شخصی از خاندان اوستریه
که یکی از امراء خورد ان ملک بود و اباء و اجدادش از قدیم
امارت اندیار را داشتند اقبالش روی بتدریج نهاد چندانکه
بمرتبه سلطنت رسید و تمام مملکت الیمان را متصرف گشت
و بالاخره دست تعدی و تطاول بر رعایای آن مرز و بوم دراز کرد
سکنه ملک سویسرلاند از جورش بجان آمده در خلع آن رای
شدند ولیکن بفت الشان نمیشد در خلال این احوال حاکم
شهر آلطرف بفتح الف بلام زده و فتح طای برای زده
و ضم فاکه مردی سفاک و بی باک بود روزی در فضای وسیعی
بر چوبی دراز کلاه خویش را نصب کرده امر نمود که هر کس که
گرد و پیرامون آن چوب بگذرد اداب با ین کلاه بجا آورد
روزی ویلیم تل نامی که در شجاعت و مردانگی و تیر اندازی
سرامد زمانه بود بران کلاه و چوب گذشت و اداب بجا
نیاورد مردمان بسمع حاکم رسانیدند حاکم برنجید و ویلیم تل را
زجر نمود و گفت آنرا زیر شتمه و تازیانه کشیدند حاضرین گفتند
که او مردی تیر انداز و صاحب هنر است و اینچنین کس را
رایگان نباید کشت حاکم گفت که اگر چنین هست پس بر سر
پسر خود ترنجی بنهد و به تیر بزند ویلیم تل قبول نکرد حاکم
در خشم رفت و گفت پدر و پسر هر دو را بکشند مردم ویلیم تل

فهمانیدند که اگر گذشته مینوی پس آنچه حاکم میگوید باید کرد اگر
تیر بهدف مرادش رسید شما نیکنه خشنود شده از سر خطای
شما درگذرد ویلم تل تیر در کمان کرد و بکشید و آن ترنج را
از سر پسر به تیر زد نظاره کیان متعجب و حیران ماندند و آفرین
خواندند ویلم تل سوای آن تیر تیری دیگر در دست داشت
حاکم از او پرسید که تو حکم انداختن یک تیر داشتی چرا تیر دیگر
میداری ویلم تل گفت باندیشه اینکه اگر تیر من از ترنج خطا
کند و به پسر من برسد و او کشته شود آن زمان این تیر را
بر سینه پر کینه تو زنم و قصاص خون پسر خویش بستانم حاکم از
این سخن در غضب شد و بهم برآمد و امر بزندان ویلم تل
نمود و در قلعه که در میان جهیل جزیره که اطراف اربعه
آن تا بیست گروه تخمینا طول و دو گروه عرض آب داشت
مکان حبس او را مقرر ساخت و از راه خرم که کسی او را از
بندها نگشاید خود در کشتی نشست و بسوی قلعه روان شد
چون مبلغی قطع مسافت نمود از اتفاقات باد تند و طوفان
عظیم و برق شدید و صاعقه و بارش بسیاری برخواست
و قریب بود که کشتی غرق شود مردمان بحاکم عرض کردند
که ویلم تل مردی قوی هیکل در زور او دست اگر او را رها
کنند تا بد تدبیری از دست او نمایان گردد و باعث
نجات و حیات تمام مردم از این طوفان شود حاکم که دست
از جان شسته بود دست و پای ویلم تل را گشاده و رها کردم

و ویلیم تل شجاعت و بیدلی که داشت از کشتن خود با او آیت انداخت
و در حالم کشتن تیر را بگرفت و گفت هر چند اگر کرده آنرا کشیده بجای دیگر که
ایمن بوده رسانید و خود از آنجا بگریخت و در سبب آن شد که حاکم
ظالم را از میان بردارد چون مردم از ظلم او بجان آمده بودند با
او یکی شدند و ویلیم تل با حاکم رزم کرد و ظفر یافت و او را هزیمت
داد و بهمین رفته رفته اجماع خلایق بر ویلیم تل شد چون شورش او
بسماع پادشاه آلمان رسید سپاه بسیار بدفع او فرستاد ویلیم تل
با فوج شایان رزم کرد و ظفر یافت فوج پادشاه آلمان به هیچ
وجهی منهزم گشت پادشاه آلمان مکرر بر مردم سویس لاند افواج
بیشمار فرستاد مردم مذکور مردانه بکوشیدند و در رزمهای صعب
و قتالهای فاحش بکردند و هر بار سپاه آلمان را هزیمت دادند
و این حالت بطول انجامید تا چهل و پنجاه سال کشید هر پادشاه
که بر تخت آلمان می‌نشست فوج کشی بر ملک سویس لاند میکرد و مردم
مذکور مردانه میکوشیدند و رزمهای رستمانه مینمودند تا آنکه تمام دیار
سویس لاند را از دست تصرف پادشاه آلمان برآوردند و مطلق
نشستند چنانچه از آن زمان حاکم و رئیس در سویس لاند مقرر
نیست و کثرت افواج در آنجا بیشتر است با آنکه اکثر از آنها جنگی
نیست و هر ملک کسی دیگر بعزم ملک ستانی نمیروند و هر رعیت
آن ملک گویا یک سپاهیست و تمام در حفاظت ملک خود میکوشند
و بر اندک مملکت قناعت کرده اوقات بمیانه روی میگذرانند
و هر یک از پادشاهان فرنگ که از آنها مدد میطلبند سپاه خود را

مگر اینکه بیشتر بستند و بعضی دو سه سال طلب میدارند و عوض آن
فوج دیگر متعین میکنند تا سپاه اولین بمملکت خود رسیده باشند
والضالات شد اختلاط انست که جائیکه عسکر انسپ میروند تنخواه خود
بموجب قرار داد ما بماه میگیرند و اگر انسپ خلاف قرار
و نمک حلال میباشند اگرچه ما فوقیت از او جدا میشوند و هرگز نمیباشند
در وفاداری و دلیری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف
از انقوم مذکور باشند هنگام رزم جنگ با همدیگر میکنند و هر دو
سکوت شده فصل و از آنجمله پادشاه روم قدیم است طول
ملکش یکصد و بیست و عرضش یکصد کروه و پایتختش شهر
قدیم روم است که در السن مردم کهنه مشهور است و در ایام سلف
دار الخلافه همه سلاطین روم بوده و حاکم آنجا را پاپا میگویند و پاپا
قائم مقام مسیح میدانند و درین سابق زمان چنانکه خلیفه بغداد بهمه
پادشاهان اسلام میرسانید خلافت و حکومت میداد
همچنین پاپا که مدعی خلافت عیسی علیه السلام است بهمه پادشاهان
فرنگ که عیسوی اند میرسند خلعت میداد و باج و خراج میگرفت
دین از پادشاهان فرنگ میگرفت و درین هنگام که یکی
پادشاهان فرنگ قریب بمملکت میشد پاپا را میبایست ابتر
والکه از رعایا او بهشت میرود بکمر و صومعه و بخود از ملک
خود بطریق نیاز میداد و از آنجهت ملک بسیار و صومعه های
بیشمار در تصرف پاپا در آمد و پاپا چون که عبارت از روم
فقها و متشرعان دین عیسوی و داور و سایر در امور سلاطین

فرنگ بوده‌اند به هر کبری از نصاری رسانیدند و مشهور نمودند
که پاپا نایب خداست پس هر کرا او گناه میگیرد در عاقبت
معذب خواهد شد و هر کرا او معاف کند به بهشت خواهد
رفت پس شما مردم اگر پادشاه خود را در هر عملی که خلاف
مرضی پاپا باشد شریک شوید جای بد همه بدوزخ
خواهید رفت پس رعیت هر پادشاهی را اینچنین ترسانیده
بودند که هر وقتیکه کسی از پادشاهان حکم پاپا را قبول نمیکرد
پاپا لعنت نامه غلیظ و سخت مشتمل بر آنکه این شخص
دوزخیست بمعرفت پادریان در همه بلاد و ملک خود
شهرت میداد پادشاه چار و ناچار از خوف خلق در سرای
خود از خلق ترسیده تا لعنت پاپا صبر داشت و اگر با
وجود این هم نافرمانی پاپا میکرد مردم مملکت او از او
میبریدند و فرمانش را نمیبردند پس بهمین آئین رفته رفته
حکم پاپا در تمام فرنگ نافذ شد و اختراعات و بدعتها
درشان
بسیار در دین الهی بوقوع آمد بطوریکه صوفیه و درویش
صاحب خلقه در طایفه مسلمین در لباس فقر و فقیری
عوام الناس را فریب داده بر امر میکنند و در
ضمن با عدم قابلیت و بی ربطی در علوم عقلیه و نقلیه
بعضی از سخنان کفرآمیز از ترک عبادات و ارتکاب
منهیات و فواحش تا وحدت و معانقه و معاشرت
با امردان خوب صورت و آشکارا و خلوت و نوشیدن

بنگ حفظ ملوکیت علی الظاهر عقلا و دانایان حقیقی بعضی هم از عبادت عیسی بی
مستغنی است و البته خواهد آمد زمانی که اقرار بوحدانیت حق و
توسل بکرم خالق کافیست و با تشبثات انکلیسیت و اهل ملتی
موافقه با اعتقاد بی ایمانان قول ایشان را خویش کرده
حکومت و تزویر کی میکنند و اخر الامر کار میشود که مرتد هم بسلطنت
میرسند چنانکه بجهت ضعف شاه وزرای اول سلاطین صفویه اتفاق
افتاد همچنین پاپا بهمین منوال در طوایف فرنگ چندانکه خلافت
حضرت عیسی بر تمام سلاطین حکومت میکرد و در دین و احکام
رخنه میانداخت و در ظاهر از خوف عوام الناس تمام سلاطین
و اصحاب معرفت مطیع و در باطن از در دین و دنیا برنج اندر
بودند و چند سال برین منوال بگذشت تا اینکه در سنه یکهزار
و پانصد و بیست و هفت عیسوی هنری هشتم که پادشاه انکلیز
و در متانت رای ممتاز عصر خویش بود امیران و دانایان مملکت
خود را گفت که پاپا در لباس شرع غیر از حکم رانی خویش نمیخواهد
اگر شماها با من اتفاق کنید زنجیرهای ظلمهایی که ابا و اجداد شما
سپرده پادریان کرده اند من از آن ایشان مسترد ساخته بشما
میدهم و بر شما ظاهر است که پاپا بر نوشته انجیل نیفزوده و اختلاف
بسیار و بدعتهای بیشمار در دین پیدا کرده است الجماعت جمعی
بسبب درد دین و جمعی بطمع استرداد مال وعده پادشاه
متفق و هم عهد گشتند پس پادشاه ناگاه حکم کرد که نام خلیفه یعنی
پاپا را از خطبه بیفکنند و خود را رئیس دین عیسوی در کرده انگلیز

بنابر آنکه حکم صادر کرد که در تمام قلمرو انگلستان بجز مذهب دیگر رفت
تمام مردم شهر پاپ و پادریان را لعنت کنند پس بموجب حکم مال
و اسباب پادریان را ضبط کردند و در کلیساهای که عبارت
از پرستش خانه است تصاویر عیسی و مریم و دیگر بزرگان دین
عیسوی را که پادریان برخلاف شرع آنها را بجواهر و زر و الماس
نفیسه آراسته در محراب نصب کرده عابدان را به پرستش آن تصاویر
مانند بت پرستان مشغول نموده بودند برانداختند و شکستند
و جواهر آنها را بسرکار بادشاه رسانیدند و جمعی از پادریان
که متابعت حکم بادشاه نکردند و در دادن اموال و غیره
توقف کردند کشتن فرمود و خزانه ایشان را ضبط کرده
مفلس و در بدر جهانگرد ساخته نزد پاپا فرستاد و بعد ازان
بموجب قرار داد خود زمین و اسباب ضبطی پادریان را
سه حصه کرده یکی را بجهت خود داشت و دیگری را با امرا
و سپاهیان خویش سپرد و سیومی را به پادریان و حافظان
دین عیسوی داد و سوگند گرفت که نام پاپا را در خطبه نگیرند
و تصویرات که در معنی بصورت بتان باشند در کلیساها نهند
و دیگر حکم فرمود که انجیل را که بزبان سریانی و توریت که
در زبان عبرانی است در انگریزی ترجمه کردند تا همه مردم
از دین عیسوی با خبر شوند و چندان محتاج بسوال از پاپا
و پادریان در باب دین نباشند و از رسمهای تازه احداث
که پاپا و پادریان نهاده بودند در حقیقت باز داشتند و از تدبیر آن

پادشاه سلطنت پاپ ضعیف و دین قوانین عیسوی در سوم
طریقه حکم رانی و پادشاهی محکم و قوی و رونق و سلطنت انگریز
روز افزون گشت چون این خبر وحشت اثر بسمع پاپا رسید
برنجید و بدست معتمدی از پادریان مکتوبی مشتمل بر لعنت
و نصیحت بزوال پادشاه ارسال داشت چون آن مکتوب رسید
آن کاغذ را بپاهای خود مالید و معتمد را ذلیل و رسوا کرده
نزد پاپا فرستاد از این معنی چون پاپا بر خود پیچید همه ملک
فرنگ نوشت که پادشاه انگریز کافر شده و از دین برگشته
شما همراه من شده با او جنگ کنید و الا از نحوست افعال قبیح
پادشاه انگریز آتش از آسمان خواهد بارید و تمام روی زمین
هلاک خواهند شد بعضی از پادشاهان مثل پادشاه اسپانی
و ارمنی و دیگران با پاپا رفیق شدند و سر بمحاربه انگریز در بر
و بحر بر داشتند و کاری از پیش نبردند و حریف بر نیامدند
شدند و سایر پادشاهان فرنگستان مثل دینمرک و روس و غیره
چون رونق سلطنت انگریز را و اینکه بموجب گفته پاپا نه
از آسمان آتش بارید و نه عذاب الیم رسید دیدند نیز از
اطاعت پاپا سر زدند و پادریان را از ملکهای خود بدستور
انگریز مفلوک کرده بر آوردند و پیر ایشان انگریز در پادشاهی ملک
پیشوای دین عیسوی گشتند و شریک انگریز گردیدند
سلاطینی که رفیق پاپا شده با پادشاه انگریز رزم کرده بودند
آنها خبر بهمه ملکهای که پاپایان از اجداد ایشان گرفته

بود لهذا در تصرف خود آورده‌اند و یک جزیره‌ای بر طرف قسطنطنیه بجهت
پاپا از زبان سفر کرده‌اند غیر تجارت کلادین کلیسا یا غیر از نفوذ و تسلط
نوعی بنده‌های از زیاد عمر و خانه و مطالب قیصر زند بجهت هر کسیکه
از ترقی و عاکند جزیرهٔ دیگر نیست و بدستور سابق دخل خود
ملک فرنگ نمیکنند اما در ملک اصلی خود که عبارت از روم قدیم
و توابع الحضرت از پاپا سلطنت میکنند حوالی خطبه پاپا
خواندن مشهور هر شخص را این لعن و دشنام این قهوه موقوف
کرده بیشکهری الستیه خطی از جهال و عوام الناس بند تعال که
عقول عقلمندان را فریب بورشیبا قیت ولکن الی الله
این آئین در میان پاپا تمامی هست که در سالی یکروز معهود
ببرستش خوانده میروند و تمام مردم شهر از خورد و بزرگ
در آنجا جمع میآیند و در آنجا عیسی نماز و پرستش میکنند پس
پاپا دولت مدها بیدرانش میگوید لعنت باد بر آنها که در دین
عیسی در روغن داخل نیستند از یهودان و مسلمانان
و بت پرستان و غیرهم و بعد از آن خلق الله که نام لعنت
بر زبان رانده است میگوید که معاف کرده شد خدا این گروه
های مختلفه را برای هدایت کند یا لونیس ریاست
و بجلادت نشستن او پس چنین است که هفتاد و دو امیر کلان
هستند که از آنها بزبان فرنگ کاردنال بکاف فارسی
یا میگویند مستعدان هر کدام از گروه متفرقه در میان
هستند و هر کدام یکی از آنها بتدبیر خود یا با کس دیگر را

بجای او مقرر میکنند پس در هر وقت و هر زمان هفتاد و دو
امیر قایم و برقرار میباشند و در هنگامیکه بابا رحلت میکند این
هفتاد و دو کاربدهبال بعد از تجهیز و تکفین بابا در یک عمارت
بزرگ که هفتاد و دو حجره دارد و هر یک در حجره علیحده جدا جدا
می‌نشینند و مادامیکه بابا مقرر میشود حکومت کل شهر باختیار
چهار امیر که از این هفتاد و دو کس میباشند مقرر است و این چهار
امیر کلیدهای آن حجره‌ها را نگاه میدارند و پاسبانان اینها طرف حجره
بر در هر یک از این هفتاد و دو حجره می‌نشینند و همان پاسبانان
طعام و شراب این هفتاد و دو کس را هر روزه در دریچه یا سوراخی
که هست در شبانه روزی یکمرتبه میرسانند و شرط است که هیچ
سخن با ساکنان حجره و پاسبانان نگویند و اگر بگویند مجرم میشوند
پس از چند روز همان چهار امیر بر دروازه هر یک از آن حجرات
رفته از هر یک از آن هفتاد و دو تن کاغذی که بر آن نام یکی را که
خود را که الیق بابا بعد از وی دانسته نوشته است میخواستند و نادیده
در یک صندوق میریزند بی آنکه بخوانند پس وقتیکه کاغذات را از همه
گرفتند آن چهار امیر می‌نشینند و آن صندوق را میگشایند و آن
شخصی را که نام او زیاده از دیگران در کاغذات نوشته شده
است خلیفه بابا قرار میدهند و سبب نشستن کار ده تا الان در حجره
مقرر نیست بعضی اوقات تا ده ماه و تا هفتاد روز و گاهی
تا کمتر از آن میکشد چه ایشان میگویند که وقتیکه ملهم میشویم
که نام فلانی را در کاغذ بنویس از آن می‌نویسیم پس تا زمان ملهم نشوند

در حجره نشسته اند و بالجمله آنچه امیر بر جمیع آنکس پاپا قرار
یافته میروند و در دروازه را میکشایند و سجده و تهنیت میکنند
و میگویند که عمر خلیفه دراز باد و دولت سلطان دیگر کار و فلان فلان را
از حجره بیرون می آرند و همه اتباع خلیفه نو را بوسیده تهنیت
کرده بر تخت نشانیده بر دوش خود گرفته بدار الخلافه
میرسانند و بر تخت خلافت مینشانند و مردم اطراف
و جوانب بزیارت خلیفه می آیند و دست و پا میبوسند
و پاپا را حاجت بفوج نیست زیرا که کسی بر او فوج کشی
نمیکند و سیصد چهارصد نفر از کشیک تجمل میدارد و در اکثر احوال
خود را در رخت و از لباس شهر روم قدیم که تختگاه اوست
و در او است گلی که خاص خرج میکند و باید زبان مذهب پاپا یعنی
بر خلاف رسم پادریان انگریز و غیره زن نمیگیرند اگر زنا
کنند و ظاهر شود بهاش موقوف در ... آنچه اشتهای خود کنند القصه
پاپا و هفتاد و دو نفر کاردنال مذکور که بجز ایشان ... اگر ... مبعوث
پادریان ... اگر ... خاندان ... کاردنال کم بودی عهد
مقرر است و پسران امیران و ... وزرا و اعیان و اهل حرفه
هر کس که بخواهد خود را از دنیا کشیده بقطع امید ... در رتبه
یعنی کارده نالی پاپا شدن در ... از زبان کشیده اوقات
میگذرانند پس گاه باشد که یکی از رسته ... کاردنال پاپا میشود
و گاه باشد که یکی از مردم کمتر که بدانائی خود را بمرتبه کارده
نال رسانیده رفته رفته از انجمن پاپا میشود و هفتاد نفر در قرب

پاپ اتفاقاً بعد از فوت شدن پاپا پسر ماهی کبیری بدرجهٔ
پاپائی رسید و در متانت رای و تقوی و علم مثل آن کسی نبود
و او را تمام فرنگ دوست میداشتند حتی انگریزان هم خوبی
و دانائی او تحسین مینمودند و بعد از فوت او دیگری پاپا شد
و اکنون همان کس بر جادهٔ خلافت عیسی قیام دارد و نام
او معلوم نیست القصه دوازده ممالک عظیم و سلطنت عظمی
و صنعت فرنگ هست ۱ الیمان و هنگری ۲ اسپنیول ۳ فرانسیس ۴
پرتگال ۵ پولاند ۶ دنمرک ۷ اسوییدن ۸ روس ۹ ولندیز ۱۰
سویسرلاند ۱۱ روم قدیم ۱۲ انگلند و ایرلند که دو جزیرهٔ عظیم
و مغربیست جماعت انگریز است و ذکر اینها مفصل خواهد آمد
و دوازده کلاه عبارت از ایشان است و سوای این سلطنتها
ممالک دیگر در فرنگ هست که اینها را باغ یورپ خوانند تمام بلاد
اینها آباد و هر یک حکام جداگانه دارند و در بعضی اینها اگرچه
سکه بنام خود میزنند و خطبه بنام خود میخوانند ولکن خود را پادشاه
نمیگویند و اسم سلطان بر خود نمیگذارند و اسامی بلاد عظیمه
ایشان اینست پیمان و سنرت و میلن و موذینه و منوه
و دلیس و جنوه و تسکنی و ملک قسطنطنیه و کلغز یونان
و توابع اینها نیز در یورپ یعنی ملک فرنگ واقعند و همه در
تصرف سلاطین عثمانیه بودند و الحال نیز اکثر اینها در تصرف
ایشان است و بعضی از اینها پادشاه روس متصرف شده
و در آن ملکها همه فرنگ هستند ولکن مسلمان بیشتر است مجملاً

باید دانست که طول مملکت فرنگ دو نیم هزار کروه و عرضش یکهزار
و دو صد و پنجاه کروه است و سرحد شمالی این سمندر و دریای
کج بسته است و شرقش از بخش ایشیا و جنوبش آن سمندر بحر مغرب
که فاصله میان انور افریقیه است و غربیش آن سمندر است که میان از
دامریکا یعنی عرض جدید فاصله است و احوال ملک یورپ را مفصل
بجای خود نموده ایم مجملی از جزایرش نیز مینگاریم که مطالعه کنندگان را انتظار
نماند بدانکه در سمت یورپ سوای این دو جزیره که مذکور شد جزایر
بسیار نیز هست و ازانجمله آنچه در دریای شمالی فرنگ واقع
در مابین مشرق و شمال انملک واقع است تمام آن بتصرف
پادشاه دنمرک است و متصل است ایلند دانند و در چنین جزایر
دیگر که در حکومت پادشاه اسویدن است و جزیره اوبکه و مجاز
که بکاف فارسی که در سمندر بطرف جنوب که ملک فرنگ را
از افریقیه جدا میکند در تصرف پادشاه اسپین است و جزیره
منارده در تصرف انکریز است و جزیره کاندیه در حکومت
فرانسیس است و جزیره بسیار که هر یک پادشاه و حاکم علحده دارد
و جزیره کندیکاف فارسی دروسش ولمش ونیرس و متلین
و سنیپو و ساس و تیمس و پارس و سریکو بکاف فارسی و
سیپروس که دران درخت سرو بسیار است و غیره همه داخل
ملک یونان اند و در مذهب عیسوی مذهبند و در تصرف سلاطین
عثمانیه اند و اهالی ان باشندگان جزیره هستند فصل بدانکه
ملک افریقیه که بخش سیم است دران ملکهای عظیم است چون بیان

آن خالی از فایده کلیه نیست لهذا بر سبیل اجمال نگارش میشود
چنانکه افریقیه مشتمل بر ملکهای بزرگست اول ملک مراقش
که مراکو نیز گویند طولش دو صد و پنجاه و عرض آن دو صد
و پنجاه کروه است و دار الخلافت آن شهر فص و حاکم آنجا
حکمران است از احفاد خلفای مصر و دیگر الجزیره است که طولش
دو صد و چهل کروه و عرض آن پنجاه کروه و دار الریاست
آن نیز الجزیره نام دارد و حاکم آنجا پیشتر از طرف سلاطین عثمانیه
بوده اما اکنون آن برای خود است خطبه بنام عثمانیه میخوانند و باج
بهیچکس نمیدهد و سکنای آنجا مسلمان اند و دیگر ملک تونس که طولش
یکصد کروه و عرضش هشتاد و پنج کروه و دار الریاست آن نیز
تونس نام دارد و پیش ازین در اینجا از طرف عثمانیه حاکمی
نشست و اکنون برای خود است و دیگر ملک تری پولی که طولش
سیصد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بیست کروه دار الخلافت
آن نیز تری پولی نام دارد و حاکم آنجا نیز فقط خطبه بنام سلاطین
عثمانیه میخوانند و دیگر ملک بارکه که طولش دو صد و عرضش یکصد
و پنجاه کروه و دار الحکومت آن توله مینا شهریست بزرگ
و رئیس آنجا فقط خطبه و سکه بنام سلاطین عثمانیه میدارد
و القصه هر پنج ممالک از افریقه تا بارکه را ملک بربر میخوانند و
دیگر ملک مصر است و طول آن شش صد و عرضش یکصد و بیست
و پنج کروه و دار الخلافه مصر قاهره مسمی بمصر است و آن شهریست بر ساحل
دریای نیل واقع است و اکنون در آن دیار از طرف پادشاه

روم یعنی سلاطین عثمانیه پادشاه می نشینند و بالفعل عمل
سلاطین عثمانیه آنجا ضعیف است و جمعیتی چهارکس باز
اولاد غلامان خلفای عباسی که بر مصر تسلط یافته بودند
از چندین سال است که آن ملک را به بیست و چهار حصه کرده در عمل
خود تقسیم نموده اند و گاهی سلاطین عثمانیه روم خراج و پیشکش
میدهند و گاهی نمیدهند و اگر از پادشاه ناخوش میشوند احدی
از آنها را از شهر میرانند و به پادشاه روم مینویسند که پادشاه
دیگر بفرستد پس پادشاه بموجب التماس ایشان پادشاه
دیگر میفرستند و دیگر ملک بلاد الجرید است که طولش یک
هزار و دو صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بیست و پنج کروه
است و پای تخت آن ملک شهر دارا است و پادشاه آن نیز مردم
آن ملک نیز بربر اند و دیگر ملک سناده که طولش
یکهزار و دو صد و عرضش سه صد و پنجاه کروه است و پای
تخت آن شهر تکسه بفتح تای فوقانی و فتح کاف فارسی
و سین مشدده بیاء زده است و پادشاه و مردم آن ملک
نیز بربر اند و دیگر ملک نیکرولند است بکسر نون
و یای تحتانی زده و بفتح کاف فارسی و ضم رای مهمله
بواو زده که طولش یکهزار و یکصد کروه و عرضش او چهار صد
و بیست کروه و پای تخت آن شهر [illegible] بکاف فارسی
و پادشاه و سکنه آنجا همه [illegible] بربر اند و دیگر ملک
کینی بکاف فارسی طولش نهصد و عرضش یکصد و [illegible]

بلاد الجرید و ملک سناده

ملک نیکرولند

ملک کینی

گروه وپای تخت آن ینین بکسر های تحتانی و نون های
تحتانی زده وفتح نون بادشاه و مردم آنجا بهمه بت پرستانند

ملک حبشه

ودیگر سه ملک کلان اند که نام انها نوبیه وابی سینیه
وایرانی هر سه امصار را حبش نامند وطول هر سه
ملک هزار و دو صد وبیست و دو گروه است وعرض ان
هفتصد وچهل وپنج گروه وپای تخت آن کوندار است بکاف
فارسی وپادشاه ان دیار دین عیسوی دارد وساکنان انجا
بت پرستان ومسلمانان وعیسویانند ودیگر وسط افریقه

ملک سنی زنجبار

که انرا حبش زنهری میخوانند واحوال ان [illegible] معلوم نیست
ودیگر ملک لونگو بکاف فارسی وکنگو [illegible] دوکاف فارسی
وانگوا ونیکولی ودیش ن وبیان که طول این [illegible]زار و
هفتصد گروه است وعرضش یکهزار و [illegible] گروه
وپای تخت این دیار تونگوبت وپادشاه [illegible] دین عیسوی
دارد وساکنان انجا عیسویان ومسلمانان [illegible] یهودان
هستند واین امصار را کتی زیری بکاف فارسی نامند
واکثر از کناره دریای آن در تصرف مردم پرتکیز است

ملک زنگبار

ودیگر ملک زنگبار که طولش هفتصد وعرض ان یکصد
وهفتاد ودو گروه است وپای تخت ان ملنده وهور
بینک است وپادشاه انجا بت پرست وبعضی بندرهای
این ملک نیز در تصرف فرنگیان پرتکیز است ودیگر ملک

ملک مونوموتاپه

مونوموتاپه که طولش چهارصد وهشتاد وعرضش سه صد وبیست گروه

و پای تخت آن نیز مولوتنابه نام دارد و پادشاه و ساکنان
آن کافر بت پرست اند و بندرهای آن مملکت نیز در تصرف پرتکیز
میباشد این مملکت خوب نیست که مردمان حتی پادشاه اطفال و خویشان
خود را میفروشند و اکثر فرنگیان اطفال ایشان را خریده بملک امریقه
میبرند و الحال کشت و زراعت میکنانند و دیگر مملکت [illegible] است
طولش چهار صد و پنجاه و عرضش صد و پنجاه کرده است و پای
تخت آن مملکت خلوه است و پادشاه و سکنه آن کافر بت پرست اند
و دیگر مملکت سفله طولش دو صد و چهل و عرضش یکصد و پنجاه کرده است
پای تخت آن مملکت نیز سفلم نام دارد و پادشاه و سکنه آن مملکت
بت پرست اند و دیگر مملکت طراونات طولش و عرضش یکصد
هفتاد کرده است و اکثر آن ریگستان است شهری آبادان ندارد
و رئیس و مردم آن مملکت همه بت پرست اند دیگر مملکت کفادیه طولش
یکصد و نود و عرضش سیصد و پنجاه کرده است الحال ملوک [illegible]
و بعضی [illegible] را پرستش میکنند و اکثر جاهای آن مملکت در
تصرف فرنگیان ولندیز است و اکثر امصار و دیار مذکوره
در آبادانی و زراعت و [illegible] از دیگر ترجیح
دارد و میوه و غله از هر جنس که در دنیا پیدا شده است در آن مملکت
حاصل میشود و سرحد شمالی افریقه یورپ است یعنی فرنگ و سرحد
شرقی آن اشیا که عبارت از هندوستان و غیره است و
سرحد غربی آن تا سمندر کلان [illegible] میان
[illegible] و سرحد جنوبی آن سمندر کلان جنوبی تا آنجا

ملک سفالم که سفاله گویند

ملک طراونات

ملک کفادیه

حدود اربعه افریقه

جزایر افریقیه

جزیره باب المندل

جزیره جادیب

جزیره مدیره و [illegible]

که خط استوا در عین مملکت وسط افریقه میگذرد و مملکت افریقه
از دیگر ملکهای دنیا بسیار گرم است و اکثر جاهای مملکت او ریگستان
روان و صحرای بی‌آب است اما زمین کنارهای دریای بزرگ
چون رود نیل وغیره بسیار معمور و بسیار آباد و هر چیز آنجا پیدا میشود
چنانچه جزیره‌های جنوب ذکر کرده شد اکنون جزیره‌های افریقه بیان
کرده میشود اول جزیره باب المندل متصل بحر احمر است
در این جزیره تصرف گروهای متفرقه است و ساکنان آنجا دین
و ملت و طریقه مختلف میدارند و دیگر جزیره سقوطره است و پای
تخت آن کلنسه و پادشاه آنجا مسلمان است و دیگر جادیب
که [illegible] میباشند و پای تخت آن شهر [illegible] است و
[illegible] ساکنان آنجا مسلمانند [illegible] جزیره بالنسبه بجزایر دیگر
آباد و بسیار معمور و جهازها که از فرنگ به هندوستان می
آیند چند روز آنجا [illegible] و [illegible]
[illegible] مقام میکنند و از آنجا ذخیره میگیرند و دیگر جزیره
[illegible] و پای تخت آن جزیره
شهر [illegible] است و پادشاه آنجا مسلمان است و دیگر
جزیره بوربن و پای تخت آن [illegible] نام دارد و در
تصرف اهالی فرانسیس است و دیگر جزیره [illegible] که پای
تخت آن [illegible] و در تصرف جماعت انگریز است و دیگر [illegible]
و پای تخت آن [illegible] است و در تصرف فرنگیان [illegible] و دیگر
جزیره مدیره و پای تخت آن [illegible] است و در تصرف فرنگیان

برتکیز است و شراب مشهور مدیره آنجا پیدا میشود که با قطار
عالم میبرند و دیگر چند جزیره است که آنها را ازوری می نامند
دریای محیط آن انکلو بکاف فارسی است و آن در تصرف
فرنگیان پرتکیز است و اکثر ملکه جمله این جزیره ها آبادی تمام
و هوای دلکش و خوش خرم دارد و احوال ملک افریقیا چون نهایت
اشتهار داشت و در اکثر کتب ضبط اقالیم مسطور بود
لهذا از آن اغماض نمودیم مقام دوم در بیان احوال ارض

بیان احوال امریکه یعنی دنیای تازه

که بارض جدید مشهور است بدانکه حکمای قدما یونان با فرهنگ
در کتب خود نوشته بودند که چنانکه در طرف مشرق و شمال
زمین است محتمل است که بطرف مغرب و جنوب نیز زمین ربع
و کاملی باشد و قدمای [illegible] در تحقیق آن خیالهای دراز
کرده اند و لکن این عقده بسر انگشت کسی منحل نشد بعد از مرور
دهور جمعی از هوشمندان اهل فرنگ متوجه حل آن شدند
و آن قطعه زمین را که تا بحال کسی نیافته بود پیدا کردند
و کمال معرفت و تحقیق نزد سلاطین با شوکت الحاصل است
بچوگان جرات گوی [illegible] از عالمیان ربودند و مالک
ممالک عظیمی شدند و تفصیل این اجمال آنست که پیش از
این قریب [illegible] سال فرنگیان از راه [illegible] هندوستان
برله دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف نبودند
و سوداگران ایشان از راه خشکی تا اواخر ملک اسکندریه
و مصر تا سویس که بساحل دریای احمر است میرسیدند و در کشتی

فرنگ را همراه آورده با تجار عرب که در آنوقت سوداگری هندوستان
بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه در عرض سال
در یکماه که معهود بود اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب روی
میداد بجهت معامله اجناسی که طرفین را مطلوب بود و از طوایف
فرنگستان دو شهر یکی ونس و دیگر جنوه که ذکر آن در سابق گذشت
مشغول بتجارت بودند و دیگر گروه از فرنگیان را دخل در تجارت
بخصوص هندوستان نمیدادند چنانچه آن قوم مذکور ملل و اشیاء
هندوستان را می آوردند بهر قیمت که میخواستند میفروختند
و منفعت سه چندان زیاده بران میگرفتند چنانچه در آنوقت
یک سیر ابریشم خام را بهموزن زر سفید میفروختند و سالهای دراز
بر این منوال میگذشت و از اینجهت ایشان بسیار متمول و مالدار
شدند و فرنگیان دیگر بر ترفع و ترقی احوال ایشان حسد میبردند
و حسرت میخوردند تا آنکه در سنه یکهزار و چهارصد و هشتاد و سه
عیسوی کلمبس نامی بکاف تازی ساکن جنوه که نهایت عالم و فاضل
بود و از علم نجوم و هیئت و هندسه و احوال دنیا اطلاع تمام داشت
و گویند که اول کسیست که بر خواص سنگ مقناطیس واقف گشت
و قطب نما ساخت و در دریا بجهات چهارگانه در روز و شب و ابر و
تاریکی شناسا شد و راه رفتن بجهات مذکوره توانست و چندی
پوشیده ملاحظه داشت چون قوی دل شد قیاس کرد که البته راهی بود
باشد که از طرف مغرب بسواری جهاز از اطراف جنوب بهندوستان
توان رفت و بعضی گفته اند که اصح آنست که قطب نما اختراع شخصی دیگر است

حکیم کلمبس منجم و پیدا کننده ارض جدید بعضی امریقه

و آنکه آنرا یافته نباشد او و کلمبس قریب بود و هو کلمبس از آن فکرا
گرفته بشهرت داده بهر حال کلمبس مضمونات خود را با دلایل
قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشته بنظر سرداران جنوا
گذرانید و درخواست چند جهاز بجهت خرج برای رفتن خود بهندوستان
نمود سرداران چون گاهی نشنیده بودند آنرا خیال باطل و دیوانگی
اندیشیده بچشم حقارت و تمسخر بر کلمبس نگریستند و به سکندری
وهی درخواست او را رد کردند کلمبس بنادانی قوم خود نگریست
و گفت که شما دولت عظیم از دست دادید و من اینک از
شما جدا میشوم تا پادشاهی دیگر بدست آرم و این دولت را
نصیب او گردانم پس او پیش پادشاه فرانگیس رفت و مافی
الضمیر عرض داشت از وی نیز خیری نیافت بعد از آن نزد پادشاه
انگریز رفت او بخیل بود بنابران التماس او را قبول نکرد بعد از آن
پیش والی پرتکال رفت و بی نیل مقصود بازگشت کلمبس آنچه
که داشت صرف در خرج آمد و رفت و نذر و نیاز سلاطین کرد
عاقبت بی نیل مقصود بازگشت و کار بر وی تنگ و عسرت کشید و تهیدست
گردید پس لاعلاج آخر الامر نزد پادشاه اسپانیا رفت و هفت سال
او را خدمت کرد و بحکم زوجه پادشاه که زنی عاقله بود چون احوال
او را شنید و برای پیش خود طلبید و همه مضمونات و دلایلش را
بشنید و بپسندید و از شوهر خویش اجازت گرفته چندی
از جواهر خود را فروخته سه جهاز مع اسباب و مردمان کارآمد
به کلمبس بخشید و رخصت فرمود کلمبس در سال یکهزار و چهارصد و

[illegible]

نوزده دو عیسوی بجهاز سوار شده رفتند به مقصود برآمدند بعد از چند روز
همراهان همراهی کلمبس کناره ها چیزی را از نظر نگذاشته بودند و جهاز را
از کناره دریا بدور فرو بردن نمیتوانستند زیرا که در آن وقت اهل سفر
دریا چنین بر کناره بود و هیبت چون یکبار که خود را در میان دیدند
که در پیش آب و بالا بجز آسمان چیزی پیدا نیست همه بیمناک شدند و ساحل
زمین از نظر ایشان ناپدید گشت و نمیدانستند که در کجای
بیابان دریا و بکدام سمت میروند علاوه از بادهای شدید و تلاطم
امواج که هویدا شد بیدل و هراسان گشته دست از جان شستند
و از کلمبس بی ادبانه گفتند که ما مردم را با زمین هلاک ما رسانید والا
شما را بدریا خواهیم انداخت کلمبس با ایشان گفت از مرگ
نمیترسم و اگر چنین کنید کیست که شما ها را بوطن رساند باید
که روزی چند صبر کنید پس اگر بساحل نرسیدید هرچه خواهید
بکنید مردم با خود باندیشیدند که اگر این را هلاک کنیم
باعث هلاک خود شده ایم و اگر زنده باشد شاید بنجاتی
برسیم پس طوعا و کرها روانه پیشتر شدند و بعد از سی و سه
روز زمین بنظر ایشان درآمد و آن یکی از جزیره های باهاما
بود کلمبس از کشتی فرود آمد و تماشای آن شهر نمود و چون
شیوه اهل آن دید گفت که این اهل هندوستان نیست که در
بیجهتی اهل این محبتها شنیده ام و ساکنان آن جزیره
همه سیاه رنگ و عریان بودند از اکل و شرب هرچه داشتند
بمواضع پیش آمدند کلمبس مختصری از تحایف فرنگ بایشان

باشندگان و او چندی در آنجا استقامت گزیده و باز بر جهاز
نشسته و از طرف جنوب بطرف مغرب رفت و بجزیره کلان
که حالا اسپانیوله مینامند رسید و در آنجا هم اهالی و سکنه را
از ماکول و مشروب و ملبوس محتاج خود دید و ساکنان این جزیره بسیار
خلیق و خوشخوی و نرم گو بودند و با حضر متواضع شدند و از
بعضی آنجا چون مروارید و بعضی ریزه‌های زر سرخ گذرانیدند
کلمبس بسیار راضی و خوشنود گشت و دانست که عنقریب [illegible]
مقصود یعنی سیر قطعات هندوستان میسر خواهد آمد و چند
کس از ملازمان خود را در آن جزیره گذاشته و باز بممالک اسپین
عزیمت کرده و دو سه کس از ساکنان آنجا را همراه گرفت و از
زر و مروارید و اسلحه آن دیار و دیگر کارخانجات و زیور آلات
و میوه جات و اطعمه که در آن جزیره پیدا میشد اندک اندک
از آن با خود گرفت و بخدمت پادشاه اسپین پیوست
و آنچه که آورده بود بنظر پادشاه درآورد و احترام یافت
و بعد از دو ماه با هفده جهاز و یکهزار و پانصد کس کارآزموده
با چند کس از سرداران ذیشان از پادشاه رخصت شده
بر جهاز نشستند و در چند روز بجزیره اسپانیوله رسیدند
سیصد کس آنجا گذاشت و آن ملک را بسبب جنگ بتصرف پادشاه
اسپین در آورد و چند قلعه برای استقامت و حفاظت
مردم عمارت فرمود و پس از آن جهاز را بطرف جنوب راند
تا بجزیره کوبه و [illegible] رسید و آن جزیره را بسیار آباد یافت

و بعد از آن جزیره‌های کاپو ورده را [illegible] سکنه آنجا بی جنگ محکوم او شدند
و آن جزیره را بنام ملکه بانغ [illegible] سیوم ساخت و چند کس از
معتمدان خود را در آنجا گذاشته با سپانیوله شتافت
در خلال این احوال بعضی از دشمنان که از اقبالش حسد میبردند
در حضور پادشاه او را از راه بدخواهی [illegible] متهم ساختند پادشاه
جاسوسان به پیش او فرستاد کلمنس از این معنی خبر یافت و مزاج
پادشاه را از خود مطمئن ساخت و بدستور سابق مقرب حضور
گشت و حسب الحکم پادشاه با سپانیوله شتافت و در سال
دیگر بر جهازها سوار شد و هفده شبانه روز به سمت مغرب راند
در ساحل رسید و آن جزیره را منستیه [illegible] میگفتند و آن از شهر
افریقه جنوبی بیست [illegible] فرسخ دیگر بطرف مغرب رفته و جزیره دیگر
یافت و باز به سمت مغرب روانه شد و آخر الامر بکناره رسیدند
از جهاز فرود آمدند و آن جزیره را لسپانیا آباد یافتند و مردمان
آنجا سفید مایل بسرخی و بسیار خوب صورت بودند و کلاه‌ها
از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس را نیز از پرها ساخته
در بر کشیده ستر عورت نموده بودند حلقه زر با مروارید در
هر دو گوش میداشتند و زنان آنجا حلقه زر با مروارید در
هر دو گوش و بینی کشیده بودند با ادب و تواضع تمام با زر و
مروارید پیش کلمنس آمدند کلمنس نیز از تحائف فرنگ
بایشان [illegible] تواضع نمود و ما بین رابطه دوستی استحکام یافت
کلمنس بعد چندی بجانب اسپانیوله مراجعت نمود چون احوال کلمنس و

شروع [illegible] سلاطین [illegible] نفیس [illegible]
و افریقه جنوبی در [illegible] اسپانیا [illegible] بود

ملکت چین بسماع سلیر شنامانی فرنگ رسید خیال تسخیر آن اکر پایان
خاطر هر یک رسید بعضی معتقد شدند و برخی دیگر از آن خود در امر جهاز ها
شدند کشتی چند در زمین انگلستان فرستادند مردمان چون اطلاع مملکت برازیل را
که یکی از ملکهای امریقه است در یافتند انگاه جزایر امریقه شمالی را
پیدا کردند و ملک امریکس نام شخصی النیسو اکر ان شهر علاوه بر دیار
بسیار از ملک امریقه جنوبی را پیدا کرد و این مملکت بنام امریکس

وجه تسمیه امریکه

بامریکه موسوم گشت و از عجایب روزگار آنکه کلمبس در ملاحظه
ملکهای نو رنج و تعب کشید و هیچیک از ملکها بنام او مشهور نشد
و آخر الامر حساد و اصحاب غنا و حکیم مذکور را در حضور پادشاه
بهوس ریاست و مثل آن متهم ساختند و در آن باب غلو
کردند پادشاه او را طلبیده بزندان فرستاد و در سنه یکهزار

فوت حکیم مذکور در حبس پادشاه

و پانصد و شش عیسوی در حبس بمرد و بعد از فوت آن حکیم از
ناظمان و حاکمان درشت تعدی و ظلم بطمع زر و جواهر بساکنان
اسپانیوله دراز کردند و در اندک مدت قریب شش لک آدم را از
ملک کشتند و مردمان انجا را بیشتر بمکان و مسالح شکاری
هلاک ساختند تا آنکه از سکنان اسپانیوله کسی در انجا نماند
و خالی شد بعد از صد و از این قصه پانصد و سال از طرف پادشاه
اسپین حاکمی مسمی به فرناند و کارتز با ششصد پیاده و هجده
سوار و چند ضرب توپ خورد بدان سمت مامور شد و با این
فوج قلیل عزیمت تسخیر ملک میکسیکو نمود و کاف تازی که مملکت
بسیار کلان و آبادان در مملکت امریکه بود و پای تخت ملک

کمسکو شهری بود بغایت وسیع و بزرگ و عمارات آن شهر همه سنگین
و بیع و دکاکین آراسته و چهار سوق بازار به نزهت و آراستگی
تمام تعمیر یافته و تمام شهر مملو از زر و نقره و جواهر و لآلی آبدار بی
شمار و تمنای هر کس در آن در هر وقت موجود بجمله همه ضروریات
از نفایس و نوادر روزگار که شایان پادشاهان باشد در اینجا
مهیا و موجود بود و ساکنان اینجا بکثرت و ازدحام تمام در غایت
جمعیت و فراغبالی بی زحمت فقر و غربت بکامرانی شب و روز
میگذرانیدند ـــ بهشت آنجا است که آزاری نباشد
ز کسی را با کسی کاری نباشد و در میان وسط شهر عمارت
پادشاه در غایت متانت و آراستگی تعمیر یافته و ستونهای
آن همه از سنگ رخام گوناگون پرداخته و گنبدهای و منارهای
آن کاخ و سرا بطلا و نقشهای رنگارنگ و تصاویر عجیبه
و غریبه زینت یافته بود و پادشاه آن مملکت با دستگاهی بود در
غایت حشمت و شوکت و صد هزار سپاه در هر وقت بپاسداری
و حراست او قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع سوار
میشد و امیران عالی قدر آن تخت را بر دوش خود میکشیدند
و فخر خود میدانستند و بعلو همت و سخاوت و عدالت و
انصاف شهرت داشت و گوی شجاعت از پادشاهان
عصر خویش ربوده و اکثر ملکهای اطراف را از دور و نزدیک
تسخیر کرده خلایق در ظل آن پادشاه مانند که در رفاهیت تمام
میگذرانیدند و اسلحه افواج آن مملکت تیر و کمان بود و پیکان تیر

از سنگ چقماق و یا از استخوان ماهی یعنی خارهای که در تیر
تعبیه میکردند و دیگر نیزه خورد مثل مضراب از غده چوب
که تیر انداز با ریک میکردند و هنگام رزم از برابر مخالف میانداختند
و از آهن حال شمشیر و دیگر اسلحه ساختن تمهید گذاشتند و از بارود
و سرب و توپ و تفنگ مطلق خبری نداشتند و اسب در
آنملک هرگز نبوده و گاهی بنظر نیامده و آن قوم خرده فرمانده
کار نیز با نوع قلیل و توابع ملک مسکو رسیدند الحال چند کس از
باشندگان آنجا بتواضع و تملق پیش آمدند و اسباب :
ضروری از ماکول و مشروب و ملبوس و غیره همراه آوردند
پس فرنگی نیز با ایشان تواضع و مدارا کرد چندی آنجا سکونت ورزیده
با جماعت اختلاط پیدا کرد چندانکه بزبان ایشان فی الجمله
آشنا گشت و از احوال ممالک و مملکت پرسید مردمان آنجا همه
کیفیت ملک مسکو و شهر آن آبادی و وسعت و لطافت
و نزهت و وفور اسباب را بیان کردند فرمانده و کار نیز را
خواهش سیر و تسخیر آن در دل یکی از صد شد و مردمان آنجا
از آمدن مردمان نو سفید پوست و گرناد کوس که در دل خود
جانوری با هیبت قیاس میکردند به پادشاه مسکو خبر
دادند و نیز از اختلاط و الطاف فرنگیان که در باره
خود مشاهده میکردند به پادشاه گفته فرستادند که آنچه
در کتب نوشته و سینه به سینه از سلف بخلف رسیده
و شنیده ایم که این مملکت بر دست کسانی که از مغرب خواهند بود

مسخر خواهد شد همانا که این مردم بسر افتاب اند که باین شکل و صورت
داخلاق پسندیده متصف اند چون مردمان انملک کاهی
جلد و صورت این مردم ندیده بودند بقیاس خویش میگفتند
که جانوریست زنده بر روی آب روان و این گروه یعنی
مردم از شکم این جانور باین صورت مهیب برآمده اند وقت
سر دادن توپ که شکام صبح و شام موافق ضابطه بر جهاز سر
میدادند بزعم خویش میگفتند که این جانوری عجیب است که در هر
چهار پاس آتش و شعله از شکم خود بیرون میدهد و دیگر چون
اسب ندیده بودند هر گاه کسی را سوار بر اسب دیدندی
حیران شده گفتندی که این عجب ادمی است که زیاده از دیگران
چهار پا و دیگر اعضا دارد جه الجماعت اسب و سوار را یکی
میدانستند و همچنین از بسیاری از حرکات فرنگیان متعجب شدند
و همه ان کیفیات را بپادشاه خویش رسانیدند القصه چندی
فرماند و کار بر در توابع ملکسو ماند پیش پادشاه انجا که پای
تخت او بود شتافت و با پادشاه ملاقات کرد در اول
نرد دوستی و اتحاد بازی باخت و بالاخره هوس تسخیر مملکت
در دماغش جای گرفت و پادشاه را بمکر و خدعه و حیله گرفته
مقید و محبوس ساخت فاعتبروا یا اولی الابصار چون ساکنان
ملک از دغای او و حبس پادشاه خویش خبر یافتند بجنگ پیش
آمدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند اما بدست ان
مظلومان حربه بجز از تیر و سنگ نبود پس جنگ کردند و جان

داده‌اند و از گلهٔ توپ و تفنگ صدها بریدند و کشته و خسته گشتند
در این گیر و دار پادشاه آن قوم که بر بام زندان خانه مقام
میداشت و بعضی بام ایستاده رزم را تماشا میکرد ناگاه
سنگی بر سر او رسید و از آن کشته شد و بسیاری از آن قوم بقتل
رسیدند و بقیة السیف منهزم گشتند فرمانده کارتس ظفر یافت
و خویش را و فرزندان پادشاه را از سلطنت بدل کرد
و تمام مملکت مکسکو را بتصرف خود در آورد و باندیشه آنکه مبادا
آن ملک را سرکشی کنند همه را از مرد و زن الّا آنکه بدست آمدند بقتل
تمام ملک رسانید و کسانیکه خبردار شدند گریخته بجاهای دور و دراز
بجنگلها و کوهها پناه جستند چنانچه تا حال مبلغی از اولاد ایشان
در کوهها و جنگلها میباشند و هنگامیکه فرمانده کارتس و دیگر
سرداران اسپین ملک را از سکنان اصلی پرداختند و
صاف کردند زنان و مردان و رعایا و اهل حرفه از اسپین
طلبیده شهرها و آبادیها بطور خود ساختند و آنجا مقیم گشتند
و بمرور ایام تمام ملک مکسکو آباد شد و ملک دیگر که میسّر
تمام ولایات دیگر گرفتند چنانچه مردمان اسپین درین وقت حکومت تا
و [illegible] بر تمام امریقهٔ جنوبی مستولی‌اند و امریقهٔ جنوبی عبارت
از ملک وسیع که در جنوب امصار آن مکسکو و نیز فرماند و نیز و جلی
و بلاد نه و جزایر آن کوبا و اسپانیوله و پورتوریکو و جمیکا و ترنیداد
و مارگاریتا [illegible] فرماند نیز در تصرف ایشانند و ملک مکسکو در طول
یکهزار کروه و عرضش سه صد کروه است و ملکیست خوش آب و هوا

ولایتی زراعت و اشجار و فواکه فرنگ و هند در انجا بخوبی بعمل
میاید و انناس که میوه هندی و شبیه بکاج فندر درخت
سرو است و انار و ترنج و لیمون و سنگتره که قسمی از نارنگی است
و زرد آلو و سیب و نارجیل در ان بنهایت خوب میشود و
نیشکر در انجا بسیار کلان و نرم و شیرین میباشد و معدنهای
زر و نقره در انجا بسیار است چنانچه هر سال زر و نقره بیشمار
از انجا بپادشاه اسپین میرسد و در ان دیار ادویات
نباتی و حیوانی و معدنی چون برگ و گل و ثمر و حب و مانند آن
و صمغ و مشک و غیره و مثل زمرد و یاقوت و لولو و زهر مهره
و غیره پیدا میشود که تمام فرنگستان از ان میبرد و القصه ملک
مکسکو در بعضی فواید از دیگر ملکهای دنیا برتری دارد و ساکنان
انجا که اکنون عبارت از مردم اسپین اند همیشه در کمال
عیش و عشرت میگذرانند و ملک [illegible] در طول هفتصد
در عرض سه صد و پنجاه کروه و بنهایت خوش اب و هوا و مرتفع
و ملک پیرو طولش هفتصد و عرضش دو صد و پنجاه کروه است
و درین ملک معدن نقره بسیار است و در ان از هر جنس
بخوبی تمام پیدا میشود و ملک چیلی طولش دو صد و پنجاه و
عرض صد کروه است اب و هوا و مداخل ان دیار بملک
پیرو شباهت تمام دارد و بسیار اباد است و ملک نیلانه
در طول هفتصد و پنجاه و در عرض پانصد کروه است و باید دانست
که قدیم قوم سه در طول و عرض عبارت از محلی است که

تفصیل جزایر مکسیکو

آبادی است و غیر آباد نیز بسیار دارند و حد این ملک [illegible]
که تا کجاست و امیفقد که آباد کرده اند و سکونت دارند لب
و هوا اکثر معتدل است و ملک لایق زراعت است و تنباکو بسیار خوب
و ارزانی میشود چنانچه هر سال جهازهای [illegible] حمل کرده از اینجا
بفرنگ [illegible]
چهار صد سال قبل از این اثری از تنباکو در این اقلیم نبوده
و از ملک امریکا با خود در رسیده است و در جمیع السن [illegible]
تنباکو گویند و آن نام امریکائی است والله العالم اما جزایر ممالک
پس یکی را کوبا گویند [illegible] گویند طولش سه صد و پنجاه و عرضش
شصت و پنجاه کروه [illegible] آبادی معروف است و فلفل گرد و فلفل
دراز و شکر و تنباکو بسیار خوب و فراوان و آنچه لایق عیش
و زندگانی انسانست در آن جزیره حاصل است دیگر جزیره
اسپانیولا است و درازی آن دو صد و بیست و پنج کروه و پهنایش
هفتاد و پنج کروه است و در آن جزیره شهرها بغایت آباد
و بارونق است و آب و هوای بسیار سازگار دارد و شکر
و پنبه و وسمه که نیل [illegible] و تنباکو و اقسام خورش از نباتات
و بقول و حبوب در آنجا بتمام پیدا میشود دیگر جزیره [illegible]
[illegible] طولش پنجاه و عرضش بیست کروه است و آن اگرچه
خورد است اما در آبادی بر دیگر جزایر رجحان میدارد دیگر
جزیره [illegible] طولش چهل و پنج کروه و در عرض بیست کروه
و در آبادی از دیگر جزیره ها کم نیست و جزیره [illegible]

[illegible]

ذکر ممالک متصرفهٔ فرنگیان در امریقه جنوبی

نسبت کرده و عرضش یازده کروه است این نیز اگرچه خورد است
لیکن همه آباد و ساکنان انجا از دریای شور صدف مروارید
بسیاری یابند و مسرور شوند و جزیره جوان فرماند نیز بسیار کلان است
و لایق زراعت است ولکن مردم اسپین آنرا آباد نکرده اند و در
هر سالی گاوان جنگلی هزاران هزار ازانجا گرفته میآرند و سوای
انچه مذکور شد جزایر دیگر بسیار اند و مردم اسپین همه انرا رسیده
و دیده اند اما تا حال آباد نشده اند لکن در همه وجوه قابل کشتکاری
و آبادی هستند القصه چنانکه سبق ذکر یافت چون فرنگیان
دیگر دریافت کردند که مردم اسپین ملکهای وسیع در امریقه پیدا
کردند و حاکم انجا گشته اند از زر و نقره و جواهر و معدنیات
انجا بدست آورده اند و فواید بسیار ازان ملک در یافته بخیال
رسید هوای سیر امریقه در سر هر یکی از قوم فرنگ قرار یافت
فرنگیان پرتگیز و انگریز و فرانسیس و هلند نیز که ولندیز گویند
نو جهاز و جهازها برای تلاش ملک و جزایر امریقه فرستادند فرنگیان
پرتگیز ملک براسیل را پیدا کردند و متصرف گشتند و آن ملک
در طول یکهزار و دو صد و پنجاه کروه و در عرض سه صد و پنجاه کروه
و سرحدان در طرف شمال و مشرق سمندر و بسمت مغرب
ملک لیلانه و بطرف جنوب هم دریای امازن است و ملک مذکور
بسیار آباد است و مردمان پرتگیز با ساکنان اصلی انجا موافقت
کلی کرده اوقات بخوبی میگذرانند چنانچه با یکدیگر نسبت دختری
و پسری نموده نکاح و شادی میکنند و امارت و سلطنت

انجا بدست پرتگیز نیست و معدن الماس در انجا بهست و پادشاه
پرتگیز را که پرتگال نیز میگویند هر سال از ان فایده جزیل
میرسد اهل پرتگیز در سنه یکهزار و پانصد و چهل و نه عیسوی از
فرنگ در انملک رسیدند و با پادشاه انجا رزمها کردند اخرالامر
العلاج پرتگیز با ان [illegible] صلح کرد از انوقت تا اکنون که زیاده
از دو صد سال میشود فیما بین بنای مصالحه قایم است و هر دو
فرقه در انملک وسیع با یکدیگر بعشرت تمام بسر میبرند و انگریزان
در سنه یکهزار و پانصد و هفتاد و سه عیسوی با نوحی کشتی
و چند جهاز بر جسته بسمت امرقه روانه شدند و بملکی رسیدند
که از ملک سکو و غیره لب دریا ساحل الشمال واقع است لهذا انرا امرقه
شمالی نامند و امرقه شمالی با امرقه جنوبی پیوستگی میدارد بتوسط
ملک استمس و ان چنانکه سبق ذکر یافت عبارت است از
پاره زمین که در طول زیاده و در عرض اندک است و مانند پلی در میان
آن هر دو امرقه شمالی و جنوبی واسطه است که از امرقه شمالی
به امرقه جنوبی براه خشکی میتوان رفت و استمس مذکور را
وا از [illegible] می نامند و بالجمله انگریزان از صلح و جنگ اکثر از دیار
و امصار امرقه شمالی را بتصرف خود اوردند و شهرها و ابادیها بطور
خویش ساخته مسکن و ماوا گزیدند و اکنون انگریزان امرقه
شمالی دم همسری و برابری با انگریزان فرنگ میزنند و از پادشاه
انگریزیه یاغی و سرکش شده اند بنابران در میان انگریزان
امرقه شمالی اتش پیکار مشتعل است و تعجب است که انگریزان

ذکر امرقه شمالی و بلاد آن

که در حدود هند اتفاقا بوجود مسافت کثیره میان ایشان •

و دار السلطنت کلکته است و اما استقلال نمیزنند

و چنان اطاعت میکنند که در زیر پایه سریر سلطنت ایشان

خوب میسر نیست فاعتبروا یا اولی الابصار • درباب وقت بلاد

افریقه شمالی بر سبیل اجمال نگارش میشوند که مطالعه کنندگان را

انتظاری نماند • بدانکه ملکهای افریقه شمالی یکی ملک گنا است

طولش چهار صد کروه و عرضش صد کروه هوایش بسیار خوش

و دلکش و اقسام فواکه که در ملک گرم سیر و سرد سیر بعمل میاید

و درانجا نیز میشود و حبوب و غله از هر جنس کشتکار میکنند

و خوبی تمام نشو و نما میکنند و بلاد عظیمه بسیار و آبادانی ملک

بسیار است و هرچه برای عیش انسان ضرورست درانجا

موجودست و بیشتر کناره در تصرف فرنگیسان بود

و انگریزان از ان قوم بجنگ گرفتند دیگر ملک فواسکا

ملاند است طولش یکصد و هفتاد و پنج کروه و عرضش

یکصد و بیست و پنج کروه است و هوای انجا در خوبی

از هوای گنا کمتر است و نیز چندان آباد نیست و

انجا یک قسم از نباتات است که در کلانی مثل درخت ...

میباشد و از ان پارچه بسیار خوب و بانگیسی میبافند و

تجارت مردمان انملک از این پارچه است دیگر ملک

نوانگلاند است در طول دو صد و هفتاد و پنج و در عرض یکصد

کروه هوایش بغایت خوب و خوش و آبادی بسیار میدارد •

بلاد افریقه شمالی

و اسباب خورش و پوشش در انجا بخوبیه و ارزانی بدست میاید دیگر ملک نوباد است طولش یکصد و پنجاه
کروه و عرضش هفتاد و پنج کروه و آب و هوا خوش و شهرها آباد دارد و همه چیز از حبوب ماکول و بقول و درختان و نباتات
کارامد دران دیار فراوان میباشد دیگر نیویورک است در طول یکصد و پنجاه و عرضش یکصد و بیست کروه و از دیگر ملکها
بسیار بسیار آبادتر است و اسباب طرب و خورمی و نشاط در انجا بحصول می پیوندد و دیگر مریلاند است طولش یکصد و
بیست و عرضش یکصد و پانزده کروه است هوایش خوش و آبادی بسیار دارد دیگر ورجینیا است در طول سه صد و بیست و پنج
و عرضش یکصد و بیست کروه و بدستور میریلاند هوای نیک و آبادی بسیار میدارد

دیگر کاردلینا است طولش سیصد و پنجاه و عرضش یکصد و چهل
کروه آب و هوایش سازگار و معموری بسیار دارد دیگر فلوریدا است
درازی آن سیصد کروه پهنای دویست و بیست کروه این
ملک اگرچه لایق زراعت است اما چندان آباد نشده است
و باید دانست که سوای این ملکها جزایر بسیار متصل امرقه در
تصرف انگریزان است اول جزیره جمیکه طولش هفتاد و عرضش
شصت کروه است دران نیشکر بوفور پیدا میشود سکنای
آنجا ازان منفعت بسیار حاصل است دیگر جزیره بربادوز
در طول بیست و یک کروه و در عرض چهارده کروه است و دران
نیشکر و نیل و زنجبیل و پنبه بسیار پیدا میشود مردمان آن
جزیره ازین اشیاء باطراف برده تجارت میکنند و دیگر
سوای آن جزیره جزایر بسیار در تصرف انگریزان است
سیزده جزیره از آنها مثل جزیره بربادوز صغیره بسیار آباد اند
و باقی چندان آبادی ندارند و باید دانست که فرانکیسان
و ولندیزان ازین ملکها و جزایرها در امرقه شمالی میداشتند
و از چند سال است که اکثر متصرفات ایشان بدست انگریزان
آمده و اکنون چند جزیره خورد بتصرف ایشان هستند
چون ملکهای امرقه و جزایر آن بتفصیل مرقوم شد اکنون
بطریق اجمال بعض اوصاف امرقه و حدود آن بقلم می آورد
مخفی نماند که بطرف شمال امرقه بحریست که مملکت امرقه را
از فرنگ و افریقه جدا میکند و بطرف مغرب آن بحریست

جزایری که از ملک امرقه شمالی در تصرف انگریزان است

حدود امرقه بر وجه اجمال

که دیار امرقه را از مملکت آسیا علیحده میکنند و بجند کور یا بین امرقه
و اسیا فاصل است و بطرف جنوب آن بحر جنوبیست و سرحد
شمالی امرقه معلوم نیست و مردم فرنگ هر قدر که بطرف شمال
رفته اند سرحد آنرا نیافته اند و اما تا حال درست از ملاحظه و
تجسس بر نداشته اند و قیاس کرده اند که امرقه بطرف شمال
از ملک روس و ماچین توصل میدارد و هر سال بنابر کشف این
راز جهازها روانه میشوند و لکن چون تاب و توانائی تحمل شدت
سرما که بطرف شمال میشود نمیدارند مراجعت مینمایند چه
اگر اندکی بمانند جهاز در یخ بسته شود و همان طور بماند و نیز برای
تنگی مردمان روانه میشوند لیکن هم وقتیکه بغایت سمت
شمال میرسند از شدت سرما و پشه و درشتهای سهمناک
بی نیل مقصود باز میگردند و باز طمع و امید دارند که راه
یافته شود و باید دانست که مملکت امرقه بسیار دراز و
کلان است امصار و بلاد آن دور و نزدیک از خط استوا
واقع است و لهذا درازی شب و روز و فصول و پیدایش
نبات و حیوان در آن مختلف است و گرمسیر و سردسیر و
اعتدال هم در آن میشود و امرقه در کثرت و کلانی دریاهای
شیرین و خوش گواری آن و درختان کار آمدنی برای ساختن
عمارات و شجرهای با میوه و نباتات خوش مزه و گلهای
رنگین خوش منظر و خوشبو و معدنیات مملو از جواهر و زر
و نقره و غیر آن مثل آهن و مس و رصاص و امثال آن بر

حالات اهالی قدیمه امریقه

ملکهای دنیای کهنه که هفت اقلیم پیشینیان است امتیاز
و برتری میدارد اکنون بضیافت طبع سامعان میخوانند کان
فی الجمله از احوال ساکنان اصلی امریقه را میتوان شنید بدانکه چون
مردمان اسپانی با امریقه رسیدند در ملک مکسکو و پیرو آبادی
بسیار یافتند و در هر دو ملک پادشاه علیحده با رونق و شوکت
تمام بوده و همه ایشان آفتاب پرست بوده اند و بعضی از مردم
شهری و دشتی بتان شکلهای عجیب و غریب می پرستیدند
و شنیده ام که در میان ایشان کتابهای بود و در آنها عالم را
قدیم نوشته بودند و از آدم ابو البشر خبری نبود و طوفان
نوح را چون قوم هنود منکر بودند و اغلب امورات مکاتبات
ایشان بر کتابهای تصویر بود و اگر میخواستند که خبری بنویسند
تصویر و همه احوال آنرا بر تخته میکشیدند و بجای رنگ
پرهای رنگارنگ ریزه ریزه کرده از صمغ بر تخته میچسپانیدند
و اکثر مردم این دو ملک گندم گون مایل بسرخی بودند و
در اخلاق بغایت متواضع و لباس ایشان از پارچه پنبه
و غیره و چرمهای نفیسه و پرهای خوش رنگ و زر و جواهر پارچه
مثل کار عجیب بزرگ و خورد میساختند و غذای ایشان
باغلب از گوشت جانوران شکاری و از هر جنس بود
فرنگیان آنچه یافتند از دهان مردم در شهر مکسکو و پیرو
دیدند در دیگر ممالک امریقه شهری مگر چند نیافتند
و ساکنان و اکثر متوطنان این طرف ملک مکسکو مثل مردمان

اند بار

دشت عرب و تاتار و در یکجای قایم نمانده در دشت و صحرا سیر کنان
خانه بر دوش بسر میبردند رنگ ایشان از مردمان مسکو تیره و سیاه
تر است و از علم خبری نداشتند و بت پرست بودند و بت ها
بشکل قبیح و نازیبا که آنرا مالک شر می نامیدند می پرستیدند و
میگفتند که حق تعالی مالک نیکیست و پرستش نمیخواهد چرا که از پرستش
بری و مستغنی است اما از مالک شر میترسیم و او را از راه چاپلوسی
پرستش میکنیم تا او را از ایذا و ضرر رسانیدن باز داریم و لباس
مردم دشت از پوست جانوران شکاری بود که گوشت آنرا
میخوردند و پوست آنرا لباس میکردند و شرب ایشان
آب شیرین و گشتکاری ایشان گندم و خانهای ایشان از چوب
و نی بود القصه مردم صحرای و دشتی چنانچه بودند حالا هستند
و اصل و نسل ایشان معلوم نیست اما همین قدر معلوم است
که مردمان مسکو و سیبر و گفته اند که اجداد ما از شرق آمده بودند
و در اخلاق و اطوار ساکنان مسکو و سیبر و از ملکهای دیگر فرنگ
نیکوتر بودند و دانایان این زمان قیاس میکنند که چنانچه این
زمین فراخ و مملکت وسیع که اکنون پیدا شده است و آن
در فهم و دانش حکمای سلف و دانایان پیشین نبود همچنین
احتمال میدارد که بطرف جنوب کره ارض زمین بسیار بود
که ما از آن خبری نیست و هر کسیکه بشکل کره ارضی نظر
کند این معنی برا او مبرهن خواهد شد و دیگر دلیل بر بودن زمین
بطرف جنوب این است که هر سال جزایر نو در بحر جنوبی یافته میشود

و دران جزایر ابادیست و مردمان موجوداند و میگویند که
اجداد ما از جنوب و مغرب آمده اند در صورت و شکل
این مردم بغایت سیاه و کریه المنظر اند و اطوار ایشان از
اطوار و رسوم دیگر مردمان اینطرف جداست ولکن اخلاق
و رفتار ایشان بخوبی میباشد و عاقلان نیز انظر بر اخلاق ا
نه بر منظر و حسن و قبح رسوم موقوف بر عادت است و با
الجمله بخیال میشود که فرنگیان یک جزیره دیگر بطرف جنوب
پیدا کرده اند مردمان انجا از زن و مرد در طفلی روی خود را
بلکه تمام جسم را از کار در ریش کرده رنگ سرخ و نیلگون
و مانند آن دران میکنند و معالجه و مداوا به میسازند
چنانچه در عربستان و ایران و هندوستان بعضی از زنان
در زرفی و دست و پا از سوزن ریش کرده وسمه را دران
تعبیه میکنند و چون به میشود در محل آن اعضا میمانند و انرا
موجب زینت و ادای میدانند گوی نقوش نیلگون بطرح
گلکاری بخود بسته اند و شنیده ام که در بعضی از حدود
امریکا مرده کانرا در چشم گذاشته روغنی باو میزنند که خشک شود
و چون مدت بسیاری بران گذرد مومیای میشود و مومیای
اندم که بر السنه مشهور است همین است بسماع رسیده است
که در ایام طغیانی رود نیل آب در عمارات بجائی که در نواح
مصر است داخل میشود و بندرت بعضی از اجساد مومیای بر روی
آب بینند مردم انرا گیرند و بقیمت اعلا فروشند عزیزی

احوال عمارات اهرام که در نواحی مصر است

میگفت که دست و ساعدی را دیدم در نزد یکی از مسافرین
که بآن نواحی رفته بود تمام گوشت و رگ و پی و ناخن آن بجای
اصلی بود همگی رنگ آن که بغایت سیاه شده مانند مومیائی
معدنی بود و عالم عامل فاضل کامل ربانی خال این فقیر مرحوم آخوند
ملا محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب بحار الانوار فرموده است
که در بعضی از احادیث وارد است که بنی الهرمان والنسر
فی السرطان یعنی بنا شد هرمان و حال آنکه نسر طایر در برج سرطان
بود و از این حدیث معلوم میشود که اول بنای این هرم احدی
سوای ائمه طاهرین معلوم نیست زیراکه از زمانیکه نسر طایر
در سرطان بوده است الی الآن قرون بیشمار و دهور بسیار
منقضی شده است و این حدیث موید قول جمعی از مورخین است
که نوشته اند که ابتدای عمارت آن معلوم نیست و بعضی
از علماء و مورخین برآنند که از عمارات حضرت یوسف بن
یعقوب علیهما السلام است که بجهت ضبط غلات در سنوات
قحط و غلا بنا نهاده است و از بعضی از مترددین و مسافرین
اعتماد بود بواسطه مسموع شد که میگفت بر آن صعود نمودم و تا
دو پاس روز بیشتر طول کشید تا آنکه بجائی نشستیم بالا رفتیم تا آنکه
ببالای آن برآمدیم و در جائی که جای [illegible] سر فرو نشستی کمی و زیر
که از عضوهای من بلرزه آمده و بیم افتادن بود و از میان رجوعها
و گوسفندی که پائین بودند بنظر نمی آمدند و از دور پائین ملاحظه کردم
مانند کرمهای ریزه متحرک مشاهده میشدند و کلی وسعت

و عرض آن بقدر طول آن نیست والله العالم بحقیقة الحال

و فقیر شنیده ام که مرض آتشک از فرنگ تعدّی باطراف عالم

کرده است و گویند که یکی از حکام انجا اراده کرد که بلدی

از بلاد عظیمه را که در ان معدن جواهر و طلا بود مسخر کند و

بسبب کثرت و قوت اهالی ان بهیچ وجه بران قادر نمیشد اخر

الامر یکی از حکماء دانشمند چنین تدبیر نمود که جمعی از زنان

خوب صورت را با میمون جمع نمود و مدت دو ماه تقریبا میمونها

با ایشان مجامعت کردند تا انکه بمرض اتشک مبتلا شدند

و بعد از ان انها را لباسهای فاخره پوشانیدند و آن زنان

فاحشه را بان بلد فرستاد و چون اهالی انجا با ایشان مقاربت

و مجامعت کردند بمرض اتشک مبتلا شده بسیاری هلاک

شدند و جمعی که باقی ماندند ضعیف شدند پس انشهر را بان

حیله مسخر نمودند و این مرض در انجا شایع شد و چون فرنگیان

با ایشان مخلوط شدند بایشان نیز رسید و از ایشان [illegible]

و حدود دیگر سرایت نمود و از این جهت است که بعضی

عوام باتشک فرنگ مشهور شده است و بعضی میگویند که ابله

نیز از ممالک بعیده دیگر بفرنگ آمده است و حقیقت آن

معلوم نیست والله اعلم در ذکر احوال جماعت انگریزیه

و ذکر احوال کمپنی است و چون زیاده منظور در این رساله

شرح احوال این جماعت است لهذا سخن را در این مقام دراز

میکنم مفصل بدانکه [illegible]

احوال آتشک فرنگ و ابله

شرح احوال جماعت انگریزیه و حقیقت

احوال کمپنی

مبداء سلطنت این قوم و تسلط ایشان

حضرت عیسی یکی از خوبترین پادشاهان روم قدیم که در آن وقت
همه ممالک روم و بعضی از ممالک افریقیه در تصرف او
بود بعد چند جهازات پر از فوج بجهة تسخیر جزیره انگلاند تعیین نمود
و قوم انگریز که سابق کیلتی نامند در آن وقت تمام بت پرست
بوده و هنوز از علم و تواضع و رسم و طریقه معیشت چندان واقف نبودند
و اکثر مشغول بکار اسلحه و شکار بودند و مثل صحرانشینان و اعراب
بتجارت و دیگر معاملات بهیچ وجه آشنا نبودند و پوشاک ایشان
از چرم جانوران و جایهای ایشان از سنگ و گچ و در اوضاع
و اطوار بی پروا و بی ترتیب بودند چون فوج قیصر روم در
انملک رسید بسهولت تمام و بیشتر آنرا مسخر نمود و لکن چون سکونت
و توقف ایشان در انملک متعذر بود لاعلاج بعد از
چندی با پادشاه انگلند صلح کرده بروم مراجعت کردند و بدین
منوال چندی گذشت پس در سال پنجاه و یک عیسوی باز
قیصر سپهبد کلان عظیم الشأنی را با فوج بسیار بجهة تسخیر
انملک معین فرمود و آن سپهبد اکثر قلاع و نواحی آن مملکت را
بدست آورد و حکم کرد که رومیان در آن قلاع و امصار
تعمیر کرده و استقامت گزینند پس از آن وقت تا سال
چهارصد و چهل و هفت عیسوی ملک انگلاند در تصرف قیصران
روم بود و در این عرصه بسیاری از آن ملک بغایت آباد
گردید و اهل انگلند و رومیان با یکدیگر بشدت آمیخته شدند
و چون پادشاهی روم قدیم از انقلاب زمانه خراب شد

طبقه اولی از سلاطین انگلستان

و بعد از فوت ملکان اناث ملوک الطوایف ظهور رسیده و در انگلستان هفت
پادشاه بر تخت سلطنت نشستند و چون ایشان بسی خطر
نمایند و در سال هشتصد و هشت عیسوی اکبرت نام که یکی از ان
پادشاهان هفتگانه بود آن شش نفر دیگر را بر انداخت و
تمامی ممالک انگلستان را متصرف گشت و در استقلال یافت
و خود را کنگ یعنی پادشاه انگلستان لقب کرد و پادشاه و
در وقت تمام ممالک را ضبط کرده و سی و شش سال سلطنت نمود
و در سنه هشتصد و سی عیسوی در گذشت و بعد از او پسرش
اتلولف پادشاه شد و نوزده سال سلطنت کرد و فوت
نمود و پسرش اتلبالد دو سال سلطنت کرد و در گذشت
و از او عقب نماند پس برادر او بمرتبه سلطنت رسید
و پنج سال ملک راند و چون او در ایام پیری وفات نمود برادر
دیگرش الفرد پادشاه شد و در هشتصد و هفتاد و هفت
عیسوی در گذشت و بعد از فوت او پسرش ادوارد
جانشین شد و پنجاه و یک سال با رونق تمام سلطنت نمود
و اکثر قواعد ممالک که تا اکنون معتبر است اختراع
کرده آن پادشاه است و بعد از فوت او در سنه نهصد
و ده عیسوی پسرش ادوارد پادشاه شد
و چهار سال ملک راند و بعد از او ... بر تخت نشست
و ... از ... دو سال ... و ... بعد از ...
بسلطنت رسیدند و در ... شد و بعد از ... بر تخت

سلطنت کردن پادشاهان و ملکات در انگلستان

انتقال پادشاهی انگلند از ... به ...

طبقه دوم از سلاطین انگلیزیه

سلطنت پس کنوت پادشاه دنمارک بر او لشکر کشید و اورا از
ملک براند و خود بر تخت انگلند بنشست و پادشاه گشت
وادمند با اولاد و قبایل خویش بر جهاز سوار شده به ملک
والنس پناه گرفت و همانجا درگذشت و ملک انگلند تا سنه
یکهزار و هفت عیسوی در تصرف کنوت پادشاه دنمارک که
بدنمارک نیز کوبید و اولادش بماند و در سنه یکهزار و چهل
عیسوی ادورد دیگر ادوردین ادمند ملک انگلند را از پادشاه
دنمارک باز گرفت و خود پادشاه شد و بعد از او ادورد پسر
کلانش پادشاه شد و پس از او پسرش هارلد که آخرین ملک
این طبقه است پادشاه شد و در عهد او در سال یکهزار و شصت
و شش عیسوی ولیام که رئیس قوم نرمندی از حکام جزو بود خروج
کرد و بر هارلد ظفر یافت و باستقلال و بیرون تمام چند سال
سلطنت کرد و بعد از او پسر کلانش ولیام بحکومت نشست
و سیزده سال پادشاهی کرد و در شکارگاه یکی از امرای او تیر
بر او انداخته بود هنگام مراجعت بر چشم ولیام رسید
و از زخم آن تیر بعد از یک دو ساعت درگذشت و اولاد
نداشت لیکن برادر خوردش هینری بکار سلطنت نشست و سی و
شش سال ملک راند و او نیز اولاد نداشت پس از او همشیره
زاده اش استفن پادشاه شد و نوزده سال پادشاهت کرد
و درگذشت و بعد از او هنری دوم از خویشان او به سلطنت
نشست و ... ملک راند و بعد او پسرش رچارد بر تخت

می‌باشد و شخصی بسیار جری و صاحب همت بود با فوجی بسیار برای دفع
مسلمانان از بیت المقدس و انتزاع شام رفت و با صلاح الدین
با او صلح نمود و در میان هر دو پادشاه اخوت و موافقت شد و
ریچارد در سال یکهزار و یکصد و نود و دو عیسوی از ملک شام بملک
خود مراجعت نمود و تا روز فوت تمام پنج سال دیگر پادشاهت کرد
و درگذشت و مروت و فتوت او در بعضی از تواریخ عربیه
در بیان احوال صلاح الدین مذکور است و بالجمله بعد از فوت
ریچارد برادر خوردش جان پادشاه شد و بی‌نهایت ظالم
بود و خود را اعلام پاپا میخواند و بسیاری از املاک را بنام وظیفه
نائبان پاپا که اعوان کنشت عنایت فرمود امیران از
این سبب رنجیدند و از اطاعتش سر کشیدند پس پادشاه
از خوف ایشان نائبان پاپا را از ملک خویش بیرون کرد و
آنچه امیران گفتند قبول کرد و هجده سال ملک رانی کرد
و درگذشت و بعد از وی پسرش که صاحب اخلاق حمیده بود
بر تخت نشست و تا روز فوت تمام پنجاه و [illegible] سال ملک رانی
کرد و خود را هنری سیم ملقب نمود و بعد از او پسرش ادورد
بر تخت نشست که سی و پنج سال سلطنت کرد و شخصی
صاحب جرات و عالم بود و در عهد او رعایا با امرا تمام جنگها
کردند و پس از وی پسرش ادورد دوم بجای پدر نشست
و بعد از چندی طبیعت او از حق و انصاف منحرف گشته بجانب
ظلم و تعدی نهاد امرا و رعایا او را از سلطنت خلع کردند

حکومت انگریزان بتمام ملک فرنگیس

ولیعهدش که طفل بود و نام او ادوارد سیم بود بجای پدرش نشست
و او پنجاه و یک سال پادشاهی کرد و ملک فرانسیس را تمام
گرفت و در تمام پادشاهان فرنگ مشهور و نام آور شد و بعد
او نبیره اش ریچارد ثانی صاحب تخت و تاج گردید اما مثل پدر
و جد خویش نبود یکی از خویشان او که نامش هنری بود بر او
خروج کرد و ظفر یافت و او را اسیر نمود و خود را پادشاه
خواند و ملقب بهنری چهارم گشت و چهل و هفت سال سلطنت
نمود و درگذشت و بعد از پسرش هنری پنجم بجای او نشست
و ده سال پادشاهی نمود اما در این مدت اندک کارهای
با نام کرد که دیگران به سالهای دراز نتوانستند نمود چه دیار
فرانکیس را تمام در تصرف خود آورد و بعد از او پسرش هنری ششم
که طفل شیرخواره و نه ماهه بود در گهواره سلطنت آرام گرفت
و آنچه گفته اند که افسوس بر آن ملک که پادشاه آن طفل باشد
بظهور آمد چه خویشان پادشاه برای نیابت سلطنت در میان خود
فساد انگیختند و با یکدیگر جنگها کردند و پادشاه گاه در دست
این عم و خال و گاه در دست این عم و خال افتاد و در این قضایا
ملک فرانکیس از دست رفت و در ملک انگلند فساد و شورش
عظیم هویدا آمد و با این همه انقلاب هنری سی و هشت سال
سلطنت نمود یکی از خویشان او ادوارد نام بر او خروج کرد
و او را اسیر ساخته بر تخت سلطنت نشست و خود را ادوارد چهارم
ملقب نهاد و بیست سال پادشاهی کرد و بعد از آن پسر کلانش

که طفل هفت ساله بود بر تخت نشست و بعد از چند ماه از مخالفت
عم خویش بقتل رسید و عم او بسلطنت نشست امیران ملک از
او رنجیده هنری که دختر ایدورد منسوب بود بپناه جستند و
بالان قاتل جنگ کرده و او را بکشت و هنری بجای او پادشاه شد
و خود را هنری هفتم خواند و بیست و چهار سال باستقلال
تمام ملک راند و در سال یکهزار و پانصد و نه عیسوی درگذشت
و بعد از او پسرش هنری پادشاه شد و خود را هنری هشتم خواند
او نهایت بیباک بود و خود را بمکر و فریب پاپا و پادریان
رها نمود و سر از اطاعت ایشان باز زد و ریاست پاپا را بر
انداخت چنانچه تفصیل آن در بیان احوال پاپا در ضمن رقم
کهنه گذشت القصه هنری هشتم سی و شش سال با رونق
و عدالت تمام حکومت کرد و درگذشت و بعد از او پسرش ایدورد
ششم بسلطنت نشست شش سال بریاست پرداخت و بملک عدم
شتافت و چون هنری را پسر و دختری نبود لهذا خواهرش
ملبرا بسلطنت و حکمرانی متمکن شد و چهل و هفت سال
با داد و دهش و رونق و با عقل و دانش و رعیت پروری
سلطنت نمود و در عهد او انگریزان بتجارت در هند و بنگاله
شتافتند و او پادشاهی بود عالم و فاضل چنانکه چند کتب
در قواعد سلطنت و جهانداری تصنیف کرده است و
هر چند امیران ملک بجهت حصول فرزند او را بقبول کردن
شوهر تحریص کردند قبول نکرد و گفت که ملک من شوهر من است

بس

پس چگونه شوهر دیگر کنم و در سن هفتاد سالگی که از آن جمله چهل
و هفت سال سلطنت کرده بود درگذشت و بعد از او جمس
که دختر زاده هنری هفتم بود بتخت نشست و انگلند و سکاتلند
با ایرلند تمام بیست و سه سال پادشاهت کرد و ایلچی پیش جهانگیر
پادشاه بابری پادشاه هندوستان با هدایای فرنگ و خطوط
دوستی فرستاد و درخواست مکان برای عمارت کوٹهی یعنی
بیت التجاره بجهت سکونت تجار قوم انگریز در حدود هندوستان
نمود جهانگیر التماس او را قبول کرده جایی در بندر سورت برای
سکونت ایشان داد چنانکه ذکر آن در تاریخ محمد قاسم فرشته
مسطور است و بعد بآن اشاره میشود القصه بعد از فوت جمس
پسرش چارلس جانشین پدر گردیده بیست و چهار سال پادشاهت
کرد و در سال آخر جلوس او اکثر امیران نمکحرام چنان بخیال خود
اندیشه کردند که الکوکنا مردم زیر فرمان یک کس بودن خلاف
حق است پس خروج کردند و پادشاه را بقتل رسانیدند و اطفال
و عیال او را از ملک بیرون کردند و خود مستولی شدند
و اطفال پادشاه مقتول بملک فرانسیس پناه یافتند تا بعد
از ده سال مردمان ملک از ظلم و جور امیران نمکحرام بتنگ آمدند
کشی رنجیده متفق گردیده خروج کردند و اطفال پادشاه
مقتول را طلبیدند و پسر کلانش را که چارلس نام داشت
بر تخت نشاندند و امیران نمکحرام بعضی کشته شدند و برخی
بملک دیگر گریختند وی بچارلس ثانی ملقب شد و لیکن پادشاهی

وعیاش وطرب دوست بود بعد ... سال سلطنت نعش کرد
و درگذشت و پسران بسیار از زنها بجا ماندند اما هیچیک از
بطن ملکه و زوجه منکوحه نبودند لهذا بموجب ضابطه سلطنت
برادرزاده‌اش جیمس نام بسلطنت بجای او نشست و او
پادشاهی بود بغایت زاهد و ارادهٔ قلبی بپاپا بسیار داشت
و بالجمله چون هنری هشتم چنانکه سبق ذکر یافت همت بر دفع
تسلط و ظلم پاپا بسته تا درمان پاپا را از ملک انگلند بیرون
کرده خود را خلیفه دین در تمام قلمرو خود مقرر نموده بود و
چون تمام سلطنت هنری هشتم در جنگ و جدل با پاپا و پادشاهانی
که رفیق و مطیع پاپا بودند گذشت هردو دختر او نیز عمر خود را
در دفع شر پاپا صرف نمودند و در هر جنگ رفیقان پاپا خراب
و پامال گردیدند و آخر از شرارت خود باز آمده در ایام سلطنت
جیمس اول و چارلس دویم نهایت آرام گرفتند و مقدورات
نمود که سر نفسا دربردارند تا اوان دولت جیمس ثانی که احوال
او در اینوقت بیان کرده میشود چون وی بر تخت برادر جلوس
کرد نخل امید پاپا و رفقای او باز سر نو زنده و سرسبز شد
چه جیمس ثانی در ایام شاهزادگی بفریب پادریان متدین
بمذهب و دین پاپا گردیده بود از این سبب امیران ملک
با خود مصلحت کرده پیش برادر چارلس پادشاه فریاد بردند
که جیمس از حال دین پاپا را گزیده فکر اجرای آن در تمام ملک
مصمم دارد و چون پادشاه پسر شرعی ندارند که بعد از او بتخت

نشیند

نشیند و جامس وارث مملکت خواهد ماند که در عهد سلطنت
او حیف دینها خواهیم خاست و مردمان پاپا از زور پادشاه
که هم دین ایشانست مذهب پاپا را جاری کرده سر غرور
خواهند برداشت و اگر پادشاه ایشانرا حمایت کند
همه قواعد سلطنت را خراب و ابتر کرده مملکت بظلم
پاپا باز گرفتار شود لهذا اکثری با این اندیشه چارلس پادشاه
بر حال برادر خود بسیار گریست و گفت هر چه شما امیران
گفتید پسندیده است اما جامس برادر من است و بعد از
من بجز او و اولاد وی کسی دیگر وارث تخت و تاج نیست
و دل نمیخواهد که او را بنابر متابعت پاپا از ملک پدرم
اما تدبیری اندیشیم که او هم پادشاه شود و قواعد سلطنت
نیز از شر پاپا محفوظ ماند چه اولاد جامس را بتربیت خود
گیریم تا بر دین پدر خراب نشوند و دیگر از جامس سوگند
بگیریم که اگر او بعد از من پادشاه شود متعرض دین کسی نشود و خود
دیوانی بکسیکه دین پاپا دارد ندهد و چون جامس اینرا
قبول کند و خود تنها بر دین پاپا ماند از دین یک کس قواعد سلطنت
ابتر نشود و بعد او اولاد وی که بسلطنت خواهند رسید بر طریق ما
خواهند بود امیران تدبیر چارلس را پسندیدند و اولاد جامس را
بطور خود تربیت دادند و نیز جامس سوگند خورد که من تنها بر دین
پاپا پرستش کنم و در باب دین و آیین با کسی متعرض نشوم چون چارلس
در گذشت برادرش جامس بتخت نشست و در دو سالی بر او از خود

قایم ماند و کسی را در باب تبدیل دین و آیین متعرض نشد و در سال سیم
از جلوس خود بگفته پاپا و پادریان فریب خورده مزاجش
متغیر گردید و هم درین اثنا از بطن پادشاه بیگم پسری متولد شد
و سوای این طفل او را پسر دیگر در حیات نماند مگر دو دختر
بودند که به حقیقت دین پدر تربیت یافته بودند چون شاهزاده
پیدا شد امیران از جامس طمع کردند که بر طبق اقرار شاهزاده را
تعلیم کنند تا بر دین و آیین ملک او را تربیت کنیم جامس رنجید
و قبول نکرد و خدمات عمده را مثل وزارت وغیره از ایشان
انتزاع نمود و به متبعان خویش که همدین وی بودند تفویض کرده
فرمود که بجز همدین کسی دیگر در خدمت ما نیاید همچنین در ملک
و اصلاح غیر از همدین خود دیگری را نخواهم چون امیران
این سخن شنیدند متفکر گشتند و دل بر هلاک او نهادند و [illegible]
دو دختر پادشاه باتفاق یکدیگر در خفیه نشستند چنین خواستند
که ولیام داماد جامس پادشاه را به نیابت بر تخت نشانند
و شاهزاده نو پیدا را بدست آرند و به مردمان متدین همدین
ملک بسپارند تا تربیت کنند و چون شاهزاده به سن تمیز
رسد او را پادشاه کنند ولیام شوهر دختر کلان جامس
خواست با اشاره امیران خروج کند در آن هنگام جامس حقیقت
حال مطلع شده خواست که با امیران آشتی در سازد و التماس
آنها را قبول کند امیران قبول نکردند جامس ناچار شده متعلقان
خود را همراه گرفته بی جنگ به جهاز سوار شد و به ملک فرانکیسان گریخت

وامادش ولیام بر تخت نشست جامس پادشاه بکمک جهازهای بیشمار
وفوج بسیار از پادشاه فرانسیس گرفته بجنگ ولیام خویش
آمد ومنهزم بازگشت بالاخر لباس زهد پوشید در ملک
فرانسیس گوشه عزلت گزید ویازده سال بسر برد ودرگذشت
القصه بعد از اخراج جامس وامادش ولیام بنیابت
زوجه خویش که دختر جامس بود بر تخت سلطنت نشست
وسیزده سال سلطنت کرد ودر زمان او بجهت انگریزان
فتوحات بسیار بر فرانسیسان دست داد ودر سال یکهزار
وهفتصد ویک عیسوی جهان فانی را بدرود کرد وچون اورا
پسری نبود زوجه اش در حین حیات او ودیعت حیات
سپرده بود خواهر بیگم که دختر خورد جامس بود بر تخت نشست
ونام آن ملکه آن بود وی زنی بود عاقله ونیک خصلت وحق
دوست ودر عهد سلطنت او ملک را رونق بسیار شد
وعالمان وفاضلان بسیار بوجود آمدند وسیزده سال سلطنت
کرد ودر سال یکهزار وهفتصد وچهارده عیسوی درگذشت
وشاهزاده جارج که دختر زاده جامس اولین بود بر تخت
نشست ودر ابتدای سلطنت او پسر جامس اخراجی که پدرش
همراه خود در ملک فرانسیس برده بود ودر دین پاپائیان
تربیت کرده بود خروج نمود اما چون بر دین پاپائین تربیتی
تربیت یافته بود قتل پدر خویش بر دین پاپا بود کارش
رونق نگرفت وجارج بر سلطنت مستقل گشت ودر سال

یکهزار و هفتصد و بست عیسوی که دوازده سال از جلوس او
گذشته بود بعالم آخرت شتافت و بعد از ولیم کاللش جارج ثانی
بر تخت نشست و سی و چهار سال باستقلال سلطنت کرد و
در سال یکهزار و هفتصد و شصت در گذشت و نبیره اش
که پسر کلان پسر کلانش بود و پدرش مرده بود بر تخت
جد خویش به نشست بجارج ثالث ملقب گردید و او پادشاه
عالی و صاحب بخت سروری است و انگریزان از وی بهایت
رضامند و خوشنود اند فصل در بیان آنکه مملکت جماعت انگلیس
یعنی انگریز دو جزیره است از جزایر شمالی یکی را انگلند دیگری را
ایرلند خوانند و بزبان اهل اسلام برتانیه اکبر و برتانیه اصغر مشهور
و در عهد خلفای بنی امیه و عباسیه بتصرف مسلمین بوده اند
و انگلند در طول پانصد و هشتاد کروه و در عرض یکصد و پنجاه
کروه است و مقر پادشاه و پایتخت این جزیره در آن شهر لندن است
و طول ایرلند یکصد و چهل و دو کروه و نیم و عرض یکصد کروه است
و نایب پادشاه در آن میماند و مقر ریاست او شهر دبلین است
فی الجمله از احوال انگلند که مقر اصلی ایشان است با کیفیت
شهر لندن را نگارش مینماید بدانکه در اطراف اربعه انگلند
سمندر یعنی دریای شور است و لهذا جزیره نامیده شده است
جز بی سواری جهاز از آنجا بر آمدن و بجای رسیدن میسر نیست
و این جزیره تا اکنون از حوادثات و انقلاب زمانه محفوظ
مانده است و در دولت و جمعیت بر اکثر ملکهای جهان [illegible]

بیان احوال مملکت جماعت انگریزیه

احوال انگلند

ازدل

افزون است و فی الحقیقت جزیره مذکوره داخل فرنگ نیست
اما چون متصل باین مملکت واقع است لهذا از اضلاع فرنگ
شمار میشود و در بلندترین روز در جزیره انکلاند هفده ساعت
و سی دقیقه نجومی است و خوردترین روز نه ساعت نجومی
میباشد و هوای این جزیره گاهی سرد و گاهی گرم است اما
هر دو نسبت بدیگر ملکهای شمالی باعتدال است و فصل بهار
در اینجا از داخل شدن آفتاب ببرج حوت تا آخر جوزا و فصل
تابستان از تحویل آفتاب در برج سرطان تا آخر سنبله و فصل
خزان از داخل شدن آفتاب در برج میزان تا آخر عقرب
و فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب ببرج قوس تا آخر
برج دلو میباشد و بارش در هر چهار فصل میشود اگرچه در روز
یک ساعت است که میبارد و از این سبب همیشه زمین سبز
و هوا خرم میماند و در زمستان برف میبارد و یخ بسته میگردد
و سردی بسیار میشود و در تابستان اگرچه گرمی میشود اما احتیاج بدور
کردن لباس نیست و بادکش بیز ضرر نمیشود و تابستان اینجا
مثل ابتدای بهار هندوستان و ایران میگذرد و در ملک
انکلاند و میان اضلاع آن چند دریای آب شیرین مرور میکنند
و آنها باعث وفور زراعت و آبادانی این ملک اند و نهرهای
خورد و چشمهای کوچک بسیار اند که مصرف زراعت و شرب
آب انسان و حیوان میرسند و اکثر کشتکار اینجا گندم و سایر حبوبات
و بقولات است و از فواکه اینجا هر قسم چون شفتالو و زردآلو

تدبیر پیدا کردن میوه گرمسیر در سردسیر

و سیب و گلابی و آلوچه بکثرت و بسیار خوب میشوند و سوای آن
میوه جات گوناگون و نباتات مفیده ضد در ضد که نام و
نشان آنها در اکثر ممالک کمتر است بلکه نشنیده بسیار است
و انجمله اختراعات صاحبان باریک بین جهت پیدا کردن
میوه های گرم سیری در آن ممالک آنست که در باغات
سردسیر خانها میسازند و اندران انگشت میافروزند و سقف
سردخانها را بقدر لازم گرم سیر میکنند و باغبانان گرمی
کم و زیاده بموجب طبیعت آن چیز میکنند تا آن بالیده و
رنگ پخته میگردد و بهمین طور نباتات و میوهای تابستانی
و گل و ریاحین که موجب پرورش و تفریح طبع انسانست بخوبی
و کثرت پیدا میشود و از اشیاء مصنوعه هندوستان و فرنگ و روم و شام
و چین و ایران و غیر ملکهای چه فرانسو و انگریزان در تجاران
هر دیار و هر قوم بر جهازها بار کرده بدان جزیره بیع نموده
بارزانی و آسانی بدست میآیند و اهالی آنجا از کثرت
تجارت و بیع و شرای اجناس ملک خود و امصار دیگر اکثر
متمول و صاحب دولت میباشند و اکثر چیزهای آنملک باتمام
خصوص پارچه یعنی ماهوت از هر رنگ و اقمشه ابریشمی
ساده و زردوزی و غیره و توپ و تفنگ و شمشیر و انواع اسلحه و
آئینهای بزرگ و کلان و تصاویر رنگارنگ و زنجیرهای
گوناگون و ظرفهای شیشه و بلورین و دوربینهای خورد و بزرگ
و ساعت فرنگی که انرا در هندوستان گهری نامند این همه بخوبی تر

ونیز چند شهر معلوم ممالک آفاق میفرستند و خود از اشیاء
نفیسه مطلوبه هر مملکت را در عوض اینها میستانند و از ممالک
هندوستان [illegible] بنگاله و گاوان خوب و [illegible] و وحشی و [illegible] و
چهارپای دیگر از قسم چرند و پرند [illegible] و اسپ [illegible]
میشود [illegible] و گاوان شیر و [illegible] میکنند
و در اینجا حیوان [illegible] از جنس سباع [illegible] از ان
متصور [illegible] صلاحیت و [illegible] در زمان گذشته
که کمال [illegible] بود [illegible] گشته بودند و از حشرات
الارض چون مار و عقرب و غیره [illegible] ثانی نیست
و مگس [illegible] اندکی میباشد و [illegible] شنیده ام که [illegible]
بطوری آباد است که اگر تفصیل آن بیرون نویسد دفترها [illegible] پر
شود لهذا از تفصیل احوال ممالک انکلاند گذشته عنان
خامه را در بیان احوال دار الخلافت معطوف میسازد

بیان احوال لندن دار السلطنت انکریزیه

بدانکه دار الخلافه و مستقر السلطنت انکریزان شهر
لندن است و این شهر بساحل دریای تمیز و دریای
مذکور در عرض تقریبا سه کروه است و آبادانی و عمارات
اهالی و بزرگان بر هر دو ساحل دریا واقع است و برای
آمد و رفت مترددین سه پل از سنگ سفید ساخته
اند که استحکام و نزهت آن حیرت افزای بیننده کلان
و طول این آبادی بر هر دو طرف زیاده از چهار کروه
و قطر شهر یعنی گرداگرد آن قریب ده کروه خواهد بود و در این شهر

سیصد و پنجاه کرجه یعنی عبادتخانه و منکلهای سرخ
و سفید با سنگ مرمر و یشم و عقیق و غیره آراسته اند
و مدرسه و دار الشفا و تیمارستان و عمارات پادشاه
و بزرگان دولت با رونق و آراستگی تمام بنا شده اند و
تمام عمارات آن شهر از [illegible] و کلان از سنگ و خشت است
و فرش شوارع و طرق در هر کوچه و بازار از سنگ سفید است
و در دو طرف راه از برای پیادگان مقرر ساخته و گاری و گاو
و اسب و نحو اینها در مابین میروند تا مزاحم پیادگان نشوند
و راه سواران از پیادگان جدا باشد و دو نهر آب در آن شهر
همیشه جاریست و حکم است که هر کس خار و ذرات و نجاسات
و کل و لای نجس را که پیش دروازه خود میدارد در نهر ها میافکند
تا بدریا ریخته شود و این آب را محض از برای صفای شهر
ساخته اند و نهر دیگر از برای نوشیدن و نحو آن اختراع
کرده اند چنانچه آب را از خزانه بفواره و از آن بحوض میبرند
همچنین از دریا بواسطه شاخهای سرب که زیر زمین قرار داده
اند آب از دریا بجایهای هر یک از ساکنان شهر میرسد
و در حیاض آنها میریزد و این آب صاف و پاکست و همیشه
جاریست و برای ساختن و مرمت آن مبلغ جزوی ساکنان
شهر بموجب قدر و حال هر یک در عوض بعمال میدارند و حکام
و میرزایان آن شهر مذکور میرسانند و برای این امر صاف
داشتن راههای شهر جاروب کشان مقرر اند که هر روز [illegible]

دمیدن صبح هر ناپاکی و خاشاکی که در راه افتاده باشد انها بر گاری
بار کرده بیرون شهر میبرند و دیگر برای روشن داشتن راههای
شهر در وقت شب فانوسهای آبگینه بر ستونهای مرتفع
قریب یکدیگر نصب کرده‌اند در هر فانوس یک چراغ اعلای
کلان نهاده‌اند هر شب از شام تا صبح چراغهای افروخته
میمانند و جهت صاف کردن انها هزاران مشعلچیان مقرر اند
و خرج ایشان مثل خرج نهر بر ذمه مردمان شهر مقرر است و برای
اینکار نیز داروغگان مقرر اند که همه مشعلچیان تابع حکم
او باشند و بلاشک اگر کسی بیگانه که از این راه و رسم واقف
نیست وارد آن شهر شود از دیدن احوال و کثرت چراغ او بوی
قیاس خواهد کرد که سبب این چراغ جشن خواهد بود و این روشنی
هر شب میباشد چنانچه کسی را مشعلچی همراه سواری بردن احتیاج نیست
و نمیرود و سواری در آن شهر بر کاری و گهر گهری و بوچه و امثال انها
میشود بعضی کسان از خود میدارند و کسانیکه ندارند بمبلغ جزوی
بکرایه و باسانی بدست میآرند و باید دانست که در ملک انگلاند
پنجاه و دو بلوک و پرگنه اند که انرا کونتی مینامند و در هر یک
از این پرگنه شهرهای کلان و شهرهای خورد و قصبات و قریه‌ها
بسیار و زاید از حد شمار است و همه انها اباد و نزهت تمام اند
و مالیات و خراج ملک انگلاند در هنگام امنیت و صلح در
سالی هفت کرور و هفتاد و پنج لک روپیه است و هر کروری
صد لک است و هر لکی صد هزار روپیه است فصل ۳ [illegible]

نظم سلطنت و قوانین حکومت انگریزان

و دانشمندان فرقه انگریز از مشیت امور مملکت فراغت حاصل
کردند متوجه تنقیح قواعد سلطنت شدند و از دو صد سال تقریبا
قبل از این چنین مقرر نمودند که معنی پادشاهی و لوازمات
آن موقوف بر یک شخص نباشد چه از فوت و فنای آن مفاسد
عظیمه که از لوازم تغیر و تبدیل پادشاه است بر مملکت و اهالی آن
رو میداد خواهد شد پس پادشاه را بی دخل و امور سلطنت را
موقوف بر رضای سه طایفه داشتند اول پادشاه دوم وزراء
سیم اصحاب پرلمنت یعنی جمعی از امراء مدبر ذی هوش که
خیرخواه پادشاه و رعیت و در معنی اصحاب حل و عقد بوده و
چون میخواهند که کسی را بسلطنت مقرر کنند در روز یکشنبه
در کلیسا مجتمع شوند و شخص قابل سلطنت را رخوت سیاه
بطریق حضرت عیسی ع بپوشانند و انجیل بدست او دهند و تمام
امرا نیز هر یک انجیلی بدست گیرند پس شخص عالمی که سرآمد علما است
و بمعنی مجتهد است گوید که ای شخص مدعی سلطنت گو که قسم یاد
کن که اگر پادشاه شوی از آئین و قواعد ملکیه مقرر شده سرمو
تخلف نورزی و از آنچه من بعد بمقتضای مصلحت مقرر
خواهد شد مخالفت نکنی اگر از قسم امتناع نمود او را پادشاه
نکنند و اگر قبول کرد در سه روز یکشنبه انجیل را مکرر کنند
پس او را بر تخت سلطنت متمکن سازند و هر کس بهر کاری
که دارد مشغول شود و از برای خرج پادشاه مبلغی را از گمرک
و محصول مال التجارة و خراج خانهای ملیه مقرر کرده اند که در

حاصل

عوض سال مبلغ جزوی از خزانه میگیرند و بمصرف ضروریات پادشاه
میرسانند و باقی مداخل ملک را عمدة الرعایا و کونسلیان و وزرای
بمصرف امورات عسکر و لوازمات مملکت داری از حرب وغیره
میرسانند و زاید بر آن ضبط خزانه عامره میشود میرزا ابوطالب
خان ساکن لکهنو که بسیاحت لندن و نواحی و اطراف آن رفته
بود در کتاب مسیر طالبی نگارش کرده است که پادشاه وقت
کنگ جارج دام ملکه انقدر مودب و مهذب اخلاق است
که اصلا و مطلقا راغب بامور شر نیست بلکه تمام اوقات او
مصروف نیکخواهی خلق و تحریص ایشان بر کشت و زراعت
و تحصیل علوم و صنایع است و بذات خود کشت کار و زراعت
می نماید و بمدرسه ها رفته از احوال طلبه علوم استفسار میکند و عمده
دلیل بر محاسن اخلاق او آنست که قوت عزل قضات را از خود
سلب نموده است و بیم و امید ایشان را از ارکان دولت زایل
فرموده تا در اجرای احکام از کسی پروا نکنند و این فقیر بوساطت
ثقات از مستر سرجان شور صاحب کلان کلکته که ذکرش مکرر
گذشت وغیر او شنیده ام که در دربار عدالت این جماعت
فرقی میان پادشاه و رعیت وغیرهم نیست و قضات عدل
بر تمام خلایق بیک نهج حکم میکنند و لهذا تمام عباد از ظلم اصحاب
جور حتی پادشاه محفوظ شده و هرگاه کسی را بر پادشاه نزاع و دعوی
باشد باصحاب عدالت و قضات نالش کند او را یا وکیل او را
احضار کرده بنهجیکه بجهت تمام رعایا مقرر است فیما بین ایشان

مرافعه کنند از ثقه شنیدم که از صاحب ملک کور حکایت میکرد که جد
مادری پادشاه حال در ایامیکه بر سریر سلطنت متمکن بود روزی
سواره در کوچه میگذشت اتفاقاً کوشه سواری او یکی از رعایا
و معابر بی طرف گرفته و برا امتاذی ساخت الشخص بچوبیکه در
دست داشت چند ضربی بر پادشاه نواخت پادشاه را عرق
غیرت و حمیت متحرک شده و برا چند چوبی زده بخانه خود برده
مقید و محبوس نموده وی در مجلس اصحاب عدالت از ستم پادشاه
فریاد و دادش کرد حکم باحضار او و پادشاه شد چون بر حقیقه
احوال اطلاع یافتند بپادشاه عرض کردند که از چه سبب از
دست مدعی بعدالت عالیه ملتجی و داد خواه شده و خود او را
زده قید فرمودند الحال حکم همین است که در همان کوچه و بازار
در ملا عام همین شخص بهمان چوب قصاص خود را بگیرد و الا خلل
در امور مملکت و سلطنت خواهد افتاد پادشاه فرمود که اگر
چنین است یکروز مهلت داده حکم را جاری نمایند بعد از الحاح
بسیار فرموده ان مدرحا اجابت رسید پس پادشاه بخانه
رفته تصوران فضیحت و رسوائی را که برا او خواهد شد نموده
هلاکت را از ان بهتر دیده خود را بمعرض هلاکت رسانید چون
اینخبر بسمع اصحاب عدالت رسید حکم فرمودند که جسد پادشاه را
بر کاری گذاشته ببازار آوردند و صلای عام دادند چون تمام
و اهالی شهر از بزرگ و کوچک مجتمع شدند اصحاب عدالت
بمردم خطاب نموده گفتند که حضرت پادشاه از حکم اصحاب عدل

واقص

و قضا عمل کرده اند و بکمال نشسته اند که حکم بر ظلمی جاری میشود و خود را
قبل از اجرای آن بدلایل متعدده اندیشه از صغیر و کبیر بهر نکرانی
بجد او نبرند که زیاده از آن حقی که بسبب حکم عدالت باو میرسد
و از این قرار بموجب رسمی موافق حکم اصحاب عمل اناث
و ذکور بعمل آورده اند و بعد از آن حسب پادشاه را دفن نموده دختر
او را چون پسر نداشت بر سریر سلطنت مستقر فرمودند و فی الحقیقت
انصاف اینست که این معنی اگر چه بجهت رعیت موجب استرا
و رفاهیت است ولکن از برای پادشاه چندان لذتی از این
سلطنت متصور نیست و کدخدائی یک قریه در حدود ایران
و روم بدرجات و مراتب بسیار بهتر از این پادشاهی است بلی
در گوشه استراحت نشسته لقمه نانی بعافیت و آرام میخورد و وجود
چنین پادشاهی محض از برای نام است که بگویند که پادشاه چنین
و چنان فرموده است و مراسلات و فرامین باطراف و اکناف
بنام او مینویسند و مقرر کرده اند که پسر بزرگ پادشاه فوت میشود
بسلطنت مستقر گردد و اگر از اتفاقات پسر کلان در وقت زندگانی
پدر بمیرد و از او پسران مخلف شوند پسر کلان او یعنی نبیره پادشاه
بعد از مردن پادشاه فرمان روا میشود و این مرحله را برای درستی
اصل و نسب و رفع خونریزی مقرر کرده اند چنانچه اگر یکی از
پسران خورد پادشاه متوفی دعوی پادشاهی کند کسی از سپاه و رعایا
با او موافق نخواهد شد پس ملک از فتنه و فساد شاهزادگان محفوظ
میماند و شاهزادگان خورد را هرگز با حکومت و سلطنت سروکاری نیست

اگر خواهند خدمتی عمده در فوج پادشاهی بگیرند والا در خانه خود نشسته
در وجهی که بجهت ایشان مقرر است گذران نمایند و اگر پادشاه را
پسر نباشد و دختران باشند بعد از فوت پدر دختر * کلان
جانشین پادشاه میشود و اگر آن دختر با کسی نکاح و شادی کند
شوهر او را در سلطنت هیچ دخلی نیست و در ملک انگلاند
بالاصاله حکومت میتواند کرد و پسر کلان او که از شکم آن دختر
پیدا شده است بعد از فوت مادر بپادشاهی میرسد و اگر پسر بزرگ
بلا خلف فوت شود پسر بعد او که سرکرده کل سپاه است پادشاه
میشود و اگر پادشاه را اولاد از بطن غیر زوجه نکاحی باشد آنها را
اعتباری نیست و بجهت آنها اخراجات نمیدهند و اگر احیانا
خلف پادشاه منحصر در آنها باشد سلطنت بایشان نمیرسد
و در صورت نبودن پسر یا دختر از بطن زن منکوحه برادر پادشاه
متوفی که در سن بعد از اوست اگر در حیات باشد پادشاه
میشود و بهمین طور که گذشت بعد از او سلطنت باولاد او میرسد
و چون فوت شود و او را خلفی که قابل سلطنت باشد نباشد
برادر دیگر که بعد از اوست پادشاه میشود و بدستور سابق پسران
ایشان بموجب ضابطه مرقومه بسلطنت میرسند و رکن دوم
این ریاست که وزرا اند و عدد نه اند و هر یک بامر یکه معین
شده است مستقل است و غیر را در آن دخل و تصرفی نیست
اول. ایشان وزیر خزانه است و این در مرتبه معنی وزیر اعظم است
و تحصیل زر و خرج آن تمام بعهده اوست و لهذا در مجلس پارلمنت

دوکس

و کونسل که بمعنی محل مشورت است و در انجا امور مملکت استقرار
میگیرد بوکالت از طرف پادشاه و امراء می نشینند و اصحاب
پارلمنت را از ان خوف و طمع هر دو هست و چون اجرای امور
در ان مجلس موقوف بر کثرت قائلان بر طغیان است و
پادشاه و امراء بدون فتوی پارلمنت کاری نمیتوانند نمود
لهذا این وزیر بر احکام پادشاهی که مخالف خواهد بود او باشد
بهانه عدم رضای پارلمنت غلبه تواند کرد و همچنین هر که را خواهند
بهمین مستمسک عزل میتواند کرد و فی الحقیقه گویا سلطانی
باستقلال اوست دویم وزیری که جواب و سوال سفرا و ایلچیان
و امور خارج انگلند از ممالک فرنگ باو تعلق دارد درجه این
وزیر از اول پست و اعلا از دیگران است سیم وزیری که امور
داخل انگلند باو متعلق است چهارم وزیر امورات جنگ که
بواسطه او احکام بسپاه میرسد و این سه وزیر را در امور ملکی
مدخلیت تمام است بعد از وزیر اول پنجم وزیر جهازات که منصب است
دادن بسرداران جهازی و رسانیدن احکام باشان و بندوبست
امور عسکر ایشان که زیاده از عسکر خشکی است بعهده اوست
ششم وزیر توپخانه که محافظت قلعه انگلند و توپ و تفنگ
و لوازمات انها تمام بذمه اوست هفتم وزیر امورات هند که
ناظر بر کار درکتران سرکار کمپنی انگریز است و تنقیح امورات
ایشان در حضور پادشاه و در پارلمنت بواسطه او میسر است و دیگر
در ان دخل نیست و ذکر درکتران خواهد آمد هشتم وزیر لارد پا

عدالت که بمنزله قاضی القضات است اگرچه رسم عزل قضات
چنانکه گفته شد موقوفست ولکن شغل او انست [illegible] اصحاب
عدالت قدرت بر قتل احدی ندارند اگر فتوی قتل کسی را نوشتند
بواسطه او از نظر پادشاه میگذرانند و حکم از وی اصدار مینماید
از جمعی شنیده ام که پادشاه را اختیار معاف فرمودن نیست
و در سالی زیاده از چند خون معاف نمیتواند کرد و بعضی میگویند
که وی در عفو و عدم آن همیشه مختار است و نقل اول مشهورتر است
هم و در شریعت [illegible] است و چهار امر در عهده اوست
که هرکه را خواهد بر آن نصب مینماید اول امامت و خطابت کرجه
و معابد در روز یکشنبه دوم عقد بستن زنان و طلاق ایشان
سیوم تجهیز اموات چهارم نام نهادن اطفال و نصرانی نمودن
ایشان و معتقد ایشان آنست که اطفال بی مذهب بوجود آیند
و بدون عمل تنصر نصرانی نشوند و طریقه آن معلوم نیست و مواجب
این وزیر و تابعان وی از دهم حصه زراعت و اغنام مملکت است
که مانند زکوة گرفته بمصرف ایشان میرسانند و این دو وزیر را
احترام زیاده از حد است بحدی که زیاده از شاه زادگانند و
لکن در امور ملکی و مشورت ایشان چندان دخلی ندارند و هفت
وزیر دیگر که سبق ذکر شدند هر روز بخدمت پادشاه حاضر شده
امورات متعلقه خود را بحضور پادشاه عرض میکنند و آنچه از
حضور پادشاه ارشاد میشود تمام را نوشته بوزیر خزانه میدهند
که بمجلس پرلمنت برده اگر موافق مصلحت بودند اجرا میشوند والا باز

حضور

بحضور سلطانی عرض میشود تا آنکه امرا منجد کردد و رکن سیوم
واین اعظم ارکان دیگریست مجلس پرلمنت است و اهل آنرا
عمدة الرعایا نامند و عدد ایشان چنانکه شنیده ام زیاده از چهارصد
کس است همه ذی هوش و صاحب عقل و دانش و از نفاقیه
مبری و از انانیه معری و همیشه اوقات ایشان مصروف
صلاح دید امور مملکت و پادشاه و رعیت است و هر یک را ضابطه
ایست که اغماض از حق نکنند و الا در نظر همگنان خار و حقیر
و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد و اول مشغله ایشان اینست
که دفتر اخراجات آن سال را که بواسطه وزرا درست شده است
بنظر انصاف ملاحظه میکنند اگر پسندیده شد بحال خود میگذارند
و الا حک و اصلاح مینمایند و جمله کارهای جدید موقوف بر مشورت
ایشان است و هر چه بخاطر پادشاه و امرا یا سایر عقلای انگلس
در امور ملک و اهل آن رسد در پرلمنت ظاهر مینمایند اگر جماعت
پسند نمودند حکم باجرای آن میشود پس پادشاه و وزرا بانجام میرسانند
و الا فلا و در نرخ اشیاء و قوانین جزویه و کلیه که در امور معاش
اهل مملکت یا شهری مفید است سخن کنند و قوانین ریاست
و لشکرکشی و تجارت و عدالت و غیرها تمام ساخته و پرداخته رأی
این جماعت است حتی حدود گنهکاران هم تعلق بشریعت و احکام
سماوی ندارد و بنابراین بحسب اقتضای وقت و ملاحظه احوال
طبایع در احکام حدود و تغیرات حاصل شود گاهی شدید و گاهی
سهل سازند و طریقه تعیین عمدة الرعایا چنانکه بواسطه ثقات

بسماع رسیده است که عقلاء ساکنین هر بلده و قصبه و قریه
در اوطان خود با اشخاصیکه مستدعی خدمت وکالتند در مکان
وسیع جمع میشوند پس شخصی خطاب بمردم کرده میگوید که فلان
و فلان مستدعی خدمت وکالتند و میخواهند که از جانب شما
بصیغه وکالت در حضور پادشاه مقرر باشند رضای شما بکدام
یک از ایشان است پس هر شخص بهر کس که راضی است اظهار میکند
و نام او را در زیر نام آنکس مینویسد چون تمام شود ملاحظه میکنند که بر
وکالت کدام یک بیشتر خلق راضی شده اند پس آن شخص را رخصت میدهند
که مصلحت پادشاه و رعیت هر دو را مراعات کند و او را روانه
پای تخت مینمایند و تا هفت سال زیاده این خدمت را بکسی نگذارند
و اگر خیانت برعیت کرد اگرچه مصلحت پادشاه باشد یا بالعکس کشته
خواهد شد لهذا وسعت خود را هر کس در دقت مصروف میدارند
القصه امور سلطنت با زیاده از چهار صد شخص مدبر است و تا آنکه
تمام متفق نشوند امری در مملکت از کلی و جزوی جاری نخواهد شد
و آنچه کونسلیان و اصحاب حل و عقد در هر باب تجویز کردند در کتب
و رسایل مینویسند و آنرا آئین مینامند و در میان خلایق منتشر
میکنند که هر کس بران واقف باشد و حکام و مستحفظان آن خدمت
بر رعیت زیادتی نتوانند کرد و از آنچه مقرر شده است کمتر نمیتوانند
معمول داشت اگرچه با دوستان و اولاد خود باشد هر کس هر
جرمیکه مبتلا شده میداند که بر او چه خواهند نمود و اگر حاکم غیر آنرا
معمول دارد با او مدعی و بعدالت دادخواه خواهد شد و چون بنا

رسانید حاکم مجرم و معاقب خواهد گردید بمجملی از قوانین کلیه انگلیسیان
که در تنقیح امور ملک مقرر کرده اند اشاره میشود و ضبط تمام آنها
خارج از حوصله این دفتر است از انجمله آنست که مقرر کرده اند
که خراج را بر مملکت موافق تقسیم کرده بهر شهر و بلده اشتهار
میدهند که از فلان قدر زمین که فلان قسم بذر در ان زراعت
شود فلان مبلغ بسرکار پادشاه باید داد و اگر لا مزروع بماند چیزی
دادن نمیشود و در هندوستان نیز در اغلب اماکن همین مرحله را
معمول میدارند و مصلحت در این عمل آنست رعایا میدانند که آنچه
زراعت کنند زیاده از معمول کسی از ایشان نمیتواند گرفت
و حکام خدعه و مکر در کار ایشان نمیتوانند نمود پس مال خراج
پادشاه را تمام و کمال برضا و رغبت و خوشی میرسانند و ملک
و رعیت نیز آباد میشود و از برای حکام بقدر قابلیت آنخدمت
وظایف مقرر است که نقد از سرکار میگیرند و زیاده مقرر شده
از رعیت نمیتوانند گرفت و میگویند که هرگاه این مرحله را
مجهول و از رعیت مخفی بداریم حکام ببهانه خراج خزانه رعیت را
خراب میکنند و خود آباد میشوند و از خرابی رعیت خرابی ملک
و ضعف در سلطنت حاصل میشود و در آباد شدن خزانه
آن یک شخص اصلا فایده متصور نیست و حق و انصاف
آنست که این مرحله را خوب فهمیده اند زیرا که آنچه ستم بر رعیت
میرسد از حکام جزو است و رضای رعیت موجب دوام
سلطنت است و رضای یکنفر را هیچ فایده نیست فاعتبروا یا

اولی الابصار و نیز مقرر کرده انکه مال خراج را در دو فصل بدهند
زیراکه بیکدفعه دادن موجب ستم بر رعیت است و از برای پادشاه
دران منفعتی نیست و هرگاه از میعاد مقرر تعویق شدان
مزرعه را الیلام یعنی هراج میکنند و میفروشند و انچه طلب
پادشاه است از بابت خراج برمیدارند و مابقی را بصاحبش
میدهند و درین معنی گذشت نیست اگر احیانا صاحب ملک
در انوقت زر داشته باشد وکیل او در هراج حاضر شده
ملک او را بنام دیگران میخرد و درین عمل فایده انست که در
رسانیدن مالیات حاجت بمحصل و فرستادن سپاه و عسکر
نیست چون هرکس مالکان را میداند بر وقت زر را بگماشته
که بجهت تحصیل مالیات مقرر است میرسانند لیکن هست که یک
نفری که مواجب او ماهی پنج روپیه است پیاده باضلاع و قصبات
رفته مالیات را تحصیل میکنند و رسم صلح در دعوا رضات را
موقوف نموده اند و حکام اقدرت ان نیست که خانه و
مکان کسی را بزور خالی کرده مسکن کنند اگرچه لارد بهادر
یعنی امیر الامرا باشد باید برضای مالک مال الاجاره را:
مقرر نماید و انچه بخواهد برضای مالک خرید نموده زر نقد
بدهد و الا از دست او نالش میشود و اصحاب حل و عقد هرا
جرامیه بدهند حتی انکه بر قوم فواحش و قوالان و دفالان :
نمیتوان زیادتی کرد تا زن فاحشه را راضی نکنند تصرف
خود نمیتوانند آورد و مصلحت درین مرحله نیز رضاجوی رعیت است

دیلو بز

و میگویند که ملازم سرکار موافق حال مواجب میگیرد پس روپیه
خود را نگاه میدارد و رعیت را خراب نما راضی کند موجب خرابی
ملک است و گمرک و محصول مال التجارت را نیز از برای هر جنسی
مبلغی را معین کرده اند و بتمام ملک مشهور کرده اند که کسی زیاد
نمی تواند کرد و اگر کسی محصول را داد باو کاغذی میدهند که در شوارع
و طرق کسی مزاحم او نشود و اگر کسی مال التجارت را بدون گمرک
بگریزاند و معلوم شود سابق بر این مقرر بوده که گماشتگان هنگام
تمام آن مال را ضبط سرکار میکردند و الحال شنیده ام که مقرر کرده اند
که دو گمرک میگیرند لهذا اکثر کسی اینعمل میکنند بلکه خود بپرده:
موافق ضابطه خراج را داده کاغذ میگیرد و نیز مقرر کرده اند که اگر
بجهت محاربات وغیرها زری زیاده از مداخل ضرور شود آن
مبلغ را از مهاجنان یعنی صرافان قرض میکنند و موافق قرار داد
باو شان سود میدهند و مهاجنان نیز چون ایشان خلاف
ضابطه و قاعده سلوک نمیکنند در عین رضامندی زر خود را
داده کاغذ از سرکار میگیرند و بعد از آن المبلغ را موافق حساب
و عدالت تقسیم بر رعیت کنند و بدفعات گیرند که بر ایشان
سهل و آسان باشد چه دادن مبلغ خطیر یکدفعه موجب پریشانی
و پراکندگی احوال است و ناچاره منجر میشود باینعمل را نمیکنند
و لهذا رعیت تمام بجان و مال در نظام امور مملکت و سلطنت
حاضر اند و نیز مقرر کرده اند که خدمات را چون حکومت و کلانتری
و کتخدائی و داروغگی و احداثی وغیرها از خدمات ملکی را از جرگه

دکلی جنی محصول وگمرک مال التجارت را باجاره نمیدهند و
میگویند که بیقین حاصل است که هر مستاجری را منظور منفعت
خود است و مهما امکن میخواهد که دو دینار زیاده تحصیل کند و
در انمعنی بجز خرابی ملک چیز دیگر متصور نیست خصوصا در مقدمه
کلانتری و داروغگی و نحوها وگاه میشود که گمرک را اجاره میدهند
و لکن گمرک جزوی و کلی و انکه در چه جنس گمرک هست و در چه نیست
اشتهار میکنند یعنی در پارچه کاغذی نوشته بخط انگریزی
و هندی و فارسی اگر در هندوستان است و بر دیوار چهار راه نصب
میکنند که همه مردم بر حقیقه احوال مطلع شوند و اگر کسی از ستم
یکی از عمال نالش کرد هر دو را حاضر کرده موافق حق مرافعه میکنند
و میگویند که رضای رعیت در مملکت و سلطنت بهتر از رضای
یک شخص است پس انچه انصاف است باید معمول داشت و اگر ظلم
او ثابت شد موافق ایین و طریقه که مقرر است بعمل می‌اورند
اگرچه مظلوم ادنی رعیتی و ظالم از کتخدایان عمده باشد القصه
کسی را بر کسی سوای اصحاب عدالت تسلط و حکومت نیست حتی اقا
بر غلام و پدر بر فرزند و شوهر بر زن و پادشاه بر رعیت
پس اگر پادشاه یا امرای یا کسی دیگر از بزرگان بر زیردستان
زیادتی کنند انشخص در محکمه عدالت شکایت کند حاکم هر دو را
طلبیده در مقابل هم میدارد و داد مظلوم از ان ظالم میگیرد
و اگر از کوچکی به بزرگی امر قبیحی سرزد انشان بزرگ نیز
شکوه میکنند و بحکم قضات حد را بر او جاری میکنند و بجهته

بیان بودن احکام
در ازار

پاس

پاس ادب از جانب پادشاه و اعاظم در محکمه وکیل ایشان
حاضر میشود و با مدعی مرافعه و گفتگو میکند و اینمعنی را در هندوستان
زیاده رواج داده اند و باین تدبیر همه اعاظم و اشراف
و بزرگان را ذلیل و خوار و حقیر کرده اند و اراذل و اوباش را
جری نموده اند حتی آنکه اینشخص اگر از ملازم و غلام و خدمتکار
خود فحشی شنید بجز صبر چاره ندارد و اگر بعدالت رجوع کرد
باید با خدمتکار خود در ملاء عام مقابله و منازعه نماید و اخرالامر
چیزی نمیشود یا نشود و اگر از بیطاقتی یکی خدمتکار و ملازم خود را
فضیحت کند و زد و کوب و قتل نماید و مدعی را از خود راضی نکند
تا آنکه بعدالت نالش کرده دادخواه شود نیز موافق آئین شرع
سینها میشود ولکن مقرر است که در حدود هندوستان پادشاه
از قوم انگریز که موجب سیاست باشد در عدالت پادشاهی میشود
و اخراجات آن سرکار است چنانکه من بعد بآن اشاره خواهد شد
و دیگر مقرر کرده اند که در تمام مملکت سوای سرداران سپاه حتی پادشاه
و وزراء و امیران و سرداران و شاهزادگان و بزرگان و
نوکران صاحب اسلحه نگاه ندارند و چند نفر از قبیل پیش خدمت
و نحوه بجهت گذران امور اکتفا کنند و بنوعی مقرر کرده اند
که سپاه نیز در اختیار یککس نیست تا جمعی حکم نکنند امری
از ایشان صادر نشود لهذا از شورش ایشان نیز محفوظند و
و نیز مقرر است که رعایا و غیرهم مردان بیکاره نگاه ندارند لهذا
از امیر و وزیر احدی را مخالفت صاحبان عدالت و کونسلیان

یعنی اصحاب حل و عقد میسیرست و دیگر مقرر کرده اند که با هم در
امور مملکت خیانت نکنند و بدرجهٔ اتم متفق باشند و لهذا
با آنکه بالنسبه بسایر فرق نصاری قلیل و کم بضاعت بودند
در این مدت قلیله صاحب نام و نشان و مالک سرمایه خطیر و
سامان و دستگاه و سپاه کثیر شده اند و ممالک بسیاری چون
هندوستان و غیر آن از جزایر را بحیطهٔ تصرف خود در آورده اند
و پادشاه ایشان در نام و نشان سرآمد کل فرق نصاری
شده است و در هر حال اتفاق بحدی محکم و مستحکم است که از
ادنی و اعلا تمام خود را مالک این دولت میدانند و در حفاظت
آن از جان و مال مضایقه نمیکنند و اگر کسی برای منصوب شد
اگر چه خالی از حسب و نسب و از خاندان با نام و نشان نباشد
تمام امرا و بزرگان اینفرقه بقدر پایه آن منصب احترام او را
منظور میدارند و در آن باب او را مطاع و لازم الاتباع
میدانند و با او غدر و مکر و حیله نمیکنند و گویند که غدر با او
موجب غدر با پادشاه و باعث خرابی ملک است و علاوه
بر آن روز بروز رعب و هیبت او را در دل رعایا می افزاید
و تا بحال نشنیدیم و ندیدیم که از صاحب کاران قوم انگریز
یکی داخل اراذل باشد بلکه هر که از جهاز بساحل هندوستان
فرود آمد از صاحبان عالیشان است حتی جراحان و مصوران
و نقاشان و نجاران و اصحاب حرف و صنایع اینقوم و لهذا
بمجرد آنکه یکی از ایشان داخل هند میشود اغلب بلکه تمام

ازا

بزرگ زادگان این کشور دفعة الشخص را بزرگ و سرور خود میدانند و بخوانه او بافتخار تمام روند و اگران خراج با حضور اتفاقاً بخانه ایشان آمد تا کنار فرش ملکه بیشتر باستقبال آورده و در غایت فروتنی و تواضع با او ملاقات کنند و اگر از همین صنف ملکه بالاتر از قوم خود که مسلمینند بخوانه او ایشان کسی بر رود نشستن او را عار خود دانند تا بتواضع و استقبال چه رسد مجملاً انچه در سایر فرق خصوص در قوم ایرانی و هندی نفاق است درین قوم اتفاق است و حق اینست که در امور مملکت داری انچه از اتفاق میشود از چیز دیگر نمیشود و دو فرقه انگریز اگرچه بظاهر در دین حضرت عیسی علیه السلام اند ولکن بجز آنکه در کلیساها ناقوس زنند و هفته یکبار در روز یکشنبه بعضی از عوام الناس و تهیدستان بمعابد روند چیزی دیگر از احکام در میان ایشان مشهور نیست واما بزرگان و امرای ایشان پس از رفتار و کردار و گفتار اینها معلوم میشود که بجز اقرار بوحدت همه را اف نه میدانند اوقات خود را بالتمام صرف تدبیر تسخیر ملک و طریقه حکومت و حکم رانی و سیاست مدن میکنند و بزبان حال میگویند

زاهد بمسجد برده ره حاجی بیابان کرده طی ٭ جائیکه باشد نقل و می

بیکار نیست اینکار ها ولکن بظاهر بسیار رحیم دل و متواضعند و نتیجه این اینست که گمپنی یعنی تجار اینفرقه نیز بر ممالک بعیده غالب شده اند و اکثر ملاد را بتصرف خود در آورده اند و اگر اینهم منظور داشته باشند که کسی را ذلیل و خار و نیست و نابود کنند و

ملک را از وی بستانند چندان تدبیر بکار برند که جای بحث
بر ایشان نماند چنانکه از تامل در این کتاب معلوم میشود فصل ۲
چنانکه سبق ذکر شد چون اهالی فرنگ از امر جهاز رانی وقوف سررشته
تام حاصل نمودند سر تجارت در ممالک ایران و هندوستان و
نواحی آن از گریبان خاطر هر فرقه از ایشان برزده باطراف
عالم کالنهر الجاری منتشر متفرق گردیدند و در این ضمن
چنانکه بیان شد و خواهد شد بسیاری از ممالک را بقوة تدبیر تصرف
خود در آوردند پس بجهت فراهم آوردن سرمایه تجارت که قابل
تردد در ممالک بعیده باشد کمپنی را مقرر کردند و آن در لغت
ایشان بمعنی جماعت است خواه دو نفر باشند و خواه صد و کمپنی
انگریز که بر اکثر بلاد هندوستان حکومت دارند عبارت است
از چند نفر تاجر و سوداگر که با یکدیگر در امور تجارت متفق
شده اند باین نوع که در نفع و نقصان موافق سرمایه شریک
باشند پس اموال و خزاین خود را بجمعی از تجارت پیشگان با
هوش که در بیع و شرای هندوستان صاحب سررشته بودند
سپردند و از اصحاب حل و عقد امور پادشاه انگریز فرمان گرفتند
که سوای ایشان کسی از قوم انگریز مشغول بتجارت الهند نشود
و در ازای اینمعنی مبلغی را قبول کردند که هر ساله داخل خزانه کنند
و نیز رخصت یافتند که در هندوستان در هر مکان که توانند
قلعجات سازند و از برای محافظت آنها سپاه نگاه دارند و هر قدر
ملک که بجنگ یا صلح در تصرف خود در آورند در ازای آن مبلغی کلی

پادشاه

و ذکر اراده کمپنی انگریز و معنی آن و تجارت
کردن ایشان در هند و در ایران و هند

بادشاه رسانند چنانکه در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری
بمبئی و مندراج و ارکات و بنگاله و بهار و اریسه و توابع
انها را از بادشاه خود در سالی چهل لک روپیه باجاره
کرده بودند و دراین اوقات که قدری از دکهن و از ملک
شجاع الدوله تا شاه جهان آباد و اله آباد و نواحی انها را نیز متصرف
شده اند شاید بر مال الاجاره افزوده باشند و از مسیر طالبی
معلوم میشود که چهل لک را نیز ببعضی از معاذیر از جهتیست که
بسرکار بادشاه نمیرسانند و نیز مقرر کرده اند که از مال التجارت
هندوستان از هر جنس فی صد روپیه چهار روپیه بطریق محصول
و گمرک بخزانه بادشاه خود داخل کنند و هرگاه یکی فوت شد حصه
او بورثه اش برسد و اگر کسی خواهد سهم خود را بفروشد پس بایع
خارج و مشتری داخل کمپنی خواهد شد و امورات ایشان متعلق
بچند کس از فرقه خودست که انها را درکتر نامند و عدد انها بیست
و چهار است و گاهی از این عدد کم نمیشود و مقررست که مدت العمر
خدمت بر درکتر باقی ماند و بی وقوع قصور عظیم و اثبات آن عزل
نگردد و اگر عزل شد و یا آنکه فوت نمود بدستور مابقی یکی از کمپنی
بان خدمت قیام گیرد و بنابراین کمپنی را بجز یافتن حصه از منافع
ملکی و تجارتی و تعیین و در درکتر دخلی در سایر امور نیست بلکه اکثر
آنها چنانکه میرزا ابوطالب خان مرقوم کرده القدر فرومایه اند
که بملاقات درکتران نمیتوانند رسید و از مدت چند سالست
که بعذر کثرت اخراجات چیزی بایشان نمیدهند و مانند رسوم

بادشاهی حصه آنها را موقوف داشته اند و از جمله این :
بیست و چهار کس یکی را چیرمن یعنی کرسی نشین گویند و تا یک
سال ریاست آن بیست و سه کس و اجرای امور با اوست و دیگرانرا
بجز مشورت دخلی نیست در آخر سال بمشورت همه این منصب
بدیگری منتقل میشود و بسا هست که بجهت کثرت لیاقت
یک شخص مکرر بان میرسد و بعضی بسبب عدم قابلیت تمام عمر
بان نرسیده اند القصه این بست و چهار کس در سوای هر
یکشنبه که بمنزله جمعه اهل اسلام است در عمارت لیدنهالی
که مخصوص جلوس خود ساخته اند جمع آیند و دفاتر و اموال
تجارت ایشان در آن است و دایره دیوار بیرونی آن بقدر یک میل
راه است پس در امورات متعلقه خود که امورات کشور هند است
مشورت کنند آنچه مقرر شد بحضور وزیر بادشاهی که واسطه
امورات ایشان است و ذکر او گذشت ظاهر کرده اجازه اجرای آن
خواهند اگر قبول کرد فبها و الا موقوف ماند و نیز در مسیر طالبی
مسطور است که چون درکتران امور کمپنی از صنف تجار و رعایای
انگلند اند لهذا در نظر وزیر مذکور که از امرای بادشاهیست
ایشانرا وقع و عظمی نیست و بنا برین تمام امورات هند
در قبضه اختیار اوست و سابق بر آن چنین نبود و چون
از ملازمان کمپنی امورات قبیحه که موجب بدنام کردن قوم انکلش
یعنی انگریز بود بوقوع آمد بتجویز بادشاه پرلمنت برای
عنان گیری ایشان این وزیر مقرر کردند و کمپنی ارض جدید

معی ۱۱ بیا

سوای کمپنی ملک هند اند و بالجمله چون کمپنی انگریز یعنی جماعت تجار
هند با پادشاه خود این احوال را مقرر کردند کماشتکان خود را
با مال التجارة و زر نقد روانه سمت هندوستان کردند و در هنگام
سلطنت جهانگیر پادشاه بابر حسب الخواهش جامس پادشاه انگریز
در بندر سورت مکانی بجهت بیت التجارة که انرا کوتهی میگویند
بآنجماعت داده شد و رفته رفته ازان پادشاه رخصت کوتهی
ساختن در ممبی و مندراج و بنادر دیگر نیز حاصل کردند و
در امر تجارت مشغول و سرگرم بودند و بپادشاه نیز گمرک و
محصول مال التجارة میدادند و بهتر از سوداگران دیگر اطاعت
میکردند و درین ضمن با مردم و رؤسا و بزرگان هر ملکی رسوم
دوستی و اخلاص را استوار نمودند و بر احوال و اطوار آنممالک
آگاهی و اطلاع بهمرسانیدند پس از تجارت ترقی کرده بتسخیر
مملکت کوشیدند و باندک وقتی کشور وسیع البنیان هندوستان را
بتصرف خود در آوردند و از کثرت هوش و ادراک و متابعت
عقول دانشمندان و اصحاب تدبیر از سوداگری با بجز کامی سپردند
نهادند و توضیح این احوال موقوف بذکر و اقعه ایست بدانکه
مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشتری سابق الذکر در کتاب
تحفة العالم نگارش کرده است که بعد از سلطنت شاه طهماسب
در عهد شاه عباس ماضی صفوی چون در امور سلطنت اندک
فتوری بهمرسید جماعة ولندیسه و پرتکال در بعضی از بنادر فارس
در جزو دوم از سرکشی میزدند و پادشاه بمقتضای مصلحت وقت

کیفیت رفتار ایلچی ایران با انگریز
و اخراج ایشان از بندر عباس
بحکم

قلع وقمع ایشانرا منظور نداشت لهذا جماعت انگلیسیه با جماعت دیگر
از اینقوم را طلبید و در مقابل آن جماعت بندر عباسی را بایشان داد
تا استیصال این دو طایفه باین طایفه شود و چنان شد و بعد از
حصول مطلب اهالی ایران که بالذات نیز خاصیت ورسم تطمیعند
و بسهولت سر در اطاعت سلاطین نامدار و پادشاهان ذوی
الاقتدار در نمی‌آورند تا بتجار و ارباب حرف چه رسد و فرمان
برداری مردمان بیگانه را خصوص با تخالف مذهب روا
ندارند و منافی حیات خود میدانند چنانکه جماعت افاغنه را:
بطریق اسهل اخراج کردند آن جماعت را نیز از ملک خود در
طرفة العین بیرون کردند بسبب آنکه بعضی از ایشان یکی از
خدمه خود را که از ساکنین بندر عباسی بود بحدی زد که هلاک شد
پس در آن واحد اغلبی را بتیغ بیدریغ هلاک و بقیة السیف را اخراج نمودند
و جهازات ایشانرا غارت کردند و در عهد سلطنت جنت آرامگاه
کریم خان زند میر مهنا حسب الحکم سلطانی با سی نفر بجزیره خارک که از جزایر
محکمه قریبه بندر ابوشهر و در آن قبر محمد بن الحنیفه[2] است دار چهار طرف
دریاست رفته در دقیقه واحده جمعی از آن فرقه را که در آن جزیره
مقام داشتند اخراج کرد و بسیاری را بقتل رسانید با آنکه آن قوم
صاحب توپخانه و سامان حرب بیشمار و در چنان قلعه محکم اساسی
متحصن بودند ایرانیان را بجز شمشیر اسباب جنگی در دست نبود و حق
آنست که این مردی و مردانگی در آن کشور از اثر آب و هوای آن است
و مشهور است که اسکندر از کثرت شورش اهالی آن ملک بستوه آمده

از فلما

[2] الحجه بتحقیق بسبد قرآن بزرگوار در صحف نوشته و در آنجا مقام است منه

از حکما و اصحاب عقل در باب قتل عام ایشان مشورت کرد حکیم
ارسطو مانع شد و بموقف عرض رسانید که مربی این سرزمین اوصاف
و در آب و گل این ملک شجاعت و هوش سرشته است اگر این طبقه را
قتل و هلاک کنند از هر دیار که مردم در اینجا در آیند در اندک وقتی
بهمین طور شوند القصه چون از مراحل سماع اهالی هندوستان
رسید محمد اورنگ زیب عالمگیر بابری بادشاه هند تقلید ان
خاندان نمود و بجهت دفع صولت جماعت پرتکال که در اغلب
بنادر هند بودند نیز این طریقه را معمول داشت و انگلیسیه را
بکلکته جای داد و ایشان در ان بندر بتجارت مشغول بودند
و بهتر از رعایای این ملک خدمتگذاری مینمودند و گمرک و محصول
مال التجاره را بهتر از دیگران داخل خزانهٔ بادشاه میکردند
و بسبب قوت این جماعت ضعف آن جماعت حاصل شد و در ایامیکه
عالمگیر بدکهن رفته بود در رسانیدن آذوقه بعسکران بادشاه
محاسن خدمتگذاری را بظهور رسانیدند لهذا زیاده در حضور
بادشاه عزیز و مقرب شدند پس از حضور سلطانی استدعای
مکانی در کلکته از برای سکونت خود نمودند عنایت شد و در
ایام سلطنت محمد شاه که امور مملکت داری بنهایت ضعیف گردید
و بادشاه و امرای بعیش و عشرت و بانواع لهو و لعب مشغول شدند
این جماعت بتمادی ایام بتالیف قلوب رعایای بنگاله پرداختند
و با روسا و بزرگان آن حدود آمیزش نمودند و ببذل و ایثار
مردم نزدیک و دور را بخود گرویده و مهربان کردند و در کلکته

مکان خود را مانند قلعه ساختند و آنرا کوتهی یعنی محل تجارت
نام نهادند و بهانه حفظ اموال توپ و تفنگ بقدر حاجت با
مردمان جنگی در آن جای دادند و بعضی از مردمان جنگی را نیز
از ولایت خود طلبیدند و در خفیه متوجه تدبیر کار خود بودند و
سلاطین و روسای این ملک هر یک علی قدر مراتبهم بر عکس الجماعه
مدام از چغانه و چنگ مشغول بودند و از باده غفلت سرگرم و بیهوش
بودند و کدورتی که بخاطر ایشان نمیرسید جماعت انگریز در تسلط
ایشان بر هند بود و اگر احیانا بر امور ایشان نیز مطلع میشدند
اعتنا نمیکردند زیرا که هر وقت که باینجماعت بر میخوردند ایشان
بعجز و ملایمت رفتار میکردند و دل ایشان را بدادن بعضی
از تحف و هدایای فرنگ خوش میداشتند چنانکه الی الآن که مالک
اغلب ممالک این کشور شده اند کوچه رشنجند را که راه سلامت
و عافیت است از دست نداده اند و حق آنست که خوب یافته اند
زیرا که در این کشور اغلب ناس خصوص اکثر سرداران و بزرگان
همه خریدار این متاع اند و مال و جان و ملک را در بهای آن داده
و میدهند و از حرف حق نهایت گریزانند القصه کار ایشان
رفته رفته بالا رفت و با حکام و امرا نهایت آمیزش حاصل
کردند و تا ایام دولت نواب معلی القاب غفران مآب
مهابت جنگ صوبه دار و ناظم ممالک بهار و اریسه و بنگاله که
امیری بود شجاع و دلاور و منکر فواحش و منکرات و در محبت
علما و سادات و اصحاب کمال بمرتبه اعلا رسیده بود نیز در

القصه ورود خان بهادر

داده

وادن گمرک و محصول و تکلفات و نذورات موسومه زیاده
از تجار این مملکت مطیع و منقاد بودند و شنیده‌ام که بعضی از
مفسدین بحضور نواب عرض کردند که اینقوم را گوشمال داده
ازاین مملکت اخراج کنند وی در جواب فرمود که نائره حرب
فیما بین ما و جماعت مرهته مشتعل است اگر درینوقت محاربه با اینقوم
و انداختن شورش و غوغا و فساد در دریا از طریقه خیرخواهی
عباد الله دور است و قطع نظر ازاین بجز خدمتگذاری ازاینقوم
چیزی بظهور نرسیده بدون سبب ظاهری سوء رفتار منافی آئین
بزرگی و مملکت داری است و علاوه بران عمر من متجاوز از هفتاد
شده است و زمان ارتحال قریب است و چون با این طایفه سر محاربه و
جدال را بر دارم اگر ایشانرا از مملکت اخراج کنم بعد از من کسی نیست که
بجواب ایشان رسد لهذا مانع عود شود القصه بعد از چند مدت از سستی طالع خیرخواهان
و دوستان نواب غفران مآب را اجل در رسید و بمرض استسقاء
در روز نهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و شصت و نه هجری و بجوار
رحمت ایزدی پیوسته ازاین سرای فانی ارتحال نمود و نواب
سراج الدوله خلف نواب هیبت جنگ پسر حاجی احمد برادرزاده که
نهایت کم سن و قلیل التجربه بود و باحوال دوست و دشمن چنانکه
باید آگاهی نداشت بر مسند نظامت نشست و بفاصله مدت
قلیله جمعی را الحجت کرده پسر دیوان نواب شهامت جنگ [illegible]
فرستادی فرار کرده خود را بکلکته رسانید و مستر درک صاحب
که بزرگ قوم انگریز و از جانب کمپنی بکلکته میماند التجا برد وی در مقام

مبدأ نزاع در بین فیما بین انگریزیه و نواب سراج الدوله

حمایت او برآمد ملازمان نواب سراج الدوله اینخبر را بنواب مذکور رسانیدند
چون دود نخوت در دماغش پیچیده از طریقه حزم و احتیاط بنهایت دور
افتاده بود بدون جواب و سوال عزیمت حرب بالکلیه نمود جمعی از
اصحاب معرفت از مصاحبین و ندماء نواب مهابتجنگ را مجال دم زدن
و منع کردن نبود و مصاحبین سفهاء از نظر طمع نهب و غارت تحریص
و ترغیب میکردند پس در اوایل ماه مبارک رمضان از سنه مذکوره
باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود منصور گنج که از بناهای او بود
نهضت نمود و قطع منازل کرده در جنب معموره مذکوره منزل کردند
جماعت انگریزیه چون طاقت محاربه با او در نداشتند در کوتهی و
بیت التجاره خود تحصن جسته بمدافعه برخواستند نواب سراج الدوله
بتسخیر آن کوشیده در مدت قلیله و باندک جنگی در بیست و دوم
ماه مذکور از سنه مذکوره که دو ماه و دوازده روز از فوت نواب
مهابتجنگ گذشته بود بر القوم غالب آمد مستر دریک بزرگ الجماعت
چون عرصه را بر خود تنگ دید با بعضی از سرداران که بر فرار مطلع
شده بودند خود را بر جهاز کشیدند و ما بقی چون از کار سردار آگاهی
یافتند مضطرب و ناچار شده موت را بر حیات گزیده اسیر پنجه
تقدیر شدند و اموال بسیار که احصای آن غیر مقدور محاسب
وهم در حساب آن عاجز معترف است از کوتههای کمپنی و سوداگران
هندیه و ارمنی و غیرهم بغارت بردند و چند روزی در آنجا توقف
کرده خرابی بسیار بآن بلده و اهالی آن رسانیدند و مانکچند دیوان
راجه حدود بردوان را که بنهایت احمق و از جوهر شجاعت محروم بود

غارت شدن کلکته و فرار نمودن [illegible]

[illegible]

تتمه احوال مستر دریک انگریز

بمحافظت وحراست کلکته با پنجهزار سوار و هشت هزار پیاده معین
نمود و سالما غانما بمرکز دولت خود مراجعت فرمود چون مستر دریک
مذکور بر جهاز سوار شده خود را بمندراج رسانید و از اطراف
بنگاله انگریزان دیگر که باقی مانده بودند نیز خود را تا رسان دیگران
در انجا بوی رسانیدند درانوقت کرنل کلیف سالار فوج و ملازم
بادشاه انگریز و متعینان کوتهی الجماعت در حدود دکهن در ارکات
میبود و دران ایام حسب الخواهش سید محمد خان صلابت جنگ
پسر اصفجاه ناظم دکهن که احوالش در ضمن وقایع حیدراباد گذشت
با فرانسیس نزاع کرده آنملک را از قبضه ایشان بر اورده قلیل
فوجی اراسته مورد الطاف ناظم و به ثابت جنگ مخاطب و سرفراز
شده بود پس مستر دریک با یاران خود چنین صلاح دانستند
که کرنل کلیف بهادر ثابت جنگ را بر داشته بطرف بنگاله معاودت
کنند و بهر صورتیکه هست اگرچه بدادن زر باشد سراج الدوله را
بر معاودت و سکونت خود در بنگاله راضی کنند پس کرنیل کلیف
با اصحاب کوتهی بنگاله و اسباب حرب و افواج انچه درانوقت
میسر داشت علاوه انچه از محمد علیخان حاکم ارکات اعانت شد
نهضت نمود و متصل بکلکته در دریای شور لنگر اقامت را
انداخت و سفیری بخدمت نواب سراج الدوله با عریضه متضمن نیاز و
عجز و انکسار فرستاد مشتمل بر طلب عفو از جرایم مستدعیات و تقبل
چند لک روپیه در عوض اذن اخراج کوتهی و دست التجا بعد در
کلکته بوضع سابق نواب مذکور نظر بکثرت غرور خود بسفاهت

مصاحبان قبول نمود و جواب و سوال بینهما بطول انجامید در این
ضمن کرنل مذکور بر احوال عظمای بنگاله و نفاق ایشان با نواب
مطلع شد مجملی از این مرحله اینست که نواب مذکور نظر بحداثت سن
و قلت تجربه همیشه با رؤسا و بزرگان شهر چون رحیم خان و عمر خان
دلیران او و دلیر خان و جسارت خان و میر محمد جعفر خان و دولترام
و جکت سیته بزرگ مهاجنان و صرافان که ذکرش در احوال مرشدآباد
گذشت و غیر ایشان از اعیان و بزرگان سپاه باستخفاف
و اهانت سلوک میکرد و مع ذلک اظهار امر فی الحال گذاشته
دخیل امور مملکت و سپاه میداشت و میر محمد جعفر خان مذکور خلف سید احمد
نامی است از ساکنین نجف اشرف و نواب مرتضی خان مشهور بنواب
سید و خلف میرن پسر میر موصوف میگفت که سید احمد در نجف
اشرف داروغه و در معنی مستاجر حمام وقفی سرکار حضرت امیر المؤمنین ع
بوده است و بتقریبی از حکام وقت خایف شده فرار نمود و به بندر
سورت خود را رسانید و چنانکه شنیده ام در آنجا با ضعیفه
از قوم هندی پیوست و از بطن او میر مذکور بوجود آمد و چون بدرجه
رشد و کمال رسید بخدمت نواب مهابتجنگ شتافت و در آن
اوقات مراتب شان زیاده از اینوقت امرا و بزرگان از دل و جان
خوب سادات عالیه درجات بودند خصوص هرگاه از جمله مجاورین
عتبات عالیات باشند لهذا مورد الطاف و نوازشات گردید
سرکرده جمعی از سپاه و صاحب فی الجمله دستگاهی شد و رفته رفته
از محاسن خدمتگذاریها دل نواب را مایل خود گردانید چنانکه امر حرم

نفاق سرداران و بزرگان شهر
با نواب سراج الدوله

همشیره علاتی خود را که از بطن جاریه بود بوی منسوب نمود و از
دولت آن سرکار بوجاهت و عزت میگذرانید القصه چون نواب
مغفور نهایت صاحب هوش و دانا بود و با هر کس بقدر رتبه
او رفتار میفرمود همیشه میر موصوف و اشرار دیگر را میان
خوف و رجا میداشت که مجال خیالات فاسده نداشته باشند
و در هنگام ارتحال بسراج الدوله فرمود که فلان و فلان خصوص
میر محمد جعفر خان دشمن تواند با ایشان مدارا کن و اگر یکی از
اینها خفت رسانیدی باز او را زنده نگاه مدار که دولت ترا
برباد خواهد داد دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد آن طفل بیهوش
برخلاف وصیت المرد ذی هوش همان اشخاص خصوص میر موصوف را
چند دفعه خار و ذلیل نمود بلکه عازم بر قتل اینها گردید و مع ذلک معاف
و بر مناصب خود مستقل گذاشت ه چو دشمن خیره شود مرد را از روزگار
همه آن کند کش نباید بکار پس درین وقت میر موصوف بامداد
جگت سیته بالکلیه تخم نفاق را در کانون سینه سرداران انداخت
و ایشان را از نواب منحرف ساخت و کرنیل کلیف مذکور چون کما هو
حقه بدستیاری امراء نفاق پیشه بران احوال آگاهی یافت و از
کثرت توقف نیز دلتنگ شده بود عزم رزم را جزم نمود و جهازهای
توپخانه را محاذی محل اقامت مانکچند مذکور قرار داده شروع باتش بازی
فرمود از انیمعنی فوج مانکچند متزلزل شدند مقارن حال فوج را از سر
باتوپهای لایق جنگ میدانی در محل مناسب فرود آورد و با خصم مردانه
بنیاد مقاتله و مقابله نهاد در خصم چون تاب و توانائی محاربه و رزم توپ

آتش نبرد مقابله با فوج انگریز نماند عار فرار را بر دولت قرار اختیار نمود
و کرنل موصوف با اصحاب کونسل با اماکن قدیمه خود نزول نموده لوای
فتح و ظفر را بر افراشتند نواب سراج الدوله با استماع این خبر وحشت اثر
پنبه غفلت را از گوش کشید و عازم رزم الجماعت گردید و در روز
دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری
از مرشدآباد روانه سمت کلکته شد و در قریب به بندر مذکور در
مکان مناسبی معسکر و ابواب جنگ را مفتوح نمود ولکن جماعت انگریزیه
بجهت دریافت احوال امرا و سرگردگان باب جواب و سوال و در حرکات
مصالحه مسدود نکرده بودند پس در این اثنا آن قوم بر جزم عزیمه
شبخون زدن بعسکر نواب را جزم نمودند و شخص کار آزموده از قوم
خود را بنام سفارت بخدمت نواب فرستادند تا در آن ضمن اطراف
و جوانب خیمه و لشکر و معسکر او را خوب دیده باز آید شخص فرستاده
حسب الحکم بعمل آورده مراجعت کرد پس شبخون عظیمی بر عسکری
زدند و اراده داشتند که شاید نواب را زنده دستگیر کنند لیکن
بسبب تیرگی شب خیمه و مقام او را ملاحظات آن نماند چون چنین رستخیز
که نمونه محشر بود در آن معسکر آشکار شد از خوف جرائت اقامه
در آن مکانی که متصل بآبادی کلکته بود نکرد و لاعلاج کوچ کرده بجای
بعیده قرار گرفت و بنای مصالحه گذاشتند چون جماعت انگلیسیه
بر عجز او مطلع شدند قضیه را بر عکس کردند و ادعای اموالی که در
جنگ اول سراج الدوله و عسکر او از کلکته بغارت برده بودند نمودند
آخر الامر بعد از قال و قیل بسیار مبلغ کلی برگردنش گذاشتند که بدر

از انزا در مدت قلیله نقد بسرکار کمپنی رسانند و در عوض مابقی پیشکش
ملوک متصل بکلکته را که نام اینها را ازینوقت فقیر نمیتواند بعمال
انگلیسیه بدهد که تتمه مبلغ را از آنجا تحصیل کنند بعد از تحریر تمسکات
و گرفتن مواثیق از طرفین سراج الدوله طبل رحیل بسمت مرشداباد
کوبید و در منصور گنج مقام گرفت و از بعضی از معاصی توبه و انابه
کرد و چون اکثر سرداران خصوص میر محمد جعفر خان و راجه دولترام
و نحو هما را منحرف دید میخواست که خود را از غم ایشان نجات دهد
و انها را از قلمرو خویش بدر کنند ولکن جبن مانع و از دوستی ایشان
با جماعت انگلیسیه نیز اندیشه نمود در این اثنا فیما بین قوم فرانسیس
و قوم انگریز در حدود بنگاله نیز جدال و نزاع اتفاق افتاد و قلعه
فرانسیس ڈانگه را که در دست فرانسیس و متصل هوگلی و چچره بود
انگریزان گرفتند و کوتهی ایشان را که در قاسم بازار بود نیز ضبط
کردند موسیو لاس که عمده و رئیس جماعت فرانسیس بود بسراج الدوله
توسل جسته مع باقیماندگان جماعت خود و توپخانه و برق اندازان
ملازم السرکار شد منافقین این دولت محرک جماعت انگریزیه
شدند بصحبت شخصی از قوم خود پیغام دادند که در مصالحه
نامه مندرج است که دشمن ما دشمن نواب و دوست ما دوست نواب
باشد و همچنین بالعکس والحال میان ما و این قوم جنگ است و ایشان را
زده ایم و بدر کرده ایم و نواب پناه داده ملازم خود فرموده اند
پس بدانند که اینحرکت موجب نقض عهد است چون اینخبر بنواب رسید
اندک مسامحه میکرد و منافقان باحتمال آنکه این قوم پناه آورده

در وقت جنگ مردانه بکوشند نهایت اصرار بر اخراج آنها داشتند
مونسیر لاس بعرض رسانید که ملازمان این سرکار اعلی نمک بحرام اند
و با انکلیس اتفاق دارند و مارا از برای بدخواهی شما بدر میکنند
و چون ما رفتیم کار شما را اتمام خواهند نمود و اگر ما در رکاب باشیم تا بجان
قصور نمیکنیم مجملا آن بیچاره ایشانرا جواب داد و گفت بالفعل مصلحت
در رفتن شما بسمت عظیم آباد است پس روانه آن سمت شدند و بعد از آن
بفاصله قلیله غرور میر محمد جعفر خان و دولت رام باستظهار انگریز
اشتداد یافت و میر موصوف جگت سیته را که بزرگ صرافان
و صاحب زر بسیار بود با خود موافق نمود و جمعی از افلاس زده ها را
نیز با خود یار و رفیق گردانید در خفیه اجماعی کرد و چقماق دو بهم زنی
آتش جدال بالفعل ما بین نواب و جماعت انگریزیه مشتعل گردانید و
میرزا امیر بیگ نامی از رفقای خود را که در یوم فرار الجماعت زنهای
ایشانرا در خفیه با ایشان رسانیده بود و لهذا نهایت تقرب
نزد الجماعت داشت بنزد ایشان فرستاد و اجماع آراء و سرداران را
بر دفع ولی نعمت خود اظهار نمود ما که محض بکه میر موصوف بسرداران
بجان آمده رسانیده بود بخدمت ایشان فرستاد و اجماع آراء
و پیغام داد که اگر شما اندک حرکتی از جای خود بکنید ما خود کار او را
تمام میکنیم و وعده ادای مبلغ سه کرور روپیه سوای چیزهای دیگر
نیز کرده خود و مهاجنان و صرافان را ضامن خود ساخت جماعت
انگلیسیه این معنی را فال تسخیر بنگاله دانسته تعجیل در گرفتن یک
کرور روپیه مال المصالحه نمودند نواب از دادن آن عاجز شده

بود و

لیت ولعل میمود مجملا کرنل کلایف مذکور سرداری الجماعت شروع در
تهیا اسباب حرب کرد سراج الدوله باستماع اینخبر بامنافقان
از در وفق و مدارا برآمد اما سودی نکرد مصرع بالای ز جورت
جگر خون کنم تو بیک ساعت از دل بدر چون کنم تو میر موصوف
زیاده بر جلب قلوب منافقین کوشید بحدیکه کمتر کسی باقی ماند
که در دل رفیق نواب بود پس تلاقی فئتین در قرب و نواحی کلکته
روی داد قوم انگریز بر نفاق الجماعت پشت گرم شده شروع
بباریدن گوله توپ و تفنگ نمودند میر موصوف با منافقین
بطرفی ایستاده تماشا میکردند و میر مدن و موهن لال که از جان
و دل خواهان دولت سراج الدوله بودند کوشش میکردند ولکن
بسبب توپ مجال یورش نداشتند و مع ذلک کار بر انگریز
فی الجمله تنگ کرده بودند کرنل کلیف بمیر محمد جعفر خان و یاران
او پیغام داد که وعده چنان بود که جنگ قلیلی شود و حال سه پهر
روز رفت و هنوز سپاه خصم مردانه میکوشند جواب دادند که همین
جماعت با سراج الدوله موافقند هرگاه اینها مغلوب شوند اثر
وعده بظهور میرسد مقارن حال میر مدن بضرب توپ هلاک شد
نواب مسکین بمشاهده این احوال در فوج مسلمین میر مذکور را طلبید
وی در امداد اهمال نمود بالاخره باپرسش میر محمد صادق خان
مشهور بمیرن و بعضی دیگر از نمک بحرامان مثل خود بحضور آمد
سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد بحدی که دستار خود را
بر پای میر گذاشت و گفت که جنگ فی بین است و من اکنون از

خلاف ادبی که گاه گاهی بالنسبه بشما کرده ام نادم شده ام
و عفو تقصیر خود را شفیع نمود و گفت که جد من نهایت احسان
و دوستی با شما کرده است حقوق او را بیاد آورید و آبروی مرا
نگاه دارید میر بعرض رسانید که در اینوقت که کاری پیش رفت
نمیشود و روز بآخر رسیده مصلحت آنست که حکم شود که پیش رفتگان مراجعت
کنند فردا نیز این امر خواهیم کرد سراج الدوله دیوان خود راجه
موهن لال را که پیش رفته عرصه را بر خصم تنگ کرده بود طلبید
جواب داد که وقت برگشتن نیست اگر برگردم سپاه متفرق
میشود اینست که کار با حضر میرسد سراج الدوله از میر موصوف اشاره
کرد آنچه را که سابق گفته بود مکرر نمود نواب با ستیلای [illegible]
بیهوش و بیحواس گشته اطاعت وی کرده موهن لال را بمبالغه
تمام طلبید بمجرد مراجعت وی لشکر را پریشانی خاطر روی داده
با همراهیان اهل نفاق راه فرار را گشودند سراج الدوله چون بر احوال
لشکر آگاهی یافت از خوف حریف مقابل و دشمنان دست و بغل
وی نیز فرار نمود و روز جمعه ششم ماه شوال از سنه مذکوره قدری
از روز گذشته بمنصور گنج رسید و هر قدر سعی کرد که فی الجمله تواند
آرام گرفت بسبب عدم اطاعت ملازمان میسر نشد حکم بگشودن
خزانه در داد و دهش فرمود و ما شب و هم خزانه باز و دست گیرندگان
دراز بود و لکن کسی بکارش نیامد وقتیکه بذل اموال و گذشتن از
زر و مال مطلوب بود نکرد و در این هنگام که کار از دست رفته
چه سود داشت قطعه دل دوستان جمع بهتر که گنج ؛ خزینه تهی به

منهدم بهیچ ذ عدو را که گوهر یک نباید شمرد که گوهران دیدم از سنگ خورد خرد
شنیدنی که چون بلاهم ابیند موریشو نر شیران جنگی برآرند شور القصه
سراج الدوله تا شب شنبه هفتم ماه مذکور بقدری که توانست از قسم نقد
و جواهر با برخی از زنان برداشته در ثلث آخر شب به بهگوانگوله
شتافت و در آنجا بر کشتی سوار شده روانه عظیم آباد شد چون
میر محمد جعفر خان خداوند نعمت زمانه را بکام خود دید بعد از فرار سراج الدوله
دو روز توقف کرده با کرنل کلیف و دیگر سرداران انگریز ملاقات
نمود و عهد و مواثیق را تجدید گردانید و یوم شنبه هفتم ماه مذکور داخل
دولتخانه نواب سراج الدوله در منصورگنج گردید یاران موافق بر او
مجتمع شدند و اعیانی که نیز ریک او را عار خود میدانستند نیز ناچار
از خوف جان بحال حاضر شدند پس مسند نظامت و ایالت را
در روز دوشنبه بوجود خود ملوث ساخت و کوس [illegible] و بدنامی
و ننگ بحرامی با ولی نعمت را نواخت و باتفاق دولت رام ضبط
اموال خداوند خود و تقسیم آن بر جماعت انگریز و غیرهم پرداخت
و چون سالها بود که از روی خطاب مهابتجنگ و اتباع او را در دل
داشتند در مهر خود شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر
مهابتجنگ نقش نمود و خطابات بدلاجو اتباع او به او و اولاد و
اتباع خود تقسیم کرد و لکن چون بدون اجازه سلطانی بود و هیچ یک
را انها اشتهار نیافت و چالنکه یوم دوشنبه بعد بیست در بیعت
مقدسه بسیار منحوس و بجز بنی امیه از امت پیغمبر آخر الزمان اکثر
مبارک ندانسته است میر موصوف در آنروز بر مسند نظامت جلوس کرد

ولهذا چنانکه متواتر شنیده ام دودمان او الی الان امروز را
مبارک و میمون میدانند و امورات تازه اتفاقیه را بجهت تیمن
و تبرک در آن روز بعمل میاورند و ازین غریب تر آنست که
منی بیگم زوجه کبری میر موصوف که نامش در احوال مرشداباد گذشت
با آنکه وی و تمام این خاندان بظاهر شیعه اند مسجدی در مرشداباد
ساخته است و بعنوان وظیفه در ماه مبلغی را بعالم متعصبی از
علمای اهل سنت میدهد که در روز جمعه بر منبر رفته نماز جمعه را بر
طریقه اهل سنت خوانده بمدح خلفای ثلاثه رطب اللسان شود
با آنکه بادشاه وقت محمد اکبر شاه خلف شاه عالم بادشاه سابق
الذکر در ناتوانی و ضعف و پریشانی از پدر خود بدرجات کمتر
و بدتر است و در لکهنو نماز و خطبه بر طریقه شیعه بعمل آورده میشود
و این فقره [illegible] باین حقه در عظیم اباد با آنکه گاهی نشده بود
بعمل آورد و [illegible] احدی مزاحم نشد بفضل الله فما له من هاد
و نه دین و نه دنیا و نه امید گشت اگر سایه عاطفت کمپنی انگریز
بها در بر سر ایشان نبود معلوم نیست که ادبار ایشان تا بکجا میرسید
اگر احوال و اطوار این خاندان را در باب عدم مبالات بشریعه
مقدسه مفصل نگارم طوماری شود و سررشته سخن از دست برود
القصه میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعی بگرفتن نواب سراج الدو
له معین نمود و از اتفاقات آن کم بخت اجل گرفته در مقابل راجمحل
از آن طرف دریا رسید و در تکیه سکی دانا شاه نام از طایفه
درویشان و قلندران فرود آمد تا قدری طعام از برای خود و

نواب سراج الدوله [illegible]

طلبید

وهمراهیان مهیا کند سگ مذکور ویران شناخت بامید عنایت معاندین
وعلاوه بسبب بغض وکینه که از او داشت بجهت آنکه در ایام
دولتش از وی سوالی کرده باجابت نرسیده بود دام تزویر را
بگسترد و بدلجوئی پیش آمد والتماس استراحت و آرام نمود
وکسی را فرستاده دشمنان او را که در راج محل بودند خبر کردند
میر محمد قاسم خان با جمعی از سپاه عنید در رسید و او را با عیال
اسیر و دستگیر نمودند و در روز یکشنبه پانزدهم شهر شوال
از سنین یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بود در دست اذناب
نوکران خود گرفتار و وارد دار الشرب مرشد اباد شد چون مردم
شهر وی را چنان خار و حقیر دیدند حقوق بزرگان او را بخاطر
آورده اراده کردند که از بند ظالمان نجاتش دهند پیش رفت
ایشان نشد پس میر محمد صادق خان مذکور مشهور بمیرن پسر
میر موصوف که مانند یزید در ظلم و ستم قدمی از پدر پیشتر گذاشته
بود چون بر مقدم خداوند نعمت خود مطلع شد او را نزد خود
طلبیده در مکانی مقید ساخت و از رفقای خود شهادتش را
درخواست نمود از اشراف و حلال زادگان کسی قبول این معنی
نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامی که از پدر و حسن نمک پرورده مهابت جنگ
و پدران امیر اسیر بود این شقاوت را اختیار نمود و آن اسیر را
بجنت تمام بقتل رسانید و از اتفاقات در آخر عمر بمرض جذام
و بیسی مبتلا گردید پس حکم نمود که فراشان و چوبداران بضرب
چوب و سنگ آن جگر سوختگان را داخل خوانه کردند و در بر روی

معلوم میشود در اینجا مطلب دیگر بوده [illegible] شده
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] شنیده ام [illegible]
[illegible]

ایشان بستند از قضایای عجیبه آنکه حسین قلیخان مهنا را مور نواب
شهامت جنگ را سراج الدوله مذکور مظلوما در ایام حکومت خود
بقتل رسانیده بر فیل بسته باشتهار روا در کوچه و بازار گردانیدند
چند قطره خونی از او در موضعی چکیده بود چون نعش او بهمان
طریق بآنمکان رسید بهمون سببی فیل بدانجا ایستاده با چند قطره
خون او نیز در آنمکان چکیده شد ای کشته که را کشتی که امروز ترا
کشتند کما تدین تدان فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از چند
روز برادر کوچکان میرزا مهدی را در تخته بستند تا بجوار
رحمت یزدان پیوست و بفاصله قلیله مادر و خاله آن مظلومان را
که از بند و بس مربی میرن مذکور بودند در آب غرق کردند و خود بر
آن روز بر آن سیدین برق افتاد و باتش غضب رب العالمین
هلاک شد و مشهور است که آن دو مظلومه در هنگام غرق شدن
همین دعا را در حق آن ظالم کرده بودند بدرگاه منتقم حقیقی
بدرجه اجابت رسید و از ملاحظه کیفیه رفتار جماعت انگریز نیز
یقین حاصل میشود که اگر نواب سراج الدوله از ستم سرداران
نفاق پیشه خود باینجماعت التجا میبرد و یا آنکه مدعیت ایشان
گرفتار میگردید البته اینجماعت این رفتار را با او معمول نمی
داشتند بلکه ملک با او مسترد مینمودند و یا او بوضعی که موجب
استراحت و اطمینان طرفین بود معامله مینمودند چنانکه با
نواب شجاع الدوله و دیگران کردند و ظاهر است که آن
نمک بحرامان از خوف حمایت این جماعت در قتل آن :

مظلومان

مظلومان جلدی کرده اند چون این واقعه من البدایة الی النهایة سراسر
پند و نصیحت و محل اعتبار بود بجهت تنبیه مطالعه کنندگان سخن را در ان
دراز نمود فاعتبروا یا اولی الابصار پس جماعت انگریز را در این ملک
رخنه کامل حاصل گردید و دخیل در امور نظامت و حکومت شدند و
با امرا و سرکردگان بخوبی پیوستند و بر شدت نفاق و عدم وجود
اتفاق در تمامی این حدود اطلاع کلی بهم رسانیدند و بفاصله یک
دو سال میر مذکور که دایما از خمار شراب و بنگ و آواز چغانه و چنگ
سرمست و مدهوش بود ~ چون کلوخ انداز را پاداش سنگ است آخر
گرفتار جملی از عقوبات دنیویه افعال خود گردید و جماعت انگریزیه
در دل باو خطاب کرده گفتند ~ که تو بخویشتن چه کردی که با کسی
نظیری ~ تو با ولی نعمت خود چه وفا کردی که با ما کنی پس او را بهانه
گرفته در کلکته محبوس و مقید نمودند و میر قاسم علیخان مخاطب بعالیجاه
داماد مذکور او را در مرشد آباد بر مسند نظامت نشانیدند و چون
قلیلی از ایام حکومتش گذشت بنای مخالفت و بی اتفاقی با آن قوم را
استوار نمود چنانکه در یوم واحد حسب الحکم او چند کس را در عظیم آباد
به تیغ بیدریغ هلاک کرده اجسادشان را در چاه خوانه مرحوم حاجی
احمد برادر نواب مهابت جنگ مذکور ریختند و چون نوبت حکومت
باین قوم رسید آن خوانه را خراب کرده مقبره گذشتگان و ماندگان
خود مقرر نمودند القصه چون در وی آثار عدم اطاعت و نمونه
رشد و شجاعت دیدند آن مست اول را باز غنیمت دانسته از قید
برآورده بجای خود منصوب نمودند و سخن او را مسموع نیز نموده

با میر قاسم علیخان سر محاربه رایش کردند وی نظر منغلق سرداران
چون طاقت مقاومت را در خود ندیده فرار کرده بنواب وزیر الممالک
شجاع الدوله بهادر بپناه آورده واز او طلب اعانت نمود قبول
کرده آمد ولکن بانجام نرسانید وبادی عذر کرد وچنانکه سبق در
ضمن احوال فیض اباد نگارش شد در عظیم اباد ملاقات طرفین
رو بداد نمود وقریب بان بود که وزیر مظفر شود که این جماعت را
راه دوستی با بینی بهادر مختار خوانه وزیر بر وزر سید اشد
وباو سازش نمودند وبران عسکر کثیر با فوج قلیلی ظفر یافتند
ووزیر فرار نمود واخر الامر بینهما کار بمصالحه انجامید بانوع
که ملک وزیر از او باشد واز روپیه که شانزده انه است شش انه
بجماعت انگریز بدهند ووکیلی از ایشان با جمعی از سپاه در
خدمت نواب وزیر باشد وحدود بنگاله را نیز بظاهر از حضور
ان بادشاه ضعیف برعایت مصالح چند بنام خود اسناد شرا
نوشتند بمقر ریاست خود که کلکته است معاودت کردند وروز
بروز در تنقیح امور حکومت خود کوشیدند ومیر محمد جعفر خان
مذکور در سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وهشت هجری در روز
چهاردهم ماه شعبان المعظم بمرض جذام از این دار فانی بسرای
جاودانی رفته ودر انجا بعقوبت عمل خود مبتلا گردید ودر سیر
المتاخرین مذکور است که در دم اخر بتجویز نندکمار هندو که صاحب
کار ومختار امور او بود اب غسل بتی را که قریب بمرشد اباد
بنیت استشفا بنوشانید وچون از حلقش بپایین رفت

فوت میر محمد جعفر [illegible]

جان

جان بقابض الارواح سپرد و بمکانی که سزاوار کردار وی بود شتافت
و بالجمله با آنکه جمعیت و سپاه کمپنی در نهایت قلت و عسکر ناظمان
ملک هند از حد افزون بود روز بروز نظر بشومی افعال و خباثت
نیت و کثرت نفاق سرداران و عمال ایشان را در ریاست
و نظامت سستی تمام حاصل میشد و حکومت کمپنی انگریز بهادر را نظر
بحسن سلوک و خوش زبانی قوة و استحکامی که باید روی داده مینمود
و علاوه بر آن محمد رضا خان مخاطب بمظفر جنگ که از حکیم زادگان
شیراز و از سادات بنی عقیل بود بجوهر ذاتی و قوه تدبیر رابعه بیگم
دختر حاجی احمد برادر مهابتجنگ مذکور و حمایت منی بیگم مذکوره
در مرشدآباد مختار نظامت و نایب مبارک الدوله خلف چهارم
میر مذکور از بطن ببو بیگم شده بود نیز با قوم انگریز مداخلت کلیه
بهم رسانید و از دل و جان مرید و خواهان دولت ایشان گردید سامان
نظامت را بالمره بغارت داد و عسکر و سپاه را باستظهار ایشان همه
برطرف کرد و چراغ در دست گرفته خوانه بخوانه و شهر بشهر صوبه بنگاله را
بایشان نمود و میگفت که تا دولت کمپنی هست منهم هستم و نظر
بعدم صفای نیت و خبث ارادت و کثرت نیت غدر او
نیز ذلیل و خوار و بقید ایشان گرفتار شد و آخر الامر با صد جهان
بدنامی و غم و غصه خسر الدنیا و الآخرة از این سرای فانی
ارتحال نمود و رفته رفته امر نظامت باینجا رسید که یکی از اولاد
میر محمد جعفر خان موصوف را بر مسند نظامت نشانده بطور دکوه
جبری بدو میدهند و بالمره حکومت هر بابت در فرمان فرمای بنگاله

و آنچه بود بالتمام بسرکار کمپنی بهادر قرار گرفت و حال تحریر این رساله

سالی شانزده لک روپیه را صرف و عبث و بی فایده محض از

برای مراعات عهد و فی الحقیقت بعنوان تصدق بناظم

وقت که دلیر جنگ پسر مبارک الدوله است میرسانند کیفیت و

مسخر شدن ممالک شجاع الدوله و راه یافتن بشاه جهان آباد و در

در ضمن شرح احوال حیدر آباد و فیض آباد و لکهنو نگارش کردید

القصه این قوم بر خلاف رویه اهالی این کشور بغایت تعجب اصحاب

عقول و مجتنبند از حرکات بی فایده و فضول و استعمال صبر

و بردباری و عدم عجله و جلدی و تنگ مزاجی در نهایت خوبی

بدون حصول بدنامی بآرام و استراحت تمام ممالک بسیاری را که از

پای تخت ریاست ایشان بمدتهای مدید دور اند مانند مملکت

هند که در بسیاری زر و اقمشه نفیسه و وسعت و آبادی و سبزی

اطاعت مردمان در تمام اقالیم سبعه قلیل النظیر است بسهولت تمام

مالک شدند و در عوض آن چنانکه ذکر شد مبلغ جزوی بسرکار بادشاه

خود موافق اقرارنامه کم از اول بخزانه سلطانی سپرده اند میدهند

و آنچه زیاده بعمل آید بخزانه کمپنی یعنی آن چند نفر تاجر داخل میشود

و در این اوقات از ملک هند از بابت تجارت و از مداخل ملکی

و غیرها بعد از وضع خرج سپاه و مواجب اعاظم و اعیان هندیه

و انگلیسیه چنانکه از بعضی از ثقات مسموع شده است زیاده

از پانزده کرور روپیه عاید سرکار کمپنی میشود و البته چند کرور نیز

از بابت اخراجات خواهد بود و این مراتب معلوم کارداران حضور

سرکار

سلطانی واصحاب حل وعقد هست ونظر باستحکام قواعد وضوابط
وسررشته مملکت ندارد چیزی نمیگویند فاعتبروا یا اولی الابصار؛
ودر نوشته جات وفرامین لفظ کمپنی مینویسند واو مالک است نام و
عدد ایشان معلوم نیست وگویا که همین لفظ کمپنی نام ومعنی حاکم است ایشانرا؛
ودر محاورات میگویند که کمپنی چنین حکم کرده وچنین فرموده؛
مجملا اسم درمیان مردم است ومسمی معلوم نیست وسابق براین سلاطین
تیموریه یعنی ابدالیه کابل دراین ملک دخلی داشتند ودراین
اوقات از حسن طالع این جماعت آن جماعت نیز بخود مشغول اند
وقریب است که قضیه برعکس شود ودر بلده عظیم آباد بودم که خبر صحیح رسید
که جهانشاه پسر اکبر ارشد محمد اکبرشاه که نام سلطنت دراین ایام
با اوست اولیای سرکار کمپنی انگریز بهادر در ماه مبارک رمضان سنه
یکهزار ودوصد وبیست وچهار هجری از دار السلطنت شاهجهان آباد ب
بلده اله آباد برده مقید ومحبوس ساختند وسبب آن مفصل معلوم
نشد الغرض معلوم گردید که باعث آن بی اعتنائی او با وکیل سرکار
کمپنی بود که در حضور بادشاه میماند واز مآل اندیشی وعدم مجمله آنست
که این نام مجازی را از پدر او سلب نمیکنند واگر بجهت قوم
ایرانی یا رومی دراین مملکت این تسلط میرسید اغلب آن
بود که الی الان از خانه پادشاه واین امرای افغانی باقی نمانده
بود اگرچه دراینوقت نیز فی الحقیقت از ایشان اثری وبر وجود
ایشان ثمری مترتب نیست ولکن الانصاف آنست که طریقه انگریز است
پسندیده تر است چه وجود ناقص نزد عقلا از عدم محض بهتر است فاعتبروا یا اولی الابصار.

کیفیت حکومت کمپنی در کشور

دراین وقت حسب الوعده مجملی از آئین و طریقه حکومت آن قوم
دراین کشور اشاره میشود که مطالعه کننده گانرا انتظاری نماند

فصل بدانکه دار الحکومت و مقر ریاست کمپنی در کشور
هند کلکته است والی آن از ینها در بنگاله است و بیان احوال آن گذشت
و گورنر جنرل لارد بهادر که بمعنی امیر الامرا و ناظم الممالک کمپنی است
با اصحاب کونسل و اهل عقد و حل در آن شهر حکومت دارند و بنای
ایشان در نظام امور این ملک نیز بدستوری است و امورات را
بمشورت کونسلیان که خود را خیرخواه خلایق میدانند بانجام
میرسانند مجلس عمدة الرعایا و کارداران از طرف پادشاه را
دراین کشور موقوف داشته اند و در امور خراجیه و ملکیه ایشانرا
که از کتب و دفاتر السن کارداران اهل مملکت دریافت
کرده اند تمام را با جمع و تعدیل مناسب در دفاتر خود مسطور
نموده بعمل میاورند ولیکن اگر احدی اظهار تظلم کند و ثابت
رساند که کرده حکام سابق بالنسبه بمن ظلم است اغلب آنست
که قبول میکنند و تخفیف میدهند و تمام قلمرو خود را منقسم
نموده اند و اضلاع چند مقرر کرده اند و اسامی دهات
و مزارع هر ضلعی را با مداخل آن ضبط کرده اند و در هر چند
ده که نزدیک یکدیگر اند شخصی را مقرر کرده اند که هرگاه
امری و فسادی واقع شود مفسد را گرفتار کرده بحاکمی که
مختار آن ضلع است اطلاع دهد و او را تهانه دار گویند و امورات
ملکی و ملای سرکار کمپنی در اغلب اضلاع در عهده چند اشخاص است

اول

اول کسانیکه عدالت و داد خواهی کنند و داد مظلوم از ظالم گیرند
و ایشانرا اصحاب عدالت گویند دویم کسانیکه مالیات و خراج را
تحصیل کنند و ایشانرا کلکتر گویند و سابق بر این بکیفیت
ان اشاره شد و در اعاده ان فایده نیست سیوم کسانیکه
بضبط گمرک و محصول مال التجارت ماموراند و ایشانرا اصحاب
پرمت گویند و بکیفیت ان نیز قبل ازین اشاره شد
چهارم جماعتی که از جانب کمپنی بتجارتی که مخصوص باوست مشغولند
مثل خرید و فروش تریاک و شوره و نمک و کسی از رعایای کمپنی احدی بر
معامله این سه جنس قادر نیست و اگر کرد و معلوم شد بسیاست
میرسد و جریمانه خواهد داد و چنانکه شنیده ام در سالی زیاده از
یک کرور روپیه از تجارت این سه چیز عاید الجماعت میشود پنجم
کسانیکه بتجارت متعارفه مثل کرباس فروشی و نحو ان که شغل
اصلی الجماعت است مشغولند و از این ممر نیز مبالغ کلیه تحصیل میکنند
و امر تجارت باین سبب بر رعیت بسیار تنگ شده است مشهور است که خلف
عالمگیر بادشاه بابری را منظور شد که مبلغی را بگماشته دهند که جهت
او تجارت کنند چون عالمگیر مطلع شد بوی نوشت که اگر سلاطین
و حکام بتجارت و زراعت مشغول شوند رعایا و فقرا از چه ممر امور
معیشت خود را بانجام رسانند ـ شاهان نه خرند و نه فروشند
سبحان الذی یغیر و لا یتغیر ششم کسانیکه سرداران سپاهند
و بنظم و نسق عسکر در عهده ایشانست و در هر یک از این مراتب
اشخاص متعدده مقرر کرده اند و ترتیبی قرار داده اند که از فوت

و عقاب و مرض احدی خلل در امور واقع نشود پس اگر یکی فوت شد
آن دیگری که مالی آلت امور را بانجام میرساند تا زمانیکه
که از صدر شخص دیگر در مکان متوفی مقرر گردد در این حاله
بعنوان اجمال بکیفیت وقواعد اول و ششم که عمده سیاسات مدنیه
و دخل تام در تمشیت ملک در نظام امور حکومت دارند اشاره میشود
فصل بدانکه عمارتی را که قریب بآبادی باشد محل عدالت
مقرر کنند و بجهت دادخواهی چند شخص از قوم انگریز مشخص و با
ایشان مفتی از فرقه حنفیه معین نمایند که احکام را بر طریقه
مذهب ابوحنیفه بیان کنند و در اول مرحله این اشخاص را قسم دهند
که از جنس و نقد بصیغه نذر یا هدیه یا بنوع رشوه از متداعیین
چیزی نگیرند و طرفداری احدی نکنند و در انصاف اهمال ننمایند
پس بجهت هر یک بوضعی که لایق حال اوست مواجب و ماهیانه
مقرر کنند بقدری که رفع احتیاجش شود و امور معیشتش حسب الحال بانجام رسد
و محتاج برشوه نباشد و اگر مع ذلک خیانت کنند و ثابت شد
او را سیاست کنند و در دفتر سرکار کمپنی مینویسند که فلان شخص
رشوت خور است و لایق خدمت قضا نیست و ممکن نیست که دیگر
باین خدمت منصوب شود و انصاف آنست که اگر چه اغلب
انجماعت خود رشوه نمیگیرند و حتی المقدور در دادخواهی کوتاهی
نمیکنند ولکن ظلم و ستم بی حد و پایان بسبب اهمال و عدم تأمل
ایشان در احوال عمله از اغلب داروغگان و ناظران و
و مفتیان و سایر کارداران عدالت بر رعایا و فقرا میرسد

واز مراتب هوش وادراک این قوم نهایت تعجب است که ملاحظه
نمیکنند و تامل نمینمایند که دیوان و مفتی و ناظر دیگر نوال وافر و
دهانه دار و هر یک از متصدیان و منشیان سرکار مثلا که
دخیل امور عدالت شده اند در مدت قلیله با این مواجب
که زیاده از قدر معیشت نیست این دستگاه و طمطراق را بر
خود از کجا چیده اند مع ذلک صاحب سرمایه خطیره و املاک
کثیره از چه ممر شده اند اگر رشوه نگرفته اند پس از کجا آورده اند
دلیل هست که بعضی از این قوم خود نیز رشوه میگیرند ولیکن
بسبب قسم و خوف سیاست بنفسه مرتکب گرفتن آن نمیشود
یکی از کارداران را با خود رفیق و متحد میکنند و در اینوقت
عجب الشی در فقرا می افتد چنانکه در مرشدآباد در سرکاری
از این فرقه ناظری بود اودان سنگ نام که خیر خبروی:
مواجب داشت و متواتر میشنیدم که در ماهی هشتصد
روپیه اخراجات صاحب کار را بر ذمه گرفته بود مع ذلک
خود با آنکه از احقر مفلسان بود و سابق بر آن در عظیم آباد
در فرقه انفار و سپاهیان بود زیاده از سه روپیه مواجب:
لیاقت نداشته است در اندک وقتی در مرشدآباد بسبب
منصب ناظری صاحب لکوک روپیه شده بود القصه اگر
احدی را بر کسی ادعای قرضی یا میراثی مثلا باشد عریضه در
کاغذ اسٹام که ذکرش خواهد آمد مینویسد و مطلب خود را مندرج
میکند و بمعرفت یکی از وکلا بخدمت جج مدوحیم یعنی صاحب عدالت

مطالبات میرسانند و وکلا اشخاص چند اند که اسامی ایشان
خود دفتر صاحب کار نوشته شده است و مشهور به نیک
نامی اند و از آئین سررشته کامل دارند اصلا در ماه وجوه
بجهت ایشان مقرر نیست و چنین مقرر است که هرگاه دعوی
فیصل شد خواه بردا باشد و خواه باخت از صد روپیه دو
از موکل خود میگیرند تا هزار روپیه باین نهج است و چون بیشتر شود
کمتر شود در هر مرحله مقداری مقرر است و در ذکر آن فایده نیست
و چون عرضیه او بصاحب کار رسید اول رسوم کمپنی را که آن نیز در صد
چیزی مقرر است از او گیرد و اگر مدعی مفلس است قسم بر افلاس خود
یاد کند از او چیزی نگیرند پس اگر دعوی یکروپیه تا پنجاه روپیه است
بکمشنر رجوع میشود و تا صد روپیه باین صدر حواله میشود و اگر تا
پانصد روپیه است بر جستر رجوع شود و زیاده از پنجهزار روپیه را
صاحبان اپیل فیصل مینمایند تا پنجهزار روپیه را خود متوجه میشود
و در پشت آن عرضیه تاریخ ورود آنرا نویسد و بسررشته دار
حواله کند که چون موافق ترتیب دعاوی نوبت او رسد بحضور
رساند و فهرست ضبط تواریخ را بهمرسانند و نوشته ناظر عدالت
نویسد و آنرا وارنت گویند که فلان شخص بر فلان کس بجهت
فلان مطلب یا مبلغ نالش کرده است باید مدعی علیه مدعی را
راضی کند و یا آنکه ضامن دهد که در روز روبکاری حاضر شود
و یا آنکه در قید خوانه رفته مقید شود پس ناظران نوشته را بدستخط
کرده بیکی از ملازمان دهد که تا در رساند و چنین مقرر است که

که ملازم بخوانه در بسته دمحل سرای الشخص بی اذن داخل نشود
پس اگر در اندرون خوانه نشست ودر بر خود بسته قدرت
بر دخول ندارد واگر بطوری خود را در خوانه یا در کوچه وبازار
غافل یافته رسانید ونوشته را باو داد البته در همانوقت تسلیم از
سه مرحله را قبول کند پس اگر مدعی را راضی کرد وی عریضه گویند
وآنرا رضانامه گویند باین مضمون که من از مدعی علیه خود راضی
شدم واگر ضامن داد ضامن نامه نوشته بناظر میسپارد والا در
قیدخوانه میرود ومقرر است که اخراجات او ما دام الحبس ماهی
دو روپیه ونیم بر ذمه مدعی است تا روزیکه دعوی فیصل شود و
قیدخوانه این اشخاص سوای قیدخوانه اصحاب جنایات است که
ذکرش خواهد آمد وبرایشان زنجیر وغیره از الات قید نیست
پس مدعی علیه نیز وکیلی از جانب خود مقرر کند وآنچه مدعی نگاشته
آن وکیل بنظر او میرساند وجواب گیرد وآن جواب را بنظر مدعی
رسانند او رد جواب نویسد پس بمدعی علیه رسانند او رد جواب
نویسد وتا اینوقت طرفین را باهم ملاقات نیست ووکلا
درمیان سخن گویند واگر خواهند تا آخر دعوی نیز ملاقات نکنند
پس چون چهار مرحله من البدایه الی النهایه رد وبدل شود تمام را
وکلا نگاه دارند وهر روز وکیل طرفین در عدالت باید حاضر
باشد تا روزیکه نوبت بایشان رسد وبنای طی دعوی ایشان
شود پس وکیل طرفین ومتداعیین نیز اگر خواهند حاضر شوند
وجواب وسوال را در حضور صاحب عدالت خوانند وچیزیکه

کفتنی باشد هر یک بعوض سازند و طرفین یا یکطرف را اگر شاهدی باشد
در فردی نوشته بملاحظه او میرسانند نوشته بران شخص شاهد میرود
که فلان کس شما را شاهد خود در فلان دعوی کرده است بروز [illegible] نگارشی
دعوی او باید حاضر شوند والا مواخذ خواهند بود و آن نوشته را
سفینه گویند پس اگر مخفی شد و در خانه نشست بخانه یافت و اگر
باو رسید در پشت او نویسد که بمن رسید و من حاضرم و اگر مسافر است
عرض خواهد کرد که من مسافرم و در توقف خسارت بمن میرسد پس
حاضر شده شهادت او مینویسند و نگاه میدارند و اگر مدعی خائف
باشد که شاهد فرار کند درخواست کند که ازو ضامن گیرند و اگر
صاحب عزت است امین رفته از او پرسد و قسم را بر کاغذ نویسد
و بر اعزه قسم خوردن نیست و اگر شاهد از محل طی دعوی دور باشد
خرج او را مدعی دهد و اگر او مفلس است شنیده ام که از سرکار
کمپنی داده میشود مجملا چون شهود در دار العدالت حاضر شدند
و صورت جواب و سوال خوانده شد حاکم شهود طرفین را جدا
جدا طلبد و اول او را قسم دهد که دروغ نگوید و قرآن در دست
گرفته ادای شهادت میکند و عدالت و اسلام در شهود معتبر نیست
و چون ادای شهادت نمود و حق مدعی ثابت شد ثبوت آنرا نویسند
و آنرا ڈگری گویند و اگر بطلان آن معلوم شد ابطال آنرا
نویسد و آنرا ڈسمس نامند و هر جزوی مقدمه را طول دهند و
عمله کار بقدر مقدور از طرفین جر و اخذ کنند و گاه میشود که مدعیین
در ضمن هلاک میشوند و دعوی بورثه انها منتقل میشود از عزیزی

شنیدم

شنیدم که در کلکته دو کس را بر مبلغی نزاع شد و بعدالت رجوع
کردند دو سال بطول انجامید و از هر یک بیست و شش هزار روپیه
خرج شد و بجای نرسید گویند که مصلحت در این عمل بعد از تحصیل
زر آنست که مردم متنبه شوند و نزاع نکنند و اگر کردند بعدالت
رجوع نکنند سبحان الله الحکیم با وجود این دردسر و اینقدر
خسارت و ضرر که بایشان میرسد از قوة طالع این جماعت است
که باز این ابلهان متنبه نمیشوند و بسا هست که تمام دولت خود را
خرج میکنند و طرفین بالکل گدا و مفلس میشوند و بمرافعه شرعیه رجوع
نمیکنند فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر یکی از متداعیین بحکم صاحب
جج راضی نشد عریضه مشتمل بر مدعای خود بصاحب اپیل که مرتبه او
بالاتر است نویسد و بهمان دستور خرج و رسوم کمپنی را داخل کند
و مدتهای مدیده نیز در این مرحله نگاپو و دوندگی کنند و اگر از حکم او نیز
احد طرفین راضی نشد بعدالت صدر کلکته بدستور گذشته نالش کند
و متحمل اخراجات شود پس اگر بر دو حق باو شد تمام خسارت
ظاهریه گذشته را از مدعی علیه گرفته با اصل بوی دهند و سوای
آنچه خفیه برشوه داده است خسارتی بر آنکه محق است نمیرسد و اگر
بعدالت صدر کلکته که او را عدالت دیوانی گویند نیز راضی نشد
بدستور سابق وکیل مقرر کند و بعدالت بادشاهی که او را
سوپریم کورت می نامند رجوع کنند و اخراجات این عدالت
زیاده از عدالتهای دیگر است و بنام بادشاه انگریز در کلکته مقرر است
و اگر باین نیز راضی نشد بعدالت لندن یعنی دار السلطنت جهانبانی انگریز

رجوع کند و در حکم العدالت تغیر و تبدیل نیست و مراتب چند
بجهت عدول از هر عدالتی بعدالت فوق آن مقرر کرده اند
که چون دعوی بآن مبلغ رسد قدرت عدول بمرتبه فوق هست
والا فلا و مقرر کرده اند که اگر حق بر مدعی علیه ثابت شد
و او ادعای افلاس کرد و باثبات رسانید دیگر مدعی را
بر او تسلطی نباشد و ویرا مرخص کنند و اگر مدعی خلاف آنرا
ثابت کرد و ملک یا خانه یا جنسی را نمود و مدعی علیه گفت
که از من نیست و یا اینکه در فلان تاریخ قبل از نالش کردن مدعی
یا اینکه بعد از آن قبل از ثبوت حق به پسر یا زن خود مثلا بخشیده ام
و باثبات رسانید از موهوب له آنملک را میگیرند و حکم مفلس را
بر مدعی علیه جاری میکنند این مجملی از کیفیت عدالت دیوانی است
یعنی مطالبات و حقوق مالیه و اما عدالت فوجداری نعوذ بالله منها
و آن عبارت از قصاص و جنایات و دزدی و نحو اینها از مقدمات است
کیفیت آن اینست که هر گاه شخصی بر کسی ادعای دزدی داشته باشد
عرضه بصاحب کار نویسد مشتمل بر حقیقه حال او بکوتوال یا داروغه
شهر حکم نویسد که با امین رفته مدعای مدعی را بقید قسم نویسند
یعنی او قسم یاد کند که آنچه در مقدمه دزدی فلان میگویم و مینویسم
تمام حق است اگر مسلمانی است بقرآن و اگر از اهل کتاب است مثل
یهود و نصاری بکتاب او و اگر هندو است باب گنگا و امثال
آن از محترمات مذهب او وی را قسم دهند و اگر از اهل عزت است
قسم نامه را بمضمون گذشته نویسد و بدست او دهند و بعد از آن

سوال کنند

سوال کنند و مطلب نویسند و قرآن و غیره نیز اند بدست او بدهند
پس چون مدعا را بقید قسم نوشت بحضور صاحب عدالت میرساند و بعد
نوشته بکوتوال مینویسد که فلان کس بر فلان شخص ادعای دزدی
کرده است همین وقت رفته او را گرفتار کن پس کوتوال با مردمان
خود رفته آن فقیر اجل رسیده را گرفتار میکند و اگر در اندرون خانه
بود یا دیگری نشست قدرت دخول بر وی ندارند و اطراف خانه را
محاصره کنند وقتی که بیرون آید او را گیرند و دست بسته بفضیحت
و رسوائی تمام بدار العداله برند و بحضور عرض کنند حکم بقید او
شود تا روزی که نوبت مرافعه باو رسد و اگر صاحب عزت است
وی را در خانه خودش قید کنند و بر او مردمان تعیین کنند که نگریزد
و باو خفت کمتر میرسد مگر از سلوک مردمانی که بر او معین شده اند
و این مرحله نیز از برای اشراف و اصحاب عزت کمتر از قید خانه
نیست زیرا که بجهت تحصیل زر انواع بدزبانیها و حرکات ناهموار
از ایشان بظهور میرسد پس اگر کسی را راست کرد فی الجمله گذران میتواند
کرد و الا فلا و قید خانه فوجداری چون دیوانی عبارت از عمارتی
که دیوارهای بلند دارد و از آهک و سنگ و آجر بمضبوطی تمام ساخته
شده و مشتمل است بر بیوتات متعدده و یک در و بر در آن
مردمان سپاهی تفنگها بر دست گرفته بمحافظت مشغول اند و اگر
قصور بر این شخص دزد مثلا ثابت شده است بیڑی بر پای او
می اندازند و آن عبارت از دو حلقه آهن است که بر دو پای او
محکم بند کنند و بر هر یک از آن دو حلقه میل آهنی است بقدر یک دست

تقریبا دو دو سر آن دو میل بهم جفت و بند است و وسط آنرا
بریسمان بسته اند که شخص محبوس بدست گیرد یا بر کمر بندد و تا قصور
ثابت نشده است با او این عمل نکنند و مقرر است که روزی دو مرتبه
بجهت بیت الخلا رفتن بیرون آیند و برای ایشان مستحفظان مقرر اند
از برای اخراجات اکل و شرب هر یک از ایشان از سرکار کمپنی روزی
روزانه که تقریبا صد دینار ایران است داده میشود و بجز تنبیهی که از
اصحاب عدالت مقرر شود مستحفظان را قدرت زد و کوب و اذیت
بلکه فحش دادن بایشان نیست و نیز مقرر است که صاحب عدالت
اقلا ماهی یکدفعه بقیدخوانه رود و ملاحظه احوال قیدیان کند و آنچه
از بد سلوکی مستحفظان نالش کنند اگر حق باشد و ثابت شود
تدارک آن کنند ولکن اثبات نمودن آن نسخه کیمیاست که شنیده
و دیده نشده است و نیز باید که صاحب موصوف در باب
حفاظت مزاج و صاف بودن مکان ایشان تاکید اکید کند
و بجهت ایشان ڈاکتر یعنی طبیب است که اگر مریض شوند معالجه
کنند و دوا و غذا از سرکار داده میشود پس در روزی که نوبت
بوی رسد او را بدار العدالة حاضر کنند و از او کیفیت
ماجری را بدون قسم پرسند آنچه اظهار کند نویسند و او را از ملاحظه
گویند و ما یدعی علیه یعنی الشخص قیدی بملایمت سخن کنند
پس اگر اقرار کرد او را بقیدخوانه برند و محافظت کنند تا
عقوبتی که بجهت او مقرر است بروی جاری شود و اگر انکار
کرد از مدعی گواه طلبند اگر دارد حاضر کند او را بمدعی که

دارد قسم دهند که دروغ نگوید پس در حضور مدعی هر یک
جدا جدا آمده ادای شهادت کنند و منشیان نویسند و آنرا
زبان هندی گویند و آنچه طرفین یا حاکم سوال از گواه داشته
باشند پرسند و نوشته شود و اگر گواه زن پرده نشین و
مستوره و یا آنکه شخص صاحب عزت باشد امین باتفاق
متداعیین یا وکیل ایشان از برای شنیدن و نویسانیدن
گواهی آنها رود و امین را قسم دهند که در نوشتن خیانت نکند
و در گواه چنانکه نگارش شد عدالت و اسلام شرط نیست
بلکه قسم خورده شهادت میدهند پس بمدعی علیه اظهار کنند
که تو نیز گواهی داری اگر دارد بگذراند و جرح گواه مدعی کند و اگر
نتوانست و ادعا بر وی ثابت شد پس اگر تعزیری که بجهت
او مقرر است جزوی است صاحب جج که باین عبارت او را
صاحب محسترت نامند یعنی صاحب عدالت دیوانی خود
حکم او را جاری میکند و اگر از قبیل قتل و دایم الحبس شدن و نحو
آنها است و یا آنکه مبلغ دزدی مبلغ کثیری است خواه ثابت
شود و خواه نشود خود حکم نکند و یا هست که جزوی است
و باز او حکم نکند بلکه تمام مراتب را از سخن متداعیان و گواهان
طرفین نویسد و آنرا مشل گویند و بصاحبان اپیل یعنی عدالتی که فوق
مرتبه فوجداری است و از این حیثیه او را عدالت دایره سایر
نامند میسپارد و حکم کند که مدعی علیه ضامن بقید مبلغ بدهد
و مبلغ را موافق ادعا و کیفیت دعوی تعیین کنند پس اگر

دوستی دارد وی ضامن شود که در روزی که در عدالت دایر بر
مقدمه فلان روبکار شود فلان شخص را حاضر سازم والا فلان
مبلغ بسرکار جرمانه خواهم داد و آن ضامن نامه را معتبر کرده
بناظر بسپارند و از مدعی و گواهان نیز نوشته گیرند که حاضر شوند
والا فلان مبلغ گرفته خواهد شد پس آن شخص رخصت شود تا روز
روبکاری برسد و اگر ضامن ندارد تا آن روز در قید بماند و در آن روز
وی را حاضر کنند با مدعی و کلام طرفین و شهود را بشنوند و در
حال سماع کلام طرفین مفتی عدالت باید حاضر باشد اگر ثابت
نشد بطلان ادعای المدعی را نویسند و مدعی علیه را رخصت
کنند و اگر بسبب ندرت با ثبات رسید شاید مال بدست آید اگر
دزد چیزی داشته باشد والا فلا و بهر حال تعزیر از سر او نخواهد
رفت و مفتی اقتضای آن دعوی تعزیر را مینویسد و بر آن
مهر میکند و صاحب عدالت اهل مییار دوی در آن غور و
تامل میکند اگر موافق الانصاف و نیز موافق شریعت اسلام است
فی الفور برای اجرای آن قطعه وارنٹ یعنی رقعه بنام مجسٹریٹ
یعنی صاحب فوجداری نویسند که حکم را صادر کنند و اگر حکم مذکور
قتل یا دایم الحبس بودن است باید که صاحب عدالت اضلاع نوشته
صورت واقعه را از جزوی و کلی بزبان فارسی و انگریزی نوشته
بعدالت نظامت یعنی دیوانی بکلکته ارسال کنند و خود جاری
ننمایند و منتظر حکم اصحاب عدالت آنجا باشند و مقرر کرده اند
که قطع دست و غیر آن از اعضا موقوف باشد پس اگر مفتی و قاضی

قطع دو عضو را نویسند بعوض آن تا عرصه چهار ده سال در
قید و محنت باشند که خاک کشی و بنای عمارات و نحو آنها بسبت
نگاه دارند و اگر قطع یک عضو را نویسند تا هفت سال در قید
باشد و اگر قتل باشد در سوای قصاص و یرا دایم الحبس نمایند
و یا آنکه بجزیره میفرستند چنانکه ذکرش خواهد آمد و اگر مورد
قصاص باشد و وارث ادعای قصاص کند و بثبوت رسد
قصاص میشود و اگر وارث دیه خواهد و یا آنکه معاف کند و
یا آنکه صغیر باشد و یا آنکه حاضر نباشد پس از قاضی و مفتی
استفسار کنند که اگر وارث حاضر و کبیر بود و ادعای قصاص
کند چه حکم است البته وی حکم بقصاص کند پس همان حکم را جاری
میکنند و بهر صورت در باب قصاص وارث را اختیار عفو
و دیه نیست ملکه البته از اصحاب عدالت حکم بقتل او صادر
خواهد شد و نیز مقرر کرده اند که در صورت وجوب قصاص اگر
صاحب عدالت الشخص را واجب الترحم داند صورت حال را
بجناب گورنر جنرل بهادر که امیر الامرا است بکلکته نویسد
و الحال گورنر از عفو تقصیر یا تبدیل عقوبت تجویز نماید بعمل خواهد
آمد و حکم قطاع الطریق و راه زن و مفسد که بسیار فساد کرده
باشد آنست که دایم الحبس باشند و لیکن هست که آنها را اخراج
البلد میکنند و بجزیره که در میان دریاست میفرستند و آن
جزیره خرابی بوده است و در این اوقات از اجتماع قیدیان آباد شده است
و یا آنکه بقتل رسانند و طرفه تر آنست که در صورتیکه شهود هندو

یا فاسق باشند بمفتی و قاضی میگویند که اگر شاهد مسلم عادل باشد
چه حکم است پس همان حکم را صادر میکنند و فی الحقیقت احکام
و آیینی که خود مقرر نموده اند در باب قصاص و جنایات دیگرها
و در دفاتر نوشته اند همان معمول به است لکن بسبب تمام
و جلب قلوب اصحاب ملل علمای مذهب اهل تسنن و هنود نیز
در عدالت حاضر میشوند و ایشان حکم را بیان میکنند پس
صاحب عدالت آنچه را که اصحاب کونسل در آیین بعوض آن
مقرر نموده اند جاری میسازد و عمده تعزیرات ایشان حبس
و تازیانه زدن است و بجهت هر جرمی مقداری از تازیانه و مدتی
از حبس مقرر است و تفصیل آن موجب طول است و در اطراف و اضلاع
تهانه داران که بمعنی داروغگان اند مقرر اند که هرگاه دزدی یا مفسدی را
مثلا گرفتند زبان بندی ایشان را نویسند و صورت شهادت شهود
و اسامی ایشان را نیز ثبت کنند و بفاصله سه ماه موافق ترتیب
و نوبتی که مقرر کرده اند یکی از اصحاب عدالت آن ضلع باطراف
میگردد و بهر محل که رسید بقدر ضرورت توقف میکند و بدعاوی
قیدیان میرسد و بمقتضای قواعد نوشته احکام را جاری مینماید
و این مرحله را عدالت دوره سایر گویند و نیز مقرر کرده اند
که اگر شخص مجرم در حضور اصحاب عدالت خطای حاکم اول را ثابت کند
و از ظلم او نالش کند مسموع میشود و باب التماس و شفاعت را بالمره
مسدود کرده اند هر که مبتلا شد بجز آنکه کتاب آیین را مطالعه نماید
و از آن تدبیری از برای خود کند چاره دیگر ندارد و همین دو عدالت

آب چشم تمام اشرار و اخیار این ملک را گرفته اند و مبالغ خطیره
تحصیل میکنند و اغلب اوقات فیدبار [?] را در کوچه و بازار بهمان صورت
میگردانند و بالشان شوارع و طرق را تا زمانی که بجهت هر یک مقرر است
درست میکنند و خانه ها و عمارت ها میسازند اگرچه روزی دو آنه میدهند
و لکن روز چهار آنه زیاده کار از ایشان میگیرند و علاوه موجب
ازدیاد رعب و خوف در دل رعایا است و سیاست را در حضور
و ملاء عام جاری مینمایند و مقرر است که حکم و مرافعه را در خوانه عدالت
کنند و در خانه خود یا مکان دیگر سخن احدی از متداعیین را اصلا
نمیشنوند و در هنگام مرافعه خود بر کرسی در مکان مرتفع نشسته
مدعی و مدعی علیه و گواهان از هر صنف که باشند در وقت دعوی
روبروی صاحب عدالت می ایستند و حکم نشستن در آنحال برای
ایشان نیست و حاکم فحش نمیدهد و بیجا نمیگوید چنانکه در ایران
و روم هست بلکه اگر کسی بی ادبی و زبان درازی بحاکم کرد
از او عفو میکند و الا آنچه در آئین نوشته است در آن باب بر او
جاری مینمایند و سوای آنچه در کتب آئین نوشته است رفتار دیگر
نمیکنند ولی هست که اگر کسی واقف بر آئین باشد با حاکم مدعی
میشود و پیش میبرد و اگر کسی را بر احدی از فرقه انگریز دعوی باشد
و یا آنکه احدی از ایشان دزدی یا قتلی یا فسادی کند مدعی از دست
ایشان با صاحبان عدالت اضلاع نالش کند صاحب عدالت صورت
واقعه را بکلکته نویسد و بعدالتی که بنام پادشاه انگلستان است و آنرا
سوپریم کورت گویند که ذکرش گذشت رجوع کنند و در آئین خود

[illegible] بیست کرور ... و ... چهار کرور ... [illegible]

نوشته بود که از انجا که اهل انگلند توابع بادشاه انگلستانند
باید در مقدمات جرایم بعدالت بادشاهی رجوع کنند پس
صاحب عدالت آن ضلع لازمست که احوال را تحقیق کند و در
صورت صدق مدعی فی الفور آن شخص فرنگی را بحفاظت تمام پیش
یکی از صاحبان عدالت کلان مذکور رسانند و مدعی و گواهان را
نیز بکلکته فرستند و اگر مستغیث و گواهان را خرج راه نباشد
شنیده ام که از سرکار کمپنی داده خواهند شد و این حکم بجهت کسانیست
از قوم فرنگ که تابع بادشاه انگریز باشند و اگر تابع او نباشند
برایشان حکم اهل هند جاری میشود و رجوع ایشان بعدالت
جزوست بنهجی که مذکور شد و اگر جرم بر قوم انگریز ثابت شد
حکم را براو جاری کنند و یا آنکه بانگلستان که ولایت ایشانست
او را میفرستند و اگر از اعاظم امرای هند کسی را قید کنند مانند
وزیر علیخان او را بکلکته برند و در قلعه محبوس نمایند و این فقیر را
در عدالت فوجداری این طایفه در دو مقام حیرت بسیارست
اول آنکه مقرر کرده اند که مدعی در وقتیکه اظهار دعوی خود
میکند بر صدق بودن آن قسم خورد و فایده این قسم معلوم نیست
زیراکه اگر قسم مدعی راراست و موجب صدق دعوی او میدانند
پس گواه طلبیدن از او از چه راهست و اگر نه چنین است
پس فایده آن چیست و شنیده ام که فایده قسم دادن مدعی
و گواهان آنست که اگر کذب دعوی و کذب شهادت معلوم شد
ایشان را بسزا میرسانند و این نقل گویا صحیح نباشد چه از این

دو ایراد عظیم بر رسم عدالت فوجداری

مرحله در حدود بنگاله که مدتی بودم اثری ندیدم و لیکن شنیدم شاید
در کلکته یا مکان دیگر این معنی را بوقوع آرند دوم آنکه این جماعت
راه حبس را در باب مرافعات مسدود کرده اند هر که باشد و
بر هر که باشد نالش هرچه باشد میتواند کرد پس اگر شخصی از اراذل را
با مرد عزیز با حرمتی از اشراف و نجیب زادگان عداوت باشد
و بخواهد که او را خوار و ذلیل و بدنام کند خرج آن هشت آنه است
بجهت خرید کاغذ تامپ پس عرضی نوشته داخل کند در صدق
دعوی قسم خورد همانوقت بدون تامل و تدبر در احوال طرفین
حکم بر گرفتاری و قید نمودن آن مرد محترم میشود و تا باخبر دعوی
آن فقیر خراب و ذلیل و بدنام شده است اعم از آنکه من بعد بگواه
جعلی و رفاقت مردمان عنصری ثابت کنند یا نکنند و شاید که
مسامحات ایشان درین مطلب بجهت ذلیل کردن اعزه و جری نمودن
اراذل است والا مناسب است که مقرر کنند که هرگاه ازین قبیل
نالش بر صاحب حرمتی شود در اول امر از مدعی علیه ضامن گیرند
و او را بسبب قید کردن و حواله نمودن بمردمان سپاهی رذل
خدانشناس بی حرمت نکنند و یا آنکه از مدعی نوشته و ضامنی
بگیرند که اگر دعوی را باثبات نرساند فلان مبلغ بسرکار بدهد
و فلان مدت در قید شده باشد و موافق شان مدعی علیه
جرمانه براو مقرر کنند پس اگر ثابت کرد مدعی علیه را بسزا برسانند
والا مدعی مورد عقاب شود یقین حاصل است که اگر چنین میکردند
سد باب نالش دروغ و حفظ حرمت اصحاب عزت میشد

خسرو عادل نوشیروان در یاد دل که از این عدالت کرده بر دارد
و از زنجیر عدل خود خجل و منفعل گردد اگرچه شنیده ام که مقرر
کرده اند که اگر مدعی علیه بعد از عدم ثبوت دعوی بر مدعی ادعای
حرمت کند میشنوند و مبلغی از او گرفته بوی میرسانند و
لکن از آن نیز کمتر اثری بنظر میآید زیرا که موقوف بر نالش
مدعی علیه است و این نالش در عدالت دیوانی میشود و از برای
آن اخراجاتی و موعدی موافق آیین دیوانی مقرر است فلهذا
بسبب خوف خرج که تا مدت مدیده و اخر خرجی لشود نالش شود کمتر
کسی متوجه اینمعنی میشود و نالش حرمت میکند و اگر اینمعنی نیز
متعاقب طی دعوی در فوجداری خواه مخواه بوقوع می آمد و
موقوف بدیوانی نبلکه نالش مدعی نبود شاید مفید فایده میشد
و نیز مقرر کرده اند که اگر متخاصمین قبل از رجوع بعدالت ثالثی را
امین نمایند و فیمابین خود مقرر کنند که انچه فلان شخص ثالث حکم کند
طرفین را منظور باشد و از آن تجاوز نکنند و او حکمی نمود پس
اگر یکی انرا رد کند و بعدالت رجوع کند و مدعی علیه حکم ثالث را
بحضور اصحاب عدالت رساند همانرا جاری میسازند و انچه در ان
نوشته شده است منظور میکنند و اگر بعد از رجوع بعدالت
متخاصمین از هم راضی شدند پس اگر قبل از داخل شدن جواب
از طرف مدعی علیه است وکلا و کمپنی رسوم خود را میگیرند و
اگر قبل از آن است چیزی بایشان نمیرسد فصل
فرقه نصاری اگرچه بالذات از حرب شمشیر و نیزه و تیر اصلا خبر

ندارند ولکن در جنگ توپ و تفنگ و مهارت
دران اعجوبهٔ روزکار و نادرهٔ ادوار اند و در جلدی
وچابکی و چالاکی چون رعد صاعقه بار و برق آتش بیز اند
وما دامیکه لین یعنی جمعیت سپاه ایشان نوعیکه
ترتیب داده اند متفرق نشده است چون کوه آتشین
پا برجا و گوله و تفنگ و توپ را تکرگ آسا
برخصم ریزند و جنگ رو برو و صف آرائی صاحبان
شمشیر و بازو با ایشان از طریقهٔ حزم و عقل دور است
مگر آنکه آن جماعت ایرانی باشند که بالذات شجاع
و دلیر و مشهور اند و از توپ و تفنگ پروای ندارند
و چندین دفعه بر سپاه قوم روسیه که در محاربه سرآمد
کل فرق نصاری اند با شمشیر آبدار یورش بردند
و ایشان را با آن توپخانه گذائی منهزم ساختند
و جمیع کثیری را با اسباب آتشخانه دستگیر کردند
و حکایت آن در ضمن احوال آن جماعت گذشت
القصه مقرر نموده اند که از برای سرداران آنقوم
موت و هلاکی نباشد باین معنی که بسبب مردن آنها
اصلا رخنه و سستی در امور ایشان رو بداد نشود
بمجرد آنکه سردار در عین جنگ هلاک شود
شخصی که در مرتبه بعد از اوست بهمان نوع سپاه را
تحریص و ترغیب کند و اگر او نیز کشته شود دیگری

که بعد از او بست این عمل را کنند تا آنکه تمام کشته شوند
و یا فتح کنند و همچنین بموت سلاطین و امرا و حکام
مطلقا خللی بریاست و حکومت نمیرسد بمجرد آنکه
پادشاه یا حاکم هلاک شود دیگری که ثانی مرتبه اوست
در مکان او نشسته حکومت میکنند و دو نشان
توپ میکنند یکی دال بر موت حاکم اول و ثانی
دال بر منصوب شدن حاکم ثانی است و اینمعنی از
صفات مختصه اینقوم است و لهذا انگریزان را
با کسی نزاع روید اد شود اول بمصالحه پیش آیند
و بدادن زر و ملک راضی شوند و گویند که جمعی را
هلاک کردن و مبلغ بسیاری را متضرر شدن عبث
و از عقل دور است و مع ذلک جنگ را دور دارا
و معلوم نیست که فتح با کی باشد و صبر و بردباری
بهتر است زیرا که کینه را فنائی نیست بلکه ابدی
و لا یزالی است و سزا دار خصم را دوام و ثباتی
نیست پس چون هلاک شود دولت او ضعیف
و سپاه او متفرق خواهند شد و دران وقت
بلا منازع و در غایت سهولت ملک او را
تصرف خود خواهیم آورد القصه هر شش صد
و سی و چهار نفر برق انداز پیاده را پلتن نامند
و گاه هست که هزار نفر یک پلتن میشود عجب

الثقف ..

اقتضای وقت و بجهت علامت و تمیز از یکدیگر
بعضی صفات بران اضافه کنند پس اگر آن قوم
از جماعت انگلیسیه اند بران لفظ گوره یعنی سفید
اضافه شود و اینقوم را تبلداد نیز گویند و اگر از
طائفه هندیان اند لفظ تلنگه را اضافه کنند بتاء
مثنیه فوقانیه مکسوره و کسر لام و سکون نون و
فتح کاف و سکون ها و این قوم را سپاهی نیز گویند
و هر ده پلٹن را یک کمپو گویند بباء فارسیه بر
وزن کم گو چنانکه در ایران دسته گویند و هر هشتاد
کس یا صد کس را یک کمپنی گویند پس
ده کمپنی یک پلٹن است و هر کمپنی را ده قسمت
کنند و هر قسمتی را که هشت نفر از یک بهره
گویند بفتح باء فارسیه بر وزن زهره و ان سپاهی و چهار
کس که علاوه بر هندسه دارا نند و سپاه را ترغیب
تحریص کنند و آنچه مصلحت وقت باشد بعمل
آورند و اغلب ایشان البته از قوم انگریز خواهد
بود زیرا که بر هندیان بسبب کمی جرات ایشان
اعتماد ندارند و تمام آن سپاه از خوف این چند
کس خود را در مقابل توپ و تفنگ میدارند
و بهلکه میاندازند و سرداران را اسامی مختلفه
است بعضی اشاره میشود از انجمله بزرگ پلٹن را

که همه در اطاعت و فرمان او یند کپتان گویند
و از کپتان پست تر را لفتنت گویند ملازم مکسوره
بمعنی نایب کپتان است و بعد ازان را انساین
گویند و بعد ازان را کدٹ گویند اخر درجه را طاهرا
کپریل گویند و چون کپتان ترقی کند مجر شود
بکسر میم و فرق میان کپتان و مجر آنست که کپتان
بر یک کمپنی نامک پلٹن حکومت دارد و مزید
ازان حکومت نمیتوانند کرد و مجر بر یک پلٹن
حکومت میکند و بر زیاده ازان نیز میتواند کرد
و بر کمتر ازان بدون ضرورت نمیکند و از مجر بالاتر
لفتنت کرنیل است بروزن سرخیل و چون ترقی
کند فل کرنیل شود بفاء مضمومه بروزن قل و ازان اعلا
لفتنت جنرل است و ازان اعلا کپتان جنرل
است بکسر جیم و راء سکون نون و ازان بالا
گورنر جنرل است و از همه اعلا لارد گورنر
جنرال است و زیاده ازین در سرداری
سپاه مرتبه هست و لکن معلوم فقیر نیست
و در اصطلاح هندیان اعلا مرتبه را
رساله دار گویند و بعد ازان
تمن دار است و بعد ازان صوبه دار است
~~و بعد ازان حواله دار است که مالک هشت نفر است~~

و بعد ازان

بعد ازان جمعدار است و بعد ازان صوبه دار است و بعد ازان
حواله دار است که مالک هشت نفر است و بعد ازان نایک
دفعه دار است و موافق عادت جماعه انگریزیه و آئین ایشان
بر هر یک ازین مراتب دو کس معینند چنانکه سبق ذکر شد و
به هر مرتبه علامتی است از کلابتون و نخوان که بر بالاپوش
ماهوتی که دارند دوخته اند و بآن علامت شناخته و از
هم ممتاز میشوند و در حرمت و وضع سرداران و سپاهیان نیز
اختلاف بسیار دارد و ترقی نمودن باین مدارج موقوف
بر خدمت است و بترتیب بالا میروند و کسی را یکدفعه کپتان
یا جنرل نکنند اگرچه پدران او اصحاب مناصب عظیمه باشند
و بمنصب و خطاب پدران رسیدن موقوف بر ظهور
خدمت است و میراثی نیست چنانکه در فرق ایرانی و هندی
و رومی رسم است و اگر در کسی آثار رشد را ملاحظه کنند
و خواهند که بزودی بمدارج عالیه رسد وی را در مراحل پست
کمتر گذارند و در یکماه همه مراحل را طی کرده بمرتبه عالیه که
لایق اوست رسانند و همچنین است حال ارباب قلم آن
و مصلحت در این باب یکی آنست که هر کس را فکر همین باشد
که بمصدر خدمتی گردد و بنام و نشان پدر مغرور نشود دوم
آنکه هرگاه ترقی کرد بر زیردستان طعن و توبیخ نکنند زیرا که
خود نیز دران منصب چندی بوده است و هر کس بر همکار خود
رشک برده سعی در ترقی نمودن و رسیدن بمدارج عالیه نماید

ومصلحت در تعدد سرداران است که چون یکی کشته شود آنکه
ثانی اوست بجای او قرار گیرد و صفوف جنگ از هم نپاشند
و دیگر آنکه اغلب اوقات مصالح و مفاسد و صور و طرق
طرح اندازی میدان جنگ و جدال و شبیخون و یورش و نحو
اینها از لوازم لشکر بحسب اختلاف اوقات و حالات
مختلف میشود و آگاه شدن تمام عسکریان مراتب مشکل است
پس سرداران کل و جزء را که عدد معدودند بر آن مطلع
کنند و در وقت کار هر کس زیردستان خود را بر آنچه موافق
مصلحت است وا دارد و بحسب دلخواه آن نقشه را که در طریقه
محاربه و غیر آن مقرر کرده اند بوجود آورد و در هر پلتنی دو
ضرب توپ بزرگ صف شکن است و چهار کوچک و بر هر توپی
شش کس معینند یکی باروت را اندازد و دویمی گوله یا ساچمه
یا آهن پاره را اندازد و سیمی گوله و باروت را بالای هم بکوبد
و چهارمی چاشنی ریزد و پنجمی آتش دهد و ششمی با چوبی
که بر آن کهنه بسته اند و بآب تر شده است توپ را بشوید و
و در هر پلتنی عمله توپخانه یکصد و هشتاد کس اند و بر دوش
خود تفنگ چقماقی نیز دارند که اگر خصم بر توپخانه یورش آورد
و کار از جنگ توپ بگذرد ایشان با الین و تفنگچیان پیاده
شریک شوند و خود را محافظت کنند و از برای هر کمپنی یک خیمه
و دو طباخ و یک دلاک و یک طبیب و باربردار بقدر ضرورت
و دوا و غذا مریضان و سواری ایشان تمام از سرکار معین است

[illegible]

طریقه تربیت سپاهی[illegible]
و قواعد [illegible] ایشان

واغلب انست که اطفال چهارده پانزده ساله را نوکر کنند
بجهت اینکه قابل تربیت اند و رعب سرداران در
دل ایشان زیاده اثر میکند واطاعت بهتر میکنند پس
قطعه زمینی را در خارج از ابادی مسطح وهموار کنند وانمکانرا
دمدمه گویند بدال مهمله بر وزن زمزمه و بران تقریبا صد
خط بفاصله یکقدم از هم دور کشند واشخاص چند که [illegible]
وقوفند معینند که چون استادان مکتبی چوب در دست
گیرند وقدم برداشتن را بایشان تعلیم کنند خواه بزرگ باشند
وخواه کوچک چون این مرحله را اموختند طریقه صف بستن
و تفنگ گرفتن و پر کردن و بر سینه گذاشتن و چخماق
خوابانیدن را تعلیم کنند و باید باین نهج ماهر شوند که بطریقی
که مقرر است پهلوی هم بایستند و پا را چپ و راست بگذارند
و معلم اوازی میدهد همه یکدفعه تفنگها را بر پهلو چسبانند
و در اواز دویم نه انها را بر زمین گذارند و سر انها را بر دست
گیرند و در اواز سیم باروت را با گوله حاضر کنند و در چهارم
در تفنگ ریخته بکوبند و در پنجم در بغل گیرند و در ششم
بر سینه چسبانند و در هفتم که [illegible] خالی کنند وانقدر
چلد شوند که در زمانی که از اول تا هفتم بشمار اید یک گوله
خالی میشود بمثابه که گویا یک تفنگ است و این تعلیم را گاهی
فرو نگذارند معلمین و غیر معلمین هر روز از ابتدای صبح صادق
تا دو ساعت تقریبا از روز گذشته دران صحرا در مشق

تفنگ اندازی و توپ اندازند و شنیده ام که توپ را
در دقیقه پنج دفعه خالی کنند و آنچه از باروت و گوله خرج
میشود همه از سرکار است مجملا باین حسن تدبیر و عدم
مضایقه از صرف شدن روپیه است که این مردمان هند
و صحرائی دیگر از شعور و ادراک خالیند در مدت قلیله چنان
تعلیم کنند و آراسته نمایند که بیان آن از حوصله تحریر بیرون است
الغرض از قوانین محکمه ایشان آنست که مواجب لشکریان را
ماه بماه بدون قصور میرسانند و احدی از منصبداران
و سرداران را مجال آن نیست که یک فلوس را از بابت
رسوم و غیره کم کنند و گویند که اگر سپاه دلخوش شوند جنگ را
بخوبی کنند و کرورها روپیه ملک و نقد بدست خواهد آمد
و از گرفتن یک فلوس و دو فلوس بجهت ما فایده نیست
و موجب دلشکستگی ایشان است و سپاهی حتی صیلدادی را
احترام بسیار کنند و احدی حتی سرداران را مجال آن نیست
که بر ایشان زیادتی کنند و سخن نالایقی بغیر قصور بگویند
و گویند که این مردم جان خود را در راه ما میدهند و بسبب
اینها حکومت و سلطنت ما برقرار است بر خصم غالب
میشویم و ملکهای بسیار بدست می آوریم پس اگر ما
اعزاز و احترام و خاطرجوئی ایشان نکنیم از انصاف
دور است و بیابست که دل آزاری ایشان موجب خلل
عظیم میشود و مواجب لشکریان چنانکه شنیده ام از این قرار

مواجب لشکریان و سرداران

مواجب لشکریان و سرداران

پیاده برق انداز را هفت روپیه سکه دهند و اگر از قوم
انگریز است پانزده روپیه دهند چون وی غریب الوطن است
و جنگ را نیز بهتر میکند و از این قرار ترقی کنند و کپتان را
هزار روپیه دهند و همچنین ترقی کنند و ملاحظه مرتبه کنند تا
بده هزار رسد و بنا هست که بحسب اقتضای وقت مواجب را
زیاد کنند و هرگاه غنیمت بدست آمد بر روی مواجب
قسمت کنند و از ان با علی و ادنی بقدر حصه میرسانند
اگرچه غنیمت عین المال سرکار کمپنی باشد که خصم در جنگ
سابق مثلا یا بنوع دیگر متصرف شده باشد و در این وقت
بدست آید بر سپاه تقسیم میشود و کمپنی را جای سخن نیست
باین حسن سلوک است که با آنکه زیاده از دوازده هزار کس در این
ملک نیستند باین سهولت و خوبی مالک و مسلط شده اند
و چنان عمل میکنند که ما فوق آن متصور نیست و حق آنست که
حقیقت کنه معنی سپاه داری لشکر کشی را خوب فهمیده اند
ز بزم ستوان لشکر آراستن ٭ ز لشکر بسی کینه ها خواستن ز
و در سرکار سرداران هندی مواجب برق انداز سه روپیه تا
چهار روپیه است و بر این نفقه ترقی کنند تا بصد روپیه رسند
و علاوه بر کمی مواجب خونبها و رسومات چند گذاشته اند
که ثلث مواجب باز عاید سرکار و متعلقان او و از منشیان را
و حواله داران و امثالهم میشود و علاوه بر این این مبلغ قلیل
بعد از سه ماه چهار ماه بلکه بیشتر بسپاهی میرسانند و آن

و آن فقیر درین مدت خرج خود را بقرض سودی گذرانیده است
و نوکر سرکار بوده است و بنا هست که در وقت کار سپاهی را
نوکر کنند و جنگ نمایند و تا آن وقت یکفلوس از سرکار منتفع
نشده است نیز با وجود این مراحل توقع جان نثاری و ثبات
قدم از لشکریان داشتن عین سفاهت و احمقی است
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا، القصه چون قوم انگریز را
با کسی جدال باشد و باراده جنگ او بر آیند و تسخیر مملکت
او را منظور نمایند چند کس مهندس صاحب شعور را که
از آتشبازان خود انتخاب نمایند همراه گیرند و علاوه بر توپهای
که مقرر است چند توپ قلعه کوب نیز اضافه کنند و چنانکه
سبق ذکر شد بجهت هر کمپنی یک خیمه و دو طباخ و یک دلاک
و یک طبیب و باربردار بقدر ضرورت از سرکار معین است
و چون بسرحد دشمن رسند خوراک لشکریان قاطبة تمام از
سرکار کمپنی در وقت چاشت و شام بهر کس میرسد و
علاوه شراب نیز بجهت سپاهیان از فرقه خود میدهند
و بجهت هر کمپنی و هر سرداری نشانی است علیحده بقدر یک
ذرع از چوب که پارچه ابریشم دوخته و نقشی که مخصوص اوست با نام
او بران مرقوم است چند کس از فرقه انگریز مهندس که
آتشبازان یعنی میر منزل نامند یکپاس از شب باقیمانده
نشانها را برداشته روانه منزل پیش شوند و مکان عسکر را
در محل مناسبی معین کنند و نشان هر کس را بهر جا که باید

نصب کنند چون لشکریان برسند هر کس در پای نشان خود مقام
گیرد و مکان خیمه هر کس معین است و اماکن را بنحوی مقرر کنند
که سپاه حلقه وار افتند و خزاین و اموال در میان باشند و چون
غروب آفتاب شود از هر بلوکی یک کمپنی جدا شود و از محاذی
همان بلوک یک دیدگاه دورتر برود و در آنجا بماند و از آن یک بهره
جدا شود و همان قدر دورتر بایستد و از آن یک کس دورتر رود
و بحراست و پاسبانی قیام نماید و بفاصله سه ساعت نوبت
کمپنی دیگر رسد و کمپنی اول بمقام خود آمده آرام گیرند و مقرر است
که چون کمپنی بجهت کشک داشتن روند کپتان بگوش صوبه داران
چیزی گوید از قبیل نام شهری یا نام آدمی یا درختی مثلا و
صوبه دار در وقتی که یک کس از ایشان دورتر رود همان
نام را بگوش او گوید تا اگر دشمن خود را بصورت مردم لشکر
سازد و ببهانه تبدیل کشیکچیان بیاید و اظهار کند که نوبت
شما گذشت و اکنون نوبت ماست و در مکان ایشان بایستد
و بعد از آن از همان راه تا افواج خود شبیخون زند پیشرفت
او نشود و بر کشیکچی دوست و دشمن معلوم باشد و هرگاه
کسی نمودار شد اعم از آنکه بجهت تبدیل و یا آنکه بسبب امر
دیگر آید آن شخص کشیکچی از دور پرسد که کیستی و در قول حجت چیز را
و اگر نام آن چیز را گفت دانند که دوست است و کشیک را ناو
کنار نزند و الا تفنگ را خالی کند و در مکان خود ایستاده
بماند و آواز تفنگ او که بگوش بهره رسد ایشان نیز یک

تفنگ انداز و با و ملحق شوند چون آواز تفنگ بهره کمینی
رسد او نیز یک تفنگ خالی کند و با ایشان ملحق شوند و
جنگ در همان جائیکه یکنفر بود در گیرد و خصم را مجال داخل
شدن در عسکر نشود و لهذا اخوان کپتان دیگر بجهت کمک
رود و کپتان اعلی آن را آواز را باد گویند تا در جواب معطل نشوند
و نظر بآنکه آواز تفنگ را علامت وصول دشمن قرار
داده اند قدغن شدید است که عبث آواز بر نیاید و اگر کسی
عبث در شب تفنگ خالی کرد او را سیاست کنند و از ثقه
شنیدم که شبی شیری داخل عسکری شد و هفت نفر را هلاک
کرد احدی را مجال تفنگ انداختن نشد تا آنکه بجنرل
خبر رسید وی اجازه داد که او را بگوله هلاک کردند و نیز
قدغن است که صدای احدی بر نمی آید و غوغا در لشکریان
در هیچ وقت از اوقات نیست نه در هنگام کوچ کردن و نه در
هنگام فرود آمدن بلکه آواز اسبان بر نیاید و در وقت شیهه
کشیدن اسب را القدر زجر کنند تا زبانه زنند که بالمره ترک
کند و در این باب مبالغه بسیار دارند و این بجهت آن است
که اگر بر دشمن شبخون آورند از صدای اسبان متنبه نشوند
و تنبیه عسکر بر کوچ و مقام باواز دهل نفی است بجهت هر کاری
بنوعی نوازند که دلالت کنند بر آنکه عسکر درست و پای خود را
جمع کنند و خیمه ها را بر اندازند و کمر بندند و باز بوضعی نوازند
که بر همه معلوم شود که مراد در سر شبخون زدن بر خصم است و اگر

منظور کوچ باشد بوضعی نوازند که بر همه معلوم شود و اینها مطلقا
شور و غوغا در عسکر ایشان نیست و چون با خصم مقابل شوند
اول سخنان پند و نصیحت پیغام دهند و اظهار مصالحه کنند
و مهما امکن با خصم صلح کنند زیرا که در حرب غرور دوست و
عاقبت آن معلوم نیست و اگر توانند سرداران سپاه خصم را
بوعده و وعید با خود موافق کنند و چون فریفته شدند مبلغی
که مقرر کنند بلا قصور بایشان رسانند و بوعده خود وفا کنند
تا آنکه باعث میل دیگران شود و بر کلام ایشان وثوق و
اعتماد باقی ماند ولکن آن سردار را در عسکر خود سرداری
ندهند و در حیل آموز نکنند و در دل خار و حقیر و خائن شمارند و
گویند که بر چنین شخصی مطمئن شدن خلاف عقل است
پس در خوانه خود نشسته آنچه مقرر است ماه بماه باو دهند
و بظاهر او را اعزت کنند که باعث جلب قلوب دیگران
شود و اگر چاره منحصر در محاربه شد مستعد جنگ شوند و تحت
آن کیفیات مختلفه دارند و از آنجمله آنست که صفوف را
و اسباب حرب را اینگونه آراسته کنند توپخانه را پیش رو
و تفنگچیان پیاده را پشت سر کنند صفت قسمت کنند و
بفاصله بیگذرع صفوف را هم جدا قرار دهند و اگر سوار نیز
دارند ایشان را در آخر صفوف پیادگان بگذارند و چون
دشمن قریب بتوپ رس رسید شروع شلک توپ کنند
و در مثل اینوقت ساچمه و آهن پاره بعوض گوله انداز اند

و یک نوع کوبیله ساخته‌اند که چون بیرون آید بیست نفر را
نفر را یکدفعه هلاک میکند و آن مانند نوع است که زنجیر بلندی
که نفر با هیچ شغل بنوع باشد و دو طرف این دو کوبیله نصب کنند
و در توپ اندازند و چون شلک کنند بیرون آید و پهن میشود
و هر چه رسد چون شمشیر ابدان قطع کنند و اگر خصم مردی
کرد و از توپها گذشت و بحیله دست آنکار برداختند
ملحق بصف تفنگ شوند پس صف اول تفنگ شلک
کنند و فی الفور از وسط صف دو نصفه شوند نصفی از
یمین روند و نصفی از یسار و از پهلوی صف دیگر در
عقب اخیر در آیند و صف بندند و تفنگها را پر کنند و صف
دوم مقارن پریده شدن صف اول پیش آیند و بجای
ایشان ایستاده بهمان دستور خالی کنند و بعقب صف آخر
روند و سیم پیش آید و همچنین تا آنکه باز نوبت بصف اول رسد
و چنان جلدی و تیزدستی کنند که گویا همیشه صف اول
بجای خود است و تفنگ را چنان متفق رها کنند که از مجموع
یک آواز بر آید و صدای تفنگ معلوم نشود و مجملا متصل آواز
بلند است و کوبیله بکرگ آسا بر خصم میریزد و مادامیکه
باین وضع بر جا باشند و انتظام ایشان باشد شکست نیابند
و دشمن را ظفر میسر نیست و اگر خصم مردی کرد و صف را
شکست و داخل جمعیت ایشان شد رشته از دست ایشان
رود و متفرق شوند و اگر فتح قلعه منظور ایشان است الخ

انجنیر نفر مهندس یکدو روز بدور قلعه گردند و بلندی برج و کیفیت
انرا ببینند و صندوقی از شیشه دارند که انرا جهان نما میگویند که
هرگاه انرا بر مکانی بلندتر از قلعه نصب کنند عکس تمام الشهر در ان
افتد پس چیف انجنیر بتمام مراتب اگاه شد بجنرل و سرکرده سپاه
گوید که بر فلان برج توپ باید بست و لشکر از فلان موضع یورش
برند که مطلب حاصل خواهد شد و اشخاص چند مقرر اند که احکام
جنرل را به سپاه رسانند و ایشان بموجب حکم عمل آورند پس هرگاه
قلعه را بالقهر و غلبه گرفتند تا دو پاس تقریبا غارت کنند و انچه
بدست آید اگرچه از مال کمپنی بود که سابق بدست خصم غارت
کرده باشد تمام از سپاه است و کمپنی را در ین دخلی نیست و چون
صدای امان بلند شد دیگر مبرا مون احدی نگردند و اشخاصی را
که کشته شدند فی الفور دفن کنند و حصه ایشان را از غنیمت بورثه
ایشان برسانند و در حین یورش بمقتضای وقت جنرل صدا
در دهد که دو ماهه یا سه ماهه مواجب از سرکار کمپنی بوجه انعام داده
خواهد شد از سربازی دریغ نکنند و بعد از فتح بلا تامل بایشان
رسانند و هرگاه کسی از هر فرقه که باشد مصدر خدمتی شد و بجهت
سرکار کمپنی کار نمایانی کرد حق او را ضایع نکنند و در خور انکار وی را
نوازش کنند و جمعی که زخمی شده اند جراحان متوجه ایشان شوند
اگر به شدند فبها المراد و اگر عضوی از ایشان ناقص شد و یا اینکه
در خدمتگذاری پیر شدند که طاقت جنگ و جدال ندارند نصف
مواجب و قدری زمین بجهت زراعت از برای او معین کنند که بقیه عمر را

بخوبی و رفاهیت بگذرانند و اینجماعته را انگلس نامند در میان
عظیم آباد و مرشد آباد چندین ده کده را دیدم که از این جماعت
آباد شده بود و همه مرفه الحال و با رام تمام صاحب زن و فرزند
بودند و این نیز از اوضاع پسندیده است زیرا که موجب خورسندی
سپاهیست و در جان نثاری و خدمتگذاری کوتاهی نخواهند کرد
و علاوه بر آن باعث آبادی ملک است زیرا که جنگلهای بسیار را
باین نوع از شخص آباد کرده اند و از قوانین مقرره ایشان است
که چون بر دشمن ظفر یابند و بر آنگشند و کشته شوند و باولاد و عیال
و متعلقان او متعرض نشوند بلکه بادی باعزاز و احترام پیش
آیند و بقدر آنکه بعزت و رفاهیت گذران نماید مواجب از سرکار
معین کنند و ماه بماه بلاقصور بایشان رسانند و اگر صلاح
در قید و حبس ایشان باشد در آن مرحله نیز طریقه عزت را
از دست ندهند و معیشت را تنگ نکنند و بسبب همین رفتار
و کردار است که این جماعت با آنکه پای تخت سلطنت آن ایشان
از مملکت هندوستان نهایت بعید است چنین مملکتی را
که در ایام سلاطین سلف گاهی از شر و فساد نبوده است
چنان مسخر نموده اند که ما فوق آن متصور نیست و حق آنست
که خوب فهمیده اند زیرا که در قتل نکردن و نیست و نابود
نمودن عباد الله دو فایده است اول آنکه مقتضای
مروت و عقل است زیرا که آدمی ودیعت حضرت باریتعالی
مظهر اسامی قدرت کردگاری است و در خلقت هر یکی

از مخلوقات غب فواید مندرج ساخته است که بنا نوشته است ا
و تخریب بنای یزدانی و انهدام بنیاد ربانی بدون اذن
و حکم او مخالف آیین بندگی است و حفظ ودیعت او که
بر سلاطین عظام که نمونه سایه و ظل الهی اند از اهم مهمات
و اوجب واجبات است و دوم آنکه شاید روزی پیش آید
که بجهت بعضی از مصالح ملکی وجود عدو بکار آید و چون وی را
از مملکت خویش بیرون کردند بازدست آوردن آن از جمله
ممتنعات است و بجز افسوس در آن وقت چاره نیست و
علاوه موجب رغبت طباع است زیرا که ملاحظه حسن
رفتار با اعادی جمله سرداران و بیگانگان از دل و جان مطیع
و خواهان دولت ایشان خواهند شد بخلاف آیین و ضوابط
اهالی ایران و روم که دفعه دو هزار مانی را اخراج و شیرازه اتف
و ائتلاف جمع کثیر را در آن واحد گسسته بیخ و بنیاد ایشان را
باد میرسانند و بحکم ملکی جمع غفیری از ضعفا و بیگناهان
زاویه نشین کنج نیستی و ره گرای ملک عدم میسازند و
با وجود آن گاهی مملکت ایشان از شر و فساد خالی نیست
القصه چون آن رئیس فوت شود آنچه بجهت او مقرر کرده
اند فیما بین ورثه او تقسیم میکنند و همچنین بموت هر شخصی
مواجب او تقسیم میشود و رفته رفته آخر الامر ورثه محتاج
و پریشان خواهند شد و بظاهر حال کسی بجز عدالت و انصاف
و اوشیان ورثه متوفی دیگر امری را مرتکب نشده است فاعتبروا

یا اولی الابصار و نیز از قواعد مقرره ایشان آنست که اگر پادشاه
سابق ده کده و مزرعه را بعنوان وظیفه بجهت شخصی مقرر کرده باشد
برقرار گذارند و از او نگیرند و بمقتضای فرموده و قرارداد آن
پادشاه عمل نمایند و اگر خیرات وقف معابد مسلمین یا تعزیه خانه ها
و نحو اینها باشد بتصرف خود نیاورند و اگرچه مبالغ خطیره باشد
بآن نگاه نکنند و البته در تمام مملکت ایشان قریب بیک کرور
روپیه از این قبیل املاک باشد که بعضی را بعنوان وظیفه و بعضی
بصیغه وقفیه در تصرف اهالی هند گذاشته اند و علاوه بر آن جمع
کثیری از بزرگ زادگان را از خزانه مواجب میدهند و لهذا
قریب به پنجاه سال است که در این ملک حکمرانی میکنند و
سالی قریب بیست لک روپیه را بخوبی و نیکنامی تحصیل کرده
بملک خود میفرستند اگرچه آئین و قواعد ایشان سراسر
بمکر و خدعه و حیله در بسیاری از امور خصوص در امر عدالت در
پرده ظلم و تعدی است ولکن چون بظاهر در لباس عدالت است
لهذا روز بروز دولت و مملکت ایشان در ترقی و تزاید است
و اگر عدل حقیقی باشد نمیدانم چه خواهد شد فاعتبروا یا اولی
الابصار فصل و از جمله قوانین مقرره این جماعت آنست
که رسم صوادرات و عوارضات را در هند نیز بالمره موقوف
داشته اند و سابق بر این نیز در سرکار سلاطین هندیه
رسم نبوده است چنانکه در روم نیز رسم نیست و بجز مملکت
ایران ظاهر آنست که در ممالک دیگر این بدعت نباشد

وبهمین سبب اهالی آنملک همیشه از ستم حکام بستوه اند
اگر از جانب سلطان صد روپیه صادر شود البته حاکم و
کتخدایان و عمال هرگاه بسیار مراعات کنند هزار روپیه
از رعیت خواهند گرفت و گاهی نسبت که صادر و عوارضات
صادر نباشند اینفقیر خود در ایران ملاحظه نمود که از دیوان
سلطانی محصلی بجهت مهمی ببلده کرمانشاهان آمد با یکنفر
ملازم و دو اسب و ظاهر است که در دو سه روزی که در آنجا
بود زیاده از ده یا پانزده روپیه خرج او نشده باشد و عمال
و کتخدایان قریب بپانصد تومان از رعیت بجهت اخراجات
او گرفتند و نیز اینفرقه مقرر دارند که هرگاه امیرالامراء
با صد هزار سپاه وارد بلده بشود احدی را قدرت این نیست
که از کمینه رعیتی یک تخم مرغ بجبر بگیرد یا آنکه بدون رضای
مالک بخانه کسی نزول کند اگر الا در دیها در خانه کسی را بخواهد
مادامیکه او را راضی نکند میسرش نخواهد شد اینفقیر در
مرشدآباد در هنگامیکه بعظیم آباد میرفت قریب بپانصد
سپاه فرنگی را که از اهل فرنگ بودند دیدم که در هنگام آن جمله
مقام داشتند و عازم غازیپور بودند و سرکرده ایشان
بجهت کشتی حیران بود و هر کشتی را که میآوردند صاحب او
کرایه بسیار میگفت و میرفت و من نهایت متعجب از آن
رفتار بودم زیرا که این رفتار از ادنی قاطرچی در ایران بود هم
بظهور نخواهد رسید مشهور است که ضحاک در دم رفتن بر بالا

رعایای خود را مجتمع نموده بایشان گفت که اگرچه ظلم و ستم
بسیار از من بشما رسیده است ولکن شکر میکنم که دو امر
عظیم را مرتکب شده‌ام یکی آنکه خوانه کسی را بزور بجهت دیگری
خالی کنم و دیگر آنکه ذلیلی را بر عزیزان مسلط کنم و این هر دو
امر قبیح که ظلم صریح در ایران نهایت شیوع دارد بخصوص
خوانه نزول که طایفه فرنگان مقرر کرده اند که بجهت سپاه
در سفر خیمه از سرکار مقرر است و در بلاد نیز امکنه بود و باش
ایشان بر ذمه سرکار است و اگر کسی سوای آنرا خواهد از
خود مبلغ داده کرایه مینماید و انصاف آنست که در بغداد
خوانه نزول عجب خوانه خرابی برعیت میرسد خاصه در فصل
زمستان که مقرر کرده اند اگر صد هزار سپاه در کنار و اطراف
زراعات مقام گیرند یا عبور کنند مجال آن ندارند که یک
دانه گندم از زراعت کسی را متصرف شوند و با آن عزتی که
بعسکر ما میکنند اگر احدی مرتکب چنین ظلمی شود دفعه
مورد سیاست خواهد شد و نیز مقرر است که از اصحاب حرفه
چون بقال و عطار و نحو هم چیزی نمیگیرند و از خوانه‌ها که
در شهر است و ملک مردم است چیزی نمیگیرند بلی اگر ملکی
از سرکار کمپنی باشد چیز جزوی بعنوان کرایه گرفته میشود
بجمله مداخل را منحصر کرده اند در زراعات و تجارات
و عدالات و میراث یعنی محصول و گمرک مال التجارت و نیز
این مداخلات تمام در سرکار جمع میشود و عند الحاجت الی

خزانه داده

خزانه داده بمصرف میرسد و عمده چیزیکه باعث آنست که
سپاه و غیرهم را قدرت این نیست که ظلم با جبری کنند
آنست که بار عالم در سرکار حکام این فرقه مقرر است یعنی
کمترین رعیتی میتواند که عریضه مشتمل بر مطلب خود نوشته
بمعرفت وکلا باصحاب عدالت برساند و لهذا از اندیشه
مبتلا شدن بعدالت خلایق از ظلم سپاه بیشه و حکام
و سرداران در آرامند و در ایران اگرچه پادشاهان خود
راضی بظلم و ستم نیستند ولکن رسیدن ناله مظلومان بایشان
در نهایت دشواری است بلکه بجهت اعاظم میسر نیست
تا بفقرا چه رسد اگر در دار الامان ایران نیز متکرر میشد
که عرایض مظلومان بحضور میرسید ظاهر است که بهتر از
تمام ممالک طریقه عدل و داد معمول میشد انشاء الله تعالی
در خاتمه کتاب بقواعد و ضوابط چند که موجب عدل است
اشاره خواهد شد و درین وقت مجملی از سایر اوضاع و
احوال معیشت و گذران و قواعد و رسومات اینفرقه
نگارش میشود که مطالعه کنندگان را انتظاری نماند بدلیل
انکه این فرقه را عادات و رسومات و قواعد چند است
که در سایر فرق و در روم و ایران نیست مجملی از آنها
اشاره میشود از انجمله است طریقه معیشت حکام و صاحبان
خدمات سرکاری و ارباب صنایع ایشان و آن چنین است
که بهنگام صبح صادق بجهت گشت صحرا و تفرج از خانهها بر آیند

و تقریبا دو ساعت از روز رفته مراجعت کنند و آن
وقت رخت را بدل کنند و بر اطراف میز نشینند و آن تخت
میز نفیسی است که در نهایت تکلف ساخته اند و بر آن
طعام گذارند و بر دور آن بر زمین کرسیها گذاشته است
که بر آنها نشینند و طعام خورند و بقاشق و چنگال طعام
خورند و از کارد نان و غیره را پاره کنند و اصلا دست را
بطعام آلوده نمیکنند و لفظ میز زبان فرس قدیم است
و میزبان از همان ماخوذ است و گویند که این رسم از عهد
چنگیز خان که فرنگ را تسخیر کرده بود در آنجا باقیست و طعام
خوردن را طول دهند و صحبت بازدید و اختلاط با دوستان
در این وقت است و حال تقریبا یک ساعت و نیم بظهر مانده
از پی امور خود روند یعنی اصحاب عدالت بخانه عدالت
که از مکان ایشان دور واقع است روند و اصحاب تحصیل
مطالبات نیز بمکانی که بجهت این مطلب مقرر است روند
و همچنین هر کس بکار خود متوجه میشود و مکانی را که بجهت اجتماع
خلق داشتن صاحب کار مقرر است آنرا کچهری گویند خواه
بجهت عدالت باشد یا بجهت دیگر از امورات سرکار
و در غیر این مکان در ارباب سخن با کسی نکنند و هفته یکروز
مقرر است که اصحاب امور سرکاری بجهت صحبت و آمدن
اعزه و امیرزادگان بملاقات ایشان در خانه های خود میمانند
و در غیر این روز ملاقات اعزه نمیشود مگر بعنوان نذر و

وچون قریب شام شود بخوابگاههای خود مراجعت کنند و رخت را
بازو بدل نمایند و آنچه حکم کرده اند تمام را در کتب خود که آنرا
بهی گویند ثبت کنند و در وقت شب نیز طعام خورند
و شراب القدر نباشامند که باعث زوال عقل شود و از
کار باز مانند مجملا دقیقه از اوقات ایشان بیمصرف خرج
نشود و از برای هر کاری حتی بازی و لهو و لعب وقتی
مقرر است که در آن وقت بآن مشغول میشوند و هرگاه در
هنگامیکه بجهت نوشتن یا درستی امور سرکاری نشسته
باشند و کسی بجهت ملاقات ایشان برود اگر چه امیر الامرا
باشد جواب دهند و گویند که در اینوقت مجال ملاقات
نیست و در امر سرکار مشغولم و او نیز ملول نشود و بکار
خود رود و اگر در آنوقت ملاقات کنند بلکه هرگاه بخواب
روند مقصر شوند و جریمه دهند و اگر از کسی اندک راحت
طلبی دیدند در دفاتر مینویسند که فلان شخص لایق خدمت نیست
و خدمات عمده باو ندهند و حق آنست که اگر چه مواجب را
خوب میگیرند و لکن خدمت و اطاعت را نیز بخوبی میکنند
خدمت و محنت و مشقتی که در امور سرکاری از رؤسای
ایشان میشود در ایران و روم از کمترین ملازمی نخواهد شد
و ماه بماه آنچه صاحبان اصلاح کرده اند تمام را خود نوشته
بخدمت کونسلیان کلکته بفرستند و ایشان نیز باید بغور
تمام آنها را ملاحظه کنند و حق را از باطل تمیز دهند بمیدانم

که وسعت دماغ آن مردم چه قدر است که تمام انهار املاک حفظ
میکنند و علاوه امورات خاصه خود را از تاسیس قوانین
و تفکر در نظام ملک و غیره را نیز بانجام میرسانند و از جمله
طریقه کتخدائی ایشانست و آن چنین است که پسر و دختر را
مدتی در خلا و ملا با هم گذارند و با یکدیگر بباغات و گشت صحرا
روند و شب و روز صحبت دارند تا رویه و رفتار یکدیگر را
بینند اگر مرضی طرفین شد نکاح و عقد بعمل آید و الا هر کس
بخانه خود رود و اطبای اینفرقه نفی بکارت کنند و قایل
بآن نیستند و گویند که خونی که از بعضی دختران کم سن معلوم
میشود و خرابی است که بآن موضع بجهت نازکی آن موضع دستبرد
آلت مرد بهم میرسد و اگر مطابق باشد نخواهد شد و این از
تدبیر حکماست که پرده را بر داشته اند تا کسی بر بکارت اعتماد
نکند و مفسده برپا نشود زیرا که درین مدت که زن و مرد که بمنزله
پنبه و شرر و شیشه و حجراند در خلوات بسر میبرند و اغلب
اوقات از شراب که حجاب را بر میدارد سرگرم باشند البته
پرده نخواهد ماند و بکارت برباد خواهد رفت و از جمله است
که احدی از مردان را مجال آن نیست که زن خود را از جوشش
با مرد بیگانه ممانعت کند چه از قوانین ایشان است که منع کردن
علامت سوء ظن بزن است و اگر کسی اندکی غیرت داشت و در
ممانعت مبالغه کرد آن زن در عدالت عالیه تقصیرات شکایت
کند و شوهر را تهدید کنند و شنیده ام که حاکم میشود هر یک

طریقه کتخدائی اینفرقه

نفی بکارت زنان

تسلط و ... زنان و ... افکار ایشان ...

ولکن

لکن نفقه و کسوه بر شوهر است و هیچکدام را مادام حیات دیگری
طاقت مواصلت با زن دیگر یا شوهر دیگر نیست و لهذا اسدّ باب
شکایت شده است و قبح این حرکات نیز از میانه برخاسته است
و همه خورسند اند و الی الان این طریقه را در هندیان شایع
نساخته اند و در اعزاز زنان و احترام ایشان باقصی الغایت
کوشند و هرگاه کسی در هنگام ملاقات زنان ایشان را عزت
کند و با ایشان صحبت دارد زیاده از آن مسرور میشوند که با خود
ایشان نهایت تعارفات را معمول دارند و زنان در بار عام
با شوهران نشینند و در سیر و گشت و ملاقات دوستان
بی پرده همراه برند و شنیده ام که قبل از این پرده پوشی
زنان در این فرقه بحدی بوده است که هرگاه زن را بشوهر دادند
دیگر احدی او را نمیدید حتی پدر و برادر و تا دم مردن قدم از
خانه بیرون نمیگذارد بعد از فتح امریکا این امر قبیح اول در قوم
فرانکیس شایع شد و از آنجا به سایر فرق سرایت نموده است
و از بعضی از ثقات شنیده ام که میگفت که در این اوقات
معنی نکاح و زن و شوهری در قوم فرانکیس بالمره برداشته
شده است و اگر زن حامله باشد در خانه هرکس وضع حمل نماید
طفل از آن اوست و در انتساب اصلاب را معتبر ندانند
و گویند که بودن طفل از نطفه این شخص امر اعتباری است و رفع
این معنی باعث کثرت اولاد است زیرا که هر روز تازه بدست آید
و تمتع با او رغبتی حاصل میشود و هرگاه زن مستمر با یک مرد ماند

طرفین یا یکطرف را اغلب اوقات نفرت حاصل خواهد شد و مردان
ریش و سبال را هر روز تراشند و بموی سر خاکی سفیدی است
مردان و زنان پاشند تا موهای سفید بنظر آیند و تفرقی میان
پیر و جوان کمتر شود و از زنان سایر الناس ضایع روزگار را از
فرقه مسلمانان و هنود دیگر دارد که بر غاو رغبت بحباله ایشان
در آیند بمذهب ایشان کاری ندارند و پیراهن زنان قوم خود مکلف
بر آمدن از پرده حجاب نکنند و با او سلوک و مهربانی بسیار کنند
و در وقت مردن مبلغ خطیری بجهت ایشان وصیت کنند
که هر فرقه الحال بگذرانند و لهذا اغلب خواهش این ملک را از دل
و جان از روی مواصلت با این فرقه است و اصلا زنان را
بزور در حباله خود نیاورند و اگر فرزندی از ایشان بهم
رسد تا سن چهار سالگی رسد اکثر ایشان او را از مادر بگیرند
و بملک شان فرستند که با آئین و طریقه خود تربیت شوند
و اگر کسی از زنان فرنگ بخواهش خود رغبت بنکاح از مسلمان
کند و یا آنکه مسلمان شود او را منع نکنند و بجهت زنان در وقت
وضع حمل قابله نیست بلکه اطبا را مانند زنان متوجه ایشان میشوند
و از الجمله آنست که اینطایفه را با اقوال و افعال اطبا تعظیم
اعتقاد درست دارند گویند بخار و رنند و هی منزل دانند و در
توقیر ایشان باقصی الغایت کوشند و با طبای یونانی در وضع
تداوی اینها اعتقاد ندارند و با ایشان رجوع نکنند و معتقد
اطبای اینقوم آنست که هر چیزی از انسان و حیوان و جماد و غیره

مرکب است از نمک و شوره و سیماب و از هر چیزی که این سه چیز را
بتدابیر بیرون می‌آورند و اغلب ادویه ایشان مرکب از این
سه چیز است و بر خلاف اهل یونان جواهر ادویه را بکار برند
و اجسام و عصارهٔ آنها را استعمال نکنند و لهذا اگر موافق شد
برء الساعة است و اگر خطا کرد نیز قتل الساعة است زیرا که
در عروق بزودی نفوذ میکند و وضع نسخه نویسی در ایشان
معمول نیست دوا از خود دهند و بعد از حصول صحت هر چه
خواهند از هر کس گیرند کم و زیاد در گفته ایشان نبود و لکن
ایشان نیز بی انصافی نکنند از هر کس باندازه او و قابلیت
کار خود طلب نمایند و فقرا و ضعفا و غربا را از خود دوا دهند
و از سرکار کمپنی دار الشفا مقرر است که مفلسان در آنجا
روند و اطبا متوجه ایشان شوند و خرج دوا و غذا و سایر
ضروریات تمام از سرکار است و هر یک از اطبا را دفتری
که هر روزه احوال بیماران خود را با دوائی که باو داده اند
در آن نگارند و هفته یکروز همه در یکمکان مجتمع شوند و
دفتر یکدیگر را مطالعه کنند و از احوال مرضی سخن رانند:
تا اگر کسی را چیزی بخاطر رسد گوید و اگر یکی احوال بیماری را
مخفی داشته و باعث مرض بمرد دفتر او را ببینند از پرستاران
احوالش را تحقیق نمایند اگر خطا کرده است او را تعزیر کنند
و شاقی و مستبدی هر چند باعلا مرتبه حذاقت رسد داخل
در سلک اطبا نشود مگر آنکه در یکی از امراض معالجه بدیعه

یا دوائی تازه فکر کنند که در حفظ صحت یا زوال مرض فایده
بینند ازان بیشتر آنگاه مجمعی منعقد کنند و همه اطبا
بحذاقت او محضر نویسند و در سلک ایشان منسلک شود
و پادشاه بجهت او مواجبی معین کند که در عین رفاهیت
و عزت بگذراند و بتکمیل مرتبه کوشد و هرگاه یکی ازیشان
بجهت مرضی دوائی استخراج کرد و بتجربه رسانید و تمام
اطبا نیز بتجربه رسانیدند و بخوبی آن شهادت نوشتند
بحضور پادشاه مراتب آن نیز معروض دارند و در امور
عنایات و مراحم بیکران گردانند و نسخه او را از سرکار بشرط
بقدر قابلیت آن فروشند و ازان سرکار نسخه به اطبا
عنایت شود و احوال سایر ارباب حرف و صنایع نیز بهمین
دستور است هر کس که مصدر امر تازه شد مورد الطاف سلطانی
شود و هیچ یک از اهل حرف جبر و تعدی نکنند و بی اجر
وافر کار ازاو نگیرند بلکه اجر زیاده از دیگران بایشان
اجرت دهند لهذا اصناف کمال از هر صنف درین فرقه
بسیار اند هر کسی در هر صنف که هست در تکمیل آن کوشد
تا از سرکار پادشاه مرتبت و منفعت یابد بمجملی از صنایع
و افکار ایشان اشاره میشود فصل ازجمله صنایع عجیبه
ایشان آلتی است که فکر کرده اند بجهت تشخیص مقدار حرارت
و برودت هوا و استنباط مراتب شدة و ضعف آن در هر
شهری و ملکی بالنسبه بشهر و ملک دیگر یا موسمی بالنسبه بموسم

از نسخه تشخیص مقدار حرارت و برودت هوا

دیگر دیبای

دیگر و بان آلتی هوای هر ملکی را ضبط کنند و از ان باحوال مردم
ان پی برند از سیاهی و سفیدی و شجاعت و جبن و غیر ذلک
وان میل با ترکیبت مجوف از شیشه و ته ان قدری وسعت
دارد و در ان قدری از سیماب ریخته اند و از سر قلن بران شیشه
و مانند شیشهٔ ساعت از بالای حد سیماب خطوط چند کشیده اند
و هر خطی علامت درجه ایست پس هر قدر که هوا گرم میشود سیماب
متصاعد میشود و هر قدر که سرد میشود به ته میماند و از مقدار هبوط
و صعود ان مقدار شدت گرما و سرما معلوم خواهد شد و اعلا
درجهٔ سردی حدیست که سیماب به ته نشیند و اصلا بجهت ارتفاعی
نیاید و اعلا درجه گرمی الیست که شیشه را شکنند و از بالای
آن فرار کند و در این دو مکان سکونت را ممتنع میدانند
و از انجمله آلتی است که بجهت تشخیص فسخ ساخته اند و انرا ندیده ام
و کیفیت آنرا بخوبی نشنیده ام و از انجمله وضع ربا و سود است
که بغایت بان مشعوف اند و به اهل اسلام طعن زنند و الحاصل
که زر را احدی نزد کسی یکروز بدون سود نمیماند اگر بماند از او
سود گیرد و از این خوف قرضدار بزودی زر طلب کار را
ادا میکنند ولکن در صد روپیه زیاده از یک روپیه در ماه
سود زر را باطل میدانند و اگر کسی گرفت و دهنده اگرچه در انوقت
راضی بوده است و حال بعدالت نالش کند سخن او را میشنوند
و اگر در اول سود مندرج در تمسک نبوده است و شرط هم نکرده
باشند در انوقت صاحب زر ادعای سود کند میگیرند

ملکه اگر کسی ادعای زری از بابت میراث و نحو آن بر شخصی داشته باشد
و باثبات رساند با سود گرفته باو میرسانند ملکه اگر کسی بر کمپنی
نالش کرد که فلان مبلغ بر ذمه اوست و یا آنکه مثلا شخصی خود
کرد و مزرعه و ده که داد او را بجهت آنکه مثلا لاوارث بود
کمپنی ضبط کرد و وارث پیدا شد و ادعا کرد و در عدالت
باثبات رساند هر قدر از مداخل او که در سرکار جمع شده است
با سود آن و اصل مزرعه را باوی رسانند و کمپنی خود نیز از مردم
زر گیرد و سود دهد جمعی بجهت اینکار معینند هر کس که خواهد
نزد آن جماعت رود و زر خود را بسپارد و تمسک گیرد و از آن وقت
مینامند مهر کمپنی و شهادت گورنر و جمعی دیگر از اصحاب کار
آن کار با این مضمون که فلان مبلغ نزد کمپنی است و سود آن
از فلان روز از فلان ماه از فلان سنه عیسوی از قرار صدی شش
بابت روپیه مثلا سال بسال بکسی که این تمسک در دست اوست
از سرکار کمپنی داده میشود و در گوشه آن نوشته است که این تمسک
چندم است و آن کاغذ را بسیار نازک نویسند که زود فنا شود و اگر
آن کاغذ را کسی بزور از کسی گرفت و یا آنکه دزد برد آنکس از
سرکار سود را بلا عذر خواهد گرفت مگر آنکه مالک با جماعت
اظهار کند که کاغذی مشتمل بر فلان مبلغ زر و سود و مورخ
بفلان تاریخ از من رفته است اگر بیاورند مرا مطلع کنید چون
آن کاغذ باشان رسد بعد از خبر کنند و لکن زر با آورنده کاغذ
دهند و چون صاحب آن در عدالت باثبات رساند از او

گرفته بوی رسانند والا اگر آن نوت و لکن اگر آن کاغذ غرق شد
و یا بسوخت بحدی که از آن چیزی باقی نماند آن زر نخواهد
سوخت و بهلاک از اصل و نفع چیزی عاید نخواهد شد
اگرچه دیروز داده باشید و امروز تلف شود و آن کاغذ را
فینکت نامند یعنی تمسک زر با سود کاغذ دیگر نیز در میان
ایشان رسم است و آنرا بشکل نوت گویند و آن مثل برات است
هر کس که از کمپنی طلب دارد بر آن کاغذ نویسند با این مضمون
که کارکنان سرکار کمپنی متعینه نوت کسی که این رقعه را آورد
فلان مبلغ را باو برسانند و در رقعه را نشانند و در آن سود
مندرج نیست پس هر کس که آن کاغذ را پیش ایشان برد
بلا عذر زر گیرد و آن کاغذ حکم طلا و نقره بهم رسانیده
و بها نزد مردم خرند و فروشند و نگاه دارند و تمام مردم
بر این قوم چنان اعتماد نموده اند که زرهای خود را با ایشان
داده به کاغذ پاره ها راضی میشوند و با آنکه میدانند که اگر این
دستگاه برچیده شود بجز کاغذ پاره چیزی در دست نخواهد
ماند عزیزی از مسترجان شور صاحب نقل میکرد که در انگلستان
پادشاه و کمپنی و رعایا آنقدر مقروض اند که اگر خاک و گل آن
سرزمین طلا شود معادله با عشر آن نخواهد کرد و این همه
بسبب آنست که بظاهر زر کسی را نزد خود نمیگیرند و از طریقه
معادله با بیرون نمیگذارند و در پرده خویش سلوکی آنچه
میخواهند میکنند و بدون تحصیل بدنامی مطلب را حاصل

مینمایند فاعتبروا یا اولی الابصار منها از انجمله وضع بیمه است
وآن چنین است که از متمولان و صاحبان مایه اموال خود را
یکجا کنند و باهم شریک شوند و چون کسی چیزی از مال التجاره
و غیره را خواهد که از ملکی بملکی ببرد نزد الجماعت رود و گوید
که فلان مبلغ مال بفلان جهاز مثلا حمل کرده ام و بفلان
ملک میرود انرا بیمه کنید پس الجماعت وقت را بسنجند
و اوضاع دریا و طریق را از امنیت و آشوب ملاحظه کنند
و از آن قرار از او مبلغی بگیرند و آن مبلغ داخل سرمایه شود
و باز بیمه المبلغ را گیرند و باو کاغذ دهند که خطر این تنخواه
از فلان شخص که بر فلان جهاز است از فلان مکان تا بعد از
بیست و چهار ساعت از رسیدن بفلان مکان از غرق
و حرق و سرق و غیرها بذمه ما است و اگر آفتی رسد بعد از
انقضای ششماه از رسیدن خبر باین بندر زر او را باز
بیمه اول خواهیم داد و آن بیمه را نخواهیم داد و چون خبر تحقیق
رسید که مثلا غرق شد یا دزد برد در سر موعد صاحب
مال را در عدالت قسم دهند که در اول امر در بیان سرمایه
دروغ نگفته است پس بیمه گیر بیمه را وضع کرده اصل مال او را
با بیمه اول باو میدهند و گویند که درین معامله فایده
آنست که در صورت سلامتی بصاحب مال نفع کمتر رسد
و در صورت خطر سرمایه او با قیمت و تهی دست و مفلس
نشود و اصحاب بیمه تجارات و اموال بسیار بیمه کنند

و در صورت سلامتی بصاحب مال نفع کمتر رسد و در صورت
خطر سرمایه او باقیست و تهیدست و مفلس نشود و اصحاب
همه جهازات و اموال بسیار بیمه کنند و در صورت سلامتی
همه نفع بسیار عاید شود و در صورت تلف شدن بعضی
ان مقدار حاصل کرده اند که تدارک ان توانند نمود و در
هندوستان هنود نیز این عمل را کنند چون یکطرف معامله
کفارند ظاهرا ضرر شرعی ندارد الا شرعا نهایت مشکل بود
و از انجمله است که جماعت فرنگان در عرض سال دو دفعه
قمار بازی کنند و بسبب ان جمعی صاحب سرمایه خطیر شوند
و دیگران چندان ضرری نرسد و طریقه ان چنانکه شنیده ام
اینست که مردم شهر بلکه مملکت را مطلع کنند و از هر کس
بطیب خاطر او مثلا صد روپیه گیرند تا از سه هزار کس سه صد
هزار روپیه جمع شود پس مباشران کار اسامی هر یک از ان
سه هزار کس را جداگانه نویسند و تمام را بیک وضع پیچیده
نوعیکه اصلا تفرقه نتوان کرد و در صندوقی گذارند و
ان زر را بیکصد و سی و سه حصه مختلف تقسیم کنند
و هر حصه را در رقعه نویسند در یکی هشتاد هزار و در چهار
رقعه هر یکی بیست هزار و در هشت رقعه هر کدام ده هزار
و در یکصد و بیست رقعه در هر یکی پانصد روپیه نویسند
و دو هزار و هشتصد و شصت و هفت کاغذ سفید
ساده است که اینها را کاغذ حلوا نامند و همه را بیک وضع

بپیچند و با آن رقعه های زردار در صندوق دیگر گذارند
پس در یکصندوق سه هزار رقعه اسامی مردم است و در
صندوق دیگر نیز سه هزار رقعه است یکصد و سی از آن سه رقعه
زردار و مابقی ساده و این دو صندوق را هم جدا گذارند
و بر هر صندوقی یک طفل عاری از تمیز گذارند ازان دو طفل
هر یک صندوق خود را بر هم زند و رقعه بر آورند و بدست
امنای این کار دهند هر کرا طالع صاعد و بخت یار است
یکی از آن رقعه های زر بنام او بر آید چون آنکه را طالع از همه کو
تر است کاغذ هشتاد هزار روپیه بنام او بر آید و بخت
غنودگان را کاغذ ساده بر آید که حلوای انتظار دیگران
خورده اند و بنام هر کس که زر بر آید کاغذ خود را بتحویلدار
بنماید و فی الفور زر را گرفته پی کار خود رود و این [illegible] از یکی
تا دو لک روپیه و زیاده از آن میرسد و آنرا بانواع مختلفه
بحسب اختلاف کثرت و قلت زر تقسیم میکنند و مردمان
معمول گاه است که نام خود را در بیست رقعه نویسانند بامید آنکه
با هر یک رقعه بر آید و الا اقل دست خالی نمانند و طرز همین را
بجهت فروش اموال نیز اختراع کرده اند مثلا هرگاه مال
پر قیمتی باشد و یک کس نتواند که او را خرد و یا آنکه مال کسی
کسادشده است و فروختن آن بقیمت وقت بجهت او موجب
ضرر عظیم است پس ده کس کمتر یا بیشتر جمع شوند و قیمت آن
جنس را بالمساوی قسمت کنند و هر کس حصه خود را بمالک دهد و نام

[illegible]

[illegible]

خریداران را در ده رقعه مثلا نویسند و در ظرفی سربسته
گذارند و نام آن جنس را در یک رقعه نویسند و کاغذ
دیگر یا ساده بوضع رقعه که نام جنس دران است بپیچند
و در ظرف دربسته دیگر گذارند پس از هر ظرفی شخص
غیر آگاهی کاغذی برآورد تا بنام هر کس که رقعه مشتمله بر نام
آن جنس برآید مال از اوست و گاه هست که صاحب مال
نیز حصه دهد و شریک شود و باز مال باو برگردد و کارکنان
و مباشران این کار را حق السعی فی صد پنج و بیست اگر
هر یک ازین دو معامله را صورت شرعی بود از اوضاع
پسندیده مینمود و از انجمله آنست که در معاملات بیع
و شرا تکرار در قیمت را کوتاه گذارند قیمت هر جنسی را معین
کنند و بر آن نویسند و یا بر رقعه نوشته بر آن بیاویزند
و اجناس چون جواهرات و نحو آنرا در آئینه خانه‌ها گذارند
مردم بدکاکین تماشا روند و اجناس را بینند و قیمت آنها را
خوانند و اگر نتوانند پرسند اگر خواهند خرند و الا پی کار خود
روند و از انجمله آنست که در گمرک و محصول از مال التجارت
گرفتن فقرا را مراعات کنند باین معنی که از غله و حبوبات
و بقولات و نحوها چیزی نگیرند و از اقمشه مستعمله مانند
کرباس و غیره که بمصرف فقرا میرسد چیزی جزوی گیرند و
بخشند و اهم که سابق بر این اصلا چیزی نمیگرفته اند و از امتعه
گران بها که بمصرف اعاظم میرسد زیاده گیرند خصوص از شراب

رقعه بازی

طریقه گمرک و محصول از تجارت

و گویند که در آنجا منیمل شراب ضرورتی نیست و از آن
نخوشند جز اصحاب دول پس اگر بقیمت گران خرند چه
مضایقه است و تهیدستان را اگر میسر نشد باعث خرابی
نظام مملکت نیست و در تمام قلمرو یکی گمرک گیرند و در
هر شهری که گرفتند عمله آن کار را خلاص را نشانی کنند و :
کاغذی بصاحب مال دهند متضمن اینکه اینقدر جنس در
فلان شهر گرفته شد در جای دیگر از ممالک کمپنی
مزاحم نشوند و از جمله نوشتن کتب بقالب است و کارخوا
عالی بجهت اینکار کرده اند حروف مقطعه را مکرر و با انواع
مختلفه ساخته اند و چون کتابی یا مطلبی را خواهند که بنویسند
موافق آن تمام حروف را برابر سطر بندی و مرتب کنند
و بر محلی نصب نمایند و صفحه سازند و بران مرکب زنند
و چون قالب چیت زنی بر صفحه کاغذ زنند و از کتب
مطوله در هر روزی نسخهای متعدده سازند و بران :
اجرت جزوی معین است که ثلث اجرت استکتاب
آن نیست و اخبار مملکت و احکام و آئین ملک را که در سالها
باستکتاب میسر نیاید در چند روز نویسند و بهمه کارکنان
رسانند و اگر شخص اجنبی نیز خواهد از کارخانه خرد و تمام
رعایا را بسهولت تمام اطلاع بر احوال ملک میسر آید و علاوه
تصویراتی که از فرنگ و غیره آید همه را قالب زنند حق
آنست که بانی عمل اکثر امور را بر خود و دیگران آسان کرده

و علاوه بر حاصل مبلغ کلی عایدات این میشود وضع دیگر آنست که
کاغذی احداث کرده اند و انرا کاغذ اشتامپ موسوم
کرده اند و آن چنین است که بر کاغذ سفیدی که هیچ [illegible]
نیست آن نخواهد بود و مهر سفید زده اند بعضی نقش
سفیدی بر کاغذ گرفته است و بعضی قیمت آن کاغذ نوشته
و در دیگری لفظ خزانه عامره نقش است و جهت کاغذی
که معاملات در آن نوشته شود مراتب مقرر کرده اند و از
برای هر مرتبه زیاده از صد مقابل قیمت آن کاغذ قیمت نوشته اند
و جهت کاغذهائی که اقاریر و نکاحات و امثال آنها در آن نوشته
میشود نیز قیمتی است که در آن مهر نقش است و حکم کرده اند که
تمام قلمرو ایشان معاملات و اقاریر و تمسکات حتی عرایضی که
با صاحب عدالت مینویسند بر آن کاغذها نگارش میشوند اگر
معامله در غیر آن کاغذ نوشته باشد و بعدالت رجوع شود
جریمه از آن شخص میگیرند از این مهم زیاده از پنجاه لک روپیه در سال
عاید ایشان میشود و جهت کسی که این مداخل را از برای کمپنی
احداث کرده است جزئی مقرر کرده اند و به رعایه او و اولاد
و احفاد او میپردازند چه هر کس که مصدر کاری در این سرکار
حتی او را ضایع نمیکنند و او را در دفتر خود داخل خیرخواهان
مینویسند و در این وقت مقرر کرده اند که کاغذ اشتامپ را
بجهت هر مطلبی که باشد از جزوی و کلی جهت آنکه دو مقابل
تقریبا میفروشند چرا که مصرف کاغذات جزئی زیاده از

کلیتیست و باین فکر نیز مبالغی نفع کمپنی شده است و بظاهر
چنین معلوم میشود که نفع رعیت را منظور کرده اند که کاغذ برا
که قیمت آن ده روپیه و بیست روپیه مثلا بود و بسیار کم بنظر
میرسید موقوف کرده اند و عوض آن کاغذ چهار آنه را که
عام البلوی و کثیر الاستعمال بود هشت آنه مقرر داشته اند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از الجمله الحال در محال عظیم آباد
در چراگاهای وسیع الفضای که بوفور آب و علف ممتاز است
چند هزار اسپ نامی سر داده اند و باطراف اشتهار نامه
فرستاده اند که هر کس که خواهد مادیان خود را با آن اسپان
بجفت کشد خرج مادیان و بچه آن تا دو سال بر سرکار است و
بعد از آن اگر خواهد بسرکار فروشد والا تا بچه بخواهد خود
برد شنیده ام که تا حال تعداد در چه کمتی از جانب کمپنی نتیجه
و چون بقیمت اعلا میخرند همه راضی و شاکر اند و تا حال
کم دیده شده است که کسی بچه مادیان خود را بسرکار نفروشد
و باین حیله اسپان بسیار فراهم آورده اند از آن جمله است
که اگر کسی بملکی برود و یا از عجایب المخلوقات چیزی ببیند
از احوال آن ملک را و الحیوان را نویسد و صورت آن را
کشد چون بکلکته و دار الریاست دیگر آنجماعت رسد
و اظهار کنند و آن کتاب را در چهاپه خانه برده از آن
صد نسخه چهاپه کنند و بقالب نویسند و هر کس بجهت آنکه
بر آن مطلع شود از آن نسخه میخرد و مبلغ کلیه عاید ایشان میشود

و لهذا هر کس به هر ملکی که رفت یا جزیره که رسید احوال را نوشت آنکه
علاوه بر اعزاز و اشتهار مبلغ کلی عاید او خواهد شد ثبت
میکنند و همچنین هرگاه کسی کتابی را به زبان ایشان ترجمه کرد
بجهت خزانه نزد و نسخه‌ها بسازد و از آن مبالغ کلیه منتفع شود
و به این سبب بسیاری از کتب اهل اسلام حتی قرآن شریف را
ترجمه نموده اند و بر مذاهب مختلفه مطلع شده اند و بنهجی
اطلاع و آگاهی بر رفتار و کردار و اوضاع و عادات و اهالی ممالک
بعیده چون ایران و روم و غیره حاصل نموده اند که معلوم نیست
که اهالی آنها با این نهج مطلع باشند نقشه تمام ممالک با شرح آنها
در نزد اغلب اشخاص آنجا عموماً موجود است و در بازارها میفروشند
و گویند که سیر کتب و اطلاع بر وقایع دنیویه هر ملک موجب ازدیاد
عقل و کثرت هوش است و انصاف این است که این مرحله را
خوب فهمیده اند و الحمد لله الآن است که مدارس عالیه در کلکته
ساخته اند که هر کس از هر صنف از مسلمان و انگریز و غیرهم
که خواهند بیایند و به تحصیل مشغول شود و علما و مدرسین از هر
علم و هر صنف مقرر کرده اند و مواجب آنها تمام از سرکار
داده میشود و از محصلین هر کس که اصحاب دولت است اخراجات
او بر ذمه خود او است و اخراجات فقرا بر سرکار است از الف
و با گرفته تا به مراتب عالیه را تمام به وضع مرغوب و به نوعی که
سهل و آسان به دست آید در کتب نوشته اند و علاوه کتب
و رسایل چند در بیان جزئی و کلی امور معیشت از طریقه

وشوهری وطباخی ونجاری وجراحی وبنائی ونقاشی
وجهازرانی وحکومت وتجارت وغیر اینها نوشته اند ودر
هرباب که قاعده بیان میکنند تصویر آنرا نیز بان نهج که
نوشته اند نقش مینمایند که مطالعه کننده را حاجت بتعلیم
کسی نشود بلکه صاحبان هوش بمجرد ملاحظه مطلب را دریافت
میکنند وچون کسی از قوم انگریز در مدرسه کلیل وغیرها زبانهای
مختلفه آگاه شد ولایق عهده گردید اورا یکی از خدمات
سرکاری معین کنند واز قوم مسلمین اگر کسی ترقی گردید
مدرس وقاضی القضات گفتند که لایق افتا وقضا گردید
در ضلعی از اضلاع ویرا منصوب نمایند وباین سبب در عصر
ایشان مردمان لایق وصاحب هوش بطمع جاه وخدمت
ومواجب بسیار شده اند فاعتبروا یا اولی الابصار
حکمای اینفرقه از سیصد سال است تقریبا که بدرستی امور
دنیویه وتدبیر مدن مشغولند وحالا الآن نیز بتکمیل آن اوقات را
مصروف میدارند ودر این مکرمه فرصت با کثرت اشتغال
بجهت تذکره وتبصره اصحاب معرفت کما انچه نوشته شد
بسیار است اگر در خواهش کسی است آنچه نوشته شد بس است
خاتمة الکتاب فی النصایح بدان ای طالب پایه سروری
ودای داعیه جهانداری که هیچ امری عظیم تر ودشوار تر
از پادشاهی ومملکت داری نیست زیرا که انتظام امور عالم
جز بان منوط واستقرار خلق بان مربوط است مسائل انجیل

بزیر بار جهانبانی رفته و صلاح و فساد کشوری را بگردن گرفته‌اند
دستی ظالمانه بر مظلومان اگر کوتاهی نخواهند و زوری
که از اقویا بر ضعفا رود و درازدستی اعدا باشد اگر قلیل از خانه
رود غرامت بر او است و اگر از خرمن احدی دانه کم شود
شکایت از او است و هر سپاهی ناتوانی که روزش نه بر
خوشی گذرد و بر انها جوش ننماید و هر رعیت سیاه زبانی
که در وسعت روزی بر رویش بسته گردد دهان بند دعای
او برکت بیند هر کاری از اعمال جزئیه چون خیاطی و طباخی و امثال
آنهای استاد و معلم صورت نگیرد کاری باین صغر و حجم
و شغلی باین سهلی بی ارشاد مرشد چگونه تمشیت پذیرد
و حضرت ملک وهاب مالک الرقاب از غایت شفقت
و مهربانی برای جمیع بندگان خصوصا بادشاهان و فرمان دهان
دستور العملی نوشته که جامع سعادات دو جهانی جمیع و رابع
الویه کشورستانی است نگارش مکارم اخلاق و اساس بخش
متوطنین آفاق و ضابطه دقایق امور بادشاهی و واسطه
آشنائی بدرگاه الهی است آن آیه کریمه وافی هدایه ان الله
یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن
الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
است و از این جهت است که در جمعات خطبا بر منابر تلاوت
آن بطلب الله تعالی کنند و ابلغ نصایح از ابشام حاضران میسازند
و حق جل شانه در این آیه شریفه بندگان را بجهت صفت امر فرموده

که جامع است تمامی حسنات را و از رسته خصلت نهی فرموده که شامل همه سیئات است اول از مأمورات عدل است و آن بموقع کردن کارها و ثابت داشتن میزان حق میان خلق است چون میان دو کس اگرچه یکطرف خود باشد معامله یا منازعه رود بسیار از قبله شرع و حد نفس الامر بیرون نگذارد و جانب خود یا اصحاب را از مقتضای میل بسبب شفقتی یا آشنائی و لذت منظور ندارد در رو و بدین خلق را پشت گردانیدن بحق دانند و برای دوستی احدی خداوند عالم را با خود دشمن نگردانند و افق طول امل را بهمه یاد اجل دندان طمع کنند و کژدم ظلم اگر میان جان مردمان نیفکنند آنچه بر [illegible] بیندد جز حکیمان نیز روا ندارند خاصه بر پادشاهان و حکام [illegible] و همعنی زیاده لازم است چه این طایفه علیه از جانب مالک الملک برای رفع ستم و پاسبانی عرض و مال اهل عالم معین گشته از کافه خلایق همت زده از این جهت بشرف خطاب ظل اللهی سرفرازند پس سزاوار و لایق حال ایشان آنست که باحتیاط تمام بلوازم آن امر خطیر قیام نموده کما ینبغی حراست مال و جان و محافظت ناموس بندگان نمایند و همیشه در فواید عدل و معایب ظلم اندیشه فرمایند دوم احسان است یعنی با خلق خدا نیکوئی نمودن و بخشش همت گره حوایج از رشته کار این و آن گشودن و مراهم مراحم بر جراحات دل خستگان گذاشتن و مومیائی دلاسائی شکسته بندی دلهای شکسته و محبت خریدن متاع سعادت کوشش بزرگ عرض مطالب گذشتن و هرگونه

یاری و مهربانی که با هر یک از آحاد ناس شود درین معنی داخل

و لفظ احسان شامل آن است سیم ایتاء ذی القربی است یعنی

با قوام و خویشان عطا نمودن و از نوال خوان وسعت احوال

ایشان را نیز بهره مند فرمودن اگر چه این شیوه در عموم احسان

داخل بود لکن جناب رب الارباب بجهت زیادتی اهتمام

آنرا بالخصوص علیحده نیز ذکر فرموده است و در احادیث کثیره

منظور است که مراد از ذی القربی خویشان حضرت رسالت مآب اند

که حق تعالی در آیه کریمه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی

برای ایشان خمس ربندگان مفروض ساخته است:

اول از منهیات فحشا است و این عبارت است از هر عمل زشتی

که در آن اصرار نمایند و از حد گذرانند و در بعضی از تفاسیر وارد

شده هر معصیتی است که قوه شهوانی باعث و محرک ارتکاب

آن باشد چون زنا و لواطه و امثال آنها دوم منکر است و آن

فعلی است که عقلا انکار او کنند و در کتب بعضی از مفسرین

نوشته که هر معصیتی است که قوه غضبی بر آن داعی باشد چون

قتل و ضرب و مانند آنها سیم بغی است و آن عبارت است

از تعدی و زیادتی بر خلق و جمعی گفته اند که مراد از بغی ظلم است

و در اخبار و آثار اهل بیت اطهار ترغیب پادشاهان و فرمان

فرمایان بشیوه خجسته عدل و داد بسیار است و از انجمله است

کلام معجز نظام سید عالم حضرت اقدس نبوی عدل ساعة خیر

من عبادة سبعین سنة یعنی یک ساعت عدالت نمودن از

هفتاد ساله عبادت بهترست و نیز از آنجناب مرویست
که هفت کس اند که در میعاد روز قیامت خدایتعالی این هفت را در سایهٔ رحمت
خود در روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ رحمت او نباشد و یکی از آنجمله
پادشاهان عادل را شمرده اند و از مولای کشور ولایت حضرت
امیر المؤمنین ع روایت شده است که فرموده لیس ثواب عند الله
اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن یعنی هیچ
ثوابی نزد خدایتعالی عظیم‌تر نیست از ثواب سلطانی که بصفت
عدل موصوف و مردی که شیوه او نیکوئی باشد و از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که کفاره پادشاهان است
که تیمار و غمخواری رعیت کنند و پادشاه عادل و بازرگان
راست گوی و راست پیشه و پیری که زندگانی در طاعت
بسر برده باشد بیحساب به بهشت روند و حضرت سید عالم
مکرر در مقام فخر میفرموده که من بوجود آمده ام در زمان
پادشاه عادل نوشیروان و از این قبیل اخبار از حد و شمار
افزونست و بر خداوندان اورنگ خلافت و جهانبانی و جهرات
و سر بلندان افسر هوشمندی و ذکاوت و سروران کشور
کاردانی و مدبران امور دو جهانی پوشیده نیست که بحکم
آیهٔ شریفه قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی
دستگاه عزت و جاه این جهانی بس مختصر و ساحت عشرت آ
این سرای فانی بغایت مختصر است و شکوفهٔ امید خش
ثمره مراد کامل دل بند و غنچهٔ آرزو ایشان جز بنسیم نفس

والیس نخند دستار اعتباری بر سر صاحب وقاری نهاده
که تلاش امور معاشش با شگفته ن خته باشد پس
حیف باشد که پادشاهان هوشمند و خداوندان همت
بلند در سر منزلی چنین پای رغبت سست نموده بگل
گشت چمن همیشه بهار عالم باقی نپردازند و پادشاهان رخش
سیر و سپهسالاری عدل و ظفر لوای کشورستانی بتسخیر
ممالک سعادت بی زوال دار باقی نیفرازند

عدل و کرم خسروی است ورنه گدائی بود که بهر دو ویرانه
ده طبل و علم داشتن در بعضی از کتب سیر مسطور است
که وقتی که اسکندر ذو القرنین عزیمت جهانگیری نمود
آثار تفکر از ناصیه خاطرش پیدا و غبار تکدر از آئینه
ضمیرش هویدا گردید ارسطاطالیس حکیم که وزیر وظهیر
آن دولت بود بعرض رسانید که منت خدایرا که امور
ملک و سلطنت منتظم است و نقوش مرادات بر لوح حصول
مرتسم خزاین موفور و ممالک معمور سبب ملال و باعث
توزع بال چیست اسکندر در جواب این مضمون را ادا
فرمود که هر چند که بنظر تامل می نگرم این عرصه محقر را قابل آن
نمی بینم که بتسخیر آن توجه نمایم و بحقر میاید مرا که همت
با این سراچه فانی فرود آورده پای سعی در تحصیل آن نهم
فرستم ارسطو عرض کرد که چنین حاصل است که این ویژه
جای مردم فرزانه آئین کالا در خور همت والا نیست

وسزاوار آنست که وسعت سرای عالم باقی را هم برین
افزوده و سلطنت بی زوال آن جهانی را نیز علت تتمت
فرمایند چنانکه بضرب تیغ جهانگشای ملک دنیا را بقبضه
اقتدار در می آورند ببرکت عدل و انصاف دار الملک جهان
بقا را نیز مسخر فرمایند چه این معنی اشاره است انچه از سادات
اطهار ع وارد است که الدنیا مزرعة الاخرة و علاوه بر صیت
نیکنامی اخروی فایده عظیمه دنیویه بر شیوه مرضیه عدالت
مربوط است چه باعث دوام دولت و حصول امنیت و کثرت
جمعیت است چنانکه از جناب مستطاب حضرت امیر المومنین ع مروی است
که فرموده من عمل بالعدل حصن الله ملکه و من عمل بالجور
عجل هلکه حاصل معنی آنکه از ملوک و فرمان دهان هر کس بعدل
و داد عمل کند خدای عز و جل دولت او را از حصار امان
نگاه دارد و هر که جور و ستم نماید بزودی او را هلاک گرداند
و بر طبق این کلام است سخن بعضی از حکما که الملک یبقی بالعدل
مع الکفر و لا یبقی بالجور مع الایمان و دیگری که از اکابر
و بصفت عدل موصوف بود فرموده است که سلطنت و فرمان
دهی میسر نمیشود مگر بسپاه و حشم و آن محصل نمیگردد مگر بمال
و مال بهم نمیرسد مگر بآبادی مملکت و مملکت معمور نمیشود
مگر بعدالت و اگر بدیده تامل ملاحظه شود بعینه معاینه
نظر آید که مملکت چون بدنیست و پادشاه چون روح که فرمان
فرمای بدن است و عدالت مانند صحت است که حصول آن

منشی ارتباط جسم و جان و مایه تمایش این و آن است
و چون اخلاط سودای جباری طغیان یا صفرای مردم آزاری
هیجان کند و یا بلغم حرص و شهوت زاید یا خون صالح رگ
مردمی و فتوت فاسد گردد ناچار مزاج ملک از منهج اعتدال بیرون
رفته صحت عدل بمرض ظلم مبدل میگردد و زندگانی جسم و جان
بوجود بنا خوش میکند و لکن خزانه پادشاهان بمثابه آب
کثیر است که از چشمه های مصانع اصناف رعایا و فرق گا
کاسبان و صاحبان حرف و حرفتها به بر گشته مزرع امال و گلشن اجلال سیر
را سیراب میگردد و صفت عدالت میزانی است که هوسته
منقیه آن چشمه سار میدارد و از خس و خاشاک مکاره ظلم
و اندکی ولی ظلم و ستم پاک میسازد و تا این چشمه سار
پاک است آب آن جاری و آن گلشن معمور است و چون میزان
عدل و سیت از منقیه بر داشت و سیلاب ستم تمامی را بکل
ولای خرابی رعیت انباشت بالضرورت آن آب
منقطع و آن گلشن خراب میگردد پس صفت ظلم اگرچه در
ظاهر باعث خرابی خزانه رعایا است ولکن اگر بدیده انصاف
ملاحظه شود موجب تخریب بنیاد ریاست و سرور عالم است
و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که اذا تغیرت نیة
السلطان فسد الزمان یعنی اگر خاطر پادشاه از همیشه
خیر انصراف و از منهج صواب انحراف نماید احوال زمانه
فاسد و اوضاع روزگار تباه گردد و چون روزگار تباه شد

باعث ضعف اهل ملک و قوت دشمنان خواهد گردید چنانکه
حضرت شاه ولایت پناه فرموده است که من ظلم رعیته
نصر اضداده یعنی هر که بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمنان
خود کرده خواهد بود و نیز از آنجناب مرویست که من خذل
جنده نصر اضداده یعنی هر که لشکر خود را مخذول و پریشان
سازد و با جان و انعام نبدارد احوال ایشان نپردازد
نصرت اعادی خود کرده خواهد بود دست از رعیت کشیدن
که مایه ربودن بن دیوار کند و بام انداختن شاهین شوکت
پادشاهان را رعیت بمنزله بال و عسکر و سپاه بمنزله چنگال اند
که بآن دشمن را صید کرده ذلیل و خوار میگردانند و چون
بال بسته و چنگال شکسته شد بازیچه هر زاغ و زغن و پامال
ستیزه دشمن خواهند گردید مشهور است که شخصی ابلهی گذشت
که بر شاخ درختی رفته بتبر بن آن شاخ میزد که قطع نماید
آن شخص گفت که از این احمق تر کی در عالم نخواهد بود عارفی گفت
که از این ابله تر حاکم جابر ظالمست که به تیشه تعدی و ستم رعیت
خود را که بیخ دولتند قطع کند و خود را از ذروه برتری و سروری
بر خاک هلاک افکند نظم رعیت چو بیخ است سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت مثل بتبر بن آن درختی
مزن که بالای آن است شاخ گرفتی وطن و بر اصحاب بصیرت
و ارباب دانش پوشیده نیست که بعد از آن چشم دو گوش و اتقم داشت میبرید
که چون بجهد باشد ستم از حد گذرد او خاص و عام از فرط تعدی و

وطغیان جان بر لب وکارد باستخوان رسد در مقام خلاف برآیند
و علم سرکشی برافراخته سلاح معارضه در پوشند و سپاه و رعیت
پشت بهم داده در دفع واستیصال وی بجان کوشند دبیر عالم
تقدیر بقلم این سوانح بر صحایف ازمنه بسیار کشیده و این عجوزه
سپره زال ازاین گونه دارو گیر بسیار دیده چنانکه از ملاحظه کتب
سیر معلوم واز تأمل در احوال سلف مفهوم میشود نوشته اند که
یکی از سلاطین عرب پیوسته بزور قوه طامع اخذ اموال رعیت
کردی و بآتش جور و ستم دود از نهاد خلق مملکت برآوردی
یکی از خیرخواهان عاقل و گستاخان آن محفل در آن باب باو
نصیحت کرده التماس عدل و داد نمود در جواب گفت اجع
کلبک یتبعک یعنی سگ را گرسنه دار تا از دنبال تو آید پس
رعیت چون پریشان و محتاج باشند بضرورت اطاعت کنند تا آنکه
آن ستمکش تیغ جرات اهل آن کشور از سر دولت بخاک مذلت
افتاد یکی از حکما و دانشمندان چند گشته بخون آغشته وی گذشته
گفت که ربما اکل الکلب صاحبه اذا لم یشبعه یعنی چون
سگ را صاحب سیر نکند گاه باشد که از غایت گرسنگی صاحب
خود را بخورد نقل است که در وقتی از اوقات ابو جعفر منصور دوانیقی
که ثانی خلفای عباسیه بود لشکری بجایی میفرستاد و سالار لشکر
کرده آن لشکر سفارش نمود که اجع کلبک یتبعک یعنی
لشکریان بمنزله سگ اند گرسنه و محتاج باید داشت تا مطیع
باشند ابو العباس طوسی که در آن هنگام حاضر بود گفت که میترسم

که دران هنگام و یکدیگر تانی با ایشان سنگ نماید پس سرداری را گذاشته

سر در دنبال این کلمات و نتیجه این مقدمات آنکه ملوک

و سلاطین را هیچ دشمنی و بدخواهی و مملکت را هیچ مرض

جانی و کاهی چون صفت خبیثه ظلم نیست خسروان اقلیم فرزانگی

در برانداختن این دشمن خانگی به سیاه مساعی حمیده محتاج و حکیمان

خیرخواهان مزاج دولت جهت قلع ماده این علت در استعمال

ادویه مجربه لا علاج اند و بر واضح و روشن و لایح و مبرهن است

که این طبقه علیه اگر نفس خود از ارتکاب ظلم کافی نیست

بلکه چنانکه دامن همت بلند را از لوث این صفت ناپسند

نیز بپیچیده میباید برند میباید که احدی را از کارکنان و متوسلان

و خیرخواهان از قسم وزرا و سرداران و حکام و عمال و متحدانان

و لشکریان و رعایا مملکت و قضاتی که به زیور علم و صلاح آراسته

نیستند نیز در ظلم و تعدی تمکین ارتکاب ندهند و رافع

دراز دستی ایشان خوب بر ایشان سنگ سیاست سرکوبند و علاوه بر این

مراتب در حفظ و حراست اطراف مملکت از دشمنان خارجی

نیز کوشیده خاطر رعایا را که شکند زراسا از شر یاجوج تشویش

دشمنان شوم ایمن فرمایند تا مستحق خطاب مستطاب ظل اللهی

شوند و در دنیا و آخرت ابدیه سعادت و نیک نامی را

بلند سازند و در بساط امن و امان با آرام و اطمینان تمام

شد باثبت و حکم رانی نمایند عرض اینوقت این فقیر کثیر التقصیر

خیرخواه دولت ابد مدت و داعی دوام و استحکام مبانی سریر

سلطنت مجملی از قواعد و ضوابطی را که در گذارش حق داد
گستری و شهریاری و ادای دین رعیت پروری و جهانداری
مدخلیت تام و ارتباط تمام دارند و در کتب معتبره دانایان
سلف پراکنده بودند بعلاوه آنچه در این مدت بسبب حسب
از اوضاع و اطوار حکام هر دیار فهمیده در ضمن دو فصل معروض
حضور پر نور معدلت دستور میدارد امید که مقبول طبع اقدس
و منظور نظر اشرف گردد فصل اول در بیان آنچه بر سلاطین
عظام ذوی الاحترام مراعات و لحاظ آن لازم است آن
چند چیز است اول آنکه در هر حالی از احوال بذات پاک قادر
متعال متوکل و بفضل و رحمت بیغایت حضرت ذوالجلال
متوسل بوده توفیق سرانجام هر مهمی را بر وجه صواب از درگاه
رب الارباب مسئلت نمایند و تمشیت هر امری را بمشیت
الجناب دانسته در روز و شب بکلید زبان عجز و انکسار ابواب
سعادات صوری و جهانی را بر روی خود گشاینده و بر وسعت ملک و
کثرت سپاه و فراوانی خزانه و دستگاه مغرور نشوند دویم
آنکه بقدر مقدور در تاکید قواعد شریعت غرا و تنفیذ احکام
ملت بیضا را مکنون ضمیر منیر و پیش نهاد خاطر حق پذیر گردانند
و بر ظاهر و هویداست که هرگاه ملوک و سلاطین پاس
این معنی دارند و در مقام ترویج دین و اجرای احکام رب العالمین
قدم اهتمام فشارند بحکم الناس علی دین ملوکهم
حکام و عمال هر دیار و سایر متوطنین قری و امصار نیز از جاده

تتبع این شیوه مرضیه انحراف نخواهند نمود و از نشید مبانی
این امر خوانه دین و دنیا معمور و از پرتو خورشید ظهورش ساحت
مملکت پر نور گردد چنانکه خاقان گیتی ستان رافع لوای
عدل و احسان مظهر آثار جلیل و جمیل مبطل اباطیل اهل
مسند مناهج بغی و عدوان مجدد قواعد دین و ایمان زنگ بردار
آئینه ملک و ملت و حکم انداز سهام تدابیر مملکت السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو النصر المؤید بلطف الله
الملک القهار فتح علی شاه قاجار خلد الله ملکه هنگامیکه جماعت
متصوفه ضاله مضله در صفحه دار الایمان ایران لوای ضلالت
افراشته جمعی کثیر از سرداران و سپاهیان و رعایا ملکه
... از صنف [illegible] علوم دینیه خاصه جمعی از علمای هند ازنرا
در حلقه اطاعت خود داخل و در رشته ضلالت منسلک
ساخته بودند حضرت ظل اله خلد الله ملکه حکم بقتل و قمع ایشان
فرمود و چند نفر از روسا غباوت دستگاه آن جماعت را
بحال تباه بخدمت بندگان خلد آشیان مولانا علامه مغفور
قدس سره فرستادند و مراسله بانجم رسوم و فرامین واجب
الاذعان باطراف مملکت مشتمل بر قلع و قمع شجره خبیثه
و تخریب بنیاد ضلالت اساس آنها فرمود و بعضی
از بندگان آن درگاه و مخلصان دولت جاه بعرض رسانیدند
که چون جمعی از اعاظم داعیان و اهل دیار از جاده شریعت
منحرف و در تصوف متکلف و کار دایه این رفتار اند صلاح دولت

و این ست که چند روزی نیز ارادهٔ خورشید مکنون ضمیر و این
تیغ صوفی‌کش در نیام تأخیر باشد که مبادا کبوتران دلها از
این صدا رمیده در ترویج ضوابط پادشاهی شکستی بهم رسد
آن مؤید حضرت باری از غیرت دینداری بزبان حال
فرمودند که منظور از پادشاهی ترویج دین و حفظ شرع نبوت
خاتم النبیین علیه السلام است و اگر این نباشد این چه کار
آید القصه بفرمان آن خسرو کامکار دیندار گلشن دار
الایمان ایران در این خجسته زمان از خس و خار بدعات
جماعت ضلالت شعار پاک و آثار ایشان اظهر من
الشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا گردید امید که
رونق شرع و دین بر همین دستور تا نفخ صور روز بروز
منزاید و دولت ابدمدت این دودمان ولایت نشان
متصل بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله
الملک المنان باد بر رب العباد و بر ارباب بصیرت روشن
و واضح و لایح است که از امور فرمودن علمای متشرعین باحیاء
دین مبین و امر کردن عباد بواجبات و نهی نمودن ایشان
از محرمات و منهیات چون شرب خمر و زنا و لواطه و نواختن
آلات طرب و امثال اینها بقوانین سلطنت و آبادی
مملکت منفعتی و مضرتی نمی‌رسد پس با آن منفعت کذائیه
و فایدهٔ غیر متناهیه مسامحه و مساهله پادشاهان و حکام در این
باب از طریقهٔ بندگی و شیوهٔ شکرگزاری نعم حضرت باری جل اسمه

نهایت بعید و موجب زوال دولت خواهد بود سیم آنکه مهر
صفت از سپهر دولت نظر اطلاع بر کیفیت اوضاع پای
تخت و مقر سلطنت و سایر بلاد دور دست که حضرت
رب العزت در زیر نگین حشمت در آورده بست افکنند
و سر رشته اخبار هر دیار را در قبضه اقتدار داشته باشند
و بعینک دور نما طومار عرایض اهل شکایت و دفتر اعمال
عمال و حکام را خوانند و قایع نویسان دیندار در خفیه در کار
هر کشور و دیار منصوب فرمایند که رفتار دیگر داران را
بحضور معدلت دستور معروض دارند و آنچه نه بر وفق صواب
باشد بکنه آن ملک رشدی در تادیب و عتاب تراشند چه اگر
از احدی در خدمت مرجوعه دانسته یا ندانسته تقصیری
و لغزشی در وجود نهد و از تزلزل احوال رعیت و سپاهی رخنه در
حصار استوار قواعد و ضوابط پادشاهی شکست افتد پیش از
آن زود تر توانند پرداخت و بمصالح و دفع مفاسد آن از خود را
مستعد و توانند ساخت سیوم تا بود آگاه بر احوال هر نزدیک
و دور شه بر فراز تخت از آن جا داده ایزد شاه را نه و اگر
در این مرحله تکاهل و تغافل ورزند رفته رفته شکستی و
ضعف در ارکان سلطنت رو میداد خواهد شد و از مرفه
الحال و فارغ البال بودن یک دو کس از ضعف حکام و عمال
چندان فایده و منفعتی متصور نیست و دل ازرده که
جمعیت رعیت و ویران شدن ملک و مملکت باعث غضب

حضرت رب العزت و موجب بلند گردیدن رایات مخالفت
و زوال دولت است چهارم آنکه بدوربانیه حشمت سلطانی
و شوکت و عظمت جهانبانی ناله بیتابانه ستمدیدگان
و افغان و زاری بیچارگان رسیدگان را از درگاه خود نرانند
و بحجاب صفوف چوبداران بار ایشان راه آمد و شد عرض
حال بینوایان درویش را از گلشن جان فزای لطف
و احسان خویش بالکلیه مسدود نگردانند بلکه آفتاب
مثال پرتو التفات خود را از هیچ ذره بمقدار دریغ ندارند
و این شیوه مرضیه را منافی جبروت و کشورستان فرمانروای
نشمارند چه هیچ شان و عظمتی اعظم از شان خدای نیست
و جناب احدیت از غور رسی احدی عار ندارد و ناله هیچ
دردمندی را دست رد بر سینه نمیگذارد و فی الحقیقت
تظلم رعیت شان عدل شاهی است و بدرد دل هر کس رسیدن
و متخلق باخلاق الله بودن شکوه پادشاهی و مناسب
خطاب ظل اللهی است چه ازین دولت بیش که کار دلریشی
سازند و صاحبان تخت را چه ازین بخت بلندتر که حاجت
گدائی درمانده پردازند سید انس و جان و دستور عالمیان
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم اوقات شریفه
خود را سه بخش فرموده بود گاهی بتفقد احوال عالمیان
مشغول گشته ادای حقوق عطوفت نمودی و زمانی به
باقامت مراسم بندگی در درگاه احدیت برکوع و سجود نمودی

و در حصه دیگر بکارسازی خلایق پرداخته کره حوایج محتاجین مهمانی
کشودی وحضرت شاه ولایت پناه در ایام تمکن بر مسند خلافت
و امامت روزها را با نجاح مهمات خلق مصروف میداشت
و شبها هم را بعبادت خالق میپرداخت تا آنکه بعضی از اصحاب
معروض داشتند که یا در شب آسایش یا در روز آرامش نمائید
فرمود که اگر در روز آسایم کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب
آرام کار من ناقص ماند گوشته اند که پادشاه هوشمندی
از یکی از اصحاب معرفت التماس پندی نمود گفت اگر سعادت
دو جهانی خواهی شبها در درگاه حق داد گدای میده و روزها
در دیار خود بداد گدایان میرس و حکایت زنجیر انوشیروان
خسروان اعصار را در کف ادراک و شعور سر رشته ایست
محکم از برکت شیوه خجسته عدالت عمرها است که اهل عالم نام
کافر نیکرا بنیکی بر زبان میرانند زنجیر صفت مسلسل این زمزمه
دهن بدهن میرسانند و در کیفیت عدل و داد آن فرخنده
نهاد دفترها نوشته اند و حکایتها نقل کرده اند از آنجمله آنست
که در عهد آن پادشاه عادل در بابل شخصی از دیگری خانه
بخرید و در آن گنج یافت پیش فروشنده شتافت این خبر را
باو رسانید و گفت که من از تو زمین و عمارت خریده ام
و درهم و دینار نگرفته ام و این گنج از تو است آن شخص فروشنده
گفت که من تمام خانه را بتو فروخته ام و از گنج خبری ندارم
پیدا شدن آن از طالع تو است القصه آخر بجادله کشید یا بع

بایع بمشتری میگذاشت و مشتری بر بایع می انداخت
پس اینمعنی معروض حضور آن پادشاه عدالت دستگاه شد
از استماع کیفیت آن بنهایت شاد و خورم گردید و فرمود
که تفحص از اولاد آن کنند که چنداند معروض داشتند
که یکی را پسری است و دیگر را دختری حکم فرمود که پسر و دختر را
با هم منسوب نمودند و آن گنج بی اعتبار را بآن پسر داد و خود
مالک گنج نیکنامی ابدی گردید القصه اگر بذکر این مقوله
حکایات برداز[د] سررشته سخن گسسته و سلسله مطلب
پراکنده گردد ۞ تتمه آنکه چون شکوه متظلمی بپایه سریر
دولت عرض شود و دادرسی دادخواهی بر ذمت فرمان
فرمای فرض گردد و صدق و کذب آن مشخص و بدرجه ثبوت
رسد باید دامان ضمیر را از غبار هوای نفس و خواهش پاک نموده
آنچه مقتضای عدالت باشد در آن معمول دارند و در رفع
آن ستم مسامحه و اهمال روا ندارند و در گلشن اخبار سادات
اطهار ع گلهای احادیث باین مضمون بسیار شگفته است
که حضرت رب العزت سوگند خورده است که نصرت مظلوم
نماید و انتقام وی کشد از کسیکه در حضور وی بر او ستم شده است
و با قدرت یاری او نکرده است و قطع نظر از اخبار و
آثار و آنکه منفعت نالش شنیدن را امداد رسیدن است
دیده مروت چون تواند دید و حوصله فتوت چگونه میتواند
گنجید که بیرحم تیره روانی بیچاره ناتوانی را در زیر تیغ ستم

نشاند و ناله خاطر که از آتش را بفلک رساند و اینمعنی بر کسیکه
خداوند عالم قدرت بر رفع آن ستم داده و زور بخشیدن دست
تعدی آن ظالم را در پنجه اقتدار وی نهاده باشد دل آن از آن
آه و فغان بدرد نیاید و در اعانت او کوتاهی نماید سلاطین
نیکوکار چه کام دل از روزگار گیرند که به از انتقام مظلوم از ظالم
کشیدن باشد و ارباب شوکت چه داد عیش در ایام دولت
دهند که خوشتر از داد دادن دادخواهان بود و چه سکه بنام
نامی شهریاران زده شود که پاینده تر از نقوش حروف
نیکنامی در دفاتر اوراق تواند بود و از غرایب حکایات
در این مقام حکایتی است که از سلطان[2] مذکور بی باکی شبی
بخانه درویشی بیچاره رفته بتعدی وی را از خانه بیرون کرده زوجه
او را بتصرف خود آورد آن عاجز ناتوان را چون غیر بندگان
عدل سلطان دست بجای نمیرسید بدرگاه وی شتافته
آنچه بر سر وی گذشته بود بپایه سریر دولت عرض نمود سلطان را
از استماع آن بیداد آتش در نهاد افتاد بوی فرمود که چون
بار دیگر آن ناپاک را بیدار او را در خانه گذاشته خود را بمن رسانی
تا داد تو ستانم و وی را جزا رسانم القصه بعد از سه شب دیگر
باز آن ناپاک بر سر خانه وی رفت درویش بسرعت تمام
سلطان را از آن اعلام نمود سلطان بدون توقف
با چند نفر از خواص خود را بسرای درویش رسانید حکم
فرمود تا چراغ را فرو نشانند پس تیغ انتقام از نیام برآورده

نخل حیات آن بدبخت را از پای درآورد و بعد از آن باد خفتن
چراغ فرمان داده روی آن سیاه روی را ملاحظه نمود و بمعاینه
حال روی نیاز بر خاک سوده سجده شکر الهی بجا آورد و درویش
مسکین زبان بدعای آن خسرو معدلت آئین گشود و با سر
انگشت زبان سؤال نقاب خفا از وجه آن چند امر غریب
گشودن آغاز نمود سلطان فرمود در وقتیکه این قضیه جانگزا را
از تو شنیدم بخاطر من رسید که این یکی از فرزندان من
خواهد بود چه بدیگری این جرات را گمان نداشتم که قدرت
ارتکاب چنین امر قبیحی در زمان من داشته باشد و لهذا
خود متوجه سیاست آن شدم که مبادا دیگری جانب مرا
مراعات کند و در تمشیت این مهم اهمال و تعلل نماید و سبب
خاموش کردن چراغ آن بود که چون در روی نگرم مبادا مهر پدری
واسطه گذشتن از خون او شود و مخالف قانون عدالت
گستری بعمل آید و باعث سجده این بود که چون دیدم که بیگانه
است شکر آنکه فرزند من بقتل نرسید و دیگر آنکه از اولاد من
چنین قباحتی صادر نگردیده بدست شکر حضرت ایزد متعال
نمودم بر اصحاب دانش پوشیده نیست که چون پادشاهان
ذی شأن ناله شکسته بال درویشان را گوش و باده خوشگوار
تلخ گوئی دادخواهان را بطوع و رغبت نوش کرده اند و از
لوث طرفداری خویشان و منسوبان و مقربان دامن را
آلوده نساخته اند از بحر جلایل قطره و از کوه شکوه شان

ذره نکاسته واز السن وافواه دوست ودشمن خدمتگذاری کرده
این شیوه مستحسن جز دعای دولت وطلب مغفرت زمزمه برنگذشته
سالهاست که صفحه عالم از وجود ذی‌جود ایشان خالیست
ودامن اوراق از گلهای تذکار این مقوله محامد لبریز وزبان
اقلام از ترجیع این نغمه هوش ربا طرب انگیزست اگر فایده
این رفتار وکردار منحصر در همین باشد نیز بجهت میل قلوب
اولی الالباب کافیست چه جای آنکه علاوه موجب سعادات
اخرویه وارتفاع مدارج عالیه وخوشنودی حضرت رب البریه
نیز باشد دوم آنکه در هر امری از امور که روی دهد وهرگونه [illegible]
که در آئینه ضمیر انور صورت بندد خصوصا در امور کلیه کما
ینبغی تامل وتفکر کرده مصالح ومفاسد آنرا البته بحال رعیت
وآبادی مملکت بر خود عرضه دارند از حضرت شاه ولایت
پناه مرویست که فکر مرد واندیشه آدمی در کارها آئینه است
که حسن وقبح عملش را بوی مینماید ونیک وبد آنرا ممتاز
میگرداند وبران اکتفا نکنند بلکه عقول وآرای جهان
دیدگان تجربه کار را با عقل ورای خود یار سازند
هر که بی مشورت کند تدبیر غالبش بر هدف نیاید تیر
وبر اصحاب معرفت والباب واضح وروشن ولایح و
مبرهن است که آدمی هر چند عاقل ودر حسن تدبیر کامل
باشد چون باستبداد رای بامری پردازد امکان خطا
وغلط دران بیشتر است از آنکه جمعی از عقلا را با خود

نیز بسیار زود چنانکه مرد مسافر در سلوک طریق هرچند عارف و ماهر
باشد بتنهایی احتمال گم کردن راه بیشتر از آن است که با
جمعی که همگی بلد و مطلع باشند رفیق گردد و نیز شکی نیست
که چنانکه نور چراغ از انضمام چند فتیله قوت میگیرد نور بصیرت
نیز از اجتماع آرا و عقول بلغزونی می پذیرد حکما گفته اند
که اگر با عقل مشورت کردی عقل او نیز از آن تو شد پس
صاحب دو عقل خواهی بود حق سبحانه تعالی با آنکه حضرت خاتم
الانبیاء اکمل عالمیان و اعقل بنی نوع انسان بود بمشورت
با اصحاب مامور ساخته فرمود که وشاورهم فی الامر تا
امت اگرچه اصحاب عقل و رای باشند ولیکن باب
بآنجناب اقتدا کنند از سخنان حکمت آمیز لقمان است
که سر تو باید که با یک کس باشد و مشورت تو با هزار و از بعضی
از عرفا مشهور است که رای با عاقل که خیر و شر همه کس داند در کار
خود فرو ماند و بدیگری محتاج باشد مانند چشم که هر نزدیک
و دوری را بیند و در دیدن خود محتاج بآیینه است و حدیث
شریف نبوی المومن مرات اخیه المومن نیز اشاره
باین معنی است مجملا در کارها غور کردن و بکاردانان شور
نمودن کافه خلایق خصوصا پادشاهان را از لوازم و واجبات
ولکن مردم عاقل هیچگاه بنای کارها بر تدابیر الشباب
نتوان نهاد بسیار کمند و بجهت آنکه مردی باید که جمال عقلش
به نور تجربه آراسته و نهال دانشش از ... صفات ...

از حقایق احوال سلف واقف و بر دقایق سخنان اکابر
عارف و مکنون ضمیرش تحصیل رضای و مضمون تقریرش
تمهید دعای خلایق طبق اخلاصش از حلوای خوش آمد
و شراع گویی خالی و حقه باطنش بمکدان شیوه تملق مملو
باشد چنانکه یکی از اکابر گفته است که صدیقک من صدقک
لا من صدقک یعنی یار مخلص تو کسی است که ترا راست گوید
نه آنکه بطریق خوش آمد طریق تصدیق تو گوید و حضرت شاه
ولایت پناه بمالک اشتر در باب دستور العمل عطا فرموده
و مفاد آن اینست که زینهار هیچ کس را در مشورت خود داخل
مکن بخیل و بی جرات و حریص که بخیل ترا از طریقه بذل و احسان
عدول فرماید و از درویشی و تنگدستی وعده میفرماید و بی جگر
و جبان از کردن کارها ترا ضعیف و بی جرات و ناتوان میسازد
و حریص شوق اندوختن مال را در نظر تو آراسته بارتکاب
جور و ظلم مامور میسازد الحاصل قابل این امر کسی است که باوصاف
فرموده آنحضرت اتصاف داشته از عاقلان کار دیده کهن
سال باشد که بعد در شب بسیار طلبی نشیب و فراز روزگار
دیده و بدست شعور از بحار ابصار جواهر تجربه برشته
عمر در کشیده و بزیور علم و حکمت و صلاح و سداد و خیر خواهی
سلطان و رعیت آراسته و طالب آبادی ملک و مملکت باشد
و صفت ذمیمه حرص و طمع و رشوه خوری و مردم آزاری بر
طبیعتش مستولی نبود و از اینجاست که سلاطین سلف چون

ابوذر جمهر و ارسطو و امثال ایشان از علما و حکما را بمنصب
وزارت منسوب و محل شور و مشورت خود فرموده اند
و همنشین نواز تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید
و یافتن مردی چنین و پیدا کردن این گوهر ثمین در دریای
وجود ابنای زمان اشکال تمام دارد و چون یافت گردد
سزاوار انست که قدر او را دانند و ویرا از هدایا و عطایای
الهی شمرند و از فرموده او قدم برون ننهند و گفتارش
را شمع محفل تمشیت امور گردانند هشتم آنکه چون از احدی
نسبت بحضرت پادشاهان جنایتی و خیانتی صادر شود
و یا در طریق اخلاص و بندگی و اداب خطا و لغزشی
رود هیا تا ممکن باشد دیده التفات ازان بوشند و از
کاس کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
شراب کرامت والله یحب المحسنین نوشند که عفو جرایم
از اشرف مکارم است و بخشش زلات کلگونه عارض دولت
چنانکه جناب ولایت مآب فرموده که جمال السیاسة العدل
فی الامرة والعفو مع القدرة یعنی جمال شهریاری و جهانبانی
مملکت داری عدالت کردن در فرمان فرمای و حکم رانی
و عفو کردن از عقوبات با قدرت و توانائی است و نیز
از انجناب مرویست که العفو زکوة الظفر یعنی بخشیدن
مجرم یا عدو زکوة دست یافتن بر او است و از نوشیروان
عادل حکایت کنند که میگفته است که لذتی که من در عفو یافتم

در عقوبت ندیدم و سخن یکی از ملوک است که اگر رعیت من
بدانند که مرا از عقوبت چه قدر لذت حاصل میشود تقرب
بمن نجویند الا بخطا و زلت و مخالفت و از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که الغضب مفتاح کل شر یعنی خشم
کلید هر شری و کشاینده در هر فتنه است و نیز از آن سرور
مرویست که مرد بدوی بخدمت اقدس نبوی آمده گفت
که من از اهل بادیه ام و دست آرزوم بدامن ادراک سعادت
ملازمت نمیرسد توقع دارم که کلمه چند که جامع فواید و متضمن
مواعظ و نصایح باشد بمن آموزند پس آن معلم آداب شرایع
و مربی اطفال طبایع فرمودند که امرک لا تغضب یعنی امر میکنم
ترا که غضب نکنی یعنی در وقت خشم خود را نگاه داری پس
اعرابی با خود گفت که من بعد سوال نمیکنم امر مکرر مرا رسول خدا
الا بخیر و خوبی و قطع نظر از این مراحل و اوصاف اخرویه عفو و بخشش
نگارش میشود که این شیوه مرضیه را در قوام سلطنت و نظام
مملکت دخل عظیم است چه اگر بالکلیه امید مغفرت مفقود
و طریق معذرت مسدود باشد ممکن است که در وقتی از اوقات
یکی از ارباب اقتدار و صاحبان اعتبار خصوص امرای ثغور
و عمال بلاد دور را در خدمات مرجوعه تقصیری و در امور
مملکت سوء تدبیری رو دهد و از غلبه خوف قهر آن سرور باب
قبول شفاعت و التماس برای حفظ جان پا از جاده اخلاص
بیرون گذارد و یکبارگی طریق مخالفت و طغیان را اختیار

نماید ولیکن مفاسد که از الجمله است خیر مکروه شنیدن و تضییع دفع او کشیدن بران مترتب گردد و چون پای عفو در میان آید و امید بخشایش عصیان باشد احتمال مفاسد مذکوره کمترست و چنانکه سیاست و تادیب در مقامیکه شرعا و عقلا مستحسن باشد از قواعد ضروریه جهانداری عفو جرایم نیز در محلش از لوازم مقرره شهریاریست جامه زیبای دولت را اگر ابن تار ست این پود ست و خیمه والای سلطنت را اگر این طناب ست این عمود ست و مهمات ملک از قهر و لطف ناچار ست زیرا که بهر دو در کار ست پس در پایه سریر سلطنت وجود شخص خیر خواهی لازم است که در هنگام غیظ و غضب که دیده بصیرت امتیاز حسن و قبح اعمال و افعال پوشیده میشود بکحل الجواهر زبان عجز و التماس رفع حجاب نماید و آن عقده را بسر انگشت شفاعت بگشاید و بر خداوندان سریر فرمان فرمای لازم است که دران هنگام لب سیاست نگشایند و حبس مقهور فرمایند و چون سپاه ظلالت دستگاه قهر را بلشکر سعادت اثر حلم و بردباری مقهور و آن مرض سودائی را از مزاج عقل و طبیعت دور نمودند بدیده دور اندیشی دران باب با وزیر عقل خود و سایر خیر خواهان دولت شوری و مشورت نمایند و مهما امکن مرتکب فحش و دشنام نشوند و پرده حرمت هر کس را بدست زبان درازی و بیحیائی ندرند

دران باب بافکر

چه در اخبار و آثار اهل بیت اطهار ع مبالغه در مذمت این
صفت شنیعه بسیار است و علاوه بران بر قامت رعنای
پادشاهان و بزرگان بغایت نا زیبا است و نیز از سیاسات
عقوبت که در هنگام ندامت و پشیمانی تدارک و تلافی
آنها نتوانند فرمود اجتناب و احتراز را لازم شمارند مانند
سفک دماء و قطع اعضای چون چشم و دماغ و گوش و دست
و امثال اینها چه شاید روزی آید که وجود او در کار بود و
مهمی پیش آید که سر انگشت دست او گشاده شود و در آنوقت
بجز افسوس و ندامت چیزی عاید حال نگردد و در کلید آن
احوال بجز خار ناامیدی گلی نروید پس در امثال این مواقع
قید و حبس اولی و احسن است و بهمه جهت خالی از منفعتی نیست
مگر در مواقعی که پادشاه علی الاطلاق باینها حکم فرموده است
هشتم آنکه چون الویه جاه و جلال کامرانی و اقبال بطرفی از
از اطراف مملکت در حرکت آید یا شهباز دل بهوای سیر
و صید افگنی بحدی از حدود و بجهتی از جهات پر و بال عزیمت
گشاید همگی خاطر اشرف اعلا متعلق برین باشد که از
آنحضرت ساکنان دیار از آزار [illegible] دردمند
فشاری نرسد و غبار ملالی بر دامن پیره زالی از عبور مرکب
همایون ننشیند که مبادا از سنگ جفای [illegible] شیشه دل [illegible]
خورد طایر اقبال از دریچه احوال پرد و غبار گزندی که بخاطر
دردمندی خلد [illegible] دعای باز [illegible] سلاطین نامدار را

لازم آنست که شیوه عطوفت و غمخواری را از سکنه هر مرز و بوم
که مضرب خیام احتشام میگردد دریغ ندارند چه بر سر اهل
روزگار ظل رحمت خالق اند نه مایه زحمت خلایق و لایق نیست
که از احوال زیردستان بیخبر و در شیوه رعیت پروری از مور
کمتر باشند و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که پادشاه صورت
و معنی حضرت سلیمان نبی ع از دار الملک خود متوجه دیار
یمن بود و با جنود بیشمار از جن و انس و وحش و طیور
بوادی نمل عبور فرمود مورچه که بزرگ و مهتر مورچگان
آن وادی بود اندیشه نمود که مبادا آنحضرت با آن
دستگاه و حشم و سپاه دران مقام منزل نماید و مور
چگانرا پایمال و ناچیز گردانند از باب غمخواری و شفقت
که ملوک را بر رعیت ضرورت مورچگانرا فرمان داد
که ازان مهلکه احتراز کنند و خود را بمساکن خود کشند
چنانکه حق تعالی در سوره نمل ازان واقعه خبر داده است
میفرماید که قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون
و حق و انصاف آنست که جماعت انگریزیه اگرچه از دین اسلام
و ایمان بیگانه اند ولکن در این ابواب حق عدالت و طرف
مراعات رعیت را فرو گذار نکرده اند چه اگر عسکر ایشان
بمزرعی یا بشهری رسیدند حتی امیر الامرا را مجال آن
نیست که فلسی و برگ کاهی از کسی بجبر گیرد و عساکر عظیمه و جماعه

کثیره هر روز از ملکی بملکی میروند و رعایا و برایا را از آمد
و شد ایشان اطلاعی حاصل نمیشود فاعتبروا یا اولی
الابصار. ... انکه چون خواهد که کسی را بارجاع خدمتی
از خدمات کلیه ضروریه مملکت داری سربلند و احدی را
بتفویض حکومت دیاری ارجمند سازند اول صیرفیان
عقل و فراست را مقرر فرمایند که نقد گوهر او را بر محک
امور زده بتشخیص پاکی و ناپاکی او بپردازند و چون نقش
دانشش نیکو و دلکش و از آشوب بدنفسی و طمع خالص
و بیغش باشد در دار الضرب توجه و عنایت خاص سکه
نامداری و اختصاص مسکوک سازند تا در بازار روزگار رایج
بوده متاع نیکنامی جاودانی و سعادت دوجهانی بآن خریدار
توانند نمود ... تا آزموده نیست سزاوار خدمتی نیست
بی امتحان خامه رقم کی کند دبیر. و چون هر حاکمی در هر
کشوری بمنزله پادشاه آن کشور است باید که قدغن بلیغ
فرمایند که او نیز مراتب و مراحل سابقه را که دستور العمل
سلاطین با دین است نصب العین و معمول به و پیش
نهاد خود گرداند و تخلف از آنها را جایز ندانند و مهما
امکن سعی و تلاش فرمایند که بجهت اینگونه خدمات
گوهری را بدست آورند که مبرا از این عیوب باشد اول
آنکه نوکار و ناآموزکار نبود دوم آنکه تهی دست و نوکیسه
و نادیده دولت نباشد چه این گونه اشخاص اغلب طماع

و ننگ چشم ادب سیم انکه جوان و با غرور و نخوت نبود زیرا که
بسبب غرور جوانی اغلب بلهو و لعب مشغول خواهد شد
و امور مملکت ابتر خواهد ماند چهارم انکه از انسل قوم نبود
چه اغلب این طایفه و طبیعت نیز زیر لند و علاوه بران
اعزه و اعیان از دل و جان سر در قلاده اطاعت و فرمان
او در نخواهند آورد و رفته رفته بسبب نفاق ایشان بنای
حکومت وی سست و امور ریاست ناقص خواهد شد پنجم انکه
مهما امکن بیگانه و اجنبی از ان مملکت نباشد چه اجنبی را اطلاع
بر احوال عزیز و حقیر و فقیر و شریر مشکل است و شاید که بسبب
عدم معرفت باین مراتب عزیزی را ذلیل و حقیر را جلیل خواهد
نمود و این از عمده اسباب بیزاری رعیت و تنفر طبیعت
اصحاب غیرت و حمیت است ششم انکه در هر مملکتی سه شخص
از موده را بجهت سه خدمت مشخص فرمایند بنحوی که احدی را
در خدمت دیگری مدخلیتی نباشد یکی بجهت محافظت ان
مملکت و امر لشکریان و سپاهیان و مستحفظین الحدود
و سامان در عهده او باشد و بد و نیک این مرحله را از
او دانند دوم بجهت تحصیل مالیات و خراج سلطانی و اخذ
گمرک و محصول مال التجاره و سیم بجهت امر بمعروف
و نهی از منکر و طی دعاوی و مرافعات و اجرای حدود
و جنایات و با او دو شخص عالم مقدس متدین مقرر شوند
که در محکمه نشسته احکام را بنهجی که مقرر در شریعه مقدسه است

بیان کنند و اولیا اجرا نماید و فرمان قضا جریان بر تمام ممالک
محروسه انفاذ فرمایند که احدی از اعزه و اعیان و رعایا
و برایا از حکم قضات شرع عدول ننمایند و مساعی در این
باب موجب تضییع احکام و باعث غضب پادشاه ملک
علام است و علاوه بر حاکم مالیات شخص امینی را مقرر کنند
که کلانتر و امین و وکیل از جانب رعیت باشد و با او حکم
فرمایند که در دفع ظلم و ستم از رعایا تقیه و خوف نکنند
و آنچه موافق قرارداد سلطانی است برساند و اگر حاکم مالیات
ادعای زیادتی کند بخدمت حاکم عدالت عرض کند تا او
رفع ستم وی نماید و الا به پایه سریر سلطنت رساند و علاوه
بر این حاکم مرافعات و دعاوی شخص امین متدینی را مقرر
کنند که داروغگی و عسکری و حفاظت دزدان و قیدیان
در عهده او بوده باشد دیگر آنکه هر قدری را که بمقتضای عدل
باسم خراج و مالیات بر ملکی مقرر میفرمایند کلانتر و امین رعیت و
و حکام عدالت حکم نمایند که آن مبلغ را موافق عدل بر اصلاح
و املاک تقسیم کنند و دو دفتر مشتمل بر اسامی مالکان آن
بنویسند یکی نزد حاکم مالیات باشد و یکی را امین رعیت نگاه دارد
و مقرر کنند که نصف مالیات را بعد از انقضای شش ماه
از اول سال بگیرند و نصف دیگر را در آخر سال و در این تعیین
فایده آنست که هر رعیتی میداند که در فلان وقت فلان
مبلغ را باید بخزانه سلطانی برساند معین پیش از وقت فکر و

و تدبیر او را خواهد کرد و در آن اثنا آسوده و مرفه الحال مشغول
کسب معیشت خواهد بود و هر روز به سبب ستم و ظلم عمال
خدا ناشناس در عذاب و محنت نخواهد بود و مقرر کنند
که چون مالیات دیوانی بنویسند حاکم مالیات مستمری به مهر خود
و مهر حاکم مرافعات با هر رعیت بسپارد که فلان مبلغ
از مالیات بابت فلان قسط از رعیت فلان ملک
بمن رسید و رسم صادرات و عوارضات را که باعث مجهول
بودن امر بر رعیت است موقوف فرمایند بلکه چنانکه این
فقیر فهمیده است عمده خرابی رعیت از همین ممر است
زیرا که امری است سرپوشیده و مطلقا بر رعیت احوال
آن معلوم نیست و هر وقت حکام به جهت اخراجات خود و
عمال هزار است عمال مبلغ خطیری را به اسم صادر سلطانی
حواله میکنند و به عقل ناقص این فقیر چنین میرسد که اگر مبلغی را
که پادشاه را لصادر نمودن آن منظور است و موافق عدل
بر اصل مالیات اضافه نمایند و بنهج سابق بر رعیت تقسیم
کنند و بگیرند نهایت از آنچه حال معمول است دادن آن
بر رعیت سهلتر و آسانتر خواهد بود چه در صورت
حالیه که هر گاه به خزانه سلطانی پنجاه هزار دینار عاید شود ده
هزار آن حکام و عمال خود در میان میخورند و این ظلمیست
که از آن سرکار پادشاه اصلا نفعی نمیرسد و مع ذلک
باعث تخریب ملک و مملکت و بیزاری رعیت و

امور سلطنت در یاراست و خورسندی و آبادی خواهند
چند کس قلیل را بر آبادی ملک و خشنودی جمعی از حد افزون مقدم
داشتن خلاف مقتضای عدالت و رعیت پروری باشد
عقول اصحاب کیاست و هوشیاری است چنانکه بر ارباب بصیرت
و دانش مخفی نیست و همچنین گمرک هر جنسی را که لایق گمرک
گرفتن است مقرر فرمایند و باطراف مملکت اشتهار نمایند
تا دست ظلم و تعدی گمرکچیان بیدین از سر ضعفاء مسلمین
کوتاه شود و حکم شود که هرگاه خوانین و رعایای از بلاد گمرک مالی را
گرفتند بمالک آن مال تذکره دهند که گمرک این مال تا به
مأذون سعی کرده‌اند من بعد در قلمرو مملکت ایران مزاحم
او نشوند و اشتهار نامه باطراف مملکت نویسند که از
سوای فلان و فلان جنس باحدی گمرک و محصول نگیرند و این
فقیر در حدود ایران دیده است که اگر فی المثل بار هیمه یا خربوزه
بشهر میآید مستطرانی در دروازه بابان و امثالهم چند جا از
او میگیرند تا آن فقیر ببازار رسیده زیاده از نصف
آن بتاراج حوادث رفته است و از این مراحل نیز بخزانه
سلطانی چیزی نمیرسد چه آنکه الشخص فقیر خراب و تباه میشود
دیگر آنکه بحکام حکم شود که داروغگی و احداثی و میرابی
و امثال اینها از صنعات را باجاره ندهند چه هرگاه شخصی
باجاره گرفت بر وی واضح است که بجهت تحصیل مال الاجاره علاوه
بر جلب منفعت خود بجز آنکه هر زور و تعدی را بکار متمسک

وتباه کنند ممکن است عیش را خشک و تلخ مزاد یکی را مختصر
نماید چاره دیگر نشود تا این حال را بدو بیند که احوال رعایا چگونه
خواهد بود دیگر آنکه مواجب عمال و حکام و قضات و لشکریان
و سرداران و کارداران هر ضلعی و ملکی را موافق حال اینها
مقرر کنند و حکام مالیات آن ضلع بنویسند که ماه به ماه و سال
بسال در بهای نقد از خزانه مالیات فی هر ماه به ایشان تحقیق
این مرحله و ممیز یکذاشتن ابن فرقه و حواله نمودن به اضلاع
و بلاد دیگر باعث تخریب ملک و مملکت و انهدام بنیاد
رعیت است و علاوه بر آن مواجب عسکر ظفر اثر را اندک بار
دیار نمودن موجب افسردگی و دلسردی و مضایقه کردن در حال
شدن در سر دهی است و ملاحظات جانب اینها باعث خدمت شان
و محافظت این جان نثاران در مرفه الحال داشتن ایشان
از اوجب واجبات و طریقه کشورستانی است و اندک تکاهل و سستی
درین امر موجب شکست پایه سریر سلطانی است
و دیوان لشکر را داشتن زرشکهی کنیا خواستن ز
و الحاصل پادشاهان لازم النفع که مالیات و خراج را
بنهجی تحصیل کنند و امور رعیت پرور را بوضعی بانجام رسانند
که جمع حساب دنیا و آخرت فرمایند و از وزرا و حکام و کار
داران ظلم و ستم بفقرا و زیردستان نرسد و آنچه منظور
ایشان است که از مملکت تحصیل شود بتعجیل و آسانی بدون
تعدی احدی بخزانه عامره رسد دیگر املاک کارکنان و

و کارداران دیوانی چه از صنف حکام و چه از عمال ایشان را
سوگند و عهدنامه گیرند که چیزی از رعایا و غیر آنها نگیرند نه
بصیغه رشوه و نه بعنوان پیشکش نه در مخفی و نه در آشکارا
و نه بطریق ضیافت و اگر مرتکب این معنی شوند بسیاسات
عظیمه رسند و اگر احدی تخلف از عهد نموده و معلوم گردید
دیگر امروز در عتاب نفرمایند تا موجب تنبیه دیگران گردد و از
آنکه عنان توسن نفس را در مسالک تباهی و مهالک جنایی
نکشند و باغوای غولان آرزوهای دور و دراز خود را
سرگشته بیابان بیخبری نسازند و کشتی تخت و دولت را
از تصادم حوادث فتن محافظت نموده بگرداب ادبار
لهو و لعب نیندازند چه امر سلطنت و جهانداری چنانکه
نگارش یافت امریست در کمال صعوبت و دشوار دیگر
آنکه خود از روی اهتمام روز و شب متوجه باشند و کردنی را
بقلم اهتمام در صحایف لیالی و ایام ثبت نموده نکردنی را
بگزلک تنبیه و تهدید تراشند کما ینبغی تمشیت پذیر میگردد
و این آگاهی با استغراق در بحر ملاهی جمع نمیتواند شد
مردم دیده که روز و شب در مکتب هوس از صفحه گلگون
دلبران و بیاض گردن سیمبران خواندن ریحان خط و
شکسته زلف روش کرده باشند بمضمون عرایض
اهل دربار و نوشتجات وقایع طومار روزگار کی میتوانند
رسید و گاه باشد که از غفلت و بی پروائی یکروزه رخنه

در تعیین ضوابط مملکت جمهور چنانکه مطلب عالی منتسب توانند شد
جناب مستطاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است
که رأس الآفات الولع باللذات یعنی سر آفتها و اصل محنتها
و آفتها شیفته شدن بلذتهاست و بعضی از عرفا گفته اند
اذا اشتغل السلطان باللهو فیشرع فی فناء الملک
و خرابه یعنی چون پادشاه مشغول لهو و لعب و مفتون
لذات نفس گردد و اوقات خود را صرف آن سازد
بسرعت در رسد او را تباه شدن و خراب شدن ملک
او چنانکه بر محمد شاه آخر سلاطین بابریه در هند روی داد
که بسبب اشتغال بعیش و عشرت و مصاحبت با امردان
و زنان خوبصورت پایه سریر سلطنت و دولت او سست
گردید و بیگانه مملکتش را مسخر نمود و از آن روز الی الان
روز بروز احوال آن دودمان بدتر و خراب تر میشود چنانکه
در این جزو زمان بجز نام سلطنت در آن خاندان چیزی
باقی نمانده و چون تفصیل این اجمال خالی از فواید علمیه
و نصایح کریمه نیست عنان قلم را فی الجمله بآن سمت
معطوف میدارد بدانکه سلاطین و رایان هندوستان
من قدیم الزمان متوسل باذیال دولت سلاطین عجم یعنی
ایران زمین بوده اند و هر گاه ملوک عجم خود یا یکی از
سپهبدان ایشان متعرض آن کشور میشده اند هندیان
نیروی ظفر در روی خویش ندیده بنهایت مسکنت و زبونی را

کار خرابی و بهر صورت مطیع و باج گذار بوده اند چون
مراجعت کرده با پیران معرفته اند باندک فاصله و فرصتی
آن راجایان تیره رای جهل احظه از دحام رایع صفتانی
بے اعتبار و وابهام و بیان مرغتی دکم در لیاد رسلانی عزاید
و مبتلا شده در خواته خود و عرصه خالی بنیاد خلاف و کذب
نهاده احوال گذشته و عهد و میثاق را فراموش و تغیر
سلوک نموده اند و این شیوه از ایشان مکرات و مرات
بظهور رسیده است ازانجمله در عهد منوچهر حسب الحکم سام
بن نریمان بهند آمده کیشو راج را بالت متمکن ساخته
بود در ایام فیروز رای پس کیشو راج طریق مخالفت
و خود سری را مسلوک داشت کیقباد رستم دستان را
بهند فرستاد وی فیروز را منهزم ساخت چنانکه در جنگلها
برد و سورج را بالت تعیین نموده بازگشت و همچنین
در عهد سکندر و داراب و شیر و کسری و نوشیروان و غیره آنها
این امور مکرر بظهور رسیده است که مقام ذکر آنها نیست
و کیفیت سلوک سلاطین صفویه با بادشاهان والا نژاد گورکان
بابریه بر عالمیان مستور نیست و در روز در آمدن که والی
در ارتحال و امداد و انواع اعانت و یاری و دلجوئی
و مهمان نوازی و غمخواری نهایت مردی و مردانگی را
مسلوک داشته اند و کیفیت رفتار خاقان سلیمان شان
شاه اسماعیل صفوی با بابر میرزا ابن میرزا عمر شیخ کورکان

او به رعایت جانبین در میان این شاه مظفر بهادر خلف آل بابر شاه
با هما یون شاه مشهور است و سلطان جنت آشیان
شاه سلطان حسین صفوی نیز در مدت بیست سال
ایام سلطنت خویش طریقه نوازش و دوستی را با سلسله
طاهره مرعی و راسخ داشته است و چون عهد دولت آن پادشاه
خجسته اخلاق سپری شد و نوبت سلطنت شاه
طهماسب رسید و اینهمه آشوب در ممالک ایران از قبیله
افاغنه و در میان شیوع یافت پادشاه هند را که در این
عصر محمد شاه با نیری بود شیوه که در تمام این کشور شایع
است هرگز رسم پرسشی بخاطر نگذشت بلکه با میر ویس افغان
راه آشنائی و دو داد مسلوک داشت و با حسین پسر میر ویس
مذکور نیز در اواخر که ضابط قندهار شده بود طریق مراسله
مفتوح داشت شاه طهماسب بعد از فتح اصفهان و
استیصال افاغنه یکی از امرا را برسالت هندوستان
فرستاده وقایع آن ایام را بمحمد شاه اعلام نمود و در نامه
اشعاری باینمعنی کرد که چون مخاذیل افاغنه خاین کفران
آشیان و دزد این دیار اند و الحال بسزای خود رسیده
بقیة السیف در هزیمت و فرار اند و از بیم لشکر ظفر
و شر الیشان را گریزگاهی سوای هندوستان نیست
باید که آن نمک بحرامان را راه و جای نداده نگذارند
که بنا بهند در آیند محمد شاه متوجه عیش و عشرت و آرایش

اکتساب راحت بود و بتفریح معاشرین و اردوی صفویه باده و
امساک اشتغال داشت و چیزی راکه بمخیله خود در اعتداد
امور مملکت و سرداری و رسوم سلطنت و جهانداری بود و سرداران
نیز مضمون الناس علی دین ملوکهم بامداد دریای حیرت افزا
غوطه ور بود نتیجه مراسله مذکوره مابین بر نجهید بعد از
چندی نامه سرسری متضمن سخنان بیفروغ نوشته ایلچی را
منصرف ساخت و بعد از جلوس شاه زاده عباس میرزا ابن
ابن شاه طهماسب بجای پدر ولالله کهربا زنگی از امرا بسفارت
هند نامزد شد و همین سخنان در نامه او نیز مندرج بود
پس از مدتی ویرا نیز رخصت انصراف داد و همان سخنان را
که فروغی نداشت نگاشت پس از چندی نادرشاه یکی از
معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک جدامی مرحوم [illegible]
که اعظم امرای هند و مقرب بزم پادشاه بود فرستاده
محمد شاه و او نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود
بحدود هند دزدان غارت کردند و بهزار التماس نامه را
از ایشان بستد و بمشقت بسیار خود را رسانیده ادای
سفارت نمود و چون نادرشاه بقندهار رسید و آن قلعه را
فرو گرفت محمد خان ترکمان را که از امرای صفویه بود باز بسفارت
فرستاده سخنان گذشته را اعاده و گله از رفتار سابق
نمود چون شاه جهان آباد رسید و نامه را رسانید ویرا
توقف واقع و از جواب ساکت شد و چندانکه او اظهار

ما صرار بر رخصت میکردند و سود نداشت کاهی در اصل
جواب نوشتن متعهد و کاهی در القاب نادرشاه متحیر
بودند و امر بود بتدبیر توقیف ایلچی را از تدابیر ملکیه
میدانستند باین خیال که شاید حسین افغان یا محصنان
قندهار بر نادرشاه ظفر یابند و وی را باینجا منهزم سازند
و بجواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار
طول کشید مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد و محمد شاه
بخاطر جمع مشغول العیش و عشرت بود نادرشاه فرمانی
بمحمد خان نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر
فرستاده از وی سوال از حقیقت حال و باعث تعویق
در تحصیل جواب و امر بتعجیل عود نمود و چون جواب صادر
نمیشد و رخصت نمی یافت اثری بران مترتب نگشت
مجملاً طول محاصره قندهار قریب بیکسال کشید و شهر نادرآباد
در جنب آن اتمام یافت نادرشاه امر فرمود که لشکر قزلباش
بر حصار هجوم آورده بر بروج چون کواکب صعود نمودند
افاغنه بدست و پا شدند و آن حصن استوار مفتوح گردید
و جمعی مقتول شدند و حسین مذکور را مقید کرده بمازندران
فرستاد و قلعه قندهار را خراب نمود و مردم بازار و سکنه
آن دیار را بنادرآباد سکنی فرمود و بصوب غزنین
و کابل در حرکت آمد و کوتوال قلعه کابل را پیغام داد
که ما را بمملکت محمدشاه کاری نیست الا اینکه حدود دیه

معلوم افغان است و معدودی گریختگان مهیز باشان پیوسته اند
بجز قلع و استیصال این قوم است بهراس ما خویش راه نداده و در آرام
مهابادی کوتاه شد و خود بکنار شهر کابل نزول نمود کوتوال
و کابلیان مستعد جنگ و جدل شدند فوجی از قزلباش بقتل
ایشان و تخریب قلعه مامور گشتند و بمجرد حمله به بنیاد تخریب
برجی فریاد الامان بر آوردند نادرشاه امان داد و قلعه را
خالی نموده بر عقب پرداختند و دزدان و هر جا الیاغ عنه در هم
آمده بودند لشکر سر ایشان رفته قتل عام نمودند نادرشاه
از توقف محمد خان ایلچی بنهایت آزرده شد چند کس از معتبرین
کابل را زبانی پیغامها داده و بشاه جهان آباد فرستاد که بیاد ده
و امرا برسانند و حرود کابل توقف نمود فرستادها پیغام
رسانیدند و کسی از ایشان نشنید و اگر شنید نسبت مستی
و بیهوشی تفهیمید با جمعی دار السعادت فرستاد چون بجلال آباد
رسیدند و در خانه نزول آمدند جمعی از اهالی آنجا سرکرده خانه
هجوم نموده اول سلاح ایشان نیز از خود زدند و آخر ده کس کشته
و یکی بکابل فرار کرده صورت حال را معروض داشت و
توقف نادرشاه بعد از فتح هفت ماه شده بود که خبر قتل
آن ده کس باو رسید بیقرار شده بصوب جلال آباد نهضت کرد
و آن شهر را بقتل عام فرمود و از غرایب آنکه برای [illegible] قتل
آن ده نفر خلعت از محمد شاه معین شد و موعد کرده بر حال ایشان کرد
و قتل عام جلال آباد عایق آن شد و از آنش در که خبر ورود نادر

بکابل در هند شیوع یافته بود خان دوران امیر الامراء و نظام الملک
بمحاربه وی معین شده بودند ایشان در شاه جهان آباد بعشرت
و عیش مشغول بوده شنفتن چنین خاطر محمد شاه را خوش میساختند
نادرشاه بصوب پیشاور در حرکت آمد ناصرخان حاکم صوبه
کابل که در پیشاور بود با فوجی که داشت بر سر راه رفته باعتقاد
خویش راه را مسدود ساخته بود نادرشاه بوی پیغام داد
که در فلان روز خواهیم رسید بهتر آنست که از سر راه برخیزی
قبول نکرد و نادرشاه در روز موعود رسید و خلقی انبوه از
افاغنه و فوج ناصرخان بوادی هلاکت رفتند و خان مذکور
زنده گرفتار شد بعد از چند روز ازان سرکار اعزاز یافت
و نادرشاه ببلده پیشاور نزول نموده از آب اتک کشتی
عبور کرد و در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت برپا
نمود و از آنجا بکنار لاهور رسید ذکریا خان حاکم لاهور با چهارده
هزار کس سپاه بر لب آبی که متصل شهر میگذرد اطراف خود را
مضبوط ساخته صف آرا گشت نادرشاه با فوجی از آنکه اسب
در آب رانده میگذشت و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور
تاخته سپاهیان و بهادران ایشان که در سواری مهارت تمام
داشتند فرار نمودند و مابقی متحیر و سرگردان مانده لاعلاج
با حاکم بقلعه در آمدند و نادرشاه با سپاه متصل شهر نزول
کرد و حاکم عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس امان کرده
بحضور آمده عزت و خلعت یافت پس جمعی از سپاه را در

در لاهور گذاشته متوجه شاه جهان آباد شد محمد شاه با جمعی
از امراء عظیم الشان و بهادران رفیع مکان که منتخب سرداران فی
الشکار بودند مدت دو ماه بود که از شهر بیرون آمده با تما
و عیش و عشرت تمام می آمدند در این مدت چهار منزل طی نموده
بودند نادر شاه باز مکرر قبل از رسیدن خود در خصوص رخصت
محمد خان ایلچی نوشته بود و محمد شاه ایلچی را همراه داشت
رخصت نمی نمود و در اینوقت معلوم نیست که غرض از
نگاه داشتن چه بود تا آنکه نادر شاه چنانکه متواتر شنیده ام
با دوازده هزار سوار جرار رسیده در موضع کرنال که چهار
منزلی شاه جهان آباد است بالتقی دست داد و جنگ در
پیوست هندیان توپخانه بر گرد خویش چیده محصور بودند
فوجی از قزلباش نیز اطراف ایشانرا محصور داشتند راه
و آمد و شد را مسدود نمودند قحط و غلا در ان لشکر افتاد و
حالتی را که در عالم عمر گمان نکرده بودند روی نمود در ان
عیش و مستی تمام از پا در رفت و نادر شاه لشکر را قسمت
نمود بعضی را در مضرب خیام خود گذاشت و باقی را بحر الفنا
راندند برهان الملک زنده دستگیر شد و خان دوران امیر الامراء
و مظفر خان برادر وی و جمعی از امراء نامی با لشکر انبوه بقتل
رسیدند و محمد شاه و بقیة السیف که هنوز خلق بیشمار
بودند چون مجال فرار نداشتند و طاقت جدال نیز در خود
نمی دیدند لاعلاج بر جای خود ماندند و هر کس که فرار کرد

اگر بدست قزلباش افتاد رعایای آن ملک و نیز اقتبال و غارت
نمودند القصه محمد شاه اظهار معذرت نمود و باتفاق نظام
الملک و امراء دیگر بمعسکر نادرشاه رفته امان یافتند و نادرشاه
دهلی را تسلی نموده بود بعدم تعرض بجان و ملک و ناموس دافع
و بعد از چندی نادرشاه با هر دو لشکر در نهم ماه ذی الحجه
الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بشهر در آمده
در قلعه شاه جهان آباد نزول نمود و محمد شاه نیز با وی در قلعه
بود و امراء و لشکریان با ماکن خود قرار گرفتند و بعضی از ظرفا
تاریخ ورودش را چنین گفته اند ه ای زوال کشید که دهلی
خراب شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور رسید
هندیان آوازه در انداختند که نادرشاه از جهان فانی در گذشت
بعضی میگفتند که وفات کرد و برخی میگفتند که بغدر و تمهید
محمد شاه هلاک گردید علی ای حال در یک ساعت فوت او شهرت
کرد و وی صحیح و سالم با جمع کثیری در قلعه نشسته بقضای مهمات
مشغول بود بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و گذر فوج فوج
هندیان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام و شورش آورده
بقتل و تاراج قزلباش همت گماشتند و چون مکرر حقیقت
این احوال بحضور نادرشاه عرض شد سپاه را امر نمود که هر کس
در مقام خود آرام گرفته باستقام برخیزند و اگر هندیان بر
ایشان حمله کنند مدافعه نمایند و احدی از امراء هند متوجه
تسکین آن فتنه نشد بلکه هر کس چند نفری را که بجهت

الطمینان در محافظت خزانه خود برده بود مقتول ساختند
و با آنکه در جنگ کرنال قریب بیست کس از قزلباش بزخم
تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بودند درین هنگامه
قریب بهفتصد کس بقتل رسیدند و چون روز شد و
حال آشوب بدرجه اشتداد بود نادرشاه از قلعه سوار شده
بقتل عام فرمان داد و فوجها از سوار و پیاده در اطراف گماشته امر
نموده بایشان گفت که تا جائیکه نعش قزلباشی افتاده ببینند
احدی را زنده نگذارند چون لشکر قزلباش بنیاد قتل و غارت
کرده بمنازل و مساکن اهل شهر در آمدند و قتلی بافراط کرده
اطفال و نسا و عیال را باسیری بردند و بسیاری از آن شهر
خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد
کشتگان از حساب گذشت نادرشاه ندای امان داده
لشکریان دست کوتاه کردند پس از چند روز چون شوارع
و طرقها پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته
عبور و مرور دشوار بود حکم به تنظیف آن شد
که والی شهر در هر گذر آنها را جمع آورده با خس و خاشاکی
که از عمارات فرو ریخته بود بی آنکه تمیز کافر و مسلم شود همه را
بسوخت و نادرشاه ذخایر پادشاهی را که قلم از احصای
آن عاجز است متصرف آورده از مردم نیز مبالغ بیشمار
حاصل نمود و چون بسبب خوف اغتشاش ایران تعجیل
در معاودت داشت تمامی ممالک سند و صوبه کابل با بعضی

از محال پنجاب که تابع کابل بود و از مملکت هندوستان و از
تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت
و محمد شاه و امرای هند را طلبیده مجلس بیاراست
و بمحمد شاه جیغه و تاج بخشی نمود و دیگر باره سلطنت
خود مستدام داشت و امرا را نیز خلعت بخشید
و نصایح بسیار در کیفیت سلطنت بمحمد شاه
فرمود و او را از ارتکاب لهویات و عیش و عشرت
که منافی انضباط مملکت و فرمان روائی است
منع نمود و دختری از احفاد شاه جهان پادشاه را
بحباله نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت
در آورده بتاریخ هفتم ماه صفر سنه ۱۱۵۲ از شاه
جهان آباد با فتح و فیروزی طبل کوچ مراجعت کوفته
بازگشت و از سوانحی که در همین روز در ایران روی داد
آن بود که چون نادر شاه در هنگام عزیمت هندوستان
پسر بزرگ خود رضاقلی میرزا را در ایران نایب
گذاشته بود در روزی که عوام شاه جهان آباد بدروغ مرگ
وی را شهرت داده بودند باطراف سرایت کرده در آن
روز که وی تاج بخشی میکرد بایران رسید رضاقلی میرزا
که در مشهد مقدس بود بفکر کار خود افتاده وجود شاه
طهماسب را که جمعی از سپاهیان بخواستش قیام داشتند
فی الحقیقت مقید بود منافی انتظام خویش دانسته اشاره بقتل

دی نمود و بدرجهٔ شهادت رسانیده و در مشهد مقدس
مدفون ساخت و پسرانش عباس میرزا و سلیمان میرزا را
که هردو صغیر بودند نیز بوی ملحق نمود و فاضل عارف
ادیب شیخ محمد علی متخلص بحزین و معلم دختران خاندان
عظیم الشان بود در تذکرهٔ خود نوشته است که نسل شاه
طهماسب بالمره منقرض گردید و از او اولادی نماند پس
بنابراین هرکس که ادعای انتساب بآن پادشاه ذیجاه
کند کذب و خلاف واقع خواهد بود بلکه متواتر شنیده‌ام
و از ملاحظهٔ کتب سیر نیز معلوم میشود که اولاد پسری این
سلسلهٔ علیه بکلی تمام منقرض شدند و در قضیهٔ تسلط افاغنه
و نادرشاه تمام کشته گردیدند و سوای دختران ایشان
و اولاد ازان سلسله کسی باقی نماند و در این عصر و زمان
کسانیکه نسبت آنها بآن سلسله مشهور است تمام از
اولاد دختری اند و اغلب از احفاد فاضل زمانی خلیفه
سلطان قدس سره اند که مولف حاشیهٔ معالم الاصول
و غیره است و بدامادی آن سلسله مفتخر و سرافراز بود
بجهت تذکرهٔ آیندگان و عدم غلطات نگارش شد
و از نوادر اتفاقات است که شیخ مرحوم مدت دولت
سلاطین صفویه را در لفظ صفویان یافته است زیرا که
خروج خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل از لاهیجان
اگرچه در نهصد و چهار است اما جلوس بر سریر سلطنت

در دار السلطنت تبریز بتاریخ نهصد و هفت روی داده
و خلع عباس میرزا از نام سلطنت و جلوس نادرشاه
در یکهزار و یکصد و چهل و هشت است پس مدت سلطنت
سلسله علیه صفویه دویست و چهل و دو سال تمام خواهد
بود که با عدد صفویون مطابق است القصه طهماسب
قلیخان مخاطب بنادرشاه که مردی عاری از نسب و حسب
پادشاهانه بود و بنیروی همت و حزم و شجاعت و عزم
از حضیض نوکری و چاکری بمرتبه پادشاهی و سروری
رسید و شاه طهماسب چون محمدشاه بعلت
اشتغال بطرب و عشرت و مساهله در امور سلطنت
مخذول و منکوب گردید تفصیل این مراحل در کتب
سیر مسطور است و نادرشاه رفته رفته بالا رفت
تا اینکه بعد از شکست روم و افغان قبل از سفر
هند در محل مغان از محال آذربایجان در تاریخ مذکور
رفته ریش سفیدان و کتخدایان و بزرگان و اعیان
ایران را حاضر ساخت و در روزی که ساعت سعد
بود مجلسی مشحون بسرداران سپاه و ایلچی روم که بالتماس
صلح و مصادقت آمده بود آراسته یک دو کس از
مشاهیر را بقتل رسانیده اسباب سیاست را جلوه گر
ساخته و در آن مجلس مهیب سخن در باب سلطنت
بمیان نهاده همه آن خلایق را مخاطب ساخته گفت که

جلوس نادرشاه بر سریر سلطنت

باید پادشاهی که حافظ ملک باشد اختیار نمایند و هر کرا که مناسب
سلطنت میدانید مقرر کنید جمعی از مخصوصان سخنان
مخلصانه و چاکرانه بر زبان راندند و بمقتضای مقام زبان
برگشوده گفتند که بجز ذات مستجمع الصفات بندگان عالی
کسی لایق این منزلهٔ عظیمه نیست و مجلسی متضمن اتفاق و
اجماع خلایق نگاشته حاضران بران مهرها نهادند و نام
سلطنت ظاهری را از شاه عباس صغیر بن شاه طهماسب
نیز منسوخ نموده خطبهٔ پادشاهی بنام نادرشاه جاری گردید
و مسمی بنادرشاه شد و عبارت الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس
یافته سکهٔ سابقه را تغیر داده بر یک طرف اشرفی و روپیه اسم
بلد دار الضرب و بر یکجانب آن تاریخ الخیر فیما وقع را منقوش
ساختند و بعضی از ظرفا این چنین مصرع رسانیده بود
بر سیم از مال عیار جان طمع * بتاریخ الخیر فیما وقع و شاه
طهماسب و عباس میرزا را از نزد خود طلبیده گاهی در مشهد
طوس و گاهی به سبزوار و گاهی در مازندران بسر میبردند و مستحفظان
بحراست قیام داشتند تا آنکه مقتول شدند پس نادرشاه
بتعمیر و تزئین عمارات روضهٔ منوره رضویه پرداخته ایوان
مقدس و قبهٔ مبارکه و دو گلدسته را بخشتهای طلا مزین نمود
و نهر آبی از کوه های آن دیار آورده بنهر خیابان که از
صحن آن روضه میگذرد افزود و در آن شهر مقبره بجهت
خود ساخت و بعد انتقام آن نهر دیواران بقعه این بیت نوشته

دیدند و با تفحص بسیار کاتب معلوم شد سه در هیچ پرده نیست
نباشد نوای تو نه عالم پرست از تو و خالیست جای تو نیز
و در هنگامیکه پادشاه گیتی‌پناه غفران پناه آقا محمد خان قاجار
آن بلده طیبه را مسخر فرمود امر بتخریب مقبره نورعلی میرزا
که در معنی در مقابل حرم محترم بودند نمود و در هنگامیکه پادشاه
جمجاه عالم پناه حضرت ظل الله که نام نامیش تکرر زینت
بخش این اوراق گردیده آن بلده طیبه را بحیطه تصرف
امنای دولت ابد مدت قاهره برآورد این فقیر بعتبه
بوسی آن مشهد شریف شدم میدیدم که سنگهای مرمر
و سایر اسبابان عمارات آن دو قبر را میکنند و بجهت عمارات
شاهزاده و سایر ارکان دولت قاجاریه مبارک میبردند
فاعتبروا یا اولی الابصار و پوشیده نماند که چنانکه اشتغال
بعیش و طرب موجب فساد مملکت است همچنین راحت طلبی
نیز از اعظم اسباب خرابی اوست چنانکه پادشاه غفران
پناه جنت آرامگاه شاه سلطان حسین صفوی ولد شاه
طهماسب مذکور اگرچه نهایت دیندار و معدلت شعار بود
ولکن در اواخر امر چون صفحه ایران از منازع خالی گردیده
بود تن پروری و استراحت جوئی در مزاج مقدسش غالب گشته
و بنشستن در گوشه عافیت راغب شد و لهذا امیر ویس
افغان قلزه که کمینه رعیت قندهار بود در شکارگاه قریه ده
شیخ بخدیعه و مکر شاه نواز خان امیر الامرای آن سرحد را

بکشت و بر قلعه قندهار استیلا یافت و از حضور شاه غفران
پناه مدار یکه باید در اطفای نائره آن فتنه نمیشد و امرا
غافل و سپاه آسایش طلب را که قریب یکصد سال شمشیر
خون آشام از نیام بر نیامده بود دغدغه علاج آن فتنه بخاطر
نمیگذشت تا آنکه میرویس درگذشت و محمود پسر او
قایم مقام پدر گشت و بنواحی و اطراف دست تطاول
دراز کرده گاهی بساط سلطنت میگسترد و گاهی عرایض
نیاز بخدمت پادشاه مینوشت و آخر الامر عزیمت ایران
نمود چنانکه در محل نگارش شده است در سنه یکهزار و یکصد
و سی و چهار هجری دار السلطنت اصفهان را محاصره نمود
و آن پادشاه ذی جاه را اسیر و دستگیر کرد و بعد از دو سال
از سلطنت افاغنه خود سی و نه نفر صغیر و کبیر از شاه
زادگان عالیشان را بقتل رسانید و از غرایب آنکه در همان
حال بر وی گشته دیوانه شد و دستهای خود را خواییدن گرفت
و کثافات خود را خوردی و در این حال بمرد و اشرف نامی
از منسوبان و خویشان او بجای او نشست و اشرف مذکور
پادشاه غفران پناه را شهید نموده نعش او را بدار المومنین
قم فرستاد در آنمکان شریف در عقب حرم مطهر فاطمه معصومه
همشیره حضرت امام رضا علیه السلام دفن نمودند و چند تن دیگر نیز
از سلاطین صفویه و اولاد ایشان در آنجا مدفون شده اند و در
اثنای سانحه محاصره اصفهان و قدری قبل از آن جمعی از

وفات سلطان حسین صفوی

ذکر علما که در محاصره اصفهان بودند
قبل از آن بجوار رحمت ایزدی رفته اند

علماء کبار بجوار رحمت ایزدی پیوستند از آنجمله بود سید
فاضل کامل میر محمد صالح شیخ الاسلام اصفهان که در علوم
شرعیه روزگاری بعزت داشت قبل از آن سانحه
بقلیلی درگذشت دیگر سید عالم ادیب میر محمد باقر خلف
میر اسماعیل حسینی اصفهانی که از اکابر علما و در زمان سلطان
مغفور نهایت عظمت و اعتبار داشت و تدریس مدرسه
سلطانی با و مرجوع بود چندی قبل از آن حادثه درگذشت
دیگر عمدة المجتهدین مولانا بهاء الدین محمد اصفهانی که در
صغر سن با والد خود بهند افتاده بفاضل هندی مشهور شد
و شرح مبسوطی بر قواعد علامه دارد قبل از حادثه درگذشت
و دیگر سید جلیل میرزا سید رضا حسینی است وی از سادات
حسینیه اصفهانی و از قدیم الایام اباً عن جد از اعاظم و اکابر
الشهر و اغلب آن خاندان بمنصب صدارت منصوب
بودند قریب بحادثه مذکوره رحلت کرد و دیگر فاضل نحریر
میرزا کمال الدین محمد فسوی است که ذکرش در احوال مرحوم
مغفور آخوند ملا محمد تقی مجلسی گذشت و در سن کهولت
در ایام محاصره برحمت ایزدی پیوست و دیگر فاضل عالم
کامل مولانا محمد رضا خلف مرحوم ملا محمد باقر مجلسی است تا
که بحلیه علم و خصال حمیده آراسته بتدریس مشغول و بعلو همت
موصوف بود با جمعی از اولاد و اقربا در سانحه مذکوره رحلت
کردند و دیگر عالم عامل آخوند ملا محمد تقی طبسی است وی از

وی از مشاهیر علما و فضلا و در فنون علم و صاحب دستگاه بود

و تعلیقات او بر شرح جمع الجوامع سیوطی که بر زبدة الاصول شیخ بهاء الدین

عاملی قدس سره نوشته شده و بشرح طیبی مشهور است از اوست

در اصفهان توطن داشت و بافاده مشغول بود و در ان حادثه

برحمت ایزدی پیوست و دیگر حکیم دانشمند جامع فضایل و

مرجع افاضل مولانا حمزه گیلانی که از اعاظم تلامذه اخوند ملا

صادق اردستانی است در اواخر ایام محاصره رحلت نمود

و در قریب ان سانحه ارتحال نمود و دیگر سید عالیشان میرزا

داود خلف مغفور میرزا عبد الله که از سادات عظیم القدر

و از طرف جده منسوب بسلسله علیه صفویه و بمصاهرت سلطان

مغفور ممتاز و منصب تولیت مشهد مقدس رضوی باو مفوض بود

و جمعی دیگر از اعیان و اعزه در ان حادثه بجوار رحمت ایزدی

پیوستند و در هنگام فتنه افغانیه و تسلط ایشان بر ایران

رومیه که فرصت از دو طرف بسمت ایران امدند حسن پاشا

حاکم بغداد با صد هزار کس افزون از طرف کرمانشاهان

و عبد الله پاشا وزیر از طرف اذربایجان چنانکه در کتب

سیر مسطور است و بیان این مقوله احوال لایق این دفتر و

مناسب این رساله نیست چون غرض تنبیه بود تا انچه

نگارش یافت اکتفا نمود بالجمله بر خردمندان دانش و هوش

مخفی نیست که توجه باسباب عیش و طرب و افراط در لهو

و لعب موجب زوال دولت و انهدام اساس سلطنت است

آمدن رومیها بایران و شکست ایشان

نصایح متعلقه بتربیت رعیت
و از رعایا و غیرهم

فاعتبروا یا اولی الابصار فصل دویم در نصایح متعلقه
بارکان دولت و کارگذاران امور سلطنت است و ایشان
هر چند فرقه اند اول کافه رعایا و عامه برایا اند چنانکه زمره
علیه ملوک و سلاطین را حفظ ضوابط مذکوره که در تمشیت
دولت و شوکت را چون بیخ و طناب سررشته امور جهاندار را
بمثابه میخ است باید کرد همچنین بر رعایا نیز لازم است که از
جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز ندانسته
همواره طریق یکرنگی و اخلاص با ایشان سلوک دارند و اساس بنای ایشان
علیه واجب الجلال و الاجلال تعظیم و تکریم بر زبان بیاورده و دعای
دوام دولت ابد مدت ایشان را فرض عین و دین لازم شمارند چنانکه در
امالی شیخ صدوق علیه الرحمه از حضرت امام همام موسی ابن جعفر
علیهما السلام منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن این است
که ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید بسبب نافرمانی سلطان و
فرمانفرمای خود پس اگر عادل است از خدای تعالی درخواست کنید
که او را پاینده دارد و اگر ظالم است مسئلت نمائید که خدا اصلاح
آورد صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است و بدرستیکه
سلطان عادل بمنزله پدر مهربانست پس بپسندید بر
او آنچه را که برای خود می‌پسندید و مپسندید برای او آنچه را
که برای خود نمی‌پسندید و در بعضی از احادیث قدسیه مذکور است
که لا تشغلوا انفسکم بسب الملوک یعنی مشغول مسازید
خود را بدشنام دادن و ناسزا گفتن نسبت بپادشاهان

و بالجمله بر اصحاب خبرت و هوش مخفی نیست که خلق هر کشور
و مملکت هر بوم و بر را از سلطان مطاع و فرمان فرمای
لازم الاتباعی ناچار است و بی حفظ و حراست ملوک که
زمره رعیت برایا اند و در دفع شر گرگان سباع اند زندگانی
بغایت دشوار است پس وجود این طبقه عالی مقدار که
سرمایه امنیت روزگار اند از اعظم نعم الهی است و قدر آن
ندانستن و از دل و جان کمر اطاعت نبستن عین
کفران نعمت نامتناهی است پس بحکم اخلاص و ارادت اینگروه
صاحب سعادت را در مزرع باطن کاشتن از اهم واجبات
و در رسانیدن مالیات بخزانه عامره از طیب نفس و جان [illegible]
و در دفع اشرار و اعادی از عین رعیت و حوش از الزم ملزومات
دستوری وجود این کارشگان حضرت سبحانی را که سرادق
آسایش خلایق بان برپا است پیوسته بعز و دعت دعا
داشتن عالمیان را واجب و سزاست دوم طبقه علیه وزرا
و ارکان دولت و حکام بلاد و دیوان بزرگ اند که اطناب
بارگاه شهریاری بواسطه ایشان بکارگاه جهانداری اند و بر ضمیر منیر
آن جماعت روشن و معلوم خواهد بود که امر جلیل سلطنت بحسن
تدابیر صائبه منوط و باستیاری آن ضوابط و قواعد کلیه و جزئیه
مشروط است و از الجمله توفیر اموال خزاین و تقدیر مداخل و
مخارج است بنحوی که از سیل تعدی و بیداد بنیاد ابنیه
عباد بشکستی نیند و غبار ناخوشنودی و بد دعائی از خوانه

خرابی رعیت بر ضمیر دولت پادشاهان نشینند و الله
دولتخواهی نخواهد بود چه مفاسد آن بیش از فواید است خاصه که
سابقا بر وجه احسن واضح و مبرهن گردید و همچنین رتق و فتق
امور ملک و مملکت و نظم و نسق مهمات سپاهی و رعیت
و دیوان داری میان فصل خصام و احقاق حقوق عجزه از اقویا بر
وجهی که مقرون برضای خالق و مشحون بصلاح دولت و
احوال خلایق باشد و بر ظاهر است که پادشاهان را بنفس نفیس
خود پیوسته بدقایق امور عظیمه پرداختن و بتنهایی تمشیت
کلیات و جزئیات را کما ینبغی و جهت همت ساختن
متعذر است و لهذا جمعی امین را بسر رشته داری آن امور مامور
و سر افراز میفرمایند و بر ایشان لازم است در ملاحظه
سلوک گماشتگان و کارکنان خود نیز اغماض جایز نشمارند و
در احیای حق و اماتت باطل بجان و دل کوشند و در هیچ امری
دین را بدنیا و دولتخواهی ولی نعمت خود را بتحصیل غرض خود
نفروشند عرض مطلب ارباب حوایج را از روی اشفاق
و مهربانی سبب طول عمر و زندگانی دانند قلعه امنیت رعیت را
بگوله خلاف حساب خراب نسازند و بمنجنیق در پیچیدن با خلق
سنگ تفرقه در جمعیت خواص و عامه ناس نیندازند بباران
نرم گویی مزرع امید همگنان را سیراب گردانند و بنسایم
ملاطفت و سلوک لایق غنچه دهنهای خلایق را بشکر
گذاری و دعاگویی دولت پادشاهان زبان بشگفانند و

قلم از مسطر راستی و قدم از منهج نفس پروری نگذارند نزاع
خصما را جهت گرمی بازار محکمه بدامان تعلیم تند نزنند
و با سیه جرمیه و ترجمان مقراض صفت دو یار همدم را بهم
نیندازند و دفتر جمعیت و سامان اغنیا و متمولین را
باد دهن بینی از هم نپاشند و در حفظ شوارع و سبل خود را
مهین شریک دزدان و راهزنان نشمارند سیم طبقه عالیه
قضات و حکام شرع‌اند که هادیان طریقت و مرشدان شریعت اند
بر پادشاهان و فرمان دهان لازم و متحتم است که بجهت
تمشیت این امر خطیر مردمانی را معین و جمعی را مشخص نمایند
که عارف باحکام و مطلع بر حلال و حرام باشند و در تقسیم
مواریث و متروکات خود را برادر بزرگ ورثه میت را
نپندارند و بدست انداز طمع شوم گریبان طاقت ایشان را برهم
پاره نسازند و در تشخیص حق و باطل نظر بر کهنگی و نوعی هم
و دستکار متخاصمین نیفکنند ضحاک صفت مغز جانهای خلق را
طعمه ماران حرص نگردانند و بر خاطر است که عمال شرع که در شیوه
دینداری و حسن اطوار دستور العمل اهل روزگار اند هرگاه بنوک
قلم درشته رقم که بر احوال ایتام و سایر مسلمانان دو جنبه
دست بگرفتن رشوه و زبان بحکم ناصواب بگشایند عمال عرف
بطریق اولی در حفظ ضوابط حکومت [illegible] وه
گماشتگان و کارکنان دیگر در زوال عرض در ربقه [illegible]
و تاراج کوتاه خواهند نمود و در اینوقت زبندانیان بشر و [illegible]

قوت گرفته زنجیر تدبیر ریاست پاره و پاسبانان ضوابط
حکومت انسان آواره میشوند و جمعی که طبع ظلمت سرشت
شان بظلم راغب و روزگاری چنین را از جان و دل طالب
میباشند دست یافته از هر کناری طراری و از هر گوشه
حرام توشه و در هر محلی سگ صفتی و در هر بازاری خنجر
گذاری سر برآورده هرج و مرج در مملکت پدید خواهد آمد
و چون کلید دست زور ابواب این شر و شور بر روی خلق گشود
اهرمن ظلم خاتم عدل را از سلیمان دولت ربود تخت
آسایش بر باد میرود و لوای بلند نامی نگون میگردد
پس لازم است که بجهت امور قضا اشخاصی را تشخیص
فرمایند که بزیور علم و حلیه تقوی مزین باشند این در یتیم را
بهر خس و لئیمی نسپارند در این باب لیاقت و قابلیت
شخص را از اهم شرایط دانند و ارشدیت را باعث نیل
مرتبه آبا و در سلسله سعادت عظمی نشمارند ◦ گیرم پدر
تو بود فاضل ◦ از فضل پدر تراچه حاصل موعظه بلیغه بر ضمیر
منیر جهان آرای پادشاهان و فرمان دهان واضح و روشن و لایح
و مبرهن است که بازوی دولت را تقویتی چون دعای
مستحقان دیندار و فقرای صلاحیت شعار نیست و دو
سرکه شهریاران را پاسبانی مانند توجه خاطر ایشان نی
و هر یک از پادشاهان را از دو سپاه ناچار است یکی سپاه دعا
دیگری لشکر وغا تا آن گروه بزور بازو شاخ شوکت خصم کینه جو را

درهم شکنند و این طایفه بقوت استغاثه بیخ دولت شان را از بیخ
هستی برکنند آن فرقه ببرق تیغ بیدریغ آتش در خرمن جمعیت
دشمن اندازند و این جماعت بسیل گریه نیم شبی خانه حیات
شانرا ویران سازند آه آتشینی که از دل گرم حزین برآید تیر سینه
برکینه خصم بد اندیش است و هر قد خمیده فقیر مسکین که در تفرقه
اعدای دولت و دین سر بر زمین گذارد بر فرق شان
شمشیر جان ستانی است در این باب احادیث شریفه
و اخبار کثیره از سادات اطهار در صفحه دفاتر و کتب بسیار است
و علاوه بران لازم آنست که در بنای مبانی خیرات جاریه
و باقیات صالحات چون مسجد و مدرسه و قنطره و کاروانسرا سعی
و وقف نمودن اراضی و عقارات بجهت مصارف علما
و فقرا و سادات و تعمیر روضات مطهرات و رفاهیت زوار
و مجاورین حرم برگزیدگان رب العالمین ساعی و مبادر باشند
سه نام نیکی که ماند ز آدمی به کزو ماند سرای زر نگار حکومت
و منصب دنیای بی بنیاد چون نقش بر آب و رقمی بر باد است
دستار عزتش هر روز بر سریست و سمند دولتش هر روز
در زیر ران دیگری کاتب قضا منشور این حکومتها هر روز
بنام یکی نوشته و در میل است و فراش قدر بساط استقلال
این منصبها هر روز برای کسی انداخته و چند صباحی مهلت و اولی
و انسب آنست که دامن فرصت از دست نداده و بازوی همت
بتحصیل سعادت ابدیه گشاده اسباب عیش و عشرت از دنیا

در این بازار فانی خریداری نمود چنین باشد که در سر منزلی
چنین بتعمیر چمن همیشه بهار عالم باقی بپردازند و با این
قدرت و توانائی لوای تسخیر مملکت بی زوال جهان ابدی را
بیفرازند تمام شد انچه منظور بود بنگارش ان در این مجلد
و مأمول از خردمندان ذوی الهوش انکه بنظر تامل و تدبر ان
نگرند و بتعمق نظر بدقایق ملتویه ان برخورند قصیده

من ان عندلیبم ز گلشن جدا ٭ که جز نالهام نیست برگ و نوا
اسیر شکنج قفس بی حبیب ٭ بدام غریبی ز دست قضا
فراق چمن ساخت دیوانهام ٭ به بیگانگی شد دلم اشنا
شد از دست لطف بهار وطن ٭ بغربت اسیرم بغم مبتلا
چو یاد ایدم همصفیران باغ ٭ گلستان شود دامن از گریهها
مدام از شمیمم جدا برگ گل ٭ کنون میخلد خار ره زیر پا
ز دور فلک نیست اگه دلم ٭ بگردش قرینیم چون اسیا
گهی چون سرشکم روان در سفر ٭ گهی نخل اهم ز سر تا بپا
روان لخت دل همره اه ماست ٭ که گوئی برد برگ گل را هوا
بدل هر زمان اتش شعله زن ٭ بلب هر نفس درد و حسرتا
بود مذهبم عشق صادق و بس ٭ ندانم بجز مهر و صدق و صفا
زلال محبت بود مشربم ٭ سرشتند خاکم باب وفا
دمی راحت از درد هجران نیم ٭ در این غربت اباد محنت سرا
پی بازگشتن از این خاک هند ٭ همیداشتم عزم صبح و مسا
ولی رفتن از هند دست تهی ٭ کهیان خاطر گرفتی حیا

پی مدح شهزاده گفتم بدل ❊ ضرورست با تحفه بودن مرا
بزانوی فکرت نهادم سری ❊ چنین جلوه گر شد رخ مدعا
برم ارمغانی بایران زمین ❊ ز آثار این ملک وحشت فزا
ستادم برین عزم از پای فکر ❊ کمر چست بستم بنام خدا
مدادی ز خون جگر کرده حل ❊ نوشتیم بر صفحه آن ماجرا
بنام همایون شهزاده‌ئی ❊ نمودیم عنوان او ابتدا
که شاید در آن بارگاه بلند ❊ قبول افتد این هدیه لیت ما
معظم جناب و معزز خطاب ❊ مشید اساس و مظفر لوا
جهاندار با عز و روشن ضمیر ❊ ز هنگام مهد و ز عهد صبا
به بینش شکوهش سر چرخ پست ❊ ز جودش بلند است نام سخا
وقارش چو لنگر کند در جهان ❊ بیفتد به پشت زمین انحنا
ز عدلش عجب نیست گردد درشت ❊ اگر بشکند شیشه سنگ جفا
شجاعت ز سر پنجه‌اش زورمند ❊ بدست خرد کلک رائش عصا
فروغ شبستان ام الوری ❊ ز رائش کند مهر کسب ضیاء
فلک گرد راه سم مرکبش ❊ بچشم کواکب کند توتیا
عطارد به بزم سخن گسترش ❊ عرق ریز گردد ز شرم و حیا
زند تیغ بر خصم چون وقت رزم ❊ ز مریخش آید صدا مرحبا
شکافد سر ناخن تیغ او ❊ ز سر رشته مملکت عقدها
عدو ضرب المثل کوه باشد اگر ❊ کند برق شمشیرش از یک دو جا
تفنگ عدو سوزان قهر فکن ❊ بی جان دشمن بود اژدها
در اینجاست ختم سخن والسلام ❊ اجابت ز خلاق و از من دعا

بسریر خلافت ازاو سربلند ؛ سر دشمنش پست در زیر پا

زمسمّی بمرآت الاحوال شد ؛ پس از ختم این نسخهٔ دلربا

پی سال تاریخ اتمام او ؛ تفکر نمودم بشد در هبا

دبیر خردمند با عقل و هوش ؛ بگفت هست مرآت الاحوال ما

قد وقع الفراغ من تسوید المجلد الاول من کتاب المرآت الاحوال فی بلده عظیم آباد الهند من توابع بهار فی الشهر الثالث من السنة التی ستة من العشر الثالث من المائة الثالثة من الالف الثانی من الهجرة النبویة علی مهاجرها الالف ثناء وتحیة

١٢٢٦

م

قد فرغ من کتابته میرزا احمد فی البلدة المذکورة فی السنة المسطورة



مالکه رهنی

جناب الضعیف ... ١٢٢٢

وانا الخاطی غلام حسین



